

# خورشید در نهان

## جلد اول

ترجمه کتاب الغیبه شیخ طوسی

در اثبات امامت ، غیبت و ظهور حضرت حجة بن الحسن علیهما السلام

مؤلف:

شیخ الطائفة محمد بن حسن طوسی

مترجم:

عباس جلالی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# خورشید در نهان

ترجمه کتاب الغیبه شیخ طوسی

در اثبات امامت ، غیبت و ظهور حضرت حجة بن الحسن علیه السلام

مؤلف:

شیخ الطائفة محمد بن حسن طوسی

مترجم:

عباس جلالی

طوسی، محمدبن حسن، ۳۸۵ - ۴۶۰ ق  
[الغیبه، فارسی]

خورشید در نهان در اثبات امامت، غیبت و ظهور حضرت حجه بن  
الحسن علیه السلام / مولف محمدبن حسن طوسی؛ مترجم عباس  
جلالی. -- تهران: موسسه تعاون امام خمینی، ۱۳۸۴.  
۱ ج. (بدون شماره گذاری).

ISBN: 964-06-6830-3

عنوان اصلی: الغیبه.  
فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.

۱. محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - -- احادیث. ۲.  
مهدویت -- انتظار. ۳. احادیث شیعه -- قرن ۵ ق. الف. جلالی، عباس،  
۱۳۳۴ - ، مترجم. ب. عنوان.

۲۹۷ / ۲۱۲

BP ۱۳۰ / ط ۹۰۴۱  
۱۳۸۴

۱۰۱۰۵-۸۴ م

کتابخانه ملی ایران



موسسه تعاون امام خمینی (س)

## خورشید در نهان

ترجمة كتاب الغيبة شيخ طوسی  
در اثبات امامت ، غیبت و ظهور حضرت حجّة بن الحسن (علیه السلام)  
مؤلف : شیخ الطائفة محمد بن حسن طوسی  
مترجم : عباس جلالی

نوبت چاپ : اول  
ناشر : موسسه تعاون امام خمینی (س)

لینتوگرافی و چاپ : اتحاد  
صحافی : مهر آیین

---

مدیر اجرایی : محمد مهدی آشتیانی

---

شمارگان : ۵۰۰۰ نسخه  
بهاء ( هر مجلد ) : ۲۵۰۰۰ ریال

## بسمه تعالی

### سخن ناشر

زندگی پر نشیب و فراز انسان، از آغاز با نبرد و کشتار آمیخته بوده، گاه به جنگ درندگان وحشی رفته، گاه به رزم با ستمگران یاغی برخاسته و در روزگارانی، همکیشان بی گناه خویش را به خاک و خون کشیده است. در این میان، پیکاری که از همه شریف تر، مقدس تر و مداوم تر بوده، ستیز دیرین در اردوگاه حق و باطل است که در جبهه نخست پیامبران و رهبران الهی فرمانروا بوده‌اند و در دیگر جبهه، گردنکشان و سوداگران مادی. به اعتقاد ما این نبرد هزاران ساله، با قیام خونبار امام زمان حضرت حجت بن‌الحسین (ع) به سرانجام خود خواهد رسید و حق پرستان پیروز و باطل گرایان نابود خواهند شد.

امروز دنیای تشنه عدالت از هر مسلکی، در جستجوی نجات دهنده ایست که قادر باشد با دم مسیحایی‌اش بشریت را از قید و بند اسارت و بردگی زورگویان جهان برهاند و عدل و داد را در جامعه حاکم گرداند. فردی که با قدرت لایزال حق، حمایت و پشتیبانی شود و بساط ستم و بیداد را از ریشه برکند و دادگری را در آن جایگزین سازد. ما مسلمانان به ویژه شیعیان براساس فرموده نبی اکرم (ص) و سخنان پیشوایان پس از او، معتقدیم که آن شخصیت عدالت گستر، خاتم الاوصیاء، یوسف زهرا حضرت حجت بن‌الحسن ارواحنا فداه، یادگار امام عسکری (ع) است که رخ در پرده غیب کشیده تا خدای متعال اذن ظهورش دهد.

سیر اعتقادات شیعی به گواه میراثش مدعی است که مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قهرمان پایان تاریخ است. پیروان ادیان سه گانه آسمانی (مسلمانان، مسیحیان و یهودیان) بر این باورند که آینده نهایی مسیر زندگی خاکی، پیروزی

ایمان بر کفر، حاکمیت حق و عدالت اجتماعی و عبادت خدای متعال، وراثت زمین به صالحان، پایان خرافات و گمراهی و ستم و تمامی گونه‌های انحراف خواهد بود. منتظران ظهور یوسف زهرا دو دسته‌اند: برخی ظهورش را برای سرسبزی و خرمی، فراوانی نعمت، ارزانی اجناس و ... می‌خواهند و بعضی دیگر او را برای خودش می‌خواهند. همواره این گونه بوده که جمعی او را برای رسیدن به اهداف و منافع شخصی خود می‌خواسته‌اند و شیفتگانش وی را آینه تمام‌نمای اسماء و صفات الهی می‌دانسته‌اند. گمشده بشر امروز، عدالت، معنویت و در یک کلام، رشد انسان است که تنها نزد یوسف زهرا (ع) است و بس. او تنها کسی است که می‌تواند نیاز بشر را برآورده سازد و در همه ابعاد به کمال برساند.

منتظران راستین هرگز به امروز تباہ و آلوده دل نمی‌بندند و در برابر آن سر تسلیم فرود نمی‌آورند بلکه در تکاپوی فردای روشن و بی‌آلایشی به کنکاش بر می‌خیزند. روایات بسیاری حاکی است که در دوران غیبت، آزمون‌های سنگین و دشواری‌های بسیار رخ خواهد داد که در نتیجه بسیاری از مردم غربال خواهند شد به این معنا که از آزمون سربلند بیرون نخواهند آمد. بنابراین، آرمیدن در حصار محفوظ و به کنار ماندن از اصطکاک و مواجهه، تصویری مردود است و در قاموس مهدویت و تربیت راه ندارد.

انسان چشم به راه، آن هم چشم به راه ظهور رهبر و هجوم دشمن، نه خستگی می‌فهمد و نه خواب، نه آسیب می‌شناسد نه زیان، نه از مرگ می‌هراسد نه از کشتار، پیوسته می‌کوشد می‌جوشد و می‌خروشد و پروردگار خویش را می‌خواند که:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِ وَ قَرِّبْ بَعْدَهُ ... وَ ثَبِّتْ بِهِ الْقَلْبَ وَ اِقِمْ بِهِ الْحَرْبَ».

امروزه در جوامع گوناگون بشری، پیرامون وجود مقدس حضرت مهدی (ع) پرسش‌ها و شبهات فراوانی مطرح است که می‌طلبند پژوهندگان وارسته با ورود به

این عرصه با پاسخ دادن به پرسش‌ها و شبهات، راه را بر معاندان و بدخواهان بسته و توطئه شبهه افکنان را نقش بر آب سازند.

از جمله شخصیت‌های برجسته‌ای که به این مهم همت گمارده اند، اندیشمند فرزانه، فخر دانشوران شیعه، محمد بن حسن طوسی معروف به شیخ الطائفه (نورالله مَضْجَعَه) با دلایل عقلی و نقلی به این پرسش‌ها و شبهات پاسخی شایسته داده که در این کتاب ارزشمند به گونه‌ای تحسین برانگیز به ترسیم آمده است.

موسسه تعاون امام خمینی مفتخر است کتاب ارزشمند (غیبت شیخ طوسی) که با عنوان «خورشید در نهان» توسط جناب آقای جلالی برای پارسی زبانان به فارسی برگردانده شده، از سوی این موسسه به زیور چاپ آراسته می‌گردد. امید است این سیفر گرانقدر مورد استفاده منتظران راستین و شیفتگان ظهور فرخنده بقیةالله الاعظم ارواحنا فداء قرار گیرد.

مدیر عامل موسسه تعاون امام خمینی (ره)

علی اکبر آشتیانی



## فهرست مندرجات

یادداشت مترجم .....	۱۱
زندگی نامه مؤلف .....	۱۴
مقدمه مؤلف .....	۲۶

### فصل اول:

غیبت امام زمان <small>علیه السلام</small> .....	۲۸
دلیل وجوب رهبری .....	۳۰
دلیل وجوب عصمت امام <small>علیه السلام</small> .....	۳۷
دلیل عدم خروج حق، از جمع مسلمانان .....	۴۸
رد گفته کیسانیه .....	۴۹
رد سخن ناووسیان .....	۵۳
کشیدن خط بطلان بر گفته واقفیان .....	۵۴
نحوه شهادت موسی بن جعفر <small>علیه السلام</small> .....	۵۴
پیش گویی امام کاظم <small>علیه السلام</small> .....	۵۸
حج هارون الرشید و توطئه قتل موسی بن جعفر <small>علیه السلام</small> .....	۶۱
تصریح امام کاظم بر امامت امام رضا <small>علیه السلام</small> .....	۶۸
روایاتی که امام کاظم <small>علیه السلام</small> را همان قائم می داند .....	۸۱
موسوی، منادی واقفیان .....	۸۲
بی اعتباری سخن موسوی .....	۸۳
تصریح به امامت پیشوایان دوازده گانه .....	۹۶

۶.....خورشید در نهان

۹۸	روایتی دروغ
۱۰۰	ابهام در روایات
۱۰۳	ادعای بیهوده واقفیان
۱۰۸	عدم حجیت این خبر
۱۱۰	انگیزه گرایش به واقفی‌گری
۱۱۶	نکوهش راویان واقفی مسلک، در احادیث
۱۲۱	برخی از معجزات امام رضا <small>علیه السلام</small>
۱۲۲	امام رضا <small>علیه السلام</small> و خبر از شهادت خویش
۱۲۹	پاسخ به تردیدکنندگان در ولادت امام زمان <small>علیه السلام</small>
۱۳۶	پاسخ به دیگر فرقه‌های مخالف
۱۴۰	حکمت و سبب غیبت امام زمان <small>علیه السلام</small>
۱۵۱	حکمت حدود، در زمان غیبت
۱۵۲	چگونگی به حق رسیدن، در زمان غیبت
۱۵۵	علت نهان بودن امام <small>علیه السلام</small> از دوستان خود
۱۶۵	غیر عادی نبودن ولادت امام زمان <small>علیه السلام</small>
۱۶۷	اثبات ولادت ولی عصر <small>علیه السلام</small>
۱۶۹	مخفی نبودن جایگاه حضرت <small>علیه السلام</small> از برخی یاران
۱۷۲	طول عمر سالخوردگان تاریخ
۱۹۱	ائمه دوازده گانه در روایات اهل سنت و دلیل بر امامت صاحب الزمان <small>علیه السلام</small>
۱۹۹	تعداد پیشوایان، در روایات شیعه
۲۰۵	حدیث لوح
۲۳۸	روایات ظهور فرخنده ولی عصر <small>علیه السلام</small>
۲۴۹	روایات قطعی بودن ظهور
۲۶۱	مهدی از دوستان حسین <small>علیه السلام</small>

۷	فهرست مندرجات
۲۶۵	بطلان گفته سبئیان
۲۶۸	کشیدن خط بطلان بر سخن کیسانیه
۲۷۰	رد گفته ناووسیان
۲۷۲	بطلان سخن محقدیان
۲۷۵	وفات سید محقد در زمان پدرش امام هادی <small>علیه السلام</small> در روایات
۲۷۹	معجزات امام حسن عسکری <small>علیه السلام</small>
۳۰۲	رد سخن کسانی که امام عسکری <small>علیه السلام</small> را زنده پنداشته و مهدی دانسته‌اند
۳۰۲	روایات دال بر وفات آن حضرت
۳۰۶	رد گفته کسانی که پس از امام عسکری <small>علیه السلام</small> زمان را خالی از حجت دانسته‌اند
۳۰۷	رد سخن کسانی که در مورد فرزند امام عسکری <small>علیه السلام</small> دچار اشتباه شده‌اند
۳۱۱	عدم جمع امامت بین دو برادر غیر از حسنین <small>علیهم السلام</small>
۳۱۳	نکوهش جعفر بن علی (جعفر کذاب) در روایات

### فصل دهم:

۳۱۶	اثبات ولادت شکوهمند حجة بن الحسن <small>علیه السلام</small>
۳۲۴	کیفیت ولادت شکوهمند
۳۳۳	جایگاه اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۳۳۸	دیدار با محبوب دل‌ها

### فصل سوم:

۳۵۳	دیدار کنندگانی که حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> را نشناخته و یا بعد از دیدار شناخته‌اند
۳۵۳	ابوجعفر اودی (ازدی)

۸..... خورشید در نهان

محمد بن خلف ..... ۳۵۵

یوسف بن احمد جعفری ..... ۳۶۱

احمد بن عبدالله هاشمی ..... ۳۶۲

محمد بن احمد انصاری ..... ۳۶۴

علی بن مهزیار اهوازی ..... ۳۷۰

محمد بن اسماعیل ..... ۳۷۸

غلام ابراهیم عبده نیشابوری ..... ۳۷۸

ابراهیم بن ادريس ..... ۳۷۹

علی بن مطهر ..... ۳۷۹

ابوسوره ..... ۳۷۹

زهری ..... ۳۸۳

عین نسخه صلوات صادره از ناحیه مقدسه ..... ۳۹۴

### فصل چهارم:

برخی از معجزات ولی عصر علیه السلام ..... ۳۹۷

پیام‌های حضرت مهدی علیه السلام ..... ۴۰۲

### فصل پنجم:

موانع ظهور ..... ۴۶۸

### فصل ششم:

سفیران حضرت در دوران غیبت ..... ۴۸۶

سفیران مورد ستایش ..... ۴۸۷

حُمران بن أعین ..... ۴۸۷

مفضل بن عمر ..... ۴۸۸

۹	فهرست هندرجاهت.....
۴۸۹	معلی بن خنیس .....
۴۹۰	نصر بن قابوس لُحَمی .....
۴۹۰	عبدالله بن جنذب بَجَلی .....
۴۹۰	صفوان بن یحیی، محمد بن سنان، زکریا بن آدم، سعد بن سعد .....
۴۹۱	عبدالعزیز بن مهتدی قمی اشعری .....
۴۹۲	علی بن مهزیار اهوازی، شخصیتی در خور ستایش .....
۴۹۳	ایوب بن نوح بن دراج .....
۴۹۴	علی بن جعفر هُمانی .....
۴۹۴	ابوعلی بن راشد .....
۴۹۶	سفیران دروغین و نکوهیده .....
۴۹۶	صالح بن محمد بن سهل هَمَدانی .....
۴۹۷	علی بن ابوحمره بَطَّانسی، زیاد بن مروان قندی، عثمان بن عیسی رواسی .....
۴۹۷	فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی .....
۴۹۸	احمد بن هلال عَبرتانی .....
۴۹۸	ابوظاهر محمد بن علی بن بلال .....
۴۹۹	سفیرانی که در دوران غیبت از آنها به نیکی یاد شده .....
۴۹۹	ابوعمر و، عثمان بن سعید عُمَری .....
۵۰۷	ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید عُمَری .....
۵۱۸	نصب حسین بن روح به جانشینی جعفر بن محمد بن عثمان عُمَری به دستور امام <small>علیه السلام</small> .....
۵۲۵	بخش دیگری از پیام‌های حضرت .....
۵۳۱	ترجمه متن طومار .....
۵۳۱	پرسش‌های محمد بن عبدالله بن جعفر جَمَیری .....
۵۵۲	ابوالحسن علی بن محمد سَمَری .....
۵۵۶	مدعیان دروغین نمایندگی امام زمان <small>علیه السلام</small> .....

خورشید در نهران ..... ۱۰

۵۵۶	شریعی
۵۵۷	محمّد بن نصیر نمیری
۵۵۸	احمد بن هلال کرخی
۵۵۹	ابوطاهر محمّد بن علی بن بلال
۵۶۱	حسین بن منصور حلاج
۵۶۲	ابن ابوالعزاقر (شلمغانی)
۵۷۱	پیام صادره در لعن شلمغانی
۵۷۳	متن پیام
۵۷۶	ابوبکر بغدادی و ابودلف دیوانه
۵۷۹	ابوالحسین محمّد بن جعفر اسدی
۵۸۲	احمد بن اسحاق و یاران

### فصل هفتم:

۵۸۴	عمر شریف ولی عصر <small>علیه السلام</small>
۵۹۱	عدم تعیین وقت هنگامه ظهور
۵۹۵	مصلحت و تغییر زمان ظهور
۶۰۰	نشانه‌های ظهور حجة بن الحسن <small>علیه السلام</small>

### فصل هشتم:

۶۴۱	ویژگی‌های آن مهر تابان
۶۵۶	فهرست آیات
۶۶۴	فهرست اسامی راویان و شخصیت‌ها
۶۸۸	فهرست منابع تحقیق

## یادداشت مترجم

در جمع دانشوران و اهل خرد، نام معدود شخصیت‌های برجسته‌ای دارای ویژگی‌های خاص، در تاریخ ماندگار شده و دیگران از پرتو وجودشان بهره‌ها برده‌اند. این انسان‌های والا مقام، پروردگار خویش را خالصانه پرستش و تنها او را بندگی کردند و جز خدمت به آیین مقدس اسلام و تلاش در مسیر هدایت مردم، سودایی در سر نداشتند و در راه رضای معبود دشواری‌ها را به جان خریدند و همین امر، سختی‌ها را برای آنان آسان می‌نمود. شیخ طوسی (عطراً لله مرقدّه) از آن معدود افراد به شمار می‌آمد.

او فخر علمای شیعه و اندیشمند و الامقامی است که عمر شریف و پر بار ۷۵ ساله‌اش را در راه خدمت به دین الهی سپری نمود. وی سرآمد دانشمندان شیعه و پیشوای آنان به شمار آمده و از جایگاه بلند علمی و عملی برخوردار و از نظایر خویش گوی سبقت ربوده بود. این شخصیت بزرگ، دانشوری توانا و در اخبار، رجال، فقه، اصول، کلام و علوم ادبی صاحب مهارت بود. زندگی این بزرگمرد در جهان اسلام به اختصار در سه مرحله توس، بغداد و نجف قابل بررسی است.

وی در سال ۳۵۸ هـ. ق در توس دیده به جهان گشود و با سپری کردن دوران کودکی، به فراگیری علوم مقدماتی همت گمارد و از محضر دانشمندان وقت توس، بهره برد و نبوغ سرشار و عشق و علاقه وافر او به کسب علم و دانش، وی را به بغداد کشاند.

این شهر، افزون بر عظمت و اقتدار و مرکزیت خلافت عباسیان، به استثنای آندلس (اسپانیای امروز) و شمال آفریقا (قلمرو حکومت فاطمیان)، بر سراسر جهان اسلام از دریای سرخ و سواحل مدیترانه تا مرزهای چین دارای حاکمیت

بود و از جنبه علمی نیز در اوج شهرت و ترقی قرار داشت.

دانشمندان مذاهب چهارگانه (حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی) در کنار اندیشمندان نامی شیعه می‌زیستند و در موضوعات گوناگون علمی به ویژه عقاید و مذاهب، آزادانه به بحث و مناقشه می‌پرداختند.

اندیشمند بزرگ و فرزانه آن روز بغداد، شیخ مفید (اعلی‌الله مقامه) سرآمد دانشمندان شیعه بود که شیخ طوسی رحمته‌الله با راه یابی به حوزه درس این استاد عالیقدر، در اندک زمانی مورد توجه و عنایت وی قرار گرفت و پس از رحلت او از محضر برجسته‌ترین شاگردش سید مرتضی علم الهدی بهره‌مند شد و پس از سید مرتضی ۱۲ سال در بغداد بر دنیای شیعه ریاست علمی و معنوی داشت و سپس هجرت به نجف را آغاز و آن دیار را به مرکز علم و فقاہت تبدیل نمود و پس از تلاشی بی وقفه و دامنه دار، روح بلندش در شب ۲۲ محرم سال ۴۶۰ هـ. در نجف اشرف به جنان پر کشید و در خانه‌اش به خاک سپرده شد.

از این عالم فرزانه، آثار بسیار ارزشمندی از جمله دو کتاب گران سنگ «تهذیب» و «الاستبصار» به یادگار مانده است که از جمله کتب چهارگانه معتبر شیعه، محسوب گشته و از ده قرن گذشته تاکنون همواره برترین مأخذ و مدرک پر ارج حدیث و فقه شیعه و مورد بهره‌وری اندیشمندان، فقها و مجتهدان نامی ما بوده و هست.

از دیگر آثار گرانمایه و کم نظیر وی «کتاب الغیبه» است که ترجمه فارسی آن را با عنوان «خورشید در نهان» پیش رو دارید. وی در این کتاب، با براهین قوی عقلی و نقلی به اثبات وجود اقدس امام غایب حضرت حجة ابن الحسن (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و غیبت و ظهور فرخنده آن بزرگوار پرداخته و با دلائل دندان شکن، پرده ابهام را از خورشید وجود آن مهر تابان به سویی زده و شبهات مخالفان و بدخواهان را مردود و راه هرگونه خدشه در این موضوعات را بر آنان بسته است.



این کتاب ارزشمند، یکی از برجسته‌ترین و قدیمی‌ترین آثار است که در موضوع یاد شده به جهان اسلام عرضه گردیده و شیوه استدلال آن با بسیاری از کتبی که در این زمینه به تحریر آمده، متفاوت است.

### یادآوری:

تخریج و تحقیق این کتاب براساس تحقیقات انجام شده توسط «مؤسسه المعارف الاسلامیه» و نیز تحقیق مرحوم استاد علی اکبر غفاری صورت پذیرفته، ولی از آن جا که بخشی از این تحقیقات به شرح حال برخی از راویان حدیث اختصاص یافته بود، بیان آن برای غالب خوانندگان محترم این نوع کتب، زیاد ضروری به نظر نمی‌رسید و آن دسته از کسانی که خود با روایات آشنایی دارند، نیز قهراً از ارائه این توضیحات بی‌نیازند. به همین دلیل و به جهت پرهیز از حجم زیاد کتاب، از بیان شرح حال راویان، جز در موارد لازم خودداری و این موارد به کتب ویژه‌ای که در این فن (رجال) نوشته شده احاله می‌گردد.

بدیهی است براساس تحقیق یاد شده، برخی پی‌نوشت‌ها در پاورقی، به منابع متأخر از «کتاب الغیبه» ارجاع شده، هر چند ارجاع به متأخر، چندان فنی به نظر نمی‌رسد، اما خود، مَهر تأییدی بر ارزش و اهمیت این کتاب ارزنده است.

کتاب شریف «الغیبه» به سفارش مدیریت محترم مؤسسه تعاون امام خمینی تهران به این جانب سفارش شد که با اذعان به بضاعت اندک خود، با جان و دل پذیرای آن گشتم. امید است این عمل ناچیز مورد توجه حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداء و بهره‌وری پیروان راستین آن محبوب دل‌ها قرار گیرد و اندیشمندان و ارباب قلم، کاستی‌های آن را با دیده اغماض بنگرند و با رهنمودهای سازنده خویش مترجم را رهین مزید الطاف خود فرمایند.

قم - عباس جلالی

شهریور ماه ۱۳۸۳

## زندگی نامه مؤلف

وی شیخ ابو جعفر محمد بن حسن بن علی بن حسن طوسی، منسوب به «توس» یکی از شهرهای [استان پهناور] خراسان، کهن‌ترین و معروف‌ترین شهرهای ایران به شمار می‌آید. این شهر تاکنون همواره یکی از مراکز مهم علمی و فرهنگ غنی اسلامی تلقی می‌شود. دلیل این همه ارج و اهمیت، وجود مرقد پاک و منور علی بن موسی الرضا (علیه آلاف التحية والثناء) هشتمین پیشوای شیعیان جهان در قلب این دیار است. به همین دلیل، این سامان قبله آمال دلهای شیعیان محسوب گشته و از دورترین کرانه‌ها و شهرهای گیتی و از هر سمت و سو، جهت تبرک جستن از آن بارگاه قدسی، آهنگ این دیار می‌نمایند. چنان‌که پیش از دوران یاقوت حموی (تاریخ نگار معروف) صاحب معجم البلدان متوفای سال ۶۲۶ هـ. این شهر یکی از شاخص‌ترین شهرهای علمی به شمار می‌آمده است.

این تاریخ نگار در ماده «طوس» معجم خود می‌گوید: «مرقد علی بن موسی الرضا علیه السلام در این شهر قرار دارد و دانشمندان و فقیهان نام‌آور بی شماری از این سامان به پاخاسته‌اند.»

آن‌گاه دسته‌ای از دانشمندان و فقهای بزرگ اهل سنت را یادآور شده و از بیان نام اندیشمند فرزانه شیخ طوسی علیه السلام غفلت ورزیده است و با وجود آوازه و شهرت آن بزرگمرد، از او در زمره دانشمندان بزرگ توس یاد نکرده و شیخ طوسی جز پای‌بندی به اصول تشیع و عشق و محبت به خاندان نبی اکرم صلی الله علیه و آله که خداوند پلیدی را از آنان دور و آن‌ها را پیراسته گردانده - گناه دیگری نداشته است.

اگر حموی از بیان یاد و نام شیخ طوسی و شخصیت‌هایی نظیر او خود داری کرده از او جای شگفتی نیست زیرا بنا به نقل تاریخ نگاران، وی یکی از کینه توزان به ساحت مقدس علوی، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام و خاندان آن بزرگوار به شمار

می‌رود و حقد و کینه‌اش در مورد پیروان اهل بیت نظیر شیخ طوسی نیز، شگفت آور نیست.

چنان که خطیب بغدادی نیز در کتاب خود «تاریخ بغداد» سخنی از شیخ طوسی به میان نیاورده است با این که معاصر با وی بوده و در یک شهر (بغداد) می‌زیسته‌اند و خطیب خود، آن گونه که در تاریخش آورده در مجلس درس بسیاری از علمای شیعه زانوی ادب به زمین زده است؛ افزون بر این که وی در سال ۴۶۳ هـ. پس از رحلت شیخ طوسی در گذشته است. آیا چنین مطلبی شگفت آور نیست؟

### ولادت و زادگاه

شیخ طوسی در رمضان سال ۳۸۵ هـ. در شهر توس دیده به جهان گشود و به عراق مهاجرت نمود و به سال ۴۰۸ هـ. در ۲۳ سالگی، در بغداد رحل اقامت افکند.

در آن روزگار، رهبری و پیشوایی مذهب جعفری را بزرگمرد امت اسلام و شخصیت برجسته شیعه، محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی معروف به شیخ مفید (اعلی الله مقامه) عهده‌دار بود که شیخ طوسی ملازم رکاب آن دانشمند فرزانه گردید و در حوزه درس آن استاد بزرگ به فراگیری علوم پرداخت. چنان که محضر استادش حسین بن عبید الله غضائری متوفای سال ۴۱۱ هـ. را نیز درک نمود و در حوزه درس ابوالعباس احمد بن علی نجاشی صاحب کتاب «الرجال» متوفای سال ۴۵۰ هـ. نیز به عنوان یکی از اساتید خویش، شرکت جست.

شیخ طوسی رحمه الله هم چنان با استاد گرانقدر خود شیخ مفید رحمه الله در ارتباط بود تا آن که روح بلند آن شخصیت و الامقام در شب سوم رمضان سال ۴۱۳ هـ. در بغداد، به ملکوت اعلی پیوست. یازدهم ذی‌قعدة سال ۳۳۶ را روز ولادت آن بزرگوار دانسته‌اند. با رحلت استادش شیخ مفید رحمه الله رهبری و پیشوایی مذهب به داناترین شاگردانش سید مرتضی علم الهدی، ابوالقاسم علی بن حسین موسوی برادر سید رضی انتقال یافت و شیخ طوسی، در کنار وی قرار گرفت و ملازم او گردید و از سرچشمه زلال علم و دانش وی سیراب گشت. سید مرتضی با مشاهده کمال شایستگی علمی در

وجود شیخ طوسی او را مورد توجه خویش قرار داد و بیش از سایر شاگردانش به وی عنایت داشت به گفته سید علیخان در کتاب «الدرجات الرفیعه» و دیگر تاریخ نگاران، سید مرتضی به دلیل همین نبوغ و برجستگی، مبلغ دوازده دینار، در هر ماه برای شاگردش شهریه معین کرد.

شیخ طوسی ۲۳ سال ملازمت استادش سید مرتضی را داشت تا آن بزرگوار نیز در ۲۵ ربیع الاول سال ۴۳۶ هـ. بدرود حیات گفت. ولادت آن جناب در ماه رجب سال ۳۵۵ و عمر شریف وی ۸۰ سال و ۸ ماه و چند روز بوده است و شاگردش شیخ طوسی، شرح حال او را در فهرست رجال خود آورده و در کتاب رجال خویش نیز به بیان شرح حال وی پرداخته است.

با رحلت استادش سید مرتضی علیه السلام تنها از جمع شاگردان وی، شیخ طوسی علیه السلام به زعامت و رهبری دینی مردم رسید و به یکی از شخصیت‌های برجسته شیعه تبدیل و رهبری و پیشوایی آنان را عهده‌دار گردید.

خانه شیخ طوسی در گرخ بغداد پناه‌گاه و سر منزل مقصود شیعیان برای حل مشکلات و روشن شدن مسائلمان و جایگاه آمد و شد آنان شمرده می‌شد.

دانشمندان و دانشوران، از هر سمت و سو برای حضور در حوزه درس و منبرش و سیراب گشتن از سرچشمه زلال و سرشار از علم و دانش او، آهنگ وی می‌نمودند تا آن جا که تعداد شاگردانش بر سیصد مجتهد بزرگ شیعه، بالغ گردید و شاگردان اهل سنت وی، قابل شمارش نبودند.

ارج و مقام و شخصیت علمی بی نظیر شیخ طوسی بدان پایه رسید که خلیفه دوران «القائم بامر الله» خلیفه عباسی، کرسی تدریس علم کلام را برای وی مقرر داشت که در آن روزگار این کرسی تدریس از عظمت فراوانی برخوردار و فراتر از وصف بود زیرا اجازه چنین کرسی تنها به کسانی داده می‌شد که از جایگاه علمی فوق العاده برجسته‌ای برخوردار بودند و این عالم بزرگ در این راستا گوی سبقت از دیگران رنوده بود. در بغداد آن روز، در ارج و عظمت و علم و فضیلت، برتر از شیخ

طوسی کسی وجود نداشت بدین سان، تنها وی بدین فضیلت و تصاحب این کرسی علمی، دست یافت.

### هجرت به نجف

شیخ طوسی رحمته الله در بغداد همواره ملجأ و جایگاه بهره رسانی علم و دانش و مرجعیت شیعه به شمار می آمد، تا آن که میان نابخردان شیعه و سنی فتنه و آشوب ایجاد شد و گاهی رخ می نمود و گاهی به خاموشی می گرایید تا سرانجام، دایره اش گسترش یافت و کتابخانه شیعه، یکی از کتابخانه های مهم بغداد که در سال ۳۸۱ هـ به همت ابونصر شاپور بن اردشیر وزیر عالیمقام بهاء الدولة بُویهی در محله «بین السورین» و بر اساس معماری «بیت الحکمة» هارون الرشید عباسی بنا شده بود، در آتش این فتنه و اختلاف، سوخت.

کتابخانه یاد شده، مرکزی فوق العاده مهم تلقی می شد که بنا به گفته استاد محمد کردعلی در کتاب «حُطط الشام»<sup>۱</sup> این وزیر نامی (شاپور)، کتب متفرقه فارس (ایران) و عراق را در آن گرد آورده و از تألیفات دانشمندان هند و چین و روم دستور نسخه برداری داده بود و بدین سان، آثار بسیار برجسته و گران سنگ این کتابخانه، برده هزار جلد بالغ گردید. از آن جا که وزیر یاد شده (شاپور) خود، فردی دانش دوست به شمار می آمد، دانشمندان، کتب خویش را به وی اهدا می نمودند و بدین ترتیب این کتابخانه به یکی از غنی ترین مخازن کتب<sup>۲</sup> بغداد تبدیل گشت.

ابن اثیر جزیری، در تاریخ خود «الکامل» در بیان حوادث سال ۴۴۹ هـ می گوید: «در این سال، خانه ابو جعفر طوسی فقیه شیعیان در گرخ، چپاول شد و آن چه در آن وجود داشت به یغما رفت و بدین ترتیب، شیخ طوسی بغداد را به قصد نجف اشرف ترک گفت.

۱. ج ۶، ص ۱۸۵.

۲. به معجم البلدان مادة بین السورین و المنتظم، ج ۷، ص ۱۷ و کامل ابن اثیر در بیان حوادث سال ۴۱۶ هـ. مراجعه شود. شاپور بن اردشیر در شب شنبه ۱۵ ذی قعدة سال ۳۳۶ هـ. در شیراز متولد و در سال ۴۱۶ هـ. در بغداد بدرود حیات گفت.

ابن حَجَر عسقلانی نیز در «لسان المیزان»<sup>۱</sup> ابن کثیر در «البدایة والنهایة»<sup>۲</sup> و ابن جوزی در «المنتظم» و دیگر تاریخ نگاران نیز به همین شیوه سخن گفته‌اند.

آن‌گاه که شیخ طوسی رحمته الله علیه خویشتن را در معرض خطر دید، خود هجرت به نجف اشرف را برگزید تا در جوار مرقد مطهر امیر مؤمنان علی رضی الله عنه پناه جوید. این شخصیت بزرگ، شهر نجف را به مرکز علم و دانش و دانشگاه بزرگ شیعه و پایتخت آیین مقدس اسلام و مکتب جعفری، مبدل ساخت.

نجف اشرف، به دیاری تبدیل گشت که همه، آهنگ آن سامان نمودند و قبله آمال و آرزوهای مردم و کانون علم و دانش و کعبه مقصود دل‌ها، دژ استوار اسلام در آن بنا شد و در این جهت، فضیلت و برتری تنها از آن شیخ الطائفة طوسی بود. وی روح علم و دانش و بذر معارف الهی را در دل شاگردان برجسته‌اش افشاند و اذهانشان را جلا و سرشتشان را لطافت بخشید و بدین ترتیب، فضیلت و برتری نجف اشرف بر سایر شهرهای اسلامی و دیگر مراکز علمی به خوبی روشن گردید و با گذشت قرن‌ها و روزگاران، نامی نیک از خویش به جای نهادند.

پس از هجرت شیخ طوسی رحمته الله علیه به نجف اشرف، شیوه درسی آن دیار سر و سامان یافت و جلسات تدریس تشکیل شد چنان‌که این واقعه با مراجعه خواننده گرامی به کتاب «امالی» شیخ طوسی، که آن را بر شاگردانش املا می‌کرد و تا سال ۵۷۲ هـ. زمان دانشمند بزرگ، علی بن حمزة بن محمد بن شهریار، خزانه‌دار حرم مطهر علوی، نیز این کار ادامه داشت، به خوبی روشن می‌شود.

### اساتید

اساتید شیخ طوسی رحمته الله علیه در روایت و قرائت، فراوان‌اند که ما پیش از این تا آن‌جا که با تحقیق و بررسی قابل دست‌یابی بود نام چهل تن از این شخصیت‌ها را در رساله خود «حیة الشیخ الطوسی» یادآور شده‌ایم [برای آشنایی بیشتر] بدان‌جا مراجعه شود.

۱. ج ۵، ص ۱۳۵.

۲. ج ۱۲، ص ۹۷.

### شاگردان

شاگردان شیخ طوسی رحمته الله علیه که هر یک از شخصیت‌های بزرگ شیعه به شمار می‌آمدند بالغ بر سیصد مجتهد بود و شخصیت‌های اهل سنت که شاگردی وی را نموده بودند شمردنی نبودند. علامه مجلسی در «بحار» و شوشتری در «المقاییس» و خوانساری در «روضات الجنات» و دیگر تاریخ نگاران، بدین موضوع تصریح کرده‌اند.

ولی با تأسف باید گفت که این تعداد شاگردان فراوان، نزد اهل تحقیق حتی اندک زمانی پس از دوران شیخ طوسی ناشناخته ماندند. زیرا با این که شیخ منتجب الدین بن بابویه متوفای سال ۵۸۵ هـ. خود، به دوران شیخ طوسی نزدیک بوده نتوانسته بر اسامی کامل آن بزرگواران آگاهی یابد و در کتاب خویش «الفهرست» که در پایان کتاب «بحار» به چاپ رسیده تنها به نام برخی از آنان اشاره کرده و ما در رساله خود «حیة الشیخ الطوسی» که قبلاً از آن یاد کردیم نام ۳۶ تن از دانشمندان معروفی که افتخار شاگردی وی را داشته‌اند، بیان نموده‌ایم.

شیخ حُرّ عاملی رحمته الله علیه در کتاب «آمل الآمال» و اردبیلی در «جامع الرواة» و علامه بزرگ سید محمد مهدی بحر العلوم در «الفوائد الرجالیة» به ذکر نام برخی از آنان پرداخته‌اند که بدان جا مراجعه شود. گفتنی است شاید غیر از شخصیت‌های یاد شده، افراد دیگری نیز وجود داشته باشند که ما در کتب رجالی، یاد و نامی از آنها سراغ نداریم.

### کتب علمی

ما در رساله یاد شده خود، ۴۷ اثر ارزشمند این بزرگمرد را که با تحقیق و بررسی بدان دست یافته‌ایم یاد آور شده‌ایم و شیخ طوسی رحمته الله علیه خود، در کتاب «الفهرست» به ذکر برخی از آنها پرداخته و ابن شهر آشوب در کتاب «معالم العلماء» تألیفات دیگری را از آن بزرگوار یاد آور شده است.

برخی از این آثار، خطی و بعضی به زیور چاپ آراسته شده است و برخی از آنها مفقود گشته که دسترسی بدان‌ها میسر نشده زیرا همان گونه که پی بردید کتب شیخ طوسی در ماجرای فتنه و آشوبی که در گرج بغداد رخ داد، طعمه حریق شد و شاید

بعضی از این کتب به علل و اسباب دیگری که ما از آن بی اطلاعیم، از بین رفته باشد و چه بسا وی از آثار دیگری نیز برخوردار بوده که به دست ما نرسیده است.

از جمله آثار چاپ شده شیخ طوسی رحمته الله علیه «کتاب الغیبة» است که آن را پیش رو داریم. بسیاری از بزرگان شیعه و سنی، متقدم و متأخر در ارتباط با موضوع غیبت امام دوازدهم حضرت حجة بن الحسن رحمته الله علیه به تألیف کتاب پرداخته‌اند که برخی خطی و بعضی به چاپ رسیده است و ما نام این کتب را در کتابمان «الذریعة» یادآور شده‌ایم، بدانجا مراجعه شود.

از جمله دانشمندان متقدمی که در این زمینه، آثار گران سنگی از خود به جای نهاده‌اند صدوق بن بابویه است که کتاب «کمال الدین و تمام النعمة» را تألیف نمود و نعمانی صاحب کتاب معروف «غیبة النعمانی» یکی دیگر از این عالمان است و جلد سیزدهم «بحار» مجلسی و کتب دیگر به بیان این موضوع پرداخته‌اند. افزون بر این، در کتبی که درباره امامت تألیف شده از غیبت سخن رفته است.

کتاب غیبت طوسی - کتابی که پیش رو دارید - از جمله آثار کهنی است که بر سایر کتب، امتیاز و برتری دارد. زیرا این اثر ارزشمند حاوی استوارترین دلایل و براهین عقلی و نقلی بر [اثبات] وجود مقدس امام دوازدهم حضرت حجة ابن الحسن (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و غیبت آن بزرگوار در این روزگار و سپس پیرامون ظهور فرخنده‌اش در آخرالزمان است که گیتی را پس از آن که از جور و ستم پر شده، آکنده از عدل و داد خواهد ساخت. این کتاب، به دفع شبهات مخالفان و بدخواهان منکر وجود اقدس حضرت و یا ظهور خجسته‌اش می‌پردازد به گونه‌ای که هرگونه تردیدی را در این زمینه از میان برده و شبهات را از ریشه، می‌زداید.

### رحلت

شیخ طوسی رحمته الله علیه مدت ۱۲ سال در نجف اشرف همچنان به تدریس و تألیف و هدایت و راهنمایی مردم و نشر و گسترش حقایق اسلام، اشتغال داشت تا آن که مرگ، او را دریافت و اجل قطعی‌اش فرارسید و جهان اسلام، این وجود گرانمایه را از دست



داد. فقدان وی برای اسلام و مسلمانان، فوق العاده دشوار و اندوهبار بود زیرا آنان با رحلت این شخصیت بزرگ، سرچشمه زلال علم و دانش و پایه و اساس استوار دین و راه راست آن را، از دست داده بودند.

وفات شیخ طوسی رحمته الله در شب دوشنبه ۲۲ محرم سال ۴۶۰ هـ. رخ داد و از تاریخ میلاد و وفات وی برمی آید که ۷۵ سال از عمر شریف او سپری شده بود، زیرا همان گونه که پی بردید ولادت او در ماه رمضان سال ۳۸۵ هـ. یعنی سال وفات هارون بن موسی تلعکبری و چهار سال پس از رحلت شیخ صدوق بن بابویه - و ورود او به عراق، در سال ۴۰۸ هـ. بوده است.

شیخ طوسی رحمته الله نزدیک به پنج سال در ملازمت استادش شیخ مفید رحمته الله بود و همان گونه که آشنا شدید وفات وی در سال ۴۱۳ هـ. اتفاق افتاد و قریب به ۲۸ سال در کنار استادش سید مرتضی حضور داشت که وی نیز در سال ۴۳۶، بدرود حیات گفت و پس از رحلت سید مرتضی، ۲۴ سال زندگی کرد که ۱۲ سال آن را در بغداد و همین مقدار را در نجف اشرف سپری نمود.

شاگردان وی، شیخ حسن بن مهدی سلیقی، شیخ ابو محمد حسن بن عبدالواحد عین زربی و شیخ ابوالحسن لؤلؤی، غسل و دفن پیکر او را عهده دار شدند و طبق وصیتش در خانه خود به خاک سپرده شد. یکی از ادبای متأخر، مرقد پاک آن بزرگمرد را مخاطب قرار داده و تاریخ سال وفاتش را به نظم آورده که امروزه نیز این عبارت بر سنگ قبر شریفش، به چشم می خورد:

یسا مرقد الطوسی فیک انطوی	محبی العلوم فکنت اَطیب مرقد
بک شیخ طائفة الدعاة إلى الهدی	و مُسجم الأحکام بعد تبدد
أودی بشهر محترم فأضافه	خزناً بفاجع رزئه المتجدد
وبکی له الشرع الشریف مؤرخاً	أبکی الهدی والدين فقد محمد

یعنی: ای مرقد پاک طوسی، جسم شریف احیاگر علم و دانش، در دل تربت تو جای گرفته است. بنابراین، تو پاکیزه ترین مرقد به شمار می آیی.

استاد رهنمونگران به هدایت و گرد آوردنده احکام دین پس از پراکندگی، نزد تو به ودیعه نهاده شد. پیکر مطهرش در ماه محرم به خاک سپرده شد و با این مصیبت تازه‌اش، بر حزن و اندوه محرم افزود.

شرع مقدّس که بیانگر تاریخ وی بود، بر او گریست و فقدان محمّد، هدایت و دین را به گریه وا داشت.

خانه شیخ طوسی طبق وصیّتش به مسجدی تبدیل شد که اکنون وجود دارد و آن مرقد تاکنون محل زیارت کلیه اقشار مردم است و بدان تبرک می‌جویند. مسجد یاد شده یکی از معروف‌ترین مساجد نجف اشرف به شمار می‌آید که از آغاز تأسیس آن تاکنون - ده‌ها جلسه تدریس از ناحیه مجتهدان بزرگ و مدرّسان عالیمقام در آن برگزار شده است و علمای اسلام تاکنون در حلّ مسائل پیچیده و مشکلات علمی خویش، از برکات مرقد پاک شیخ طوسی، یاری می‌جویند.

مسجد یاد شده در محله «مشرق» در شمال صحن شریف حرم امیرمؤمنان علیه السلام واقع است و صحن شریفی که به مرقد شیخ طوسی منتهی می‌گردد «باب الطوسی» نامیده شده است.

این مسجد، سه بار تجدید بنا شده که آخرین بنای جدید امروزی آن، بنایی بسیار دل‌انگیز و وسیع و گسترده است که در ساختن آن مبالغه‌نگفتی هزینه شده است.

سید مهدی بحر العلوم متوفای ۱۳۱۲ هـ.<sup>۱</sup> در کنار مرقد شیخ طوسی برای خویش آرامگاهی بنا نموده که خود و فرزندان و جمعی از نوادگانش در آن مدفونند و این آرامگاه تاکنون، هم‌چنان مدفن درگذشتگان آنان است.

### فرزندان و نوادگان

ما در رساله خود «حیة الشیخ الطوسی» یادآور شده‌ایم آن شخصیت بزرگ - که رحمت خدا بر او باد - فرزندش شیخ ابوعلی حسن علیه السلام را از خویش به یادگار نهاد که به حق، در علم و دانش، جانشین پدر بود و بر علما و دانشمندان نجف پیشی گرفت.

۱. ظاهراً ۱۲۱۳ صحیح است.

دانشوران از هر سمت و سو برای کسب فیض از مجلس تدریس و فتوا و نقل حدیث و دیگر امور مربوط به رهبری علمی، آهنگ وی می نمودند. او یکی از شخصیت‌های معروف علمی و از راویان بزرگ و مورد اعتماد در حدیث، قلمداد می شد.

ابوعلی، در محضر پدر ارجمندش ابو جعفر به فراگیری علوم پرداخت تا آن پایه که والد ماجدش در سال ۴۵۵ هـ. یعنی پنج سال قبل از وفات خویش، به فرزند، اجازه اجتهاد و نقل حدیث داد. در بیشتر کتب رجال از وی یاد شده است و ابن حجر عسقلانی از جمله علمای برجسته اهل سنت در کتاب خود «لسان المیزان»<sup>۱</sup> به بیان شرح حال وی پرداخته و می گوید: حسن بن محمد بن حسن بن علی طوسی، ابوعلی بن ابو جعفر، از پدر ارجمند خود و ابوطیب طبری، خلّال و تنوخی استماع حدیث نموده و سپس در جوار مرقد [امیر مؤمنان علیه السلام] به فقیه شیعه و رهبر آنان تبدیل گشت و ابوالفضل بن عطف، هبة الله سقطی و محمد بن محمد نسفی از وی استماع حدیث نموده‌اند. او شخصیتی بسیار راست گفتار و با دیانت بود و لب به سب و نفرین کسی نمی گشود و در آستانه سال ۵۰۰ بدرود حیات گفت.

سخن ابن حجر که وفات فرزند شیخ طوسی را قریب سال ۵۰۰ یادآور شده اشتباه است، بلکه وی پس از سال ۵۱۵ هـ. وفات نموده است و آن گونه که در برخی از موارد اسانید کتاب «بشارة المصطفی» از عماد الدین طبری آملی پیدا است، در تاریخی که ابن حجر ذکر کرده، وی در قید حیات بوده است. و برای ما روشن نیست چند سال پس از تاریخ یاد شده زندگی کرده است چنان که محل قبر شریف او نیز دقیقاً برای ما شناخته شده نیست. البته تردیدی نیست که قبر وی در نجف اشرف است و شاید در کنار مرقد پدر بزرگوارش شیخ طوسی به خاک سپرده شده باشد چنان که یکی از علمای معاصر، بدان قطع و یقین دارد - واللّٰه اعلم.

شیخ ابوعلی نیز، فرزندی به نام شیخ ابونصر محمد بن ابوعلی حسن بن ابو جعفر محمد بن حسن بن علی بن حسن طوسی نجفی، از خود به جای نهاد که تنها یادگار

شخصیت‌های علمی این خاندان در نجف اشرف قلمداد می‌شود. بس شگفت آور است که علمای شیعه در کتب رجالی خویش از او یاد نکرده‌اند.

شیخ ابونصر محمد، که پیش‌تر از او نام بردیم، یکی از علما و فقهای بزرگ و دانشمندان برجسته شیعه و از راویان مورد اعتماد آنان به شمار می‌آمده است. وی در نجف اشرف جانشین پدر گردید و رهبری و مرجعیت دینی، پس از وفات پدر ارجمندش ابوعلی حسن، به او منتقل شد و دانش پژوهان علوم دینی دسته دسته از مناطق گوناگون، آهنگ وی می‌نمودند.

ابن عماد حنبلی در «شذرات الذهب»<sup>۱</sup> در بیان حوادث سال ۵۴۰ هجری از او یاد کرده و می‌گوید: «... در این سال، ابوالحسن محمد بن حسن ابوعلی بن ابوجعفر طوسی، شخصیت بزرگ و دانشمند شیعه و فرزند شخصیت بزرگ آنان، بدرود حیات گفت. شیعیان گروه گروه از هر سمت و سو، رهسپار عراق شده و وجوه شرعی خود را نزد وی می‌بردند. او اندیشمندی پرهیزگار و بسیار پارسا بود و سمعانی وی را ستوده است و عماد طبری درباره‌اش گفته است: اگر بر غیر پیامبران صلوات فرستادن روا بود، بر این شخصیت بزرگ صلوات می‌فرستادم».

بنا به گفته متقدمین - شیخ طوسی رحمته الله غیر از فرزندش شیخ ابوعلی که پیش از این از او یاد کردیم، دو دختر نیز به یادگار نهاد که هر دو، از بانوان اندیشمند شیعه تلقی می‌شدند و دارای اجازه اجتهاد و اهل درایت و روایت بوده‌اند.

میرزا عبدالله افندی در کتاب «ریاض العلماء» از آن دو یاد کرده و شیخ یوسف بحرانی نیز در کتاب «لؤلؤ البحرین» در بیان شرح حال سید رضی الدین ابوالقاسم علی و سید جمال الدین ابوالفضائل احمد، پسران سید سعیدالدین ابوابراهیم موسی بن جعفر آل طاووس رحمته الله از آن دو بانوی بزرگ نام برده است.

ما در رساله خود «حیة الشیخ الطوسی» نوادگانی را برای شیخ طوسی بر شمرده و یادآور شده‌ایم که دودمان شیخ طوسی منقرض نگشته بلکه برخی از آنان از نجف

اشرف به اصفهان انتقال یافتند و تبار و جایگاه علمی خویش را، هم چنان حفظ کردند.

در این جا سخن خویش را به اختصار در مورد زندگی شیخ طوسی به پایان می بریم. کسانی که خواستار شرح و تفصیل بیشتر در این خصوصند به رساله تفصیلی ما درباره زندگی این شخصیت بزرگ که آن را در مقدمه تفسیر شریف «التبیان» از مؤلف گرانقدرش شیخ طوسی رحمته الله علیه چاپ نجف، عرضه کردیم مراجعه نماید. از خدای بزرگ مسألت داریم این خدمت ناچیز را خالص درگاه ربوبی اش گرداند. واللّٰه ولیّ التوفیق.

آقا بزرگ تهرانی

۱۳ رمضان المبارک ۱۳۸۵ هـ.

## مقدمه مؤلف

حمد و سپاس خدایی را می‌سزد که ما را به حمد و ستایش خود رهنمون گشته و شایسته آن قرارمان داد و در جهت چنگ زدن به آیین خود و گردن نهادن به دستورات و حرکت در مسیر دینش توفیقمان عنایت کرد و ما را از ناسپاسان نعمت‌هایش که به انکار فضل و عنایاتش برخاسته‌اند و در زمره کسانی که «استخوذ علیهم الشیطان فانساهم ذکرالله اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون»<sup>۱</sup> قرار نداد. درود و سلام بی‌کران بر سرور پیامبران و آخرین برگزیده خدا حضرت محمد بن عبدالله ﷺ و خاندان پاک او، اختران تابناک و پرچم‌های برافراشته الهی که به ولایتشان تمسک جسته و به ریسمان اطاعتشان چنگ افکنده‌ایم. به امید آن که با پیروی از دستوراتشان رستگاری یابیم.

استاد بزرگوارم<sup>۲</sup> که خداوند بر طول عمرش بیفزاید امر فرمود تا در زمینه غیبت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و آن چه سبب طولانی شدن غیبت و نهمان گشتن آن بزرگوار شد، کتابی به نگارش در آورم با این که دل باختگانش شدیداً نیازمند حضور آن حضرتند و حيله و نیزنگ و هرج و مرج و فساد و تباهی، گیتی را سراسر فراگرفته و در دشت و دَمَن و دریا، پدیدار گشته است.

هدف این کتاب، پاسخ به کلیه پرسش‌ها و شبهات مخالفان و ملامت‌گران و نکوهش بدخواهانی است که می‌گویند: چرا حضرت ظاهر نشده؟ و مانع ظهور او چیست؟ و چه نیازی به وجود آن بزرگوار احساس می‌شود؟

اکنون با این که فرصتم اندک و اندیشه و افکارم پراکنده و دشواری‌ها و ناملايمات

---

۱. مجادله، آیه ۱۹، «شیطان بر آنان چیره گشت و باد خدا را از خاطر آنان زدود، آن‌ها هواداران شیطانند. به هوش باشید! که هواداران شیطان همان زیانکارانند».

۲. ظاهراً مقصود از استاد بزرگوار، ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان، معروف به شیخ مفید است.

دهر، بر سر راهم قرار دارد، خواسته استادم را اجابت و فرمانش را امتثال می‌کنم و مطالبی ارائه خواهم داد که بدان‌ها، شک و تردید برطرف و شبهات از ریشه و بن برکنده شود و در این راستا از سخن طولانی و خسته‌کننده می‌پرهیزم زیرا این بحث در کتبی که خود در موضوع امامت نگاشته‌ام<sup>۱</sup> و کتب اساتید بزرگم فوق العاده مشروح و مفصل آمده است.

در این کتاب به پرسش‌های گوناگونی که در زمینه غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف وارد شده پاسخ خواهم گفت و احادیث و اخباری را که دلیل بر صحت گفتارمان باشد، بر خواهم شمرد تا بر آنچه بیان می‌کنم مهر تأیید نهد و برای آنان که تنها به اخبار، استناد می‌جویند و به ظاهر حال می‌نگرند، موجب آرامش خاطر گردد زیرا بیان دقیق مسائل، بر بسیاری از مردم پوشیده است و شاید نتوانند آن را به روشنی دریابند. از این رو، برای هر دو دسته راهی به سوی موضوعاتی که بر می‌گزینیم و در پی آن هستیم، خواهیم گشود و از خدای بزرگ یاری و توفیق مسألت داریم. زیرا، تنها امید دست یابی به آن‌ها از ناحیه ذات مقدس او درخواست شدنی است. و هو حسبی و نعم الوکیل.

۱. از جمله کتب وی تلخیص الشافی است که اصل آن تألیف سید مرتضی علم الهدی علیه السلام بوده و شاگردش شیخ طوسی علیه السلام آن را خلاصه کرده است. کتاب المفصح در بحث امامت نیز از تألیفات شخص اوست.

## فصل اول:

### غیبت امام زمان علیه السلام

در این زمینه به دو شیوه سخن خواهیم گفت:

**نخست:** قائل شویم که هرگاه ثابت شد امامت، در هر زمانی واجب است و توده مردم که از مقام عصمت برخوردار نیستند نیز نمی‌توانند هیچ‌گاه از وجود رهبر، بی‌نیاز باشند و جزم و یقین به معصوم بودن رهبر نیز از جمله شرایط اوست. بنابراین، یا چنین رهبری، ظاهر و آشکار است و یا نهان و پوشیده و از آن جا که می‌دانیم کسانی را که مردم مدعی امامت آن‌هایند، عصمتشان قطعی نیست بلکه کردار و گفتار آن‌ها به ظاهر، منافی با عصمت است. بدین ترتیب، با جزم و یقین پی خواهیم برد امام و پیشوایی که به عصمتش یقین حاصل کردیم، غایب و از نظرها پنهان است.

گذشته از این، هرگاه پی بردیم سخن فرقه‌های کیسانیه و ناووسیه و فطحیه و واقفیه و دیگر جمعیت‌ها، در مورد عصمت بی‌چون و چرای شخصی که او را امام غایب میدانند محکوم به بطلان است، پی خواهیم برد که امامت حجة بن الحسن علیه السلام و غیبت و ولایت آن حضرت، صحّت دارد و با ثبوت این موضوع، نیاز به بحث و گفتگو پیرامون اثبات ولادت و علت غیبت آن بزرگوار نخواهیم داشت. [بنابراین باید در پی حق بود] زیرا حق نمی‌تواند از جمع مسلمانان خارج باشد.

**دوم:** بگوییم: بحث و مناقشه پیرامون غیبت حجة بن الحسن علیه السلام فرع بر ثبوت امامت آن حضرت است. بنابراین، مخالف ما در خصوص پذیرش امامت حضرت یا



تسلیم عقیده ما می شود و از علت غیبت آن بزرگوار، پرس و جو می کند که در این صورت خود را موظف به پاسخگویی او می دانیم و اگر امامت آن حضرت را پذیرا نیست، پرسش او از علت غیبت، تا زمانی که امامت حضرت برایش ثابت نشده باشد، سخنی بی معناست.

بدین ترتیب، هرگاه در مورد ثبوت امامت آن امام همام مورد مناقشه قرار گیریم در پاسخ آن ها به ارائه دلیل پرداخته و می گوئیم: وجوب امامت، در هر زمان و طی روزگاران در جمع مردمی که خود، معصوم نبوده و مکلف به تکلیفند، با دلائل قاطع، ثابت شده است و به ثبوت رسیده که از جمله شرایط امام، قطعی بودن عصمت آن حضرت است. از سویی پی بردیم که حق، هیچ گاه از جمع مسلمانان خارج نخواهد بود. بنابراین، با ثابت شدن امور یاد شده، دیدگاه مسلمانان در اعتقاد به وجود امام علیه السلام تعدد می یابد:

الف) گروهی بر این عقیده اند که اصلاً امامی وجود ندارد. در این راستا همان دلیلی که وجوب امامت را در هر زمانی ثابت می کرد، بر این عقیده خط بطلان می کشد.

ب) دسته ای دیگر، کسانی را که عصمت آن ها قطعی نیست امام می دانند. این عقیده نیز با دلیلی که بر وجوب قطع و یقین به عصمت امام علیه السلام اقامه کردیم، محکوم به بطلان است.

آنان که مدعی عصمت برخی از پیشوایان خود هستند، شاهد حال بر خلاف گفته آن ها گواهی می دهد زیرا کردار ظاهری و حالات آن ها نیز با مقام عصمت منافات دارد. بنابراین، گفتگو پیرامون موضوعی که ما به روشنی بر خلاف آن آگاهی داریم، بی مورد خواهد بود.

ج) سخن کلیه فرقه ها نظیر «کئیسانیه» که معتقد به عصمت و امامت محمد حنفیه و «ناووسیه» که قائل به امامت امام صادق علیه السلام بوده و بر این پندارند که آن حضرت از دنیا نرفته و «واقفیه» که قائل به زنده بودن موسی بن جعفر علیه السلام هستند با دلیلی که بیان

خواهیم داشت، محکوم به بطلان است.

بدین سان، برای کامل شدن هدف و منظورمان، دو گونه راه کار ارائه شده نیازمند آن است که سخن این فرقه‌ها محکوم به بطلان باشد. از سویی، نیاز به اثبات اصول سه گانه‌ای دارد که قبلاً بدان‌ها اشاره کردیم و عبارتند از:

الف) لزوم وجود رهبر.

ب) وجوب قطع و یقین بر عصمت وی.

ج) خارج نبودن حق، از جمع مسلمانان.

اکنون سه اصل یاد شده را با اختصار به بررسی می‌نشینیم زیرا این مباحث در کتبی که خود پیرامون مبحث امامت نگاشته‌ام، به نحو مشروح بیان شده و بیش از این، نیاز به سخن گفتن در این زمینه نیست و در این کتاب تنها به بیان موضوعات مربوط به غیبت [حضرت ولی عصر (عج)] می‌پردازیم و از بیان مطالب خارج از این موضوع صرف نظر می‌کنیم. خداوند با فضل و کرمش توفیق این عمل را به ما عنایت فرماید.

### دلیل وجوب رهبری

قاعده لطف یکی از واجبات عقلی است که دلیل بر وجوب ریاست و رهبری است. بنابراین، همان گونه که معرفت و شناخت خدا بر هر مکلفی واجب است، رهبری دینی جامعه نیز واجب خواهد بود.

آیا به روشنی برایتان قابل لمس نیست که هرگاه مردمی، خود معصوم نباشند و از وجود رهبر و رئیس پر مهابتی - که دشمنان را عقب براند و جنایتکاران را به جای خود بنشانند و دست زورگویان و حقه‌بازان را کوتاه گردانند و شرّ فراستان را از فرودستان برطرف گردانند - بی بهره باشند، قطعاً فساد و تباهی ایجاد شده و حيله و نیرنگ همه جا گسترش می‌یابد و فساد اخلاقی فزونی می‌گیرد و اصلاحات، به اندک می‌گراید؟ ولی اگر رهبری با ویژگی‌های یاد شده در جمع مردم حضور داشته باشد، موضوع، دقیقاً برعکس خواهد بود - یعنی اصلاحات، در جامعه فراگیر شده و فزونی

می یابد و فساد و تباهی رو به کاهش نهاده و به اندک خواهد رسید و آشنایی و آگاهی به این حقیقت بر اهل خرد پوشیده نبوده و از بدیهیات شمرده می شود و هر کس بر مقام انکار آن بر آید، شایسته گفتگو نخواهد بود.

ما در کتاب «تلخیص الشافی»<sup>۱</sup> و «شرح الجمل» در پاسخ به هرگونه پرسشی در این زمینه به تفصیل سخن گفته ایم و در این جا با یادآوری مجدد آن ها، سخن را به درازا نمی کشانیم.

به سخن یکی از دانشمندان متأخر اهل سنت برخوردیم که گفتار سید مرتضی (اعلی الله مقامه) در مورد غیبت را مورد اعتراض قرار داده و تصور کرده به کشف بزرگی دست یافته و آن را میان توده مردم ناآگاهی که از قدرت درک و هرگونه اظهار نظری برخوردار نبوده اند، وارونه جلوه داده است که وی را پاسخ خواهم گفت. به عقیده وی، سخن گفتن پیرامون غیبت [امام زمان (عج)] و اعتراض بر آن در سه بخش قابل بررسی است، لذا می گوید:

۱- ما شیعیان را ملزم خواهیم ساخت که در مسأله غیبت یا در تکلیفشان در زمان غیبت، جنبه قبح و زشتی وجود دارد. در این صورت، آن ها لزوماً باید ثابت کنند که در مسأله غیبت جنبه قبحی به نظر نمی رسد زیرا اگر چنین چیزی به ثبوت رسد، غیبت امام نیز قبیح خواهد بود هر چند ثابت شود از جهتی پسندیده نیز هست - چنان که ما (اهل سنت) در قبح تکلیف فراتر از قدرت، به وجود چنین جنبه ای قائلیم - گرچه به جهت لطف بودنش در حق دیگری، جنبه پسندیده ای نیز در آن وجود داشته باشد.

۲- مسأله غیبت با روند وجوب امامت در هر زمان، متناقض است. زیرا اگر مقتضای وجود امام، لطف واجب در هر زمان باشد، مردم با وجود رهبری پر مهابت و صاحب اختیار امورشان، از کارهای زشت و ناپسند بیشتر فاصله می گیرند. و قبح تکلیف بدون وجود امام در زمان غیبت، قابل نقض است. زیرا ما در زمان غیبت در کنار امام و پیشوایی دارای ویژگی های یاد شده، از کارهای ناپسند، بیشتر فاصله داریم

و دلیل لزوم چنین ریاستی نیز همین است. بنابراین، در زمان غیبت، لزوم وجود رهبری دارای این ویژگی‌ها به نظر نمی‌رسد و در صورت عدم وجود چنین رهبری، تکلیف نیز ناپسند و زشت نخواهد بود. در نتیجه، دلیل لزوم وجود امام احراز، ولی شخص امام وجود ندارد و این خود، موجب نقض دلیل است.

۳- اگر گفته شود از دیدگاه شما فایده وجود امام و پیشواتنها در این است که مردم را از ارتکاب کارهای زشت و ناپسند باز می‌دارد با این که چنین موردی به فرض غایب بودن وجود امام، حاصل نخواهد شد. بدین ترتیب، وجود وی از عدمش جدا نشده است و اگر لزوم وجود امام در زمان غیبت سبب دوری مردم از کارهای ناپسند نشود، دلیل شما اقتضای لزوم وجود وی را در زمان غیبت ندارد. بنابراین، دلیلتان قابل نقض است. زیرا در این صورت باید دست امام در اداره امور مردم باز باشد و اگر چنین چیزی تحقق یافت غیبت وی لزومی ندارد. به این ترتیب، دلیل شما ارتباطی به وجود امام و پیشوایی که دستش در امور باز نیست، ندارد و در چنین حالتی حاصل هم نیست.

**پاسخ:**

اعتراض کننده در بخش نخست، می‌گوید: ما شیعیان را ملزم خواهیم ساخت که در مسأله غیبت، جنبه قبح و زشتی وجود دارد، این سخن تنها برای تنگ کردن عرصه بر ماست و سخنی بی دلیل و برهان است اگر واقعاً وی دلیلی داشت سزاوار بود جنبه قبح و زشتی را که هدفش الزام شیعیان به آن بود، بیان کند تا ما آن را بررسی نماییم و او چنین عملی انجام نداد. بنابراین، تهدیدش متوجه ما نیست.

**پرسش:**

چگونه شما جنبه قبح غیبت را مردود دانستید؟

**پاسخ:**

جنبه‌های قبح، در جایی با عقل سازگار است که عملی از سر جور و ستم و بیهودگی و دروغ و فساد و نابخردی انجام پذیرد و با فرض غیبت امام زمان (عجل الله

تعالی فرجه الشریف) هیچ یک از این امور در این جا پدید نخواهد آمد و از همین رهگذر پی می‌بریم که هیچ گونه جنبه قبیحی در مسأله غیبت وجود ندارد.

#### پرسش:

بنا به گفته شما، جنبه‌های قبیحی که در زمان غیبت، قابل تصور است به معنای برطرف کردن مانع از شخص مکلف نیست، زیرا باز بودن دست امام در امور، در حقیقت خود، لطف است و نیز بیم مردم از تنبیه توسط امام، حاصل نگشته است و همین مسأله در لطف مکلف، ایجاد خلل نموده و به همین جهت قبیح می‌باشد.

#### پاسخ:

در مبحث لزوم رهبری و امامت، اشاره کردیم که باز بودن دست امام علیه السلام در امور و ترس و بیم مردم از تنبیه، توسط آن حضرت موضوعی است که مکلفین خود، آن را از دست داده‌اند و به خودشان باز می‌گردد زیرا آنان خود، سبب بیم امام شده و آن حضرت ناگزیر، در پس پرده غیبت نهان گردید و مردم خود، امکان باز شدن دست امام را به حضرت ندادند.

این اعتراض نظیر این سخن است که کسی بگوید: تکلیف کسی که معرفت و شناخت خدا برایش حاصل نگشته، تکلیفی قبیح خواهد بود زیرا شناخت خدا یعنی لطف برایش حاصل نشده است. بنابراین، تکلیف وی نیز باید قبیح باشد.

پاسخی که در این جا داده‌اند این است که: عدم دست یابی کافر به شناخت خدا، از جانب خود اوست. زیرا خداوند او را به سوی شناخت خود راهنمایی نموده و راه رسیدن به آن را برایش فراهم کرده است و اگر خود، به بررسی نپردازد و به شناخت دست نیابد، در حق خویشتن چنین کرده. بنابراین، تکلیف وی قبیح نیست. ما نیز پاسخ می‌دهیم: باز بودن دست امام در کارها - هر چند مکلف از آن محروم گشته ولی سبب محرومیت، خود مکلفین بوده‌اند. زیرا اگر آنان زمینه را برای امام فراهم کرده بودند، امام آشکار می‌شد و دست وی در امور باز می‌گشت و لطف وجود امام برای مکلفین برقرار بود و تکلیفشان قبیح تلقی نمی‌شد. ما نظیر این بحث را به طور

مشروح در مبحث امامت، بررسی کرده‌ایم و در صورت نیاز به یاد آوری، آن را بیان خواهیم داشت.

در بخش دوم، اساس اشکال این فرد، بر مغالطه است. البته هدف ما این نیست که بگوییم وی اشکال را ندانسته مطرح کرده است زیرا جایگاه وی فراتر از آن است. ولی خواسته دست به فریبکاری زده و حقیقت را وارونه جلوه دهد (به سخنش بنگرید)! وی می‌گوید: دلیل پیشوایی و امامت در زمان غیبت، قابل نقض است. زیرا اگر مقتضای وجود امام لطف واجب در هر زمان تلقی شود مردم با وجود رهبری پر مهابت و صاحب اختیار امورشان، از کارهای زشت و ناپسند بیشتر فاصله می‌گیرند و قبح تکلیف بدون وجود امام در زمان غیبت، قابل نقض است در نتیجه، دلیل لزوم وجود امام محرز است، ولی شخص امام وجود ندارد و این خود، موجب نقض دلیل است.

دلیل ما که گفتیم: سخن این فرد، وارونه جلوه دادن حقیقت بوده به این دلیل است که وی تصور کرده ما قائلیم در زمان غیبت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف دلیل لزوم رهبری و پیشوایی وی موجود، ولی شخص امام حضور ندارد با این که ما قائل به چنین چیزی نیستیم بلکه دلیلمان در زمان حضور امام، دقیقاً همان دلیل زمان غیبت آن بزرگوار است و وجود آن حضرت در حضور و غیبت، هر دو لطف به شمار می‌آید.

ما زمان غیبت را از لزوم وجود امام تهی نمی‌دانیم بلکه از دیدگاه ما در زمان غیبت نیز امام، موجود است ولی همان گونه که بیان داشتیم، دست تصرف وی در امور مربوط به مردم باز نیست و این سخن بدین معنا نیست که باز نبودن دست حضرت در امور مربوط به مردم، وجود آن بزرگوار را از عنوان لطف بودن، خارج سازد بلکه جنبه لطف الهی با وجود او هم چنان برپاست و علت عدم حصول این لطف از جانب غیر خدا، یعنی مردم است. این گفته نظیر سخن کسی است که بگوید: شناخت خداوند، چگونه می‌تواند لطف به شمار آید با این که کافر، خدا را نمی‌شناسد؟ اگر لطف باشد

تکلیف بر کافر مستقر است و شناختی از خدا در کار نیست و این خود، دلیل بر این است که شناخت خدا در هیچ حالتی، لطف به شمار نمی آید زیرا اگر شناخت، لطف به شمار آید با یکدیگر در تناقض اند.

پاسخی که ما در مورد امامت و رهبری به آنان می دهیم درست نظیر پاسخی است که آن ها در مورد شناخت، عنوان می کنند آنان معتقدند که لطف کافر به خداشناسی وی بستگی دارد. بنابراین، اگر کافر، موهبت شناخت خدا را از دست داده است بر اثر کوتاهی خود بوده که در پی دست یابی به آن بر نیامده است. از این رو، تکلیف وی قبیح نیست.

ما نیز قائلیم وجود امام و رهبر در زمان غیبت برای مکلف، لطف به شمار آمده و آن چه ارتباط به ایجاد وی توسط خداوند دارد، تحقق یافته است و علت عدم تمکن امام از تصرف در امور و باز نبودن دست آن حضرت به خود مکلفین باز می گردد که این معنار را نیز به تفصیل یادآور شدیم.

#### پرسش:

از دیدگاه شما فایده وجود امام و پیشوا تنها در این است که مردم را از ارتکاب کارهای زشت و ناپسند باز می دارد با این که چنین موردی به فرض غایب بودن وجود امام، حاصل نخواهد شد. بدین ترتیب، وجود وی از عدمش جدا نگشته است. و اگر لزوم وجود امام در زمان غیبت، سبب دوری مردم از کارهای ناپسند نشود، دلیل شما اقتضای لزوم وجود وی را در زمان غیبت ندارد. بنابراین، دلیلتان قابل نقض است زیرا در این صورت باید دست امام در امور مردم باز باشد و اگر چنین چیزی تحقق یافت، غیبت وی لزومی نخواهد داشت. از این رو، دلیل شما نه ارتباطی به وجود امام و پیشوایی که دستش در امور باز نیست، دارد و نه در زمان غیبت، دست امام در امور باز است.

#### پاسخ:

اشکال کننده در این بخش نیز فراتر از پیچیدگی سخن به شیوه اهل منطق و

دگرگونی مقدمات و ارتباط دادن برخی به بعضی دیگر، کاری انجام نداده و تردیدی نیست که قصدش از این عمل وارونه جلوه دادن حقایق و مغالطه است و گرنه، مطلب روشن تر از آن است که بر کسی پوشیده بماند.

شیعه چه زمانی قائل شده که: باز بودن دست امام در زمان غیبت واجب نیست؟ تا شما بگویید: دلیل شما بر لزوم وجود امام و پیشوایی که دستش باز نیست، دلالت ندارد؟ زیرا امام در زمان غیبت چنین است بلکه آن چه ما مکرر بدان تصریح کرده ایم این است که باز بودن دست امام، در زمان ظهور و زمان غیبت، هر دو واجب است. با این تفاوت که آن حضرت در دوران ظهور امکان تصرف در امور را دارد، بنابراین، دست وی در امور باز است ولی در زمان غیبت، چنین امکانی برایش فراهم نیست، دست وی نیز از تصرف در امور بسته است، جز این که باز بودن دست امام چون واجب است از محل بحث خارج است و قبلاً بیان داشتیم که مردم، خود سبب باز نبودن دست امام شدند و زمینه تصرف در امور را برای وی فراهم نمودند و به خود زیان رساندند و ما مکرر این موضوع را به [محروریت کافر] از شناخت خدا، تشبیه کرده ایم.

هم چنین به خوبی آگاهییم که پس از پیدایش دین، انتصاب پیشوا و رهبر، واجب است زیرا انتصاب او لطف به شمار می آید و از سویی، وی به انجام اموری همت می گمارد که دیگران قادر بر آن نیستند با این همه، اگر اهل حل و عقد زمینه انجام امور را برای کسی که شایستگی این منصب را دارد فراهم نکردند، کسی نمی تواند بگوید لزوم انتصاب پیشوا و رهبر، هم اکنون به سبب عدم فراهم شدن زمینه تصرف او در امور، ساقط شده است.

ما در مورد غیبت امام علیه السلام به آنان همان پاسخی را می دهیم که آنان در مورد جلوگیری اهل حل و عقد از گزینش فرد شایسته رهبری و امامت، عنوان می کنند و تفاوتی بین دو پاسخ نیست بلکه اختلاف میان ما این است که: ما قائلیم از راه عقل به این موضوع پی برده ایم و آنان معتقدند: از طریق شرع مشخص شده است و این



تفاوت، غیر قابل جمع نیست.

#### پرسش:

هرگاه اهل حلّ و عقد زمینه گزینش فرد شایسته رهبری و امامت را فراهم نکنند، خداوند به جای آن، عنایات و الطاف دیگری شامل حال مردم می گرداند. بنابراین، تکلیف از بشر ساقط نیست. به گفته برخی بزرگان، انتصاب امام برای منافع دنیوی شرعاً واجب است، بی آن که نیاز به وجوب لطف باشد.

#### پاسخ:

سخن کسانی که انتصاب امام و رهبر را در جهت منافع دنیایی می دانند، محکوم به بطلان است زیرا اگر چنین بود امامت واجب نمی شد با این که خود، در وجوب گزینش پیشوا و رهبر، اختلافی ندارند.

افزون بر این، اموری که امام انجام می دهد نظیر جهاد و گماردن فرمانروایان و قضات و تقسیم اموال و غنایم و اجرای حدود و قصاص، همه اموری دینی اند که ترک آن ها جایز نیست. بنابراین، اگر انتخاب امام تنها در جهت منافع دنیوی باشد، واجب تلقی نمی شود. به همین دلیل سخن اشکال کننده از درجه اعتبار ساقط است.

از سویی، سخن فردی که قائل است: «خداوند به جای امام، عنایت دیگری در حق مردم ارزانی می دارد» نیز محکوم به بطلان است زیرا اگر چنین بود انتصاب امام همیشه و در هر زمان واجب نبود بلکه جنبه اختیاری داشت چنان که در واجبات کفایی چنین است و همین که می دانیم مشخصاً انتصاب امام در هر زمان واجب است، خود دلیل بر بطلان سخن مخالف است.

گذشته از این، لازمه هر دو گفته با هم، طرح مسأله شناخت است. بدین معنا که اگر گفته شود: هرگاه شناخت خدا برای کافر حاصل نگشت، خداوند جایگزینی برای آن مقرر خواهد داشت و در این صورت هیچ گاه شناخت خدا بر او واجب نیست.

یا گفته شود: در صورت شناخت خدا تنفر و انزجار ناشی از جور و ستم، مسأله ای دنیوی بوده و شناخت آن لازم نیست. بنابراین، وجوب شناخت خدا، از کافر ساقط

است و هرگاه گفته شد: شناخت، جایگزینی ندارد، ما نیز پاسخ می‌دهیم که امام، از جایگزینی برخوردار نیست همان‌گونه که قبلاً یادآوری شد و در تلخیص الشافی آن را بیان داشته‌ایم. هم‌چنین اگر تبیین کنند که تنفر و انزجار از کارهای ناپسند به هنگام شناخت خدا، موضوعی دینی است ما نیز در مورد وجود امام دقیقاً همین‌گونه پاسخ خواهیم داد.

### پرسش:

وجود رهبری مورد اطاعت با دست‌باز، از سه حالت بیرون نیست. یا انتصاب او بر خدا واجب است و یا این عمل بر ما مردم واجب بوده و یا واجب است خداوند او را ایجاد نماید و ما از او اطاعت کرده و دست‌وی را در کارها باز نهمیم.

اگر بگویید همهٔ امور یاد شده بر خدا واجب است، این سخن با مسئلهٔ غیبت در تناقض است، زیرا در دوران غیبت، پیشوایی با دست‌باز در امور، وجود ندارد و اگر همهٔ کارها بر ما مردم واجب باشد، تکلیفی فراتر از توانمان خواهد بود، زیرا ما قادر بر ایجاد وی نیستیم. و اگر ایجاد رهبر و پیشوا بر عهدهٔ خدا و باز نهادن دست‌وی و فراهم کردن زمینهٔ این کار، بر ما مردم واجب باشد، بر این مطلب چه دلیلی خواهید داشت؟ با این که در این صورت بر ما واجب است اموری را که برای دیگران لطف تلقی می‌شود خود، انجام دهیم. [به عنوان مثال]: آیا بر زید واجب است برای دست‌یابی عمرو به لطف، دست‌امام را باز نهد؟ آیا این اصول با یکدیگر در تناقض نیستند؟!

### پاسخ:

اگر آن‌گونه که استدلال نمودیم، ثابت شود وجود رهبر و پیشوایی که دست‌وی در امور باز باشد در حق ما لطف شمرده شود، از سویی به وجود آوردن وی در توان ما نباشد، زیبنده نیست ما مکلف به ایجاد چنین رهبری شویم. زیرا این عمل تکلیفی فراتر از توان است. البته باز نهادن دست‌امام و تقویت توان و قدرت او گاهی در توان ماست و خدا نیز قادر بر آن است و اگر خداوند خود، این امور را به انجام نرساند پی

می‌بریم که این عمل بر خداوند واجب نبوده بلکه بر ما واجب است در انجام آن بکوشیم. زیرا دست امام و پیشوا قطعاً باید در امور مردم باز باشد تا هدف از تکلیف آن‌ها کامل گردد و در این خصوص قبلاً به روشنی بیان داشتیم که باز نهادن دست امام در امور، اگر از کارهای خدا بود، آفریدگان را بر انجام آن مجبور می‌ساخت و از جور و ستم دشمنانش نسبت به وی جلوگیری به عمل می‌آورد و یا او را به وسیله فرشتگان، پشتیبانی و تقویت می‌نمود و چه بسا این کار به از بین رفتن هدف از تکلیف و وقوع اضطرار می‌انجامید. بنابراین، بر ما واجب است در هر زمان، دست امام را باز نهیم و اگر چنین نکنیم، به خود زیان رسانده‌ایم.

ولی آن‌جا که گفته‌اند: «در این صورت، اموری را که برای دیگران لطف شمرده می‌شود، ما خود انجام دهیم» سخنی غیر صحیح است. زیرا بدانان پاسخ می‌دهیم: کسی که یاری امام و تقویت و پشتیبانی توان و قدرت آن حضرت بر او واجب می‌شود، مصالح و منافی و ویژه او در این کار وجود دارد، هر چند برای فرد دیگری نیز مصلحتی در بر داشته باشد چنان‌که در مورد پیامبران قائلیم که پذیرش مسئولیت نبوت و رساندن دستورات الهی به مردم، که به مصلحت آن‌هاست بر آن بزرگواران واجب است، زیرا پیامبران با انجام دادن این امور، مصالحی ویژه خود دارند، هر چند برای دیگران نیز منافی را در بر دارد.

در پاسخ مخالفان و هواداران حلّ و عقد باید گفت: چگونه بر آنان واجب است امام و پیشوا را بر اساس مصلحتی که به همه مسلمانان برگردد، گزینش کنند؟ آیا این عمل جز واجب گشتن کاری بر آنان است که مصلحتش به دیگران باز می‌گردد؟ هر چه آقایان در این جا پاسخ دادند، ما دقیقاً همان پاسخ را در خصوص فرمانبرداری و پشتیبانی از امام خواهیم داد.

**پرسش:**

چرا شما مدعی لزوم وجود امام در زمان غیبت شدید؟ آیا نمی‌توان عدم او را روا دانست؟

**پاسخ:**

ما بدین سبب مدعی لزوم وجود امام شدیم که تصرف آن حضرت در کارها، برای ما لطف تلقی می شود و این لطف جز با وجود او به کمال نخواهد رسید در صورتی که به وجود آوردن او، از توان و قدرت ما خارج است. و در این خصوص قائلیم که، به وجود آوردن امام بر ذات مقدس باری تعالی واجب است و اگر این گونه نباشد با لطف خود، موانع تکلیف را از سر راه برنداشته است در این صورت ما از ناحیه خدا زیان دیده ایم نه از سوی خود، ولی اگر خداوند او را به وجود آورد و ما وی را یاری نکردیم و زمینه باز شدن دست آن حضرت را در امور، فراهم نساختیم، به خود زیان رسانده ایم و تکلیف الهی بجاست، اما در صورت نخست [یعنی آن جا که خدا این کار را انجام ندهد] تکلیف بندگان زیبنده نخواهد بود.

**پرسش:**

منظورتان از یاری رساندن امام توسط ما چیست؟ آیا منظورتان این است که ما آهنگ کوی آن حضرت نموده و با وی دیدار کنیم؟ اگر هدفتان این است، چنین کاری جز با ظهور او میسر نخواهد بود زیرا در این صورت به شما گفته خواهد شد! هیچ یک از این امور جز با ظهور آن حضرت و پی بردن همه یا برخی از ما به جایگاه آن حضرت، مقرون به صحت نیست یا منظورتان از یاری دادن امام این است که هرگاه آن حضرت با معجزات خویش ما را به امامت خود فرا خواند و بدان رهنمون گشت به فرمانش گردن نهیم و از او پشتیبانی نماییم و از یاری ستمگران دست برداریم و به یاری وی به پاخیزیم؟

**پاسخ:**

این گونه یاری رساندن در زمان غیبت نیز برای ما امکان دارد هر چند امام در این دوران حضور نداشته باشد. پس چگونه اظهار داشتید: جز در زمان ظهور امام، تکلیف ما تمام و کامل نیست؟

یادآور شدیم که، آن چه را ما در این باب بیان می‌داریم مواردی است که سید مرتضی علیه السلام آن را در کتاب الذخیره و مادر کتاب تلخیص الشافی<sup>۱</sup> به بیان آن پرداخته‌ایم که همان مسأله لطف خدا در حق ما به وسیله تصرف امام در کارها و باز بودن دست آن حضرت در اموری است که جز به سه گونه انجام شدنی نیست:

نخست: آن چه ارتباط به خدا دارد، ایجاد و آفرینش امام است.

دوم: آن چه ارتباط به امام دارد پذیرش مسؤولیت رهبری و امامت و به انجام رساندن آن خواهد بود.

سوم: آن چه به ما مردم ارتباط دارد تصمیم بر یاری و پشتیبانی امام و تسلیم بودن به فرمان اوست.

بنابراین، وجوب پذیرش مسؤولیت امامت، فرع بر حضور آن حضرت است، زیرا تکلیف، شامل معدوم نمی‌شود. بدین ترتیب، آفرینش امام به اراده الهی، اصل وجوب قیام آن حضرت بوده و لزوم یاری رساندن ما به امام، فرع بر این دو اصل خواهد بود زیرا فرمانبرداری از آن بزرگوار تنها زمانی بر ما واجب است که وی حضور داشته باشد و مسؤولیت امامت و رهبری را پذیرا شده و به انجام امور آن بپردازد، در این هنگام، اطاعت از او بر ما واجب خواهد بود. بدین سان، با این بررسی و تحقیق، چگونه گفته می‌شود امام چرا نباید معدوم باشد؟

#### پرسش:

بین این که امام از دیده‌ها نماند و هرگاه خدا بداند ما آن حضرت را یاری می‌کنیم وی را ظاهر سازد و بین این که اصلاً وجود نداشته باشد و هرگاه بر تصمیم ما مبنی بر یاری امام آگاه گشت، او را به وجود آورد، چه تفاوتی وجود دارد؟

#### پاسخ:

از ساحت مقدس باری تعالی زیبنده نیست یاری رساندن کسی را که وجود ندارد بر ما واجب گرداند زیرا این کار تکلیفی فراتر از توان ماست. بنابراین، ناگزیر باید

امام، وجود داشته باشد.

**پرسش:**

هرگاه خداوند بداند ما زمانی به یاری امام اقدام می‌کنیم، آن حضرت را به وجود خواهد آورد چنان که در چنین زمانی او را آشکار نیز خواهد ساخت.

**پاسخ:**

لزوم یاری امام و همبستگی همه جانبه و فرمانبرداری از آن حضرت در هر زمان بر ما لازم است. بنابراین، واجب است تمکین از اطاعت و پیروی از فرمان امام در هر زمان امکان داشته باشد و گرنه تکلیف، زیبنده نخواهد بود و این عمل در صورتی صحیح است که ما در هر زمان، مکلف به تکلیف نباشیم، زیرا فرمانبرداری از امام و تسلیم فرمان وی بودن، در زمان ظهورش بر ما واجب است، با این که از دیدگاه ما قضیه عکس است (یعنی اطاعت از امام در هر زمانی بر ما واجب است).

در پاسخ به کسانی که در مسأله غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف با ما اختلاف نظر دارند و ما را ملزم به اعتقاد عدم وجود آن حضرت در زمان غیبت می‌سازند باید گفت: چرا روا نیست خداوند ما را مکلف به شناخت خویش سازد ولی بر آن شناخت، دلایلی ارائه ندهد و آن‌گاه که از حالات ما پی‌برد قصد اندیشیدن در آن و تصمیم به انجام دادن آن داریم، آن دلایل را پدید آورد، در این صورت با بررسی آن اظهار می‌داریم: بین ادله منصوبی که بدان نمی‌اندیشیدیم و بین عدم وجود چنین ادله‌ای، چه تفاوتی وجود دارد که هرگاه در آن بیندیشیم، خداوند متعال آن را پدید آورد؟

**پرسش:**

نصب ادله از جمله موارد تمکین، نظیر قدرت و ابزار کار است که تکلیف، بدون آن زیبنده نخواهد بود.

**پاسخ:**

وجود شخص امام نیز از جمله موارد تمکین از وجوب اطاعت آن حضرت است

و تا زمانی که وی حضور نداشته باشد، امکان اطاعت و فرمانبرداری از او برایمان وجود ندارد و اگر ادله خداشناسی نیز وجود نداشته باشند نمی‌توانیم در آنها بیندیشیم. بنابراین، نصب ادله شناخت و نصب امام برای اطاعت، هر دو مساوی‌اند. با این تحقیق، تمام عباراتی که در این باب به عنوان پاسخ و نیز پاسخ‌های مخالف آنها وارد شده، از دیدگاه ما پسندیده نبوده و از درجه اعتبار ساقطند و ما این معنارابه نحو مشروح در کتب خویش به ویژه در تلخیص الشافی آورده‌ایم و سخن را با بیان آنها به درازا نمی‌کشانیم.

### پرسش:

اگر خداوند بر ما واجب سازد که از آب چاه معینی وضو بگیریم و آن چاه از طنابی که به وسیله آن آب بگیریم، برخوردار نباشد و سپس بفرماید: هرگاه به چاه نزدیک شدید برایتان طنابی خواهم آفرید تا با آن، آب از چاه بگیرید که این عمل خود، مانع را از سر راه ما برمی‌دارد. بنابراین، اگر ما به چاه نزدیک نشدیم خود، در انجام دادن وظیفه کوتاهی کرده‌ایم نه این که این عمل از ناحیه خدای متعال صورت گرفته است. مثال دیگر: اگر اربابی به غلام خود - که به او دسترسی ندارد - بگوید: از بازار برایم مقداری گوشت بخر.

غلام در پاسخ می‌گوید: امکان خرید گوشت برای من وجود ندارد چون پولی برای خرید آن با خود ندارم.

ارباب می‌گوید: اگر نزدیک بیایی پول گوشت را به تو خواهم داد. این عمل ارباب مانع را از سر راه غلام برمی‌دارد ولی اگر غلام به ارباب نزدیک نشد، کوتاهی از سوی خودش صورت گرفته نه از ناحیه ارباب.

حالت ظهور امام زمان علیه السلام نیز با یاری رساندن ما به وی، دقیقاً همین گونه است. بنابراین، لزوماً عدم یاری رساندن ما به امام سبب شده که وی در این اوضاع و احوال ظهور نکند نه عدم وجود او، زیرا اگر ما به او یاری می‌رساندیم، پدیدار می‌شد و آشکار می‌گشت.

### پاسخ:

این سخن از فردی سر می‌زند که می‌پندارند هرگاه امام ظهور نماید بر ما واجب است او را یاری برسانیم ولی در سایر زمان‌ها چنین وظیفه‌ای نداریم! ما مثالش را می‌پسندیم، زیرا خدای متعال در همان لحظه که آب کشیدن از چاه را بر ما واجب گرداند، حتماً باید طناب در همان لحظه وجود داشته باشد تا بدان وسیله، مانع از سر راه ادای وظیفه برداشته شود ولی اگر بفرماید: هرگاه به چاه نزدیک شدید طناب برایتان می‌آفرینم، در این جا فرد موظف است تنها به چاه نزدیک شود، ولی موظف به آب کشیدن از چاه نیست. بدین ترتیب، برخورداری از توان و قدرت برای نزدیک شدن به چاه در این لحظه، کافی است زیرا وی مکلف به آب کشیدن از چاه نیست ولی آنگاه که به چاه نزدیک شد، موظف به آب کشیدن است و واجب است خداوند برایش طناب بیافریند. این سخن نظیر این است که بگوییم: اطاعت از امام و یاری رساندن او در هر زمانی بر ما واجب نیست، بنابراین، وجود امام لزومی ندارد. بدین سان، هرگاه اطاعت وی در همین لحظه واجب گشت و از شرط او و زمان ظهورش، آگاه نباشیم، قطعاً باید خود، وجود داشته باشد تا مانع تکلیف برطرف شده و عمل، پسندیده تلقی شود.

مثال ارباب و غلام وی نیز همین گونه خواهد بود زیرا ارباب، غلامش را به نزدیک شدن به خود موظف ساخته است نه خرید گوشت و اگر غلام به وی نزدیک شده بود و او را به خرید گوشت موظف ساخته بود، بر ارباب واجب بود پول خرید گوشت را به او بدهد.

به همین دلیل گفتیم: خدای متعال تمام کسانی را که تا روز قیامت به این دنیا وارد می‌شوند مکلف ساخته و واجب نیست آنان وجود خارجی داشته باشند تا موانع تکلیف از آنان برداشته شود زیرا در حال حاضر آنان را مکلف ساخته است. بنابراین، هرگاه آنان را آفرید و با قدرت و توان و ابزار لازم، موانع تکلیف را از سر راهشان برداشت و برایشان ادله، منصوب نمود، تکلیف الهی شامل آنان خواهد شد و با این



بیان، مغالطه اشکال کننده از درجه اعتبار ساقط می شود.

گذشته از این، اگر امام، موظف به انجام امور رهبری و امامت و پذیرش مسؤلیت های آن باشد، چگونه ممکن است خود، موجود نباشد، آیا هیچ خردمندی، تکلیف شخص غیر موجود را صحیح می داند؟ و تکلیف امام در راستای پذیرش مسؤلیت امامت، ارتباطی به یاری رساندن ما به وی نخواهد داشت بلکه وجوب یاری رساندن ما به آن حضرت فرع بر پذیرش مسؤلیت یاد شده بوده و این مسأله کاملاً روشن است.

آیا نبی اکرم صلی الله علیه و آله بی آن که کسی به او دسترسی داشته باشد سه سال در شِغَب ابوطالب نهان نگشت؟ و در غار ثور سه روز مخفی نشد؟ این نهان شدن را نمی توان بر عدم وجود او قیاس کرد و نتیجه گرفت و گفت: با این که تکلیف مردم به حال خود باقی است خداوند، امام و پیشوایی را که به عنوان لطف برایشان مبعوث کرده بود، معدوم ساخته است.

#### پرسش:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از آن که مردم را به آیین خود فرا خواند و پیامبری اش را آشکار ساخت، مخفی شد. بنابراین، زمانی که وی را به هراس افکندند، حضرت نهان گردید.

#### پاسخ:

جایگاه و ویژگی های امام عصر علیه السلام نیز توسط پدران بزرگوارش آشکار و دوستدارانشان را به وجود مقدس وی راهنمایی کرده اند ولی آن گاه که پدر ارجمندش امام حسن عسکری علیه السلام بر وجود فرزندش بیمناک شد، وی را مخفی و نهان ساخت. بنابراین، ماجرای پیامبر و امام، هر دو یکسان است.

#### پرسش:

اگر خداوند به مصلحت کسی بداند که پیامبر معینی را برای راهنمایی او برانگیزد تا در جهت مصالح وی عمل کند و آگاه باشد که اگر آن پیامبر را مبعوث نماید، فرد یاد

شده وی را به قتل خواهد رساند، در این جا اگر خداوند با قدرت خویش از کشته شدن آن پیامبر توسط آن شخص جلوگیری به عمل آورد، این عمل برای آن فرد و یا دیگری، مفسده‌ای را در بر خواهد داشت، اکنون آیا پسندیده است که خداوند این فرد را مکلف به تکلیف نماید ولی آن پیامبر را به سویش نفرستد، یا اصلاً او را مکلف نسازد؟

**پرسش:**

خداوند او را مکلف به تکلیف نسازد.

**پاسخ:**

بر سر راه تکلیف چه مانعی وجود دارد؟ در صورتی که این فرد برای شناخت منافع و مصالح خویش راهی در اختیار دارد که همان یاری کردن آن پیامبر در جهت انجام مصالح خویش است.

**پرسش:**

خداوند او را مکلف به تکلیف سازد ولی پیامبری به سویش نفرستد.

**پاسخ:**

چگونه رواست که خداوند او را مکلف به تکلیف کند و آن چه در حق او لطف و در حیطة قدرت الهی است برایش انجام ندهد؟

**پرسش:**

محرومیت از این موهبت را این شخص خود، برای خویشتن به وجود آورده است.

**پاسخ:**

او خود، کاری انجام نداده و تنها خدا آگاه است که وی آن پیامبر را یاری نمی‌رساند. بنابراین، با آگاهی خداوند از این موضوع و برداشته شدن لطف (فرستادن پیامبر)، تکلیف چنین فردی پسندیده نخواهد بود. اگر چنین عملی روا باشد پس خداوند باید کسی را که دلیلی برایش نصب نکرده و می‌داند اگر نصب کند، فرد

توجهی به آن ندارد نیز، مکلف به تکلیف کند و این کار محکوم به بطلان است. بدین ترتیب، ناگزیر باید چنین عنوان کرد: خداوند پیامبری را به سوی آن فرد می فرستد و او را به تسلیم در برابر فرمان آن پیامبر ملزم می سازد تا مانع تکلیف از سر راهش برداشته شود. در این رهگذر، یا خداوند از کشته شدن پیامبرش جلوگیری می کند به گونه ای که با تکلیف شخص مکلف منافات نداشته باشد و یا فرستاده خود را به نحوی مصون می دارد که آن فرد قادر بر کشتن وی نخواهد بود. در نتیجه، این فرد خود، سبب عدم دسترسی به پیامبر شده است و ما در دوران غیبت امام عصر علیه السلام نیز دقیقاً وضعیتی این چنین داریم.

#### پرسش:

به ناچار خداوند باید آن فرد را آگاه سازد که فرستادن این پیامبر به سوی او، منافع و مصالحی برای وی در بردارد، تا آن فرد پی برد که خود سبب عدم دسترسی به آن پیامبر بوده است.

#### پاسخ:

خداوند نیز توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پدران بزرگوار امام زمان علیه السلام ما را از محل و جایگاه آن بزرگوار آگاه ساخته و فرمابرداری از او را بر ما واجب گردانده است. بنابراین، اگر تاکنون آن حضرت برای ما آشکار نگشته، کوتاهی از ناحیه خود ما بوده است. بدین سان، نتیجه اشکال شما و پاسخ ما یکی است.

#### دلیل وجوب عصمت امام

در بیان اصل دوم، یقینی بودن عصمت امام و پیشوا، را به بررسی می نشینیم. عدم برخورداری ما از عصمت، علت نیازمان به امام است، به این دلیل که اگر مردم همه از ملکه عصمت برخوردار بودند، نیاز به امام نداشتند و چون معصوم نیستند به وجود وی نیازمندند. از همین رهگذر، پی می بریم انگیزه نیاز ما به امام، عدم برخورداری از مقام عصمت است. همان گونه که علت نیاز کار به انجام دهنده کار را، پدید آمدن کار

می‌دانیم. از سوی دیگر، هر عملی پدید آمدنش نیاز به فاعل دارد و آن چه پدید آمدنش روا نباشد، از فاعل بی‌نیاز است. براین اساس، نتیجه می‌گیریم که هر پدیده، به پدید آورنده‌ای نیاز دارد، به همین نحو فرد غیر معصوم لزوماً نیازمند امام است و گرنه سبب نیاز، قابل نقض است و اگر امام و پیشوا غیر معصوم باشد علت و سبب نیاز در او نیز به قوت خود باقی و نیازمند امام دیگری خواهد بود. و هر جا سخن از امام و پیشوا به میان آید در معصوم بودن وی نیز، سخن گفته می‌شود. بدین ترتیب، کار به لزوم وجود پیشوایانی بی‌نهایت خواهد انجامید و یا سرانجام، به وجود فرد معصومی پایان می‌پذیرد که هدف ما اثبات همین معنا است.

این شیوه بحث را ما در کتب خویش به خوبی بررسی و بیان کرده‌ایم و با طرح پرسش در این زمینه، بحث را به درازا نمی‌کشانیم، زیرا هدف ما در این کتاب بیان موضوع دیگری است و در این جا به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

### دلیل عدم خروج حق، از جمع مسلمانان

در اصل سوم، موضوع «بیرون نبودن حق، از میان امت» که میان ما و مخالفانمان مورد اتفاق است، مورد بررسی قرار می‌گیرد هر چند در سبب و علت آن با یکدیگر اختلاف نظر داریم. زیرا از دیدگاه ما، هیچ‌گاه زمان، از وجود امام معصوم تهی نیست و آن گونه که بیان داشتیم، در قاموس حیات آن بزرگوار اشتباه راه ندارد. بنابراین، به این دلیل که امام معصوم در جمع امت است، حق از میان آنان بیرون نخواهد بود.

مخالفان به بیان دلائلی پرداخته‌اند که از دیدگاه آنان اجماع را حجّت می‌داند و ما انگیزه‌ای برای پرداختن به آن نداریم.

بدین ترتیب، با ثابت شدن اصل‌های یاد شده، امامت و رهبری امام زمان علیه السلام نیز ثابت می‌گردد زیرا هر کس به ثبوت عصمت امام یقین دارد، به یقین، او را امام می‌داند و در جمع این دسته از افراد، کسی وجود ندارد که یقین به عصمت امام داشته باشد ولی با امامت آن بزرگوار مخالف باشد مگر فرقه‌هایی چون کیسانیه و ناووسیه و

واقفیه که سخنانشان در برابر دلیل، محکوم به بطلان است. بنابراین، با مردود ساختن سخن این فرقه‌ها، امامت امام زمان علیه السلام ثابت خواهد باشد.

### ردّ گفته کیسانیه

از جمله دلایل بطلان گفته کیسانیه که قائل به امامت محمد حنفیه‌اند می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

الف) اگر محمد حنفیه واقعاً امام معصوم بود لزوماً می‌بایست روایت صریحی در مورد او رسیده باشد زیرا بر مسأله عصمت، جز با روایت صریح نمی‌توان آگاهی یافت و این فرقه خود مدعی روایت صریحی در این باره نیستند تنها در اثر پای‌بندی به برخی امور ضعیف که دلالت بر روایت صریح ندارد، دچار شبهه شده‌اند. نظیر این مورد که امیر مؤمنان علیه السلام در جنگ بصره (جمل) پرچم را به دست محمد حنفیه سپرد و بدو فرمود: «أنت إبنی حقاً؛ به حق، تو فرزند من هستی.» با این که حسن و حسین علیهما السلام نیز فرزندان او به شمار می‌آمدند. بدیهی است در این سخن، هیچ‌گونه دلالتی بر امامت محمد حنفیه وجود ندارد و تنها بر فضیلت و جایگاه والای او دلالت می‌کند. افزون بر این که، بنا به نقل شیعه، میان محمد حنفیه و امام زین العابدین علیه السلام در مورد فرد سزاوار به امامت، گفتگویی رخ داد و هر دو، حکمیت و داوری را نزد حَجْرَ الاسود بردند و حجر به امامت علی بن حسین علیهما السلام گواهی داد و این خود، یکی از معجزات امام چهارم علیه السلام تلقی می‌شد که محمد حنفیه زمام امور را به وی سپرد و قائل به امامت آن بزرگوار شد و این ماجرا نزد شیعه معروف است و در بیان شرح این رخداد آورده‌اند که، پیرامون امامت، میان محمد حنفیه و علی بن حسین علیهما السلام گفتگویی رخ داد و امام زین العابدین علیه السلام با وی به احتجاج پرداخت و به آیات قرآن از جمله آیه شریفه «و أولو الأرحام بعضهم أولى ببعض»<sup>۱</sup> استناد جست که شأن نزولش در مورد امام زین العابدین و فرزندان آن حضرت است. سپس امام سجاد علیه السلام به محمد حنفیه

۱. انفال، آیه ۷۵؛ احزاب، آیه ۶

فرمود: من در برابر حجرالاسود با شما به احتجاج خواهم پرداخت.  
وی در پاسخ اظهار داشت: چگونه در برابر سنگی که نه می شنود و نه قادر بر سخن گفتن است، با من احتجاج می کنی؟

امام زین العابدین علیه السلام به وی اطلاع داد که حجر، میان آن دو، داوری خواهد کرد. بدین ترتیب، هر دو راه افتاده تا به حجرالاسود رسیدند. علی بن حسین علیه السلام به محمد حنفیه فرمود: اینک، شما پیش برو و با حجر سخن بگو، محمد جلو رفت و در برابر حجر ایستاد و سخن گفت و سپس ساکت شد.

آن گاه امام زین العابدین علیه السلام پیش رفت و دست مبارک خویش را بر حجر نهاد و سپس عرضه داشت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَكْتُوبِ فِي سَرَادِقِ الْعِظْمَةِ؛ خدایا! تو را به حق آن نام مبارکت که در سراپرده عظمت نوشته شده، می خوانم» پس از آن دست به دعا برداشت و عرض کرد: «لَمَّا أَنْطَقْتَ الْحَجْرَ؛ این سنگ را به سخن در آور» سپس خطاب به حجر فرمود: «أَسْأَلُكَ بِالَّذِي جَعَلَ فَيْكَ مَوَاقِفَ الْعِبَادِ وَالشَّهَادَةَ لِمَنْ وَاوْفَاكَ لِمَا أَخْبَرْتَ لِمَنْ الْإِمَامَةَ وَالْوَصِيَّةَ؛ تو را به حق آن کس که پیمان بندگان و گواهی زائران خانه اش را در تو قرار داده، می خوانم که گواهی دهی امامت، از آن کیست؟»

پس از این سخنان، حجرالاسود به شدت تکان خورد به گونه ای که چیزی نمانده بود از جایگاهش خارج شود و سپس خداوند آن را به سخن آورد و چنین گفت: «یا مُحَمَّدُ! سَلِّمِ الْإِمَامَةَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ؛ محمد! امامت را به علی بن حسین تسلیم نما»<sup>۱</sup>

بدین ترتیب، محمد حنفیه دست از بحث و مشاجره کشید و امامت را به امام زین العابدین علیه السلام واگذار کرد.<sup>۲</sup>

۱. به گفته ای، محمد حنفیه این عمل را برای برطرف ساختن شک و تردید مردم در این زمینه، انجام داد.  
۲. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۱۱، ح ۱۴، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ بصائر الدرجات، ص ۵۰۲، ح ۳؛ مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۴؛ احتجاج، ص ۳۱۶؛ أعلام الوری، ص ۲۵۳؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۴۷، به نقل از نوادر الحکمة، تألیف محمد بن یحیی به نحو اختصار؛ بحار، ج ۴۶، ص ۱۱۱، ح ۴-۲، به نقل از نوادر عوالم، ج ۱۸، ص ۲۷۱، ح ۲؛ مختصر بصائر، ص ۷۰ به نقل از کافی، ج ۱، ص ۳۴۸، ح ۱۵؛ خرائج، ج ۱، ص ۲۵۷، ح ۳.

ب) از دیدگاه شیعه، روایاتی که از پدر و جد بزرگوارش در مورد وی رسیده در حد تواتر و در کتب روایی آنان موجود است و در این جا با بیان آن‌ها سخن را به درازا نمی‌کشانیم.<sup>۱</sup>

ج) روایات وارده از نبی اکرم صلی الله علیه و آله از طریق شیعه و سنی را که بر پیشوایی دوازده امام علیهم السلام تصریح دارد، یادآور خواهیم شد. کلیه کسانی که قائل به دوازده امامند به وفات محمد حنفیه قطع و یقین داشته و امامت را تا وجود مقدس حضرت مهدی علیه السلام مستمر می‌دانند.

د) انقراض فرقه کیسانیه خود یکی دیگر از این دلایل است، زیرا تا کنون و مدتی طولانی قبل از این، در دنیا کسی نمانده که قائل به امامت محمد حنفیه باشد و اگر مسلک آنان بر حق بود، انقراض آن معنا نداشت.

#### پرسش:

به انقراض این فرقه چگونه پی برده می‌شود؟ آیا امکان ندارد در برخی کشورهای دور دست و جزیره‌های موجود در دریا و گوشه و کنار گیتی، مردمی قائل به این سخنان باشند؟ همان گونه که امکان دارد در گوشه و کنار دنیا عده‌ای قائل به مسلک «حسن بصری» باشند که مرتکب شونده گناه کبیره را منافق می‌دانند. بنابراین، ممکن نیست بتوان مدعی انقراض این گروه شد. تنها در صورتی می‌توان به انقراض آن‌ها آگاه شد که مسلمانان در جمع آنان اندک بوده و دانشمندان، انگشت شمار باشند ولی اکنون که اسلام گسترش یافته و دانشمندان فزونی یافته‌اند، چگونه به این مسأله می‌توان پی برد؟

#### پاسخ:

این سخن بدان جا منتهی می‌شود که در هیچ سخن و یا مسلکی، نتوان بر اجماع امت، آگاهی یافت به این نحو که گفته شود: شاید در گوشه و کنار گیتی کسی مخالف اجماع باشد و نیز لازم می‌آید کسی در گوشه و کنار دنیا بتواند بگوید: «خوردن

۱. برای شرح بیشتر به بحار، ج ۴۶ مراجعه شود.

تگرگ<sup>۱</sup> روزه را باطل نمی‌کند.» و «شخص روزه‌دار در سحر می‌تواند تا طلوع خورشید غذا میل کند» زیرا سخن نخست [عدم بطلان روزه با خوردن تگرگ] بر مبنای مسلک ابوطلحه انصاری و دومین گفته [غذا خوردن روزه‌دار تا طلوع خورشید] بر مسلک حذیفه و اعمش است.

هم چنین در مورد مسائل فقهی زیادی، میان صحابه و تابعین اختلاف وجود داشته و بعدها آن اختلافات برطرف شده است و دانشمندان طی قرن‌ها به اتفاق، بر خلاف آن سخن گفته‌اند. بنابراین، می‌سزد در چنین موضوعی شک و تردید پدید آید و در مسأله‌ای که قبلاً در آن اختلاف وجود داشته، به اجماع اعتماد نشود و این سخن نکوهش‌آمیز کسی است که خود می‌گوید: «نمی‌توان اجماع را شناخت و به آن دست نمی‌توان یافت». البته سخن ما در این مورد اختصاص به این مسأله ندارد. از این رو، انگیزه‌ای برای طرح آن در این جا نخواهد داشت.

از سویی دیگر، ما به خوبی می‌دانیم که انصار [مدینه] در پی دست‌یابی به خلافت برآمدند، ولی مهاجران دست‌رَدّ بر سینه آن‌ها نهادند و به گفته مخالفان، سپس انصار پذیرای گفته مهاجران شدند. این سخن به این می‌ماند که کسی بگوید: خلافت، باید متعلق به انصار باشد، زیرا قبلاً در این مسأله میان آنان اختلاف وجود داشته است و چه بسا در گوشه و کنار جهان افرادی قائل به این معنا باشند. بدین ترتیب، هرچه آن‌ها در این زمینه پاسخ دادند. دقیقاً پاسخ ما نیز همان است و در این خصوص سخن را به درازا نمی‌کشانیم.

**پرسش:**

۱. مؤلف رحمته در کتاب خلافت خود گفته است: «من اكل البرد النازل من السماء افطرا، هرکس تگرگی را که از آسمان فرو می‌بارد، تناول کند، روزه‌اش باطل می‌شود» فقهاء نیز همه بر همین عقیده‌اند. از ابوطلحه انصاری نقل شده که می‌گفت: «خوردن تگرگ روزه را باطل نمی‌کند» ابوطلحه انصاری، همان زید بن سهل بن اسود صحابی است که زادگاهش مدینه است و با ظهور اسلام یکی از یاران رسول خدا به شمار آمد و در پیمان عقبه و جنگ‌های بدر و احد و خندق و سایر نبردها شرکت جست و در سال ۳۴ هـ. ق دنیا را وداع گفت.



از دیدگاه شما اجماع، تنها بدین جهت که سخن معصوم در آن است، حجّت تلقی می‌شود، پاسخ دهید که چگونه به سخن امام در جمع سخنان امت پی می‌برید؟ آیا نمی‌توان فرض کرد که سخن امام جدای از سخنان آنان باشد و در این صورت به اجماع اعتماد نکنید؟

**پاسخ:**

هرگاه امام معصوم در زمره علمای امت به شمار آید، قطعاً سخنش در جمع سخنان علما وجود خواهد داشت. چون نمی‌توان فرض کرد که وی از این جمع جدا باشد و اظهار کفر کند. زیرا چنین چیزی در مورد وی روانیست. بدین ترتیب، ناگزیر سخن وی نیز در جمع سخنان علماست هر چند در امام بودن وی تردید کنیم. بنابراین، هرگاه ما سخنان امت را بر رسیده و ملاحظه کردیم سخن یکی از علما، مخالف سخنان آنان است، اگر به شخصیت وی و زادگاه و محل بالندگی اش آشنا هستیم، به سخنش اعتنایی نمی‌کنیم زیرا به خوبی می‌دانیم که وی امام نیست و اگر در اصل و نسب وی دچار تردید شدیم، مسأله اجماعی نخواهد بود.

بدین سان، با بررسی سخنان علمای امت، در جمع آنان کسی را قائل به مذهب کیسانیه و واقفیه نیافتیم و به فرض اگر دریافته‌ایم، تنها یک یا دو تن پیش نبوده‌اند و به خوبی از محل بالندگی و زادگاهشان باخبریم. از این رو، سخنشان قابل اعتنا نیست و سخنان دیگران را که یقین به وجود معصوم در جمع آنان داریم نیز برمی‌رسیم، در نتیجه شبهه موجود با این شیوه تحقیق از درجه اعتبار ساقط و بی پایه‌ای آن آشکار می‌گردد!

### **ردّ سخن ناووسیان**

سخن درباره فرقه ناووسیّه که قائل به امامت امام جعفر صادق علیه السلام بوده و او را زنده می‌دانند و معتقدند وی از دنیا نرفته و او را مهدی می‌خواندند، پر واضح است. زیرا ما

به خوبی می‌دانیم که امام صادق علیه السلام رحلت نموده‌اند چنان که از رحلت پدر و جد بزرگوارش و شهادت امیر مؤمنان علیه السلام و رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز آگاهیم. بنابراین، اگر اختلاف در مورد از دنیا نرفتن امام صادق علیه السلام به میان آید در مورد همه موارد یاد شده باید اختلاف به وجود آید که در این صورت به سخن غلات و مفوضه که در مقام انکار شهادت امام علی و امام حسین علیهما السلام برآمدند، خواهد انجامید که مغالطه‌ای بیش نیست و ما به خواست خدا در مباحث مربوط به فرقه‌های واقفه و ناووسیه مشروحاً در این خصوص سخن خواهیم گفت.

### کشیدن خط بطلان بر گفته واقفیان

مسلک واقفیان که در مورد امامت موسی بن جعفر علیه السلام توقف کرده‌اند و او را «مهدی» می‌دانند. با رحلت آشکار آن امام همام، محکوم به بطلان است زیرا رحلت وی نیز مانند رحلت پدر و جد و قبلاً رحلت پدران بزرگوارش مشهور و همه جا منتشر شده بود و اگر در این زمینه شک و تردید نماییم، از فرقه‌های ناووسیه و کیسانیه و غلات و مفوضه که در مورد رحلت پدران بزرگوار حضرت، به مخالفت برخاستند، جدا نخواهیم بود.

### نحوه شهادت موسی بن جعفر علیه السلام

افزون بر این که رحلت هیچ یک از پدران ارجمندش به پایه اشتهار شهادت جانگداز وی نمی‌رسید زیرا خلیفه وقت، رحلت امام موسی بن جعفر علیه السلام را آشکارا اعلان کرد و قاضیان و گواهان را بر آن شاهد گرفت و مردم را برای دیدن جنازه او بر چشر (پل) بغداد، فراخواند و بدان‌ها گفته شد: این جنازه همان فردی است که شیعیان مدعی زنده بودن او هستند که اکنون با مرگ طبیعی از دنیا رفته و ماجراهایی از این

دست که نمی توان در آنها، اختلاف نمود.<sup>۱</sup>

یونس بن عبدالرحمان روایت کرده و گفته است: حسین بن علی رواسی ابراهیم را با این جنازه موسی بن جعفر علیه السلام حضور یافت وقتی جنازه آن حضرت کنار قبر نهاده شد، ناگهان فرستاده‌ای از سوی سندی بن شاهک نزد ابوالمضیا، جانشین سندی، که جنازه را همراهی می کرد، رسید و بدو گفت: چهره موسی بن جعفر را پیش از دفن وی بگشا تا مردم ببینند بدنش سالم بوده و آثار شکنجه در او نیست [و به مرگ طبیعی از دنیا رفته] است. یونس می گوید: وی نقاب کفن از چهره مولا و سرورم برگرفت، تا چشمم به سیمای او افتاد وی را شناختم. سپس صورت مبارکش پوشانده شد و او را داخل قبر نهادند، سلام و درود خدا بر او باد.<sup>۲</sup>

محمد بن عیسی بن عبید عبیدی، از رحیم، همسر حسین بن علی بن یقظین، که بانویی نجیب و شرافتمند و بیش از بیست بار حج خانه خدا انجام داده بود، از سعید، آزاد شده موسی بن جعفر علیه السلام که در زندان، خدمتگزار امام بود و برای انجام دادن کارهای حضرت نزد او آمد و شد داشت، روایت کرده که گفت: به هنگام رحلت موسی بن جعفر علیه السلام نزد آن حضرت حاضر شد و خود، شاهد بود که امام نیز مانند سایر مردم، از توانایی و قدرت به ضعف و ناتوانی گرایید تا آن که مرغ روح بلندش به آسمانها پرکشید.<sup>۳</sup>

محمد بن خالد برقی، از محمد بن عباد (غیاث) مهلبی<sup>۴</sup> روایت کرده که گفت:

۱. بحار، ج ۴۸، ص ۲۵۰، ح ۱ و ج ۵۱، ص ۱۸۰، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ عوالم، ج ۲۱، ص ۵۰۸، ح ۹.

۲. نام وی را در کتب رجالی که در اختیار داشتیم نیافتیم ولی روایاتی که در صحت رحلت امام موسی بن جعفر علیه السلام وارد شده، فراوانند.

۳. بحار، ج ۴۸، ص ۲۲۹، ح ۳۵، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ عوالم، ج ۲۱، ص ۴۶۱، ح ۴.

۴. بحار، ج ۴۸، ص ۲۳۰، ح ۳۶، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ عوالم، ج ۲۱، ص ۴۵۹، ح ۲.

۵. در نسخه‌ای لفظ عباد آمده، ولی در نسخه اصلی «غیاث» است و در کتب رجال به شرح حال محمد بن غیاث مهلبی برنخوردیم بلکه آن چه در تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۳۷۱ و سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۱۸۹؛ نجوم الزهراء، ج ۲، ص ۲۱۷ و انساب سمعانی، ج ۵، ص ۴۱۸ و رغبة الامل، ج ۴، ص ۱۲۸ آمده؛ محمد بن عباد بن عباد بن حبیب بن مهلب بن ابوصفرة از دی محدث بصره است و در تاریخ درگذشت وی بین

وقتی هارون الرشید، موسی بن جعفر علیه السلام را به زندان افکند، از کرامات و معجزاتی که امام در زندان آشکار ساخت، مات و سرگردان شد. از این رو، یحیی بن خالد برمکی را خواست و بدو گفت: ابوعلی! آیا اوضاع شگفت آوری را که در آن قرار داریم ملاحظه نمی‌کنی؟ آیا در مورد این مرد [موسی بن جعفر] چاره‌ای نمی‌اندیشی که ما را از غم و اندوه وی برهاند؟!

یحیی بن خالد که خود از دوستان امام به شمار می‌رفت و هارون از آن بی‌خبر بود، در پاسخ وی گفت: امیرالمؤمنین! آن چه من به مصلحت شما می‌بینم این است که بر او منت نهاده و با وی ارتباط برقرار نمایی. به خدا سوگند! او دل‌های هواداران ما را بر ضدمان شورانده است.

هارون به یحیی گفت: [حالا که چنین است] نزد او برو و غل و زنجیر را از گردنش بردار و سلام مرا بدو برسان و به وی بگو: عموزاده‌ات می‌گوید: پیش‌تر در مورد شما شوگند یاد کرده بودم تا به جفاهایی که در مورد من انجام داده‌ای اقرار نکنی و در مورد اعمال گذشته‌ات از من عفو و بخشش نخواهی، تو را آزاد نکنم و اگر اقرار و اعتراف کنی برایت ننگ و عاری به شمار نمی‌آید و اگر از من عفو و بخشش خواهی، از مقام و منزلت کاسته نخواهد شد ولی اکنون یحیی بن خالد، که شخصیت مورد اعتماد و وزیر من است و مسؤلیت کارهایم به دست اوست نزد تو می‌آید، به اندازه‌ای که مرا از شوگندم خارج سازد، از او درخواست عفو و بخشش نما، سپس بی‌دغدغه<sup>۲</sup> به دیار خویش بازگرد.

محمد بن عباد (غیاث) می‌گوید، موسی بن یحیی بن خالد برایم نقل کرد و گفت:

سال‌های ۲۱۴ و ۲۱۶ و ۲۲۳ اختلاف است به گفته سمعانی: مهلب بن اوصفره فرمانروای خراسان دارای ده فرزند پسر بوده که شرح حال یک تن از آنها وارد شده و در جمع آنان از محمد بن غیاث یاد نشده است.

۱. وی ابوالفضل یحیی بن خالد بن برمک، رئیس و بزرگ قبیله برمک که آموزگار و مربی رشید عباسی نیز بوده. در سال ۱۲۰ متولد و در سال ۱۹۰ از دنیا رفته است.

۲. بحار، ج ۴۸، ص ۲۳۰ ح ۳۷، به نقل از غیث (کتاب حاضر)؛ عوالم، ج ۲۱، ص ۴۴۶، ح ۳ و به نقل از مناقب شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۹۰ به نحو اختصار؛ مدینه المعجز، ۴۶۲، ح ۱۰۵، به نقل از مناقب.

موسی بن جعفر علیه السلام به یحیی فرمود: «ابو علی! من از دنیا خواهم رفت و تنها یک هفته از عمرم باقی است. ماجرای مردنم را پوشیده نگاه دار و ظهر جمعه نزدم بیا و تنها خود و دوستانم بر جنازه‌ام نماز بگذارید و مراقب باش هرگاه این ستم پیشه به شهر «رقه» رفت و به عراق بازگشت تو را مشاهده نکند و تو نیز او را نبینی، زیرا من در ستاره تو و فرزندان و ستاره او مشاهده کردم که به زیان شما در گردش است. بنابراین، از او پرهیزید، سپس فرمود: «ابو علی! این سخنان را از من به او ابلاغ نما و بگو: موسی بن جعفر به تو سفارش می‌کند که «فرستاده من جمعه نزدت می‌آید و تو را در جریان هدفی که دنبال می‌کنی قرار خواهد داد، فردای قیامت آن گاه که تو را در پیشگاه خدا به زانو در آوردم، پی خواهی برد که ستمکار و تجاوزگر بر همدمش، کیست؟ والسلام.»

یحیی با چشمانی که از شدت گریه به سرخی گراییده بود از نزد حضرت خارج شد و به دربار هارون رفت و بر او وارد شد و وی را از ماجرا و پاسخی که امام به او داده بود، آگاه ساخت.

هارون [به طعنه] گفت: اگر او چند روز دیگر ادعای نبوت و پیامبری نکند، ما چه حال خوشی خواهیم داشت!

با فرارسیدن روز جمعه موسی بن جعفر علیه السلام به شهادت رسید و هارون قبل از این ماجرا به مدائن سفر کرده بود. بدین ترتیب، جنازه آن بزرگوار به میان مردم منتقل شد تا چهره‌اش را مشاهده کنند و سپس پیکر نازنینش به خاک سپرده شد و مردم به منازل خویش بازگشته و به دو دسته تقسیم شدند، دسته‌ای می‌گفتند موسی بن جعفر به مرگ طبیعی از دنیا رفته و دسته‌ای بر آن بودند که به مرگ<sup>۱</sup> طبیعی نمرده است.<sup>۲</sup>

۱. یعنی گروهی قائل بودند که حضرت به مرگ طبیعی از دنیا نرفته بلکه با زهر مسموم شده است.  
 ۲. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۱۸۴، ح ۳۶، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ ابتدای حدیث در بحار، ج ۸۱، ص ۳۸۲، ح ۴۱ و وسائل، ج ۲، ص ۸۱۱، ح ۱، به چشم می‌خورد. در جلد ۴۸ بحار، ص ۲۳۰، نیز ذیل حدیث ۳۷؛ عوالم، ج ۲۱، ص ۴۴۶، ذیل حدیث ۳ و در مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۹۰، به نحو اختصار آمده و در مدینه المعجزه، ص ۴۶۲، ذیل حدیث ۱۰۵، آن را به نقل از مناقب ابن شهر آشوب آورده است.

### پيش گويي امام كاظم عليه السلام

«و أخبرنا أحمد بن عبدون ساعاً و قراءة عليه قال: أخبرنا أبوالفرج عليّ بن الحسين الإصبهاني، قال: حدّثني أحمد بن عبيدالله بن عمّار قال: حدّثنا عليّ بن محمّد النوفلي، عن أبيه.

قال الإصبهاني: و حدّثني أحمد بن محمّد بن سعيد قال: حدّثني يحيى بن الحسن العلوي، و حدّثني غيرهما ببعض قصّته، و جمعت ذلك بعضه إلى بعض قالوا: كان السبب في أخذ موسى بن جعفر عليها السلام أن الرشيد جعل ابنه في حجر جعفر بن محمّد بن الأشعث، فحسده يحيى بن خالد البرمكي و قال: إنّ أفضت الخلافة إليه زالت دولتي و دولة ولدي.

فاحتال عليّ جعفر بن محمّد - و كان يقول بالأمامة - حتّى داخله و أنس إليه. و كان يكثر غشيانه في منزله، فيقف على أمره، فيرفعه إلى الرشيد و يزيد عليه بما يقدح في قلبه. ثمّ قال يوماً لبعض ثقاته: تعرفون لي رجلاً من آل أبي طالب ليس بواسع الحال يعرفني ما أحتاج إليه؟ فدُلّ عليّ بن عليّ بن اسماعيل بن جعفر بن محمّد، فحمل إليه (يحيى بن خالد مالاً).

و كان موسى عليه السلام يأنس إليه و يصله، و رُجماً أفضى إليه بأسراره كلّها. فكتب ليُشخص به، فاحسّ موسى عليه السلام بذلك فدعاه فقال: إلى أين يابن أخي؟

قال: إلى بغداد.

قال: ما تصنع؟

قال: عليّ دَيْنٌ و أنا مُمْلِق.

قال: فأنا أقضي دَيْنَكَ و أفعل بك و أصنع. فلم يلتفت إلى ذلك.

فقال له: أنظر يابن أخي، لا تؤتم أولادي. و أمر له بثلاثمائة دينار و اربعة آلاف درهم. فلمّا قام من بين يديه، قال أبوالحسن موسى عليه السلام لمن حضره: والله ليسعين في دمي و يؤتمن أولادي. فقالوا له: جعلنا الله فداك، فأنت تعلم هذا من حاله و تُعطيه و

تصله؟! فقال لهم: نعم، حدّثنی ابي، عن آباءه، عن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ  
«أَنَّ الرَّجْمَ إِذَا قُطِعَتْ فَوْصَلَتْ قَطَعَهَا اللهُ»

احمد بن عبدون در روایتی که آن را شنیده و بر او قرائت شده، از ابوالفرج اصفهانی، از احمد بن عبیدالله بن عمار، از علی بن محمد نوفلی، از پدرش، از احمد بن محمد بن سعید، از محمد بن حسن علوی و غیر از این دو تن نقل کرده و می گوید: بخشی از ماجرای رحلت موسی بن جعفر علیه السلام را برایم روایت کردند و بخش های دیگر آن سرگذشت را خود، گرد آوردم که در آن گفته بودند: سبب دستگیری موسی بن جعفر بدین ترتیب بود که هارون الرشید تربیت فرزند خود را به جعفر بن محمد بن اشعث سپرده بود که یحیی بن خالد برمکی بر او حسد ورزید و اظهار داشت: «اگر روزی خلافت به [امین عباسی] برسد، حکومت من و فرزندانم از بین خواهد رفت. از این رو، یحیی با جعفر بن محمد اشعث، که - قائل به امامت<sup>۱</sup> موسی بن جعفر علیه السلام بود، از در حيله و نیرنگ در آمد و با وی به آمد و شد پرداخت و مانوس گشت و به منزل او رفت و آمد فراوان داشت و از اسرار و نهران وی آگاه می شد و خود نیز سخنانی بر آنها می افزود تا دل هارون الرشید را بر ضد او پر از خشم و کینه سازد.

روزی یحیی به یکی از افراد مورد اعتماد خویش گفت: آیا از خاندان ابوطالب فردی تهیدست و نیازمند سراغ دارید تا از آن چه من بدان نیاز دارم<sup>۲</sup>، آگاهم سازد؟ وی را به علی بن اسماعیل بن جعفر بن محمد، راهنمایی کردند. یحیی [جهت دست یابی به هدفی که داشت] اموالی را نزد علی بن اسماعیل فرستاد.

امام موسی بن جعفر علیه السلام با علی بن اسماعیل بن جعفر، مانوس بود و با او ارتباط داشت و به وی نیکی و احسان می نمود و چه بسا راز و اسرار خویش را با وی در میان می نهاد.

۱. برای شناخت علت ورود محمد بن اشعث در امور مربوط به شیعه امامیه، به بحار، ج ۴۷، ص ۷۴ به نقل از بصائر الدرجات مراجعه شود.

۲. در العیون آمده است که یحیی بن خالد به ابومریم گفت: آیا فردی از خاندان ابوطالب را که متمایل به دنیاست راهنمایی نمی کنی تا اوضاع زندگی اش را سرو سامان بخشم؟

یحیی، طی نامه‌ای به علی بن اسماعیل از او درخواست کرده بود نزد وی به بغداد برود، موسی بن جعفر علیه السلام از این ماجرا اطلاع حاصل نمود و او را خواست و بدو فرمود: برادرزاده، آهنگ کجا داری؟  
گفت: بغداد.

حضرت پرسید: بغداد چه کار؟

گفت: بدهکارم و تنگدست.

امام فرمود: «من بدهی‌ات را می‌پردازم و هزینه زندگی‌ات را به عهده می‌گیرم». اما وی به سخنان حضرت توجهی نکرد.

امام علیه السلام بدو فرمود: برادرزاده! به هوش باش! مبادا فرزندانم را یتیم کنی و آن‌گاه دستور داد سیصد دینار و چهار هزار درهم بدو پرداختند.

وقتی از نزد امام برخاست، موسی بن جعفر علیه السلام به حاضران فرمود: «به خدا سوگند! این شخص در جهت ریختن خون من سخن چینی کرده و فرزندانم را یتیم خواهد ساخت». به حضرت عرض کردند: خداوند ما را فدایتان سازد شما به وضعیت این شخص آگاهی ولی به او زر و سیم می‌بخشی و ارتباط برقرار می‌کنی؟

امام علیه السلام فرمود: «پدرم از پدران بزرگوارش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم نقل کرد که حضرت فرمود: «هرگاه صله رحم قطع شود و دوباره وصل گردد و بار دیگر قطع شود، خدا نیز آن را قطع خواهد کرد.»

بدین ترتیب، علی بن اسماعیل از نزد حضرت بیرون رفت و خود را پیش یحیی بن خالد رساند و یحیی ماجرای موسی بن جعفر را از او دریافت کرد و مطالبی بر آن افزود و آن را به رشید اطلاع داد و به او گفت: از شرق و غرب گیتی اموال و دارایی به سوی موسی بن جعفر سرازیر می‌شود و از چندین خزانه بیت المال برخوردار است. وی مزرعه‌ای به سی هزار دینار خریداری نموده و آن را «یسیره» نامیده است. صاحب مزرعه به هنگام مهیا بودن بهای ملک، به موسی بن جعفر گفته است: من این نوع پولی را که تو بابت مزرعه می‌پردازی نخواهم ستاند بلکه خواهان نوع دیگری



هستم و او نیز دستور داده اموال قبلی را برگرداند و سی هزار دینار از همان نوع پولی که صاحب مزرعه درخواست کرده بود، به وی تحویل داد.

علی بن اسماعیل همه مطالب یاد شده را به رشید رساند و رشید فرمان داد [به پاس خبر چینی وی] ۲۰۰ هزار درهم از درآمد یکی از نواحی کشور بدو پرداخت شود و او خود درآمد منطقه شرق را انتخاب کرد و فرستادگان خلیفه برای دریافت آن مال، راهی آن منطقه شدند.

روزی علی بن اسماعیل به قصد قضای حاجت به کنار آب رفت و در اثر شدت درد، صدای وی به ناله و افغان بلند شد به گونه‌ای که همه روده‌هایش از شکم خارج و روی زمین ریخت و هرچه کوشیدند آن‌ها را در جایگاهش قرار دهند، نتوانستند. در پی آن وی در بستر مرگ افتاد و در حال جان‌کندن بود که اموال اهدایی خلیفه را نزدش آوردند، گفت: من که در بستر مرگم با این پول‌ها چه کنم؟

### حج هارون الرشید و توطئه قتل موسی بن جعفر علیه السلام

رشید در همان سال آهنگ حج نمود و در آغاز، به زیارت قبر نبی اکرم صلی الله علیه و آله رفت و به پیشگاه وی عرضه داشت: ای رسول خدا! من در مورد کاری که می‌خواهم انجام دهم، از شما پوزش می‌خواهم. قصد دارم موسی بن جعفر را که در پی تفرقه و پراکندگی امت تو و ریختن خون آن‌هاست، به زندان افکنم و آن‌گاه فرمان دستگیری امام علیه السلام را صادر کرد و حضرت را در مسجد دستگیر و نزد او آورده و به زنجیر کشیدند و از خانه‌اش دو آستر با محمل‌هایی سر پوشیده که حضرت در یکی از آن‌ها قرار داشت، خارج شد و هر یک را همراه با جمعی سوار اعزام نمود. یکی از آن‌ها را به سوی بصره و دیگری را به سمت کوفه حرکت داد تا ماجرای دستگیری و به زنجیر کشیدن حضرت، بر مردم پوشیده بماند. امام علیه السلام در محملی که به سمت بصره در حرکت بود، قرار داشت. رشید به فرستاده‌اش فرمان داد امام علیه السلام را به عیسی بن جعفر بن منصور<sup>۱</sup>

۱. او برادر زبیده و پسر عموی هارون الرشید بود که رشید وی را همراه با شش هزار جنگجو بر عمان

که در آن هنگام فرمانروای او در بصره بود، تسلیم نماید. وی نیز چنین کرد و عیسی بن جعفر امام را مدت یکسال نزد خود، به زندان افکند.

پس از آن طی نامه‌ای به هارون الرشید به اطلاع وی رساند که: «موسی بن جعفر را از من تحویل بگیر و به هر کس می‌خواهی بسپار و گرنه من او را آزاد خواهم ساخت، زیرا من بسیار کوشیدم دلیل و برهانی بر ضد او به دست آورم که قادر بر این کار نشدم، تا آن جا که هنگام دعا و نیایش وی به گوش نشستم شاید من یا تو را نفرین کند، ولی هیچ گاه چنین چیزی نشنیدم بلکه وی تنها در حق خود دعا کرد و از خدا رحمت و مغفرت می‌خواست»<sup>۱</sup>.

#### فضل بن یحیی برمکی

بدین سان، رشید فردی را نزد عیسی فرستاد تا امام را از او تحویل گرفته و نزد فضل بن ربیع زندانی کند و امام علیه السلام مدتی طولانی نزد وی زندانی شد. هارون الرشید نیز از وی خواست امام را به شهادت برساند ولی او از انجام این عمل سر بر تافت. هارون بدو نوشت:

امام را به فضل بن یحیی برمکی تسلیم کند و او نیز حضرت را به فضل سپرد. هارون از او نیز خواستار به شهادت رساندن امام شد، اما او دست به چنین کاری نیازید. افزون بر این، به هارون که در آن هنگام در شهر «رقه» به سر می‌برد خبر رسید که امام علیه السلام نزد فضل بن یحیی در آسایش و رفاه به سر می‌برد. وی به «مسرور» خادم فرمان داد خود را به سرعت به بغداد برساند و بلافاصله در زندان، بر موسی بن

فرمانروایی داد، ولی هنوز در آن سرزمین حضور نیافته بود که رهبر آزد «وارث الخروصی» با سپاهی به سمت او حرکت نموده و با وی به نبرد پرداخت علی در این جنگ شکست خورده و به اسارت درآمد و در صحرا زندانی شد. پس از آن برخی از سپاهیان از دیوار زندان بالا رفته و وی را در سال ۱۸۵ در آن جا به قتل رساندند.

۱. در اعلام الوری آمده است: «سپس رشید طی نامه‌ای از عیسی خواستار قتل امام شد، وی از رشید خواست او را از این قضیه معاف دارد. از این رو، رشید فرد دیگری را اعزام نمود تا امام علیه السلام را از وی تحویل بگیرد.»

جعفر علیه السلام وارد شده و در جریان وضعیت وی قرار گیرد و ببیند اگر ماجرا همان گونه است که بدو رسیده، نامه‌ای از او به عباس بن محمد<sup>۱</sup> برساند و وی را به امثال فرمان خلیفه دستور دهد، نامه دیگری به سندی بن شاهک برساند و او را به اطاعت از عباس بن محمد، فرمان دهد.

مسرور، از راه رسید و در خانه فضل بن یحیی فرود آمد و کسی نمی دانست وی چه هدفی را دنبال می کند و سپس بر موسی بن جعفر علیه السلام وارد شد و وی را همان گونه که به اطلاع رشید رسیده بود، یافت. بی درنگ نزد عباس بن محمد و سندی بن شاهک رفت و نامه‌ها را بدانان رساند. دیری نپایید که مردم مشاهده کردند مأموری به سرعت به سراغ فضل بن یحیی می رود و فضل همراه با او سوار بر مرکب و شگفت زده بیرون رفت تا وارد بر عباس بن محمد شد. عباس تازیانه و چوب و فلکی خواست و آن را به سندی بن شاهک سپرد و دستور به عریان شدن فضل داد و سپس سندی وی را یکصد تازیانه نواخت و یحیی با چهره‌ای برافروخته بر خلاف زمان ورودش، از آن محل بیرون رفت. از آن پس تکبر و خود پسندی اش از میان رفت و به هنگام بیرون آمدن، چپ و راست به مردم سلام می کرد!

مسرور، ماجرا را طی نامه‌ای به اطلاع هارون الرشید رساند، وی فرمان داد موسی بن جعفر علیه السلام تسلیم سندی بن شاهک شود و در مجلسی مملو از جمعیت اظهار داشت: مردم! فضل بن یحیی از من نافرمانی کرد و از اطاعتم سر بر تافته است. از این رو، او را سزاوار لعن دیدم شما نیز او را لعنت کنید و مردم از هر سمت به لعن وی پرداختند به گونه‌ای که صدای لعنشان، لرزه بر ارکان مجلس انداخت. این خبر به یحیی بن خالد (پدر فضل) رسید، سوار بر مرکب، آهنگ هارون الرشید نمود و از غیر

۱. وی عباس بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس، ابوالفضل هاشمی و برادر منصور و سفاح بود که در دوران حکومت هارون الرشید به فرمانروایی جزیره در آمد و همراه با مردم چندین بار حج انجام داد و در بغداد در گذشت، هارون او را دوست می داشت و احترام می نمود ولی خانواده اش مدعی شدند که وی توسط هارون مسموم شده است. او در سال ۱۸۶ در بغداد در گذشت و در همان جا به خاک سپرده شد. (اعلام زرکلی)

دری که مردم از آن داخل می شدند وارد مجلس شد و از پشت سر به گونه ای که خلیفه متوجه نشود نزد او آمد و به او گفت: امیرالمؤمنین! به سخن من توجه کن، هارون وحشترده به سخنان وی گوش داد.

یحیی به او گفت: [پسرم] فضل، جوان است و بی تجربه ولی من خواسته ات را برآورده خواهم ساخت! چهره خلیفه شکفت و شادمان گشت و رو به مردم کرد و گفت: فضل، در موردی از من نافرمانی کرد و او را لعن نمودم ولی اکنون که توبه کرده و سر به فرمانم نهاده، او را دوست بدارید. مردم گفتند: ما با هر کس که تو او را دوست بداری دوست و با هر کس که تو وی را دشمن بداری، دشمن هستیم و اینک فضل را چون تو دوستدار او هستی، دوست می داریم.

آن گاه یحیی، به سرعت از آن جا خارج شد و خود را به بغداد رساند. مردم از حضور وی در آن شهر مضطرب گشته و بدنشان به لرزه افتاد. یحیی وانمود ساخت که برای رسیدگی به امور شهر و نظارت بر عملکرد کارگزاران حکومت و پرداختن به اموری از این قبیل، به بغداد آمده است.

وی سندی بن شاهک را خواست و فرمان خلیفه را در مورد موسی بن جعفر رضی الله عنه بدو ابلاغ کرد و او نیز آن را به اجرا در آورد.

موسی بن جعفر رضی الله عنه در آستانه شهادت، از سندی خواست تا یکی از دوستانش را که در نزدیکی خانه عباس بن محمد در محله «نی فروشان» سکونت دارد مطلع سازد تا حضرت را غسل دهد. سندی نیز چنین کرد و خود می گوید: از حضرت خواستم به من اجازه دهد او را کفن نمایم ولی امام نپذیرفت و فرمود:

«إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ مُهُورِ نَسَائِنَا وَحَجِّ صُرُورَتِنَا وَ أَكْفَانِ مَوْتَانَا مِنْ طَهْرَةِ أَمْوَالِنَا، وَ عِنْدِي كَفْنِي؛

ما خاندانی هستیم که مهریه زنانمان و هزینه مناسک حج ضروره ما و کفن مردگانمان از پاکیزه ترین اموال ما جدا می شود و کفن من نزد خودم وجود دارد».

۱. ضروره به کسی می گویند که برای نخستین بار حج انجام دهد.

سندی با به شهادت رسیدن موسی بن جعفر علیه السلام، فقیهان و بزرگان بغداد از جمله هیشم بن عدی<sup>۱</sup> و دیگران را [جهت گواهی به مرگ طبیعی حضرت] حاضر ساخت آنان نیز به جنازه نگریسته و چون اثری از جراحی و شکنجه در او ندیدند به مرگ طبیعی او گواهی دادند.

پیکر مقدس موسی بن جعفر علیه السلام از آن مکان خارج و بر جسر (پل) بغداد نهاده شد و اعلان گشت: مردم! آن چه می بینید جنازه موسی بن جعفر است، حضور یابید و خود بدان بنگرید و بدانید که وی به مرگ طبیعی از دنیا رفته است و مردم دسته دسته حضور یافته و به چهره مبارک موسی بن جعفر که دنیا را وداع گفته بود، به دقت می نگرستند.

راوی می گوید: مردی از خاندان ابوطالب برایم نقل کرد که در آن روز اعلان شد: مردم! این پیکر موسی بن جعفر است که رافضیان (شیعیان) مدعی بودند وی از دنیا نمی رود. اکنون بدو بنگرید که دنیا را وداع گفته و مردم نیز چهره حضرت را نظاره گر بودند.

به گفته ای: بدن مطهر موسی بن جعفر علیه السلام از آن مکان برداشته و در گورستان قریش به خاک سپرده شد و مرقد شریف آن حضرت در کنار قبر مردی از نوفلیان به نام عیسی بن عبدالله<sup>۲</sup> واقع گردید.

۱. وی هیشم بن عدی، ابو عبدالرحمان طائی، تاریخ نگار، ادیب و نسب شناس و با منصور و مهدی و هادی و رشید عباسی مجالست داشت و از آنان، رخدادهایی نقل کرده است و ابن قتیبه و دیگران گفته اند: دیدگاه وی همان دیدگاه خوارج بود و در سال ۲۰۷ در گذشت.

۲. بحار، ج ۴۸، ص ۲۳۱-۲۳۴، ح ۳۸، ۳۹، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ عوالم، ج ۲۱، ص ۴۲۹، ح ۱، به نقل از ارشاد مفید، ص ۲۹۸ با اندکی تغییر و بخشی از آن در اثبات الهداة، ج ۳، ص ۱۸۵، ح ۳۷ آمده است؛ کشف الغم، ج ۲، ص ۲۳۰؛ المستجاد، ص ۴۷۹؛ مدینه المعجز، ص ۴۵۲، ح ۸۳؛ حلیة الابرار، ج ۲، ص ۲۵۶ به نقل از ارشاد؛ این روایت را در روضة الواعظین، ص ۲۸، به نحو ارسال آورده، همان گونه که در ارشاد نیز چنین است و در مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۰۸، به نحو اختصار آمده و نظیر آن را در احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۳۳۵-۳۳۹، به نقل از کتب اهل سنت و در فصول المهمة، ص ۲۳۸ و نورالابصار، ص ۱۶۶، به نقل از احمد بن عبدالله بن عمار به گونه ای مختصر آورده است.

«و روی محمد بن یعقوب<sup>۱</sup>، عن علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی بن عبید، عن الحسن بن محمد بن بشار قال: حدثنی شیخ<sup>۲</sup> من اهل قطیعة<sup>۳</sup> الربیع من العامة ممن كان یقبل قوله، قال: جمعنا السندی بن شاهک ثمانین رجلاً من الوجوه المنسوبین إلى الخیر فأدخلنا علی موسی بن جعفر علیه السلام، و قال لنا السندی: یا هولاء! انظروا إلى هذا الرجل هل حدث به حدث؟ فإن امیر المؤمنین لم یرد به سوء، و إنما ننتظر به أن یقدم لیناظره و هو صحیح موسع علیه فی جمیع اموره فسلوه و لیس لنا هم إلا النظر إلى الرجل فی فضله و سمته.

فقال موسی بن جعفر علیه السلام: اما ما ذكره من التوسعة و ما أشبهها فهو علی ما ذکر، غیر أنني أخبرکم، أتیها النفر إني قد سقیت السم فی سبع تمرات و أنا غداً أخضر و بعد غدٍ أموت، فنظرتُ إلى السندی بن شاهک یضطرب و یرتعد مثل السعفة؛

محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از حسن بن محمد بن بشار روایت کرده که گفت: پیرمردی از ساکنان «قطیعة الربیع» که خود از عامه (اهل سنت) بود ولی سخنش خریدار داشت به من گفت: یکی از اعضای خاندان اهل بیت را که شما به جایگاه و فضیلتش اذعان دارید، مشاهده کردم که نظیر او را در نیایش و فضیلت، هیچ گاه ندیده بودم.

محمد بن بشار می گوید: گفتم: منظورت کیست؟ و او را چگونه دیدی؟ در پاسخ گفت: سندی بن شاهک، ما را که تعدادمان به هشتاد تن از بزرگانی که به نیکوکاری معروف بودند می رسید، گرد آورد و بر موسی بن جعفر<sup>علیه السلام</sup> وارد کرد و به ما گفت: ای گروه! به این مرد (موسی بن جعفر<sup>علیه السلام</sup>) بنگرید، آیا در مورد او حادثه ای رخ داده است؟ امیر المؤمنین در مورد وی قصد بی حرمتی نداشته بلکه تنها در انتظار

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۵۸ ح ۲؛ مدینه المعاجز، ص ۵۷ ح ۸۶، به نقل از کافی.  
 ۲. شیخ صدوق<sup>علیه السلام</sup> در امالی و عیون آورده که حسن گفته است: این دانشمند، شخصیتی راستگو از برجسته ترین علمای اهل سنت بوده و سخنش مورد پذیرش و نزد مردم فوق العاده مورد اعتماد بوده است.  
 ۳. قطیعه بر وزن شریفه، منطقه ای است در بغداد که منصور دوانیقی زمین های آن را به عنوان تیول در اختیار سران حکومت خود نهاد تا آن ها را خانه بسازند و در آن ها ساکن گردند.

تشریف فرمایی ایشان بود تا با وی به بحث و مناظره پردازد و اکنون می بینید که او صحیح و سالم است و در کلیه امور خود در کمال آزادی قرار دارد و شما می توانید این موضوع را از او پرسید و ما هدفی جز دقت در فضیلت و جایگاهش نداریم.

سپس امام موسی بن جعفر علیه السلام لب به سخن گشود و به آن گروه فرمود: آن چه را این فرد در مورد گشایش و آزادی و نظیر آن یادآور شد، همان گونه است که می گوید ولی مردم! شما را در جریان قرار دهم تا آگاه باشید که به وسیله هفت دانه خرما به من زهر خورانده شد و فردا در اثر زهر، رنگ پیکرم به سبزی می گراید و روز بعد از دنیا خواهم رفت. راوی می گوید: به سندی بن شاهک نگریستم دیدم مانند برگ درخت خرما به خود می لرزد»<sup>۱</sup>.

بدین ترتیب، رحلت جانگداز موسی بن جعفر علیه السلام مشهورتر از آن است که در مورد آن نیاز به بیان روایتی باشد زیرا مخالفان حتی به انکار بدیهیات نیز می پردازند و شک و تردید در مورد رحلت این امام همام به شک و تردید در شهادت و رحلت هر یک از پدران آن بزرگوار و غیر آنان، خواهد انجامید و در این صورت به رحلت هیچ یک از آنان نمی توان اطمینان حاصل کرد.

افزون بر این، معروف است که آن بزرگوار به فرزندش علی بن موسی الرضا علیه السلام وصیت کرد و امور پس از درگذشت خود را به او و انهاد. در این زمینه، روایات، قابل شمارش نیست که تنها به بیان بخشی از آنها می پردازیم. بنابراین، اگر امام علیه السلام در قید حیات بود، نیازی به وصیت نداشت.<sup>۲</sup>

۱. بحار، ج ۴۸، ص ۲۱۲، ح ۱۰-۱۲، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ عوالم، ج ۲۱، ص ۴۳۶، ح ۲ به نقل از عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۹۶، ح ۲؛ امالی صدوق، ص ۱۲۸، ح ۲۰؛ قرب الاسناد، ص ۱۴۲؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۱۷۱، ح ۲؛ فتال، در روضة الواعظین، ص ۲۱۷، به نقل از حسن بن محمد بن بشار، نظیر آن را آورده و ابن شهر آشوب، در مناقب خود، ج ۴، ص ۳۲۷ آن را از حسن بن محمد بن بشار به نحو اختصار روایت کرده است.

۲. بحار، ج ۴۸، ص ۲۵۰، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ عوالم، ج ۲۱، ص ۵۰۹.

### تصریح امام کاظم بر امامت امام رضا علیه السلام

«فمن ذلك مارواه محمد بن يعقوب الكليني،<sup>۱</sup> عن محمد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن محمد بن عليّ و عبیدالله بن المرزبان، عن ابن سنان قال: دخلتُ على أبي الحسن موسى عليه السلام - من قبل أن يقدم العراق بسنة - و عليّ ابنه جالس بين يديه، فنظر إليّ و قال: يا محمد (أما إنّه) سيكون في هذه السنة حركة فلا تجزع لذلك: قال: قلت: و ما يكون جعلني الله فداك فقد أقلتني؟ قال: أصير إلى هذه الطاغية اما إنّه لا يبدأني منه سوء و من الذي يكون بعده قال: قلت: و ما يكون جعلني الله فداك؟ قال: يضلُّ الله الظالمين و يفعل الله ما يشاء.

قال قلت: و ما ذلك جعلني الله فداك؟ قال: من ظلم إبنی هذا حقّه و جحدّه إمامته من بعدى كان كمن ظلم عليّ بن أبي طالب عليه السلام إمامته و جحدّه حقّه بعد رسول الله صلى الله عليه و آله و سلّم، قال: قلت: و الله لئن مدّ الله لي في العمر لاسلمنّ له حقّه و لأقرنّ بإمامته.

قال: صدقت يا محمد يدّ الله في عمرک و تسلّم له حقّه عليه السلام و تقرّ له بإمامته و إمامة من يكون بعده، قال: قلت: و من ذلك؟ قال: إبنه محمد، قال: قلت: له الرضا و التسليم؛<sup>۲</sup>

از جمله، محمد بن يعقوب کلینی، از محمد بن حسن<sup>۳</sup>، از سهل بن زياد، از محمد بن عليّ و عبیدالله بن مرزبان<sup>۴</sup>، از ابن سنان روایت کرده که گفت: یک سال قبل از ورود موسی بن جعفر علیه السلام به عراق، خدمت آن حضرت شرفیاب شدم و فرزندش علی

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۱۹، ح ۱۶.

۲. بحار، ج ۵۰، ص ۱۹، ح ۴، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از رجال کشی، ص ۵۰۸، ح ۹۸۲؛ نیز جلد ۴۹ بحار، ص ۲۱، ح ۲۷، به نقل از عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۲، ح ۲۹، ارشاد مفید، ص ۳۰۶، به اسناد خود از کلینی و أعلام الوری، ص ۳۰۸، به نقل از محمد بن يعقوب؛ حلیة الابرار، ج ۲، ص ۳۷۹؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۱۷۳، ح ۷، به نقل از کافی؛ نیز حلیة یاد شده، ص ۳۸۵، به نقل از عیون؛ کشف الغمّه، ج ۲، ص ۲۷۲، به نقل از ارشاد و بخشی از آن در اثبات الهداة، ص ۲۳۲، ح ۱۸.

۳. یعنی حسن صفار.

۴. در کافی، محمد بن علی و عبدالله بن مرزبان آمده است.



بن موسی علیه السلام نزدش نشسته بود. حضرت رو به من کرد و فرمود: محمد! امسال حادثه‌ای رخ خواهد داد ولی از آن نگران مباش.

می‌گوید: عرض کردم: فدایت شوم ماجرا چیست؟ با این سخن پریشانم ساختی؟ حضرت فرمود: مرا نزد این ستم پیشه خواهند برد ولی نه از او و نه از ناحیه کسی که پس از او روی کار می‌آید گزندی به من نمی‌رسد.

راوی می‌گوید: عرض کردم: فدایت کردم، چه رخ خواهد داد؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «خداوند ستمکاران را گمراه می‌سازد و هرچه را خود بخواهد انجام می‌دهد.»

می‌گوید: عرض کردم: چگونه؟

فرمود: کسی که در حق این پسر (علی بن موسی الرضا) جفا کند و پس از من در مقام انکار امامت او بر آید نظیر کسی است که در مورد امامت علی بن ابی طالب، بر آن حضرت جفا روا دارد و بر مقام انکار حق وی پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آید.

وی می‌گوید: عرض کردم: اماما! تا آن زمان اگر من زنده باشم حقیقتش را به وی تسلیم خواهم نمود و به امامت آن بزرگوار اقرار و اذعان می‌نمایم.

امام علیه السلام فرمود: محمد! راست گفتی. خداوند عمرت را طولانی می‌گرداند و حق او را به وی تسلیم خواهی نمود و به امامت او و امامت فرد پس از وی اقرار خواهی نمود.

عرض کردم: پیشوای پس از او کیست؟

امام علیه السلام فرمود: پسرش محمد.

عرض کردم: با رضا و رغبت تسلیم او خواهم بود.

«عنه آ، عن أحمد بن مهران، عن محمد بن علی، عن محمد بن سنان و إسماعیل بن عباد القصری جميعاً، عن داود الرقی قال: قلت لأبی إبراهیم علیه السلام: جعلت فداک إنی قد

۱. منظور هادی عباسی است.

۲. کافی، ج ۱، ص ۳۱۲، ح ۳؛ حلیة الابرار، ج ۲، ص ۳۷۲، به نقل از کافی.

کبر سنی فخذ بیدی (و انقذنی) من النار، (من صاحبنا بعدک)؟ فأشار إلى إبنه أبي الحسن عليه السلام فقال: هذا صاحبكم من بعدی؛<sup>۱</sup>

کلینی، از احمد بن مهران، از محمد بن علی، از محمد بن سنان و اسماعیل بن عباد قصری، همگی از داود رقی روایت کرده‌اند که گفت: به موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: امام! من پیر و سالخورده شده‌ام، دستم را بگیر و از آتش دوزخ رهایم بخش. [پس از شما پیشوای ما کیست؟] امام علیه السلام به فرزندش ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام اشاره کرد و فرمود: «پیشوای شما پس از من، وی خواهد بود».

«عنه<sup>۲</sup>، عن الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن أحمد بن محمد بن عبد الله، عن الحسن، عن ابن أبي عمير، عن محمد بن إسحاق بن عمار قال: قلت لأبي الحسن الأول عليه السلام: ألا تدلني على من أخذ منه ديني؟ فقال: هذا إبنی علیّ إن أبي أخذ بیدی فأدخلني إلى قبر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وقال: يا بُنيّ إن الله قال: ﴿إني جاعل في الأرض خليفة﴾<sup>۳</sup> وإن الله عزّوجلّ إذا قال قولاً وفي به؛<sup>۴</sup>

کلینی، از حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از احمد بن محمد بن عبد الله، از حسن<sup>۵</sup>، از ابن ابی عمیر، از محمد بن اسحاق بن عمار روایت کرده که گفت: به موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: آیا مرا به فردی که دستورات دین و آیینم را از او فراگیرم

۱. بحار، ج ۴۹، ص ۲۳، ح ۳۴، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از ارشاد مفید، ص ۳۰۴، به اسنادش از کلینی؛ أعلام الوری، ص ۳۰۴، به نقل از محمد بن یعقوب؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۲۲۹، ح ۳ به نقل از أعلام و کافی کشف الغمّة، ج ۲، ص ۲۷۰، به نقل از ارشاد شیخ مفید علیه السلام؛ المستجاد، ص ۴۹۲ به نقل از ارشاد؛ فصول المهمّة، ص ۲۴۳ از داود بن کثیر رقی، نظیر این روایت را آورده و هم چنین مانندش در صراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۶۵، به نقل از محمد بن سنان، از داود رقی روایت شده است.

۲. کافی، ج ۱، ص ۳۱۲، ح ۴؛ حلیة الأبرار، ج ۲، ص ۳۷۳.  
۳. بقره، آیه ۳۰.

۴. بحار، ج ۴۹، ص ۲۴، ح ۳۵، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و به نقل از ارشاد مفید، ص ۳۰۵ به اسناد خود از کلینی؛ أعلام الوری، ص ۳۰۴، به نقل از محمد بن یعقوب؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۲۳۲، ح ۱۶، به نقل از أعلام و کافی؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۲۷۰، به نقل از ارشاد؛ آغاز این روایت را در صراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۶۴، از احمد بن محمد بن عبد الله آورده است.

۵. وی احمد بن محمد بن عبد الله بن مروان اخباری است، و لفظ حسن در روایت مشترک بین حسن بن محبوب سزّاد و حسن بن ظریف بن ناصح است که هر دو از راویان مورد اعتماد ما هستند.

راهنمایی نمی فرماید؟

امام علیه السلام فرمود: دستورات دین را از این پسرم علی فراگیر [سپس افزود:] روزی پدرم امام صادق علیه السلام دست مرا گرفت وارد روضه مبارکه قبر مطهر رسول اکرم صلی الله علیه و آله نمود و به من فرمود: «پسرکم! خدای عزوجل فرمود: ﴿من در روی زمین جانشینی برای خویش قرار خواهد داد.﴾ و به راستی هرگاه خدا سخنی بگوید بدان وفا خواهد کرد.»  
«عنه<sup>۱</sup>، عن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسن بن محبوب، عن الحسين بن نعيم الصحاف، قال: كنتُ أنا و هشام بن الحكم و علی بن یقطین ببغداد، فقال علی بن یقطین: كنت عند العبد الصالح علیه السلام [جالساً فدخل علیه ابنه علی] فقال لی: یا علی بن یقطین هذا علیٌ سیّد وُلدی، أما إني [(قد)] نَحَلته کُنیتي، فضرب هشام براحة جبهته، ثم قال: ويحك! كيف قلت؟ فقال علی بن یقطین: سمعته واللّٰه منه كما قلت. فقال هشام: أن الأمر (واللّٰه) فيه من بعده<sup>۲</sup>؛

کلینی، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از حسین بن نعیّم صحاف، روایت کرده که گفت: من و هشام بن حکم و علی بن یقطین در بغداد حضور داشتیم، علی بن یقطین گفت: من در کنار موسی بن جعفر نشسته بودم که فرزندش علی بر او وارد شد. امام علیه السلام به من فرمود: ای علی بن یقطین! این علی، سرور و سالار فرزندان من است و کنیه خویش را به او اهدا نموده‌ام. هشام با کف دست به پیشانی اش <sup>۳</sup>کوبید و گفت: وای بر تو! چگونه این سخن را گفتی؟ علی

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۱۱، ح ۱.

۲. بحار، ج ۴۹، ص ۱۳، ح ۴، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۱، ح ۳، با اندکی تفاوت و ارشاد مفید، ص ۳۰۵ به اسناد خود از کلینی؛ أعلام الوری، ص ۳۰۳، به نقل از محمد بن یعقوب؛ حلیة الأبرار، ج ۲، ص ۲۷۲، به نقل از عیون و کافی؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۲۷۰، به نقل از ارشاد و در ص ۲۹۸، به نقل از عیون؛ این روایت را در کفایة الاثر، ص ۲۶۷، به اسنادش از احمد بن محمد بن عیسی آورده است.

۳. هشام با شگفتی به پیشانی خود زد یا به این جهت بود که تصور کرد آن حضرت همان قائم است چنانچه افرادی غیر از او نیز چنین تصور کرده بودند یا بدین جهت که امام با آن سخن، به نزدیک بودن شهادت خود خبر داده بود.

بن یقظین گفت: به خدا سوگند! این سخن را همان گونه که به تو گفتم از حضرت شنیدم. هشام گفت: [به خدا] امامت پس از موسی بن جعفر به فرزندش علی مستقل خواهد شد.

«عنه، عن عدّة<sup>۱</sup> من اصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن معاویة بن حکیم، عن نعیم القابوسی، عن أبي الحسن موسى عليه السلام [أنه] قال: إبنی علیُّ أكبرٌ وُلدی و آثرهم عندی و أحبهم إلیّ و هو ينظر معی فی الجفّر و لم ينظر فيه إلاّ نبیّ او وصیّ نبیّ<sup>۲</sup>؛ کلینی، به نقل جمعی از رجال حدیث، از احمد بن محمد بن عیسی، از معاویة بن حکیم، از نعیم قابوسی، از موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «فرزندم علی، بزرگ‌ترین فرزند من است و از همه بیشتر به من احسان روا می‌دارد و محبوب‌ترین آن‌ها نزد من است. او همراه با من در جفّر می‌نگرد با این که جز پیامبر و یا وصی و جانشین پیامبر، کسی در جفّر ننگریسته است.»

«عنه،<sup>۳</sup> از أحمد بن مهران، عن محمد بن علی، عن محمد بن سنان و علی بن الحکم جمیعاً، عن الحسين بن المختار قال: خرجت الینا الواح من أبي الحسن علیه السلام - و هو فی الحبس - عهدی إلی اکبر وُلدی أن یفعل کذا و أن یفعل کذا، و فلان لا تنله شیئاً حتی ألقاک أو یقضى الله علیّ الموت؛<sup>۴</sup>

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۱۱ ح ۲؛ حلیة الأبرار، ج ۲، ص ۳۷۲ به نقل از کافی، ۴۴.  
 ۲. بحار، ج ۴۹، ص ۱۳، ح ۴ به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۱، ح ۳، با اندکی اختلاف و ارشاد مفید، ص ۳۰۵، به اسناد خود از کلینی و اعلام الوری، ص ۳۰۳، به نقل از محمد بن یعقوب؛ حلیة الأبرار، ج ۲، ص ۳۷۲ به نقل از عیون و اعلام و کافی؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۲۷۰، به نقل از ارشاد و در ص ۲۹۸ به نقل از عیون؛ این روایت را در کفایة الاثر، ص ۲۶۷ به اسنادش از احمد بن محمد بن عیسی آورده است؛ بحار، ج ۴۹، ص ۲۴، ح ۳۶، به نقل از ارشاد مفید، ص ۳۰۵، به اسناد خود از کلینی؛ اعلام الوری، ص ۳۰۴، به نقل از محمد بن یعقوب؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۲۳۱، ح ۱۴، به نقل از کافی؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۲۷۱، به نقل از ارشاد؛ این روایت را در صراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۶۴ از ابونعیم قابوسی آورده و در خرائج، ج ۲، ص ۸۹۷، نظیر آن را به نحو ارسال از امام کاظم علیه السلام روایت کرده است؛ مانند آن را در بحار، ج ۴۹، ص ۲۰، ح ۲۵، به نقل از عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۱ ح ۲۷ و بصائر الدرجات، ص ۱۵۸، ح ۲۴ نقل کرده است.

۳. کافی، ج ۱، ص ۳۱۲ ح ۱۸؛ حلیة الأبرار، ج ۲، ص ۳۷۴ به نقل از کافی.  
 ۴. بحار، ج ۴۹، ص ۲۴، ح ۳۷، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از ارشاد مفید، ص ۳۰۵ به اسناد خود از

کلینی، از احمد بن مهران، از محمد بن علی، از محمد بن سنان و علی بن حکم همگی از حسین بن مختار روایت کرده‌اند که گفت: «نوشته‌هایی از موسی بن جعفر علیه السلام - آن زمان که در زندان به سر می‌برد - به دست ما رسید که در آن نوشته شده بود به فرزند بزرگم وصیت می‌کنم که چنین و چنان کند و به فلانی چیزی ندهی تا با او دیدار کنم و یا خداوند مرگم را فرارساند».

«عنه،<sup>۱</sup> عن أحمد بن مهران، عن محمد بن علی، عن زیاد بن مروان القندی - [وکان من الواقفه] قال: دخلت علیّ أبی ابراهیم علیه السلام و عنده أبو الحسن ابنه فقال لی: یا زیاد هذا ابنی علیّ، أن کتابه کتابی، و کلامه کلامی، و رسوله رسولی، و ما قال فاقول قوله؛<sup>۲</sup>

کلینی، از احمد بن مهران، از محمد بن علی، از زیاد بن مروان قندی<sup>۳</sup> [واقفی مذهب] روایت کرده که گفت: خدمت موسی بن جعفر علیه السلام شرفیاب شدم و فرزندش ابوالحسن (علی بن موسی الرضا) نزد او حضور داشت. امام علیه السلام به من فرمود: ای زیاد! این فرزندم علی<sup>۴</sup> است، نوشته او نوشتار من و سخن او سخن من و پیک او پیک من

کلینی، أعلام الوری، ص ۳۰۵، به نقل از محمد بن یعقوب؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۲۲۹، ح ۶، به نقل از کافی؛ کشف الغمّه، ج ۲، ص ۲۷۱، به نقل از ارشاد و بخش نخست این روایت را در صراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۶۵، به نقل از ارشاد آورده است.

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۱۲، ح ۶.

۲. بحار، ج ۴۹، ص ۱۹، ح ۲۳، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۱، ح ۲۵، با اندکی تفاوت و ارشاد مفید، ص ۳۰۵، به اسناد خود از کلینی؛ أعلام الوری، ص ۳۰۴، به نقل از محمد بن یعقوب؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۲۲۹، ح ۴، به نقل از أعلام و کافی؛ کشف الغمّه، ج ۲، ص ۲۷۱، به نقل از ارشاد؛ حلیة الأبرار، ج ۲، ص ۳۷۳، به نقل از عیون و کافی؛ فصول المهمّه، ص ۲۲۴؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۶۴؛ زیاد بن مروان قندی با اندکی تفاوت.

۳. شیخ صدوق پس از نقل این روایت در عیون خود می‌گوید: «زیاد بن مروان این حدیث را روایت کرده ولی پس از رحلت موسی بن جعفر بر مقام انکار آن برآمد و در امامت حضرت توقف کرد و اموالی را که از موسی بن جعفر نزدش بود، نگاه داشت. کشتی از یونس بن عبدالرحمان روایت کرده و می‌گوید: پس از رحلت موسی بن جعفر نزد هر یک از نمایندگانش اموال هنگفتی وجود داشت و در اختیار بودن این اموال سبب شد که در امامت حضرت توقف و رحلت آن بزرگوار را انکار نمایند و تنها نزد زیاد قندی هفتاد هزار دینار وجود داشت.

۴. در کافی به جای علی «پسر فلانی» آمده است.

است و هرچه را گفتم، سخن‌اش پذیراست».

«عنه،<sup>۱</sup> عن أحمد بن مهران، عن محمد بن علی، عن محمد بن الفضل، عن المخزومی - و كانت أمّه من وُلد جعفر بن ابی طالب - قال بعث إلینا أبو الحسن موسی علیه السلام فجمّعنا ثمّ قال [لنا]: أتدرون لمّ جمعتمکم؟ فقلنا: لا. قال: «إشهدوا أنّ ابني هذا وصيّ و القیم بأمری و خلیفتی من بعدی» من كان له عندی دین فلیأخذہ من ابني هذا، و من كانت له عندی عدة فلیتجزّها منه و من لم یکن له بُدّ من لقائی فلا یلقنی إلاّ بکتابه<sup>۲</sup>؛ کلینی، از احمد بن مهران، از محمد بن علی، از محمد بن فضل، از مخزومی - که مادرش از فرزندان جعفر بن ابوطالب علیه السلام بوده است - روایت کرده که گفت: موسی بن جعفر علیه السلام کسی را نزد من فرستاد و ما را گرد آورد و سپس به ما فرمود: آیا می‌دانید برای چه هدفی شما را گرد آوردم؟

عرض کردیم: خیر.

حضرت فرمود: برای این که گواهی دهید این فرزندم وصی من است و امور پس از من به دست او خواهد بود و پس از من جانشین من است و هر کس دینی از من دارد از این فرزندم آن را بستاند و به هر کس وعده‌ای داده‌ام آن را از پسرم تقاضا نماید و هر کس ناگزیر از دیدار من است جز با نوشته‌ او نمی‌تواند با من دیدار کند».

«عنه،<sup>۳</sup> عن أحمد بن مهران، عن محمد بن علی، عن أبی علی الخزاز، عن داود بن

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۱۲، ح ۷.

۲. بحار، ج ۴۹، ص ۱۶، ح ۱۲، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۷، ح ۱۴، با اندکی تفاوت و ارشاد مفید، ص ۳۰۶، به اسنادش از کلینی و اعلام الوری، ص ۳۰۴، به نقل از محمد بن یعقوب و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۲۲۹، ح ۵، به نقل از اعلام و کافی؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۲۷۱، به نقل از ارشاد؛ حلیة الأبرار، ج ۲، ص ۳۷۳-۳۷۴، به نقل از کافی و عیون؛ بخش نخست این روایت را در صراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۶۵، به نقل از ارشاد آورده است و در فصول المهمّة، ص ۲۴۴ آن را با اندکی تفاوت از مخزومی نقل کرده است.

۳. ظاهراً ضمیر به امام رضا علیه السلام بر می‌گردد و معنایش این است که: به جهت شدت تقیه و بیم بر جان امام رضا علیه السلام جز با نوشته‌ای که دلیل بر اجازه ورود باشد به حضرت نمی‌توان دست یافت و این که فرزندم علی علیه السلام در مورد افرادی که لازم است بر من وارد شوند یا نشوند، از دیگران آگاه‌تر است.

۴. کافی، ج ۱، ص ۳۱۳، ح ۱۱؛ حلیة الأبرار، ج ۲، ص ۳۷۵.

سلیمان، قال: قلت لأبي ابراهيم عليه السلام: إني أخاف أن يحدث حدث و لا ألقاك فأخبرني عن الإمام بعدك؟ فقال: إبنی فلان - یعنی أبا الحسن عليه السلام؛<sup>۱</sup>

کلینی، از احمد بن مهران، از محمد بن علی، از ابوعلی خزّاز، از داود بن سلیمان روایت کرده که گفت: به موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: اما ما! من بیم آن دارم که برایتان حادثه ناگواری (نظیر زندان و قتل و یا مرگ طبیعی) رخ دهد و دیگر شمارا دیدار نکنم، مرا از پیشوای پس از خود آگاه ساز. امام علیه السلام فرمود: پسرم فلانی، یعنی ابوالحسن علی بن موسی الرضا جانشین من است».

«و بهذا الإسناد، عن ابن مهران، عن محمد بن علی، عن سعید بن أبي الجهم، عن نصر بن قابوس قال: قلت لأبي ابراهيم عليه السلام: إني سألت أباک من الذي يكون بعدك؟ فأخبرني أنك أنت هو، فلما توفي أبو عبدالله ذهب الناس میناً و شمالاً و قلت: بک أنا و اصحابی فأخبرني من الذي يكون من بعدک من ولدک؟ قال: إبنی فلان؛<sup>۲</sup>

نیز کلینی به همین اسناد، از ابن مهران، از محمد بن علی، از سعید بن ابوالجهم، از نصر بن قابوس، روایت کرده که گفت: به امام موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: از پدر بزرگوارتان پرسیدم: پیشوای پس از شما کیست؟ شما را معرفی فرمود و پس از رحلتش مردم به این سو و آن سو گرایش یافتند ولی من و یارانم به امامت آن حضرت قائل شدیم اینک مرا آگاه ساز که کدامیک از فرزندان پس از شما مقام پیشوایی دارند؟

۱. بحار، ج ۴۹، ص ۲۴، ح ۳۸، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از ارشاد مفید، ص ۳۰۶ به اسناد خود از کلینی و أعلام الوری، ص ۳۰۵ به نقل از محمد بن یعقوب؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۲۳۰، ح ۸ به نقل از أعلام و کافی؛ کشف الغمته، ج ۲، ص ۲۷۱ به نقل از ارشاد؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۶۵ به نقل از ارشاد.  
۲. بحار، ج ۴۹، ص ۲۵، ح ۳۹، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از ارشاد مفید، ص ۳۰۶، به اسناد خود از کلینی؛ أعلام الوری، ص ۳۰۵، به نقل از محمد بن یعقوب؛ در بحار، جلد یاد شده، ص ۲۰، ح ۲۴، نیز به نقل از عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۱، ح ۲۶ و رجال کشی، ص ۴۵۱ با شماره ۸۴۹ با اندکی تفاوت؛ بحار، ج ۴۸، ص ۲۳ ح ۳۸؛ عوالم، ج ۲۱، ص ۵۷، ح ۸، به نقل از عیون؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۲۳۰، ح ۹، به نقل از عیون و کافی؛ کشف الغمته، ج ۲، ص ۲۷۱ به نقل از ارشاد؛ حلیة الأبرار، ج ۲، ص ۳۷۵ به نقل از کافی و عیون؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۶۵، به نقل از ارشاد؛ هم چنین در اثبات الهداة، جلد یاد شده، ص ۱۵۹ به نقل از کافی و معانی الاخبار آمده است.

امام علیه السلام فرمود: فرزندم فلانی جانشین من است.<sup>۱</sup>

«عنه،<sup>۲</sup> عن احمد، عن محمد بن علی، عن الضحاک بن الأشعث، عن داود بن زُرَیْبِی قال: جئتُ إلى أبي ابراهيم بمال (قال): فأخذ بعضه و ترك بعضه، فقلت: اصلحك الله لأني شيء تركته عندي؟ فقال: إنَّ صاحب هذا الأمر يطلبه منك، فلما جاء نَعِيْته بعث إلى أبوالحسن الرضا عليه السلام، فسألني ذلك المال، فدفعته إليه؛<sup>۳</sup>

کلینی، از احمد، از محمد بن علی، از ضحاک بن اشعث، از داود بن زُرَیْبِی روایت کرده که گفت: اموالی را نزد امام موسی بن جعفر علیه السلام بردم امام بخشی از آن‌ها را ستاند و بخشی را نپذیرفت.

عرض کردم: خداوند پایدارتان دارد، چرا این بخش از اموال را از من نپذیرفتی؟ فرمود: امام و پیشوای شما، آن را از تو خواهد خواست. وقتی خبر رحلت موسی بن جعفر علیه السلام به ما رسید، ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام شخصی را نزد من فرستاد و آن اموال را از من خواست و آن‌ها را به آن بزرگوار تحویل دادم».

«عنه،<sup>۴</sup> عن أحمد بن مهران، عن محمد بن علی، عن علی بن الحکم، عن عبدالله بن ابراهيم بن علی بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب، عن یزید بن سلیط فی حدیث طویل عن أبي ابراهيم عليه السلام أنه قال فی السّنة التي قبض عليه السلام فيها إنني أؤخذ فی هذه السّنة، و الأمر [هو] إلى ابني علی، سمی علی فأمّا علی الأول فعلى بن أبی طالب و أمّا [علی] الآخر فعلى بن الحسين علیهما السلام، أعطی فهُم الأول و حلّمه و نصره و ودّه و

۱. در العیون و در رجال کشی آمده است که فرمود: «فرزندم علی».

۲. کافی، ج ۱، ص ۳۱۳ ح ۱۳؛ حلیة الأبرار، ج ۲، ص ۳۷۵.

۳. بحار، ج ۴۹، ص ۲۵، ح ۴۰، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از ارشاد مفید، ص ۳۰۶، به اسنادش از کلینی؛ رجال کشی، ص ۳۱۳، با شماره ۵۶۵ به اسناد خود از ضحاک بن اشعث؛ أعلام الوری، ص ۳۰۵ به نقل از محمد بن یعقوب؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۲۳۰، ح ۱۰؛ به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از أعلام الوری و کافی از کشف الغمة، ج ۲، ص ۲۷۱ به نقل از ارشاد؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۶۶ به نقل از ارشاد.

۴. کافی، ج ۱، ص ۳۵۱، بخشی از ح ۱۴؛ حلیة الأبرار، ج ۲، ص ۳۷۷ و ۳۸۹ به نقل از کافی؛ مدینه المعاجز، ص ۴۳۶.



ذمّته [و محنته] و محنة الآخر، و صبره علی ما یکره؛<sup>۱</sup>

کلینی، از احمد بن مهران، از محمد بن علی، از علی بن حکم، از عبدالله بن ابراهیم بن علی بن عبدالله بن جعفر بن ابوطالب، از یزید بن سلیط - در حدیثی طولانی - از موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده که حضرت در سالی که دستگیر شد فرمود: «من امسال گرفتار خواهم شد و امامت و پیشوایی به فرزندم علی، هم نام علی خواهد رسید منظور از علی نخست: علی بن ابی طالب و مقصود از علی دوم: علی بن حسین علیه السلام است. فرزندم علی، فهم و درک و بردباری و ظفر و محبت و میثاق و رنج‌های علی بن ابی طالب<sup>۲</sup> و دشواری‌ها و شکیبایی بر امور ناپسندش را از علی بن حسین علیه السلام به میراث برده است».

«و روی، أبوالحسین محمد بن جعفر الأسدی، عن سعد بن عبدالله، عن جماعة من أصحابنا منهم محمد بن الحسين بن أبي الخطاب و الحسن بن موسى الخشاب و محمد بن عیسی بن عبید، عن محمد بن سنان عن الحسن بن الحسن - فی حدیث له - قال: قلت: لأبي الحسن موسى عليه السلام: أسألك؟ فقال: سل إمامك، فقلت: من تعني؟ فإني لا أعرف إماماً غيرك قال: هو عليّ إبنی قد نحلته كُنيتي.

قلت: سيدي انقذني من النار، فإنّ أبا عبدالله عليه السلام قال: أنّك أنت القائم بهذا الأمر! قال: أو لم أكن قائماً؟ ثمّ قال: يا حسن! ما من إمام يكون قائماً في أمة إلاّ و هو قائمهم.

۱. بحار، ج ۵۰، ص ۲۷ به نقل از أعلام الوری، ص ۳۰۷، به نقل از کلینی و ابن بابویه - الامامة و التبصرة، ص ۸۰، بخشی از ح ۶۸؛ كشف الغمة، ج ۲، ص ۲۷۲، به نقل از ارشاد مفید، ص ۳۰۶، به اسنادش از کلینی؛ بحار، ج ۴۸، ص ۱۳، ذیل ح ۱؛ عوالم، ج ۲۱، ص ۵۳، ذیل ح ۱، به نقل از عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۶، نظیر آن ج ۴۹، ص ۱۲، ذیل ح ۱، به نقل از عیون و أعلام الوری و الإمامة و التبصرة؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۶۵، به نقل از یزید بن سلیط.

۲. یعنی امتحان و آزمایش و مبتلا شدن به آزار و اذیت مخالفان و دشمنی آنها و دست برداشتن یارانش از یاری وی، گفتنی است: در جای خود ثابت شده که ائمه علیهم السلام در تمام کمالات با یکدیگر مساوی بوده‌اند اما این که کمالات برخی از آنها بیش از دیگران به ظهور رسیده به مصالح و ویژه زمان آنان بستگی داشته است مانند: بروز جنگ‌ها و شجاعت و فصاحت امیر مؤمنان علیه السلام و دعاها در مورد علی بن حسین بدلیل فراغت بیشتر و نشر علم و دانش از ناحیه امام باقر و امام صادق علیهم السلام که تقیه کمتری در زمان آنها وجود داشته است و به همین ترتیب (مرآة العقول) روایت فوق به طور کامل در کافی، ج ۱، ص ۳۱۳-۳۱۶ آمده است.

فإذا مضى عنهم فالذی یلیه هو القائم و الحجّة حتّی یغیب عنهم، فکلّنا قائم فاصرف جمیع ما کنت تعاملنی به إلی إبنی علیّ، - و [الله] والله ما أنا فعلتُ ذاک به، بل الله فعل به ذاک حبّاً؛<sup>۱</sup>

ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی، از سعد بن عبدالله، به نقل جمعی از رجال حدیث، از جمله: محمد بن حسین بن ابوالخطاب و حسن بن موسی الخشاب، و محمد بن عیسی بن عبید، از محمد بن سنان، از حسن بن حسن - روایت کرده که می گوید: به موسی بن جعفر علیه السلام عرضه داشتم: اماما! پرسشی از شما دارم؟ فرمود: آن را از پیشوایت بپرس.

عرض کردم: منظورتان کیست؟ زیرا من پیشوایی غیر از شما نمی شناسم؟ فرمود: آن پیشوا، فرزندم علی است که کنیه ام را به او بخشیده ام. عرض کردم: سرورم! مرا از آتش دوزخ برهان. زیرا (پدر بزرگوارت) امام صادق علیه السلام به من فرمود: قائم به امر پیشوایی، شما هستی. فرمود: مگر من قائم نبودم؟

آن گاه فرمود: ای حسن! هر امام و پیشوایی که در امتی به امر امامت قیام کند، قائم آنان به شمار می آید و هر گاه آن پیشوا از دنیا رفت، پیشوای پس از او قائم و حجّت است تا او نیز از دنیا رخت بر بندد. بنابراین، همه ما پیشوایان، قائم به شمار می آییم، از این به بعد هر گونه رابطه ای با من داشتی با فرزندم علی داشته باش. [به خدا]، به خدا سوگند! من چنین جایگاهی به او ندادم، بلکه خداوند به جهت محبتی که در حق وی داشت این مقام و جایگاه را بدو ارزانی داشت.

«و روی أحمد بن ادریس، عن علیّ بن محمد بن قتیبه، عن الفضل بن شاذان النیشابوری، عن محمد بن سنان و صفوان بن یحیی و عثمان بن عیسی، عن موسی بن بکر قال: کنت عند أبي ابراهیم علیه السلام فقال لی: إن جعفرأ علیه السلام کان یقول: سَعِدَ امرؤ لم یمت حتّی یری خَلْفَه من نفسه، ثمّ اوماً بیده إلی إبنه علیّ فقال: هذا و قد أرانی الله

۱. بحار، ج ۴۹، ص ۲۵، ح ۴۱؛ به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از اثبات الهداة، ج ۳، ص ۲۴۰ ح ۵۰.

### خَلْفِي مِنْ نَفْسِي<sup>۱</sup>

احمد بن ادریس، از علی بن محمد بن قتیبه، از فضل بن شاذان نیشابوری، از محمد بن سنان و صفوان بن یحیی و عثمان بن عیسی، از موسی بن بکر، روایت کرده‌اند که گفت: نزد موسی بن جعفر علیه السلام شرفیاب بودم. حضرت به من فرمود: پدرم امام صادق علیه السلام همواره می‌فرمود: سعادت‌مند کسی است که قبل از وداع گفتن دنیا، جانشین خود را ببیند. سپس با دست خود به فرزندش علی اشاره کرد و فرمود: «این فرزند من است و خداوند جانشین مرا به من نمایانده است».

«عنه، عن سعد بن عبدالله، عن محمد بن عیسی بن عبید، عن علی بن الحکم و علی بن الحسن بن نافع، عن هارون بن خارجه، قال: قال لی هارون بن سعد العجلی: قد مات اسماعیل الذی کنتم تمدون إلیه أعناقکم؛

علی بن محمد بن قتیبه، از سعد بن عبدالله، از محمد بن عیسی بن عبید، از علی بن حکم، و علی بن حسن بن نافع، از هارون بن خارجه روایت کرده که گفت: هارون بن سعد عجلی به من گفت: همان اسماعیل که برای امامت او گردن فرازی می‌کردید از دنیا رفت» و جعفر نیز پیرمرد سالخورده‌ای است که یکی دو روز دیگر از دنیا می‌رود و شما بدون پیشوا خواهید ماند. ندانستم در پاسخ وی چه بگویم. ماجرا را به عرض امام صادق علیه السلام رساندم، حضرت فرمود: «هیئات هیئات أبی الله والله أن ینقطع هذا الأمر حتی ینقطع اللیل و النهار، فإذا رأیته فقل له: هذا موسی بن جعفر یکبر و نزوجه و یولد له فیکون خلفاً إن شاء الله تعالی»<sup>۲</sup>

هیئات! هیئات! به خدا سوگند! خداوند ناخرسند است که مسأله امامت و پیشوایی تا زمانی که شب و روز سرپاست، منقطع گردد.

هرگاه او را دیدی به وی بگو: اینک این موسی بن جعفر است که به رشد و کمال

۱. بحار، ج ۴۹، ص ۲۶، ح ۴۲؛ به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از اثبات الهداة، ج ۳، ص ۲۴۰ ح ۵۱؛ حلیة الأبرار، ج ۲، ص ۳۸۶؛ اثبات الهداة، ج ۳، ۲۴۲، ح ۶۲؛ به نقل از کفایة الاثر، ص ۲۶۹.  
 ۲. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۲۴۰ ح ۵۲؛ به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از بحار، ج ۴۹، ص ۲۶، ح ۴۳؛ به نقل از اثبات و کمال الدین، ص ۶۵۷، ح ۲؛ اثبات، ص ۱۶۲، ح ۲۹؛ به نقل از کمال.

می‌رسد و همسری به ازدواج او در خواهیم آورد و فرزندى برایش متولد می‌شود و به خواست خدا جانشین پدر خواهد شد».

در روایتی دیگر آمده است که امام صادق علیه السلام در حدیثی طولانی فرمود:

«يظهر صاحبنا و هو من صلب هذا و أوماً بيده إلى موسى بن جعفر عليه السلام  
فيملاها عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً و تصفو له الدنيا!»<sup>۱</sup>

قائم ما از نسل این فرد - و با دست مبارکش به موسی بن جعفر اشاره کرد - پا به عرصه ظهور خواهد نهاد و جهان را همان گونه که از ستم و بیداد سرشار گشته است از عدل و داد آکنده خواهند ساخت و دنیا برایش یکدست و خالص می‌گردد».

«و روی ایوب بن نوح، عن الحسن بن علی بن فضال قال: سمعتُ علی بن جعفر يقول: كنت عند أخى موسى بن جعفر عليه السلام كان والله حجة [الله في الأرض] بعد أبي صلوات الله عليه - إذ طلع ابنه عليّ فقال لي: يا عليّ هذا صاحبك و هو منى بمنزلة من أبي فبئتك الله على دينه، فبكيتُ، و قلتُ في نفسى نعى و الله إلى نفسه فقال: يا عليّ لا بدّ من أن تمضى مقادير الله فيّ و لي برسول الله صلى الله عليه و آله و سلم أسوة، و بأمر المؤمنين و فاطمة و الحسن و الحسين عليهم السلام، و كان هذا قبل أن يحمله هارون الرشيد في المرّة الثانية بثلاثة أيام»<sup>۲</sup>

ایوب بن نوح، از حسن بن فضال، روایت کرده که گفت: از علی بن جعفر علیه السلام شنیدم می‌فرمود: نزد برادرم موسی بن جعفر حضور داشتم - به خدا سوگند! وی پس از پدرم صلوات الله علیه، حجّت خدا در زمین بود - که فرزندش علی وارد شد. امام علیه السلام به من فرمود: ای علی! پیشوای تو این فرد است که نسبتش به من نظیر نسبت من به پدرم می‌باشد. خداوند تو را بر آیین او ثابت قدم نگاهدارد. من گریستم و با خود گفتم: به خدا سوگند! برادرم با این سخنان از رحلت خویش مرا خبر داد. سپس فرمود: ای علی! ناگزیر باید قضا و قدر الهی در مورد من نیز جاری گردد و الگوی من رسول

۱. بحار، ج ۴۹، ص ۲۶، ح ۴۴، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از اثبات الهداة، ج ۳، ۲۴۱، ح ۵۳.

۲. همان، ح ۴۵، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از اثبات الهداة، ج ۳، ص ۲۴۱، ح ۵۴.

اکرم علیهم السلام و امیر مؤمنان و فاطمه و حسن و حسین هستند.

این ماجرا سه روز قبل از آن که هارون وی را برای بار دوم احضار نماید، رخ داد. روایات، در این زمینه از شمارش بیرون و در کتب شیعه معروف و مشهور است کسانی که خواستار آگاهی بیشترند می توانند بدان کتب مراجعه کنند و در این جا همین مقدار بسنده است ان شاء الله تعالی.

### روایاتی که امام کاظم علیه السلام را همان قائم می داند

#### پرسش:

شما چگونه به این روایات اعتماد دارید و مدعی آگاهی بر مرگ امام (موسی بن جعفر) هستید؟ در صورتی که طبق روایات فراوانی که واقفیان نقل می کنند آن حضرت از دنیا نرفته و او همان امام قائم است که به وی اشاره شد و در کتب آنان و کتب علمای شما نیز وجود دارد. بنابراین، بین این روایات چگونه برایتان قابل جمع است و با این همه اخبار و روایات چگونه مدعی علم و آگاهی به رحلت آن حضرت هستید؟

#### پاسخ:

هدف ما از بیان روایات به جهت تأیید موضوع یاد شده است نه این که خواسته باشیم بدین وسیله در مورد آگاهی از رحلت امام به آن روایات استناد کنیم. زیرا آگاهی و یقین به رحلت آن امام همام نظیر علم و آگاهی به رحلت پدران بزرگوارشان، حاصل بوده و در آن هیچ گونه تردیدی راه ندارد. کسی که در رحلت ایشان تردید نماید در رحلت پدران و نیز رحلت هر کسی که ما از رحلت او آگاهییم، دچار شک و تردید خواهد شد و تنها جهت تأیید بر این مطلب، به بیان روایات یاد شده پرداختیم. چنان که در جاهایی که با کمک عقل و شرع و ظاهر قرآن و اجماع و دیگر موارد، علم و آگاهی به مسأله ای داریم نیز، روایات فراوانی را از باب تأکید یاد آور می شویم. ولی تمام روایاتی را که واقفیان به نقل آن پرداخته اند اخبار آحاد و بدون حجّتند و

نمی‌توان مدعی علم به صحت این قبیل روایات شد و به فرض صحت، راویان آنها نیز مورد خدشه قرار گرفته‌اند و سخن و روایاتشان قابل اعتماد نیست و گذشته از این روایات یاد شده، تأویل پذیرند.<sup>۱</sup>

### موسوی، منادی واقفیان

ما اکنون بخشی از روایاتی را که از افراد فوق نقل شده در این جا یاد آور گشته و آن‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهیم. از جمله احادیث یاد شده، روایاتی است که ابو محمد علی بن احمد علوی موسوی در کتاب خود به حمایت از واقفیان، آورده و می‌گوید:

«حدیثی محمد بن بشر قال: حدیثی الحسن بن سماعه، عن أبان بن عثمان، عن الفضیل بن یسار، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام، يقول: لا ينسجنی و القائم أب؛

محمد بن بشر می‌گوید: حسن بن سماعه، از ابان بن عثمان، از فضیل بن یسار روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود: من و قائم از یک پدر نیستیم. نخست گفتنی است که: این روایت خبر واحد است و به همین سبب نمی‌توان موضوع مشخص و معلومی را به وسیله آن پذیرا شد، از سویی، به چنین روایتی استناد نمی‌شود و بعید نیست که منظور امام علیه السلام از جمله یاد شده این باشد که بین من و قائم پدری وجود ندارد و یا مقصودش این بوده من و او از یک پدر به وجود نیامده‌ایم. اگر منظورش موضوع نخست باشد در آن تصریح نشده که موسی بن جعفر، قائم است و امکان ندارد منظورش غیر از این باشد چنان که فحطیان قائل‌اند. پیشوای پس از امام صادق علیه السلام عبدالله افطح پسر اوست و اگر پای چنین احتمالی در کار باشد، استناد به آن معنا ندارد. با این که ما بیان داشتیم هر امام و پیشوایی که پس از پیشوای نخست به امامت برسد، قائم نامیده می‌شود.

بدین ترتیب، موسی بن جعفر، قائم است و سخنانی را که گفته‌اند، از او صادر

۱. بحار، ج ۴۸، ص ۲۵۱، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از عوالم، ج ۲۱، ص ۵۰۹.

نشده است. افزون بر این، بعید به نظر نمی‌رسد سخن حضرت ردّ بر اسماعیلیه باشد که پس از امام صادق علیه السلام به امامت محمد بن اسماعیل که در زمان حیات پدر بزرگوارش از دنیا رفته بود، قائلند.

بنابراین، منظور امام از این سخن این است که میان من و او پدری وجود ندارد، بر خلاف آن چه اسماعیلیه گفته‌اند و اگر مقصود امام علیه السلام این باشد که آن دو از یک پدر به وجود نیامده‌اند، تا امامت برادرانش را نفی کند، ما نیز همین معنا را قائلیم، با این که کسی چنین سخنی نگفته است.

موسوی می‌گوید: «و أخبرني علي بن خلف الأنماطي قال: حدثنا عبد الله بن وضاح، عن يزيد الصائغ قال: لما ولد لأبي عبد الله عليه السلام أبو الحسن عليه السلام عملت له أوضاحاً. أهديتها إليه، فلما أتيت أبا عبد الله عليه السلام بها قال لي: يا يزيد أهديتها والله لائق آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم!»

موسوی، از علی بن خلف انماطی، از عبدالله بن وضاح، از یزید صائغ روایت کرده که گفت: آن گاه که خداوند ابوالحسن موسی بن جعفر را به امام صادق علیه السلام ارزانی داشت به رسم هدیه برای آن حضرت زیور آلاتی از نقره ساختم وقتی آن‌ها را نزد امام صادق علیه السلام بردم فرمود: ای یزید! به خدا سوگند! آن‌ها را به قائم آل محمد علیه السلام هدیه نمودی.»

افزون بر این که، این روایت خبر واحد است، رجال سند آن نیز معروف نیستند و اگر تسلیم شده و آن را پذیرا گردیم مقصود از آن همان است که یاد آور شدیم و موسی بن جعفر قائم و امام و پیشوای بلافصل پدر بزرگوارش بوده است چنانچه قبلاً نیز بدان اشاره کردیم.

### بی اعتباری سخن موسوی

موسوی می‌افزاید: «و حدثني أحمد بن الحسن الميثمي، عن أبيه، عن أبي سعيد

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۱۶۳، ح ۳۰، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

المدائنی<sup>۱</sup> قال: سمعتُ أبا جعفر عليه السلام يقول: إنَّ اللهَ ستنتقذُ بني إسرائيلَ من فرعونها بموسى بن عمران، و إنَّ اللهَ مستنتقذُ هذه الأُمَّةَ من فرعونها بسَمِيَّه؛

احمد بن حسن میثمی، از پدرش، از ابوسعید مدائنی روایت کرده که گفت: از امام باقر<sup>(ع)</sup> شنیدم می فرمود: «خداوند، بنی اسرائیل را از فرعون حاکم بر آنها به واسطه وجود موسی بن عمران رهایی بخشید و این امت را نیز به واسطه وجود همانام موسی بن عمران (موسی بن جعفر<sup>(ع)</sup>) از فرعون حاکم بر آنها خواهد رها کند».

مفهوم این روایت نیز - با این که خبر واحد است - این است که خداوند، این امت را با رهنمون شدن به امامت و پیشوایی وی و روشن ساختن حَقِّش نجات بخشید، بر خلاف مسلک واقفیان.

«و حدَّثنی حنَّان بن سدید قال: کانَ أبی جالساً و عنده عبد الله بن سليمان الصيرفي و أبو المراهف و سالم الأشل، فقال عبد الله بن سليمان لأبي: يا أبا الفضل أعلمتَ أنَّه وُلد لأبي عبد الله عليه السلام غلام فسمَّاهُ فلاناً؟ - يسميه باسمه -»

فقال سالم: إنَّ هذا لحقٌّ، فقال عبد الله: نعم، فقال سالم: و الله لان يكون حقاً أحبَّ إليَّ من أن أتقلب إلى أهلي بخمسة دینار، و إنِّي محتاج إلى خمسة دراهم أعود بها على نفسي و عیالی .

فقال له عبد الله بن سليمان: و لمَ ذاك؟ بلغني في الحديث أن الله عرض سيرة قائم آل محمد علي موسى بن عمران فقال: «اللهم اجعله من بني إسرائيل» فقال له: ليس إلى ذلك سبيل، فقال: «اللهم اجعلني من أنصاره» فقيل له: ليس إلى ذلك سبيل، فقال: «اللهم اجعله سمِّي» فقيل له: أعطيتَ ذلك؛

نیز وی از حنَّان بن سدید روایت کرده که گفت: پدرم در خانه نشسته بود و عبد الله بن سلیمان صیرفی و ابوالمراهف و سالم الأشل نزدش بودند عبد الله بن سلیمان به پدرم گفت: ای ابوالفضل! آیا خبر داری امام صادق<sup>(ع)</sup> دارای فرزندی شده و نامش را فلان، نهاده است؟ - و او را با نام یاد کرد -



سالم گفت: آیا واقعیت دارد؟ عبدالله پاسخ داد: آری، همین گونه است.

سالم گفت: به خدا سوگند! اگر این موضوع واقعیت داشته باشد برای من محبوب تر از آن است که با پانصد دینار به خانه ام برگردم در صورتی که به پنج درهم برای گذراندن زندگی خود و اعضای خانواده ام نیازمندم.

عبدالله بن سلیمان گفت: چرا تا این پایه خرسندی؟

گفت: در حدیث یافتیم که خداوند روش قائم آل محمد علیهم السلام را بر موسی بن عمران علیه السلام عرضه نمود. موسی عرضه داشت: پروردگارا! آن را در بنی اسرائیل قرار ده، خدا فرمود: امکان چنین چیزی وجود ندارد. عرضه داشت: مرا از یاران او مقرر فرما. به موسی گفته شد: امکان چنین چیزی وجود ندارد. سپس عرض کرد: خدایا! او را همانم من قرار ده، بدو گفته شد: آن را به تو ارزانی داشتم.

نمی دانم در کجای این روایت، شبهه است که آن را به امامی مستند نساخته و گفته است: در حدیث، به من چنین رسیده است و هر چه به او رسیده نمی تواند مقرون به صحت باشد! و ما قبلاً یادآور شدیم هر پیشوایی که پس از امام نخست به پیشوایی برسد قائم نامیده می شود و یالزوماً باید سیره و روش وی نظیر شیوه پیشوای نخست باشد. بنابراین، قائل بودن به این روایت، فاقد اعتبار است.

نیز می گوید: «و روی زید الشحام<sup>۱</sup> و غیره قال: سمعت سالمًا يقول: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: إنَّ الله تعالى عرض سيرة قائم آل محمد علي موسى بن عمران و ذكر الحديث و قد تكلمنا عليه مع تسليمه؛

موسوی از زید شحام و شخص دیگری روایت کرده که گفت: شنیدم سالم می گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «خداوند سیره و روش قائم آل محمد علیهم السلام را بر موسی بن عمران عرضه نمود». سپس به ذکر حدیث یاد شده پرداخته و ما با این که پذیرای آن شدیم، بر آن اشکال وارد کردیم.

او می گوید: «و حدیثی بحر بن زیاد الطحان، عن محمد بن مروان، عن أبي جعفر عليه

۱. یعنی ابواسامه ازدی، زید بن یونس شحام، از یاران امام صادق علیه السلام که استادش سالم الأشلی بوده است.

السلام قال: قال رجل: جعلت فداك إنهم يروون أن أمير المؤمنين عليه السلام قال بالكوفة على المنبر: لو لم يبق من الدنيا إلا يوم لطول الله ذلك اليوم حتى يبعث الله رجلاً مني يملأها قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً.

فقال أبو جعفر عليه السلام: نعم، قال: فأنت هو؟ فقال: لا ذاك سمى فائق البحر؛

از بحر بن زیاد طحان، از محمد بن مروان، از امام باقر علیه السلام روایت کرده می گوید: مردی به آن حضرت عرض کرد: فدایت شوم! اینان نقل می کنند امیر مؤمنان علیه السلام در کوفه بر فراز منبر فرموده است: «اگر از عمر دنیا تنها یک روز مانده باشد، خداوند آن روز را آن اندازه طولانی می گرداند تا مردی از سلاله مرا برانگیزاند و گیتی را همان گونه که از جور و ستم پر شده، از عدل و داد آکنده سازد».

امام باقر علیه السلام فرمود: آری چنین است.

آن مرد پرسید: منظور از آن شخص، شما هستید؟

حضرت فرمود: خیر، او همانم فائق البحر است (یعنی موسی پیامبر).

مفهوم این روایت افزون بر خبر واحد بودنش، این است که فردی همانم «فائق البحر؛ شکافنده دریا» به پیشوایی خواهد رسید و اگر قادر باشد گیتی را پر از عدل و داد می کند. اگر امام باقر علیه السلام در این سخن، امامت و پیشوایی را از خویش نفی کرد به جهت بیم و هراس از زمامدار وقت بود، نه نفی سزاواری و استحقاق خویش به امامت.

وی می افزاید: «و حدیثی أبو محمد الصیرفی، عن الحسن بن سلیمان، عن ضریس الكناسی، عن أبي خالد الكابلي قال: سمعت علي بن الحسين عليه السلام و هو يقول: إن قارون كان يلبس الثياب الحمر، و إن فرعون كان يلبس السود و يُرخی الشعور، فبعث الله عليهم موسى عليه السلام، و إن بني فلان لبسوا السواد و أرخوا الشعور و أن الله تعالى مهلكهم بسميه؛

از ابو محمد صیرفی، از حسن بن سلیمان، از ضریس کناسی، از ابو خالد کابلی روایت کرده که گفت: از علی بن حسین علیه السلام شنیدم می فرمود: «قارون، لباس سرخ و فرعون لباس سیاه به تن می کرد و موهایش را برشانه هایش می ریخت و خداوند

موسی علیه السلام را میان آنان برانگیخت. و بنی فلان (بنی عباس) نیز لباس سیاه می پوشیدند و موهایشان را برشانه های خود می افشاندند و خداوند به واسطه فردی همانام موسی بن عمران، آنان را به هلاکت رساند.

نیز می گوید: «و بهذا الإسناد قال: تذاکرنا عنده القائم فقال: اسمه اسم حديدة الحلاق؛ به همین اسناد روایت کرده و می گوید: نزد امام علیه السلام از قائم سخن به میان آوردیم، حضرت فرمود: نام او اسم تیغ<sup>۱</sup> سلمانی است».

این روایت افزون بر این که خبر واحد است همان گونه که قبلاً بدان پرداختیم مفهومی این است که موسی بن جعفر علیه السلام پس از پدر بزرگوارش، سزاوار امامت و پیشوایی بوده است.

نیز احتمال دارد مقصود وی کسی است که روایت بیانگر آن بوده و قادر بر پیاده کردن عدل و داد است و فرزندان موسی می توانستند به پیشوایی برسند و این سخن پاسخ به کسانی است که امر پیشوایی را در فرزندان اسماعیل و غیر او می دانند. به همین دلیل آن را به لفظ موسی افزوده که امامت و پیشوایی میان فرزندان وی وجود خواهد داشت. نظیر این سخن در این مورد نیز آمده که: «خلافت و پیشوایی میان قریش است» و منظور از عبارت این است که خلافت، میان دودمان قریش و در فرزندان منسوب به قریش وجود خواهد داشت.

هم چنین می گوید: «و روی جعفر بن سماعة، عن محمد بن الحسن، عن أبيه الحسن بن هارون قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: إني هذا - یعنی أبا الحسن عليه السلام هو القائم و هو من المحتوم، و هو الذي يملأها قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً؛<sup>۲</sup>

جعفر بن سماعة، از محمد بن حسن بن هارون روایت کرده که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: «فرزندم - یعنی موسی بن جعفر - همان قائم است و این قضیه قطعی است. او همان کسی است که گیتی را آن گونه که از جور و ستم پر شده، از عدل و داد

۱. عرب ها به تیغ «موسی» می گویند و حضرت به جهت تقیه، از این لفظ استفاده کرد و به کنایه سخن گفت.

۲. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۱۶۳، ح ۳۲، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

آکنده می‌سازد».

مفهوم این خبر نیز همان است که در روایات قبلی در مورد افراد غیر از او بدان اشاره کردیم.

موسوی می‌گوید: «و حدّثنی عبدالله بن سلام، عن عبدالله بن سنان، قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: من المحتوم أنّ إبنی هذا قائم هذه الأمة، و صاحب السيف - و أشار بيده إلى أبي الحسن عليه السلام؛<sup>۱</sup>

از عبدالله بن سلام، از عبدالله بن سنان روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود: «این فرزندم، قطعاً قائم این امت و قیام‌کننده با شمشیر است» و با دست مبارکش به موسی بن جعفر علیه السلام اشاره نمود».

مفهوم این روایت نیز همان گونه است که قبلاً در مورد افراد غیر از او مطرح کردیم. خواه آن فرد خود، سزاواری و استحقاق پیشوایی را داشته باشد و یا یکی از فرزندان اکتون بدان قیام نماید.

نیز می‌گوید: «و أخبرني عليّ بن رزق الله، عن أبي الوليد الطرائفي قال: كنت ليلة عند أبي عبدالله عليه السلام، إذ نادى غلامه فقال: انطلق فادع لي سيّد ولدي؛ فقال له الغلام: من هو؟ فقال: فلان - يعني أبا الحسن عليه السلام (قال): فلم ألبث حتّى جاء بقميص بغير رداء - إلى أن قال: - ثمّ ضرب بيده على عضديّ و قال: يا أبا الوليد كأتني بالراية السوداء صاحبة الرقعة الخضراء تخفق فوق رأس هذا الجالس و معه أصحابه يهدّون جبال الحديد هدّاً، لا يأتون على شيءٍ إلاّ هدّوه، قلت: جعلت فداك هذا؟

قال: نعم هذا يا أبا الوليد يملأها قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و عدواناً، يسير في أهل القبلة بسيرة عليّ بن أبي طالب عليه السلام، يقتل أعداء الله حتّى يرضى الله، قلت: / جعلت فداك هذا؟ قال: هذا، ثمّ قال: فاتّبعه و أطعه و صدّقه و أعطه الرضا من نفسك فإنّك ستدرکه إن شاء الله؛<sup>۲</sup>

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۱۶۳، ح ۳۳.

۲. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۱۶۳، ح ۳۴، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) به نحو اختصار.

از علی بن رزق الله، از ابوالولید طرائفی روایت کرده که می‌گوید: شبی نزد امام صادق علیه السلام شرفیاب بودم که غلامش را صدا زد و فرمود: «برو و سرور و سالار فرزندانم را نزد مرا خوان.»

غلام به حضرت عرض کرد: وی کیست؟

امام فرمود: فلانی - یعنی موسی بن جعفر علیه السلام. هنوز درنگی نکرده بودم که آن حضرت با پیراهنی بدون عبا وارد شد... تا این که می‌گوید: آن گاه امام صادق علیه السلام با دست مبارکش به بازوی من اشاره کرد و فرمود: ای ابوالولید! گویی می‌بینم پرچم سیاه با نوشتاری سبز، بالای سر فردی که این جانشسته، به اهتزاز در می‌آید و یارانش همراه با او کوه‌های آهنین را در هم می‌شکنند، به هر مانعی بر سر را خویش برسند آن را در هم می‌کوبند.

عرض کردم فدایت شوم! همین شخص؟

فرمود: آری ابوالولید! گیتی را همان گونه که از جور و ستم پر شده، از عدل و داد آکنده خواهد ساخت. وی میان مسلمانان به روش علی بن ابی‌طالب علیه السلام عمل می‌کند و دشمنان خدا را از دم تیغ می‌گذراند تا خدا خرسند گردد.

عرض کردم: فدایت شوم! این شخص؟

فرمود: همین شخص. سپس افزود: از او پیروی و اطاعت نموده و وی را تصدیق کن و از پیشوایی اش خرسند باش، زیرا تو به خواست خدا، او را درک خواهی کرد. در توجیه این سخن نیز باید گفت جمله: «گویی می‌بینم پرچم بالای سر این فرد...» یعنی بالای سر فردی که از سلاله و فرزندان اوست، برخلاف دیدگاه اسماعیلیان و دیگر اقشار مردم که مدعی‌اند مهدی علیه السلام از آنهاست. بنابراین، امام صادق علیه السلام به نحو مجاز پرچم را به نام شریف فرزندش اضافه کرده است چنان که قبلاً نظیر آن یادآوری شد و شخص مخاطب را به اطاعت از وی و تصدیق او فرمان می‌دهد که دوران امامت فرزندش را درک خواهد کرد.

«و حدیثی عبدالله بن جمیل، عن صالح بن ابی سعید القمّاط، قال: حدیثی عبدالله بن

غالب قال: أنشدتُ أبا عبد الله عليه السلام هذه القصيدة:

فإن تك أنت المرتجى للذي نرى      فتلك التي من ذي العلى فيك تطلب

فقال: ليس أنا صاحب هذه الصفة، و لكن هذا صاحبها - و أشار بيده إلى أبي الحسن عليه السلام؛<sup>۱</sup>

هم چنین از عبدالله بن جمیل، از صالح بن ابوسعید قمّاط، از عبدالله بن غالب روایت کرده که گفت: این شعر را در حضور امام صادق علیه السلام سرودم:

فإن تك أنت المرتجى للذي نرى      فتلك التي من ذي العلى فيك تطلب

یعنی: اگر شما همان امید مورد انتظار ما هستید، این همان خواسته‌ای است که درباره شما آن را از خدا مسألت داریم.

امام علیه السلام فرمود: «من خود، آن فردی که دارای این ویژگی است، نیستم، بلکه این شخص است» و با دست مبارک خود به ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام اشاره کرد. پاسخ این مورد نیز همان است که در مورد روایت نخست بیان داشته و گفتیم: کسی که دارای این ویژگی و صفت است از فرزندان موسی بن جعفر خواهد بود نه دیگر کسانی که چنین ادعایی در حق آنان شده است.

وی می‌گوید: «و حدّثنی أبو عبد الله لذاذ، عن صارم بن علوان الجوخی قال: دخلت أنا و المفضل و یونس بن ظبیان و الفیض بن المختار و القاسم - شریک المفضل - علی أبي عبد الله عليه السلام و عنده اسماعيل ابنه، فقال الفیض: جعلت فداك تتقبل من هولاء الضیاع فنقبلها بأكثر مما تتقبلها، فقال: لا بأس به، فقال له اسماعيل ابنه: لم تفهم يا ابيه.

فقال أبو عبد الله عليه السلام: أنا لم أفهم، أقول لك: إلزمني فلا تفعل، فقام اسماعيل مُغضباً، فقال الفیض: إنا نرى أنه صاحب هذا الأمر من بعدك، فقال أبو عبد الله عليه السلام: لا والله ما هو كذلك، ثم قال: هذا ألزم لي من ذلك، و أشار إلى أبي الحسن عليه السلام و هو نائم فضمه إليه فنام علی صدره، فلما انتبه أخذ أبو عبد الله عليه السلام بساعده ثم قال: هذا والله إبنی حقاً هو والله يملأها قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۱۶۳، ح ۳۵، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

فقال له قاسم الثانية هذا جعلت فداك؟ قال: إي والله إني هذا لا يخرج من الدنيا حتى يملأ الله الأرض به قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً ثلاث أيمان يحلف بها؛

از ابو عبدالله لذاذ، از صارم بن علوان جوخی روایت کرده که گفت: من و مفضل و یونس بن ظبیان و فیض بن مختار و قاسم - شریک مفضل - خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شدیم و اسماعیل فرزندش نیز نزد او حضور داشت.

فیض عرضه داشت: اماما! فدایت شوم! ما زمین‌هایی را که از این افراد خریداری می‌کنیم بیش از بهایی که می‌خریم آن‌ها را می‌فروشیم، حکمش چیست؟ حضرت فرمود: اشکال ندارد.

اسماعیل به پدرش امام صادق عرض کرد: شما موضوع را متوجه نمی‌شوی. امام علیه السلام فرمود: من متوجه نمی‌شوم؟! به تو می‌گویم همواره ملازم من باش ولی چنین کاری نمی‌کنی. اسماعیل با خشم از جا برخاست.

فیض به امام صادق علیه السلام عرض کرد: ما می‌پنداشتیم وی امام و پیشوای پس از شما خواهد بود.

امام علیه السلام فرمود: نه به خدا سوگند! او دارای چنین مقامی نیست. آن‌گاه - با اشاره به ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام که خوابیده بود - فرمود: ملازمت وی (موسی بن جعفر) از اسماعیل با من افزون‌تر است. سپس او را در آغوش کشید و او بر سینه پدر به خواب رفت. وقتی بیدار شد امام صادق علیه السلام دستش را گرفت و آن‌گاه فرمود: به خدا سوگند! فرزند واقعی من اوست - به خدا! او گیتی را همان‌گونه که از ستم و جور پر شده، از عدل و داد آکنده خواهد ساخت.

قاسم دیگر بار پرسید: فدایت شوم! همین شخص؟

امام صادق علیه السلام فرمود: آری، به خدا سوگند! خداوند به واسطه وجود این فرزندم، زمین را همان‌گونه که پر از جور و ستم شده، آکنده از عدل و داد می‌سازد، و تا این کار عملی نشود از دنیا نخواهد رفت و بر این مطلب سه بار سوگند یاد کرد.

پاسخ این مطلب نیز همان‌گونه است که قبلاً یادآور شدیم؛ یعنی کسی که زمین را

آکنده از عدل و داد می‌سازد، از فرزندان موسی بن جعفر علیه السلام است نه از فرزندان اسماعیل که گروهی قائل به آن هستند. به همین دلیل امام صادق علیه السلام آن را با سوگند همراه ساخت. زیرا به خوبی آگاه بود که جمعی، در مورد فرزندان اسماعیل، چنین باوری خواهند داشت. از این رو، آن را نفی نمود و برای زدودن شبهه و شک و تردید، آن را به سوگند مقرون ساخت.

نیز گفته است: «و حدّثنی حنّان بن سدير، عن اسماعيل البرّاز قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: إنّ صاحب هذا الأمر يلي الوصيّة و هو ابن عشرين سنة، فقال اسماعيل: فوالله ما وليها أحد قطّ كان أحدث منه، و إنّه لفي السنّ الذي قال أبو عبد الله عليه السلام؛

از حنّان بن سدير، از اسماعیل بزّاز روایت کرده که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: «صاحب این امر (یعنی امامت) در بیست سالگی بدین مقام خواهد رسید. اسماعیل گفت: به خدا سوگند! هرگز کسی جوان‌تر از او عهده‌دار این منصب نشد. وی در همان سنی که امام صادق علیه السلام فرموده بود به امامت رسید.»

در این روایت تصریح نشده که چه کسی به امامت خواهد رسید تنها از فردی بیست ساله نام برده و راوی، این عبارت را بر معنای مورد نظر خود حمل کرده است و سخن راوی نمی‌تواند حجّت باشد. اگر غیر راوی، آن را بر غیر معنای مورد نظرش حمل کند در تأویل و توجیه، با یکدیگر مساوی‌اند. بنابراین، ارتباط این سخن با موضوع، بی‌اساس است.

هم چنین می‌گوید: «و حدّثنی ابراهیم بن محمّد بن مُهران، عن يحيى بن القاسم الحذاء و غيره، عن جميل بن صالح، عن داود بن زُرّبي، قال: بعث إلى العبد الصالح عليه السلام و هو في الحبس - فقال:

إنت هذا الرجل - یعنی يحيى بن خالد - فقل له: يقول لك أبو فلان: ما حملك على ما صنعت؟ أخرجتني من بلادى و فرقت بينى و بين عيالى. فأتيته و أخبرته فقال: زُبيدة طالق، و عليه أغلظ الأيمان لو ددتُ أنّه غرم الساعة ألقى الف، و أنت خرجت، فرجعت



إليه فأبلغته، فقال: إرجع إليه فقل له: يقول لك: و الله لتخرجني أو لأخرجن<sup>۱</sup>؛  
 از ابراهیم بن محمد بن حمران، از یحیی بن قاسم حداء (ابوبصیر) و جمع دیگری  
 از جمیل بن صالح، از داود بن زُربی روایت کرده که گفت: زمانی که موسی بن  
 جعفر علیه السلام زندانی بود شخصی را نزد من فرستاد و فرمود: «نزد این مرد - یعنی یحیی بن  
 خالد برمکی - برو و بدو بگو: موسی بن جعفر به تو می گوید: چه چیز سبب شد که  
 دست به این کار زدی؟ مرا از دیارم آواره ساختی و میان من و خانواده ام جدایی  
 افکندی؟» من نیز نزد یحیی رفته و او را در جریان فرموده امام علیه السلام قرار دادم.

یحیی در پاسخ گفت: زبیده [همسرش] مُطلّقه باد و بزرگ ترین سوگندها را بر این  
 کار یاد می کنم که دوست دارم هم اکنون تو از زندان خارج شوی، هر چند دو میلیون  
 درهم و دینار هزینه شود. من خدمت حضرت باز گشته و سخن یحیی را به وی  
 رساندم.

امام فرمود: «نزد او بازگرد و بدو بگو: موسی بن جعفر به تو می گوید: به خدا  
 سوگند! اگر مرا از زندان آزاد نکنی، خود بیرون خواهم رفت».

نمی دانم این روایت، چه ارتباط و دلالتی بر امامت و پیشوایی امام علیه السلام دارد.  
 حضرت تنها در این روایت، خبر داده که اگر یحیی او را از زندان آزاد نکند، خود از  
 زندان بیرون خواهد رفت. با این همه، امام علیه السلام آن را مقرون به سوگند نموده که اگر او  
 این کار را انجام ندهد خود، بدان خواهد پرداخت و هیچ یک از دو گفته، عملی نشد.  
 بدین ترتیب، اگر یحیی او را از زندان آزاد نمی ساخت سزاوار بود که خود از زندان  
 خارج شود و گرنه امام سوگند خود را می شکست و این کار بر او روا نبود.

هم چنین میگوید: «و حدیثی ابراهیم بن محمد بن حمران، عن إسماعیل بن منصور  
 الزبالی قال: سمعت شیخاً باذرعاً - قد أتت عليه عشرون و مائة سنة - قال: سمعتُ عليّاً  
 عليه السلام يقول على منبر الكوفة: كَأَنِّي بَابِنِ حَمِيدَةٍ قَدْ مَلَأَهَا عَدْلًا وَ قَسَطًا كَمَا مَلَّتْ  
 ظُلْمًا وَ جَوْرًا.»

۱. بحار، ج ۴۸، ص ۲۳۷، ح ۴۴، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ عوالم، ج ۲۱، ص ۴۳۸، ح ۱.

فقام إليه رجل فقال: أهو منك او من غيرك؟ فقال: لا، بل هو رجل متي؛

از ابراهیم بن محمد بن حُمران، از اسماعیل بن منصور زبالی روایت کرده که گفت: از پیری سالخورده در اذرعَات، که یکصد و بیست سال از عمرش سپری می‌شد، شنیدم گفت: از علی علیه السلام شنیدم بر فراز منبر کوفه می‌فرمود: «گویی فرزند حمیده - را می‌بینم که گیتی را همان‌گونه که از جور و ستم پر شده، از عدل و داد آکنده می‌سازد». مردی از آن جمع به پاخواست و به سمت او رفت و پرسید: آیا او از سلاله شماست یا غیر شما؟

فرمود: «از سلاله من».

در مورد این روایت نیز باید گفت که: صاحب امر امامت، از فرزندان حمیده خواهد بود که مادر موسی بن جعفر علیه السلام است چنان که نظیر آن نیز گفته می‌شود که: وی از فرزندان فاطمه علیها السلام است. معنایش این نیست که حتماً از شخص فاطمه علیها السلام به وجود می‌آید، بلکه از نسل او. چنان که اگر به فاطمه زهرا علیها السلام نیز نسبت داده شود، معنایش همین است. از این رو، امیر مؤمنان علیه السلام که فرمود: «از سلاله من خواهد بود» منظور حضرت این نبوده که از شخص وی به وجود آید بلکه کافی است آن پیشوا، از سلاله آن امام همام به وجود آید.

نیز وی می‌گوید: «و حدَّثني أحمد بن الحسن قال: حدَّثني يحيى بن إسحاق العلوي، عن أبيه قال: دخلتُ علي أبي عبد الله عليه السلام فسألته عن صاحب هذا الأمر من بعده قال: صاحب البهمة و أبو الحسن في ناحية الدار و معه عناق مكّية و يقول لها: أسجدي لله الذي خلقك؛

از احمد بن حسن، از يحيى بن اسحاق علوی، از پدرش روایت کرده که گفت: خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم و در مورد پیشوای پس از آن بزرگوار پرسش نمودم.

حضرت فرمود: «پیشوای پس از من همان کسی است که در کنار آن بزغاله ایستاده» و موسی بن جعفر در گوشه‌ای از خانه در کنار بزغاله‌ای از نژاد مکی قرار

داشت و به آن می گفت: برای خدایی که تو را آفریده سجده کن. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: «او کسی است که گیتی را همان گونه که سرشار از جور و ستم شده، از عدل و داد آکنده می سازد».

نخستین موضوعی که در این روایت مطرح شده، سؤال کننده از امام صادق علیه السلام در مورد شخصی که سزاوار پیشوایی پس از آن بزرگوار بوده، پرسیده است و حضرت در پاسخ فرمود: «کسی که در کنار بزغاله قرار دارد» و این خود، تصریح به امامت موسی بن جعفر علیه السلام بوده است. ولی آن جا که فرموده است: «گیتی را همان گونه که سرشار از جور و ستم شده، از عدل و داد آکنده می سازد» بعید نیست مقصود حضرت این بوده که یکی از فرزندان وی، گیتی را پر از عدل و داد می کند و اگر پای همین احتمال به میان آید، تعارض روایت از بین می رود.

هم چنین می گوید: «و حدیثی الحسین بن علی بن معمر، عن أبيه، عن عبد الله بن سنان قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام و ذكر البداء لله فقال: فما أخرج الله إلى الملائكة و أخرج الملائكة إلى الرسل، فأخرجه الرسل إلى الآدميين فليس فيه بداء و أن من المحتوم أن إبنی هذا هو القائم؛<sup>۱</sup>

از حسین بن علی بن معمر، از پدرش، از عبدالله بن سنان روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم مبحث «بداء» مربوط به ذات مقدس باری تعالی را بیان می داشت و می فرمود: «در آن چه خداوند به فرشتگان وحی کرد و فرشتگان، آن را بر پیامبران و پیامبران، به مردم رسانیدند، بداء وجود ندارد و این پسر من! به قطع و یقین، همان قائم است».

لفظ «بداء» که در روایات فوق از آن یاد شده به معنای آشکار شدن است چنان که در موارد متعددی آن را یادآور شده ایم و آن جا که امام علیه السلام فرمود: فرزندش با جزم و یقین همان قائم خواهد بود؛ یعنی قائم پس از خود، که همان جایگاه امامت را داراست و سزاوار بدان مقام است و به معنای قیام با شمشیر نیست، چنان که قبلاً بدان

۱. بخش پایانی حدیث در اثبات الهداة، ج ۳، ص ۱۶۴، ح ۳۷ آمده است.

پرداختیم.

وی می‌افزاید: «و روی بقباقة - أخو بنين الصيرفي - قال: حدثني الإصطخري، أنه سمع أبا عبدالله عليه السلام يقول: كأتى باین حميدة على أعوادها قد دانت له شرق الأرض و غربها؛

از بقباقة - برادران صیرفی - از اصطخری روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود: «گویی فرزند حمیده را بر فراز چوب‌های آن [منبر] می‌بینم که شرق و غرب گیتی به فرمانش گردن می‌نهند».

در این روایت نیز مقصود از فرزند حمیده، سلاله و دودمان آن بانوی بزرگ است، چنان که قبلاً گذشت.

#### تصریح به امامت پیشوایان دوازده‌گانه

وی می‌گوید: «و حدثني محمد بن عطاء ضرغامة، عن خلاد اللؤلؤی قال: حدثني سعيد المكي، عن أبي عبدالله عليه السلام و كانت له منزلة منه - قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: يا سعيد (الأئمة) اثنا عشر إذا مضى ستة فتح الله على السابع، و يملك منا أهل البيت خمسة و تطلع الشمس من مغربها على يد السادس؛<sup>۱</sup>

از محمد بن عطاء ضرغامه، از خلاد لؤلؤی، از سعید مکی، از امام صادق علیه السلام که - نزد حضرت از مقامی برخوردار بود - روایت کرده که فرمود: «ای سعید! پیشوایان دین دوازده تن هستند که هرگاه ششمین فرد آنان از دنیا رفت، خداوند مسیر امامت و پیشوایی هفتمین فرد آنان را می‌گشاید و از ما اهل بیت، پنج تن به امامت خواهند رسید و به دست ششمین فرد آنها، خورشید از مغرب طلوع خواهد کرد».

در این روایت تصریح شده که تعداد پیشوایان دین دوازده تن است و شرح و تفصیل بعدی که اسماعیلیان بدان عقیده دارند، از سخنان راوی است.

وی می‌گوید: «و حدثني حنان بن سدير، عن أبي اسماعيل الأبرص، عن أبي بصير قال:

۱. اثبات الهداة، ج ۱، ص ۵۴۵، ح ۳۶۱، به نحو اختصار.

قال أبو عبد الله عليه السلام على رأس السابع من الفرج؛<sup>۱</sup>

از حنان بن سدير، از ابواسماعيل ابرص، از ابوبصير روايت کرده که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: «همراه با دوران هفتمين فرد ما، گشایش به وجود خواهد آمد». احتمال دارد هفتمين فرد، از فرزندان او باشد، زیرا ظاهر سخن حضرت که فرمود: «از ما» اشاره به شخص وی دارد. هم چنین می توان گفت: هفتمين فرد یعنی قائم پس از او از سلاله و دودمان اوست.

در روايت، عبارت «هفتمين پیشوا از ابتدای ما (ائمّه)» وارد نشده است و اگر پای احتمال آن چه گفتیم به میان آید، مخالفت و معارضة با آن، از درجه اعتبار ساقط است. نیز می گوید: «و حدّثني عبدالله بن جبلة، عن سلمة بن جناح، عن حازم بن حبيب قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: إن أبوي هلكا و قد انعم الله عليّ و رزق أفأتصدق عنهما و أحج؟ فقال: نعم.

ثمّ قال بيمينه: يا أبا حازم! من جاءك يُخبرك عن صاحب هذا الأمر أنّه غسله و كفنه و نفص التراب من قبره فلا تصدّقه؛

از عبدالله بن جبلة، از سلمة بن جناح، از حازم بن حبيب روايت کرده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: پدر و مادرم از دنیا رفته اند و از ميراث آنها خداوند مرا به نعمت و روزی فراوانی رسانده است، آیا می توانم از طرف آنها صدقه بدهم و حج به جا آورم؟

حضرت فرمود: آری، می توانی.

سپس با دست خود اشاره کرد و فرمود: «ای ابو حازم! هر کس در مورد امام و پیشوای پس از من نزدت آمد و اظهار داشت: خود، وی را غسل داده و کفن نموده و دستش را از خاک قبر او پاک کرده، سخن وی را باور مکن».

تنها مطلبی که در این روايت به چشم می خورد این است پیشوایی که باید زمام امور را به دست گیرد تا زمانی که به امامت نرسد از دنیا نخواهد رفت ولی بیان نداشته

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۹۹، ح ۲۷۴.

وی چه کسی خواهد بود و فایده بیان آن این است که برخی مردم بر این باورند که این پیشوا از دنیا می‌رود و خداوند دیگر بار او را برانگیخته و زنده می‌گرداند - چنان که به تبیین آن خواهیم پرداخت - بنابراین، محتوای روایت، ردّ بر این مطلب بوده و شبهه‌ای در آن وجود ندارد.

### روایتی دروغ

او می‌گوید: «و حدّثنی أبو محمد الصیرفی، عن عبد الکریم بن عمرو، عن أبي بصیر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سمعته يقول: کأني بآبني هذا - یعنی أبا الحسن عليه السلام قد أخذه بنو فلان فکث فی أیدیهم حیناً و دهرأ، ثمّ خرج من أیدیهم فیأخذ بید رجل من ولده حتّی ینتهی (به) إلی جبل رَضویّ؛

نیز از ابو محمد صیرفی، از عبدالکریم بن عمرو، از ابوبصیر روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود: «گویی این فرزندم - یعنی موسی بن جعفر علیه السلام - را می‌بینم که توسط بنی فلان (بنی عباس) دستگیر شده و روزگاری چند در دست آنها گرفتار خواهد بود. سپس از دست آنان رهایی یافته و دست مردی از فرزندان خویش را می‌گیرد و با او به کوه رَضویّ می‌رسد».

این روایت نیز اگر بر ظاهرش حمل شود، روایتی دروغ است، زیرا امام در ابتدا زندانی شده و رهایی یافته ولی کاری را که روایت حاکی از آن است، انجام نداده است و در مرحله دوم، از زندان خارج نشده است. از سویی این گونه نیست که هر کس، دست فردی از فرزندان را گرفت و به کوه رَضویّ رسید، همان قائم و قیام‌گر با شمشیری باشد که در زمین ظهور خواهد کرد. بنابراین، موضوع یاد شده ارتباطی به / چنین قضایا ندارد.

۱. رَضویّ، کوهی در مدینه است که از طریق یشع یک روز راه و از مدینه هفت منزل فاصله دارد و سمت راست مسیر مکه و سمت چپ راه بیراء واقع شده است.  
 ۲. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۹۵، ح ۵۶، به نقل از غیث (کتاب حاضر).

نیز می‌گوید: «و حدّثنی جعفر بن سلیمان ، عن داود الصرمی ، عن علی بن ابی حمزة قال قال: (لی) أبو عبدالله علیه السلام: من جاءک فقال لک: أنّه مرض إبنی هذا، و أغمضه و غسّله و وضعه فی لحدّه، و نفّض یده من تراب قبره، فلا تصدّقه؛

از جعفر بن سلیمان، از داود صرمی، از علی بن ابو حمزه روایت کرده که گفت: امام / صادق علیه السلام فرمود: «هرکس نزد تو آمد و گفت: به مداوای فرزند من پرداخته، پلک‌های چشمش را در حالت احتضار بسته و او را در لحد نهاده و دستش را از خاک قبر وی پاک کرده است، سخنش را باور مکن».

این حدیث را ابن ابو حمزه روایت کرده که فردی مخدوش و واقفی مذهب است و در مباحث بعدی انگیزه وی را در مورد قائل شدن به مسلک یاد شده، تبیین خواهیم کرد. البته بعید نیست منظورش ردّ بر کسانی باشد که احیاناً به دروغ مدّعی مداوا و پرستاری از حضرت و غسل پیکر او باشند. زیرا حضرت در زندان بیمار شد و کسی به او دسترسی نیافت تا مداوا و پرستاری وی را انجام دهد و یکی از دوستانش - آن گونه که قبلاً یاد آور شدیم - غسل پیکر مقدّس او را بر عهده گرفت و برخی یاران ما بر این اعتقادند که فرزندش، این امور را عهده دار شد. بنابراین، مقصود او از بیان مطلب یاد شده، کشیدن خط بطلان بر گفته شخص مدّعی این امور است.

هم چنین می‌گوید: «و روی عن سلیمان بن داود، عن علی بن ابی حمزه، عن ابی الحسن علیه السلام قال: قال لی: یا علیّ من اخبرك أنّه مرّضنی و غمّضنی و غسّلتنی و وّضعتنی فی لحدی و نفّض یده من تراب قبری فلا تصدّقه؛

هم چنین از سلیمان بن داود، از علی بن ابو حمزه نقل کرده که گفت: موسی بن جعفر علیه السلام به من فرمود: «ای علی! هرکس به تو خبر داد که در دوران بیماری، از من پرستاری کرده و پس از مردن، چشمانم را بسته و غسل داده و در لحد قرارم داده و دستش را از خاک قبرم پاک نموده، سخنش را باور مکن».

آن چه در ردّ حدیث نخست بیان کردیم در این جا نیز جاری است.

### ابهام در روایات

وی می‌افزاید: «و أخبرني أعين بن عبد الرحمن بن أعين قال: بعثني عبد الله بن بكير إلى عبد الله الكاهلي سنة أخذ العبد الصالح عليه السلام زمن المهدي فقال: إقرأه السلام و سألته أتاه خبر - إلى أن قال: - إقرأه السلام و قل له: حدثني أبو العيزار في مسجدكم منذ ثلاثين سنة و هو يقول: قال أبو عبد الله عليه السلام: يقدم لصاحب هذا الأمر العراق مرتين.

فأما الأولى فيعجل سراحه و يحسن جائزته.

و أما الثانية فيحبس فيطول حبسه ثم يخرج من أيديهم عنوة؛<sup>۱</sup>

از اعین بن عبدالرحمان بن اعین روایت کرده که گفت: عبدالله بن بکیر در همان سالی که موسی بن جعفر علیه السلام در دوران مهدی عباسی دستگیر شد، مرا نزد عبدالله کاهلی فرستاد و گفت: سلام مرا بدو برسان و در مورد خبری که به او رسیده، از وی جویا شو... تا این که گفت: به او سلام برسان و بگو: ابو عیزار سی سال قبل در مسجد شما برایم نقل کرد و گفت: امام صادق علیه السلام فرموده است: «صاحب امر امامت و پیشوایی، دوبار وارد عراق می‌شود. نخستین بار زود آزاد می‌شود و با او رفتاری مناسب صورت می‌گیرد؛ ولی بار دوم زندانی شده و مدت آن به طول خواهد انجامید و سپس به زور و جبر از دست آن‌ها رهایی خواهد یافت».

این روایت، افزون بر این که خبر واحد است، احتمال دارد معنای این جمله که «حضرت با زور و جبر از دست آن‌ها رهایی می‌یابد» این باشد که خداوند وی را به پیشگاه خود فرا می‌خواند و در دست آنان باقی نخواهد ماند تا به شکنجه و اذیت و آزار وی بپردازند.

از سویی، در این روایت عبارتی که مشخص نماید آن فرد کیست، وجود ندارد و پیشوایی که در روایت از او یاد شده، مشترک بین موسی بن جعفر علیه السلام و غیر اوست. بنابراین، چگونه بر او حمل شود و بر دیگری قابل حمل نباشد؟!

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۹۵، ح ۵۷، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).



نیز می‌گوید: «و أخبرنی ابراهیم بن محمد بن حمران، و حمران، و الهیثم بن واقد الجزری، عن عبدالله الرجانی قال: كنت عند أبي عبدالله عليه السلام، إذ دخل عليه العبد الصالح عليه السلام فقال: يا أحمد إفعل كذا، فقلت: جعلت فداك إسمه فلان، فقال: بل إسمه أحمد و محمد.

ثم قال لي: يا عبدالله إن صاحب هذا الأمر يُؤخذ فيُحبس فيطول حبسه فإذا هموا به دعا باسم الله الأعظم فأقلته من أيديهم؛<sup>۱</sup>

از ابراهیم بن محمد بن حمران و حمران، و هیثم بن واقد جزری، از عبدالله رجانی روایت کرده که گفت: نزد امام صادق علیه السلام شرفیاب بودم که موسی بن جعفر علیه السلام بر او وارد شد، امام علیه السلام فرمود: «ای احمد! فلانی کار را انجام بده». عرض کردم: فدایت شوم! نام او فلان است.

حضرت فرمود: «بلکه نامش احمد و محمد است» سپس به من فرمود: «ای عبدالله! صاحب امر امامت، دستگیر و سپس زندانی خواهد شد و مدت آن به طول می‌انجامد و آن گاه که قصد کشتن او را داشته باشند، اسم اعظم خدا را بر زبان جاری می‌سازد و وی را از دست دشمنان می‌رهاند».

این روایت نیز همانند روایت نخست است و احتمال دارد منظور امام از رهایی وی از دست دشمنان، رحلت آن حضرت باشد نه رهایی در زندگی.

او می‌گوید: «(و) روی بعض اصحابنا، عن أبي محمد البزاز قال: حدثنا عمرو بن منهال القمّاط، عن حديد الساباطي، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إن لأبي الحسن عليه السلام غيبتين احدهما ثقل و الأخرى تطول، حتى يبينكم من يزعم أنه مات و صلى عليه و دفنه و نفض تراب القبر من يده. فهو في ذلك كاذب ليس يموت وصي حتى يقيم وصياً و لا يلي الوصي إلا الوصي فإن وليه غير وصي عمي؛<sup>۲</sup>

یکی علمای ما به نقل از ابو محمد بزاز، از عمرو بن منهال قمّاط، از حدید ساباطی

۱. بخش پایانی این روایت در اثبات الهداة، ج ۳، ص ۹۵، ح ۵۸ آمده است.

۲. ابتدای حدیث در اثبات الهداة، ج ۳، ص ۹۵، ح ۵۹ آمده است.

روایت کرده که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: «ابوالحسن (موسی بن جعفر) دارای دو غیبت، یکی کوتاه و دیگری طولانی است تا آن زمان که نزدتان آید. آن کس که مدعی شود وی از دنیا رفته و بر جنازه اش نماز خوانده و او را به خاک سپرده و خاک قبر وی را از دستانش زدوده است، در این مورد، دروغ می گوید. زیرا وصی و جانشین امام تا زمانی که جانشینی برای خود تعیین نکند از دنیا نمی رود و جز جانشین امام قبلی، کسی عهده دار امور امام نمی گردد و اگر غیر از جانشین وی کسی عهده دار تجهیز وی شود، نابینا خواهد گشت».

در این روایت، تنها کسی که مدعی از دنیا رفتن امام قبل از تعیین وصی و جانشین گردد، تکذیب شده است و به جان خودم چنین موضوعی بی پایه و اساس است و اگر کسی را به جانشینی برگزیند و دیگری را به جای او تعیین کند، نام وی را در آن وصیت، یادآور خواهد شد.

نیز می گوید: «و حدَّثنا عبدالله بن سلام أبوهریره، عن زرعة، عن مفضل قال: كنت جالسا عند أبي عبدالله عليه السلام، إذ جاءه أبوالحسن و محمد و معها عناق يتجاذبانه فغلبه محمد عليها، فاستحیی أبوالحسن فجاء فجلس إلى جاني فضمته إلى و قبلته.

فقال أبو عبدالله عليه السلام: أما أنه صاحبكم مع أن بنی العباس يأخذونه فيلقى منهم عنقا ثم يفلته الله من إيديهم بضرب من الضروب، ثم يعمی علی الناس أمره حتى تفيض عليه العيون، و تضطرب فيه القلوب كما تضطرب السفينة في لجة البحر و عواصف الريح ثم يأتي الله علی يديه بفرج هذه الأمة للدين و الدنيا؛<sup>۱</sup>

از ابوهریره عبدالله بن سلام، از زرعه، از مفضل روایت کرده که گفت: حضور امام صادق علیه السلام شرفیاب بودم که فرزندانش موسی بن جعفر و محمد که هر دو، بزغاله ای را / کشان کشان می آوردند، بر امام علیه السلام وارد شدند و محمد با کشاندن بزغاله، بر ابوالحسن غالب آمد و ابوالحسن (موسی بن جعفر) اظهار شرم نمود و آمد و کنار من نشست. من او را در آغوش گرفته و بوسه زدم. امام صادق علیه السلام فرمود: «وی پیشوای شماست. با

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۹۵، ح ۶۰ و ص ۱۶۴، ح ۳۸، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

این که بنی عباس او را دستگیر کرده و آزار و شکنجه فراوانی را از آن‌ها متحمل می‌شود ولی خداوند به نحوی وی را از دست آن‌ها رهایی می‌بخشد. پس از آن، مسأله امامت او بر مردم پوشیده می‌ماند به گونه‌ای که در فراق و جدایی اش دیده‌ها اشکبار و دل‌ها آشفته و پریشان خواهد شد، همان گونه که کشتی در امواج متلاطم دریا و تندبادها، آشفته می‌گردد و سپس خدای بزرگ، فرج و گشایش دین و دنیای این امت را به دست با کفایت او، ارزانی می‌دارد.

آن چه این روایت حاکی است که بنی عباس وی را دستگیر می‌کنند، صحیح است و همین گونه نیز اتفاق افتاد و خداوند وی را با شهادتش از دست آنان رهانید و آن جا که امام علیه السلام فرمود: «مسأله امامتش بر مردم پوشیده می‌ماند» نیز همین گونه است زیرا چنین اختلافی در مسأله امامت آن حضرت رخ داد و در مصیبت از دست دادنش دیدگان مردم اشکبار شدند و آن جا که فرمود: «سپس خداوند به دست با کفایت او...». مقصود این است که فرج و گشایش این امت، به دست یکی از فرزندان او، یعنی حضرت حجة بن الحسن علیه السلام تحقق می‌یابد و این موضوع را مادر نظایر آن بیان داشتیم.

### ادعای بیهوده و اقفیان

موسوی می‌گوید: «و حدیثی حنان، عن أبي عبدالرحمن المسعودی، قال: حدثنا المنهال بن عمرو، عن أبي عبدالله النعمان، عن أبي جعفر عليه السلام قال: صاحب الأمر يُسجن حيناً و يموت (حيناً) و يهرب حيناً؛

از حنان، از عبدالرحمان مسعودی، از منهال بن عمرو، از ابو عبدالله نعمان، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «صاحب این امر (یعنی امامت) مدتی زندانی می‌شود و مدتی می‌میرد و مدتی فراری خواهد شد».

نخستین مطلبی که در این روایت جلب توجه می‌کند این است که وی: «مدتی می‌میرد» و این سخن بر خلاف عقیده مذهب و اقفیه است. ولی فراری شدن، تنها در

مورد مدّعی ما صحیح است نه آن گونه که واقفی‌ها معتقدند. زیرا ما سراغ نداریم موسی بن جعفر علیه السلام فراری شده باشد و این سخن صرفاً ادّعایی از اینان بیش نبوده و کسی در این خصوص با آنان، هم عقیده نیست. البته امکان دارد ما جمله «مدتی می‌میرد» را توجیه کرده و بگوییم منظور این است که مدتی نام و یاد آن محبوب دل‌ها فراموش می‌شود.

نیز می‌گوید: «و روی بحر بن زیاد، عن عبدالله الكاهلی، أنه سمع أبا عبدالله عليه السلام يقول: إن جاءكم من يُخبركم بأنّه مرض إبنی هذا، و هو شهده و هو أغمضه و غسّله و أدرجه فی أكفانه و صلّی علیه و وضعه فی قبره و هو حشا علیه التراب، فلا تصدّقوه و لا بدّ من أن یكون ذا.

فقال له محمّد بن زیاد التیمی: - و كان حاضر الكلام بكّة - یا أبا یحیی هذه والله فتنة عظیمة، فقال له الكاهلی: فسهّم الله فیہ أعظم، یغیب عنهم شیخ و یأتیهم شابّ فیہ سنة من یونس؛

از بحر بن زیاد، از عبدالله کاهلی روایت کرده که از امام صادق علیه السلام شنیده می‌فرمود: «اگر کسی نزدتان آمد و به شما اطلاع داد فرزند من بیمار شده و او خود، شاهد ماجرا بوده و پس از مرگش چشمان او را بسته و غسل داده و کفن نموده و بر جنازه‌اش نماز گزارده و به خاک سپرده است و خاک بر بدن او ریخته، سخنش را باور نکنید، زیرا فرزندم ناگزیر باید به امامت برسد». محمّد بن زیاد تمیمی که خود، در مکه شاهد این گفته بود بدو گفت: ابویحیی! به خدا سوگند! این قضیه فتنه و آشوب بزرگی خواهد بود.

کاهلی در پاسخ گفت: سهم خدا در آن بیش از دیگران است. پیری سالخورده از میان آن‌ها رخت برمی‌بندد و جوانی در بینشان حضور می‌یابد که شیوه‌ای از حضرت یونس در اوست».

در این روایت، بیش از تکذیب کسی که چنین کرده و عهده‌دار امور وی شده، مطلب دیگری به چشم نمی‌خورد زیرا حضرت به خوبی آگاه بود که ممکن است

کسی چنین ادّعی دروغی بنماید. زیرا از دیدگاه جمعی، جز فرزندش کسی امور مربوط به تجهیز پیکرش را به عهده نگرفته و یا آن گونه که مشهور است غلامش به انجام آن امور همت گمارده است. بنابراین، کسی که موردی غیر از موارد یاد شده را مدّعی شود، دروغ گفته است اما به جانم سوگند! صاحب الامر در سیمای فردی جوان ظهور خواهد کرد و گروهی به دلیل این که وی در سن پیری سالخورده است، وی را سالخورده می پندارند.

او می گوید: «و روی أحمد بن الحارث، رفعه إلى أبي عبدالله عليه السلام أنه قال: لو قد يقوم القائم لقال الناس: أنى يكون هذا و بليت عظامه!»<sup>۱</sup>

احمد بن حارث، روایتی را به نحو مرفوع از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «آن گاه که قائم علیه السلام ظهور می کند، مردم می گویند: چگونه وی زنده شده با این که استخوان هایش پوسیده است!».

مضمون روایت این است که گروهی درباره آن حضرت قائلند: استخوان هایش پوسیده. زیرا جمعی باور ندارند وی چنین مدت طولانی زنده بماند. از سویی، دسته ای مدّعی شده اند که صاحب الزمان علیه السلام از دنیا رفته و خداوند او را در پس پرده غیبت نهان ساخته است و این سخن، ردّ بر گفته آن هاست.

هم چنین می گوید: «و روی سليمان بن داود، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي بصير قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: في صاحب هذا الأمر أربع سنن من أربعة انبياء سنة من موسى، و سنة من عيسى، و سنة من يوسف، و سنة من محمد صلى الله عليه و آله و سلم، أمّا (من) موسى فخائف يترقب، و أمّا (من) يوسف فالسجن، و أمّا (من) عيسى فيقال: مات و لم يمّت و أمّا (من) محمد صلى الله عليه و آله و سلم فالسيف!»<sup>۲</sup>

از سلیمان بن داود، از علی بن ابو حمزه، از ابوبصیر روایت کرده که گفت: از امام

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۹۹، ح ۲۷۶، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ بحار، ج ۵۱، ص ۱۴۸، ح ۱۹، به نقل از غیبت نعمانی، ص ۱۵۴، ح ۱۳.

۲. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۹۹، ح ۲۷۷، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

باقر علیه السلام شنیدم می فرمود: «صاحب الزمان علیه السلام چهار نشان از چهار پیامبر، موسی، عیسی، یوسف و محمد صلی الله علیه و آله با خود دارد. شیوه‌ای که از موسی با خود دارد ترس و نگرانی؛ نشانه‌ای که از یوسف به یادگار دارد، زندان و نشان وی از عیسی این است که درباره‌اش گفته می‌شود: مرده، در صورتی که زنده است و نشانی که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله به ارث برده، قیام با شمشیر است».

همه ویژگی‌هایی که در این روایت به چشم می‌خورد در وجود مقدس حضرت مهدی علیه السلام وجود دارد.

اگر کسی اشکال کند و بگوید: چرا امام و پیشوای شما زندانی نشد؟

پاسخ این است که: وی به ظاهر در زندان محبوس نشده ولی نظیر فرد زندانی است، زیرا همین که کسی به آن حضرت دسترسی ندارد و مشخصاً وی را نمی‌شناسند، گویی زندانی است.

وی می‌گوید: «و روی علی بن عبدالله، عن زُرعة بن محمد، عن مفضل، قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: إنَّ بنی العباس سيعثون بابنی هذا و لن يصلوا إليه.

ثمَّ قال: و ما صائحة تصیح، و ما ساقاة تسقى، و ما میراث یقسم و ما أمة تُباع؛<sup>۱</sup>

از علی بن عبدالله، از زُرعة بن محمد، از مفضل روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: «بنی عباس در پی دست یابی به فرزندانم برمی‌آیند ولی هرگز به او دست نخواهند یافت» سپس فرمود: «نه زن فریاد زنده‌ای هست که فریاد برآورد و نه سپاهی است که به حرکت درآید و نه میراثی است که تقسیم گردد و نه کنیزکی وجود دارد که خریداری گردد».

هم چنین می‌گوید: «و روی أحمد بن علی، عن محمد بن الحسين بن اسماعیل، عن عبد الرحمن بن الحجّاج قال: سمعت أبا ابراهیم علیه السلام يقول: إنَّ بنی فلان يأخذوننی و یحبسوننی و قال: و ذاک و إن طال فإلی سلامة؛<sup>۲</sup>

۱. ابتدای حدیث در اثبات الهداة، ج ۳، ص ۹۵، ح ۶۱ آمده است.

۲. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۱۸۵، ح ۳۸، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

احمد بن علی، از محمد بن اسماعیل، از عبدالرحمان بن حجاج روایت کرده که گفت: از موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم می فرمود: «بنی فلان (بنی عباس) مرا دستگیر و زندانی می کنند» و افزود: «این زندان هر چند طولانی شود، گزندی به من نخواهد رسید».

مضمون روایت نخست این است که بنی عباس هرگز نمی توانند به دین و آیین و امامت وی آسیبی برسانند نه این که به جسم شریف او دسترسی نمی یابند تا او را زندانی کنند، زیرا قضیه بر خلاف این ماجرا رخ داده است. هم چنین آن جا که فرمود: «هر چند زندان طولانی شود، گزندی به من نخواهد رسید» معنایش این است که دین و آیین او سالم خواهد ماند».

او می گوید: «و روی ابراهیم بن المستنیر، عن المفضل قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن لصاحب هذا الأمر غيبتين إحداهما أطول (من الأخرى) حتى يقال: مات، و بعض يقول: قُتل، فلا يبقى على أمره إلا نفر يسير من أصحابه، و لا يطلع أحد على موضعه و أمره، و لا غيره إلا المولى الذي يلي أمره»<sup>۱</sup>

از ابراهیم بن مستنیر، از مفضل روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: «صاحب الامر دارای دو غیبت است که یکی از آنها طولانی تر خواهد بود به گونه ای که گفته می شود: او از دنیا رفته و برخی می گویند: کشته شده است و جز افرادی اندک از یارانش، کسی بر اعتقاد به امامت وی باقی نمی ماند و هیچ کس از جایگاه و کار او، جز غلامی که عهده دار کارهای او می شود، اطلاع ندارد».

روایت یاد شده، آن چه را ما درباره امام زمان خود معتقدیم که دارای دو غیبت است، به صراحت بیان داشته که در غیبت نخست (غیبت صغری) خبرها و پیام های حضرت مشخص و معروف بوده و غیبت دوم (غیبت کبری) طولانی تر است که ارتباط های یاد شده در آن، قطع می گردد و جز یاران خاص آن حضرت، کسی از آن بزرگوار اطلاعی ندارد، در صورتی که برای موسی بن جعفر علیه السلام چنین وضعیتی وجود

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۹۹، ح ۲۷۸، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

نداشته است.

### عدم حجّیت این خبر

نیز می‌گوید: «و روی علی بن معاذ قال: قلت لصفوان بن یحیی: بأی شیءٍ قَطَعْتَ علی علی؟ قال: صَلَّيْتُ وَ دَعَوْتُ اللَّهَ وَ اسْتَخَرْتُ (علیه)، وَ قَطَعْتُ عَلَيْهِ؛

از علی بن معاذ روایت کرده که گفت: به صفوان بن یحیی گفتم: چه چیز سبب شد که به امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام قطع و یقین حاصل نمودی؟ گفت: پس از فارغ شدن از نماز به درگاه خدا نیایش کردم و استخاره کردم و به امامت وی یقین حاصل نمودم».

در این روایت نیز جز نکوهش فردی که تقلیدی عمل کند مطلبی وجود ندارد و به فرض که این موضوع صحیح باشد، نمی‌تواند برای دیگران حجّت به شمار آید زیرا شخصیتی که این روایت را از او نقل کرده (صفوان بن یحیی) از جایگاهی بلند برخوردار بوده و در فضیلت و زهد و پارسایی و دیانت، فراتر از این مقام و منزلت بوده است. بنابراین، چگونه چنین فردی در مسأله‌ای علمی، در پاسخ مخالف خویش می‌گوید: با استخاره به امامت حضرت یقین حاصل کرده است؟ مگر آن که این فرد را شخصی ابله و نادان تلقی کرده که تکلیفی متوجه او نیست در این صورت با گفته‌ی وی، تعارض در عبارت ساقط شود.

سپس می‌گوید: «و قال علی بقباقه: سألت صفوان بن یحیی و ابن جندب و جماعة من مشيختهم - و كان الذي بينه و بينهم عظيم - بأى شيء قطعتم على هذا الرجل ألي شيء بان لكم فاقبل قولكم؟ قالوا كلهم: لا والله إلا أنه قال: فصدقناه و احوالوا جميعاً على البرنطى، فقلت: سوءة لكم و أنتم مشيخة الشيعة، أترسلوني إلى ذلك الصبي الكذاب فاقبل منه و ادعكم أنتم؟»

از علی بقباقه روایت کرده که گفت: از صفوان بن یحیی و ابن جندب و جمعی از بزرگانشان - که میانشان اختلاف فراوان بود - پرسیدم: چگونه به امامت علی بن موسی



الرضا علیه السلام یقین حاصل نمودید؟ و چه چیز برایتان روشن شد که من نیز سخنان شما را پذیرا باشم؟

همه گفتند: نه به خدا سوگند! وی این سخن را که بر زبان آورد ما آن را باور کردیم و همگی، مطلب را به علی بن ابوحمزه بزنطی احاله دادند.

گفتم: ننگتان باد - شما خود، بزرگان و سران شیعه هستید! ولی مرا نزد آن کودک دروغگو می فرستید تا سخن او را بپذیرم و سخن شما را وانهم؟!»

سخن در مورد این روایت نیز همان گونه است که در روایت نخست گذشت. وی می گوید: «و سئل بعض اصحابنا عن علی بن رباط، هل سمع أحداً روی عن أبي الحسن عليه السلام أنه قال: علیّ ابني وصیّی او إمام بعدی او بمنزلی من أبي او خلیفتی او معنی هذا؟ قال: لا؛

یکی از علمای ما از علی بن رباط پرسید: آیا شنیده‌ای کسی از موسی بن جعفر علیه السلام روایتی نقل کند که در آن فرموده باشد: فرزندم علی، وصی و جانشین پس از من است یا به منزله من نسبت به پدرم و یا جانشین من و یا سخنی از این قبیل باشد؟ پاسخ داد: خیر».

در این روایت نیز مطلبی افزون بر آن چه ابن رباط گفته که: نشنیده کسی چنین مطلبی را روایت کرده باشد، وجود ندارد و اگر ابن رباط چنین مطلبی نشنیده، دلیل بر این نیست که کسی غیر او نیز آن را نشنیده باشد و ما دسته‌ای از روایات را از کسانی که این سخن را از آن حضرت شنیده بودند، یادآور شدیم. بنابراین، اعتراض مخالف بی پایه و اساس است.

نیز می گوید: «و سأل أبو بكر الأرمی عبدالله بن المغيرة بأی شيء قطعت علیّ علی؟ قال أخبرتني سلمی أنه لم یکن عند أیه أحد بمنزله؛

ابوبکر ارمی، از عبدالله بن مغیره پرسید: چگونه به امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام یقین حاصل نمودی؟

در پاسخ گفت: سلمی<sup>۱</sup> به من اطلاع داد که هیچ یک از فرزندان موسی بن جعفر علیه السلام، نزد آن حضرت از جایگاه علی برخوردار نبوده‌اند». مضمون این روایت نیز همان گونه است که در سایر موارد عنوان کردیم. شگفت آور این است که شخص یاد شده، جمعی از بزرگان دین و علم و دانش و ورع و تقوا را با نقل حکایاتی از گروه‌هایی ناشناخته، مورد خدشه قرار می‌دهد و به همین مقدار نیز بسنده نکرده و این موضوع را دلیل بر بطلان مذهب (شیعه) دانسته است.

به راستی این عمل، پدیده‌ای عظیم و جور و جفایی بس بزرگ به شمار می‌آید. اگر چنین نبود که فردی منسوب به علم و دانش و دارای شهرت که خود، از سران مخالفان ماست، این روایات را نقل کرده و بدان‌ها استناد جسته است، قطعاً بیان چنین روایاتی زیبنده نبود زیرا این احادیث همه ضعیفند و کسی آن‌ها را روایت نموده که اعتمادی به سخنش نیست و نخستین دلیل بر بطلان این روایات این است که راوی خود، به این احادیث اعتماد نکرده است و ما به بیان این موضوع خواهیم پرداخت - از این رو، اگر بر فردی که متوسل به این روایات شده سخن گفتن پیرامون مسأله غیبت دشوار نبود، آن هم پس از آن که خود، پذیرای اصول مسلم غیبت شده و در این زمینه در تنگنا قرار نگرفته بود و توان اعتراض بدان را داشت، هرگز به این خرافات متوسل نمی‌شد، زیرا خود، همه این روایات را بی اساس می‌داند.

### انگیزه گرایش به واقفی‌گری

انگیزه‌ای که سبب شد وی گروهی را به توقف در امامت موسی بن جعفر علیه السلام فرا بخواند، در روایات بیان شده است.

«فروی الثقات أن أول من أظهر هذا الاعتقاد، علي بن أبي حمزة البطائني و زیاد بن

۱. سلمی کنیز امام صادق علیه السلام بوده که شیخ طوسی او را از اصحاب حضرت صادق به شمار آورده است و برقی او را از جمله کسانی دانسته است که از امام صادق علیه السلام روایت نقل کرده‌اند.

مروان القندی و عثمان بن عیسی الرواسی طمعوا فی الدنیا، و مالوا إلى حظامها و استمالوا قوماً فبذلوا لهم شیئاً مما اختانوه من الأموال، نحو حمزة بن بزیع و ابن المکاری و کرام الخثعمی و امثالهم؛<sup>۱</sup>

بنا به نقل راویان مورد اعتماد: علی بن ابو حمزه بطائنی و زیاد بن مروان قندی و عثمان بن عیسی رواسی، نخستین کسانی بودند که در این زمینه ابراز عقیده کردند. این دسته با آز و طمع دست یابی به دنیا و زرق و برق آن، جمعی را نیز به خود جذب کرده و از اموالی که با خیانت به دست آورده بودند به افرادی نظیر حمزة بن بزیع، ابن مکاری و کرام خثعمی بذل و بخشش نمودند.

«فروی محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی العطار، عن محمد بن احمد، عن محمد بن جمهور، عن احمد بن الفضل،<sup>۲</sup> عن یونس بن عبد الرحمن، قال: مات أبوا براهیم علیه السلام و لیس من قوامه أحد إلا و عنده المال الكثير، و كان ذلك سبب وقفهم و جردهم موته، طمعاً فی الأموال، كان عند زیاد بن مروان القندی سبعون الف دینار، و عند علی بن ابی حمزه ثلاثون الف دینار.

فلما رأیتُ ذلك و تبیت الحق عرفت من أمر ابی الحسن الرضا علیه السلام ما علمت، تکلمت و دعوتُ الناس الیه، فبعثنا إلی و قالوا: ما يدعوك إلى هذا؟ إن كنت تريد المال فنحن نُغنیک و ضمنا لی عشرة آلاف دینار و قالوا (لی): کفّ.

فأبیت، و قلت لهما: إنا روینا عن الصادقین علیهم السلام: أنهم قالوا: «إذا ظهرت البدع فعلى العالم أن یظهر علمه، فإن لم یفعل سلب نور الإیمان» و ما كنت لأدع الجهاد و أمر الله علی کلّ حال، فناصبانی و أضمرالی العداوة؛<sup>۳</sup>

۱. بحار، ج ۴۸، ص ۲۵۱؛ عوالم، ج ۲۱، ص ۴۸۳، ح ۲.

۲. شیخ طوسی در کتاب رجال خود او را از یاران امام کاظم علیه السلام و واقفی مذهب دانسته است.

۳. بحار، ج ۴۸، ص ۲۵۲، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ عوالم، ج ۲۱، ص ۴۸۴، ذیل ح ۲، به نقل از علل الشرایع، ص ۲۳۵، ح ۱ و عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۱۲، ح ۲ و رجال کشی، ص ۴۹۳ شماره ۹۴۲؛ کشی ابتدای این روایت را در رجال خود، ص ۴۰۴ با شماره ۷۵۹، به اسنادش از محمد بن جمهور و در الامامة والتبصرة، ص ۷۵ در ابتدای حدیث ۶۶، به اسناد خود از احمد بن فضل نقل کرده است.

محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از محمد بن جمهور، از احمد بن مفضل، از یونس بن عبدالرحمان روایت کرده که گفت: پس از رحلت موسی بن جعفر علیه السلام نزد هر یک از نمایندگان آن حضرت اموال هنگفتی وجود داشت و آز و طمع آنان در این اموال، سبب توقف آنان در امامت آن حضرت شد و به انکار رحلت آن بزرگوار پرداختند.

از اموال یاد شده مبلغ هفتاد هزار دینار نزد زیاد بن مروان قندی، سی هزار دینار نزد علی بن ابوحمره وجود داشت. یونس بن عبدالرحمان می گوید: وقتی این وضعیت را مشاهده کردم و در پی روشن شدن حق بر آمدم و به مسأله امامت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام پی بردم، در این زمینه همه جا به سخن پرداختم و مردم را بدان فراخواندم.

دو فرد یاد شده (زیاد قندی و علی بن ابوحمره) کسی را نزد من فرستاده و گفتند: چه چیز سبب شده تو دست به این کار بزنی؟ اگر بدین وسیله در پی مال و منال و دارایی هستی، ما تو را بی نیاز خواهیم ساخت و بدین سان، پرداخت ده هزار دینار را برای من تضمین کردند و گفتند: از این سخنان دست بردار، ولی من نپذیرفتم و به آنان گفتم: ما خود، از امامان راستین روایت کرده ایم که فرموده اند: «هرگاه بدعت ها در جامعه پدیدار شود، عالم و دانشمند باید علم و دانش خود را آشکار سازد و گرنه نور ایمان از او سلب می شود است» و من در هر حال دست از جهاد و مبارزه و انجام دستور خدا بر نخواهم داشت به همین دلیل آنان با من به خصومت پرداخته و کینه ام را به دل گرفتند.»

«و روی محمد بن الحسن بن الولید، عن الصفار و سعد بن عبدالله الأشعری جمیعاً، عن یعقوب بن یزید الأنباری، عن بعض اصحابه قال: مضی أبو ابراهیم علیه السلام و عند زیاد القندی سبعون الف دینار، و عند عثمان بن عیسی الرواسی ثلاثون ألف دینار و خمس جوار، و مسکنه بمصر.

فبعث الیهم أبو الحسن الرضا علیه السلام أن احملوا ما قبلكم من المال و ما کان اجتمع

لأبي عندكم من أثاث و جوار، فإني وارثه و قائم مقامه، و قد اقتسمنا ميراثه و لا عذر لكم في حبس ما قد اجتمع لي و لوارثه قبلكم و كلام يشبه هذا.

فأما ابن أبي حمزة فإنه أنكره و لم يعترف بما عنده و كذلك زياد القندی.

و أما عثمان بن عيسى فإنه كتب إليه إن أباك صلوات الله عليه لم يمت و هو حي قائم، و من ذكر أنه مات فهو مبطل، و أعمل على أنه قد مضى كما تقول: فلم يأمرني بدفع شيء إليك، و أما الجواری فقد اعتقهن و تزوجت بهن<sup>۱</sup>!

محمد بن حسین بن ولید، از صفار و سعد بن عبدالله اشعری، همگی از یعقوب بن یزید انباری، به نقل یکی از یارانش آورده‌اند که گفت: پس از رحلت جانگداز موسی بن جعفر علیه السلام مبلغ هفتاد هزار دینار نزد زیاد قندی، سی هزار دینار و پنج کنیز و خانه‌ای در مصر، در اختیار عثمان بن عیسی رواسی وجود داشت که علی بن موسی الرضا علیه السلام شخصی را نزد آنان فرستاد و دستور داد «اموال و کلیه اشیاء و اثاثیه و کنیزکانی را که از پدرم نزد شما گرد آمده است برایم ارسال نمایید زیرا من وارث و جانشین او هستم و میراث وی را تقسیم کرده‌ایم. بنابراین، در نگاهداری آن چه برای من و وارث پدرم نزد شماست هیچ گونه عذری وجود ندارد».

ابن ابو حمزه، قضیه را انکار نمود و به اموالی که نزدش وجود داشت، اقرار نکرد. زیاد قندی نیز چنین کرد و عثمان بن عیسی طی نامه‌ای به امام رضا علیه السلام یادآور شد که پدرت صلوات الله علیه، از دنیا نرفته و زنده و پابرجاست و هر کس بگوید: وی مرده، شخصی باطل گراست. به فرض که من طبق سخن شما که می‌گویی پدرت از دنیا رفته، عمل نمایم ولی او به من دستور تحویل اموالی را به شما نداده است و کنیزکان را نیز آزاد نموده‌ام و با آنها ازدواج کرده‌ام».

«و روی أحمد بن محمد بن سعید بن عقدة، عن محمد بن أحمد بن نصر التیمی، قال: سمعت حرب بن الحسن الطحان يحدث يحيى بن الحسن العلوی أن يحيى بن المساور قال: حضرت جماعة من الشيعة، و كان فيهم علي بن أبي حمزة فسمعته يقول: دخل علي بن

۱. بحار، ج ۴۸، ص ۲۵۲ ح ۴، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ عوالم، ج ۲۱، ص ۴۸۴ ح ۳.

یقطین علی ابی الحسن موسی علیه السلام فسأله عن أشياء فأجابه.

ثمَّ قال: أبو الحسن عليه السلام: يا عليّ صاحبك يقتلني، فبكي عليّ بن يقطين و قال: يا سيّدي و انا معه ؟

قال: لا يا عليّ! لا تكون معه و لا تشهد قتلي، قال عليّ: فمن لنا بعدك يا سيّدي؟ فقال: عليّ ابني هذا هو خير من أخلف بعدى، هو مني بمنزلة أبي، هو لشيعتي عنده علم ما يحتاجون إليه، سيّد في الدنيا و سيّد في الآخرة، و إنّه لمن المقربين.

فقال يحيى بن الحسن لحرب: فما حمل عليّ بن أبي حمزة عليّ أن برء منه و حسده؟ قال سألتُ يحيى بن المساور عن ذلك فقال: حملة ما كان عنده من ماله (الذّي) اقتطعه ليشقيه الله في الدنيا و الآخرة، ثمّ دخل بعض بني هاشم و انقطع الحديث؛<sup>۱</sup>

احمد بن محمّد بن سعيد بن عقده، از محمّد بن احمد بن نصر تيمی روایت کرده که گفت: از حرب بن حسن طحّان شنیدم در مورد يحيى بن حسن علوی سخن می گفت و اظهار می داشت: يحيى بن مساور نقل کرده: در جمع گروهی از شیعیان حضور یافتم که علی بن ابو حمزه در آن جمع بود، از او شنیدم می گفت: علی بن يقطين حضور موسی بن جعفر عليه السلام شرفیاب شد و مسائلی از آن حضرت پرسید و امام به وی پاسخ داد و آن گاه فرمود: «ای علی! دوستت مرا به قتل خواهد رساند». علی بن يقطين گریان شد و عرض کرد: اماما! من نیز با او هستم؟!

امام فرمود: خیر؛ تو با او نیستی و شاهد کشتن من نخواهی بود.

علی بن يقطين عرضه داشت: مولای من! پس از شما چه کسی امام و پیشوا است؟ حضرت فرمود: این فرزندانم علی، برترین فردی است که وی را جانشین پس از خود قرار می دهم، جایگاه و منزلت او نسبت به من، نظیر موقعیت من به پدرم خواهد بود. وی به آن چه شیعیان بدان نیاز دارند آگاه است، سرور دنیا و آخرت و از مقربان، به شمار می آید.

يحيى بن حسن از حرب (بن حسن طحّان) پرسید: علی بن ابو حمزه را چه چیز

۱. ابتدای حدیث در اثبات الهداة، ج ۳، ص ۱۸۵، ح ۳۹ و بخشی از آن در ص ۲۴۱، ح ۵۵ وارد شده است.

و داشته که از آن حضرت (موسی بن جعفر علیه السلام) بیزاری جوید و به او حسد ورزد؟ وی می گوید: این مسأله را از یحیی بن مساور پرسیدم. وی در پاسخ گفت: اموالی که از امام نزد علی بن ابوحزمه وجود داشت و او آنها را به خود اختصاص داد، وی را بر آن داشت تا خداوند او را در دنیا و آخرت شقاوتمند سازد، سپس یکی از بنی هاشم وارد مجلس گشت و گفتگو قطع شد».

«و روی علی بن حبشی بن قونی، عن الحسين بن أحمد بن الحسن بن علی بن فضال، قال: كنت أرى عند عمي علي بن الحسن بن فضال شيخاً من أهل بغداد و كان يهازل عمي.

فقال له يوماً: ليس في الدنيا شرُّ منكم يا معشر الشيعة - أو قال: الرافضة - فقال له عمي: و لم لعنك الله؟

قال: أنا زوج بنت أحمد بن أبي بشر السراج قال لي لما حضرته الوفاة: أنه كان عندي عشرة آلاف دينار وديعة لموسى بن جعفر عليه السلام، فدفعتُ إبنه عنها بعد موته، و شهدتُ أنه لم يمت فالله الله خلصوني من النار و سلموها إلى الرضا عليه السلام. فوالله ما أخرجنا حبة، و لقد تركناه يصلّي (بها) في نار جهنم؛<sup>۱</sup>

علی بن حبشی بن قونی، از حسین بن احمد بن حسن بن علی بن فضال روایت کرده که گفت: من همواره نزد عمویم علی بن حسین فضال، پیرمردی را از اهالی بغداد مشاهده می کردم که با عمویم شوخی و مزاح می کرد. روزی به عمویم گفت: ای جماعت شیعه! - یا ای رافضی ها! - انسان هایی بدتر از شما در دنیا وجود ندارد.

عمویم به او گفت: لعنت خدا بر تو باد، چرا؟

گفت: من داماد احمد بن ابوبشر سراج هستم، زمانی که مرگش فرا رسید - به من گفت: نزد من ده هزار دینار امانت از موسی بن جعفر علیه السلام وجود دارد که پس از رحلت وی، آنها را به فرزندش (علی بن موسی) نپرداختم و گواهی دادم که وی از دنیا نرفته

۱. بحار، ج ۴۸، ص ۲۵۵، ح ۹، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ عوالم، ج ۲۱، ص ۴۹۷، ح ۳۰ و ابن شهر آشوب آن را در مناقب، ج ۴، ص ۳۳۶ به نحو اختصار آورده است.

است. شما را به خدا! شما را به خدا! مرا از آتش دوزخ رها سازید و آن دینارها را به علی بن موسی الرضا علیه السلام تسلیم کنید. به خدا سوگند! هر چه از آن‌ها برداشتیم، تبدیل به آتش دوزخ گردید.»

بنابراین، اگر اصل و پایه این مذهب افرادی نظیر وی باشند، چگونه می‌توان به روایات آن‌ها اعتماد کرد و یا بر آن روایات متکی شد؟!

### نکوهش راویان واقفی مسلک در احادیث

روایاتی که در آن‌ها واقفی‌ها مورد نکوهش قرار گرفته‌اند، قابل شمارش نیست و در کتب علمای ما موجودند و به بخشی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

«روی محمد بن احمد بن یحیی الأشعری، عن عبدالله بن محمد، عن الخشاب، عن أبي داود قال: كنت أنا و عيينه يتاع القصب عند علي بن أبي حمزة البطائي - و كان رئيس الواقفه - فسمعته يقول: قال لي أبوإبراهيم عليه السلام: إنما أنت و أصحابك يا علي أشباه الحمير.

فقال لي عيينه: أسمعت؟ قلت: إي و الله لقد سمعت .

فقال: لا والله، لا أنقل إليه قدمي ما حثيت؛<sup>۱</sup>

محمد بن احمد بن یحیی اشعری، از عبدالله بن محمد، از خشاب<sup>۲</sup>، از ابوداود روایت کرده که گفت: من و عیینة نی فروش، نزد علی بن ابو حمزه بطائنی، رئیس واقفی‌ها بودیم. از او شنیدم می‌گفت: [موسی بن جعفر] به من فرمود: «ای علی! تو و یارانت به الاغ<sup>۳</sup> شباهت دارید».

عیینه به من گفت: سخن امام را [درباره او] شنیدی؟

۱. بحار، ج ۴۸، ص ۲۵۵، ذیل ح ۹، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ عوالم، ج ۲۱، ص ۴۸۸، ذیل ح ۵.  
 ۲. یعنی حسن بن موسی که گویی استادش ابوداود مسترق و نام وی سلیمان بن سفیان بوده است و منظور از عیینة، عیینة بن میمون بجلی آزاد شده کوفی آنان است و به وی عتیه نیز گفته شده است.  
 ۳. این قبیل سخنان در مقام انکار منکر، نوعی تأدیب به شمار می‌آید چنان که در قرآن نیز نظیر آن آمده است: ﴿مثل الذین حملوا التوراة ثم لم يحملوها کمثل الحمار...﴾



گفتم: آری به خدا سوگند! شنیدم.

آن‌گاه عیینه اظهار داشت: به خدا سوگند! تا زنده‌ام نزد وی (علی بن ابوحمزه) نخواهم رفت.»

«و روی ابن عقده، عن علی بن الحسن بن فضال، عن محمد بن عمر بن یزید و علی بن أسباط جمیعاً، قال: قال لنا عثمان بن عیسی الرواسی: حدّثنی زیاد القندی و ابن مسکان، قال: کنا عند ابي ابراهیم علیه السلام اذ قال: یدخل علیکم الساعة خیر أهل الأرض. فدخل أبو الحسن الرضا علیه السلام و هو صبیّ.

فقلنا: خیر أهل الأرض! ثمّ دنا فضّمه إليه فقبله و قال: یا بُنیّ تدری ما قال ذان؟ قال: نعم یا سیّدی هذان یشکان فیّ.

قال علی بن أسباط: فحدّثت بهذا الحدیث الحسن بن محبوب فقال: بتر الحدیث، لا و لكن حدّثنی علی بن رثاب أنّ ابا ابراهیم علیه السلام قال لهما: إن جحدتماه حقّه او خنتاه فعلیكما لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعین، یا زیاد! لا تنجب أنت و أصحابک أبداً.

قال علی بن رثاب: فلقیتُ زیاد القندی فقلت له: بلغنی أنّ ابا ابراهیم علیه السلام قال لك: کذا و کذا، فقال: أحسبک قد خولطت. فرّ و ترکنی فلم اکلّمه و لا مررت به.

قال الحسن بن محبوب: فلم نزل نتوقع لزیاد دعوة ابي ابراهیم علیه السلام حتی ظهر منه آیام الرضا علیه السلام ما ظهر، و مات زنديقاً!

ابن عقده، از علی بن حسن بن فضال، از محمد بن عمر بن یزید و علی بن اسباط نقل کرده که هر دو اظهار داشتند: عثمان بن عیسی رواسی، از زیاد قندی و ابن مسکان روایت کرده که آن دو گفتند: نزد موسی بن جعفر علیه السلام شرفیاب بودیم که فرمود: «اکنون برترین انسان روی زمین بر شما وارد خواهد شد. دیری نپایید علی بن موسی الرضا علیه السلام در سن کودکی وارد شد. ما به امام عرض کردیم: ایشان برترین انسان روی زمینند؟

۱. بحار، ج ۴۸، ص ۲۵۶، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۱۸۵، ح ۴۰ و ۴۱ و ص ۲۴۱، ح ۵۲ و ۵۷؛ عوالم، ج ۲۱، ص ۴۸۸، ح ۶.

امام علیه السلام فرمود: آری؛

آن‌گاه فرزندش را به خود نزدیک ساخته در آغوش کشید و بدو فرمود: پسرکم! توجه داری این دو تن چه می‌گویند؟

عرض کرد: آری سرورم! این دو تن، در مورد امامت من شک و تردید دارند. علی بن اسباط می‌گوید: این روایت را برای حسن بن محبوب نقل کردم وی گفت: حدیث ناتمام نقل شده. این گونه نیست، بلکه علی بن رثاب برای من نقل کرد که موسی بن جعفر علیه السلام به آن دو فرمود: اگر شما دو تن به انکار حق امامت فرزندم بپردازید یا به او خیانت بورزید، به لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم گرفتار آید. ای زیاد! تو و یارانت هیچ گاه ستایش نخواهید شد.

علی بن رثاب می‌گوید: با زیاد قندی دیدار کردم و بدو گفتم: اطلاع یافته‌ام که موسی بن جعفر علیه السلام به تو چنین و چنان فرموده است؟

وی در پاسخ گفت: تصور می‌کنم دیوانه شده‌ای، سپس مرا به حال خود رها ساخت و رفت و از آن پس با او سخن نگفتم و نزدش نرفتم.

حسن بن محبوب می‌گوید: ما همواره در انتظار بودیم که زیاد قندی مردم را به امامت و پیشوایی موسی بن جعفر علیه السلام فرا خواند ولی خبری نشد تا این که در دوران علی بن موسی الرضا علیه السلام از او اموری ناپسند سر زد و کافر از دنیا رفت.

«و روی أحمد بن محمد بن یحیی، عن أبيه، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن صفوان بن يحيى، عن ابراهيم بن يحيى بن أبي البلاد قال: قال الرضا عليه السلام ما فعل الشقي: حمزة بن بزيع؟ قلت: هو ذا قد قدم.

فقال: يزعم أن أبي حنّ، هم اليوم شكّاک، و لا يموتون غداً إلا علی الزندقة. قال صفوان: فقلت فيما بيني و بين نفسي: شكّاک قد عرفتهم، فكيف يموتون علی الزندقة؟ فما لبثنا إلا قليلاً حتى بلغنا عن رجل منهم أنه قال عند موته هو كافر برّبّ أماته. قال صفوان: فقلت هذا تصديق الحديث؛<sup>۱</sup>

۱. بحار، ج ۴۸، ص ۲۵۶، ح ۱۰، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ الثبات الهداة، ج ۳، ص ۲۹۳، ح ۱۱۷؛

احمد بن محمد بن یحیی، از پدرش، از محمد بن حسین بن ابوالخطّاب، از صفوان بن یحیی، از ابراهیم بن یحیی بن ابوالبلاد روایت کرده که گفت: امام رضا (ع) فرمود: حمزة بن بزيع شقاوتمند چه کرد؟» عرض کردم او هم اکنون آمد. فرمود: وی مدعی است که پدرم زنده است، امروزه اینان در شک و تردید بسر می‌برند و فردا در حال کفر، از دنیا خواهند رفت.

صفوان می‌گوید: با خود گفتم: از این که اینان در شک و تردیدند آگاهم ولی چگونه در حال کفر جان می‌دهند؟ دیری نپایید که اطلاع یافتیم فردی از آنان به هنگام مرگ اظهار داشته که: او به پروردگاری که وی را میرانده، کفر می‌ورزد. صفوان گفت: این موضوع، تصدیق سخن امام (ع) است.

«و روی ابوعلی محمد بن همام، عن علی بن رباح قال: قلت للقاسم بن اسماعیل القرشی - و كان مطوراً - أي شيء سمعت من محمد بن أبي حمزة؟ قال: ما سمعت منه إلا حديثاً واحداً. قال ابن رباح: ثم أخرج بعد ذلك حديثاً كثيراً فرواه عن محمد بن أبي حمزة. قال ابن رباح و سألت القاسم هذا: كم سمعت من حنان؟ فقال: اربعة أحاديث او خمسة. قال: ثم أخرج بعد ذلك حديثاً كثيراً فرواه عنه!»

ابوعلی محمد بن همام، از علی بن رباح روایت کرده که گفت: به قاسم بن اسماعیل قرشی - واقفی مذهب - گفتم: از محمد بن ابو حمزه، چه شنیده‌ای؟ گفت: جز یک روایت، چیزی از او نشنیده‌ام پس از این گفته: روایات فراوانی را از او ارائه داد که آن‌ها را از محمد بن ابو حمزه نقل کرده بود. ابن رباح می‌گوید: از قاسم پرسیدم: چند روایت از حنان شنیده‌ای؟ گفت: چهار یا پنج روایت، ولی پس از آن، احادیث فراوانی را که از او روایت کرده بود، ارائه داد.

مدینه المعاجز، ص ۴۹۱، ۴۹۲، ح ۹۸؛ عوالم، ج ۲۱، ص ۴۹۰، ح ۹؛ ابن شهر آشوب در مناقب خود، ج ۴، ص ۳۳۶ آن را به اختصار آورده است.  
۱. بحار، ج ۴۸، ص ۲۵۷، ح ۱۱، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ عوالم، ج ۲۱، ص ۵۰۲، ح ۴.

«و روی أحمد بن محمد بن عیسی، عن سعد بن سعد، عن أحمد بن عمر قال: سمعت الرضا علیه السلام يقول فی ابن ابی حمزة: ألیس هو الذی یروی أن رأس المهدي ۱ یهدی إلى عیسی بن موسی، و هو صاحب السفیانی. و قال: إن أبا ابراهیم علیه السلام یعود إلى ثمانیه أشهر؛ فما استبان لهم کذبه؟»<sup>۲</sup>

احمد بن محمد بن عیسی، از سعد بن سعد، از احمد بن عمر روایت کرده که گفت: از امام رضا علیه السلام شنیدم در مورد ابن ابو حمزه می فرمود: «آیا وی همان فردی نیست که روایت کرد سر مهدی عباسی، به عیسی بن موسی همدم سفیانی (برادرزاده مهدی) هدیه شد و گفت: موسی بن جعفر علیه السلام تا هشت ماه دیگر به دنیا باز می گردد، آیا دروغ وی بر آن‌ها آشکار نگشته است؟»

«و روی محمد بن أحمد بن یحیی، عن بعض أصحابنا، عن محمد بن عیسی بن عبید، عن محمد بن سنان، قال: ذکر علی بن ابی حمزة عند الرضا علیه السلام فلعنه، ثم قال: إن علی بن ابی حمزة أراد أن لا یعبده الله فی سمانه و أرضه، فأبى الله إلا أن یتم نوره و لو کره المشرکون، و لو کره اللعین المشرک.

قلت: المشرک؟ قال: نعم والله و إن رغم أنفه كذلك (و) هو فی کتاب الله «یریدون أن یطفؤا نور الله بأفواههم»<sup>۳</sup> و قد جرت فیهِ و فی امثاله أنه أراد أن یطفئ نور الله؛<sup>۴</sup>

۱. آن جا که امام علیه السلام فرمود: «أن رأس المهدي... منظور از مهدی، محمد پسر منصور خلیفه عباسی است که در سال ۱۵۸ به سفارش پدرش که در سال ۱۶۹ درگذشت، زمام امور را به دست گرفت. پدر بزرگش سفاح در آغاز، خلافت را برای برادرش عبدالله بن منصور مقرر داشت و او را جانشین خود تعیین کرد و پس از او آن را برای برادر زاده اش عیسی بن موسی بن محمد بن علی قرار داد. ولی منصور به هنگام مرگ، گرفتن زمام خلافت را به پسرش مهدی یاد شده وصیت کرد و او عیسی بن موسی را مجبور به برکناری نمود و عیسی خویشتن را از خلافت برکنار ساخت و مهدی آن را برای پسرش هادی موسی و پسر دیگرش هارون مقرر داشت و امام علیه السلام در نکوهش علی بن ابی حمزه و تکذیب روایت وی فرمود: مهدی کشته می شود و سرش نزد عیسی بن موسی حمل خواهد شد.

۲. بحار، ج ۴۸، ص ۲۵۷، ذیل ح ۱۱، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ عوالم، ج ۲۱، ص ۴۹۰، ح ۱۰ و ص ۵۰۳، ح ۵.

۳. توبه، آیه ۳۲.

۴. بحار، ج ۴۸، ص ۲۵۷، ذیل ح ۱۱، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ عوالم، ج ۲۱، ص ۴۹۰، ح ۱۱ و ص ۵۰۳، ح ۶؛ نور الثقلین، ج ۲، ص ۲۱۰، ح ۱۱۸.

محمد بن احمد بن یحیی، از برخی علمای ما، از محمد بن عیسی بن عبید، از محمد بن سنان روایت کرده و گفت: در محضر امام رضا علیه السلام سخن از علی بن ابوحمره به میان آمد، حضرت وی را لعن کرد و سپس فرمود: «علی بن ابوحمره می خواست، خداوند در آسمان و زمینش پرستیده نشود ولی خدا چنین چیزی را پذیرا نبود، تا آن که نور خویش را کامل گرداند هر چند مشرکان و این ملعون مشرک، ناخرسند باشند».

عرض کردم: مشرک؟

فرمود: «آری؛ به خدا سوگند! بر خلاف میلش چنین است و در کتاب خدا نیز آیه شریفه: ﴿یریدون لیطفوا نورالله بافواههم﴾ در حق وی و امثال او نازل گشته است، زیرا وی تصمیم بر خاموش ساختن نور خدا داشت».

واقفی ها در موارد بسیاری نکوهیده شده اند که با بیان آن ها مباحث این کتاب را به درازا نمی کشانیم. اکنون چگونه می توان به روایات چنین افرادی با این وضعیّت و نیز سخنان پیشینیان آن ها، اعتماد نمود؟ اگر عناد و دشمنی کسی که به اخبار نقل شده از ناحیه واقفی ها متوسّل شده، مطرح نبود، گوش فرا دادن به سخن راوی این احادیث، سزاوار نبود زیرا ما در مورد وجود مقدّس علی بن موسی الرضا علیه السلام به اندازه کافی به نقل روایات پرداختیم که بر دیدگاه این گروه، خط بطلان می کشد.

### برخی از معجزات امام رضا علیه السلام

از سویی، معجزاتی که به دست مبارک امام رضا علیه السلام به وقوع پیوسته و بر امامت آن بزرگوار دلالت دارد نیز، دیدگاه آنان را مردود می سازد و در کتب تاریخی موجود است و به دلیل ارائه همین معجزات بود که عده ای نظیر عبدالرحمان بن حجّاج، رفاعه بن موسی، یونس بن یعقوب، جمیل بن ذّاج، حمّاد بن عیسی و جمعی دیگر، از مسلک واقفی، برگشتند. این افراد، یاران امام صادق علیه السلام و پدر بزرگوارش (موسی بن جعفر علیه السلام) را تشکیل می دادند که در امامت آن حضرت شک و تردید داشته و سپس از این عقیده، برگشتند.

هم چنین افراد معاصر وی مانند احمد بن محمد بن ابونصر، حسن بن علی و شَاء و دیگر کسانی که قائل به مسلک واقفیه بودند، از عقیده خود برگشته و به امامت آن حضرت و امامت فرزندانش<sup>۱</sup> پس از او، ملزم و پای بند شدند.

«فروی جعفر بن محمد بن مالک، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن محمد بن أبي عمير، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، - و هو من آل مهران - و كانوا يقولون بالوقف، و كان علي رأيهم فكاتب أبا الحسن الرضا عليه السلام و تعنت في المسائل فقال: كتبت إليه كتابا و أضمرت في نفسي أتى متى دخلت عليه أسأله عن ثلاث مسائل من القرآن و هي قوله تعالى ﴿ أفانئ تسمع الصم أو تهدى العننى ﴾<sup>۲</sup> و قوله: ﴿ فمن يرد الله أن يهديه يشرح صدره للإسلام ﴾<sup>۳</sup>

و قوله: ﴿ إنك لا تهدي من أحببت و لكن الله يهدي من يشاء ﴾<sup>۴</sup>.

قال احمد: فأجابني عن كتابي و كتب في آخره الآيات التي أضمرتها في نفسي أن أسأله عنها و لم أذكرها في كتابي إليه، فلما وصل الجواب أنسيت ما كنت أضمرته، فقلت: أي شيء هذا من جوابي؟ ثم ذكرت أنه ما أضمرته؛<sup>۵</sup>

جعفر بن محمد بن مالک، از محمد بن حسین بن ابوالخطاب، از محمد بن ابوعمیر، از احمد بن محمد بن ابونصر - از خاندان مهران - که همه واقفی مسلک بودند و احمد بن محمد بن ابونصر خود نیز با آنان هم عقیده بوده، روایت کرده است که وی طی نامه‌ای به علی بن موسی الرضا<sup>علیه السلام</sup> در پرسش مسائلی، از خود سرسختی نشان داد و او خود می گوید: نامه‌ای به امام نوشتم و در دل با خویش گفتم: هرگاه بر آن حضرت وارد شدم سه مسأله در مورد قرآن از او خواهم پرسید که عبارتند از: آیه

۱. بحار، ج ۴۸، ص ۲۵۷-۲۵۸، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ عوالم، ج ۲۱، ص ۵۰۳، ذیل ح ۶، ص ۵۱۲ / ح ۵؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۲۹۴، ح ۱۱۹.  
 ۲. زحرف، آیه ۴۰.  
 ۳. انعام، آیه ۱۲۵.  
 ۴. قصص، آیه ۵۶.  
 ۵. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۲۹۳، ح ۱۱۸، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۳۶ به نحو اختصار؛ بحار، ج ۴۹، ص ۴۸، ح ۴۶.

شریفه: « أفأنت تسمع الصمّ أو تهدي العمى » و « فمن يرد الله أن يهديه يشرح صدره للإسلام » و « إنك لا تهدي من أحببت ولكن الله يهدي من يشاء ».

احمد می گوید: حضرت به نامه من پاسخ داد و آیاتی را که در نظر داشتم از آن بزرگوار بپرسم در پایان همان نامه یادآور شده بود، در صورتی که من آن آیات را در نامه ای که خدمت وی ارسال کردم، ننوشته بودم. وقتی پاسخ امام به دست من رسید، آیاتی را که در نظر داشتم از آن حضرت بپرسم فراموش کرده بودم. از این رو، با خود گفتم: این چه پاسخی است که امام به من داده است؟ سپس به یاد آوردم که این آیات همان آیاتی است که در نظر داشتم آن‌ها را از امام علیه السلام بپرسم.

هم چنین حسن بن علی و شاء، پای بند به مسلک واقفی بود که از آن عقیده، دست برداشت و سبب بازگشت وی آن بود که گفت: به قصد تجارت و بازرگانی رهسپار خراسان شدم. وقتی بدان جا وارد شدم امام رضا علیه السلام کسی را نزد من فرستاد و پارچه ای کتانی را که - میان لباسهایم بود و خود بی اطلاع بودم - از من طلبید.

به فرستاده حضرت گفتم: آن چه را می خواهی همراه من نیست. فرستاده خدمت امام رفت و بازگشت و نشان و علامت آن را، که در فلان زنبیل و سبد است، بیان کرد و من به جستجوی آن پرداختم و همان گونه که امام علیه السلام فرموده بود آن را یافتم و نزد حضرت فرستادم. سپس مسائلی را یادداشت نمودم که از امام علیه السلام بپرسم وقتی به آستانه خاندان آن حضرت رسیدم، پاسخ پرسش هایی که تصمیم داشتم از وی بپرسم بی آن که آن‌ها را ابراز نمایم، به دستم رسید. به همین دلیل وی (و شاء) از اعتقاد به مسلک واقفی، دست برداشت و به امامت امام رضا علیه السلام قطع و یقین حاصل نمود.

احمد بن محمد بن ابونصر آورده است که، نجاشی از من پرسید: پیشوای پس از امامتان کیست؟

من خدمت علی بن موسی الرضا علیه السلام شرفیاب شدم و حضرت را در جریان این پرسش قرار دادم. امام علیه السلام فرمود: «الإمام بعدی إبنی، ثم قال: هل يجراً أحد أن يقول: إبنی

و لیس له ولد؟<sup>۱</sup>

امام و پیشوای پس از من فرزندانم خواهد بود». سپس افزود: «آیا کسی که فرزند ندارد، می تواند به جرأت بگوید: فرزندم؟».

«و روی عبدالله بن جعفر الحمیری، عن محمد بن عیسی یقطینی قال: لما اختلف الناس فی أمر أبی الحسن الرضا علیه السلام جمعت من مسائله مما سئل عنه و أجاب عنه خمس عشرة ألف مسألة<sup>۲</sup>»

عبدالله بن جعفر حمیری، از محمد بن عیسی یقطینی روایت کرده که گفت: آن گاه که مردم در مورد امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام دچار اختلاف شدند و مسائلی را که از آن حضرت سؤال شد و آن بزرگوار بدانها پاسخ داده بود، گرد آوردم به پانزده هزار مسأله رسید».

#### امام رضا علیه السلام و خبر از شهادت خویش

«و روی محمد بن عبدالله بن الأفضس قال: <sup>۳</sup> دخلت علی المأمون فقربنی و حیانی ثم قال: رحم الله الرضا علیه السلام ما كان أعلمه، لقد أخبرنی بعجب، سألته ليلة و قد بايع له الناس».

فقلت: جُعلت فداك أرى لك أن تمضي إلى العراق و أكون خليفتك بخراسان، فتبسم ثم قال: لا لعمرى و لكن من دون خراسان بدرجات، إن لنا هنا مكنأ و لست ببارح حتى

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۲۹۴، ح ۱۲۰ و ص ۳۲۴، ح ۱۹، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ بحار، ج ۵۰، ص ۲۰، ح ۵ به نقل از غیبت و از مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۳۴ و أعلام الوری، ص ۳۳۱، به نقل از محمد بن یعقوب؛ در بحار، جلد یاد شده، ص ۲۲، ح ۱۱ و كشف الغمّة، ج ۲، ص ۳۵۲ به نقل از ارشاد مفید، ص ۳۱۸ به اسنادش از کلینی و حلیة الأبرار، ج ۲، ص ۴۲۹ به نقل از کافی، ج ۱، ص ۳۲۰، ح ۵، آن را روایت کرده است.

۲. بحار، ج ۴۹، ص ۹۷، ح ۱۰، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

۳. وی محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن علی زین العابدین علیه السلام است. در مقاتل الطالبین آورده است که معتصم ولی مأمون (لعنت خدا بر آنان باد) وی را به نوشیدن آشامیدنی مسمومی مجبور ساخت و او آن را به ناچار نوشید و بی درنگ از دنیا رفت.



يأتيني الموت و منها المحشر لا محالة.

فقلت له: جُعِلت فداك و ما علمك بذلك؟ فقال: علمي بمكاني كعلمي بمكانك، قلت: و اين مكاني اصلحك الله؟ فقال: لقد بعدت الشُّقَّة بيني و بينك، أموت بالشرق، و تموت بالمغرب، فقلت: صدقت، والله و رسوله أعلم و آل محمّد، فجهدت الجهد كلّه و أطمعته في الخلافة و ما سواها فما أطمعني في نفسه؛<sup>۱</sup>

محمّد بن عبدالله افسوس روایت کرده می گویند: وارد بر مأمون شدم وی مرا به خود نزدیک ساخت و احترام قائل شد و سپس اظهار داشت: خداوند [امام] رضا علیه السلام را مشمول رحمت خویش قرار دهد چه اندازه دانا بود! آن گاه که مردم به او دست بیعت داده بودند، شبی از او پرسشی نمودم، پاسخ شگفتی به من داد. به حضرت عرض کردم: فدایت شوم نظر من این است که جناب عالی رهسپار عراق شوید و من در خراسان جانشین شما باشم.

حضرت لبخندی زد و فرمود: «نه، به جانم سوگند! هنوز از خراسان خارج نشده‌ام این قضیه رخ خواهد داد. ما در این دیار، درنگی خواهیم داشت. من در این سامان باقی خواهم ماند تا فرشته مرگ به سراغم آید و قطعاً روز رستخیز نیز از همین دیار، برانگیخته خواهد شد.»

عرض کردم: فدایت کردم: چگونه بدان آگاهی؟

فرمود: آگاهی من به مکانی که در آن از دنیا می روم نظیر آگاهی ام به مکانی است که تو در آن محل جان خواهی داد.

عرض کردم: خداوند شما را سلامت بدارد، مکان مردن من کجاست؟

فرمود: «میان مکان من و تو فاصله بسیار است، من در مشرق و تو در مغرب از دنیا خواهی رفت.»

عرض کردم: صحیح می فرمایید. خدا و رسول و خاندان پیامبر از دیگران

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۲۹۴، ح ۱۲۱، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ بحار، ج ۴۹، ص ۱۴۵، ح ۲۲ و در ص ۵۷، ح ۷۴، به نقل از مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۳۷ با اندکی تفاوت.

آگاه ترند. من فوق العاده تلاش خود را به کار بردم تا حضرت را به طمع خلافت و غیر آن بفریبم ولی او هیچ گاه پذیرای آن نشد».

«و روی محمد بن عبدالله بن الحسن الأفطس قال: كنت (عند) المأمون يوماً و نحن على شراب حتى إذا أخذ منه الشراب مأخذه، صرف ندمائه و احتبسني ثم أخرج جواريه و ضربن و تغنين فقال لبعضهن: بالله لما رثيت من بطوس قطناً فأنشأت تقول:

سقياً لبطوس و من أضحى بها قطناً

من عترة المصطفى أبقى لنا حزنناً

أعنى أبا حسن المأمون إن له

حقاً على كل من أضحى بها شجناً

قال محمد بن عبدالله: فجعل يبكي حتى أبكاني ثم قال (لى): ويلك يا محمد أيلزمنى أهل بيتي و أهل بيتك أن أنصب أبا الحسن علماً والله أن لو أخرجت من هذا الأمر و لأجلسته مجلسي غير أنه عوجل، فلعن الله عبدالله و حمزة ابني الحسن فإنهما قتلاه.

ثم قال لى: يا محمد بن عبدالله والله لأحدثنك بحديث عجيب فاكتمه، قلت: ما ذاك يا اميرالمؤمنين ؟

قال: لما حملت زهراية بيدر، أتيتها فقلت له: جعلت فداك بلغنى أن أبا الحسن موسى بن جعفر و جعفر بن محمد و محمد بن عليّ و عليّ بن الحسين و الحسين بن علي: كانوا يزجرون الطير و لا يخطون، و أنت وصي القوم، و عندك علم ما كان عندهم و زهراية حظيتي و من لا أقدم عليها أحداً من جوارى، و قد حملت غير مرة كل ذلك يسقط، فهل عندك في ذلك شيء ننتفع به ؟

فقال: لا تخش من سقطها فستسلم و تلد غلاماً صحيحاً مسلماً أشبه الناس بأمه قد زاده الله في خلقه مرتبتين، في يده اليمنى خنصر و في رجله اليمنى خنصر.

فقلت في نفسي هذه والله فرصة إن لم يكن الأمر على ما ذكر خلعتُه، فلم أزل أتوقع أمرها حتى أدركها المخاض، فقلت للقيمة: إذا وضعت فجيئني بولدها ذكراً كان أو أنثى فما شعرت إلا بالقيمة و قد أتتني (بالغلام) كما وصفه زائد اليد و الرجل، كأنه كوكب دري فأردت أن أخرج من الأمر يومئذ و أسلم ما في يدي إليه فلم تطاوعني نفسي لكنني دفعت إليه الخاتم.

فقلت: دُبِّر الأمر فليس عليك مِنِّي خلاف، و أنت المقدم و بالله أن لو فعل لفعت؛<sup>۱</sup>  
 محمد بن عبدالله بن حسن افسس روایت کرده و گفت: روزی نزد مأمون بر سر  
 سفره شراب بودیم تا این که مأمون از باده، سرمست شد و ندیمانش را بیرون کرد و  
 مرا در کنار خود نگاه داشت و سپس کنیزکانش را خارج ساخت و به ساز و آواز و  
 خوانندگی پرداختند به یکی از آنها گفت: تو را به خدا! اشعاری را که در آن عبارت  
 «من بطوس قطنا» است را برایم بخوان: کنیزک این ابیات را سرود:

سقیاً لطوس و من أضحى بها قطناً  
 من عترة المصطفى أبقى لنا حزناً  
 أعنى أبا حسن المأمون إن له  
 حقاً على كل من أضحى بها شجناً

یعنی: سیراب باد سرزمین طوس و کسی که از خاندان پاک پیامبر برگزیده در آن  
 ساکن گشته است که برایمان حزن و اندوه به جای نهاد. یعنی ابوالحسن (امام رضا) که  
 امید و آرزوی همه بود و بر هر کس که در این سرزمین، مصیبت زده و اندوهگین  
 باشد، حقی دارد.

محمد بن عبدالله می گوید: مأمون به گریه افتاد به نحوی که مرا نیز به گریه وا  
 داشت و سپس به من گفت: وای بر تو ای محمد! آیا خاندان من [بنی عباس] و خاندان  
 تو [سادات بنی حسن] در این مورد که من علی بن موسی الرضا را به جاه و مقام  
 رساندم، مرا نکوهش می کنند؟ به خدا سوگند! می خواستم دست از خلافت بشویم و  
 او را به جای خویش بنشانم که زود دنیا را وداع گفت. خداوند عبدالله و حمزه، پسران  
 حسن را که موجب قتل وی شدند، لعنت کند.

سپس به من گفت: محمد بن عبدالله! ماجرای شگفتی برایت نقل می کنم، تو را به  
 خدا آن را فاش مساز.

گفتم: ای امیرالمؤمنین! چه ماجرای؟

گفت: هنگامی که همسرم «زاهریه» به فرزندم «بدر» باردار شد خدمت علی بن

۱. بحار، ج ۴۹، ص ۳۰۶، ح ۱۶، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۳۳،  
 به نحو اختصار.

موسی الرضا علیه السلام رسیدم و بدو عرض کردم: فدایت شوم! اطلاع یافته‌ام که موسی بن جعفر و جعفر بن محمد و محمد بن علی و علی بن حسین و حسین بن علی علیهم السلام از قضایای شوم جلوگیری کرده و در آن خطا نمی‌کنند و شما جانشین آن‌ها هستی و از همان علم و دانش برخورداری و زاهریه نیز مورد علاقه من است و هیچ یک از کنیزکانم را بر او مقدم نمی‌دارم. وی چند مرحله باردار شده ولی حملش را سقط نموده است، آیا در این زمینه رهنمودی دارید تا از آن بهره‌مند شویم؟

امام رضا علیه السلام فرمود: «این بار در مورد سقط وی بیمناک مباش، او سالم می‌ماند و پسری صحیح و سالم از او متولد خواهد شد که شبیه‌ترین مردم به مادرش خواهد بود و خداوند در آفرینش وی دو چیز افزوده، در هر یک از دست و پای راستش انگشت کوچکی آفریده است.»

با خود گفتم: به خدا! این ماجرا فرصت مناسبی است. اگر این موضوع آن گونه که وی بیان کرده نباشد، او را از این منصب برکنار خواهم ساخت. از این رو، من همواره در انتظار پایان دوران حمل همسرم بودم تا درد زایمان بر او عارض گردید به قباله گفتم: هرگاه زاهریه وضع حمل کرد فرزندش را پسر یا دختر فوری نزد من بیاور. در همین اثناء بی آن که متوجه شوم ناگهان قباله نوزاد را نزدم آورد و آن را همان گونه که امام وصف کرده بود، یافتم و در دست و پای راست او انگشتی زاید و چهره‌ای نورانی داشت که به ستاره‌ای درخشان می‌ماند. تصمیم گرفتم آن روز از قدرت کناره گرفته و زمام امور را به دست آن حضرت بسپارم ولی هوای نفسم پذیرا نشد، اما انگشتر خلافت را به او سپردم. و بدو عرض کردم: اینک امور، سامان یافته و من با شما اختلافی ندارم و شما مقدم هستید. به خدا سوگند! اگر آن روز پذیرای خلافت شده بود، آن را بدو وا می‌گذاردم.»

سرگذشت امام رضا علیه السلام با «حُبابه و البیّه» که سنگریزه مهور به مهر امیرمؤمنان را در اختیار داشت نیز از این قرار است که آن حضرت به حُبابه فرمود: «هرکس بر این سنگ ریزه مهر زد امام و پیشوا خواهد بود و بانوی یاد شده پدران آن حضرت [علی

بن موسی الرضا علیه السلام [را درک کرده بود و همه بر آن سنگریزه، مهر نهاده بودند و امام رضا علیه السلام آخرین امامی بود که خُبابه وی را ملاقات کرد و پس از دیدار با آن حضرت، دنیا را وداع گفت و امام علیه السلام با لباس خویش آن بانو را کفن نمود. سرگذشت آن حضرت با «أم غانم» بادیه نشین که وی نیز دارای سنگریزه‌ای بود و امیرمؤمنان علیه السلام بر آن مهر زده بود و پس از او سایر ائمه علیهم السلام تا دوران امام حسن عسکری علیه السلام بر آن مهر زدند، مشهور و معروف است. بنابراین، اگر امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و فرزندان غیر از این دو دلیل، که امیرمؤمنان به امامت آنان تصریح فرموده، دلیل دیگری در اختیار نداشتند، همان برای اهل انصاف کافی به نظر می‌رسید.

### پاسخ به تردید کنندگان در ولادت امام زمان علیه السلام

#### پرسش:

در سخنان شما این جمله وجود داشت که، ما رحلت موسی بن جعفر علیه السلام را باور داریم همان گونه که به رحلت پدر و جد بزرگوارش آگاهیم. حالا اگر کسی با استفاده از این سخن بگوید: ما نیز یقین داریم که حسن بن علی عسکری علیه السلام دارای فرزند نبوده است همان گونه که یقین داریم وی ده فرزند نیز نداشته و رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز دارای فرزند پسری که پس از او زنده باشد، نبوده است.

#### پاسخ:

ما یکی از این دو را باور داریم به همان نحو که به دیگری قطع و یقین داریم. بنابراین، همان گونه که در یکی از آنها اختلافی وجود ندارد در دیگری نیز نباید اختلافی پدید آید.

مخالف شما نیز خواهد گفت: اگر ما به مرگ محمد حنفیه و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر همان گونه قطع و یقین داشتیم که به مرگ امام باقر یقین داریم، نباید در یکی اختلاف پدید آید و در دیگری اختلافی نباشد!

### پاسخ:

نفی کردن ولادت فرزندان، از جمله اموری است که سزاوار نیست در موردی از فردی سر بزنند. به همین دلیل در مورد کسی که به ظاهر فرزند ندارد هیچ کس نمی‌تواند به جزم و یقین مدعی شود که وی فرزند ندارد و در این مسأله بیشتر باید به ظنّ و گمان و نشانه و علامات، روی آورد. بدین معنا که اگر آن شخص، فرزندی داشت، قهراً در اجتماع ظاهر می‌شد و خبر آن منتشر می‌گشت زیرا گاهی انگیزه‌ها، اهل خرد را وادار می‌دارد تا فرزندان خویش را به جهت اهداف گوناگونی، نهان نگاه دارند.

برخی پادشاهان به جهت ترس و بیم بر جان فرزندان و یا علاقه فراوان بدانان، فرزندانشان را ظاهر نمی‌ساختند و این شیوه در موارد بسیاری، میان پادشاهان و سلاطین قدیم معمول بوده و ماجراهای آنان در تاریخ معروف است.

بعضی از مردم نیز، از برخی همسران خود و یا زنانی که در نهان با آنان ازدواج کرده‌اند دارای فرزندی می‌شوند ولی به جهت بیم و ترس از دشمن و خصومت با همسر اول و یا سایر فرزندان، به انکار آن فرزند می‌پردازند که در این مورد نیز معمولاً موارد متعددی یافت می‌شود.

در جمع مردم، اتفاق افتاده که فردی با شخصیت، با زنی پست و بی‌شخصیت ازدواج می‌کند و دارای فرزند می‌شود ولی از نسبت دادن آن فرزند به خود، ننگ و عار دارد و به طور کلی فرزندی او را انکار می‌کند و برخی ناگزیر از پذیرش آن شده و بخشی از اموال خویش را به او می‌بخشند.

گاهی نیز برعکس، مردی بی‌شخصیت با زنی متشخص که به آن مرد تمایل پیدا کرده، بی‌خبر از خانواده‌اش ازدواج می‌کند. حالا این زن یا خود را بدون ولی خویش طبق مسلک بسیاری از فقها به ازدواج آن مرد در آورده و یا حاکم شرع با سنجیدن ظاهر قضیه، آن زن را به ازدواج آن مرد در می‌آورد به هر حال دارای فرزندی صحیح و سالم می‌شود ولی آن زن به جهت ننگ و عار و بیم و ترس از کسان خود و

خانواده اش، نسبت آن فرزند را به خود، انکار می کند و دیگر علل و اسبابی که سخن را در این کتاب با بیان آن ها به درازا نمی کشانیم.

بنابراین، نمی توان به طور کلی به انکار ولادت فرزندان پرداخت. آری، در یک صورت می توان و آن زمانی است که وضعیّت، کاملاً عادی بوده و هیچ مانعی بر سر راه نهان داشتن ولادت فرزند وجود نداشته باشد که اگر این گونه باشد می توان پی برد که شخص، از نعمت وجود فرزند بی بهره است.

ولی در این خصوص که می دانیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارای فرزند پسری که پس از او باقی مانده باشد، نبوده، از جنبه عصمت و نبوت پیامبری آن حضرت، به این مسأله پی می بریم. زیرا اگر پیامبر دارای فرزند پسری بود قطعاً او را ظاهر می ساخت چرا که بیم و ترسی از ظاهر ساختن فرزندش نداشت و نیز به اتفاق همه مسلمانان می دانیم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله دارای فرزند پسری که پس از او باقی مانده باشد، نبوده است.

اما جزم و یقین به چنین چیزی را در مورد فرزند امام حسن عسکری علیه السلام حضرت حجة بن الحسن علیه السلام نمی توان مدعی شد زیرا امام عسکری علیه السلام مانند فردی باز داشتی و زندانی تلقی می شد. از سویی، با اخبار منتشره از ناحیه مذهب اهل بیت علیهم السلام مبنی بر این که امام دوازدهم، همان قیام کننده (مورد انتظاری) است که حکومت های فاسد را ریشه کن خواهد ساخت و بی تردید، دشمنان در جستجوی او بر خواهند آمد، بر جان فرزندش ترس و بیم می رفت.

گذشته از این، امام عسکری علیه السلام از ناحیه اعضای خانواده خود نیز مانند برادرش جعفر (کذاب) که طمع در ارث و میراث و اموال و دارایی داشت، بر جان فرزندش بیمناک بود به همین دلیل او را مخفی ساخت و از همین رهگذر در مورد ولادت آن حضرت، شبهه ایجاد شد.

در نظیر چنین موردی، آن گونه که به مرگ کسی اطلاع حاصل می شود، نمی توان مدعی آگاهی از ولادت فرد شد، زیرا میّت در برابر دیدگان مردم مشاهده می شود و به خوبی مشخص است و مرگ آن فرد، با آن چه به ظاهر دیده می شود و با علامت و

نشانه‌هایی که دلیل بر آن است، کاملاً مشخص می‌شود و هر کس آن را ببیند ناچار به مرگ وی اعتراف و آن را باور دارد و اگر به کسی آن را مشاهده نکرده اطلاع دهد وی نیز و ناگزیر از پذیرش آن خواهد شد و میان این دو موضوع (ولادت امام و مشخص بودن مرگ فرد) تفاوت وجود دارد. نظیر تفاوت سخنان فقها در احکام دین که می‌گویند: بیّنه (شاهد) تنها بر اثبات حق می‌تواند اقامه شود نه بر نفی حق، مگر این که در نفی، اثبات حقی وجود داشته باشد. بنابراین، تفاوت (ولادت امام و مشخص بودن مرگ فرد) روشن گردید.

### پسش:

آداب و رسوم جامعه، دو موضوع یاد شده را یکسان می‌سازد. زیرا در مسأله مردن فرد، گاهی شخص در حال احتضار، به خوبی دیده می‌شود چنان که قابله، معمولاً ولادت کودک را نظاره گر است. همان گونه که هر فردی، حالت احتضار میّتی را شاهد نیست، هر فردی نیز نمی‌تواند شاهد ولادت نوزاد کسی باشد. ولی روشن‌ترین راهی که انسان به مرگ کسی پی می‌برد، اگر او را قبلاً ندیده باشد، این است که وی در همسایگی او باشد و از بیماری او آگاهی یابد و همواره به عیادتش برود سپس از شدت یافتن بیماری او اطلاع حاصل کند و از مرگ او بیمناک باشد و پس از آن از خانه آن شخص صدای ناله و افغان بلند شود و در آن خانه بیماری نیز غیر از آن فرد وجود نداشته باشد و خانواده‌اش مجلس عزا و سوگواری برگزار کنند و آثار حزن و اندوه و آه و ناله بر سیمای آنان هویدا باشد و پس از آن، میراث وی تقسیم گردد. آن‌گاه پس از مدتی طولانی، آن شخص در محل دیده نشود و نیز مشخص نشود که خانواده او در ابراز مرگ آن فرد، دارای هدفی خاص بوده‌اند و آن فرد هنوز زنده است. بدین ترتیب، می‌توان به مرگ کسی یقین حاصل نمود.

ولادت فرزند نیز همین گونه است، زیرا زن‌ها به طور معمول بارداری زنی را که مشاهده می‌کنند درباره آن سخن می‌گویند به ویژه اگر زنی که دارای فرزند شده، همسر فردی متشخص باشد که معمولاً مردم در مورد افرادی این چنین، به گفتگو



می پردازند یا اگر با کنیزکی در جایی رابطه زناشویی داشته و از رفت و آمد نزد او نیز بیمی نداشته است مسأله به همین منوال است. وانگهی پس از ولادت فرزند، شادی و سرور در چهره اعضای خانواده پدیدار باشد.

اگر صاحب نوزاد انسانی ارجمند است مردم به وی تهنیت و تبریک و به تناسب / موقعیت و جاه و منزلتش در مورد او سخن گویند در این صورت مردم، پی می برند که فرزندی در آن خانه متولد شده به ویژه اگر بدانند که این شخص در جریان تولد فرزندش هدف خاصی نداشته به این ترتیب که مثلاً فرزندی برایش متولد نشده باشد ولی ابراز کند دارای فرزند شده است. بنابراین، هرگاه به آداب و رسوم بپردازیم ملاحظه خواهیم کرد که مسأله ولادت و مرگ، با هم مساوی اند.

اگر خداوند بر خلاف معمول عمل نماید، در هر یک از دو ماجرا تفاوتی وجود ندارد. زیرا امکان دارد خداوند به برخی انگیزه‌ها مردم را از مشاهده زن باردار و وضع حمل او باز دارد مگر جمعی که اطمینان دارد آن قضیه را پوشیده نگاه می‌دارند و پس از ولادت، خداوند آن نوزاد را به قلّه کوه و یا بیابانی که کسی در آن جا نیست منتقل سازد و هیچ کس جز افراد مطمئن و قابل اعتماد، بر اوضاع و احوال وی مطلع و آگاه نباشند.

وقتی چنین چیزی امکان داشته باشد امکان نیز دارد فردی بیمار شود و عیادت کنندگانش نزد وی رفت و آمد نمایند و آن گاه که بیماری اش شدت یابد و احتمال مرگش برود و از زندگی اش مأیوس گردد، خداوند او را به قلّه کوهی منتقل سازد و میتی را که فوق العاده به او شباهت دارد جایگزین وی قرار دهد پس از آن به انگیزه‌های گوناگونی از مشاهده آن فرد جز برای افرادی مطمئن، جلوگیری نماید و سپس آن میت به خاک سپرده شود و کسانی که احتمال مرگ او را می‌دادند و امیدی به زندگی اش نداشتند تصور کنند فردی که به خاک سپرده شده همان شخص بیمار بوده است.

گاهی نیز نبض و یا تنفس انسان باز می‌ایستد ولی خداوند بر خلاف قانون عادی او

را از نظرها پنهان می‌سازد در صورتی که او زنده است زیرا انسان معمولاً نیاز به حرکت نبض و تنفس دارد تا بخارهای آتشین (کربن) را که پیرامون قلب وجود دارد با وارد کردن هوای سرد (اکسیژن)، سرد و خالص بیرون براند و قلب را آرامش بخشد و گاهی ممکن است خداوند، چیزی را جایگزین هوای سرد (اکسیژن) پیرامون قلب، قرار دهد و با تنفس، وارد آن شود و بدین ترتیب، هوای سرد (اکسیژن) اطراف قلب، همیشه سرد باشد و کربن از آن خارج نشود زیرا حرارتی که در قلب ایجاد می‌شود در اثر سرمای هوا و اکسیژن تولید می‌شود.

### پاسخ:

اگر کسی که پیرامون مسأله غیبت سخن می‌گوید از اقامه دلیل ناتوان نباشد، به این گونه خرافات استناد نمی‌جوید. چنین فردی از وارد نمودن شبهه‌ای قوی و پسندیده که نتوان در مورد آن سخن گفت، عاجز و درمانده شده به همین دلیل به چنین دروغ بافی‌ها و زبان آوری رو آورده است و ما به مواردی که در سخنانش آمده همان گونه پاسخ خواهیم داد.

راه‌هایی را که وی برای آگاهی از مرگ و مردن کسی عنوان کرده، به هیچ وجه مقرون به صحت نیست زیرا گاهی همه این امور اتفاق می‌افتد ولی بطلان آن کشف می‌شود. چون فردی که چنین اموری را از خود آشکار می‌سازد هدفی حکمت‌آمیز را دنبال می‌کند. از این رو، خود را به بیماری زده و امور یاد شده را نزد خانواده‌اش ابراز می‌دارد تا بدین وسیله وضعیت دیگر افرادی را که باید از او اطاعت کرده و فرمان ببرند، بیازماید و در حالات سلاطین و اندیشمندان، موارد زیادی از این قبیل، رخ داده است و گاهی دچار شبهه‌ای می‌شوند که سگته بر او عارض شده و موارد یاد شده را از خود ظاهر و آشکار می‌سازند ولی سپس، مشخص می‌شود که از دنیا نرفته است.

این قضیه نیز معمولاً مشخص است. بلکه مرگ فرد، با دیدن و از بین رفتن حس و توقف نبض وی، مشخص می‌شود و مدت زیادی این حالت ادامه دارد و چه بسا نشانه‌هایی که معمولاً از حالت فرد مشخص است به موارد یاد شده افزوده شود و

پرستارانی که بیماران را آزمایش کرده و از آنان مراقبت می‌کنند، از این امور آگاهند. حالت موسی بن جعفر علیه السلام نیز همین گونه بوده زیرا پیکر مقدس آن بزرگوار به جمعیت انبوهی از مردم که از واقعیت امر بی‌اطلاع نبودند، نشان داده شد و در چنین موضوعی نمی‌توانستند ایجاد شبهه نمایند.

سخن شخص اشکال کننده آن جا که می‌گوید: «خداوند می‌تواند آن فرد را از دیده‌ها نهد و فرد دیگری شبیه او را جایگزین وی نماید» به هیچ وجه صحیح نیست زیرا این عمل، راه دلیل و برهان را می‌بندد و به شک و تردید در آن چه انسان مشاهده می‌کند و می‌بیند خواهد انجامید و اگر این گونه باشد که آن چه را ما امروز مشاهده می‌کنیم غیر چیزی است که دیروز آن را دیده بودیم، لازمه‌اش شک و تردید در مردن همه اموات است و مسلک غالیان و اهل تفویض که به انکار شهادت امیر مؤمنان و حسین بن علی علیهما السلام پرداخته‌اند، از همین جا سرچشمه می‌گیرد و هر سخنی به این جا انجامید، قطعاً محکوم به بطلان است.

آن جا که می‌گوید: خداوند در داخل بدن، هوای سرد در اطراف قلب به وجود می‌آورد که جایگزین اکسیژن شود، این سخن نوعی دست اندازی به مسأله طب و پزشکی است. افزون بر این، همان گونه که گفتیم به شک و تردید در مرگ همه اموات منتهی می‌شود. با این که بر مبنای قانون علم پزشکی و طب، حرکت نبض و شریان‌ها در بدن انسان از ناحیه قلب صورت می‌گیرد و با از بین رفتن حرارت طبیعی، از بین خواهد رفت. بنابراین، اگر نبض از حرکت باز ایستد، به از بین رفتن حرارت و به دنبال آن به مرگ آن فرد، پی می‌بریم و این عمل متوقف بر تنفس نیست. به همین دلیل به هنگام قطع تنفس یا ضعف آن به حرکت نبض متوسل می‌شوند. بدین ترتیب، آن چه در این زمینه گفته‌اند محکوم به بطلان است.

حمل مسأله ولادت بر مسأله مرگ و مردن و ادعای آشکار شدن آن، در صورتی صحیح است که قضیه همان گونه باشد که وی خود اظهار داشته؛ یعنی نوزادی که به دنیا می‌آید مربوط به فردی بلند پایه باشد و ابراز شود مانعی بر سر راه نهد و مخفی

ساختن آن نباشد، ولی هرگاه نهان کردن فرزند به جهت اهدافی باشد که به برخی از آنها اشاره کردیم، آگاهی به آن و مشهور و معروف شدنش، لازم نیست.

افزون بر این که در شرع مقدس مقرر گشته که ولادت فرزند با گفته قابله ثابت شود و در زنده یا مرده بودن نوزاد، بر مبنای گفته قابله حکم می شود. بنابراین، اگر چنین چیزی جایز باشد چرا سخن عده‌ای که ولادت حضرت صاحب‌الامر علیه السلام را نقل کرده و یا افراد مورد اعتمادی که به دیدار آن حضرت مشرف شده‌اند، ملاقات نموده‌اند، نباید پذیرفته شود؟ و مادر مورد کسانی که به دیدار آن حضرت تشرّف یافته و آن ماجرا را برای دیگران نقل کرده‌اند خواهیم پرداخت. پرسش کننده خود روا دانسته که در این قضیه به اقتضای مصلحت، امکان چنین حالتی وجود دارد.

بدین گونه که هنگام تولّد نوزاد، خداوند او را به قلّه کوه و یا جای دیگری که وضعیتش نهان و مخفی بماند و کسی از حال او آگاهی نیابد، منتقل سازد و این فرض را در زمینه حالت مرگ و مردن نیز مطرح کرده که در مباحث گذشته تفاوت بین این دو مسأله را روشن ساختیم.

### پاسخ به دیگر فرقه‌های مخالف

سخن دیگر فرقه‌هایی که به امامت حجة بن الحسن علیه السلام قائل نیستند؛ نظیر «محمّديه» که معتقد به امامت (سید محمد) فرزند امام هادی و «فطحیه» که قائل به امامت عبدالله (افطح)، فرزند امام صادق و همزمان معتقد به امامت شخص امام صادق علیه السلام هستند و جمعی که قائلند: صاحب‌الامر علیه السلام هنوز متولّد نشده و آن دسته که می‌گویند: حضرت از دنیا رفته و سپس زنده می‌شود و زندگی را از سر می‌گیرد و آنان که، با قطع و یقین به امامت امام حسن عسکری علیه السلام معتقدند و ولادت فرزندی را برای او به این بهانه که مادر دوران فترت به سر می‌بریم، صحیح نمی‌دانند، از چند جهت به روشنی محکوم به بطلان است، از جمله: نابودی و انقراض این گروه‌هاست که اکنون هیچ یک از کسانی که به چنین سخنانی قائل باشند، باقی نمانده است و اگر حقانیتی

داشتند، منقرض نمی گردیدند.

از سوی دیگر، محمد فرزند امام عسکری علیه السلام در دوران حیات پدر ارجمندش به روشنی و آشکارا از دنیا رفت و اخبار و احادیثی که در این زمینه آمده چنان مشخص و معروف است که اگر کسی رحلت او را پذیرا نشود رحلت پدران بزرگوارش را نیز نخواهد پذیرفت.

«فروی سعد بن عبدالله الأشعری، قال حدثني أبو هاشم داود بن القاسم الجعفری قال: كنت عند أبي الحسن العسكري عليه السلام وقت وفاة إبنه أبي جعفر، وقد كان أشار إليه و دلّ عليه و إني لأفكر في نفسي و أقول هذه قصة (أبي) ابراهيم عليه السلام و قصة اسماعيل فأقبل علي أبو الحسن عليه السلام و قال: نعم يا أباهاشم بدا لله في أبي جعفر و صير مكانه أبا محمد كما بدا لله في إسماعيل بعد ما دلّ عليه أبو عبدالله عليه السلام و نصبه و هو كما حدثتک نفسک و إن کره المبطلون، أبو محمد إبنی الخلف من بعدی، عنده ما تحتاجونه إليه و معه آلة الإمامة و الحمد لله!»

سعد بن عبدالله اشعری، از ابوهاشم داود بن قاسم جعفری روایت کرده می گوید: به هنگام وفات ابوجعفر فرزند امام هادی علیه السلام خدمت آن حضرت شرفیاب بودم که امام به او اشاره و راهنمایی فرمود و من با خود می اندیشیدم و می گفتم: این قضیه شبیه به همان ماجرای ابراهیم و اسماعیل است. امام هادی علیه السلام رو به من کرد و فرمود: آری، ابوهاشم! از ناحیه خدا چنین مقدر شده که ابوجعفر از دنیا برود و ابومحمد را جایگزین وی گرداند چنان که برای اسماعیل نیز چنین مقدر فرموده بود، پس از آن که امام صادق علیه السلام وی را برای امامت و پیشوایی مردم رهنمون گشت و بدان مقام منصوب نموده بود. موضوع همان گونه است که تو با خود اندیشیدی، هر چند باطل گرایان از آن ناخرسند باشند، ابومحمد (امام عسکری) فرزند من و پس از من جانشینم خواهد

۱. بحار، ج ۵۰، ص ۲۴۱، ح ۷، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و ارشاد، ص ۳۳۷ به اسناد خود از کلینی؛ کشف الغمّه، ج ۲، ص ۴۰۶، به نقل از ارشاد، حلیة الأبرار، ج ۲، ص ۵۰۷، به نقل از کافی، ج ۱، ص ۳۲۷، ح ۱۰ و بخش پایانی حدیث در اثبات الهداة، ج ۳، ص ۳۹۴، ح ۱۸، به نقل از حلیه و در اثبات الوصیة، ص ۲۰۷، نظیر آن را از سعد بن عبدالله به نحو اختصار آورده است.

بود، آن چه را بدان نیاز دارید نزد او وجود دارد و نشان امامت، با اوست و سپاس، خدا را سزااست».

احادیث و روایات در این زمینه و در مواردی که پدر بزرگوارش به امامت ابو محمد علیه السلام تصریح فرموده فراوان است که با بیان آن‌ها سخن را در این کتاب به درازا نمی‌کشانیم و شاید به خواست خدا در مباحث بعدی بخشی از این روایات را یادآور شویم.

معنای جمله «بدا لله فیه» که در روایت آمده این است که خداوند درباره او چنین مقدر کرده است. در موارد دیگری نیز چنین روایتی در مورد اسماعیل بن امام صادق وارد شده که «بدا لله فی اسماعیل» و معنایش همان است که یادآور شدیم، زیرا مردم بر این تصور بودند که اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام پس از پدر بزرگوارش امام و پیشوای آن‌هاست ولی با از دنیا رفتن وی به بطلان این قضیه پی بردند و امامت موسی بن جعفر برایشان محقق گشت.

چنان که بر این باور بودند محمد فرزند امام هادی علیه السلام بعد از پدر بزرگوارش امام و پیشوا خواهد بود ولی زمانی که وی در زمان حیات پدرش از دنیا رفت، به بی‌اساسی پندار خویش پی بردند.

سخن کسانی که قائلند امام عسکری علیه السلام فرزندی نداشته، ولی حمل نهانی حاکی است که بعدها فرزندش متولد خواهد شد، محکوم به بطلان است زیرا این سخن به خالی بودن زمان از امام و پیشوایی که مردم بدو رجوع کنند، می‌انجامد و بطلان این نظریه را روشن ساختیم. افزون بر این که ما با اقامه دلیل ثابت خواهیم کرد فرزندی برای آن حضرت متولد شده و این موضوع معروف و مشهور است و روایاتی را که در این زمینه وارد شده یادآور خواهیم شد. بنابراین، سخن این دسته نیز مردود است.

سخن گروهی که گفته‌اند: موضوع، مشتبه است و مشخص نیست آیا امام حسن عسکری علیه السلام دارای فرزندی بوده یا خیر؟ و به بخش نخست موضوع (امامت خود حضرت) متمسک شده‌اند تا زمانی که فرزندش ولادت یابد، نیز سخنی بی پایه و

اساس است زیرا همان گونه که گفتیم زمان، هیچ گاه از وجود امام و پیشوا خالی نمی ماند. چرا که ما به رحلت امام حسن عسکری علیه السلام نیز نظیر رحلت دیگر ائمه علیهم السلام علم و آگاهی داریم و مسأله ولادت فرزند این بزرگمرد را تبیین خواهیم نمود. بدین ترتیب، سخن این گروه نیز محکوم به بطلان است.

سخن دسته ای که گفته اند: پس از امام حسن عسکری علیه السلام امام و پیشوایی وجود ندارد، با دلایلی که اقامه نموده و بیان داشتیم که زمان هیچ گاه از نظر عقل و شرع خالی از حجّت خدا نمی ماند، مردود است.

گفته آنان که قائلند: امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفته و پس از رحلت، دوباره زنده می شود نیز همان گونه که بیان کردیم محکوم به بطلان است زیرا از زمان وفات امام علیه السلام تا زمانی که خدا او را زنده می سازد به خالی بودن زمان، از پیشوا می انجامد و آن جا که استدلال کرده اند حضرت صاحب الامر علیه السلام پس از رحلت، زنده خواهد شد و به این دلیل که پس از مردن زنده می شود قائم نامیده شده نیز، سخنی بی پایه و اساس است. زیرا احتمال دارد مقصود این خبر - به فرض صحّتش - این باشد پس از آن که نام و یاد امام فراموش<sup>۱</sup> شد تنها کسانی که به وی اعتقاد دارند از او یاد نمایند و آن گاه خداوند وی را برای مردم آشکار می سازد، افزون بر این که ما قبلاً بیان داشتیم هر امام و پیشوایی که پس از امام نخست به امامت برسد، قائم نامیده می شود.

سخن فطحی مسلک هایی که قائل به امامت عبدالله (افطح فرزند امام صادق) و جعفر (فرزند امام هادی علیه السلام)<sup>۲</sup> هستند نیز مردود است زیرا به دلایلی که اقامه نمودیم عصمت در امام، واجب است و این دوتن از این ملکه برخوردار نبوده اند و عملکرد ظاهری آنان نیز معروف و با عصمت منافات دارد و در کتب تاریخی نقل شده که با

۱. چنان که در کمال الدین، ص ۳۷۸، ح ۳ و معانی الاخبار، ص ۶۵ و خرائج، ج ۳، ص ۱۱۷۲ بدان تصریح شده است.

۲. او به جهت ادعای امامت پس از برادرش امام حسن عسکری علیه السلام، جعفر کذاب لقب گرفت و در سال ۲۷۱، در ۴۵ سالگی از دنیا رفت و قبر او در خانه پدرش در سامرا قرار دارد. شرح حال وی در بحار، ج ۵۰ و کافی، احتجاج، فصول المختاره، فرق الشیعه و دیگر کتب آمده است.

بیان آن‌ها سخن را در این کتاب به درازا نمی‌کشانیم.

افزون بر این که آن چه میان شیعیان معروف است و تردیدی در آن راه ندارد این است که پس از امام حسن و امام حسین علیهما السلام، هیچ‌گاه دو برادر به امامت نرسیده‌اند. بنابراین، قائل شدن به امامت جعفر بن علی پس از برادرش امام عسکری علیه السلام با این سخن، محکوم به بطلان است.

بدین سان، اگر همه این گفته‌ها ثابت گردد، جز قائل شدن به امامت حضرت حجة بن الحسن علیه السلام راهی باقی نمی‌ماند و گرنه به بیرون رفتن حق، از میان امت خواهد انجامید که بطلانش روشن است.

اگر امامت حضرت حجت علیه السلام با این کیفیت به اثبات رسید و آن‌گاه وی را از دیده‌ها نهان یافتیم پی خواهیم برد که وی با وجود عصمت و وجوب امامت و پیشوایی در او و برای او، تنها به علت و انگیزه‌ای که خدا برای او روا دانسته و به جهت ضرورتی که وی را بدان واداشته غایب گشته است هر چند ما به گونه‌ای مشروح از آن بی‌اطلاع باشیم.

### حکمت و سبب غیبت امام زمان علیه السلام

سخن در این موضوعات نظیر سخن گفتن، پیرامون بیماری کودکان و چار پایان و آفرینش حشرات موزی و قیافه‌های زشت و متشابهات قرآن می‌ماند که بپرسیم: خداوند به چه دلیل آن‌ها را آفریده است؟ پاسخ این است که، هرگاه پی بردیم خدای متعال، حکیم و داناست و کارهایی که در آن حکمت و مصلحتی نیست انجام نمی‌دهد، پی خواهیم برد که آفرینش اشیاء یاد شده نیز بر اساس حکمتی بوده است / هر چند مشخصاً از آن آگاه نیستیم. در مورد حضرت حجت علیه السلام نیز می‌گوییم: ما می‌دانیم که آن بزرگوار جز بر اساس حکمتی که خدا برایش روا دانسته، غایب نگشته است هر چند به گونه‌ای تفصیلی و مشروح از آن آگاهی نداریم.



**پرسش:**

ما به سخن شما که گفتید: امام با وجود امامت، در غیبت و نهران به سر می برد معترضیم و قائلیم که اگر شما قادر بر بیان جنبه حکمت غیبت آن حضرت نباشید این خود، دلیل بر بی اساس بودن قائل شدن به امامت وی خواهد بود زیرا اگر امامت او مقرون به صحت بود، شما نیز قادر بر بیان آن بودید.

**پاسخ:**

اگر دادن چنین پاسخی بر ما لازم باشد، همه عدالت خواهان باید سخن ملحدان و بی دینان را پاسخ دهند چرا که آنان نیز می گویند: ما با آگاهی از کارهایی که برخاسته از حکمت نیست به این نتیجه رسیدیم که فاعل و انجام دهنده این امور، شخصی حکیم نیست زیرا اگر حکیم بود شما قادر بودید جنبه حکمت این کارها را بیان دارید و چون قادر بر بیان این امور نیستید، بنابراین، چه تفاوتی میان ما و شماست؟

**پرسش:**

ما نخست در مورد اثبات حکمت خدای متعال سخن می گوئیم و هر زمان با دلایل جداگانه، این مسأله ثابت شد، آن گاه کارهایی را که به ظاهر مشتبه هستند بر آن چه مطابق با حکمت باشد حمل خواهیم نمود. بدین ترتیب، سبب نقض آن چه بدان پی برده ایم نخواهد گشت و هرگاه در مورد بیان حکمت، تسلیم ما نشدید، مسأله به سخن پیرامون حکمت باری تعالی منتقل خواهد شد.

**پاسخ:**

نظیر این سخن را در این جا نیز عنوان می کنیم که، سخن گفتن در مورد غیبت حضرت، فرع بر امامت آن بزرگوار است. بنابراین، هرگاه ما با کمک دلیلی به امامت آن حضرت پی بردیم و با دلیلی دیگر عصمت امام برایمان ثابت گردید و دانستیم که وی از دیده ها نهران است، غیبت آن حضرت را به گونه ای بر عصمت وی حمل می کنیم که با آن مطابقت داشته باشد. بدین سان، در این دو مسأله تفاوتی وجود ندارد. آن گاه از کسانی که در مسأله غیبت با ما مخالفند می پرسیم: آیا غیبت می تواند از

سبب و انگیزه صحیحی که اقتضای غیبت را داشته و جنبه حکمتی که غیبت را واجب ساخته است برخوردار باشد یا خیر؟

اگر مخالف بگوید: می تواند چنین باشد، بدو پاسخ داده می شود: اگر چنین چیزی روا باشد بنابراین، چگونه شما غیبت را دلیل بر فقدان امام در طول زمان، قرار دادید با این که خود روا شمردید که غیبت می تواند از سببی برخوردار باشد که با وجود امام علیه السلام منافاتی نداشته باشد؟

آیا چنین سخنی، نظیر گفته ای که از طریق بیماری کودکان و اطفال، در مقام انکار حکمت خدای متعال برآمده، نیست؟ با این که خود، معترف است و امکان وجود جنبه صحیحی در آفرینش که منافات با حکمت خدا نداشته، وجود دارد، یا نظیر سخن کسی باشد که با ظاهر آیات متشابه قرآن به این نتیجه رسیده باشد که خدای متعال شبیه اجسام است و آفریننده افعال و کارهای بندگان است با این که خود، روا می داند تشابهات قرآن دارای جنبه های صحیحی است که با حکمت و عدل و توحید و جسمانی نبودن خدای متعال، سازگاری دارد.

اگر بگوید: ما جنبه صحیحی روا نمی دانیم، بدو پاسخ داده می شود که، این سخن پیرامون موضوعی که از آن آگاهی ندارید و با چنین سخنی جزم و یقین حاصل نمی شود جز سر سختی چیز دیگری نیست. شما به چه دلیل می گوئید: غیبت دارای سببی صحیح نیست؟ همان کسی که این مسأله را جایز نمی داند، برای آیات تشابهات قرآن نیز جنبه های صحیحی قائل نیست که مطابق با دلایل عقلی باشند و ناگزیر به ظاهر آیات تشابهات قرآن، باید حکم شود.

**پرسش:**

ما قادر هستیم به بیان موارد اسباب و علل استناد به آیات متشابه بپردازیم ولی شما نمی توانید برای مسأله غیبت، علت و سببی صحیح ارائه دهید.

**پاسخ:**

روی سخن ما با کسانی است که می گویند: نیاز به آشنایی با علل و اسباب آیات

متشابه به گونه‌ای تفصیلی نداریم بلکه اجمالاً آگاهی از آن برایمان کافی است و اگر به تفصیل سخن گفتید داوطلبانه گفته‌اید، اگر با بیان این موضوع قانع شوید ما نیز بر بیان جنبه صحت غیبت و هدف حکمت‌آمیز آن که منافات با عصمت حضرت نداشته باشد، قادر خواهیم بود و در مباحث بعدی به بیان آن خواهیم پرداخت و در این /خصوص در کتاب «امامت» به نحو گسترده سخن گفته‌ایم.

### پرسش:

چگونه می‌توان صحت امامت حضرت حجة بن الحسن علیه السلام را که با اصول عقلی آن تبیین نمودیم با این بیان که غیبت نمی‌تواند دارای علت و سببی صحیح باشد، جمع نمود؟ آیا این خود تناقض نیست؟ درست نظیر این است که کسی قائل به صحت توحید و عدل باشد ولی با قطع و یقین بگوید در آیات متشابه قرآن جنبه‌ای مطابق با این اصول نمی‌تواند وجود داشته باشد و هرگاه گفتند: ما امامت حجة بن الحسن علیه السلام را مسلم نمی‌دانیم بحث و مناقشه با آنان در زمینه اثبات امامت صورت خواهد گرفت نه در علت و سبب غیبت و دلایل مربوط به امامت آن بزرگوار قبلاً یادآوری شد و نیازی به تکرار ندارد هدف از بیان این سخن این بود که گفتگو پیرامون غیبت امام علیه السلام فرع بر ثبوت امامت آن حضرت است. بنابراین، قبل از ثبوت امامت وی، جایی برای گفتگو درباره سبب غیبت وی نخواهد بود چنان که در مورد راز نزول آیات متشابه و بیماری کودکان و شایستگی پای‌بندی به دستورات دین، قبل از ثبوت توحید و عدل، جای سخن باقی نمی‌ماند.

### پرسش:

آیا شخص پرسشگر، بین سخن گفتن پیرامون امامت فرزند امام عسکری علیه السلام برای شناخت صحت و سقم آن و بین گفتگو پیرامون سبب غیبت آن حضرت مختار نیست؟

### پاسخ:

در این جا به هیچ وجه مسأله اختیار مطرح نیست زیرا کسی که در امامت حجة بن

الحسن علیه السلام دچار شک و تردید است باید گفتگو با وی در مواردی تصریح به امامت او شده و دلایل مربوط به آن، صورت گیرد. چرا که با وجود شک و تردید در امامت آن حضرت، نمی توان در سبب غیبت او به بحث و گفتگو پرداخت. چون بحث و مناقشه در فروع جز پس از تحکیم و پا برجا ساختن اصول آن، روا نخواهد بود چنان که نمی توان پیرامون سبب بیماری کودکان قبل از ثبوت حکمت ازلی خداوند، که کار زشت و قبیح از او سر نمی زند، به بحث پرداخت.

آن چه سبب شد ما سخن گفتن پیرامون امامت آن حضرت را بر گفتگو در مورد غیبت امام و سبب آن، مقدم بدانیم این بود که بحث و گفتگو پیرامون امامت، بر اساس امور عقلی صورت می پذیرد که شک و تردیدی در آن راه ندارد ولی در سبب غیبت چه بسا سهل انگاری و اشتباه صورت گیرد. بنابراین، گفتگو پیرامون مسأله ای واضح و روشن سزاوارتر از سخن گفتن درباره مسأله ای مشتبه و پیچیده خواهد بود، چنان که در گفتگو با مخالفان مسلمانان نیز همین گونه سخن گفتیم و گفتگو پیرامون نبوت و پیامبری رسول اکرم صلی الله علیه و آله را بر سخن گفتن پیرامون ادعای تأیید آیینشان، ترجیح دادیم زیرا موضوع نخست (سخن گفتن از نبوت) آشکار و روشن و دومین موضوع (رد اعتقادات آنان)، پیچیده بود و همین موضوع دقیقاً در این جا (اثبات امامت و علت غیبت) نیز مطرح است.

هرگاه مجدداً اشکال کنند که، مسأله غیبت دارای جنبه ناشایست است، پاسخ این است که قبلاً در این زمینه سخن گفته شد افزون بر این که جنبه های قبیح و ناپسند، در ظلم و ستم و دروغ و بیهوده گرایی، جهل و نادانی و یا تباهی معقول هستند که هیچ کدام در مسأله غیبت راه ندارند. بنابراین، نباید در غیبت مدعی جنبه های زشت و قبیح شد.

#### پرسش:

آیا خداوند از دست یابی مردم به امام جلوگیری فرمود و بین او و آنان ایجاد مانع نکرد، تا حضرت قیام نماید و بدین ترتیب لطف الهی برای ما حاصل گردد؟ چنان که

درباره پیامبر صلی الله علیه و آله نیز همین مطلب را قائلیم که خداوند او را برانگیخت و تا آن زمان که دستورات دین را به مردم نرسانده، از وی حفاظت می‌کند. بنابراین، حکم امام و پیامبر در این مسأله یکی است.

#### پاسخ:

حفاظت الهی از شخص، دو نوع است: یکی با تکلیف شخص منافات ندارد به این نحو که به ترک کار قبیح می‌انجامد، نوع دوم: منافی تکلیف است. نخستین نوع را خداوند در مورد بندگان انجام داده زیرا آنان را از ارتکاب ظلم و ستم با نهی از آن، باز داشته و مردم را به وجوب اطاعت و تسلیم بودن به امر و نهی خود تشویق و ترغیب نموده است؛ به گونه‌ای که در هیچ یک از اوامرش، نافرمانی او نشود و در کلیه زمینه‌هایی که سبب تقویت رسالت و تحکیم قدرت و سلطه وی می‌گردد با او همکاری گردد. زیرا تمام موارد یاد شده منافی با تکلیف مردم نیست. و اگر در مواردی که بر شمردیم از او نافرمانی شود و کاری را که با آن، هدف مورد نظر حاصل نگردد، انجام ندهد، خود در حق خویشتن چنین کرده است و ارتباطی به خالق و آفریننده وی ندارد.

نوع دوم حفاظت از شخص، این است که خداوند میان پیامبر و مردم با قدرت و توان، ایجاد مانع کند به نحوی که از ظلم و ستم به او عاجز و درمانده گردند که این نوع جلوگیری، با تکلیف جمع نمی‌شود و مقرون به صحت نیست. بنابراین، باید از درجه اعتبار ساقط گردد.

در مورد پیامبر نیز قائلیم: بر خداوند واجب است تا زمانی که آن حضرت دستورات دین را به مردم می‌رساند از او حراست و حفاظت نماید زیرا دستورات، جز از ناحیه پیامبر ابلاغ نمی‌شود به همین دلیل لازم است از خطرهایی که متوجه اوست جلوگیری نماید ولی امام این گونه نیست، زیرا موانع از سر راه مکلفین در زمینه دریافت دستورات دین برداشته شده و در مورد احکامی که بدان نیازمندند، دلایل کافی وجود دارد و بدون نیاز به سخن امام به راه شناخت آن احکام از [ناحیه

پیامبر] آشنا هستند به فرض اگر در مسائل و احکام دین کار به جایی برسد که بدون سخن امام علیه السلام آن احکام را نتوان شناخت در این صورت باید خداوند از وجود او حفاظت نماید و وی را آشکار کند به گونه‌ای که مانند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، دشمنان قادر بر اذیت و آزار وی نباشند.

پیامبر نیز در این زمینه مانند امام است زیرا اگر پیامبر صلی الله علیه و آله دستورات دین را به مردم رساند و پس از آن حادثه‌ای رخ داد که موجب ترس و بیم بر جان وی شد در چنین حالتی بر خدای متعال لازم نیست از او حفاظت نماید زیرا با رساندن احکام به مردم، موانع موجود بر سر راه مکلفین، برداشته شده است و راه شناخت لطف الهی برایشان فراهم آمده است. آری، مگر این که قرار باشد پیامبر احکام دیگری را در آینده به مردم برساند که در این صورت باید از او حفاظت کند همان گونه که در آغاز از او حراست نموده است. بدین ترتیب، پیامبر و امام را در این خصوص مساوی می‌دانیم.

#### پرسش:

هرچند بر شما لازم نیست ولی به هر حال، علت و سبب غیبت امام یا آن چه را امکان دارد علت غیبت شمرده شود برایمان روشن سازید تا دلیل و برهانتان، روشن تر و رساتر باشد.

#### پاسخ:

از اموری که با قطع و یقین علت و سبب غیبت امام زمان علیه السلام به شمار می‌آید بیمناک بودن آن حضرت بر جان مبارک خویش و تهدید به کشته شدن توسط ستمگران است که وی را از تصرف در اموری که اداره آن به دست آن بزرگوار باید انجام پذیرد، جلوگیری نمایند. بنابراین، اگر در مسیر دستیابی امام علیه السلام به اهداف خویش مانع تراشی شود، وجوب قیام به امر امامت از آن حضرت برداشته می‌شود و اگر آن بزرگوار بر جان خویش بیمناک باشد قطعاً باید در پس پرده غیبت نهان گردد و لزوماً باید مخفی بماند همان گونه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گاهی در شعب و گاهی در غار نهان می‌گردید و این عمل توجیهی، جز ترس و بیم از آسیب و زیانی که به وجود مقدّسش

می‌رسید ندارد.

هیچ کس نمی‌تواند قائل شود: رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله پس از رساندن احکام و دستوراتی که رساندن آنها به مردم بر او واجب بود، نهران گردید و مردم از آن پس به او نیازی نداشتند ولی گفته شما در مورد امام، عکس این معناست. از سویی، نهران ماندن و غیبت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به درازا نکشید ولی بر غیبت و نهران بودن امام علیه السلام روزگاری سپری شده و قرن‌ها گذشته است. بنابراین، موضوع آن گونه که آنان مدعی‌اند، نیست زیرا غیبت و نهران شدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تنها در شِعب و غار در مکه قبل از هجرت صورت گرفت که در آن زمان هنوز تمام دستورات اسلام را به مردم نرسانده بود زیرا بیشتر احکام الهی و بیشتر آیات مبارکات قرآن در مدینه نازل گشت. پس چگونه شما غیبت پیامبر را بعد از ادا و رساندن تمام احکام الهی می‌دانید. اگر قضیه آن گونه است که اینان می‌گویند و پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از ادای وظایفش نهران شده است، این عمل نیاز جامعه را به تدبیر اداره امور و سیاست و امر و نهی رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر طرف نمی‌سازد زیرا هیچ کس نمی‌گوید پس از تکمیل دین، به وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و به تدبیر و اندیشه آن بزرگوار نیازی نیست و این سخن جز از اهل عناد، صادر نمی‌شود.

همین پاسخ را می‌توان در پاسخ کسانی گفت که قائلند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستورهایی را که مصلحت ما در آنها بوده به ما رسانده و ادا نموده است و آن چه را باید در آینده برساند، در آن زمان به مصلحت مردم نبوده است. بنابراین، از این جهت می‌تواند غیبت نماید و نهران گردد ولی امام از دیدگاه شما چنین نیست زیرا تصرف آن حضرت در همه حالات در حق مردم لطف به شمار می‌آید و به هیچ وجه غیبت او جایز نیست و باید از او پشتیبانی و حمایت کرده، تا آشکار گردد و موانع را از سر راه مردم بردارد. زیرا ما به روشنی بیان داشتیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله با این که دستورات مربوط به آن زمان را به مردم رسانده، ولی مردم از امر و نهی و اندیشه و تدبیر آن حضرت بی‌نیاز نیستند و کسی در این زمینه اختلافی ندارد، با این همه می‌تواند غایب و از دیده‌ها نهران باشد و

امام نیز همین گونه است.

وانگهی، فرمان خدای متعال مبنی بر نهان شدن پیامبر در شیعب و گاهی در غار، خود نوعی حمایت از آن بزرگوار است زیرا هر حمایتی معنایش این نیست که خداوند به نحوی بین وی و مردم فاصله ایجاد کند که دشمنان از دستیابی به حضرت عاجز و ناتوان باشند و یا با فرشتگان از او حمایت کند زیرا امکان دارد این گونه حمایت‌ها، مفسده‌هایی را در دین به دنبال داشته باشد که چنین عملی از خدای متعال زیبنده نیست. آری، اگر فساد در پی نداشته باشد و خداوند بداند که مصلحت، اقتضای چنین چیزی دارد قطعاً پیامبر خود را با فرشتگان حمایت می‌کند و دشمنان را از دستیابی به او باز می‌دارد. بنابراین، اگر خداوند چنین عملی انجام نداده با این که حکمتش به ثبوت رسیده و برداشتن موانع از سر راه مردم واجب است، در می‌یابیم که نه تنها بر این عمل مصلحتی بار نیست بلکه مفسده در پی خواهد داشت. همین سخن را در مورد امام نیز بیان می‌کنیم، زیرا خداوند با دستور به غیبت و نهان شدن آن حضرت، از کشته شدن وی جلوگیری نموده است و اگر می‌دانست مصلحت مردم بستگی به حمایت امام توسط فرشتگان دارد، قطعاً این کار را انجام می‌داد. بنابراین، با این که حکمت خداوند ثابت و بر طرف ساختن موانع از سر راه مکلفین در تکلیف، واجب است هرگاه چنین عملی را انجام نداد، در خواهیم یافت که مصلحتی بر این کار مترتب نبوده بلکه چه بسا در آن مفسده‌ای وجود داشته است.

ما به طور اجمال قائلیم که بر خداوند واجب است امام علیه السلام را حمایت و پشتیبانی نموده به گونه‌ای که با آن حمایت‌ها، قادر بر قیام باشد و دست او را در امور باز نهد و این کار با فرشتگان و انسان‌ها امکان‌پذیر است. بنابراین، هرگاه خداوند با فرشتگان این عمل را انجام نداد پی خواهیم برد به جهت مفسده‌ای که در آن وجود داشته چنین عملی را انجام نداده است. بدین ترتیب، این پشتیبانی و حمایت، ارتباط به انسان‌ها دارد و از ناحیه آنان باید صورت گیرد و اگر آن‌ها دست به چنین کاری نزدند، خود در حق خویشتن جفا کرده‌اند و ارتباطی به خدای متعال ندارد با این بیان، کلیه اشکالات



وارده از این قبیل، محکوم به بطلان است.

پس اگر روا باشد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با این که مردم به وجود وی نیازمندند، به جهت آسیب رسیدن به وجود مقدّسش در غیبت و نهان به سر برد و مسؤولیت آن متوجّه کسانی که آن حضرت را بیمناک ساخته و ناگزیر به غیبت نموده‌اند، باشد. بنابراین، غیبت امام علیه السلام نیز با نهان شدن رسول خدا صلی الله علیه و آله مساوی است.

تفاوت قائل شدن در مسأله غیبت، یا طولانی و یا کوتاه بودن زمان آن، مقرون به صحّت نیست زیرا بین غیبت کوتاهی که پایان می‌یابد و غیبتی که به طول می‌انجامد تفاوتی وجود ندارد چرا که در مسأله غیبت و نهان بودن، اگر قرار باشد فردی که ناگزیر از غیبت و نهان شدن است، ملامت و سرزنش نشود بلکه کسانی که وی را به غیبت واداشته‌اند، نکوهش گردند. بنابراین همان گونه که علت و سبب نهان شدن و غیبت می‌تواند طولانی باشد، می‌تواند کوتاه مدت نیز باشد.

#### پرسش:

اگر بیم و ترس، امام علیه السلام را ناگزیر به غیبت کرده باشد، از دیدگاه شما پدران وی نیز با بیم و ترس از دشمنانشان زندگی می‌کردند، پس چرا آنان غایب و نهان نگشتند؟

#### پاسخ:

پدران آن بزرگوار با پای‌بندی به تقیه و دست برداشتن از تظاهر به امامت یا نفی امامت از خود، هیچ گونه ترس و بیمی از دشمنانشان نداشتند ولی تمام ترس و بیم، بر جان مبارک امام زمان علیه السلام می‌رود زیرا آن حضرت با شمشیر قیام می‌کند و مردم را به سوی خود فرا می‌خواند و با کسانی که با وی در این زمینه مخالفت ورزند، مبارزه می‌کند. بنابراین، با اندک دقتی می‌توان دریافت که بین بیم و ترس امام زمان علیه السلام از دشمنان و بیم و ترس پدران بزرگوارش شباهتی وجود ندارد زیرا پدران ارجمندش هرگاه به شهادت رسیده و یا از دنیا رحلت می‌نمودند، فرزندانى داشتند که از شایستگی پیشوایی برخوردار بودند و جانشین آنان می‌گشتند ولی حجة بن الحسن علیه السلام به عکس آنان است زیرا آن چه مسلم است هیچ کس جانشین آن حضرت

نخواهد گردید و در جایگاه او قرار نخواهد گرفت. بنابراین، تفاوت بین نهان شدن و غیبت او و پدران بزرگوارش روشن گردید.

ما پیش از این به بیان تفاوت بین وجود امام در حال غیبت که فردی یا افرادی به حضرت دسترسی نداشته باشند و بین عدم وجود وی تا زمانی که تمکن یابد و خداوند آن امکان را به وجود آورد، پرداختیم.

هم چنین گفته‌اند: بین وجود امام آن گاه که کسی به وی دسترسی نداشته باشد و بین حضور او در آسمان چه تفاوت است؟ بدین نحو که بگوییم. اگر امام در آسمان حضور داشته باشد و آن چه بر زمینیان می‌گذرد از وی پوشیده نباشد، بنابراین آسمان برای او مانند زمین است و اگر بر او پوشیده بماند، بود و نبودش مساوی است. وانگهی ما پرسش را در مورد پیامبر ﷺ به خود آنان بر می‌گردانیم بدین نحو که گفته شود: بین وجود نهان و غایب پیامبر و عدم وجود او و حضور وی در آسمان چه تفاوتی وجود دارد؟ هر چه را آنان در این زمینه به ما پاسخ دادند نظیر آن را ما به مطالب گذشته، پاسخ خواهیم داد.

مخالفان نمی‌توانند میان این دو موضوع که پیامبر به جز از دشمنان از کس دیگری نهان نگردید ولی امام زمان ﷺ از دیدگان همه پنهان است، تفاوت قائل شوند زیرا نخست بدانان پاسخ خواهیم داد که، ما جزم و یقین نداریم امام زمان ﷺ از دیده همه دستدارانش نهان است و همین که رواست برخی او را مشاهده کنند، در این خصوص کافی به نظر می‌رسد؛ با این که پیامبر اکرم ﷺ آن گاه که در غار غایب گشت از دوست و دشمن نهان بود و جز خلیفه نخست کسی او را همراهی نمی‌کرد و گاهی مصلحت ایجاب می‌کرد که حضرت به گونه‌ای نهان گردد که هیچ دوست و دشمنی با او همراه نباشد.

### حکمت حدود، در زمان غیبت

پرسش:

حدود الهی در زمان غیبت چگونه اجرا خواهد شد؟ اگر در این زمان اجرای حدی که شرع بر فرد جنایتکار واجب ساخته از او ساقط گردد این عمل خود، موجب نسخ احکام دین می‌گردد و اگر ساقط نگشته و باقی است بنابراین، چه کسی آن‌ها را اجرا خواهد کرد؟

پاسخ:

حدودی که فرد جانی سزاوار آن است همچنان بر عهده وی باقی است. اگر امام ظهور نمود و افراد سزاوار حد نیز باقی بودند، امام علیه السلام آن حدود را با اقرار و شاهد و بیّنه بر آنان جاری خواهد ساخت ولی اگر این فرصت با مردن آن فرد، از بین رفت گناه عدم اجرای آن به عهده افرادی است که امام علیه السلام را بیمناک ساخته و ناگزیر از غیبت نموده‌اند و این موضوع، به معنای نسخ اجرای حدود الهی تلقی نمی‌شود زیرا اجرای حد در صورتی واجب است که امکان آن وجود داشته و مانعی بر سر راه اجرایش وجود نداشته باشد ولی با وجود مانع، ساقط می‌گردد. آری؛ در صورتی می‌توان آن را نسخ احکام دین شمرد که با وجود امکان و برطرف شدن موانع از سر راه، آن حدود ساقط گردد.

پرسش:

شما در زمانی که اهل حلّ و عقد، قادر برگزینش امام و پیشوا نباشند، حکم حدود الهی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟  
اگر بگویید: حدود ساقط است. بنابراین، نظیر الزامی که بر ما نمودید، این قضیه نسخ احکام دین به شمار می‌آید و اگر بگویید: این حدود به عهده افراد سزاوار آن، به حالت خود باقی است؟ پاسخ ما نیز دقیقاً همین است.

پرسش:

اگر گفته شود ابوعلی می‌گوید: زمانی که اهل حلّ و عقد قادر بر نصب امام و پیشوا

نباشند، خداوند کاری انجام می‌دهد که آن عمل، جایگزین اجرای حدود می‌گردد و موانع، از سر راه مکلفین برداشته می‌شود و به گفته ابو‌هاشم: اجرای حدود، اموری دنیایی است و ارتباطی به دین ندارد.

### پاسخ:

اگر ما نیز قائل به سخن ابو‌علی شویم، آسیبی به اعتقاد ما نمی‌رساند زیرا ما به جهت اجرای حدود الهی، انتصاب امام را واجب دانسته‌ایم تا اگر به اجرا در نیامدند با دلالت امامت، متناقض باشد بلکه اجرای حدود تابع شرع مقدس است و پیش از این یادآور شدیم که امکان دارد در زمانی که دست امام علیه السلام در امور بسته است این حدود ساقط شوند و یا به عهدهٔ جانیان باقی بمانند و هرگاه چنین چیزی روا دانسته شد امور دیگر نیز می‌تواند جایگزین آن‌ها گردد. بنابراین، اگر ما نیز پذیرای سخن ابو‌علی شویم، اصل (لزوم وجود امام) نقض نخواهد شد.

آن چه را ابو‌هاشم اظهار داشته که، اجرای حدود برای مصالح دنیوی است، بعید به نظر می‌رسد زیرا اجرای حدود، عبادتی واجب شمرده می‌شود و اگر به جهت مصلحت دنیوی بود، واجب نمی‌شد.

افزون بر این که اجرای حدود از نظر ابو‌هاشم به عنوان پاداش و کیفر، بخشی از عقاب و کیفر الهی است و به اقتضای مصلحت، بخشی از آن در دنیا قبل از آخرت، عملی می‌شود. بنابراین، وی چگونه اجرای آن را به جهت مصالح دنیوی می‌داند؟ بدین ترتیب، آن چه را در این زمینه گفتند، محکوم به بطلان است.

## چگونگی به حق رسیدن، در زمان غیبت

### پرسش:

با این که امام علیه السلام در غیبت به سر می‌برد از چه راهی می‌توان به واقعیت و حق، دست یافت؟ اگر بگویید: هیچ گونه راهی برای رسیدن به حق وجود ندارد، در حقیقت مردم را در کلیهٔ امورشان، در حیرت و سرگردانی و گمراهی و شک و تردید

قرار داده‌اید و اگر بگویید: حق را با دلایل مربوط به آن می‌توان دریافت، پاسخ این است که، این سخن به صراحت حاکی است که با وجود این دلایل، از وجود امام بی‌نیازیم.

### پاسخ:

حق دو گونه است: یکی عقلی و دیگری سماعی (از راه شنیدن). حقی که بر اساس عقل و اندیشه است با دلایل مربوط به آن، می‌توان بدان رسید و بر نوع سماعی آن دلایلی از سخنان و روایات رسیده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و فرزندانش دلالت دارد، و آن بزرگواران به تبیین این موضوع پرداخته و آن را به روشنی عنوان کرده‌اند و هیچ بخشی از آن را بدون دلیل رها نساخته‌اند، گرچه این سخن موافق با گفته ماست، ولی نیاز به وجود امام علیه السلام را به وضوح ثابت نمودیم زیرا جنبه نیاز مستمر به وجود امام علیه السلام در هر حالت و هر زمانی برای ما لطف به شمار می‌آید - چنانکه پیش از این یادآوری شد - و چیزی نمی‌تواند جایگزین آن گردد و نیازی که به سمع و شنیدن نیز ارتباط دارد، روشن است. زیرا با این که روایات رسیده از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و پدران بزرگوار امام علیه السلام در کلیه مسائلی که در دین، نیاز بدان است، موجود هست ولی امکان دارد راویان و نقل‌کنندگان این روایات، عمداً یا به اشتباه آن‌ها را به ما نرسانده باشند، بدین ترتیب نقل روایات، منقطع گشته و یا تنها در میان کسانی که نقل آن‌ها حجتی ندارد، باقی می‌ماند.

این شیوه بحث را ما در کتاب تلخیص الشافی<sup>۱</sup> به نحو مشروح بیان کرده‌ایم و با ذکر آن سخن را در این جا به درازا نمی‌کشانیم.

### پرسش:

اگر فرض کنیم که جمعی از نقل‌کنندگان احادیث، بخشی از روایات مربوط به احکام دین را پوشیده داشته و در چنین جایی نیاز به بیان امام باشد و حق نیز جز از ناحیه وی قابل شناخت نیست و بیم و ترس از کشته شدن وی توسط دشمنانش

همواره وجود دارد، در این صورت چه باید کرد؟

اگر بگویید: او باید ظاهر گردد، هر چند از کشته شدن بیمناک باشد، در این صورت بیم از کشته شدن، نمی تواند مجوز غیبت و نهان بودن وی باشد و ظاهر شدنش لازم است و اگر بگویید: نباید ظاهر شود و در مورد احکامی که بر مسلمانان پوشیده است، تکلیف ساقط می گردد، در این صورت از اجماع خارج شده اید، زیرا هر دستوری که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وضع نموده و آن را تبیین فرموده به اجماع همه، انجام دادن آن تا قیامت بر مسلمانان لازم خواهد بود و اگر بگویید: تکلیف ساقط نمی شود، در این صورت به تکلیف برتر از توان و وجوب عمل به چیزی که راهی به سوی آن وجود ندارد، تصریح نموده اید.

#### پاسخ:

ما در کتاب تلخیص الشافی<sup>۱</sup> به این پرسش به نحو مشروح پاسخ داده ایم و خلاصه اش این است که، اگر خدای متعال بداند در زمانی که غیبت امام به طول می انجامد و بیم او از دشمنان هم چنان باقی است و بخشی از روایات مربوط به دستورات واجب دین منقطع می گردد، تکلیف را از کسانی که راهی برای رسیدن به آن ندارند، ساقط می گرداند.

اگر ما با اجماع پی برده باشیم که احکام دین همواره ادامه داشته و تا قیامت بر همه مسلمانان ثابت و پا برجاست، پی خواهیم برد که اگر قطع نقل روایات مربوط به بخشی از احکام دین رخ دهد، در زمانی است که امام توان دارد ظاهر شود و ابراز وجود کند و حضور خویش را به آگاهی مردم برساند و آنان را بیم دهد.

سید مرتضی در پایان بحث خود می گوید: امکان دارد بسیاری از امور، به ما نرسیده و نزد امام علیه السلام به ودیعه نهاده شده باشد، هر چند ناقلان روایات، آن ها را پوشیده داشته و نقل نکرده باشند. با این همه، تکلیف از مردم ساقط نمی شود، زیرا اگر سبب غیبت امام علیه السلام بیمناک بودن وی بر جان خویشان از ناحیه کسانی باشد که حضرت را

ناگزیر به نهان شدن و غیبت نموده‌اند، این افراد خود، سبب از بین رفتن بخشی از احکام شرع گشته‌اند، چنان که اگر افرادی امام را ناگزیر به غیبت نموده باشند، خویشتن را از تأدیب و تصرف امام در امور، محروم ساخته‌اند زیرا اگر بیم امام علیه السلام بر طرف شود، ظاهر خواهد شد و با تصرف وی در امور، برای آن شخص نیز لطف حاصل می‌شود و آن دسته از احکامی که بر او پوشیده نگاه داشته شده، روشن و تبیین می‌گردد و اگر این کار را انجام ندهد و امام علیه السلام همچنان در غیبت و نهان باقی بماند در هر دو قضیه خود، (سبب از دست رفتن بخشی از احکام دین و عدم حضور امام) شده است. آن چه بیان شد، بیانی محکم و استوار است.

### علت نهان بودن امام علیه السلام از دوستان خود

یکی از دانشمندان ما در پاسخ اظهار داشته: علت غیبت و نهان شدن امام علیه السلام از دوستانش، بیم حضرت از منتشر شدن خبر حضور وی توسط آنان است که به دلیل سرور و شادمانی ناشی از دیدار با آن حضرت، همه جا از آن سخن به میان آورند و همین ماجرا به بیم و ترس امام علیه السلام از دشمنان بینجامد، هر چند هدفشان چنین چیزی نبوده است. ولی این پاسخ قانع کننده نیست و ضعیف است زیرا ضرر و زیان حاصل از فاش ساختن گردهمایی و دیدار آنان با امام علیه السلام بر پیروان خردمند آن حضرت پوشیده نیست. بنابراین، با آگاهی آنان از ضرر و زیانی که عمدتاً متوجه خود آنان و امام هر دو خواهد شد چگونه آن ماجرا را به دشمن اطلاع می‌دهند؟ هر چند امکان دارد یکی دو تن از شیعیان دست به چنین کاری بزنند ولی قاطبه شیعیان که امام برایشان ظاهر نشده، دست به چنین عملی نخواهند زد.

افزون بر این، لازمه این سخن این است که شیعیان به گونه‌ای از دیدار آن حضرت بی بهره گردند که به هیچ وجه از عهده تدارک و جبران آن بر نیایند، زیرا اگر امام، غیبت را به قضیه‌ای واگذارد که خود آگاه است دوستانش آن را انجام خواهند داد. بنابراین، در حال حاضر انجام دادن عملی که مقتضی ظهور امام باشد، در توان آنان نیست و

همین مسأله موجب سقوط تکلیفی از آنان خواهد شد که وجود شخص امام علیه السلام در آن تکلیف، لطف به شمار می آید.

یکی دیگر از دانشمندان ما در پاسخ یادآور شده که، سبب نهران بودن امام علیه السلام از دوستان خود، به دشمنان آن حضرت بر می گردد زیرا بهره مندی قاطبه مردم و دوست و دشمن از وجود امام در صورتی میسر است که دست امام در کارها باز و دستورات آن بزرگوار اجرا شدنی باشد و خود آشکار گردد و بدون مانع و رقیبی به اداره امور پردازد در صورتی که به خوبی مشخص است دشمنان، مانع وی شده و از تصرف آن حضرت در امور مردم جلوگیری به عمل می آورند و بر ظاهر شدن امام علیه السلام برای برخی پیروانش نیز، سودی مترتب نیست زیرا سود مورد انتظاری که بر اداره امور مترتب است جز با آشکار شدن آن حضرت برای همه مردم و به اجرا درآمدن دستوراتش، میسر نخواهد بود. بدین ترتیب، سبب نهران بودن امام علیه السلام لطف و مصلحتی است که برای همه مردم یکسان است.

البته امکان دارد بر این پاسخ اعتراض گردد بدین نحو که گفته شود: هر چند دشمنان، از آشکار شدن حضرت برای تصرف در کارها و اداره امور، مانع تراشیدند ولی در جهت دیدار آن حضرت با یاران خاص وی که خود، خواستار آن بوده اند و به اطاعتش گردن نهاده و پیروی از دستوراتش را واجب می شمردند، ایجاد مانع نکرده اند. بنابراین، اگر در چنین دیداری بدین دلیل که دستور امام برای همه مردم قابل اجرا نیست، سودی مترتب نباشد این موضوع خود، به صراحت گویای این است که شیعه، از زمان شهادت امیر مؤمنان علیه السلام تا دوران امام عسکری علیه السلام والد ماجد حجة بن الحسن علیه السلام به همین سبب، از دیدار با پیشوایان خود سود و بهره ای نبرده اند. از سویی موجب می شود بگوییم: دوستان و پیروان امیر مؤمنان علیه السلام قبل از آن که حضرت زمام امور حکومت را در دست گیرد، از دیدار با آن بزرگوار بهره ای نبرده اند، در صورتی که چنین سخنی از اهل دقت صادر نمی شود.

به فرض اگر تسلیم شویم و بگوییم: بهره مندی از وجود امام علیه السلام تنها در صورتی



امکان پذیر است که آن حضرت برای همه مردم آشکار شود و دستوراتش به اجرا در آید. با این فرض، سخن مخالفان از جنبه‌ای دیگر محکوم به بطلان خواهد بود زیرا این سخن به سقوط تکلیفی از شیعه می‌انجامد که وجود امام علیه السلام در آن تکلیف لطف به شمار می‌آید. چرا که اگر امام علیه السلام به سببی که ارتباطی به شیعیان ندارد برای آنان آشکار نشود و یا از میان برداشتن آن از توان آن‌ها خارج و برایشان امکان نداشته باشد، ناگزیر، تکلیف از آن‌ها ساقط است. زیرا اگر روا باشد گروهی از مردم، جمع دیگری را از لطفی که دارند محروم سازند و تکلیفی که وجود امام در آن لطف است، برایشان استمرار داشته باشد، پس روا خواهد بود که بعضی از مکلفان با قید و بند نهادن و یا چیزی شبیه آن بر پای شخص دیگری، وی را از راه رفتن باز دارد به گونه‌ای که آن شخص توان برداشتن آن را از پای خود نداشته باشد ولی با این همه، تکلیف راه رفتن در واقع همچنان بر عهده وی باقی باشد.

آنان نمی‌توانند در این موضوع، میان مثال قید و بند و میان لطف، تفاوت قائل شوند، به این معنا که بگویند: راه رفتن با قید و بند نه تنها عملی نیست بلکه وقوع آن قابل تصور نخواهد بود. ولی محرومیت از لطف، چنین نیست زیرا بیشتر شیعه و معتزله بر این باورند که عدم وجود لطف با نبودن قدرت و ابزار لازم، یکسانند و تکلیف نمودن، در صورت فقدان لطف، در خصوص کسی که از لطف مشخصی مانند وجود امام برخوردار است نظیر تکلیف فردی است که از قدرت و ابزار کار، بی بهره و موانع زیادی بر سر راهش قرار دارد.

اگر برای آن دسته از کسانی که از لطف مشخصی نظیر وجود امام برخوردارند همین لطف متعلق به آن‌ها حاصل نگردد، در واقع مانع وی در انجام تکلیف بر طرف نشده است، چنان که عذر و مانع شخصی که از راه رفتن باز داشته شده نیز، از میان نرفته است.

آن چه را در پاسخ به پرسشی که از مخالف یاد آور شدیم سزاوار بیان می‌توان یافت این است که بگوییم: نخست ما با جزم و یقین نمی‌دانیم که آن محبوب دل‌ها از

دیده کلیه دوستدارانش نهان و غایب است بلکه امکان دارد برای بیشتر آنان ظاهر گردد و هر فردی تنها از حالات خود خبر دارد. بنابراین، اگر امام علیه السلام برای دوستدارانش ظاهر شود مانع تکلیف از آنها برداشته شده و اگر ظاهر نگردد پی خواهند برد<sup>۱</sup> که به علت و سببی که به خود این شخص برمی گردد، حضرت برایش

۱. علامه مجلسی پس از بیان عبارت متن کتاب غیبت در بحار در مورد برخی پاسخ‌های شیخ طوسی به اعتراضات مخالفان که فرموده است هر شیعه‌ای که امام زمان علیه السلام در زمان غیبت، از او نهان است، به جهت تفصیر و گناه آن فرد است می‌گوید: اگر مسأله را آن گونه که شیخ طوسی فرموده فرض کنیم، در جمع شیعیان در زمان غیبت هیچ کس را نمی‌توان عادل دانست زیرا به گفته ایشان گناهی که از اینان سر زده اعم از کبیره و صغیره‌ای که بر انجام آن اصرار دارند، مانع ظهور آن حضرت است و در هر دو صورت با عدالت افراد منافات دارد. بدین ترتیب چگونه می‌توان حکم به عدالت راویان و ائمه جماعات نمود و چگونه می‌توان گفته آن‌ها را در شهادت و گواهی پذیرفت با این که به خوبی می‌دانیم در هر عصر و زمانی جمعی از نیک مردان وجود دارند که با ظهور امام علیه السلام و صادر شدن ساده‌ترین معجزه حضرت در اقرار به امامت و اطاعت از آن بزرگوار درنگ نمی‌کنند.

هم چنین تردیدی نیست که در بسیاری از روزگاران گذشته، پیامبران و جانشینان آنان زندانی بوده و مردم از دسترسی به آن‌ها محروم بوده‌اند بدیهی است که دوستداران آنان هیچ گونه تفصیر و کوتاهی در این زمینه نداشته‌اند بلکه قائلیم: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در غار نهان بود آشکار بودن وجود مقدس وی برای امیر مؤمنان و در کنار او برایش لطف تلقی می‌شد. پس نمی‌توان امیر مؤمنان علیه السلام را مقصر دانست. پاسخ واقعی این است که لطف، شرط تکلیف است آن هم اگر مشتمل بر مفسده‌ای نباشد. ما به خوبی آگاهیم که اگر خدای متعال برای گناهکاران، نشانه و علامتی قبیح و زشت آشکار کند مثلاً چهره‌های آنان را سیاه گرداند، آن‌ها را به اطاعت از خدا نزدیکتر و از گناه، دورتر می‌سازد ولی از آن جا که این عمل، مفاسد زیادی را در پی دارد خداوند چنین کاری انجام نداده است. به همین ترتیب، امکان دارد ظهور امام زمان علیه السلام برای دوستداران وی مفسده بزرگی را در پی داشته باشد که به نابودی آن‌ها بیانجامد اگر چنین شود، ظهور امام علیه السلام برای آنان لطف تلقی نمی‌شود. آن چه را شیخ طوسی (اعلی الله مقامه) فرموده که «تکلیف، در صورت وجود نداشتن لطف، در خصوص کسی که از لطف شخصی مانند وجود امام برخوردار است، نظیر تکلیف فردی است که از قدرت و ابزار کار، بی بهره است» به فرض تسلیم شدن، در صورتی صحیح است که لطف به شمار آید و مواعنی که بر سر راه لطف بودنش قرار دارد، از بین برود.

در نتیجه پس از ثبوت حسن و قبح عقلی، عقل حکم می‌کند که لطف بر خدای متعال واجب و به اتفاق همه عقلاء، وجود امام علیه السلام خود، لطف به شمار می‌آید زیرا مصلحت، در وجود فرمانروایی که مردم را به خیر و صلاح فرا می‌خواند و از فساد و تباهی آنان جلوگیری می‌کند و وجودش برای بندگان، ارزشمندتر و آنان را به اطاعت و فرمانبری نزدیکتر می‌گرداند، لطف است و چنین فردی باید معصوم باشد و عصمت نیز جز از ناحیه خدا میسر نیست و بر عدم عصمت غیر امام زمان علیه السلام نیز اجماع قائم است، این موارد خود، وجود امام زمان علیه السلام را اثبات می‌کند.

نهان زیستی امام علیه السلام از مخالفان، مشخصاً ارتباط به تفصیر و کوتاهی آنان دارد ولی در خصوص نهان بودنش

ظاهر نشده است هر چند به جهت کوتاهی که از وی سر زده به تفصیل از آن علت آگاهی نداشته باشد که در غیر این صورت، مکلف بودنش به تکلیف، زیبنده نخواهد بود.

بدین سان، اگر شخص مکلف با وجود غیبت امام، هم چنان تکلیفش را بر خود باقی بداند، پی خواهد برد که علت غیبت امام علیه السلام ارتباط به شخص وی دارد چنان که علمای ما در مورد کسی که در راه خداشناسی با تدبیر به بررسی نپرداخته، بر این باورند که چنین فردی باید به یقین برسد که عدم دست‌یابی وی به شناخت خدا، در اثر کوتاهی کردن خود اوست و گرنه بی تردید تکلیف از وی ساقط می‌گشت هر چند نمی‌دانست در انجام دادن چه چیز کوتاهی نموده است.

با این بیان، قوی‌ترین استدلال بر این موضوع این است که اگر امام ظاهر گردد ولی با مشاهده، شناخته نشود، ناگزیر باید با پدیدار ساختن معجزه‌ای که دلیل بر صدق گفتار اوست، شخصیت خود را بشناساند و آشنایی به معجزه نیز نیاز به بررسی و دقت فراوان دارد تا دستخوش شبهه و تردید نگردد. بنابراین، امکان دارد کسانی که امام علیه السلام برایشان ظاهر نشده، هرگاه حضرت آشکار شد و از خود معجزه نشان داد، در آن دقت کافی ننمایند و همین موضوع در آن معجزه، ایجاد شبهه نماید و او را دروغگو تلقی کرده و خبر حضور وی همه جا منتشر گردد و به مواردی که قبلاً یاد آور شدیم (عدم ظاهر شدن امام) بینجامد.

---

از دوستان باید گفت: امکان دارد برخی از آنان مقصر و بعضی با این که مقصر نبوده‌اند ولی به جهت مفسده‌ای که از ناحیه مخالفان به وجود آمده، از برخی فوائدی که بر ظهور آن بزرگوار مترتب بوده، محروم گشته‌اند و یا به جهت مصلحتی برای خود آنان در زمان غیبت حضرت بوده که با وجود عدم آگاهی از زمان ظهور و پیدایش شبهات و دشواری‌های زمانه، به وجود گرانمایه‌اش ایمان داشته و اجر و پاداش آنان بیشتر باشد با این که فوائد و هدایت و رهنمودهای امام علیه السلام متوقف بر ظهور آن حضرت نبوده و به گونه‌ای نیست که بدان پی نبرند. بنابراین، امکان دارد الطاف و عنایات فراوانی از ناحیه آن حضرت به شیعیان برسد که خود بدان پی نبرند چنان که از سخنان آن حضرت پیداست آن جا که فرمود: نهان زیستی‌اش مانند نهان بودن خورشید در پشت ابر است. افزون بر این که در غیبت‌های پیامبران علیهم‌السلام نیز دلایل روشنی وجود دارد که در چنین نهان زیستی‌ه، مصلحتی بر وجود حجت خدا مترتب است و گرنه از ناحیه خدای متعال، چنین عملی صادر نمی‌گشت.

### پرسش:

از آن دسته از دوستان امام علیه السلام که حضرت به جهت فردی که خود کوتاهی کرده برایشان ظاهر نشده، چه کوتاهی سر زده است؟ و چگونه از توان دقت در معجزه‌ای که امام با خود آورده، برخوردار باشند؟ و اموری که موجب غیبت و نهان شدن آن حضرت شده به چه نحو برای آن‌ها قابل جمع است؟

### پاسخ:

ما علت غیبت و نهان بودن امام علیه السلام را از دیده دوستانش مربوط به افرادی می‌دانیم که در این زمینه از آنان کوتاهی صورت گرفته و امکان تدارک و جبران آن وجود داشته باشد زیرا امکان دارد دوستان امام علیه السلام به هنگام ظاهر شدن آن حضرت در دقت و بررسی معجزه وی، کوتاهی از خود نشان دهند. بدین ترتیب، کوتاهی از ناحیه این افراد صورت گرفته، چرا که میان معجزه و غیر معجزه تفاوت قائل نشده و در پی دلیل و برهان بر نیامده‌اند به همین دلیل در آن، شبهه به وجود آمده است ولی اگر بر مبنای صحیحی عمل نموده بود به هنگام ظاهر شدن امام علیه السلام در معجزه‌اش دچار اشتباه نمی‌شد. بنابراین، جبران و تدارک این کوتاهی بر او لازم است. و در این راستا کسی نمی‌تواند بگوید: جبران این کوتاهی، تکلیفی فراتر از توان بوده و احاله به غیبت است زیرا دوستان امام علیه السلام نمی‌دانند دقیقاً در چه بخشی از دقت و بررسی و استدلال، کوتاهی کرده‌اند و در صدد جبران آن بر آیند تا آرامش خاطر یابند ولی ملاحظه می‌کنیم که شما آنان را بر انجام دادن کاری که بر آنان لازم نیست، ملزم می‌سازید. زیرا اموری که در ادای تکلیف، بر آنان لازم است گاهی مشخص و گاهی با اموری دیگر اشتباه می‌شود هر چند دست یابی به هر دو، ثابت و حاصل است.

بنا به این فرض، هرگاه دوستان امام علیه السلام خویشتن را ارزیابی کردند و پی بردند که امام علیه السلام برایشان آشکار نمی‌شود و از سویی، مواردی را که ما به عنوان علت و سبب غیبت یادآور شدیم، محکوم به بطلان بدانند، پی خواهند برد که علت غیبت ناگزیر به خودشان باز می‌گردد و اگر پی ببرند که قوی‌ترین علل و اسباب غیبت همان است که

ما بیان داشتیم، پی خواهند برد که کوتاهی در جهت شناخت ویژگی‌ها و شروط معجزه، از ناحیه خودشان سر زده است. در چنین موردی باید برای شناخت آن‌ها تجدید نظر کند و آن‌ها را از ورطه عیب و نقص و مواردی که موجب اشتباه می‌شود، خالص گرداند.

بدین ترتیب، اگر کسی در این زمینه فوق العاده بکوشد و شرایط آن را با دقت بسنجد بی تردید، به تفاوت بین حق و باطل پی خواهد برد و انسان در چنین گذرگاه‌ها به درون خویش آگاه‌تر از دیگران است و امکان ندارد در چنین مواردی به چیزی فراتر از حداکثر تلاش و کوشش و تحقیق و بررسی و تسلیم حق شدن، مأمور و مکلف شده باشند.

پیش از این به روشنی بیان داشتیم این گفته، نظیر سخن مادر پاسخ مخالفین است که هر گاه در دلایل و براهین ما دقت نمودند و واقعیت امر برایشان حاصل نشد، می‌گوییم بر اثر کوتاهی و عدم دقت، به شناخت دست نیافته‌اند.

#### پرسش:

لازمه آن چه شما بیان می‌دارید این است که هیچ یک از معجزات، قابل تشخیص نباشد و این قضیه به عدم شناخت نبوت و صدق گفتار رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌انجامد و چنین اندیشه‌ای فرد را نه تنها از دایره ایمان بلکه از حیطة اسلام نیز خارج می‌سازد.

#### پاسخ:

چنین ملازمه‌ای به وجود نخواهد آمد زیرا امکان دارد در بخشی از معجزات، شبهه به وجود آید و هر گاه چنین اتفاقی افتاد این گونه نیست که شبهه به سایر معجزات نیز تسری پیدا کند. از سویی، امکان دارد در معجزه‌ای که دلیل بر نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است هیچ گونه شبهه‌ای پدید نیاید و با جزم و یقین آن را معجزه بدانند و از این راه به پیامبری رسول خدا صلی الله علیه و آله پی ببرند ولی هر گاه معجزه‌ای به دست امام علیه السلام پدید آید، با معجزه پیامبر تفاوت دارد و امکان ورود شبهه در خصوص معجزه بودنش در آن امکان‌پذیر است و در این صورت در امامت وی تردید ایجاد می‌شود

هرچند به نبوت و پیامبری رسول اکرم ﷺ یقین داشته باشد. این سخن، نظیر این است که بگوییم: هرکس از طریق معجزاتی که دلیل بر نبوت حضرت موسی ﷺ است به پیامبری آن بزرگوار پی ببرد ولی در معجزاتی که توسط حضرت عیسی ﷺ و پیامبر اکرم ﷺ پدید آمده دقت نکند، با جزم و یقین نمی‌توان گفت: وی به معجزات حضرت موسی ﷺ نیز پی نبرده است زیرا امکان دارد به معجزات حضرت موسی ﷺ و معنا و مفهوم آن‌ها آشنا گردد هرچند به معجزات حضرت عیسی ﷺ و پیامبر اکرم ﷺ آشنایی حاصل نموده و معنا و مفهوم آن‌ها بر وی مشتبه شده باشد.

### پرسش:

لازمه سخنان فوق این است که واجب است هرکس که امام زمان ﷺ برایش آشکار نشده باشد به یقین دریابد مرتکب گناه بزرگی شده که در حد کفر است زیرا آن گونه که شما وی را فرض نمودید، در اموری که موجب غیبت امام ﷺ از دیدگان وی شده و مصلحت او از بین رفته، کوتاهی نموده است. بدین ترتیب، دوستاناران امام به دشمنانش تبدیل شده‌اند.

### پاسخ:

موضوع کوتاهی کردن فرد، که بدان اشاره کردیم، لازم نیست کفر و یا ارتکاب گناه بزرگ باشد زیرا دوستاناران حضرت در چنین حالاتی، امام نبودن آن بزرگوار را باور نداشته و آن حضرت را بر جان خویش بیمناک نساخته‌اند، بلکه تنها در شناخت برخی از مسایلی که امکان دارد این عمل در آینده سبب شک در امامت حضرت بشود کوتاهی کرده‌اند، در صورتی که در حال حاضر چنین چیزی رخ نداده است. بنابراین، / از انجام دادن این عمل کافر بودن شخص، لازم نمی‌آید، البته لازمه این کار هرچند کفر نیست و نظیر تکذیب امام و تردید در صدق گفتار آن حضرت تلقی نمی‌شود، ولی به هر حال گناه و اشتباه است اما هیچ یک از این امور با ایمان و اعتقاد و سزاواری درک ثواب، منافات ندارد، بدین ترتیب، دوستاناران به دشمن تبدیل نخواهد شد زیرا

اعتقاد دشمن در مورد امام در حال حاضر به گونه‌ای است که کفر و گناه کبیره شمرده می‌شود ولی اعتقاد دوستانان حضرت، برخلاف این عقیده است. آن جا که اظهار داشتیم: آن چه در آینده سبب تردید در امامت شود و نظیر سبب در کفر باشد، لازمه‌اش این نیست که اکنون کفر تلقی شود. معنایش این است که اگر کسی در مورد فردی از ما که توان انجام دادن کاری را دارد بر این باور باشد که وی قادر است ابتداءً جسمی را ایجاد کند. این اعتقاد و باور، کفر شمرده نمی‌شود بلکه اشتباه و نادانی است و امکان دارد فردی که دارای این اعتقاد است اگر پیامبری ظاهر شود و مردم را به پیامبری خویش فراخواند و معجزه‌اش را کاری قرار دهد که خداوند آن را هم اکنون به دست وی آشکار نماید و بیشتر مردم قادر بر انجام آن نباشند، پذیرای آن معجزه نشود ولی اگر همین شخص یقین به معجزه بودن آن حاصل کند قطعاً آن را خواهد پذیرفت و اعتقاد سابق این فرد در مورد توان و قدرت خود در ایجاد جسم، نظیر سبب در عدم پذیرش معجزه پیامبر خواهد بود ولی لازم نمی‌آید به منزله سببیت در کفر باشد.

### پرسش:

این پاسخ نیز بنا به اصلی که شما بدان پای بندید، نمی‌تواند مقرون به صحت باشد. زیرا آن چه در مذهب شما بر آن مهر صحت نهاده شده این است که اگر فردی خدای متعال را با صفاتش شناخته باشد و به نبوت و امامت اذعان داشته و مؤمن تلقی شود، هیچ گاه از او کفر صادر نمی‌گردد.

با ثابت شدن این اصل شما چگونه قادر هستید در سبب نهان بودن امام علیه السلام از دوستانانش اظهار دارید و بگویید: آن گونه که از حالات دوستانان وی پیداست هرگاه امام علیه السلام ظهور نماید و به دست او معجزه‌ای صورت گیرد، این افراد در آن معجزه دچار شک و تردید شده و او را امام نمی‌دانند در صورتی که شک و تردید در چنین موضوعی خود، کفر به شمار می‌آید و با اصل و مبنایی که در صدد تصحیح آن برآمدید، ناسازگار است.

### پاسخ:

آن چه را شما یاد آور شدید مقرون به صحت نیست زیرا شک و تردید در معجزه‌ای که به دست امام علیه السلام صورت می‌گیرد به نحو اجمال زیانی به شناخت وی در مورد غیر امام نخواهد داشت، بلکه شک در معجزه جایی زیان آور است که با شناخت اجمالی امام و صحت شناخت وی، تردید کند که آیا این شخص همان امام است یا خیر؟ و تردید در چنین موردی کفر به شمار نمی‌آید زیرا اگر کفر تلقی می‌شود، واجب بود در صورت عدم پدید آمدن معجزه نیز کفر باشد چرا که این فرد پیش از پدید آمدن معجزه به دست امام علیه السلام، در وجود حضرت تردید داشته. از دیدگاه این فرد، هم صاحب معجزه می‌توانست امام باشد و هم دیگری و چنین تردیدی کفر شمرده نمی‌شود. آری اگر اجمالاً در مورد امام شناخت حاصل نمود ولی در آینده نسبت به امامت وی به نحو اجمال تردید کرد چنین شکی در دایره کفر قرار می‌گیرد و به وجود آمدن چنین تردیدی از دوستان امام در آینده، به وقوع نخواهد پیوست.

سید مرتضی می‌گوید: مخالفینی که از ما می‌پرسند: چرا امام علیه السلام برای دوستانش ظاهر نمی‌شود، پرسشی بی‌مورد است زیرا اگر هدف این شخص این باشد که دوستان حضرت در زمان غیبت از وجود لطف بی‌بهره‌اند بنابراین، تکلیفی بر آنها مترتب نیست، بنابراین چنین اشکالی متوجه ما نیست زیرا برای دوستان حضرت در زمان غیبت نیز لطف حاصل است چرا که هرگاه دوستان حضرت آگاهی داشته باشند که پیشوا و امام غایبی دارند، لحظه به لحظه در انتظارش به سر می‌برند و دست حضرت را در همه حال باز می‌دانند، به همین دلیل از تنبیه او ترس و بیم به دل دارند به همین دلیل از کارهای زشت و ناپسند، دوری می‌کنند و بسیاری از واجبات را انجام می‌دهند.

بنابراین، حالت امام علیه السلام در زمان غیبت، نظیر حضور داشتن وی در شهری دیگر خواهد بود چه بسا دوستان وی در زمان غیبت وی، بیشتر مراقب اعمال خود باشند زیرا امام در حال غیبت می‌تواند در شهر و دیارش همراه و در نزدیکی آنان قرار



داشته باشد و آن‌ها را ببیند ولی آنان امام را شناسند و از وضعیت او بی اطلاع باشند اما اگر در شهر دیگری باشد احتمال می‌دهند حالاتشان بر امام پوشیده بماند. بدین سان، در زمان غیبت، همان گونه که یاد آور شدیم، زمینه دوری از گناه وجود دارد بنابراین، اگر لطف از آنان برداشته نشود، امام می‌تواند از دیدگان دوستانش نهان باشد.

اگر مخالفان تسلیم شوند که لطف وجود امام برای دوستانان حضرت، همواره حاصل است ولی با این وصف بگویند: چرا امام برای دوستانش ظاهر نمی‌شود؟ پاسخ این است که، در هر زمانی آشکار شدن امام برای دوستانش واجب نیست، بدین ترتیب این پرسش، از ریشه و اساس ساقط است. افزون بر این که، لطف متعلق به دوستانان امام به جهت وجود آن حضرت از جنبه دیگری نیز حاصل است و آن این که به واسطه وجودش اطمینان کامل دارند که تمام دستورات دین به آنان می‌رسد و اگر امام وجود نداشت، به رسیدن این احکام اعتماد نداشتند و بر این باور بودند که بسیاری از احکام دین بر آنان پوشیده مانده و به آنها نرسیده است ولی هر گاه اجمالاً از وجود حضرتش آگاه باشند، از کلیه موارد یاد شده مطمئن و در امان هستند، بنابراین لطف وجود حضرت، از این جنبه نیز برای آن‌ها حاصل است.

#### غیر عادی نبودن ولادت امام زمان علیه السلام

قبلاً یاد آور شدیم که نهان داشتن ولادت حضرت حجة بن الحسن علیه السلام، کاری خارق العاده نیست زیرا نظیر آن در دوران سلاطین و پادشاهان گذشته نیز رخ داده است و دانشمندان ایرانی و ناقلان اخبار دولت‌های منقرض شده، به ذکر این موارد پرداخته‌اند. از جمله موارد مشهور، سرگذشت کیخسرو پادشاه ایران است که مادرش بارداری خویش به وی و ولادتش را نهان ساخت. مادر کیخسرو، نوه پسر افراسیاب پادشاه ترکستان بود و پدر بزرگش کیکاوس در پی کشتن فرزند او بود که مادرش تا زمان ولادت، وی را نهان داشت و سرگذشت او در کتب تاریخی معروف

بوده و طبری<sup>۱</sup> نیز آن را یاد آور شده است.

قرآن کریم از ماجرای حضرت ابراهیم علیه السلام سخن به میان آورده که مادرش وی را در نهان به دنیا آورد و تا دوران جوانی و بلوغ او را در غار پنهان ساخت که سرگذشت او در تاریخ آمده است.<sup>۲</sup>

سرگذشت حضرت موسی علیه السلام نیز از این دسته است. مادرش به جهت بیمی که بر جان فرزندش از فرعون داشت او را به رود نیل افکند و این ماجرا معروف است و قرآن<sup>۳</sup> از آن سخن گفته است. سرگذشت حجة بن الحسن علیه السلام نیز شبیه ماجرای حضرت موسی است. بنابراین، چگونه بعضی ولادت آن حضرت را غیر عادی می دانند؟!

برخی از مردم از کنیزکی که مدتی آن را از همسر خویش نهان داشته اند دارای فرزندی شده اند ولی تنها آن گاه که زمان مرگشان فرا می رسد بدان اقرار و اعتراف می کنند. دسته ای از مردم از ترس خانواده خویش که مبادا به جهت طمع در میراث وی فرزندش را بکشند، کودک خود را مخفی و نهان می سازند و مواردی از این قبیل معمول و رایج است. بنابراین نمی سزد در نظیر چنین موردی درباره حضرت حجّت علیه السلام شگفت زده شد و ما امثال این موارد را فراوان مشاهده نموده و مانندش را بسیار شنیده ایم و سخن را با ذکر آن موارد به درازا نمی کشانیم، زیرا معمولاً چنین مواردی بر همگان معلوم است.

موارد بسیاری سراغ داریم که نسب برخی فرزندان، مدتی طولانی پس از مرگ پدرشان ثابت می گردد و تا زمانی که دو مرد مسلمان به نسب وی گواهی ندهند، کسی آن فرزند را نمی شناسد و آن دو شاهد را پدر، دور از چشم خانواده به جهت بیم از

۱. تاریخ الامم و الملوك، ج ۱، ص ۵۰۹-۵۱۶.

۲. تاریخ الامم و الملوك، ص ۲۳۳؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۲۵؛ بحار، ج ۱۲، ص ۱۹ به نقل از مجمع.

۳. این ماجرا در سوره قصص، آیه ۷ آمده و فخر رازی در تفسیر کبیر، ج ۲۴، ص ۲۲۷ و طبری در جامع

البیان، ج ۲۰، ص ۲۰-۲۱ و تاریخ الامم و الملوك، ج ۱، ص ۳۸۵-۳۲۲ و شیخ طبرسی رحمته الله در مجمع البیان،

ج ۴، ص ۲۴۰-۲۴۱ آن را مشروحاً یاد آور شده اند.

همسر و خانواده خود، بر خویش گواه گرفته است و آن دو، پس از مرگش به آن مسأله گواهی داده‌اند و یا شهادت داده‌اند که وی با زنی ازدواج قانونی و صحیح انجام داده و از او صاحب فرزندی شده که می‌توان او را به آن مرد نسبت داد. بنابراین، به حکم شرع واجب است فرزند را ملحق به پدر دانست.

### اثبات ولادت ولی عصر علیه السلام

روایات مربوط به ولادت حجة بن الحسن علیه السلام پیش از مواردی که نسب‌ها در شرع بدان ثابت می‌گردند، نقل شده است و ما به خواست خدا بخشی از این روایات را در مباحث بعدی یاد آور خواهیم شد.

ولی ماجرای جعفر بن علی (جعفر کذاب) عموی صاحب الزمان علیه السلام که گواهی شیعیان را در مورد فرزند برادر خویش امام عسکری علیه السلام که در زمان حیات پدر تولد یافته بود انکار نمود و پس از رحلت امام عسکری علیه السلام آن را نفی کرد و میراثش را به تصرف در آورد و خلیفه وقت را وادار به زندانی کردن کنیزکان امام عسکری نمود تا باردار نبودن آنها ثابت گردد و مطمئن شود که برادرش فرزند ندارد و خون شیعیان و پیروان آن حضرت را به صرف ادعای وجود جانشین آن حضرت و سزاوارتر بودن وی به مقام امامت، مباح شمرد. با این همه، موارد یاد شده و نظایر آن برای اهل تحقیق ایجاد شبهه نمی‌کند، زیرا همه اتفاق نظر دارند که جعفر مقام عصمت نظیر عصمت پیامبران نداشته تا حق را انکار و ادعای باطل نکند، بلکه اشتباه از وی روا بوده و کارهای بیهوده از او سر می‌زده است.<sup>۱</sup>

قرآن<sup>۲</sup> از سرگذشت فرزندان یعقوب علیه السلام و رفتار آنان با برادرشان حضرت یوسف علیه السلام و به چاه افکندن وی و به بهای ناچیز فروختن او، سخن به میان آورده است

۱. برای شرح بیشتر به ارشاد مفید، ص ۳۴۵ مراجعه شود؛ بحار، ج ۵۰، ص ۳۳۴، ح ۵ به نقل از ارشاد.  
 ۲. قرآن در سوره یوسف از این ماجرا سخن گفته به تفسیر این سوره در تفسیر عیاشی، قمی، تفسیر کبیر، جامع البیان، مجمع البیان و دیگر کتب تفسیر مراجعه شود.

در صورتی که این عده خود، پیامبر زاده و به گفته برخی، پیامبر<sup>۱</sup> بوده‌اند. بنابراین، اگر چنین کاری با آن همه خطاها و اشتباهات بزرگ از اینان سر زده باشد، چرا نظیر این رفتار از افرادی چون جعفر بن علی [کذاب] با فرزند برادرش، سر نزنند و برای دست یابی به زرق و برق دنیا، به انکار وجود نازنین وی برنخیزد و آیا جز انسان‌های سرسخت و بدخواه، چنین چیزی را منکر می‌شود؟

#### پرسش:

چگونه امام عسکری علیه السلام می‌تواند دارای فرزند باشد با این که در دوران بیماری که به رحلتش انجامید وصیت خویش را در مورد موقوفات و صدقاتش به مادر مکرّمه‌اش «حدیث» با کنیه «أمّ الحسن» احاله داد و وی را ناظر بر آنها گرداند. اگر فرزندی داشت، قطعاً نامش را در وصیت یاد آور می‌شد.

#### پاسخ:

تمام هدف امام علیه السلام از این کار مخفی نگاه داشتن ولادت فرزند خود و پوشیده داشتن وصیت وی از خلیفه وقت بود. اگر حضرت نام فرزندش را در وصیت نامه ذکر و یا اجرای وصیتش را به وی احاله داده بود، نقض غرض کرده بود. به ویژه که این عمل نیاز به گواهی سران حکومت و عوامل خلیفه و گواهی قاضیان داشت تا موقوفاتش را بدین وسیله حفظ و از صدقاتش<sup>۲</sup> نگاهداری کند. از این رو، با ذکر نکردن نام فرزند، وی را از دشمن نهبان داشت و با آگاه نکردن دیگران از وجود وی از ریختن خونش جلوگیری نمود. کسی که تصور کند این کار، دلیل بر بطلان ادعای شیعیان درباره وجود مقدّس فرزند امام عسکری علیه السلام است، دور از آشنایی به آداب و رسوم جامعه سخن گفته است. نظیر این عمل را امام صادق علیه السلام به هنگام احاله اجرای وصیت خویش به پنج تن که نخستین فرد آنان منصور عباسی خلیفه وقت بود، انجام داد و برای حفظ جان فرزندش موسی بن جعفر علیه السلام نام وی را به تنهایی ذکر نکرد و

۱. تاریخ الامم و الملوک، ج ۱، ص ۳۳۰-۳۶۲.

۲. بحار، ج ۵۰، ص ۳۲۹.

ربیع حاجب و قاضی وقت و همسرش حمیده بربریه (مادر موسی بن جعفر) را بر وصیتش گواه گرفت و نام فرزندش موسی بن جعفر علیه السلام را به جهت پوشیده نگاه داشتن امامت و حراست از جانشینی وی، در پایان همه یاد آور شد و نام هیچ یک از دیگر فرزندان را همراه با موسی ذکر نکرد تا مبادا پس از او در بین آنان کسی مدعی مقام امامت گردد و به وارد شدن نامش در وصیت نامه آن حضرت، توسل جوید. بدین ترتیب، اگر موسی بن جعفر علیه السلام در بین فرزندان امام صادق علیه السلام شخصیتی بارز و معروف و دارای جایگاهی شناخته شده و نسب صحیح و شهرت در فضل و دانش نداشت و نهان داشته شده بود، امام علیه السلام نام او را در وصیت نامه اش ذکر نمی کرد. و تنها از میان فرزندانش به ذکر نام وی اکتفا نمی نمود چنان که امام عسکری علیه السلام والد ماجد صاحب الامر علیه السلام نیز این کار را انجام داد.

### مخفی نبودن جایگاه حضرت از برخی یاران

#### پرسش:

به گفته شما از زمان ولادت حضرت حجت علیه السلام تاکنون که دیر زمانی سپری شده کسی از جایگاه و محل زندگی آن حضرت اطلاع و شناختی ندارد و کسی که بتوان به سخنش اعتماد کرد نیز از او اطلاعی به دست نداده است. بنابراین، این عمل، کاری خارق العاده است، زیرا کلیه کسانی که از بیم جانیشان یا اهداف دیگری از شخص ظالم و ستم پیشه نهان می شوند، مدت نهان بودنشان کوتاه است و به بیست سال نمی انجامد و مکان او در این مدت بر همه مخفی نمی ماند و ناگزیر برخی از دوستان و اطرافیانش از جایگاه وی اطلاع دارند و یا از دیدار با او خبر می دهند ولی گفته شما خلاف این سخن است.

#### پاسخ:

موضوع، آن گونه که شما اظهار داشتید نیست. زیرا شیعه بر این باور است که، جمعی از یاران امام عسکری علیه السلام در دوران حیات آن حضرت، فرزند دلبنده را

مشاهده کرده‌اند و این عده پس از رحلت پدر بزرگوارش، یاران و خواص حضرت به شمار آمده و واسطه‌های معروف و سرشناس بین آن امام همام و پیروان و شیعیانش تلقی می‌شدند که در مباحث بعدی از آنان یاد خواهیم کرد. این شخصیت‌ها دستورات دین را به شیعیان حضرت منتقل می‌ساختند و پاسخ وی را به مسائلمان، به آن‌ها می‌رساندند و وجوه شرعی مربوط به امام را از شیعیان تحویل می‌گرفتند.

امام عسکری علیه السلام عدالت این گروه را در دوران حیات خویش ستود و آنان را امین خویش گرداند و با ذکر نام و نسب، ناظر بر املاک و انجام دادن امور خود قرار داد، نظیر ابو عمرو، عثمان بن سعید سمان و پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید و دیگر شخصیت‌هایی که روایات مربوط به آن‌ها را به خواست خدا در مباحث بعدی یاد آور خواهیم شد. این افراد، انسانهایی خردمند، امانت دار، مورد اعتماد بودند و درک و هوشمندی و علم و دانش و آگاهی بالایی داشتند و به جهت مقام و منزلتشان نزد خلیفه وقت نیز مورد احترام بودند و به سبب امانت داری و عدالت معروفشان از آنان تجلیل به عمل می‌آمد تا آن جا که خلیفه وقت برخی از تنگناهایی را که دشمنان برای این شخصیت‌ها به وجود می‌آوردند برطرف می‌ساخت. بدین ترتیب، آن چه یادآوری شد سخن مخالفین را که گفتند: امام زمانتان را کسی ندیده، از درجه اعتبار ساقط گردانده و ادعای شیعیان بر خلاف سخن آن‌هاست.

مدتی پس از رحلت یاران پدر بزرگوارش امام عسکری علیه السلام، اخبار مربوط به آن حضرت از طریق سفیرانی که رابط میان او و شیعیان بودند بدانان می‌رسید و مردم به سخن آنان اعتماد داشتند و به جهت دیانت و امانت‌داری و اموری که اختصاص به دین و پاکدامنی و درستکاری داشت، به آن‌ها رجوع می‌کردند و شاید در مباحث بعدی به بیان بخشی از روایات مربوط به آنان پردازیم.

پیش از این به نقل از پدران بزرگوار آن حضرت یاد آور شدیم که حضرت قائم علیه السلام دارای دو غیبت است که دومین غیبت از نخستین غیبت وی طولانی‌تر خواهد بود. در غیبت نخست خبرهای مربوط به آن حضرت به اطلاع مردم می‌رسد ولی در غیبت

دوم چنین نخواهد بود و این موضوع دقیقاً با این روایات سازگار است و این خود، دلیلی است که بر دلایل قبلی افزوده می‌شود و به خواست خدا در این زمینه به تفصیل سخن خواهیم گفت.

اما غیر عادی بودن مسأله غیبت، آن گونه که مخالفان گفته‌اند، مقرون به صحت نیست. به فرض اگر چنین چیزی صحیح نیز باشد برای خداوند این امکان وجود دارد که برای نهان داشتن شخصی، عادت را بشکند و او را به جهت نوعی مصلحت و حسن تدبیر در خصوص مواعی که بر سر راه ظهور اوست، غایب و نهان سازد.

ملاحظه می‌کنیم که حضرت خضر علیه السلام از دیدگاه بیشتر مسلمانان و به اتفاق سیره نویسان پیش از زمان ما، یعنی از دوران حضرت موسی علیه السلام تاکنون وجود داشته ولی جایگاهش برای کسی مشخص نبوده است و جز آن چه قرآن در سرگذشت حضرت موسی علیه السلام بیان فرموده کسی برای او یار و یاورى سراغ ندارد.

برخی از مردم می‌گویند حضرت خضر گاهی [ناشناس] ظاهر می‌شود و کسانی که او را می‌بینند گمان می‌برند فردی زاهد و پارساست و آن گاه که از آن مکان رفت، او را خضر می‌پندارند شخص او را در همان زمان نمی‌شناسد و تصوورش را نیز نمی‌کنند، بلکه به نظرشان میرسد که یکی از مردم است.

غیبت و مخفی شدن حضرت موسی بن عمران علیه السلام از دیار خویش و فرار خود و هوادارانش از فرعون نیز از جمله سرگذشت‌هایی است که قرآن از آن سخن به میان آورده است و مدتی هیچ کس به آن حضرت دست نیافت و نه مشخصاً وی را شناخت تا سرانجام خداوند او را به پیامبری برگزید و مردم را به خداشناسی دعوت کرد و از آن پس دوست و دشمن، وی را شناختند

داستان حضرت یوسف علیه السلام را قرآن بیان فرموده و سوره‌ای به نام وی در قرآن آمده

۱. کهف، آیات ۶۰-۶۸ برای تفسیر آیه به تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۷-۴۰ و عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۹ به بعد و انوار التنزیل، ج ۲، ص ۱۸-۲۳ و در حاشیه آن تفسیر جلالین و دیگر کتب تفسیر و روایی نظیر علل و قصص الانبیاء راوندی مراجعه شود؛ بحار، ج ۱۳، ص ۲۷۸-۳۲۲ باب ۱۰.

که وضعیت او از پدرش که خود، پیامبر خدا بود و صبح و شام بر او وحی نازل می‌گشت و نیز از دیگر فرزنداناش، مخفی ماند به گونه‌ای که برادران حضرت یوسف در آن دیار بر او وارد می‌شدند و با وی داد و ستد انجام می‌دادند ولی او را نمی‌شناختند. تا سال‌ها و روزگارانی از این ماجرا سپری شد و سرانجام خداوند واقعیت را آشکار ساخت و اخبار مربوط به او را ظاهر نمود و او و پدر و برادرانش را به یکدیگر رساند؛ ولی امروزه چنین ماجرابی میان ما معمول نیست و نظیرش را نشنیده‌ایم.

ماجرای حضرت یونس بن مثنی پیامبر خدا نیز در قرآن<sup>۱</sup> آمده که آن حضرت به هنگام بالا گرفتن اختلاف امتش با وی، از جمع آنان فراری شد و مردم حقوقش را نادیده گرفتند و از میان قوم خود و همه مردم غایب شد و کسی از محل و جایگاه وی اطلاعی نداشت و خداوند او را در شکم ماهی نهان ساخت و بنا به مصلحتی اندک رمق جاننش را نستاند تا آن مدت به پایان رسید و وی را به جمع امت خویش باز گرداند و آنان را در یک جا گرد آورد. این ماجرا نیز دور از عادت ما بوده و میانمان معمول نیست در صورتی که قرآن از آن سخن به میان آورده و همه مسلمانان آن را پذیرفته‌اند.

سرگذشت اصحاب کهف نیز نظیر دیگر ماجراهایی است که یاد آور شدیم و قرآن از آن یاد کرده و شرح حال و نهان شدن آنان را از مردم دیار خود که به جهت حفظ دین و آیین<sup>۲</sup> خویش از جمع آنان فراری شدند، بیان داشته است. اگر قرآن از سرگذشت اصحاب کهف سخن به میان نیاورده بود، دشمنان ما برای نفی غیبت صاحب الامر<sup>۳</sup> به انکار این سرگذشت بر می‌خاستند و ماجرای آنان را نیز مانند امام زمان<sup>۴</sup> به شمار می‌آوردند ولی خدای متعال مردم را آگاه ساخت که اصحاب کهف سیصد [و نه] سال

۱. صافات، آیات ۱۳۹-۱۴۸ و سوره ن، آیات ۴۸-۵۰؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۱۱-۱۷ و بحار، ج ۱۴، ص ۳۷۹-۴۰۶ باب ۲۶.

۲. کهف، آیات ۹-۲۶؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۵-۱۱؛ قصص الانبیاء راوندی، ص ۲۵۵، ح ۳۰۰؛ بحار، ج ۱۴، ص ۴۱۱-۴۱۹ به نقل از قصص راوندی، ص ۴۰۷-۴۳۷، باب ۲۷.



در نهان و بیم و ترس به سر می بردند، پس از آن خداوند آن‌ها را زنده ساخت و به سوی مردم دیار خود باز گشتند و سرگذشت آن‌ها در این خصوص، معروف است. قرآن کریم ماجرای شخصی که اهل کتاب او را پیامبر می دانند یاد آور شده که او را با الاغش<sup>۱</sup> صد سال میراند و سپس زنده ساخت و غذایش همچنان سالم و طعم نوشیدنی اش<sup>۲</sup> تغییر نکرده بود که این خود، ماجرای غیر عادی است.

بنابراین، اگر آن چه را بیان داشتیم معروف و شدنی بوده با این همه چگونه می توان به انکار غیبت حجة بن الحسن علیه السلام برخاست؟!

آری مگر این که مخالف ما، دهری مسلک و بی دین باشد که به انکار همه امور یاد شده برخیزد و آن را محال بداند که در این صورت ما با چنین فردی پیرامون مسأله غیبت سخن نخواهیم گفت بلکه در زمینه پایه و اساس توحید و اموری از این قبیل، که در توان قدرت الهی است، باب گفتگو را با وی می گشاییم ولی در مورد غیبت امام زمان علیه السلام تنها روی سخن ما با کسی است که به اسلام گرویده و این کارها را در حیطة قدرت و توان خدای متعال می داند و در این راستا به تبیین نظایر آن که میان مردم رایج و معمول است خواهیم پرداخت.

نظیر مواردی که ما بر شمردیم توسط سیره نویسان و تاریخ نگاران در مورد پادشاهان و سلاطین ایرانی نقل شده که آنان مدتی از اطرافیان خود نهان بودند و از وضعیت آنان اطلاعی در دست نداشتند ولی بعدها به جمع آنان باز گشته و ظاهر شدند، هر چند قرآن از این گونه موارد سخن به میان نیاورده ولی در تاریخ، از آن‌ها یاد شده است.

۱. وی ارمیای پیامبر صلی الله علیه و آله است. در این زمینه به تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۰ مراجعه شود؛ بحار، ج ۱۴، ص ۳۵۹، ذیل ح ۱، به نقل از عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۰، ح ۴۶۶؛ بحار، ج ۱۴، ص ۳۷۳، ح ۱۲ به نقل از عیاشی؛ طبری آن را به نحو مشروح در تاریخ الامم و الملوک، ج ۱، ص ۵۵۳-۵۵۴ آورده و یا نام او مخزبر است چنان که در کمال الدین، ص ۲۳۶ بخشی از ح ۲۰ آمده است؛ بحار، ج ۱۴، ص ۳۷۲، ح ۱۳ به نقل از کمال الدین.  
۲. آمده است الا یقاظ من ההجعه، ص ۱۸۴، ح ۳۹، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

هم‌چنین، جمعی از حکمای رومی و هندی<sup>۱</sup> دارای غیبت‌ها و حالاتی دور از معمول و متعارف بوده‌اند که از ذکر آن‌ها خودداری می‌کنیم زیرا امکان دارد مخالفان ما بنا به عادت خویش به انکار این قبیل ماجراهای تاریخی پردازند.

### طول عمر سالخوردگان تاریخ

#### پرسش:

آن گونه شما مدعی هستید طول عمر امام زمانان، که به گفته شما در کمال عقل و خرد و قدرت و جوانی است، مسأله‌ای غیر عادی است زیرا بنا به سخن شما هم اکنون که سال ۴۴۷ است ۱۹۱ سال از عمر او سپری می‌شود چرا که شما ولادت وی را در سال ۲۵۶ هجری می‌دانید و معمول و متعارف نیست انسانی این مدت را زنده بماند. بنابراین، چگونه امکان دارد در مورد او، عادت و عرف شکسته شود در صورتی که عادات جز توسط پیامبران شکسته نمی‌شود.

#### پاسخ:

این پرسش را به دو گونه می‌توان پاسخ داد؛ نخست: ما نمی‌پذیریم که طول عمر حضرت دور از همه عاداتی است که قبلاً بدان‌ها اشاره شد بلکه نظیر آن قضایا و بیش از آن‌ها نیز اتفاق افتاده است. که مواردی از آن، مانند سرگذشت حضرت خضر علیه السلام و ماجرای اصحاب کهف و دیگر موارد را یاد آور شدیم. افزون بر این، خدای متعال در قرآن کریم از ماجرای حضرت نوح علیه السلام خبر داده که آن حضرت ۹۵۰ سال در جمع مردم دیارش می‌زیست و به گفته سیره نویسان، آن حضرت<sup>۲</sup> بیش از این مدت زندگی

۱. نظیر این مطلب را در کمال الدین، ص ۶۴۲ آورده که پادشاهی در هند ۹۰۰ سال عمر کرد؛ بحار، ج ۵۱، ص ۲۵۳ به نقل از کمال؛ و همانند آن، ماجرای بلوهر و یوذاسف است که در کمال، ص ۵۷۷-۶۳۸ آمده است.

۲. چنان که در سوره عنکبوت آمده است.

۳. امالی صدوق، ص ۴۱۳ ح ۷؛ کمال الدین، ص ۵۲۳، ح ۱ و قصص الانبیاء راوندی، ص ۸۷، ح ۸۰؛ بحار، ج ۱۱، ص ۲۸۵، ح ۲ به نقل از قصص کافی، ج ۸، ص ۲۸۴، ح ۴۲۹.

کرده است. وی در مدت یاد شده تنها امت خود را به خداشناسی دعوت می کرده که در آغاز دعوت، شصت سال از عمرش سپری شده بود.

به گفتهٔ راویان اخبار: سلمان فارسی رضی الله عنه با عیسی بن مریم علیه السلام دیدار کرده و تا زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زنده بود و سرگذشت وی معروف<sup>۱</sup> است و ماجرای صاحبان عمر طولانی از میان عرب و غیر عرب مشهور و در کتاب‌ها و تاریخ از آن یاد شده است.<sup>۲</sup> به نقل ارباب حدیث: دجال، هم اکنون موجود است و در دوران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز وجود داشته و تا هنگامهٔ خروجش زنده است، با این که وی دشمن خداست. بنابراین، بنا به مصلحتی اگر طولانی شدن عمر، در موردی امکان داشته باشد چرا نظیر آن برای ولی خدا، امکان پذیر نباشد. بی تردید انکار این قضیه چیزی جز عناد و دشمنی نیست.

در بیان اوضاع و احوال اعراب آمده است که: عمر لقمان بن عباد از همهٔ مردم طولانی تر بوده و ۳۵۰۰ سال در دنیا زیست و به گفته‌ای: به اندازه عمر هفت کزکس زندگی کرد. به این نحو که جوجهٔ نر کزکس را می گرفت و در کوهساران جای می داد و کزکس پس از گذراندن عمر خویش می مرد و به جایش جوجهٔ کزکس دیگری می گرفت و آن را پرورش می داد که آخرین جوجه را «لُبد» می گفتند و عمرش از همه طولانی تر بود، که در این خصوص گفته شده: عمر فلانی به اندازهٔ «لُبد» طولانی شد و اعشی در این باره می گوید.

لنفسک إذ تختار سبعة أنسر  
إذا ما مضى نسر خللات إلى نسر  
فعمّر حتی خال أن نسوره  
خلود و هل ببقی النفوس علی الدهر

۱. چنان که در سیرهٔ ابن هشام، ج ۱، ص ۲۳۶ آمده و از روایاتی که در کمال الدین، ص ۱۶۱، ج ۲۱ نقل شده بر می آید که سلمان فارسی رضی الله عنه پانصد سال عمر کرده و فاصلهٔ زمانی میان حضرت عیسی علیه السلام و پیامبر ما صلی الله علیه و آله پانصد سال بوده است. و در کتاب نفس الرحمان، ص ۱۶۴ به نقل از الشافی آورده است که ارباب حدیث روایت کرده اند که سلمان فارسی سیصد و پنجاه سال زندگی کرده و برخی عمر وی را چهارصد سال دانسته اند و به گفته‌ای: سلمان، حضرت عیسی علیه السلام را درک کرده است.

۲. نظیر تاریخ الامم و الملوک، سیرهٔ ابن هشام، کتاب المعتمین از ابو حاتم سجستانی، کمال الدین، تقریب المعارف، امالی مرتضی، کنز کراچکی، فصول العشره فی الغیبه شیخ مفید رحمه الله و کتبی از این دست.

وقال لأدناهن إذ حل ريشه ملكت وأهلك ابن عاد ما تدرى<sup>۱</sup>

یعنی: آن‌گاه که برای خود هفت گرس برگزیدی برای این بود که هر گرسی عمرش به پایان رسید، گرس دیگری جاودان بماند. او عمری طولانی کرد به این تصور که عقاب‌هایش ماندگارند، آیا جان‌ها در روزگار ماندنی هستند؟

به آخرین عقاب که پرهایش ریخته بود گفت: خود هلاک شدی و فرزند عاد را نیز هلاک ساختی و خود نمی‌دانی.

از جمله کسانی که عمر طولانی داشته‌اند می‌توان ربیع بن ضبع بن وهب بن بغیض بن مالک بن سعد بن عیس بن فزاره را نام برد که ۳۴۰ سال عمرش به درازا کشید و پیامبر اکرم ﷺ را درک نمود ولی اسلام نیاورد.

به روایتی تا دوران خلافت عبدالملک مروان زنده بوده و ماجرایش معروف است که عبدالملک به وی گفت: چگونگی طولانی شدن عمرت را برایم تشریح کن. وی اظهار داشت: دویست سال در دوران حضرت عیسی علیه السلام، صد سال در دوران جاهلیت و شصت سال، پس از ظهور اسلام زندگی کرده‌ام.

عبدالملک به او گفت: شانس و اقبال قرین و دمساز تو بوده است و ماجرای وی معروف است و همین فرد که در سیصد سالگی پیر و سالخورده شد گفت:

أصبح منى الشباب قد حسرا	إن بنا عنى فقد ثوى عصرا
إذا كان الشتاء فادقونى	فإن الشيخ يهدمه الشتاء
فأما حين يذهب كل قتر	فسر بال خفيف او رداء
إذا عاش الفتى مائتين عاماً	فقد أودى المسرة والفتاء <sup>۲</sup>

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۲۸۸، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و در ص ۲۴۰، به نقل از کمال الدین، ص ۵۵۹؛ کراجکی آن را در کنز الفوائد، ج ۲، ص ۱۲۲، با تفاوتی اندک و ابوصلاح حلبی در تقریب المعارف آن را به نحو اختصار یادآور شده است.

۲. در امالی مرتضی و کنز کراجکی و خزانه الادب بغدادی، ج ۳، ص ۳۰۶ آمده است «فقد ذهب اللذاعة والفتاء»؛ بحار، ج ۵۱، ص ۲۸۹ و ص ۲۷۷ به نقل از امالی مرتضی، ج ۱، ص ۲۵۳، به نحو مشروح و ص

یعنی: جوانی ام رخت بر بست، هر چند از من دور شود ولی روزگاری با من بوده است.

این ابیات وی معروف اند که می گوید:

آن گاه که زمستان از راه رسید مرا گرم نگاه دارید براستی سرما، سالخوردهگان را در هم می شکنند.

ولی آن زمان که سرما رخت بر بست، می توان به پوشیدن شلوار نازک، یا عبایی بسنده کرد.

آن گاه که جوانمرد، دویست سال زندگی نمود، سرور و شادی (و جوانی) را از دست داده است.

مستوغر بن ربیع بن کعب زید بن مناة نیز از جمله افرادی است که عمر طولانی داشته اند: وی ۳۳۰ سال زندگی کرد تا این که خود گفت:

ولقد سئمتُ من الحياة وطولها	و عقرتُ من بعد السنين سنينا
مائة أتت من بعدها مائتان لی	و عقرتُ من عدد الشهور سنينا
هل ما بقى إلا كما قد فاتنا	یسوم یكثر ولیلة تحدونا <sup>۱</sup>

یعنی: حقیقتاً از زندگی و طولانی شدنش خسته و ملول گشته ام و پس از گذشت سال ها، سال های طولانی عمر کردم.

پس از صد سال، دویست سال دیگر بر من گذشت و از عدد ماه ها، سال ها بر عمرم افزوده شد.

آیا آن چه مانده همانند آن چه بر ما گذشت نیست؟ روزها عمر ما را در هم می شکنند و شب ها ما را به سمت دیار نیستی می راند.

اکثم بن صیفی اسدی نیز، از جمله سالخورده گانی است که زندگی طولانی داشته اند:

۲۳۴، ح ۴ به نقل از کمال الدین، ص ۵۴۹ ح ۱، به تفصیل آمده است.

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۲۶۴ به نقل از امالی مرتضی علیه السلام، ج ۱، ص ۲۳۴ آن را به نحو مشروح آورده و کراچکی در کنز، ج ۲، ص ۱۲۳ و ابو صلاح حلبی در تقریب المعارف، ج ۲۰۹ آن را با تفاوتی اندک بیان داشته است.

او ۳۳۰ سال زندگی کرد و از جمله کسانی است که پیامبر اکرم ﷺ را درک کرد و بدو ایمان آورد ولی قبل از دیدار با آن حضرت، دنیا را وداع گفت و ماجراهای فراوان و سخنان حکمت آمیز و ضرب المثل‌های بسیاری از او نقل شده است از جمله می‌گوید:

وإن امرءاً قد عاش تسعين حجةً      إلى مائة لم يسأم العيش جاهل  
خلت مائتان غير ستّ وأربع      وذلك من عند الليالي قلائل<sup>۱</sup>

یعنی: اگر مردی ۹۰ (سال) زندگی کند و به صد سال برسد و از زندگی خسته نشود، بی خرد است.

دویست سال منهای ده سال بر من سپری شد ولی این سال‌ها در برابر شمارش شبها، اندک اند.

پدرش صیفی بن ریاح بن اکثم نیز از افراد سالخورده‌ای بود که ۲۷۰ سال زندگی کرد و از عقل و خردش کاسته نشد. او مشهور به «ذی الحلم» (بردبار و حلیم) بود که متلمس یشکری شاعر، درباره‌اش می‌گوید:

لذی الحلم قبل اليوم ما تفرع العصا      وما عَلم الإنسان إلا لیعلما<sup>۲</sup>

یعنی: پیش از امروز برای «ذی الحلم» (بردبار و حلیم)، عصایی کوبیده نمی‌شد و آدمی به هدف آموختن آموزه‌هایش به دیگران، تعلیم یافته است.

ضبیرة بن سعید بن سعد بن سهم بن عمرو، یکی دیگر از مردان کهنسال و سالخورده است که ۲۲۰ سال در دنیا زیست و به هیچ وجه پیری به سراغش نیامد، او اسلام را درک کرد ولی مسلمان نشد. ابوحاتم و ریاشی، از عتبی، از پدرش نقل کرده‌اند که گفت: ضبیرة سهمی در ۲۲۰ سالگی درگذشت و موهای سرش سیاه و دندان‌هایش سالم بود و عمویش قیس بن عدی در سوک او گفته است:

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۲۴۸، به نقل از کمال الدین، ص ۵۷۰ آن را به نحو مشروح آورده و در تقریب المعارف، ص ۲۱۲-۲۱۳ آن را ذکر نموده است.  
۲. بحار، ج ۵۱، ص ۲۸۹؛ تقریب المعارف، ص ۲۱۳؛ بحار، ج ۵۱، ص ۲۴۷ به نقل از کمال الدین، ص ۵۷۰ به نحو مشروح.

من یأمن الحدّان بعد	ضبیرة السهمی ما تا
سبقت منیته المشیب	وکان منیته افتلاتا
فتزودا لا تهلكوا	من دون أهلكم خفاتا <sup>۱</sup>

یعنی: پس از ضبیره سهمی که دنیا را وداع گفت چه کسی از رخدادهای در امان خواهد ماند.

مرگش از پیری او گوی سبقت ربود و ناگهان مرگش فرارسید. توشه برگزید که دور از بستگان و خانواده خود در نهانی، به هلاکت نرسید. از جمله سالخوردهگان، درید بن صمه جشمی است که ۲۰۰ سال زندگی کرد و اسلام را درک نمود ولی مسلمان نشد وی در روز جنگ حنین یکی از فرماندهان سپاه مشرکین به شمار می آمد و پیشاپیش آنان در حرکت بود، با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به نبرد پرداخت و در آن روز کشته شد.<sup>۲</sup>

از محسن بن غسان بن ظالم زبیدی، که ۲۵۶ سال<sup>۳</sup> زندگی کرد نیز در زمره افراد یاد شده می توان نام برد.

عمرو بن حممه ذوسی، نیز یکی دیگر از افراد سالخورده است که چهارصد سال زندگی کرد و خود، در این باره می گوید:

كبرت و طال العمر حتی كائنی	سلیم أفاع لیلة غیر مودع
فما الموت أفنانی ولكن تتابعت	علی سنون من مصیف و مربع
ثلاث مئات قد مررن کواملا	وما أنا هذا أرتجی منه أربع <sup>۴</sup>

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۲۸۹؛ تقریب المعارف، ص ۲۱۳؛ المعمرین و الوصایا، ص ۲۵؛ شیخ مفید رحمته الله آن را در فصول العشره و کراچکی در کنز الفوائد، ج ۲، ص ۱۲۵ آورده است.

۲. بحار، ج ۵۱، ص ۲۸۹ به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ کنز الفوائد کراچکی، ج ۲، ص ۱۲۶؛ شیخ مفید رحمته الله آن را در فصول العشره فی الغیبة و ابوحاتم در المعمرین و الوصایا، ص ۲۷ یاد آور شده است.

۳. بحار، ج ۵۱، ص ۲۸۹، شیخ مفید آن را در فصول العشره و ابوحاتم در المعمرین و الوصایا، ص ۲۶ نقل کرده است.

۴. بحار، ج ۵۱، ص ۲۸۹، شیخ مفید رحمته الله آن را در فصول العشره و حلبی در تقریب المعارف، ص ۲۰۸ و نیز در بحار، ج ۵۱، ص ۲۹۲ به نقل از کنز کراچکی، ج ۲، ص ۱۲۶ وارد شده است.

یعنی: پیر و سالخورده گشتم و عمرم به درازا کشید تا آن جا که گویی مار گزیده شبی تمام ناشدنی هستم.

مرگ مرا نابود ساخت، ولی سال‌های پی در پی تابستان و بهار پیرم کرد. سیصد سال به طور کامل از عمرم سپری شد، اینک به صد سال چهارم امید بسته‌ام. حارث بن مضاض جُرهمی چهارصد سال زندگی کرد و خود می‌گوید:

كان لم يكن بين الحجون إلى الصفا      أنيس ولم يسمر بمكة سامر  
بلى نحن كنا أهلها فأبادنا      صروف الليالي والجدود العواثر<sup>۱</sup>

یعنی: گویی بین حجون تا صفا همدمی وجود ندارد و کسی در مکه شب را به داستان سرایی نپرداخته است.

آری، ما اهل شب زنده داری بودیم ولی سپری شدن شب‌ها و روزهای دشوار، نابودمان ساخت.

یکی دیگر از سالخورده‌گان عبدالمسیح بن ثقیله غسانی است که کلبی و ابو عبیده و دیگران از او یاد کرده‌اند. وی ۳۵۰ سال زندگی نمود و دوران ظهور اسلام را درک کرد ولی مسلمان نشد. او فردی مسیحی بود و سرگذشت او با خالد بن ولید - به هنگام سیطره بر حیره - مشهور است تا این که روزی خالد از او پرسید: چند سال داری؟ گفت: ۳۵۰ سال.

پرسید: چه خاطره‌هایی داری؟

گفت: به یاد دارم که کشتی‌های دریا در این گودال به ساحل نزدیک شدند و زنی را از اهالی حیره مشاهده کردم که بار و بئنه خود را بر سر نهاده و جز یک قرص نان توشه‌ای با خود نداشت تا به شام رسید که اکنون به خرابه تبدیل شده است و این شیوه رفتار خداوند در مورد بندگان و دیار آنان است و سپس می‌گوید:

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۲۸۹، به نقل از غیت (کتاب حاضر)؛ شیخ مفید آن را در فصول العشرة و حلبی در تقریب المعارف، ج ۵، ص ۲۱۳-۲۱۴ و کراچکی در کنز الفوائد، ج ۲، ص ۱۲۷، و ابو حاتم در المعمرین و الوصایا، ص ۸۷ آورده است.



و الناس أبناء علات فمن علموا  
و هم بنون لأم إن رأوا نسباً  
أن قد أقل فمجتو و محقور  
فذاک بالغیب محفوظ و محصور<sup>۱</sup>

یعنی: مردم برادران ناتنی یکدیگرند و آن گاه که پی بردند کسی فقیر و درمانده است بر او جفا روا داشته و به تحقیر وی می پردازند.

ولی آن گاه که کسی را گرفتار ببیند، برادران تنی یکدیگرند و پاداش اعمال انسان در نهان، محفوظ بوده و نگاهداری می شود.

از دیگر سالخوردهگان می توان ابولیلی نابغه جعدی را از بنی عامر بن صعصعه نام برد. ابوحاتم سجستانی در این زمینه گفته است: نابغه جعدی سالخورده تر از نابغه ذبیانی بوده است. نقل شده که وی به عمر طولانی خود افتخار می کرده و می گفته است: خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم و این اشعار را برای حضرت سرودم.

بلغنا السماء مجدنا و جدودنا  
و إنا لنرجوا فوق ذلک مظهراً

یعنی: مجد و عظمت خویش و اجدادمان را به آسمان‌ها رساندیم ولی امید فراتر از آن (مظهر) را داریم.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: ابولیلی! مظهر کجاست؟ عرض کردم ای رسول خدا! منظورم بهشت است. فرمود: آری، درست است ان شاء الله سپس این اشعار را برایش سرودم.

ولا خیر فی حلم إذا لم یکن له  
ولا خیر فی جهل إذا لم یکن له  
بوادر تحمی صفوه أن یکن ذراً  
حلیم اذا ما اورد الأمر أصدر

یعنی: در حلم و بردباری اگر نشانه‌هایی نباشد که از تیرگی صفایش جلوگیری کند، خیری وجود نخواهد داشت.

در وادی جهل و نادانی اگر انسان بردباری که به موقع فرمانی صادر کند، نباشد خیری وجود ندارد.

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۲۸۹، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) در ص ۲۸۰، آن را به نقل از امالی مرتضی، ج ۱، ص ۲۶۰، به نحو مشروح آورده است؛ تقریب المعارف، ص ۲۱۱؛ معترین و الوصایا، ص ۴۷.

رسول اکرم ﷺ بدو فرمود: احسنت! و به گفته‌ای او ۱۲۰ سال زندگی کرد و حتی یک دندان از او نیفتاد و شخصی گفته: او را در سن هشتاد سالگی دیدم که دندان‌هایش می‌درخشید و هرگاه یکی از دندان‌های پیشین وی می‌افتاد دندان دیگری به جایش می‌روید و در بین مردم از زیباترین دندان‌ها برخوردار بود.<sup>۱</sup>

از جمله افراد سالخورده، ابوطمحان قیننی از تیره کنانه بن قین بوده است. به گفته ابوحاتم: ابوطمحان<sup>۲</sup> قیننی از تیره کنانه، ۲۰۰ سال عمر کرد و خود در این خصوص گفته است:

حننتی حانیات الدهر حتی      کأنی خاتل أدنول صید  
قصیر الخطو یحسب من رآنی      ولست مقیداً آنی بقید<sup>۳</sup>

یعنی: دشواری‌های روزگار چنان خمیده‌ام ساخت که گویی برای نزدیک شدن به صید و شکار، خم شده‌ام.

گام‌هایم کوتاه است و هر کس مرا ببیند می‌پندارد پاهایم به زنجیر کشیده شده، در صورتی که چنین نیست.

سرگذشت و اشعار وی مشهور است.

یکی دیگر از سالخوردگان ذوالاصبع عدوانی است. به گفته ابوحاتم:<sup>۴</sup> وی ۳۰۰ سال زندگی کرد و یکی از زمامداران اعراب در دوران جاهلیت به شمار می‌آمد و سرگذشت و اشعار و سخنان حکمت‌آمیزش مشهور است.<sup>۵</sup>

زهیر بن جناب حمیری نیز از سالخوردگان و کهنسالانی است که نسب او را به جهت طولانی بودن، یاد آور نشدیم. ابوحاتم درباره‌اش می‌گوید: زهیر بن جناب ۲۲۰ سال

۱. بخار، ج ۵۱، ص ۲۸۲، به نقل از امالی مرتضی، ج ۱، ص ۲۶۳، به نحو مشروح؛ تقریب المعارف، ص

۲۱۲؛ المعترین و الوصایا، ص ۸۱؛ ذکر اخبار اصفهان، ج ۱، ص ۷۳.

۲. المعترن و الوصایا، ص ۷۲.

۳. بخار، ج ۵۱، ص ۲۸۲، به نقل از امالی مرتضی، ج ۱، ص ۲۵۷ به نحو مشروح.

۴. المعترن و الوصایا، ص ۱۱۳.

۵. بخار، ج ۵۱، ص ۲۷۰ به نقل از امالی مرتضی، ج ۱، ص ۲۴۴ مشروحاً؛ تقریب المعارف، ص ۲۱۰.

زندگی کرد و در ۲۰۰ نبرد شرکت جست، مردم از او فرمان می بردند و وی در جمع آنان با احترام زیست. گفته شده در زُهِیر ۱۰ ویژگی وجود داشت که در دیگر معاصرانش جمع نشده بود: او سالار قبیله خود و شخصیت مورد احترام و سخنور آنان به شمار می رفت، نماینده آنها به دربار سلاطین و پزشک آنان تلقی می شد و در آن زمان علوم پزشکی دارای ارج و اهمیت فراوان بود برای مردم پیشگویی می کرد و دلاور مرد آنها بود، از خاندانی اصیل برخوردار بود و هواداران فراوانی داشت! و در وصیت خود به پسرانش یادآور شد:

«فرزندانم! من اینک پیر و سالخورده گشته و روزگارانی بر من سپری شده است و در کوره حوادث جوشیده و تجربه ها آموخته ام، آن چه را به شما می گویم حفظ کرده و به گوش جان بسپارید: مبادا در برابر مصیبت ها از خود ضعف و سستی نشان دهید. در دشواری ها، امور خویش را به دیگران وا نگذارید، زیرا این عمل، اندوه و غم برایتان بیار می آورد و سرزنش دشمن را به دنبال خواهد داشت و بدگمانی به پروردگار به شمار می رود. مبادا از رخدادها و حوادث روزگار غافل گردید و از آنها ایمن باشید و آنها را به تمسخر بگیرید زیرا هر گروهی که چنین اموری را به استهزاء گرفتند، خود در آن دام ها گرفتار آمدند ولی در انتظار آن حوادث باشید زیرا انسان هدف تیرهای روزگار قرار دارد، برخی تیرها به او نمی رسد و بعضی از جایگاهش گذشته و به خطا می رود و برخی از سمت چپ و راستش عبور می کنند، ولی سرانجام به وی اصابت خواهند کرد» و سخنان و اشعار وی مشهور است.<sup>۱</sup>

دوید بن نهد بن زید بن اسود بن اسلم بن حاف بن قضاة نیز در زمره افراد سالخورده و کهنسال است: ابوحاتم<sup>۲</sup> در مورد وی اظهار داشته که: دوید بن زید ۴۵۶ سال زندگی کرد و وصیت او و سرگذشت وی مشهور است و اشعاری دارد از جمله:

۱. بخار، ج ۵۱، ص ۲۶۷، به نقل از امالی مرتضی، ج ۱، ص ۲۳۸ مشروحاً: المعتمین والوصایا، ص ۳۱؛ تقریب المعارف، ص ۲۱۰؛ کنزالفوائد، ج ۲، ص ۱۲۷ و ابن قتیبه در طبقات الشعراء، ص ۲۴۰ آن را یاد آور شده است.

۲. المعتمرون والوصایا، ص ۲۵.

ألقى على الدهر رجلاً ويدا  
والدهد ما أصلح يوماً افسدا  
يفسد ما أصلحه اليوم غداً<sup>۱</sup>

یعنی: روزگار با چنگ و دندان به من رو آورده و زمانه هیچ گاه فساد و تباهی را به اصلاح نیاورده و اگر روزی آن را سامان بخشد، روز بعد آن را به تباهی خواهند کشاند.

از جمله افراد سالخورده حارث بن کعب بن عمرو بن وعله مذحجی است و مذحج مادر مالک بن ادد است، علت نامگذاری وی به مذحج این بوده که وی فرزندش را بر فراز تپه‌ای که مذحج نامیده می‌شد، به دنیا آورد.

ابوحاتم<sup>۲</sup> درباره‌اش می‌گوید: حارث بن کعب به هنگام مرگ، فرزندانش را گرد آورد و بدانان گفت: «فرزندانم! اکنون ۱۶۰ سال از عمر من سپری شده، با هیچ حيله گر و خیانت پیشه‌ای دست دوستی ندادم و خویشان را به دوستی و محبت اهل فسق و فجور قانع نساختم و هیچ‌گاه با دختر عمو و سایر زنان خاندانم در نیامیختم و هیچ زن بدکاره‌ای در برابرم پوشش از خویش برنگرفت و راز دوستم را فاش نساختم.

من بر دین و آیین حضرت شعیب پیامبر هستم و در جمع اعراب جز من و اسد بن خزیمه و تمیم بن مرز، کسی بر آیین آن حضرت نیست. وصیتم را حفظ کنید و بر آیین من جان دهید، از خدای خویش بیمناک باشید تا امور مهم شما را راهگشا باشد و کارها و اعمالتان را اصلاح نماید مبادا در پی معصیت و نافرمانی خدا بروید که به هلاکت می‌رسید و دیارتان از هلاکت شما، به بیم و وحشت خواهد افتد.

فرزندانم! همگی با یکدیگر متحد باشید و هیچ‌گاه پراکنده نشوید که دسته دسته شده و قدرت خود را از دست می‌دهید. مرگ با عزت برتر از زندگی در ذلت و ناتوانی

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۲۶۵ به نقل از امالی مرتضی، ج ۱، ص ۲۳۶ به نحو مشروح؛ تقریب المعارف، ص ۲۰۹؛ کنز الفوائد، ج ۲، ص ۱۲۵.  
۲. المعتمرون والوصایا، ص ۱۲۲.

است و هر آن چه شدنی است رخ خواهد داد، هر جمعی سرانجام به جدایی کشیده خواهد شد.

روزگار دو گونه است: بخشی شادی و رفاه و آسایش و بخشی گرفتاری و غم و اندوه در بردارد.

روزها نیز دو قسمند: قسمتی شادی و سرور و روزی درس عبرت. و مردم دو گونه اند: فردی که وجودش برایت سودمند و شخصی که همراهی اش برایت زیان آور است. با زنان همتای خود ازدواج کنید و نطفه خویش را در رحم های پاک آنان جای دهید، از ازدواج با زنان بی خرد پرهیز کنید زیرا فرزندان شان بی خرد خواهند بود.

آگاه باشید! کسی که با خویشاوندانش قطع رابطه نماید، به آسایش نخواهد رسید، هر گاه مردمی دستخوش اختلاف و پراکندگی شدند، زمینه تسلط دشمن را بر خود فراهم ساخته اند، آفت جمعیت انبوه، اختلاف و پراکندگی آنهاست. نیکی و احسان، فرد را از انجام گناه باز می دارد و پاداش به بدی، خود ورود به کار ناشایست است و کارهای خلاف، نعمت ها را از میان می برد، قطع رابطه خویشاوندی، غم و اندوه در پی خواهد داشت، حرمت شکنی، نعمت ها را سلب می کند، کینه توزی، مانع بخشندگی است و ارتکاب گناه، رنج و گرفتاری به دنبال دارد، پذیرا نشدن پند و موعظه رسوایی در پی دارد، رفتار ناپسند، علل و اسباب سود و منفعت را قطع می کند، حسد و کینه، به جدایی و پراکندگی می انجامد».

أفئیت بعد دهور دهوراً	أکلت شبابی فافئیته
فبادوا فأصبحت شیخاً کبیراً	ثلاثه أهلین صاحبهم
قد ترک الدهر خطوی قصیراً	قلیل الطعام عسیر القیام
أقلب أمری بطوناً ظهوراً <sup>۱</sup>	أیت أراعی نجوم السماء

یعنی: جوانی خویش را نابود کردم و تباهش ساختم و پس از گذشت روزگاران،

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۲۶۲، به نقل از امالی مرتضی، ج ۱، ص ۲۳۲ با تفاوتی اندک؛ تقریب المعارف، ص ۲۰۹؛ کنز الفوائد، ج ۲، ص ۱۲۸.

روزگارانی را به تباهی کشیدم.

با سه همسر زندگی کردم و همگی نابود گشتند و من به پیری سالخورده تبدیل شدم.

غذایم اندک و به پاخاستنم دشوار و گذشت روزگار گام‌هایم را کوتاه ساخته است. شب‌ها ستارگان آسمان را می‌نگرم و در سرو سامان دادن امورم می‌اندیشم. آن چه یاد آوری شد بیان بخشی از سرگذشت سالخورده‌گان عرب بود. این مباحث در کتبی که به همین منظور تألیف شده به تفصیل آمده است.

پارسیان نیز مدعی‌اند که جمعی از سلاطین گذشته آن‌ها دارای عمری طولانی بوده‌اند و در این زمینه آورده‌اند که: ضحاک ماردوش ۱۲۰۰ سال زندگی کرد و فریدون عادل بیش از هزار سال زیست و می‌گویند: پادشاه بنیان‌گذار نوروز ۲۵۰۰ سال زندگی کرد که ۲۶۰۰ سال آن را از مردم دیار خود، پنهان بود.

موارد دیگری از این دست در تواریخ و کتب آن‌ها به چشم می‌خورد و ما با بیان آن‌ها بحث را به درازا نمی‌کشانیم. بنابراین، چگونه آن چه را ما در مورد حضرت حجّت علیه السلام یاد آور شدیم، غیر عادی تلقی می‌شود؟

یعرّب بن قحطان با نام «ربیع»، از جمله سالخورده‌گان عرب است و نخستین کسی است که به عربی سخن گفت و به گفته ابوالحسن اصفهانی نسب شناس، در کتاب «الفرع والشجر»، ربیع ۲۰۰ سال پادشاهی کرد. او پدر همهٔ یمنی‌ها به شمار می‌آمد و نسبت وی به یمن جز مواردی اندک<sup>۲</sup> نظیر عدنان است که قریش همه به او منسوب‌اند.

یکی دیگر از سالخورده‌گان، عمرو بن عامر مزقیاست. اصفهانی، از عبدالمجید بن ابو عیسی انصاری و شرقی بن قطامی روایت کرده که عمرو بن عامر ۸۰۰ سال در دنیا

۱. در بحار، ۱۵۰۰ سال آمده است.

۲. بحار، ج ۵۱، ص ۲۰۹؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج ۱، ص ۱۹۴-۲۱۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۵۸.

۳. بحار، ج ۵۱، ص ۲۹۰؛ التنبیه و الأشراف، ص ۷۰؛ اخبار الطوال، ص ۷.

زیست که چهارصد سال آن را در دوران حیات پدرش به عنوان فردی معمولی و چهارصد سال دیگر را پادشاهی کرد. او در طول سال‌های حکومتش هر روز دو جامه شاهانه می‌پوشید و شبانگاه آن دو لباس از تنش بر گرفته شده و پاره پاره می‌گشت تا دیگری آن‌ها را نپوشد. به همین دلیل «مزقییا» نامیده شد.

به گفته‌ای: وی بدین سبب «مزقییا» نام گرفت که در دوران حکومتش قبیله اُزد متفرق گشته و به گوشه و کنار گیتی پراکنده شدند و کاهنان و پیش‌گویان به پادشاه سبأ خبر داده بودند که خداوند وی را به وسیله سیل عِرم نابود خواهد ساخت به همین دلیل به چاره جویی پرداخت و املاک خویش را فروخت و به اتفاق آن دسته از فرزندان و خانواده‌اش که از او فرمان می‌بردند قبل از وقوع سیل عِرم، دیار خویش را ترک گفت و تمام قبیله اُزد از این شهر پراکنده شدند. و انصار<sup>۱</sup> از دودمان او به شمار می‌روند.

از جمله سالخوردگانی که عمری دراز داشته‌اند جمله بن اُده بن زید بن یسجب بن عرب بن زید بن کهلان بن یعرب بود. به جلهمه، طیء نیز اطلاق می‌شد و تمام قبیله طیء به وی منسوب است و سرگذشتی طولانی دارد. او برادر زاده‌ای به نام یحابر بن مالک بن اُدد داشت که هر یک از این دو ۵۰۰ سال عمر کرده بودند ولی بر سر چراگاهی بین عمو و برادر زاده نزاعی پیش آمد و جلهمه از بیم به هلاکت رسیدن قبیله‌اش از آن دیار کوچ کرد و در این مسیر راه‌های طولانی را طی نمود به همین سبب، طیء نامیده شد. دو کوه طیء «أجأ» و «سلمی» به نام اوست و این خود، ماجرای طولانی و مشهور<sup>۲</sup> دارد.

به گفته دانشمندان خُزاعه، عمرو بن لُحی، ربیعه بن حارثه بن عمرو مزقییا، یکی دیگر از سالخوردگان است وی در جنگ خُزاعه و جُرهم، ریاست و فرماندهی خُزاعه را بر

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۲۴۰، به نقل از کمال، ص ۵۶۰ نظیر آن را به نحو اختصار آورده و شرح حال وی را در سیره نبویه، ج ۱، ص ۱۳-۱۴ بیان داشته است.  
 ۲. همان، ص ۲۹۱: المعترین و الوصایا، ص ۴۵.

عهدہ داشت. عدم بهره‌وری از سه نوع حیوان اهلی، «سائبه» و «وصیله» و «حام» را، وی بدعت نهاد و بت‌های «هَبَل» و «مَنَاة» را از شام به مکه منتقل و جهت پرستش، در آن جا نصب کرد هَبَل را به خُزیمه بن مدرکه، سپرد که به «هَبَل خزیمه» معروف شد و بر فراز کوه ابوقبیس بالا برده شد و بت مَنَاة را بر فراز آن نهاد و «نَزْد» را با خود آورد و نخستین کسی بود که آن را وارد مکه نمود و مردم، صبح و شام<sup>۱</sup> در کعبه به بازی «نَزْد» مشغول بودند.

«فروی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم أنه قال: رُفِعَتْ إِلَى النَّارِ فَرَأَيْتُ عَمْرُو بْنَ لُحَيٍّ رَجُلًا قَصِيرًا أَحْمَرَ أَزْرَقَ يَجْرُ قَصْبُهُ فِي النَّارِ فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قِيلَ: عَمْرُو بْنُ لُحَيٍّ وَكَانَ يَلِي مِنْ أَمْرِ الْكَعْبَةِ مَا كَانَ يَلِيهِ جُرْهُمُ قَبْلَهُ حَتَّى هَلَكَ؛

از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده که فرمود: پرده از آتش دوزخ برایم کنار رفت، عمرو بن لُحَيٍّ را مردی کوتاه قد و سرخ رو و کبود چشم دیدم که روده‌هایش را در آتش می‌کشید. پرسیدم: این فرد کیست؟ گفته شد: عمرو بن لُحَيٍّ است او سرپرستی امور کعبه را همانند جُرْهُم که قبل از او عهدہ دار بودند، تا زمانی که به هلاکت رسید بر عهدہ داشت» وی ۳۴۵ سال زندگی کرد و آن گونه که می‌گویند تعداد جنگجویانی که از فرزندان و نوادگانش پدید آمد، به هزار تن رسید<sup>۲</sup>.

اگر اختر شناسان و طبیعت دانان مخالف ما، طول عمر را محال و ناشدنی تلقی کنند، باید با آنان در مورد اصل مسأله سخن گفت و یادآور شد که جهان ساخته شده دارای سازنده‌ای است که او عرف و عادت را بر کوتاهی و بلندی عمر مردم جاری ساخته و خود بر طولانی نمودن و نابود ساختن آن‌ها توان و قدرت دارد، اگر این موضوع روشن شد، سخن گفتن در این زمینه آسان خواهد بود.

ولی اگر مخالف ما پذیرای اصل موضوع شود ولی آن را غیر عادی تلقی کند، (توجه داشته باشد) که ما به خوبی روشن ساختیم قضیه خارج از همه عادات نیست.

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۲۹۱؛ المعتمَرین و الوصایا، ص ۴۵.

۲. بحار، ج ۵۱، ص ۲۹۱؛ سیره نبویه، ج ۱، ص ۷۸-۷۹.



**پرسش:**

خارج از عادات ماست.

**پاسخ:**

به فرض اگر غیر عادی باشد چه مانعی دارد؟

**پرسش:**

چنین چیزی جز در زمان پیامبران روانیست؟

**پاسخ:**

ما در این خصوص نزاعی نداریم، بلکه امور غیر عادی می‌تواند توسط پیامبر و ائمه علیهم السلام و افراد شایسته انجام پذیرد و بیشتر ارباب حدیث، آن را جایز می‌دانند و اغلب معتزله و حشویه نیز پذیرای آن هستند هر چند این امور را کرامات می‌نامند ولی این اختلاف لفظی است و ما در کتب خویش در زمینه روا بودن این کار با دلیل سخن گفته و بیان داشته‌ایم که معجزه، تنها به صدق گفتار کسی که به دستش انجام می‌پذیرد، دلالت دارد سپس از گفته‌اش پی می‌بریم که آن فرد، پیامبر یا امام و یا فردی شایسته است. بدین ترتیب، هرگاه شبهات خود را یاد آور شوند، پاسخ آن‌ها را در کتب خود بیان کرده و در این جا با ذکر آن‌ها، سخن را به درازا نمی‌کشانیم.

با دستخط شخصیت برجسته شیعه سید رضی ابوالحسن محمد بن حسین موسوی علیه السلام حاشیه‌ای را در تقویم‌هایی مشاهده کردم که آن را در تاریخ روز یکشنبه ۱۵ محرم سال ۳۸۱ گرد آورده بود و در آن شرح حال پیر سالخورده‌ای بالغ بر ۱۴۰ سال عمر را در دروازه شام یاد آور شده بود. [وی می‌گوید]: سوار بر مرکب شدم و به سمت آن پیر مرد رفتم تا وی را به خوبی بشناسم و سپس او را سوار کرده و به نزدیک خانه‌ام در کرخ آوردم، وی فردی شگفت آور بود و امام عسکری علیه السلام والد ماجد امام زمان علیه السلام را مشاهده کرده بود و به توصیف آن حضرت پرداخت و دیگر امور شگفت انگیزی را

که دیده بود، بیان داشت، این ماجرا دقیقاً با دستخط<sup>۱</sup> وی نوشته شده بود. پیری و سالخوردگی و کاهش قوای آدمی که با گذشت زمان و بالا رفتن سن به وجود می آید، از امور چاره ناپذیر تلقی نمی شود بلکه خداوند عادت را برای این جاری ساخته که به هنگام طولانی شدن گذر زمان، انسان را پیر و سالخورده سازد ولی وجوبی در کار نیست و خداوند قادر است کاری که خود عادت را بر انجام آن جاری ساخته، عملی نسازد.

اگر این مطلب ثابت گشت، ثابت خواهد شد که طولانی شدن عمر، ممکن بوده و غیر محال است و پیش از این یاد آور شدیم که گروهی با وجود عمر طولانی و سالخوردگی، تغییری در آن‌ها به وجود نیامد. بنابراین، کسی که معتقد است خداوند شایستگان را در بهشت همواره جوان نگاه می دارد و پیر نمی گردند، چگونه به انکار طول عمر می پردازد؟! تنها کسانی این موضوع را انکار می کنند که جوان ماندن شایستگان را در بهشت نیز منکر می شوند و آن را به طبیعت و تأثیر ستارگان نسبت می دهند که سخن ما با سخن مسلمانانی که در این مسأله با ما مخالفند به اتفاق، گفته این گروه را به چالش جدی کشانده و بر آن خط بطلان می کشد. بنابراین، شبهه طول عمر به کلی ساقط است.

دلیل دیگری که بر امامت امام زمان<sup>علیه السلام</sup> و صحّت غیبت آن بزرگوار دلالت دارد روایتی است که دو گروه مختلف و متفاوت سنی و شیعه آن را نقل کرده اند که، پیشوایان دین، پس از پیامبر اکرم<sup>صلی الله علیه و آله</sup> بی کم و کاست دوازده تن هستند اگر این سخن ثابت گردید، هر کس بدین گفته پای بند باشد با جزم و یقین پیشوایانی را که ما معتقد به امامت آنان هستیم، دوازده تن و به وجود حضرت حجة بن الحسن<sup>علیه السلام</sup>، و صحّت غیبت آن بزرگوار یقین حاصل می کند، زیرا کسانی که با شیعه در این خصوص مخالفند امامت را به این عدد محدود ندانسته و فراتر از آن می دانند.

اگر بار روایاتی که یاد آور خواهیم شد این عدد خاص ثابت گردید، هدف<sup>۱</sup> ما محقق شده است، به همین دلیل بخشی از این روایات را به خواست خدا متذکر شده و بقیه را به کتبی که در این خصوص تألیف شده موکول می‌کنیم تا مباحث این کتاب به درازا نکشد.

### اثمه دوازده‌گانه در روایات اهل سنت و دلیل بر امامت صاحب الزمان علیه السلام

«ما أخبرني به أبو عبد الله أحمد بن عبدون المعروف بابن الحاشر، قال: حدثني أبو الحسين محمد بن عليّ الشجاعى الكاتب، قال: أخبرنا أبو عبد الله محمد بن ابراهيم المعروف بابن زينب النعماني الكاتب.

قال أخبرنا محمد بن عثمان بن علان الذهبي البغدادي بدمشق، قال: حدثنا أبو بكر بن أبي خيثمة قال: حدثني عليّ بن الجعد قال: حدثني زهير بن معاوية، عن زياد بن خيثمة، عن الأسود بن سعيد الهمداني قال: سمعتُ جابر بن سمرّة يقول: سمعتُ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: يكون بعدى إثنا عشر خليفة كلهم من قريش، قال: فلما رجع إلى منزله أتته قريش فقالوا: ثمّ يكون ماذا؟ فقال: ثمّ يكون الهرج؛<sup>۲</sup>

ابو عبد الله محمد بن عبدون معروف به ابن حاشر، از ابوالحسن محمد بن علی شجاعی کاتب، از ابو عبد الله محمد بن ابراهیم معروف به ابن ابوزینب نعمانی کاتب، از محمد بن عثمان بن علان ذهبی بغدادی در دمشق، از ابوبکر بن ابوخیثمه، از اسود بن سعید همدانی روایت کرده که گفت: از جابر بن سمره شنیدم گفت: از رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود: «بعد از من دوازده جانشین وجود خواهد داشت که همگی قریشی‌اند» راوی می‌گوید: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه خود باز گشت قریش

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۲۰۶-۲۰۷ به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

۲. اثبات الهداة، ج ۱، ص ۵۴۵ ح ۳۶۲، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ بحار، ج ۳۶، ص ۲۳۸ ح ۳۴؛ عوالم، ج ۱۵، بخش ۳، ص ۱۱۱، ح ۲۶، به نقل از بحار و عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۵۰، ح ۱۴؛ خصال، ص ۴۷۲، ح ۲۶ و نظیر آن را در استنصار، ص ۲۵ از ابوبکر بن ابوخیثمه به نحو اختصار آورده و حلبی در تقریب المعارف، ص ۱۷۴، آن را از زیاد بن ابوخیثمه به گونه‌ای که در استنصار آمده، نقل کرده است.

نزدش شرفیاب شده و پرسیدند: پس از آن چه خواهد شد؟ فرمود: «سپس هرج و مرج رخ خواهد داد».

«و بهذا الإسناد، عن محمد بن عثمان قال: حدثنا ابن أبي خيثمة، قال: حدثني زهير بن معاوية، عن زياد بن علاقة و سماك بن حرب و حصين بن عبدالرحمن كلهم عن جابر بن سمرة، أن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال: يكون بعدى اثنا عشر خليفة ثم تكلم بكلام لم أفهمه فقال بعضهم: سألتُ القوم فقالوا [قال] كلهم من قريش؛<sup>۱</sup>

به همین اسناد، از محمد بن عثمان، از ابن خيثمة، از زهير بن معاوية، از زياد بن علاقة و سماك بن حرب و حصين بن عبدالرحمان همگی از جابر بن سمرة روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ فرمود: «پس از من دوازده جانشین وجود خواهد داشت» سپس سخنی گفت که من بدان پی نبردم یکی از حاضران گفت: از آن جمع پرسیدم: پیامبر چه فرمود؟ گفت: حضرت فرمود: «آن دوازده تن همه از قريش هستند».

«بهذا الإسناد، عن محمد بن عثمان، قال: حدثنا ابن عون، عن الشعبي، عن جابر بن سمرة قال: ذكر أن النبي صلى الله عليه و آله و سلم قال:

لا يزال أهل هذا الدين ينصرون على من ناوهم إلى اثني عشر خليفة، فجعل الناس يقومون و يقعدون، و تكلم بكلمة لم أفهمها فقلت لأبي او لأخي: أي شيء قال؟ فقال: قال: كلهم من قريش؛<sup>۲</sup>

به همین اسناد از محمد بن عثمان، از ابن عون، از شعبي، از جابر بن سمرة روایت کرده که گفت: پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «مسلمانان همواره بر مخالفان خویش پیروز

۱. اثبات الهداة، ج ۱، ص ۵۴۵، ح ۳۶۳؛ به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ بحار، ج ۳۶، ص ۲۳۶، ح ۲۷؛ عوالم، ج ۱۵، بخش ۳، ص ۱۰۷، ح ۱۹، به نقل از غیبت و خصال، ص ۴۷۱، ح ۲۱ با تفاوتی اندک؛ غایة المرام، ص ۲۰۰، ح ۷ به نقل از کتاب حاضر و غیبت نعمانی، ص ۱۰۳، ح ۳۲؛ نیز در غایة المرام، ص ۲۰، ح ۱۱ آن را از ابن بابویه روایت کرده است.

۲. بحار، ج ۳۶، ص ۲۳۷، ح ۲۹، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ اثبات الهداة، ج ۱، ص ۵۴۶، ح ۳۶۴؛ عوالم، ج ۱۵، بخش ۳، ص ۱۰۸، ح ۲۱؛ نیز در بحار، ج ۳۶، ص ۲۶۸، ح ۸۹ آن را یاد آور شده است؛ عوالم، ج ۱۵، بخش ۳، ص ۱۳۲، ح ۶۲، به نقل از مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۹۱، به اسناد خود از سماک بن حرب و زياد بن علاقة و حصين بن عبدالرحمان آن را به نحو اختصار آورده است.

خواهند شد تا این که دوران دوازده جانشین فرارسد» عده‌ای از مردم به پیامی خاستند و می‌نشستند و رسول خدا صلی الله علیه و آله کلمه‌ای فرمود که من متوجه آن نشدم از پدر یا برادرم - پرسیدم: پیامبر چه فرمود؟ وی گفت: حضرت فرمود: «همه آن جانشینان از قریشند.»

«و بهذا الإسناد، عن محمد بن عثمان قال: حدثنا أحمد، قال: حدثنا عبيد الله بن عمر، قال: حدثنا سليمان بن أحمد، قال: حدثنا ابن عون، عن الشعبي، عن جابر بن سمره قال: [ذكر] إن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال: لا يزال أهل [هذا] الدين ينصرون علي من ناوهم إلى اثني عشر خليفة فجعل الناس يقومون و يقعدون و تكلم بكلمة لم أفهمها فقلت لأبي أو لأخي: أي شيء قال؟ فقال: قال: كلهم من قریش؛<sup>۱</sup>

به همین اسناد، از محمد بن عثمان، از احمد، از عبیدالله بن عمر، از سلیمان بن احمد، از ابن عون، از شعبی، از جابر بن سمره روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مسلمانان همواره بر مخالفان خویش پیروز خواهند گشت تا این که دوران دوازده جانشین فرارسد» در این اثنا جمعی از مردم بر می‌خاستند و می‌نشستند و حضرت کلمه‌ای بر زبان آورد که متوجه آن نشدم از پدر - یا برادرم - پرسیدم: پیامبر چه فرمود؟ وی گفت: حضرت فرمود: «همه آن جانشینان از قریش هستند.»

«و بهذا الإسناد، عن محمد بن عثمان قال: حدثنا أحمد بن أبي خيثمة قال: حدثنا يحيى بن معين قال: حدثنا عبد الله بن صالح قال: حدثنا الليث بن سعد، عن خالد بن يزيد، عن سعيد بن أبي هلال، عن ربيعة بن سيف قال: كنا عند شفي الأصبحي فقال: سمعت عبد الله بن عمر يقول: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: يكون خلفي اثنا عشر خليفة؛<sup>۲</sup>

۱. بحار، ج ۳۶، ص ۲۳۷، ح ۲۹، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ عوالم، ج ۱۵، بخش ۳، ص ۱۰۸، ذیل ح ۲۱؛ اثبات الهداة، ج ۱، ص ۵۴۶، ح ۳۶۵؛ غایة المرام، ص ۲۰۱، ح ۲۰، به نقل از غیبت نعمانی، ص ۱۰۳، ح ۳۳؛ بحار، ج ۳۶، ص ۲۹۹، ح ۱۲۳؛ عوالم، ج ۱۵، بخش ۳، ص ۱۵۲، ح ۱۰۳، به نقل از أعلام الوری، ص ۳۶۴؛ در استنصار، ص ۲۵ آن را به نقل از سلیمان بن احمد و در تقریب المعارف، ص ۱۷۴ نظیر آن را از شعبی روایت کرده است.

۲. بحار، ج ۳۶، ص ۲۳۷، ح ۳۰، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ اثبات الهداة، ج ۱، ص ۵۴۶، ح ۳۶۶؛ عوالم، ج ۱۵، بخش ۳، ص ۱۰۸، ح ۲۲؛ بحار، ج یاد شده، ص ۳۰۰ و عوالم، جلد یاد شده، ص ۱۵۳، ح ۱۰۵

نیز به همین اسناد، از محمد بن عثمان، از احمد بن ابوخیثمه، از یحیی بن معین، از عبدالله بن صالح، از لیث بن سعد، از خالد بن یزید، از سعید بن ابوهلال، از ربیع بن سیف روایت کرده که گفت: نزد شفی اصبیحی حضور داشتیم وی اظهار داشت: از عبدالله بن عمر شنیدم می گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم می فرمود: «پس از من دوازده جانشین وجود خواهد داشت».

«و بهذا الإسناد، عن محمد بن عثمان قال: حدثنا أحمد قال: حدثنا عفان و یحیی بن اسحاق السیلعینی قال: حدثنا حماد بن سلمه قال: حدثنا عبدالله بن عثمان، عن أبي الطفیل قال: قال لی عبدالله بن عمر: یا أبا الطفیل عدّ إثنی عشر من بنی کعب بن لؤی<sup>۱</sup> ثمّ یکون النقف<sup>۲</sup> و النفاق؛

به همین اسناد، از محمد بن عثمان، از احمد، از عفان، از یحیی بن اسحاق سیلعینی، از حماد بن سلمه، از عبدالله بن عمر، از ابوظفیل روایت کرده که گفت: عبدالله عمر به من گفت: ای ابوظفیل! دوازده تن از افراد تیره کعب بن لوی را بشمار، سپس کشتار و جنگ و نفاق به وجود خواهد آمد».

«و بهذا الإسناد، عن محمد بن عثمان فإنه قال: حدثنا [احمد] قال: حدثنا المقدمی، عن عاصم [بن عمر] بن علی بن مقدم أبو یونس قال: حدثنی أبي، عن فطر بن خليفة، عن

به نقل از اعلام الوری، ص ۳۶۴ و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۹۱ از لیث بن سعد، نیز بحار، جلد یاد شده، ص ۳۷۱ و عوالم، ص ۱۹۰، ح ۱۷۲ و اثبات، ص ۷۰۸، ح ۱۴۴، از مقتضب الأثر، ص ۵، به اسناد خود از یحیی بن معین و غایة المرام، ص ۲۰۱، ح ۱۳، به نقل از غیبت نعمانی، ص ۱۰۴، ح ۳۴ و ص ۱۲۶، ح ۲۳ به نقل از محمد بن عثمان نظیر آن را روایت کرده است؛ در استنصار، ص ۲۵، به نقل از لیث و در عدد القویة، ص ۸۴ به نقل از عبدالله بن عمرو عاص و در تقریب المعارف، ص ۱۷۵؛ از ربیع بن سیف مانند آن را یاد آور شده است.

۱. وی از اجداد پاک رسول اکرم ﷺ است زیرا نسب شریف آن حضرت، محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرّه بن لوی بن غالب است.

۲. بحار ج ۳۶، ص ۲۳۷ ح ۳۱، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ عوالم، ج ۱۵، بخش ۳، ص ۱۰۹، ح ۲۳؛ اثبات الهداة، ج ۱، ص ۵۴۶، ح ۳۶۷؛ غیبت نعمانی، ص ۱۰۵، ح ۳۵ و ص ۱۲۷، ح ۲۴؛ در الفساق زمخشری، ج ۴، ص ۲۱؛ تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۲۶۳؛ تقریب المعارف، ص ۱۷۵، به نقل از حماد بن سلمه به همان گونه که در نعمانی آمده، آن را نقل کرده و ابن شهر آشوب در مناقب خود، ج ۱، ص ۲۹۱، نظیر آن را آورده است.

أبي خالد الوالبي قال: حدثنا جابر بن سمرّة قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: لا يزال هذا الدين ظاهراً لا يضره من ناواه حتى يقوم اثنا عشر خليفة كلهم من قريش؛<sup>۱</sup>

به همین اسناد، از محمد بن عثمان، از احمد، از مقدّمی، از عاصم [بن عمر] بن علی بن مقدم ابویونس، از پدرش، از فطر بن خلیفه، از ابو خالد والبی<sup>۲</sup>، از جابر بن سمرّه روایت کرده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: «دین اسلام همواره از ناحیه خداوند حمایت و پشتیبانی می شود و مخالفان آسیبی بدان نمی رسانند تا این که دوازده جانشین من دست به قیام زنند که همگی از قریشند».

«و بهذا الإسناد، عن محمد بن عثمان فإنه قال: حدثنا عبدالله بن جعفر الرقي قال: حدثنا عيسى بن يونس، عن مجالد بن سعيد، عن الشعبي، عن مسروق قال: كنا عند ابن مسعود فقال له رجل: حدثكم نبيكم كم يكون بعده من الخلفاء؟ فقال: نعم، و ما سألتني عنها أحد قبلك و إنك لأحدث القوم شيئاً، سمعته يقول: يكون بعدى عدّة ثقباء موسى عليه السلام قال الله عزّوجلّ: ﴿و بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيباً﴾<sup>۳</sup>

به همین اسناد، از محمد بن عثمان، از عبدالله بن جعفر رقی، از عیسی بن یونس، از مجالد بن سعید، از شعبی، از مسروق روایت کرده که گفت: نزد ابن مسعود بودم که

۱. بحار، ج ۳۶، ص ۲۳۸، ح ۳۲، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ عوالم، ج ۱۵، بخش ۳، ص ۱۱۰، ح ۲۴؛ اثبات الهداة، ج ۱، ص ۵۴۶، ح ۳۶۸؛ غایة المرام، ص ۲۰۴، ح ۴۰، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از غیبت نعمانی، ص ۱۰۶، ح ۳۶؛ طبرانی آن را در معجم الکبیر، ج ۲، ص ۲۲۹، ح ۱۸۵۲، از جمله «لا یضر» یاد آور شده است.

۲. نام وی هرگز است.

۳. مانده، آیه ۱۲؛ اثبات الهداة، ج ۱، ص ۵۴۶، ح ۳۶۹، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ بحار، ج ۳۶، ص ۲۳۳، ح ۱۷ و ۱۸؛ عوالم، ج ۱۵، بخش ۳، ص ۱۰۱، ح ۹، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از خصال، ص ۴۶۸، ح ۱۰ و غیبت نعمانی، ص ۱۰۶، ح ۱۳۷ و ص ۱۱۶-۱۱۷، ح ۱-۳؛ در اثبات، ص ۵۳۴، به نقل از خصال؛ متقضب الأثر، ص ۳، به اسنادش از مسروق؛ استنصار، ص ۲۴، به نقل از محمد بن عثمان با اندکی تفاوت در پایان حدیث؛ قصص الانبیاء راوندی، ص ۳۷۰، به نقل از شعبی با اندکی تفاوت؛ تقریب المعارف، ص ۱۷۳، به نقل از شعبی غوالی اللثالی، ج ۴، ص ۹۰، ح ۱۲۳ از مسروق با اندکی تفاوت؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۹۸، به اسناد خود از مجالد، نظیر آن را یاد آور شده است.

مردی از او پرسید: پیامبرتان که با شما سخن گفت، تعداد جانشینانش را چند تن اعلام کرد؟

پاسخ داد: آری، کسی پیش از تو این پرسش را از من نپرسیده بود و تو از همه یاران جوان‌تری، از پیامبر اکرم ﷺ شنیدم می‌فرمود: «پس از من دوازده جانشین به تعداد نقبای حضرت موسی علیه السلام وجود خواهد داشت که خدای متعال فرمود: «و از قوم موسی دوازده نقیب برگزیدیم».

«و أخبرنی جماعة، عن أبي محمد هارون بن موسى التلعكبري قال: أخبرني أبو علي أحمد بن عليّ المعروف بابن الخضيب الرازي قال: حدثني بعض أصحابنا، عن حنظلة بن زكريّا التيمي، عن أحمد بن يحيى الطوسي، عن أبي بكر عبد الله بن أبي شيبة، عن محمد بن فضيل، عن الأعمش، عن أبي صالح، عن ابن عباس قال: نزل جبرئيل عليه السلام بصحيفةٍ من عند الله على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فيها إثنا عشر خاتماً من ذهب.

فقال له: إن الله تعالى يقرأ عليك السلام و يأمرك أن تدفع هذه الصحيفة إلى النجيب من أهلك بعدك، يفتك منها أولّ خاتم و يعمل بما فيها، فإذا مضى دفعها إلى وصيّته بعده، و كذلك الأوّل يدفعها إلى الآخر واحداً بعد واحدٍ.

ف فعل النبي صلى الله عليه وآله وسلم ما أمر به ففتك عليّ بن أبي طالب عليه السلام أوّلها و عمل بما فيها، ثمّ دفعها إلى الحسن عليه السلام ففتك خاتمه و عمل بما فيها، و دفعها بعده إلى الحسين عليه السلام ثمّ دفعها الحسين إلى عليّ بن الحسين عليه السلام ثمّ واحداً بعد واحدٍ حتى ينتهي إلى آخرهم عليهم السلام؛<sup>۱</sup>

جمعی از رجال حدیث به نقل از ابو محمد هارون بن موسی تلعکبری، از ابو علی احمد بن علی معروف به ابن خضیب رازی، از برخی علمای ما، از حنظله بن زکریای تمیمی، از احمد بن یحیی طوسی، از ابوبکر عبدالله بن ابوشیبه، از محمد بن فضیل،

۱. بخار، ج ۳۶، ص ۲۰۹، ح ۹ و ج ۶۶، ص ۵۳۵، ح ۳؛ عوالم، ج ۱۵، بخش ۳، ص ۵۳، ح ۱؛ اثبات الهداة، ج ۱، ص ۵۴۷، ح ۳۷۰.



از اعمش، از ابو صالح، از ابن عباس روایت کرده است که گفت: جبرئیل علیه السلام نوشته‌ای از نزد خدای متعال بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل کرد که ۱۲ مَهر زرین بر آن نهاده شده بود و به پیامبر عرضه داشت: خدای متعال بر تو درود می‌فرستد و دستور می‌دهد این نوشته را به شایسته‌ترین فرد پس از خود بسپار، که نخستین مَهر آن را می‌گشاید و به آن چه در آن آمده عمل می‌کند، هرگاه او از دنیا رفت آن را به وصی پس از خود بسپارد و به همین ترتیب، یکی پس از دیگری آن را به جانشین پس از خود تحویل دهد. پیامبر، آن چه را مأموریت یافته بود انجام داد و علی بن ابی طالب نخستین مَهر آن را گشود و به دستورهایی که در آن آمده بود عمل کرد و سپس آن را به امام حسن سپرد وی نیز مَهر آن را گشود و بدان عمل کرد و آن‌گاه آن را به حسین علیه السلام تحویل داد و حسین علیه السلام آن را به علی بن حسین و به همین ترتیب، یکی پس از دیگری آن را به فرد بعدی سپردند تا به آخرین فرد آن‌ها رسید.

«و بهذا الإسناد، عن التلعكبري، عن أبي علي محمد بن همام، عن الحسن بن علي القوهستاني، عن يزيد بن اسحاق عن أبيه قال: سألت أبي، عيسى بن موسى فقلت له: من أدركت من التابعين؟ فقال: ما أدري ما تقول و لكني كنت بالكوفة فسمعتُ شيخاً في جامعها يحدث عن عبد خير قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: قال لي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يا علي! الأئمة الراشدون المهديون - المفضوبون حقوقهم - من وُلدك أخذَ عشر إماماً و أنت!»

به همین اسناد، از تلعكبري، از ابو علی محمد بن همام، از حسن بن علی کوهستانی، از زید بن اسحاق، از پدرش روایت کرده که گفت: از پدرم عیسی بن موسی پرسیدم: کدام یک از تابعین را درک کردی؟

گفت: منظورت را نمی‌دانم. ولی روزی در کوفه از پیر مردی در مسجد آن شهر

۱. بحار، ج ۳۶، ص ۲۵۹، ح ۷۸، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ اثبات الهداة، ج ۱، ص ۵۴۷، ح ۳۷۱؛ عوالم، ج ۱۵، بخش ۳، ص ۲۰۵، ح ۱۸۵؛ تمام روایت را در بحار، ج ۳۶ به نقل از غیبت نعمانی، ص ۹۲، ح ۲۳، محمد بن همام با اندکی تفاوت، یادآور شده است.

شنیدم که در مورد عبد خیر چنین سخن می‌گوید:

امیر مؤمنان علیه السلام اظهار داشت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: «ای علی! پیشوایان هدایتگر و هدایت شده از سلاله تو که حقوقشان [توسط دشمنان] غصب گردیده، یازده تن خواهند بود و تو خود، در شمار آنها هستی.»

«و أخبرنی جماعة، عن أبي محمد هارون بن موسى التلعكبري، عن محمد بن أحمد بن عبد الله الهاشمي قال: حدثني أبو موسى عيسى بن أحمد بن عيسى بن المنصور قال: حدثني أبو الحسن علي بن محمد العسكري، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن موسى، عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي صلوات الله عليهم قال: قال [إلى] علي صلوات الله عليه: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ آمِنًا مَطْهَرًا لَا يَحْزَنُهُ الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ فَلْيَتَوَلَّكَ، وَ لِيَتَوَلَّ بَنِيكَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرَ وَ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى وَ مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا وَ الْحَسَنَ ثُمَّ الْمَهْدِيَّ وَ هُوَ خَاتِمُهُمْ، وَ لِيَكُونَنَّ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ يَتَوَلَّوْنَكَ يَا عَلِيُّ يَشْنَأُهُمُ النَّاسُ، وَ لَوْ أَحَبَّهُمْ كَانَ خَيْرًا لَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ، يُوَثِّرُونَكَ وَ وَلَدَكَ عَلَى الْآبَاءِ وَ الْأُمَّهَاتِ وَ الْأَخُوَّةِ وَ الْأَخَوَاتِ، وَ عَلَى عَشَائِرِهِمْ وَ الْقَرَابَاتِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَفْضَلُ الصَّلَوَاتِ، أَوْلَيْكَ يَحْمُرُونَ تَحْتَ لَوَاءِ الْحَمْدِ يَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ يَرْفَعُ دَرَجَاتِهِمْ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛<sup>۱</sup>

جمعی از رجال حدیث، به نقل از ابو محمد هارون بن موسی تلعکبری، از محمد بن احمد بن عبدالله هاشمی، از ابو موسی عیسی بن احمد بن عیسی بن منصور، از ابوالحسن علی بن محمد عسکری، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن موسی، از پدرش موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن حسن، از پدرش حسین بن علی صلوات الله عليهم روایت

۱. اثبات الهداة، ج ۱، ص ۵۴۷، ح ۳۷۲؛ به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ بحار، ج ۳۶، ص ۲۵۸، ح ۷۷، به نقل از غیبت و از مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۹۳، تا جمله «وهو خاتمهم».

کرده که اظهار داشت: علی صلوات الله علیه به من فرمود: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: [ای علی] کسی که دوست دارد خدای عزوجل را در امن و امان و پاکیزگی دیدار کند و دشواری بزرگ روز قیامت، وی را اندوهگین نسازد، باید به تو و پسرانت حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد و علی و حسن و سپس مهدی، آخرین فرد آنها محبت بورزد.

[ای علی!] در آخرالزمان عده‌ای دوستدار تواند، اما مردم با آنان به دشمنی برمی‌خیزند ولی اگر آگاهی داشتند و به آنان محبت می‌وزیدند برایشان بهتر بود. این دسته از دوستداران، تو و فرزندان را بر پدران و مادران و برادران و خواهران و بر خویشان و نزدیکان خود، برتری و ترجیح می‌دهند؟ برترین دروهای خدا بر این مردم باد. آنان در قیامت زیر پرچم حمد محشور خواهند شد و خداوند از گناهان آنان در می‌گذرد و به پاس کارهای نیکی که انجام داده‌اند، رتبه و جایگاه آنها را بالا می‌برد».

روایاتی که از طریق شیعه در این زمینه وارد شده قابل شمارش نیست ولی ما تنها به بیان بخشی از آنها خواهیم پرداخت.

#### تعداد پیشوایان، در روایات شیعه

«فما أخبرنا به جماعة، عن أبي المفضل الشيباني (عنه)، عن أبيه، عن محمد بن الحسين، بن محمد بن أبي عمير. و أخبرنا أيضاً جماعة، عن عدة من اصحابنا، عن محمد بن يعقوب، عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي عمير، عن عمر بن أذينة، عن أبان بن أبي عيَّاش، عن سليم بن قيس قال: سمعتُ عبد الله بن جعفر الطيار يقول: كُنَّا عند معاوية أنا و الحسن و الحسين عليهما السلام و عبد الله بن عباس و عمر بن أم سلمة و أسامة بن زيد، فجرى بيني و بين معاوية كلام فقلت لمعاوية:

سمعتُ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ يقول: أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثمَّ

أخي عليّ بن أبي طالب أولى بالمؤمنين من أنفسهم، فإذا مضى الحسن، فالحسين أولى بالمؤمنين من أنفسهم، فإذا استشهد فإنه عليّ بن الحسين أولى بالمؤمنين من أنفسهم و ستدرکه یا علیّ ثمّ ابنه محمّد بن علیّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم یا علیّ، ثمّ یکمله اثنا عشر إماماً تسعة من وُلد الحسين.

قال عبدالله بن جعفر: استشهدت الحسن و الحسين و عبدالله بن عباس و عمر بن أمّ سلمة و أسامة بن زيد، فشهدوا لي عند معاوية. قال سليم بن قيس: و قد سمعتُ ذلك من سلمان و أبي ذرّ و المقداد.

و ذكروا أنّهم سمعوا ذلك من رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ؛<sup>۱</sup>

محمّد بن عبدالله بن جعفر حَمِيرِي، به نقل جمعی از علما، از ابوالفضل شیبانی، از پدرش، از محمّد بن حسین، از محمّد بن ابوعمیر و نیز جماعتی به نقل عده‌ای از علمای ما، از محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از ابن ابوعمیر، از عمر بن اذینه، از ابان بن ابو عیّاش، از سلیم بن قیس روایت کرده که گفت: از عبدالله بن جعفر طیار شنیدم می‌گفت: روزی من و امام حسن و امام حسین علیهما السلام و عبدالله بن عباس و عمر بن أمّ سلمه و أسامة بن زيد، نزد معاویه بودیم، میان من و معاویه گفتگویی پیش آمد. به معاویه گفتم: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم می‌فرمود: «من به مؤمنین سزاوارتر از خود مؤمنین هستم و پس از من علی بن ابی طالب به مؤمنین سزاوارتر از خودشان خواهد بود. و هر گاه علی به شهادت رسید. حسن به مؤمنین سزاوارتر از خودشان است و آن گاه که حسن از دنیا رفت، حسین به مردم، از خودشان سزاوارتر است و آن گاه که حسین به شهادت رسید فرزندش علی بن حسین

۱. بحار، ج ۳۶، ص ۲۳۱، ح ۱۳، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ عوالم، ج ۱۵، بخش ۳، ص ۱۰۰، ح ۸ به نقل از کمال الدین، ص ۲۷۰، ح ۱۵ و خصال، ص ۴۷۷، ح ۴۱ و عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۴۷ ح ۸ و غیبت نعمانی، ص ۹۵، ح ۲۷ با اندکی تفاوت؛ اثبات الهداة، ج ۱، ص ۴۵۶، ح ۷۴، به نقل از کتاب حاضر و از کافی، ج ۱، ص ۵۲۹، ح ۴، و عیون و کمال و خصال و أعلام الوری، ص ۳۷۴، به نقل از ابن بابویه؛ المعبر، ج ۱، ص ۲۴؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۵۰۸، به نقل از أعلام الوری؛ حلیة الابرار، ج ۲، ص ۶۵، به نقل از کافی؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۲۰، به نقل از سلیم و طوسی به نحو اختصار با اندکی تفاوت؛ تقریب المعارف، ص ۱۷۷، به نقل از سلیم بن قیس با اندکی تفاوت.

به مؤمنین از خودشان سزاوارتر است و ای علی! تو او را می بینی وقتی او به شهادت رسید فرزندش محمد بن علی به مؤمنین از خودشان سزاوارتر است. ای علی! آن گاه دوازده پیشوا که ۹ تن آنها از فرزندان حسین به وجود می آیند، کامل می گردند.

عبدالله بن جعفر می گوید: من، امام حسن و امام حسین و عبدالله بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامه بن زید را بر این سخن گواه گرفتم و آنها نزد معاویه، بر سخن من گواهی دادند. سلیم بن قیس می گوید: همین سخن را من از سلمان و ابوذر و مقداد شنیدم که اظهار داشتند این سخن را از رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیده اند.

«و بهذا الإسناد، عن محمد بن عبدالله بن جعفر، عن أبيه، عن محمد بن أحمد بن يحيى [عن محمد بن الحسين، عن أبي سعيد العصفري] عن عمرو بن ثابت، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: إني وأحد عشر من وُلدي و أنت يا علي زرّ الأرض - أعني أوتادها و جبالها - بنا أوتد الله الأرض أن تسيخ بأهلها، فإذا ذهب الإثنا عشر من ولدي، ساخت الأرض بأهلها و لم يُنظروا!»<sup>۱</sup>

به همین اسناد، از محمد بن عبدالله بن جعفر، از پدرش، از محمد بن احمد بن يحيى، از محمد بن حسین، [از ابوسعید عصفری] از عمرو بن ثابت، از ابوالجارود، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که اظهار داشت: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: [ای علی!] من و یازده تن از فرزندانم و تو، کوه ها و استوانه های محکم زمین به شمار می آییم.

خداوند به واسطه ما زمین را استوار ساخت تا ساکنانش را در کام خود فرو نبرد و آن گاه که دوازده تن از فرزندان من از دنیا رخت ببرند، زمین ساکنانش را در خود فرو می برد و لحظه ای فرصت نخواهند یافت.»

«عنه، عن أبيه، عن جعفر بن محمد بن مالك، عن محمد بن مالك، عن محمد بن نعمة السلولي، عن وهيب بن حفص، عن عبدالله بن القاسم، عن عبدالله بن خالد، عن أبي

۱. بحار، ج ۳۶، ص ۲۵۹، ح ۷۹، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ عوالم، ج ۱۵، بخش ۳، ص ۲۳۲، ح ۲۲۰؛ اثبات الهداة، ج ۱، ص ۴۶۰، ح ۸۵، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از کافی، ج ۱، ص ۵۳۴، ح ۱۷؛ استنصار، ص ۸، از محمد بن يحيى؛ تقریب المعارف، ص ۱۷۵، از ابوالجارود نظیر آن را روایت کرده و ابوسعید عصفری در کتاب اصل خود، ص ۱۶ آن را یاد آور شده است.

السفاح، عن جابر بن يزيد، عن أبي جعفر عليه السلام عن جابر بن عبد الله الأنصاري قال: دخلتُ على فاطمة عليها السلام و بين يديها [الوح فيه] أسماء الأوصياء من ولدها فعددتُ إثني عشر إسماءً آخرهم القائم، ثلاثة منهم محمد و ثلاثة منهم علي؛<sup>۱</sup>

محمد بن عبدالله بن جعفر، از پدرش، از جعفر بن محمد بن مالک، از محمد بن نعمت سلولی، از وهیب بن حفص، از عبدالله بن قاسم، از عبدالله بن خالد، از ابوسفاح، از جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام و آن حضرت از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده که گفت: بر فاطمه زهرا وارد شدم در مقابلش [الوحی بود در آن] نام اوصیایی را که از فرزندان او بودند مشاهده کردم، دوازده نام را بر شمردم که آخرین فرد آنان قائم علیه السلام و نام سه تن از آنان محمد و نام سه تن علی بود.

«و أخبرني جماعة، عن عدة من أصحابنا عن محمد بن يعقوب<sup>۲</sup>، عن علي بن ابراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن سعيد بن غزوان، عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام قال: يكون تسعة أئمة بعد الحسين تاسعهم قائمهم؛<sup>۳</sup>

۱. غاية المرام، ص ۱۸۹، ح ۱۰۴، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ بحار، ج ۳۶، ص ۲۰۱، ح ۵؛ عوالم، ج ۱۵، بخش ۳، ص ۶۵، ح ۲، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از کمال الدین، ۲۶۹، ح ۱۳ و ص ۳۱۱، ح ۳ و ص ۳۱۳، ح ۴ و خصال، ص ۴۴۷، ح ۴۲؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۴۶ و ص ۴۷، ح ۷ با سندهای گوناگون به نقل از ابن محبوب، از ابوالجارود، از امام باقر علیه السلام؛ اثبات الهداة، ج ۱، ص ۴۵۹، ح ۷۹، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از کافی، ج ۱، ص ۵۳۲، ح ۹، به اسناد خود از ابن محبوب؛ ارشاد مفید، ص ۳۴۸، به اسناد خود از کلینی؛ أعلام الوری، ص ۳۶۶، از محمد بن یعقوب؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۵۰۵، به نقل از ارشاد؛ غاية المرام، ص ۴۱، ح ۳۹، به نقل از فرائد السمطين، ج ۲، ص ۱۳۹، ذیل ح ۴۳۵، به اسناد خود از صدوق؛ وسائل، ج ۱۱، ص ۴۹۰، ح ۲۰، به نقل از کافی و کمال و فقیه، ج ۴، ص ۱۸۰، ح ۵۴۰۸، از حسن بن محبوب؛ جامع الاخبار، ص ۱۷، از حسن بن محبوب؛ روضة الواعظین، ص ۲۶۱، به نقل از جابر؛ تقریب المعارف، ص ۱۷۸، از جابر بن عبدالله انصاری؛ عدد القویة، ص ۷۱، ح ۱۰۹، به نحو اختصار.

۲. کافی، ج ۱، ص ۵۳۳، ح ۱۵.

۳. بحار، ج ۳۶، ص ۳۹۲، ح ۳، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ عوالم، ج ۱۵، بخش ۳، ص ۲۶۴، ح ۳، به نقل از خصال، ص ۴۱۹، ح ۱۲ و ص ۴۸۰، ح ۵۰، از پدرش، از علی بن ابراهیم؛ اثبات الهداة، ج ۱، ص ۴۶۰، ح ۸۳، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از کافی و ارشاد مفید، ص ۳۴۸، به اسنادش از کلینی؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۴۸، به نقل از ارشاد؛ بحار، ج ۳۶، ص ۳۹۵، ح ۱۰؛ عوالم، ج ۱۵، بخش ۳، ص ۲۶۸، ح ۱۰؛ اثبات الهداة، ج ۱، ص ۶۲۳، ح ۶۷۸، به نقل از غیبت نعمانی، ص ۹۴، ح ۲۵، از محمد بن یعقوب در بحار، جلد یاد شده، ص ۳۹۸، ح ۵؛ عوالم، ج ۱۵، بخش ۳، ص ۲۷۲، ح ۱۶؛ اثبات الهداة، ج ۱، ص ۵۱۸، ح ۲۵۸؛

جمعی از رجال حدیث، به نقل عده‌ای از علمای ما، از محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از ابن ابوعمیر، از سعید بن غزوان، از ابوبصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «پس از امام حسین علیه السلام ۹ پیشوا به وجود خواهند آمد که نهمین فرد آنان قائمشان خواهد بود».

«محمد بن عبدالله بن جعفر، عن أبيه، عن محمد بن عيسى، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزة، عن أبي جعفر عليه السلام قال: إن الله تعالى أرسل محمداً صلى الله عليه وآله وسلم إلى الجنّ و الإنس عامّة، و كان من بعده اثنا عشر وصيّاً، منهم من سبقنا، و منهم من بقى، و كلّ وصيّ جرت به السنّة، و الأوصياء الذين من بعد محمداً صلى الله عليه وآله وسلم على سنّة أوصياء عيسى إلى محمداً صلى الله عليه وآله وسلم و كانوا اثني عشر، و كان أمير المؤمنين عليه السلام على سنّة المسيح؛<sup>۱</sup>

محمد بن عبدالله بن جعفر، از پدرش، از محمد بن عیسی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «خداوند، پیامبر خود حضرت محمد صلی الله علیه و آله را برای عموم جن و انس فرستاد و پس از او دوازده جانشین به وجود خواهد آمد که برخی قبل از ما وجود داشته و برخی باقی مانده‌اند و بر هر یک از این اوصیاستی جاری است و جانشینانی که پس از پیامبر می‌آیند بر همان سنت اوصیا و

مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۹۶، به نقل از کمال الدین، ص ۳۵۰، ح ۴۵، به اسناد خود از ابن ابوعمیر با اندکی تفاوت؛ اثبات، جلد یاد شده، ص ۵۳۳، ح ۳۱۲، به نقل از خصال، غایة المرام، ص ۲۰۱، ح ۲۴، از ابن بابویه؛ دلائل الامامة، ص ۲۴۰؛ اثبات الوصیة، ص ۲۲۷، به اسنادشان از ابن ابوعمیر با اندکی تفاوت؛ استنصار، ص ۱۷، از مفید؛ تقریب المعارف، ص ۱۸۳، از ابوبصیر؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۲۴، از مظفر بن جعفر علوی.

۱. بحار، ج ۳۶، ص ۳۹۲، ح ۴، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ عوالم، ج ۱۵، بخش ۳، ص ۲۶۴، ح ۴، به نقل از عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۵۵، ح ۲۱ و خصال، ص ۴۷۸، ح ۴۳ و کمال الدین، ص ۳۲۶، ح ۴، به اسناد خود از محمد بن فضیل؛ اثبات الهداة، ج ۱، ص ۴۵۹، ح ۸۰، به نقل از کمال الدین و از کافی، ج ۱، ص ۵۳۲، ح ۱۰ به اسنادش از محمد بن عیسی؛ ارشاد مفید، ص ۳۴۷، به اسناد خود از کلینی؛ أعلام الوری، ص ۳۶۶، از محمد بن یعقوب؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۴۷، به نقل از ارشاد؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۵۰۶، به نقل از أعلام الوری؛ المستجاد، ص ۵۲۵، به نقل از ارشاد؛ غایة المرام، ص ۱۸۸، ح ۹۷، به نقل از ابن بابویه؛ روضة الواعظین، ص ۲۶۱، به نحو ارسال؛ اثبات الوصیة، ص ۲۲۸، از محمد بن عیسی؛ استنصار، ص ۱۷، از مفید؛ تقریب المعارف، ص ۱۷۶، از ابو حمزة ثمالی.

جانشینان حضرت عیسی تا پیامبر اکرم اند که دوازده تن را تشکیل می دهند و امیر مؤمنان علیه السلام بر سنت حضرت مسیح خواهد بود».

«عنه، عن أبي الحسين<sup>۱</sup>، و أخبرني جماعة عن أبي محمد التلعكبري، عن أبي الحسين محمد بن جعفر الأسدي، عن سهل بن زياد الأدمي، عن الحسن بن العباس بن الحريش الرازي، عن أبي جعفر الثاني عليه السلام أن أمير المؤمنين عليه السلام قال لابن عباس: إن ليلة القدر في كل سنة، وإنه ينزل في تلك الليلة أمر السنة، و لذلك الأمر ولاة بعد رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم.

فقال ابن عباس: من هم؟ فقال: أنا و أحد عشر من صلبى أئمة محدثون<sup>۲</sup>!

محمد بن عبدالله بن جعفر، از ابوالحسین، از جمعی، از ابو محمد تلعکبری، از ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی، از سهل بن زیاد آدمی، از حسن بن عباس بن حریش رازی، از امام جواد علیه السلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام به ابن عباس فرمود: در هر سالی، شب قدر وجود دارد و در آن شب مقدرات آن سال از ناحیه خدا فرود می آید. به همین سبب، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله کارگزارانی وجود دارند. ابن عباس می گوید: عرض کردم: آنان کیانند؟ فرمود: «من و یازده تن از فرزندانم که فرشتگان با آنان سخن می گویند».

«محمد بن عبدالله بن جعفر الحمیری، عن أبيه، عن أحمد بن هلال العبرتائي، عن ابن أبي عمير، عن سعيد بن غزوان، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال

۱. وی ابوالحسین محمد بن جعفر بن محمد عون اسدی کوفی، ساکن ری بوده که به او محمد بن ابوعبدالله نیز گفته می شود. وی در نقل حدیث فردی مورد اعتماد بوده است.

۲. بحار، ج ۳۶، ص ۳۷۳، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ عوالم، ج ۱۵، بخش ۳، ص ۲۵۴، ح ۹، به نقل از خصال، ص ۴۷۹، ح ۴۷ و کمال الدین، ص ۳۰۴، ح ۱۹، به اسانید خود از حسن عباس بن حریش؛ اثبات الهداة، ج ۱، ص ۴۵۹، ح ۸۱، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از کافی، ج ۱، ص ۵۳۲، ح ۱۱، به اسنادش از حسن بن عباس و در ص ۲۴۷، بخشی از ح ۲، به اسنادش از حسن بن عباس بن حریش، از امام جواد از امام صادق، از امیر مؤمنان علیه السلام؛ ارشاد مفید، ص ۳۴۸، به اسنادش از کلینی؛ أعلام الوری، ص ۳۶۹، از محمد بن یعقوب؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۴۸، از ارشاد؛ المستجاد، ص ۵۲۶، به نقل از ارشاد؛ بحار، ج ۹۷، ص ۱۵، ح ۲۵ به نقل از خصال، ج ۲۵، ص ۷۹، بخشی از ح ۶۵، به نقل از کافی؛ از امیر مؤمنان علیه السلام؛ استنصار، ص ۱۳، از مفید؛ تقریب المعارف، ص ۱۸۲، به نقل از حسن بن عباس بن حریش.



رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إن الله اختار من الناس الأنبياء [و اختار من الأنبياء] الرسل و اختارني من الرسل، و اختار مني علياً، و اختار من علي الحسن و الحسين، و اختار من الحسين الأوصياء، تاسعهم قائم، و هو ظاهرهم و باطنهم؛<sup>۱</sup>

محمد بن عبدالله بن جعفر حميري، از پدرش، از احمد بن هلال عبرتايي، از ابن ابوعمير، از سعيد بن غزوان، از ابوبصير، از امام صادق علیه السلام روايت کرده که فرمود: رسول اکرم صلی الله علیه و آله در روايتي فرمود: «خداوند پیامبران را از جمع مردم برگزید و رسولانش را از پیامبران انتخاب کرد و از جمع رسولانش مرا برگزید و از من علی و از علی، حسن و حسين و از حسين، اوصيا را گزينش نمود که قائم علیه السلام نهمين فرد آنان و ظاهر و باطن آنها خواهد بود»

### حدیث لوح

«و أخبرني جماعة، عن أبي جعفر محمد بن سفيان البزوفري، عن أبي علي أحمد بن إدريس و عبدالله بن جعفر الحميري، عن أبي الخير صالح بن أبي حماد الرازي و الحسن بن ظريف جميعاً، عن بكر بن صالح، عن عبدالرحمن بن سالم، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله عليه السلام قال:

قال أبي، محمد بن علي عليه السلام لجابر بن عبدالله الأنصاري: إن لي إليك حاجة فمتي يخف عليك أن أخلو بك فأسألك عنها؟

۱. بحار، ج ۳۶، ص ۲۶۰، ح ۸۰، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ عوالم، ج ۱۵، بخش ۳، ص ۲۴۲، ح ۲۳۸؛ اثبات الهداة، ج ۱، ص ۵۴۸، ح ۳۷۳؛ غایة المرام، ص ۱۸۸، ح ۱۰۱ به نقل از کتاب حاضر و غیبت نعمانی، ص ۶۷ ذیل ح، را به اسانیدش از احمد بن هلال؛ بحار، ج ۳۶، ص ۲۵۶، ذیل ح ۷۴؛ عوالم، ج ۱۵، بخش ۳، ص ۲۳۹، ذیل ح ۲۳۲، به نقل از کمال الدین، ص ۲۸۱، ذیل ح ۳۲، به اسناد خود از عبدالله بن جعفر با اندکی تفاوت و به نقل از غیبت نعمانی؛ وسائل، ج ۵، ص ۶۷، ح ۱۹، به نقل از کمال؛ بحار، ج ۳۶، ص ۳۷۲؛ اثبات الهداة، ج ۱، ص ۶۵۳، ح ۸۲۱؛ عوالم، ج ۱۵، بخش ۳، ص ۲۴۰، ح ۲۳۳، به نقل از مقتضب الأثر، ص ۹؛ بحار، ج ۲۵، ص ۳۶۳، ذیل ح ۳۲، به نقل از المحتضر، ص ۱۵۹، با اندکی افزایش و تفاوت؛ اثبات، جلد یاد شده، ص ۶۱۹، ح ۶۶۱، به نقل از غیبت نعمانی؛ دلائل الامامة، ص ۲۴۰، از ابوالحسین علی بن هبة الله، از ابن بابویه؛ اثبات الوصیة، ص ۲۲۷، از حمیری؛ استنصار، ص ۸، از ابن ابوعمیر؛ تقریب المعارف، ص ۱۷۶، به نقل از ابوبصیر چنان که در اثبات الوصیة آمده است.

قال له جابر: في أي الأوقات أحببت - فخلا به أبي في بعض الأوقات فقال له:  
يا جابر! أخبرني عن اللوح الذي رأيته في يد أمي فاطمة عليها السلام وما أخبرتك  
به أمي أنه في ذلك اللوح مكتوب؟

فقال جابر: أشهد بالله إني دخلتُ على أمك فاطمة صلوات الله عليها في حياة  
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فهنأتها بولادة الحسين عليه السلام و رأيت في  
يدها لوحاً أخضر فظننتُ أنه زمرد، و رأيت فيه كتاباً أبيض شبه نور الشمس. فقلتُ لها:  
بأبي و أمي يا ابنة رسول الله ما هذا اللوح؟

فقلت: هذا اللوح أهداه الله عزوجل إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فيه  
اسم أبي و اسم بعلی و اسم ابني و أسماء الأوصياء من وُلدي فاعطانيه أبي ليسرني بذلك.  
قال جابر: فأعطتني أمك فاطمة عليها السلام فقرأتها فاستنسخته.

قال له أبي: فهل لك يا جابر! أن تعرضه عليّ؟ قال: نعم، فمشي معه أبي حتى إنتهى إلى  
منزل جابر فأخرج أبي صحيفةً من رقّ و قال: يا جابر! أنظر في كتابك لأقرأ أنا عليك  
فنظر جابر في نسخته و قرأه أبي فما خالف حرف حرفاً.

قال جابر: فأشهد بالله إنّي هكذا رأيت في اللوح مكتوباً.

بسم الله الرحمن الرحيم، هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمد نبيه و نوره و سفيره و  
حجابه و دليله، نزل به الروح الأمين من عند ربّ العالمين، عظم يا محمد أسماي و اشكر  
نعماني، و لا تجحد آلائي إنّي أنا الله لا إله إلا أنا قاصم الجبارين، و مدبّر المظلومين، و  
ديان الدين، إنّي أنا الله لا إله إلا أنا من رجا غير فضلي، او خاف غير عدلي، عذّبتُه عذاباً  
لا أعذّبه أحداً من العالمين، فإيأى فاعبد و على فتوكّل. إنّي لم أبعث نبياً فكلت أّيامه و  
انقضت مدّته إلا جعلت له وصياً. وإنّي فضّلْتُك على الأنبياء، و فضّلت وصيّك عليّاً على  
الأوصياء، و أكرمتك بشبليتك بعده و سبطيكَ الحسن و الحسين، فجعلتُ حسناً معدن  
علمي بعد انقضاء مدّة أيّه، و جعلتُ حسيناً خازن علمي و أكرمتُه بالشهادة، و ختمت له  
بالسعادة، و هو أفضل من استشهد، و أرفع الشهدا درجةً جعلتُ كلمتي التامّة معه، و  
حجّتي البالغة عنده، بعترته أثيب و أعاقب.

أولهم عليّ سيّد العابدين و زين أولياء الماضين، و ابنه شبيه جدّه المحمود محمّد الباقر باقر علمي و المعدن لحكمتي سهلك المرتابون في جعفر، الرادّ عليه كالرّاد عليّ. حقّ القول منّي لأكرم منّ مثنوي جعفر و لأسرته في أشياعه و أنصاره و أوليائه، انتج بعده فتنة عمياء حنّس لأنّ خيط فرضي لا ينقطع، و حجّتي لا تخفي، و أنّ أوليائي لا يشقون، ألا و منّ جحد واحداً منهم فقد جحد نعمتي، و من غير آية من كتابي فقد افتري عليّ، و ويل للمفترين الجاحدين عند انقضاء مدّة عبدي موسى و حبيبي و خيرتي.

إنّ المكذب بالثامن مكذبٌ بكلّ أوليائي و عليّ وليّي و ناصري، و من أضع عليه أعباء النبوّة و أمّته بالاضطلاع بها، يقتله عفریت مستكبر، يُدفن في المدينة التي بناها العبد الصالح إلى جنب شرّ خلق، حقّ القول منّي لأقرنّ عينيه بمحمّد ابنه و خليفته و وارث علمه، فهو معدن علمي و موضع سرّي و حجّتي على خلق، جعلت الجنة مثواه و شفّعتني في سبعين ألف من أهل بيته كلّهم قد استوجبوا النار، و اختتم بالسعادة لابنه عليّ وليّي و ناصري، و الشاهد في خلق، و أميني على وحيي، أخرج منه الداعي إلى سبيلي و الخازن لعلمي الحسن.

ثمّ أكمل ذلك بابنه رحمةً للعالمين، عليه كمال موسى، و بهاء عيسى، و صبر أيّوب سيّد أوليائي في زمانه، و يتهادى رؤسهم كما يتهادى رؤوس الترك و الديلم، فيقتلون و يحرقون و يكونون خائفين مرعوبين و جلين، تُصبغ الأرض بدمائهم و يفسّشوا الويل و الرنة في نساتهم.

اولئك أوليائي حقّاً، بهم أذفَع كلّ فتنة عمياء حنّس، و بهم أكشف الزلازل و أرفع الآصار و

الأغلال ﴿أولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمة و أولئك هم المهتدون﴾؛<sup>۱</sup>

جمعی از رجال حدیث، به نقل از ابو جعفر محمّد بن سفیان بزوفری، از ابو علی احمد بن ادريس و عبدالله بن جعفر حمیری، از ابو الخیر، صالح بن ابو حماد رازی و حسن بن ظریف همگی از، بکر بن صالح، از عبدالرحمان بن سالم، از ابوبصیر، از امام

صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «پدرم امام باقر علیه السلام روزی به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: [جابر!] با تو کاری داشتم، چه زمانی فرصت داری پرسشتم را در خلوت از تو بپرسم؟

جابر عرض کرد: هر زمان که شما دوست داری.

روزی پدرم با او به خلوت نشست و بدو فرمود: جابر! در مورد لوحی که در دست مادرم فاطمه علیها السلام دیدی و مطالبی که در آن لوح نوشته شده بود و مادرم تو را در جریان آن‌ها قرار داد، برایم سخن بگو.

جابر عرض کرد: خدا را گواه می‌گیرم که من در زمان حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر مادرت فاطمه علیها السلام وارد شدم و ولادت حسین علیه السلام را به آن بانوی بزرگ تهنیت گفتم. در دست مبارک وی لوحی سبز رنگ دیدم، پنداشتم زمرد است در آن نوشته‌ای سفید شبیه نور خورشید مشاهده کردم به آن حضرت عرض کردم: پدر و مادرم فدایت! ای دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله! این لوح چیست؟

فرمود: خداوند این لوح را به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه نموده که در آن نام پدر و شوهر و نام دو فرزندم و نام اوصیائی که از فرزندان من هستند، نوشته شده است و پدرم رسول اکرم صلی الله علیه و آله این لوح را به من هدیه نموده تا به واسطه آن مسرور و شادمان گردم. جابر گفت: مادرتان فاطمه علیها السلام آن لوح را به من داد و آن را خواندم و از آن نسخه‌ای برداشتم.

پدرم امام باقر علیه السلام به جابر فرمود: [جابر!] آیا امکان دارد آن را به من نشان دهی؟  
عرض کرد: آری؛

پدرم همراه با او راه افتاد تا به منزل جابر رسید. پدرم صحیفه‌ای که از چرم تهیه شده بود بیرون آورد و به جابر فرمود: جابر! تو در نوشته خودت بنگر تا من این مطالب را از روی نوشته خودم برایت قرائت کنم، جابر در نسخه مربوط به خود نگریست و پدرم صحیفه خویش را خواند (دو صحیفه چنان نظیر هم بودند) که حتی در یک حرف با یکدیگر تفاوت نداشتند.

جابر عرض کرد: خدا را گواه می‌گیرم، من دیدم در آن لوح این مطالب نوشته شده بود:

به نام خداوند بخشنده مهربان

«این لوح، نوشته‌ای از ناحیه خدای شکست‌ناپذیر و آگاه، بر محمد پیام آور نور و سفیرش به سوی مردم است که فرشته وحی آن را از سوی پروردگار جهانیان فرود آورده است.

ای محمد! نام‌های مرا ارج بنه و پرشکوه دار و نعمت‌هایم را سپاسگزار باش و هرگز نعمت‌های مرا ناسپاسی مکن زیرا خدایی هستم که جز من معبودی وجود ندارد، ستم پیشگان را درهم می‌شکنم، متکبران را نابود می‌سازم و جنایتکاران را به خاک مذلت می‌نشانم. پاداش دهنده روز جزا هستم. به راستی من خدایی هستم که معبودی جز من وجود ندارد. اگر کسی در پی فضل و عنایت غیر بر آید و از غیر عدالت من بهراسد او را به گونه‌ای عذاب خواهم کرد که کسی را در جهان، چنان کیفر نکرده باشم.

ای محمد! تنها مرا پرست و بر من توکل نما. من هر پیامبری را که فرستادم و رسالتش را کامل ساختم و زندگی‌اش پایان پذیرفت برایش وصی و جانشین مقرر داشتم و تو را بر همه پیامبران و جانشینان همه، برتری دادم و به وجود دو فرزند ارجمند، گرامی داشتم، فرزندان حسن را پس از پایان زندگی پدرش، گنجینه دانش خود و حسین را خزانه دار دانشم قرار دادم و به شهادت در راه حق و عدالت، او را فضیلت بخشیدم و فرجام زندگی‌اش را به نیک بختی ختم نمودم. از این رو، حسین برترین شهیدان راه خدا به شمار می‌آید.

سخن کامل خویش را با او همراه ساختم و حجت رسای خود را نزد او به ودیعه نهادم. به برکت ولایت خاندان او پاداش می‌دهم و به جهت بیگانگی از آنان، کیفر می‌کنم. نخستین امام پس از حسین، فرزندش سالار نیایشگران و زینت دوستان گذشته ما و پس از او، فرزندش محمد، همانم جد بزرگوارش محمود شکافنده دانش

و گنجینه حکمت من است و پس از او فرزندش جعفر، که تردید کنندگان در امامتش نابود خواهند شد و رد کنندگان امامت او همانند رد کنندگان منند. من وعده داده‌ام موقعیت و جایگاه جعفر را گرامی بدارم و به وجود پیروانش و یاران و دوستانش وی را فوق العاده شادمان سازم. پس از او موسی را برای روشننگری راه بندگانم در تاریک‌ترین دوران فریبکاری‌ها، به پیشوایی دین برگزیدم چرا که رشته مقرراتم گسسته نمی‌شود و دلیل روشنم، نهران نمی‌گردد و دوستانم هیچ‌گاه روی دشواری نخواهند دید.

به هوش باشید! آن کس که پیشوای هشتمین را انکار کند، گویی در صدد انکار همه اولیایم بر آمده است. علی که دوست و یاری کننده دین من است هم او که مسؤلیت رسالت را بر دوش او نهادم و آگاهی وی را بر آن آزمودم، وی را دیو صفتی سرکش به شهادت خواهد رساند و در شهری که بنده شایسته‌ام ذوالقرنین آن را بنا می‌نهد در کنار قبر شوم‌ترین آفریده‌ام، به خاک سپرده خواهد شد. من مقرر داشته‌ام او را به ولادت فرزند ارجمند و جانشین شایسته و وارث علمش محمد، شادمان سازم. او وارث علم من و گنجینه دانش و جایگاه راز و حجت من بر آفریدگانم، پس از پدرش خواهد بود. جایگاهش را در بهشت برین قرار داده‌ام و شفاعت هفتاد تن از خاندانش را که همگی سزاوار آتش دوزخند به او خواهم سپرد. نیکبختی را برای فرزندش علی که دوست و یاری کننده دین و آیین من و گواهم میان مردم و امانت دار وحی من است به ارمغان آورده و از او فرزندی پدید می‌آورم که فراخوان به سوی راه و رسم من است و خزانه دانشم به شمار می‌آید و نام بلند آوازه‌اش حسن است.

سپس آن را به وجود فرزندش «م ح م د» که رحمت، برای جهانیان است کامل می‌گردانم شخصیتی که کمال موسی و شکوه و جلال عیسی و صبر و بردباری ایوب را داراست. دوستانم در زمان او به ذلت کشیده شده و سرهای آنان مانند سرهای ترک و دیلم به ستم پیشگان، پیشکش و هدیه می‌شود، با ستم به قتل می‌رسند و سوزانده می‌شوند و همواره بیمناک و وحشت زده و ترسانند. زمین از خون‌های پاکشان رنگین

و ناله و فریاد زنانشان بلند است. اینان دوستداران واقعی من هستند، به وسیله آنان هر آشوب و فتنه کور و ظلمانی را برطرف می‌سازم و بواسطه آنها زلزله‌ها و غل و زنجیر را از آنان بر می‌دارم. ﴿درود و رحمت پروردگارشان بر آنان باد که انسان‌هایی هدایت یافته‌اند﴾.

عبدالرحمان بن سالم می‌گوید: ابو بصیر به من گفت: اگر در تمام عمرت غیر از این روایت حدیثی نشنیده باشی تو را بسنده است. بنابراین، آن را جز از اهلش پوشیده دار.<sup>۱</sup>

«و أخبرنا جماعة، عن التَّلُكُبَرِيِّ، عن أَبِي عَلِيٍّ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الرَّازِي الأيَادِي قَالَ: أَخْبَرَنِي الْحَسِينُ بْنُ عَلِيٍّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَنَانَ الْمُوصَلِيِّ الْعَدَلِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ الْخَلِيلِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَالِحِ الْهَمْدَانِيِّ، عَنْ سَلْيَانَ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ زِيَادِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ يَزِيدِ بْنِ جَابِرٍ، عَنْ سَلَامٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا سَلْمَى رَاعِي النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَقُولُ:

سَمِعْتُ لَيْلَةَ أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ قَالَ الْعَزِيزُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ: ﴿آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ - قَلْتُ - وَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ قَالَ: صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ! مَنْ خَلَفْتَ لِأُمَّتِكَ؟ قُلْتُ: خَيْرَهَا. قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ يَا رَبِّ. قَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِنِّي أَطَّلَعْتُ عَلَى الْأَرْضِ

۱. بحار، ج ۳۶، ص ۱۹۵، ح ۳، به نقل از غیبت (کتاب حاضر): عوالم، ج ۱۵، بخش ۳، ص ۶۸، ح ۶، به نقل از کمال الدین، ص ۳۰۸، ح ۱؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۴۱، ح ۲؛ اختصاص، ص ۲۱۰، با اندکی تفاوت؛ احتجاج، ص ۶۷ و در جایی دیگر به نقل از ابوبصیر؛ غیبت نعمانی، ص ۶۲، ح ۵، به اسانیدی گوناگون از بکر بن صالح با اندکی تفاوت؛ اثبات الهداة، ج ۱، ص ۴۵۳، ح ۷۳، به نقل از احتجاج و ارشاد دیلمی، ص ۲۹۰، با اندکی تفاوت؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۳۷؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۹۶؛ مشارق الانوار، ص ۱۰۳، به نحو اختصار؛ اثبات الوصیة، ص ۱۴۳، از جابر بن عبدالله انصاری؛ تقریب المعارف، ص ۱۷۸؛ ارشاد مفید، ص ۲۶۲، با اشاره به حدیث.

فرائد السمطين، ج ۲، ص ۱۳۶، ح ۴۳۲، به اسنادش از صدوق؛ جواهر النسیه، ص ۱۵۹، به نقل از کافی و عیون؛ احقاق الحق، ج ۵، ص ۱۱۵؛ در بحر المناقب، ص ۳۳، نسخه خطی؛ هدایت حنینی، ص ۷۱، به اسنادش از ابوبصیر با اندکی تفاوت و ص ۸۹ به اسناد خود از صالح بن ابوحمامد و حسن بن طریف؛ استنصار کراچکی، ص ۱۸، از مفید به اسناد خود از ابوحمامد به نحو اختصار و ابن شاذان در کتاب فضائل خود، ص ۱۱۳، ابتدای آن را به نحو مرفوع از ابوبصیر نقل کرده است.

اطلاعةً فاخترتک منه، فشقتُ لک إسماً من اسمائِ فلا أذكر في موضع إلا و ذكرت معی،  
فأنا المحمود و أنت محمد، ثم اطلعتُ الثانية فاخترت منها علياً و شقت له إسماً من اسمائِ  
فأنا الأعلى و هو علی.

یا محمد! إني خلقتک و خلقت علياً و فاطمة و الحسن و الحسين من شبح نور من  
نوری و عرضتُ ولايتکم على أهل السماوات و الأرضين فمن قبلها كان عندي من  
المؤمنين و من بعدها كان عندي من الکافرين.

یا محمد! لو أن عبداً من عبادي عبدي حتى ينقطع و يصير مثل الشنّ البالي ثم أتاني  
جاحداً بولايتکم ما غفرت له حتى يقربوا لیتکم.

یا محمد! أتحب أن تراهم؟ قلت: نعم یا رب! فقال: إلتفت عن يمين العرش، فالتفت فإذا  
أنا بعلی و فاطمة و الحسن و الحسين و علی و محمد و جعفر و موسى و علی و محمد و علی  
و الحسن و المهدي في ضحضاح من نور، قیام يصلون و المهدي في وسطهم كأنه کوكب  
دری.

فقال: یا محمد! هؤلاء الحجج، و هذا الثائر من عترتک.

یا محمد! و عزتی و جلالی أنه الحجة الواجبة لأوليائي، و المنتقم من اعدائي؛<sup>۱</sup>

جمعی از رجال حدیث به نقل از تلکبیری، از ابوعلی احمد بن علی رازی آبادی،  
از حسین بن علی، از علی بن سنان موصلی عدل، از احمد بن محمد خلیل، از محمد

۱. اثبات الهداة، ج ۱، ص ۵۴۸، ح ۳۷۴، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ نور الثقلین، ج ۱، ص ۳۰۴، ابتدای  
ح ۱۲۱۷؛ بحار، ج ۳۶، ص ۲۶۱، ح ۸۲، به نقل از نور الثقلین و از طرائف، ص ۱۷۲، ح ۲۷۰، به نقل از مقتل  
خوارزمی، ج ۱، ص ۹۵، به اسنادش از ابن شاذان؛ تفسیر فرات کوفی، ص ۷، به اسناد خود از امام باقر علیه السلام، از  
رسول اکرم صلی الله علیه و آله؛ عوالم، ج ۱۵، بخش ۳، ص ۳۵، ح ۱ به نقل از تفسیر فرات و از مقتضب الأثر، ص ۱۰؛ حلیة  
الابرار، ج ۲، ص ۷۲۰، به نقل از مقتل خوارزمی؛ بحار، ج ۲۷، ص ۱۹۹، ح ۶۷؛ مدینه المعجز، ص ۱۴۳، ح  
۴۰۵؛ اربعین خاتون آبادی، ح ۱۷، به نقل از مائة منقبة، ص ۳۷؛ منقبت، ص ۱۷، به اسناد خود از علی بن  
سنان موصلی با اندکی تفاوت؛ غایة المرام، ص ۶۹۵، ح ۲۷، به نقل از فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۱۹، ح ۵۷۱  
؛ به اسنادش از خوارزمی؛ بحار، ج ۳۶، ص ۲۱۹، ح ۱۸، به نقل از مقتضب الأثر؛ برهان، ج ۱، ص ۲۶۶، ح ۴،  
به نقل از کتاب حاضر و خوارزمی و مقتضب الأثر؛ ینایع المودة، ص ۴۸۶، به نقل از خوارزمی و حموی؛  
جواهر السنیة، ص ۲۴۱، به نقل از طرائف؛ صراط المسقیم، ج ۲، ص ۱۱۷، به نقل از خوارزمی به نحو  
اختصار؛ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۹۸، ح ۹۰، به اسنادش از عبدالرحمان بن یزید بن جابر.



بن صالح همدانی، از سلیمان بن احمد، از زیاد بن مسلم و عبدالرحمان بن یزید بن جابر، از سلام روایت کرده که گفت: از ابوسلمی شبان مخصوص پیامبر شنیدم می گفت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: «شبی که مرا به آسمان (معراج) بردند، شنیدم که خدای عزوجل فرمود: ﴿أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ﴾<sup>۱</sup>.

عرض کردم: والمؤمنون؟

فرمود: ای محمد! راست گفתי: چه کسی را جانشین خود میان امت قرار داده‌ای؟  
عرضه داشتم: بهترین فرد آنان را.

فرمود: علی بن ابی طالب؟

عرض کردم: پروردگارا! آری؛

فرمود: ای محمد! به راستی من به زمین توجهی نمودم و تو را از آن برگزیدم و نامی از نام‌های خویش را برایت انتخاب نمودم، در هر کجا که من یاد شدم تو نیز همراه با من یاد می شوی. من محمودم و تو محمد هستی. دیگر بار به زمین توجهی نمودم و علی را از آن گزینش کردم و نامی از نام‌هایم را برایش انتخاب نمودم، من اعلی هستم و او علی است. ای محمد! من، تو و علی و فاطمه و حسن و حسین را از پرتو نوری از نور خویش آفریدم و ولایت شما را بر ساکنان آسمان‌ها و زمین عرضه کردم، هر کس پذیرای آن شود در پیشگاه من از اهل ایمان خواهد بود و آن کس به انکار آن برخیزد، در درگاه من کافر به شمار آید.

ای محمد! هرگاه بنده‌ای از بندگانم آن اندازه مرا پرستش نماید که مفاصلش از هم جدا شده و به پوستی خشک تبدیل شود ولی در حال انکار ولایت شما به پیشگاه من وارد شود، او را نخواهم بخشید تا آن که به ولایتان اذعان نماید.

ای محمد! آیا دوست داری این افراد را مشاهده کنی؟

عرض کردم: آری؛

فرمود: به سمت راست عرش بنگر، وقتی نگریستم، ناگهان علی و فاطمه و حسن

و حسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و مهدی را در هاله‌ای از نور مشاهده نمودم که ایستاده و در حال نماز گزاردن بودند و مهدی چون ستاره‌ای نورانی، میان آنان می‌درخشید.

خداوند فرمود: ای محمد! اینان حجّت‌های من و این قیام‌گر، از عترت توست. ای محمد! به عزّت و جلالم سوگند! او حجّت واجب بر دوستدارانم و انتقام گیرنده از دشمنانم خواهد بود.»

«و روی جابر الجعفی قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن تأويل قول الله عزّ وجلّ: ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلَمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ﴾<sup>۱</sup> قال: فتنفّس سيّدی الصّعداء ثمّ قال:

يا جابر! اما السنة فهي جدی رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و شهورها اثنا عشر شهراً فهو امير المؤمنين (و) إلى و إلى ابني جعفر، و ابنه موسى، و ابنه عليّ، و ابنه محمد، و ابنه عليّ، و إلى ابنه الحسن، و إلى ابنه محمد الهادي المهديّ، اثنا عشر إماماً حجج الله في خلقه و أمناؤه على وحيه و علمه.

و الاربعة الحرم الذين هم الدين القيم اربعة منهم يخرجون باسم واحد: علي امير المؤمنين، و أبي عليّ بن الحسين، و عليّ بن موسى، و عليّ بن محمد، فالإقرار بهؤلاء هو الدين القيم ﴿فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ﴾ أي قولوا بهم جميعاً تهتدوا!<sup>۲</sup>

جابر جعفی روایت کرده و می‌گوید تفسیر این فرموده خدای عزّوجلّ: ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلَمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ﴾ را از امام باقر علیه السلام پرسیدم، حضرت نفسی عمیق کشید و فرمود: «ای جابر! منظور از «سنه» (سال) جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و از

۱. توبه، آیه ۳۶.

۲. اثبات الهداة، ج ۱، ص ۵۴۹، ح ۳۷۵، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)، برهان، ج ۲، ص ۱۲۳، ح ۵؛ نور الثقلین، ج ۲، ص ۲۱۵، ح ۱۴۰، محجّه، ص ۹۳، منتخب الاثر، ص ۱۳۷، ح ۴۸، بحار، ج ۲۴، ص ۲۴۰، ح ۲، به نقل از منتخب و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۸۴، به نحو اختصار.

تعداد ماه‌های دوازده گانه‌اش مقصود امیر مؤمنان علیه السلام است تا من و پسر جعفر و پسرش موسی و پسر وی علی و پسر او محمد و پسرش علی تا فرزندش حسن و پسرش محمد هادی و مهدی، دوازده پیشوا و حجّت‌های خدا میان بندگانش و افراد امین بر وحی و علم و دانش اویند و منظور از «اربعه حرم» چهار ماهی که دین قیّمند، چهار تنی هستند که از آن دوازده تن به یک نامند. امیر مؤمنان علی، پسر علی بن حسین، علی بن موسی، علی بن محمد. اعتقاد به این چهار تن همان مفهوم دین قیّم است و مقصود از «فلا تظلموا فیهنّ أنفسهنّ» یعنی همگی قائل به امامت آنان شوید که هدایت خواهید یافت.»

«أخبرنا جماعة، عن أبي عبد الله الحسين بن عليّ بن سفيان البزوفري، عن عليّ بن سنان الموصلي العدل، عن عليّ بن الحسين، عن أحمد بن محمد بن الخليل، عن جعفر بن أحمد المصري، عن عمّة الحسن بن عليّ، عن أبيه، عن أبي عبد الله جعفر بن محمد، عن أبيه الباقر، عن أبيه ذي الثغفات سيّد العابدين، عن أبيه الحسين الزكّيّ الشهيد، عن أبيه اميرالمؤمنين عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم - في الليلة التي كانت فيها وفاته - لعليّ عليه السلام:

يا أبا الحسن أحضر صحيفةً ودواةً. فاملاً رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وصيته حتى إنتهى إلى هذا الموضع فقال:

يا عليّ! أنت سيكون بعدى إثنا عشر إماماً و من بعدهم إثنا عشر مهديّاً فانت يا عليّ أوّل الإثني عشر إماماً سماك الله تعالى في سمائه: عليّاً المرتضى، و اميرالمؤمنين، و الصديق الأكبر، و الفاروق الأعظم، و المأمون، و المهديّ، فلا تصحّ هذه الأسماء لأحدٍ غيرك.

يا عليّ! أنت وصيّي على أهل بيتي حيّهم و ميّتهم و على نساى: فمن ثبتها لقيتني غداً و من طلقها فانا برئ منها لم ترني و لم أرها في عرصة القيامة، و أنت خليفتي على أمّتي من بعدى.

فاذا حضرته الوفاة فسلمها إلى ابني الحسن البرّ الوصول، فاذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني الحسين الشهيد الزكّيّ، المقتول، فاذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه

سید العابدین ذی الثقات علی، فإذا حَضَرْتَهُ الوفاة فليَسَلْمَها إلى ابنه محمّد الباقر، فإذا حَضَرْتَهُ الوفاة فليَسَلْمَها إلى ابنه جعفر الصادق، فإذا حَضَرْتَهُ الوفاة فليَسَلْمَها إلى ابنه موسى الكاظم، فإذا حَضَرْتَهُ الوفاة فليَسَلْمَها إلى ابنه عليّ الرضا، فإذا حَضَرْتَهُ الوفاة فليَسَلْمَها إلى ابنه محمّد الثقة التقيّ، فإذا حَضَرْتَهُ الوفاة فليَسَلْمَها إلى ابنه عليّ الناصح، فإذا حَضَرْتَهُ الوفاة فليَسَلْمَها إلى ابنه الحسن الفاضل، فإذا حَضَرْتَهُ الوفاة فليَسَلْمَها إلى ابنه محمّد المستحفظ من آل محمّد عليهم السلام.

فذلك إثنا عشر اماماً، ثمّ يكون من بعده إثنا عشر مهديّاً (فإذا حَضَرْتَهُ الوفاة) فليَسَلْمَها إلى ابنه أوّل المقربين له ثلاثة أسامي: إسم كاسمی و إسم أبي و هو عبدالله و احمد، و الإسم الثالث: المهديّ، هو أوّل المؤمنین؛<sup>۱</sup>

جمعی از رجال حدیث به نقل از ابو عبدالله حسین بن علی بن سفیان بزوفری، از علی بن سنان موصلی عدل، از علی بن حسین، از احمد بن محمّد بن خلیل، از جعفر بن احمد مصری، از عمویش حسن بن علی، از پدرش، از امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام از پدرش ذی الثقات<sup>۲</sup> سید العابدین، از پدرش حسین زکی شهید، از پدرش امیر مؤمنان روایت کرده که فرمود: رسول اکرم صلی الله علیه و آله در شب رحلت خویش به علی علیه السلام فرمود: «ای ابوالحسن! کاغذ و دواتی برایم حاضر نما». آن گاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله وصیت خویش را املا نمود تا بدین جا رسید و فرمود: «ای علی! پس از من دوازده پیشوا و پس از آنان دوازده مهدی (هدایتگر) وجود خواهد داشت. ای علی! تو نخستین فرد از آن دوازده پیشوا هستی، خداوند تو را در آسمان خویش علی مرتضی و امیر مؤمنان، صدیق اکبر، فاروق اعظم، مأمون و مهدی نامیده است این نامها جز برای

۱. بحار، ج ۳۶، ص ۲۶۰، ح ۸۱، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ مختصر البصائر، ص ۳۹؛ اثبات الهداة، ج ۱، ص ۵۴۹، ح ۳۷۶؛ ایقاظ من ההجعه، ص ۳۹۳؛ عوالم، ج ۱۵، بخش ۳، ص ۲۳۶، ح ۲۲۷؛ غایة المرام، ص ۵۶، ح ۵۸ و ص ۱۸۹، ح ۱۰۶؛ بحار، ج ۵۳، ص ۱۴۷، ح ۶ به نحو اختصار.

۲. شیخ صدوق در علل به اسناد خود از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: سجده گاه پدرم امام زین العابدین علیه السلام همواره پینه بسته بود به گونه ای که سالی دو بار و هر بار پنج پینه را می چید، به همین دلیل وی «دارای پیشانی پینه بسته» نامیده شد.

تو برازنده هیچ کس نیست. ای علی! تو بر خاندان من و زندگان و مردگان آنها و نیز همسرانم، جانشین من هستی. هر یک از همسرانم را ثابت نگاه داشتی در قیامت به دیدار من نایل خواهد شد و هر کدام را طلاق دادی من از او بیزار می جویم و در عرصه قیامت مرا نمی بیند و من نیز او را نخواهم دید. تو پس از من جانشین من بر امتم هستی و آن گاه که زمان رحلت تو فرا رسید، جانشینی ات را به فرزند مهربان و وفادارم حسن بسیار و آن گاه که زمان رحلت او فرا رسد باید آن را به فرزندم حسین شهید پاک نهاد، کشته راه خدا، بسپارد. حسین با فرا رسیدن زمان شهادتش آن را به پسرش علی، سرور پرستشگران «ذی الثففات» واگذار و هرگاه زمان رحلت وی فرا رسید آن را به پسرش محمد باقر بسپارد و با فرا رسیدن زمان رحلتش آن را به فرزندش جعفر صادق و او به فرزندش موسی کاظم و هرگاه زمان رحلت او فرا رسد آن را به فرزندش علی بن موسی الرضا و او به فرزندش محمد مورد اعتماد و پرهیزگار و چون وفاتش رسید او به فرزندش علی ناصح و وی به فرزندش حسن فاضل و او با فرا رسیدن زمان رحلتش به فرزندش محمد ذخیره حفظ شده خاندان پیامبر بسپارد».

آن چه یاد شد شمار دوازده امام و پیشوا بود، آن گاه پس از او دوازده مهدی (هدایتگر) وجود خواهد داشت و هرگاه زمان رحلتش فرا رسید آن را به فرزندش نخستین فرد از مقربان خدا بسپارد که دارای سه نام است! یک نام مانند نام من و پدرم، یعنی عبدالله و احمد و نام سوم وی مهدی است که نخستین فرد ایمان آورندگان است».

«و أخبرنی جماعة، عن عدّة من أصحابنا، عن محمد بن یعقوب<sup>۱</sup>، عن أبي عليّ الأشعري، عن الحسين بن عبدالله، عن الحسن بن موسى الخشاب، عن الحسن بن سماعة، عن عليّ بن الحسن بن رباط، عن ابن أذينة، عن زرارة قال: سمعتُ أبا جعفر عليه السلام قال: الإثنا عشر الإمام من آل محمد كلهم محدّث (من) وُلد رسول الله صلى الله عليه و

۱. کافی، ج ۱، ص ۵۲۳، ح ۱۴، نظیر این روایت و در ص ۵۳۱، ح ۷، آن را با اندکی تفاوت نقل کرده است.

آله و سلم و ولد علی بن ابی طالب علیه السلام فرسول الله و علی علیهما السلام هما  
الوالدان؛<sup>۱</sup>

جمعی از رجال حدیث به نقل از عده‌ای از علمای ما، از محمد بن یعقوب، از ابوعلی اشعری، از حسین بن عبد الله، از حسن بن موسی خشاب، از حسین بن سماعه، از علی بن حسن بن رباط، از ابن اذینه، از زراره روایت کرده‌اند که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم می فرمود: «دوازده امام و پیشوا از خاندان محمد به وجود خواهند آمد که فرشتگان با همه آنها سخن می گویند، همگی فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزندان علی بن ابی طالبند، بنابراین، رسول اکرم و علی علیه السلام هر دو، پدران آنان به شمار می آیند».

«و بهذا الإسناد، عن محمد بن یحیی، عن محمد الحسین، عن مسعدة بن زیاد، عن ابی عبد الله علیه السلام. و محمد بن الحسین، عن ابراهیم بن ابی یحیی المدنی، عن ابی هارون العبدی، عن ابی سعید الخدری قال: كنتُ حاضراً لما هلك أبو بكر و استخلف عمر، أقبل یهودی من عظماء یثرب یزعم یهود المدینة أنه أعلم أهل زمانه حتی رفع إلى عمر فقال له: یا عمر إني جئتک أريد الإسلام، فإن خبرتني عما أسألك عنه فانت أعلم أصحاب هذا الكتاب و السنة، و جمیع ما أريد أن أسأل عنه قال: فقال (له): عمر إني لست هناک، لكنی أُرشدک إلى من هو أعلم أمّتنا بالكتاب و السنة و جمیع ما قد تسأل عنه، و هو ذاک - و أوما إلى علی علیه السلام

فقال له اليهودی: یا عمر! إن کان هذا كما تقول فما لک و بیعة الناس! و إنما ذاک أعلمکم؟ فزبره عمر.

۱. بحار، ج ۳۶، ص ۳۹۳، ح ۸، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ عوالم، ج ۱۵، بخش ۳، ص ۲۶۶، ح ۸؛ اثبات الهداة، ج ۱، ص ۴۵۸، ح ۷۷، به نقل از عوالم و از کافی و بصائر الدرجات، ص ۳۲۰، ح ۵؛ أعلام الوری، ص ۳۶۹، نقل از محمد بن یعقوب؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۴۸، به نقل از ارشاد مفید، ص ۳۴۸، به اسناد خود از کلینی با اندکی تفاوت؛ بحار، ج ۲۶، ص ۷۲، ابتدای ح ۱۶، به نقل از بصائر؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۵۰۷، به نقل از أعلام الوری به نحو اختصار؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۹۸، از کلینی، از ابن اذینه به نحو اختصار؛ استنصار کراچکی، ص ۱۶، به نقل از مفید؛ تقریب المعارف، ص ۱۸۲، از زراره با اندکی تفاوت.

ثمَّ إنَّ اليهودی قام إلى علیّ علیه السلام فقال: أنت كما ذكر عمر؟ فقال: وما قال عمر؟ فأخبره، قال: فإن كنت كما قال عمر سألتك عن أشياء أريد أن أعلم هل يعلمها أحد منكم فأعلم أنكم في دعواكم خير الأمم و أعلمها صادقون، و مع ذلك أدخل في دينكم الإسلام.

فقال اميرالمؤمنين عليه السلام: نعم أنا كما ذكر لك عمر، سَلْ عما بدا لك أخبرك عنه إن شاء الله تعالى.

قال: أخبرني عن ثلاثة و ثلاثة و واحدة.

قال له علیّ علیه السلام: يا يهودی لمْ تَقُلْ أخبرني عن سبع؟.

فقال اليهودی: إنك إن أخبرتني بالثلاث سألتك عن الثلاث، و إلا كفت، و إن أجبتي في هذه السبع فانت أعلم أهل الأرض و أفضلهم و أولى الناس بالناس.

فقال: سَلْ عما بدا لك يا يهودی ؟

قال: أخبرني عن أوّل حَجَرٍ وُضِعَ على وجه الأرض؟ و أوّل شجرة غُرِبت على وجه الأرض؟ و أوّل عين نُبِعت على وجه الأرض؟ فأخبره اميرالمؤمنين عليه السلام.

ثمَّ قال له اليهودی: فأخبرني عن هذه الأمة كم لها من إمام هدی؟ و أخبرني عن نبيّكم محمّد أين منزله في الجنة؟ و أخبرني من معه في الجنة؟

فقال له اميرالمؤمنين عليه السلام: إن هذه الأمة إثني عشر إمام هدی من ذرية نبيّها و هم مِنِّي.

و أمّا منزل نبيّنا صلّى الله عليه و آله و سلّم في الجنة فهو أفضلها و أشرفها جنة عدن.

و أمّا من معه في منزله منها فهؤلاء الإثنا عشر من ذريّته و أمّهم و جدّتهم - أمّ أمّهم - و ذراريهم لا يشركهم فيها أحد؛<sup>۱</sup>

۱. بحار، ج ۳۶، ص ۳۸۰، ح ۸، به نقل از غيبت (كتاب حاضر)؛ عوالم، ج ۱۵، بخش ۳، ص ۲۴۸، ح ۳؛ از اعلام الوری، ص ۳۶۷، به نقل از محمد بن يعقوب و بخش پایانی حدیث در اثبات الهداة، ج ۱، ص ۴۵۸، ح ۷۸، به نقل از کتاب حاضر و از کافی، ج ۱، ص ۵۳۱، ح ۸؛ كشف الغمّة، ج ۲، ص ۵۰۶، به نقل از اعلام الوری.

به همین اسناد، از محمد بن یحیی، از محمد حسین، از مسعدة بن زیاد، از امام صادق علیه السلام و محمد بن حسین، از ابراهیم بن ابویحیی مدائنی، از ابوهارون عبدی، از ابوسعید خدری روایت کرده که گفت: وقتی ابوبکر به هلاکت رسید و عمر به جانشینی وی در آمد فردی از سران یهود مدینه که یهودیان مدعی بودند وی آگاهترین فرد زمان خویش است، نزد عمر آمد و بدو گفت: ای عمر! من نزدت آمده‌ام و هدفم اختیار کردن اسلام است، اگر در مورد پرسش‌هایی که از تو دارم و آن چه قصد دارم از شما بپرسم مرا آگاه سازی، آگاه‌ترین یاران محمد به کتاب و سنت هستی.

ابوسعید می‌گوید: عمر به او گفت: من قادر به پاسخگویی تو نیستم ولی تو را به شخصی راهنمایی می‌کنم که به کتاب و سنت و آن چه تو قصد داری بررسی آگاه‌ترین فرد ما مسلمانان به شمار می‌آید. و او آن شخص است - و به علی علیه السلام - اشاره کرد.

یهودی به عمر گفت: اگر قضیه همین گونه است که می‌گویی، پس با بیعت مردم چه می‌کنی؟ در صورتی که این فرد، آگاه‌ترین فرد شماست. عمر بر او بانگ زد و مرد یهودی به پا خاست و نزد علی علیه السلام رفت و عرضه داشت: آیا شما همان گونه هستید که عمر می‌گوید؟

حضرت فرمود: عمر چه گفت؟ وی امام را در جریان سخن عمر قرار داد. مرد عرض کرد: اگر تو همان گونه هستی که عمر اظهار داشت، مسائلی از تو می‌پرسم می‌خواهم بدانم آیا هیچ یک از شما بدان مسائل آگاهی دارید که در این صورت پی ببرم شما که مدعی برترین و آگاه‌ترین امت هستید، تا چه اندازه در گفتارتان راست‌گویید که اگر چنین بود اسلام، دین و آیین شما را خواهم پذیرفت.

امیر مؤمنان علیه السلام پاسخ داد: آری؛ من همان گونه هستم که عمر گفت: هر پرسشی داری بپرس به خواست خدا تو را از پاسخ آن آگاه خواهم ساخت. مرد یهودی عرضه داشت: مرا از سه چیز و سه چیز و یک چیز آگاه ساز.

علی علیه السلام بدو فرمود: مرد یهودی! چرا نگفتی مرا از هفت چیز آگاه نما؟! یهودی عرض کرد: اگر از سه مطلب مرا آگاه ساختی سه مطلب دیگر از شما



می پرسم و گرنه پرسشی نخواهم داشت و اگر در این پرسش های هفتگانه مرا پاسخ دهی، آگاه ترین و با فضیلت ترین مردم روی زمین هستی و از خود مردم به آنان سزاوارتر خواهی بود.

امام علیه السلام فرمود: هر پرسشی داری پرس.

مرد یهودی گفت: مرا آگاه ساز نخستین سنگی که روی زمین نهاده شد و اولین درختی که روی زمین کاشته شد و نخستین چشمه ای که از زمین جوشید کدامند؟  
امیرالمؤمنین علیه السلام وی را از آنها آگاه ساخت<sup>۱</sup> و سپس از امام پرسید: مرا آگاه ساز این امت دارای چند پیشوای هدایتگر خواهد بود؟ و جایگاه پیامبرتان در کجای بهشت قرار دارد؟ و در کنار آن حضرت چه کسانی در بهشت قرار خواهند داشت؟

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: این امت دارای دوازده پیشوا و هدایتگر است که همگی از سلاله پیامبرشان و از نسل من هستند و جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله در بهشت عدن، برجسته ترین و با فضیلت ترین جایگاه بهشت قرار دارد و دوازده تنی که از سلاله آن حضرتند همراه مادر و جدّه مادری خود در کنار رسول خدا قرار دارند و در آن جایگاه هیچ کس با آنان شرکت ندارد».

«و بهذا الإسناد، عن محمد بن يعقوب أ، عن عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقي، عن أبي هاشم داود بن القاسم الجعفری، عن أبي جعفر الثاني عليه السلام قال: أقبل أمير المؤمنين عليه السلام و معه الحسن بن عليّ عليه السلام و هو متكىء على يد سلمان، فدخل المسجد الحرام، إذ أقبل رجل حسن الهيئة و اللباس فسلم على أمير المؤمنين عليه السلام فردّ عليه السلام فجلس. ثم قال: يا أمير المؤمنين! أسألك عن ثلاث مسائل إن

۱. امام علیه السلام در پاسخ پرسش مرد یهودی فرمود: نخستین سنگی که روی زمین نهاده شد، حجر الاسود، نخستین درختی که در زمین نهاده شد خرماي عجوه که نهال اصلی همه درختان خرماس است و نخستین چشمه ای که در زمین جوشید، چشمه حیوان است که حضرت موسی علیه السلام و همراهش در کنار آن، ماهی خود را بریان و در آب آن چشمه شستند و ماهی زنده شد. به نقل از عجایب احکام امیرالمؤمنین از سید محسن امین عاملی علیه السلام، ص ۲۵۰-۲۵۳.

۲. کافی، ج ۱، ص ۵۲۵، ح ۱.

أخبرتني بهنّ علمت أنّ القوم قد ركبوا من أمرك ما قضى عليهم، و أن ليسوا بأمّونين في دنياهم و آخرتهم، و إن تكن الأخرى علمت أنّك و هم شرّع سواء، فقال له اميرالمؤمنين عليه السلام: سلّني عمّا بدا لك؟

قال: أخبرني عن الرجل إذا نام أين تذهب روحه؟ و عن الرجل كيف يذكر و ينسى؟ و عن الرجل يشبه ولده الأعمام و الأخوال؟

فالتفت اميرالمؤمنين عليه السلام إلى الحسن عليه السلام فقال: يا أبا محمّد! أجبه. فأجابه الحسن عليه السلام.

فقال الرجل: أشهد أن لا إله إلاّ الله و لم أزل أشهد بها، و أشهد أن محمّداً رسول الله و لم أزل أشهد بذلك.

و أشهد أنّك وصيّ رسول الله و القائم بحجّته - و اشارة إلى اميرالمؤمنين عليه السلام و لم أزل أشهد بها.

و أشهد أنّك وصيّ و القائم بحجّته - و اشارة إلى الحسن -

و أشهد أنّ الحسين بن عليّ وصيّ أبيه و القائم بحجّته بعدك.

و أشهد عليّ بن الحسين أنّه القائم بأمر الحسين بعده.

و أشهد عليّ بن محمّد بن عليّ أنّه القائم بأمر عليّ بن الحسين.

و أشهد عليّ بن جعفر بن محمّد أنّه القائم بأمر محمّد بن عليّ.

و أشهد عليّ بن موسى أنّه القائم بأمر جعفر بن محمّد.

و أشهد عليّ بن موسى أنّه القائم بأمر موسى بن جعفر.

و أشهد عليّ بن محمّد بن عليّ أنّه القائم بأمر عليّ بن موسى.

و أشهد عليّ بن محمّد بن عليّ أنّه القائم بأمر محمّد بن عليّ.

و أشهد عليّ بن الحسن بن عليّ أنّه القائم بأمر عليّ بن محمّد.

و أشهد عليّ بن رجل من ولد الحسن لا يكتفي و لا يسمّى حتّى يظهر أمره فيملأها عدلاً

كما ملئت ظلماً و جوراً، و السلام عليك يا اميرالمؤمنين و رحمة الله و بركاته، ثمّ قام

فمضى.

فقال امیرالمؤمنین علیه السلام: یا ابا محمد اتبعه أنظر أين یقصد، فخرج الحسن علیه السلام فقال (له): ما كان إلا أن وضع رجله خارجاً من المسجد فما دریت أين أخذ من أرض الله، فرجعت إلى امیرالمؤمنین علیه السلام فأعلمته، فقال: یا ابا محمد أتعرفه؟ فقلتُ الله ورسوله و امیرالمؤمنین أعلم. فقال علیه السلام: هو الخضر علیه السلام؛<sup>۱</sup> به همین اسناد، از محمد بن یعقوب، به نقل جمعی از علمای ما، از احمد بن محمد برقی، از ابوهاشم داود بن قاسم جعفری، از امام جواد علیه السلام روایت کرده که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام به اتفاق امام حسن علیه السلام که به دست سلمان فارسی تکیه داده بود وارد مسجد شد و در آن جا جلوس فرمود که مردی خوش سیما بالباسی زیبا از راه رسید و به امیرالمؤمنین علیه السلام سلام کرد و حضرت سلامش را پاسخ داد و نشست و سپس اظهار داشت: ای امیرالمؤمنین، از شما سه پرسش دارم اگر پرسش هایم را پاسخ دهی پی خواهم برد که مردم در حق تو جفا روا داشته اند و در دنیا و آخرتشان از امنیت برخوردار نخواهند بود و گرنه می دانم که شما و آنان یکی هستید.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پرسش هایت را بپرس.

آن مرد عرض کرد: مرا آگاه ساز، روح انسان به هنگام خواب به کجا می رود؟ آدمی چگونه چیزی را به یاد می آورد و چگونه آن را فراموش می کند؟ چرا فرزندان فرد، به عموها و دایی های خود شباهت پیدا می کنند؟

امیرالمؤمنین علیه السلام رو به امام حسن علیه السلام کرد و فرمود: ابو محمد! به وی پاسخ ده. امام

۱. بحار، ج ۳۶، ص ۴۱۴، ح ۱، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ عوالم، ج ۱۵، بخش ۳، ص ۳۱۰، ح ۲، به نقل از کمال الدین، ص ۳۱۳، ح ۱؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۶۵، ح ۳۵؛ علل الشرایع، ص ۹۶، ح ۶، به اسناد خود از برقی؛ غیبت نعمانی، ص ۵۸، ح ۲، به اسنادش از احمد بن محمد بن خالد - نظیر آن را مشروحاً آورده و به نقل از محاسن، ص ۳۳۲، ح ۹۹، مانند آن را به نحو اختصار نقل کرده؛ احتجاج، ص ۲۶۶، از ابوهاشم - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۴، به نحو ارسال با اندکی تفاوت و ص ۲۴۹ از پدرش، از ابوهاشم به نحو اختصار؛ اثبات الهداة، ج ۱، ص ۴۵۲، ح ۷۲ به نقل از احتجاج و کافی؛ بحار، ج ۶۱، ص ۳۶، ح ۸، به نقل از علل و عیون و محاسن و احتجاج، ص ۳۹، ح ۹، به نقل از تفسیر قمی؛ أعلام الوری، ص ۳۸۲؛ حلیة الابرار، ج ۱، ص ۵۱۰، به نقل از ابن بابویه؛ اثبات الوصیة، ص ۱۳۶، به نحو ارسال از امام باقر علیه السلام؛ دلائل الامامة، ص ۶۹، به اسناد خود از امام جواد علیه السلام مشروحاً با اندکی تفاوت؛ استنصار، ص ۳۱-۳۳ از مفید، به اسنادش از محمد بن یعقوب؛ تقریب المعارف، ص ۱۷۷ به نحو اختصار.

حسن علیه السلام پرسش های آن مرد را پاسخ گفت. وی اظهار داشت: گواهی می دهم و همواره گواهی داده ام که معبودی جز خدا وجود ندارد و گواهی می دهم و همواره بدان گواهی داده ام که: محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست و گواهی می دهم و همواره گواهی داده ام که شما جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و قیام کننده به رسالت او هستی و به امیرالمؤمنین اشاره کرد. گواهی می دهم که شما جانشین امیرالمؤمنین و قیام کننده به دستورات او هستی و اشاره به امام حسن نمود و گواهی می دهم حسین بن علی جانشین برادرش و پس از او قیام کننده به دستورات اوست. گواهی می دهم که علی بن حسین پس از حسین علیه السلام جانشین اوست و شهادت می دهم که محمد بن علی پس از علی بن حسین، جانشین اوست و گواهی می دهم که جعفر بن محمد جانشین محمد بن علی است و شهادت می دهم که موسی بن جعفر، جانشین جعفر بن محمد است و گواهی می دهم که محمد بن علی، جانشین علی بن موسی است و گواهی می دهم که علی بن محمد جانشین محمد بن علی است و گواهی می دهم که حسن بن علی جانشین علی بن محمد است و گواهی می دهم که حسن بن علی جانشین علی بن محمد است و گواهی می دهم که علی بن جعفر بن محمد بن علی تا ظهورش فرانسند و گیتی را همان گونه که از جور و ستم پر شده از عدل و داد آکنده نسازد، باکُنیه و اسم از او یاد نمی شود.

و السلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمة الله و برکاته» سپس به پا خاست و رفت. امیرمؤمنان به امام حسن علیه السلام فرمود: «ابومحمد! در پی او برو بنگر به کجا می رود؟» امام حسن علیه السلام از مسجد بیرون رفت و بازگشت و عرضه داشت: به مجرد این که آن فرد پایش را از مسجد بیرون نهاد ندانستم به کجای زمین رهسپار گشت؟  
امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: «ابومحمد! آیا شناختی آن فرد چه کسی بود؟»  
عرض کردم: خدا و رسول و امیرالمؤمنین آگاه ترند...  
فرمود: «او حضرت خضر علیه السلام بود.»

آن چه یاد آوری شد بخشی از روایات مورد نظر ما در این زمینه بود و اگر به بیان روایاتی که از طریق شیعه در این خصوص رسیده پردازیم در این کتاب نمی گنجد و

روایاتی که درباره این موضوع بیان داشتیم تنها برای تأیید گفتارمان در راستای نقل روایات سنّی و شیعه انجام پذیرفت. کسانی که در این موضوع خواستار آگاهی بیشترند باید به کتبی که در این زمینه تألیف گشته مراجعه نمایند و در این مورد به روایات فراوانی، چنان که خود متذکر شدیم، دست خواهند یافت.

#### پرسش:

نخست بر صحّت این روایات دلیل اقامه نمایید، زیرا این احادیث خبر واحدند و در شیوه مباحث علمی به این قبیل روایات استناد نمی شود و موضوع مورد بحث نیز، مسأله ای علمی است. وانگهی شما باید با دلیل ثابت کنید که مقصود از محتوای این احادیث، همان شخصی است که شما به امامت وی معتقدید، زیرا اگر ما به فرض، روایاتی که از مخالفین خود «اهل سنّت» و نیز بیشتر احادیثی را که از طریق شیعه روایت کردید پذیرا شویم، در آن‌ها دلیلی بر صحّت اهدافی که دنبال می کنید وجود ندارد. زیرا این روایات تنها بیانگر تعداد ائمّه هستند نه موضوع دیگر. بنابراین، چگونه می توانید ثابت کنید که مقصود این روایات، تنها پیشوایان شما هستند نه دیگران؟

#### پاسخ:

آنچه بر صحّت این روایات دلالت دارد این است که شیعه دوازده امامی آن‌ها را سینه به سینه به نحو تواتر نقل کرده اند و شیوه تشخیص صحّت این قبیل روایات در کتب شیعه و در احادیثی که در مورد امیر مؤمنان علیه السلام رسیده وجود دارد و این شیوه در همه جا یکسان است.

از سویی، نقل روایت از دو گروه مختلف که در اعتقادات، دیدگاه‌های متفاوتی دارند خود، دلیل بر صحّت روایاتی دارد که در نقل آن، هر دو گروه اتفاق نظر دارند چرا که معمولاً پیروان هر مذهبی به شیوه نقل روایات از طریق خود، پای بندند و انگیزه نقل چنین روایاتی در آنان فراوان است در حالی که انگیزه طرف مقابل در جهت به تباهی کشاندن و مخدوش ساختن و انکار آن روایات، دور می زند بلکه در

راستای ستایش و نکوهش و احترام و بی حرمتی به افراد نیز رسم بر همین است. بدین ترتیب، هرگاه ملاحظه کردیم که مخالفان شیعه «اهل سنت» روایاتی نظیر روایات آن‌ها نقل کرده و در صدد مخدوش ساختن آن‌ها بر نیامده و به انکار مضمون و محتوای روایات نیز پرداخته‌اند خود دلیل بر این است که خدای متعال نقل آن‌ها را بر عهده گرفته و آنان را به نقل آن روایات رهنمون می‌شود که بهترین دلیل بر صحت مفهوم و معنای این روایات به شمار می‌آید.

ولی دلیل بر این که مقصود از این روایات، پیشوایان ما هستند این است که، اگر به واسطه این روایات ثابت گردد امامت، بی کم و کاست منحصر در وجود دوازده امام است آن چه را ما بر آن باوریم تحقق یافته است.

زیرا مسلمانان دارای دو دیدگاهند: برخی قائل به همان تعدادی هستند که ما یادآور شدیم و می‌گویند: مقصود از آن عدد، کسانی‌اند که به امامت آنان قائل هستیم و کسانی که در امامت آن‌ها اختلاف دارند. این تعداد را معتبر نمی‌دانند. بنابراین، در صورت معتبر شمردن عدد یاد شده اگر کسی قائل شود مقصود از آن، افرادی غیر از ائمه هستند سخنش خارج از اجماع است و هر سخنی که نتیجه‌اش این باشد، محکوم به بطلان خواهد بود.

از جمله موضوعاتی که می‌تواند دلیل بر امامت حضرت حجة بن الحسن علیه السلام و صحت غیبت آن بزرگوار باشد، روایات فراوانی است که سالیانی دراز قبل از این ماجرا از پدران بزرگوار او رسیده که به غیبت امام و چگونگی غیبت آن حضرت و اختلافاتی که در آن به وجود می‌آید و حوادث و رخدادهایی که به وقوع می‌پیوندد، پرداخته‌اند و از سخنان آن بزرگواران بر می‌آید که حضرت حجّت علیه السلام دارای دو غیبت است که یکی از آنها طولانی‌تر از دیگری خواهد بود. در غیبت نخست (غیبت صغری) وضعیت آن بزرگوار برای مردم مشخص است و در غیبت دوم (غیبت کبری) چنین نیست و این موضوع دقیقاً مطابق با مضمون روایات است و اگر صحت این روایات و صحت امامت آن بزرگوار مطرح نبود، چنین مطابقتی وجود نداشت

زیرا چنین رخدادی جز با اعلانی خدایی که بر زبان فرستاده‌اش نبی اکرم صلی الله علیه و آله جاری گشته، انجام شدنی نیست و بزرگان از قدیم نیز همین شیوه را پیموده‌اند. ما برای اثبات صحت گفته خویش به بیان بخشی از روایاتی که حاکی از این معناست می‌پردازیم چرا که اگر به نحو کامل به ذکر روایات وارده در این خصوص همت گماریم، سخن به درازا خواهد کشید این موارد در کتب روایی موجود است کسانی که خواستار آگاهی بیشتر در این زمینه‌اند به آن کتب مراجعه نمایند. از آن جمله:

«ما أخبرنا به جماعة، عن أبي محمد تلعبكري، عن أحمد بن علي الرازي، عن محمد بن جعفر الأسدي، عن سعد بن عبدالله، عن موسى بن عمر بن يزيد، عن علي بن أسباط، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي بصير، عن أبي جعفر محمد بن علي عليهما السلام في قول الله تعالى: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾ قال: <sup>۱</sup> نزلت في الإمام، فقال (إن) أصبح إمامكم غائباً عنكم فمن يأتيكم بإمام ظاهر يأتيكم بأخبار السماء والأرض وبحلال الله تعالى وحرامه؟

ثم قال: أما والله ما جاء تأويل هذه الآية ولا بد أن يجيء تأويلها؛ <sup>۲</sup>

جمعی از رجال حدیث به نقل از ابو محمد تلعبکری، از احمد بن علی رازی، از احمد بن جعفر اسدی، از احمد بن عبدالله، از موسی بن عمر بن یزید، از علی بن اسباط، از علی بن ابو حمزه، از ابو بصیر، از ابو جعفر محمد بن علی در شأن نزول آیه شریفه: ﴿أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾ روایت شده که فرمود: آیه یاد شده در مورد امام مهدی علیه السلام وارد شده است. سپس فرمود: اگر امام و پیشوایتان از شمارخ نهان ساخت چه کسی قادر است امام و پیشوایی برایتان ظاهر سازد که شمارا در جریان خبرهای آسمان و زمین و حلال و حرام خدا قرار دهد؟! آن‌گاه فرمود: «به

۱. ملک، آیه ۳۰.

۲. بحار، ج ۵۱، ص ۵۲، ح ۲۷، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۶۷، ح ۱۳۰، به نقل از کمال الدین، ص ۳۲۵، ح ۳، به اسنادش از سعد بن عبدالله؛ نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۸۷، ح ۴۱، به نقل از کمال؛ منتخب انوار المصیبه، ص ۱۹.

خدا سوگند! هنوز زمان تأویل این آیه شریفه نرسیده ولی ناگزیر خواهد رسید.»  
 «سعد بن عبدالله، عن الحسين بن عمر بن يزيد، عن أبي الحسن بن أبي الربيع المدائنی،  
 عن محمد بن اسحاق، عن أسيد بن ثعلبة، عن أم هانی قالت: لقيتُ أبا جعفر عليه السلام  
 فسألته عن قول الله تعالى: ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ الْجَوَارِ الْكُنُوسِ﴾<sup>۱</sup>.

فقال: إمام يخنس في زمانه عند انقطاع من علمه عند الناس سنة ستين و مائتين ثم  
 يبدو كالشهاب الوقّاد، فإن أدركت ذلك قرّرت عينك؛<sup>۲</sup>

سعد بن عبدالله، از حسین بن عمر بن یزید، از ابوالحسن بن ابوریع مدائنی، از  
 محمد بن اسحاق، از اسید بن ثعلبه، از ام هانی روایت کرده که گفت: خدمت امام  
 باقر علیه السلام رسیدم از آن حضرت در مورد تفسیر آیه شریفه: ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ الْجَوَارِ  
 الْكُنُوسِ﴾<sup>۳</sup> پرسیدم، در پاسخ فرمود: تفسیر آیه این است که، در سال ۲۶۰ امام و  
 پیشوایی که در زمان خویش ارتباط مردم از دسترسی به علم و دانش وی قطع گشته از  
 دیده هاننهان می گردد و سپس چون ستاره ای نور افشان در شبی تاریک ظاهر می شود،  
 اگر او را درک کردی، چشمت روشن باد.

«سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن موسى بن قاسم البجلي و أبي  
 قتادة عليّ بن محمد بن حفص، عن عليّ بن جعفر، عن أخيه موسى بن جعفر عليها السلام

۱. تکویر، آیات ۱۵، ۱۶.

۲. بحار، ج ۵۱، ص ۵۱، ح ۳۶، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از کمال الدین، ص ۳۲۴، ح ۱، به اسنادش  
 از احمد بن حسین بن عمر بن یزید، از غیبت نعمانی، ص ۱۵۰، ح ۷، از محمد بن یعقوب به اسناد خود از  
 سعد بن عبدالله، با اندکی تفاوت؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۴۵، ح ۳۲، به نقل از کتاب حاضر و کمال و کافی،  
 ج ۱، ص ۳۴۱، ح ۲۳، به اسناد خود از سعد بن عبدالله و ح ۲۲، به اسنادش از حسن بن ابوریع؛ بحار، ج ۵۱،  
 ص ۱۳۷، ح ۶، به نقل از غیبت نعمانی، ص ۱۴۹، ح ۶، به اسنادش از محمد بن اسحاق و ص ۱۵۰، ذیل ح ۶،  
 به نقل از کافی و کمال؛ بحار، ج ۲۴، ص ۷۸، ح ۱۸؛ برهان، ج ۴، ص ۴۲۳، ح ۱؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۶۶، ح  
 ۶۵۹، به نقل از تأویل الآیات، ج ۲، ص ۷۶۹، ح ۱۶، به اسنادش از حسن بن ربیع؛ برهان، ج ۴، ص ۴۲۳، ح ۱-  
 ۳؛ محجّه، ص ۲۴۴-۲۴۵، به هر دو سند از محمد بن یعقوب و به نقل از نعمانی؛ صافی، ج ۵، ص ۲۹۲، به  
 نقل از کافی و کمال؛ اثبات الوصیة، ص ۲۲۴، به اسناد خود از حسن بن ابوریع همدانی با اندکی تفاوت؛  
 منتخب انوار المصیّته، ص ۲۰؛ هدایة حضینی، ص ۸۸، به اسنادش از حسن بن ابوریع همدانی.  
 ۳. تکویر، آیه ۱۵ و ۱۶.



قال: قلت له: ما تأویل قول الله تعالى: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾ فقال: إذا فقدتم إمامكم فلم تروه فإذا تصنعون؟<sup>۱</sup>

سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از موسی بن قاسم بجلی و ابوقتاده هر دو، از علی بن محمد بن حفص، از علی بن جعفر، از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: به حضرت عرض کردم: تأویل آیه شریفه: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾ چیست؟ در پاسخ فرمود: «اگر پیشوای خویش را گم کرده و او را نیافتید چه می کنید؟»

«و أخبرني جماعة، عن أبي جعفر محمد بن سفيان البزوفري، عن أحمد بن ادريس، عن علي بن محمد بن قتيبه، عن الفضل بن الشاذان، عن عبدالرحمن بن أبي نجران، عن صفوان بن يحيى، عن أبي أيوب، عن أبي بصير قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: إن بلغكم عن صاحبكم غيبة فلا تُنكروها؛<sup>۲</sup>

جمعی از رجال حدیث، به نقل از ابو جعفر محمد بن سفيان بزوفری، از احمد بن ادريس، از علی بن محمد بن قتيبه، از فضل بن شاذان، از عبدالرحمان بن ابونجران، از صفوان بن يحيى، از ابوایوب، از ابوبصیر روایت کرده که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر خبر غیبت پیشوایتان به شما رسید به انکار آن غیبت برنخیزید.»

«محمد بن جعفر الأسدي، عن سعد بن عبدالله، عن جعفر بن محمد بن مالك، عن اسحاق بن محمد الصيرفي، عن يحيى بن المثنى العطار، عن عبدالله بن بكير، عن عبيد بن

۱. بحار، ج ۲۴، ص ۱۰۰، ح ۲، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۷۶، ح ۱۶۶، به نقل از کمال الدین، ص ۳۶۰، ح ۳، از پدرش، از سعد بن عبدالله؛ نیز بحار، ج ۵۱، ص ۱۵۱، ح ۵؛ نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۸۶، ح ۴۰، به نقل از کمال؛ برهان، ج ۴، ص ۳۶۶، ح ۲؛ محججه، ص ۲۳۰، به نقل از ابن بابویه؛ اثبات الوصیة، ص ۲۲۶، نظیر آن را آورده و در این کتاب جمله «قدتم» به جای «فقدتم» آمده است.

۲. ملک، آیه ۳۰.

۳. بحار، ج ۵۱، ص ۱۴۶، ح ۱۵، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۳۹، ح ۱، به نقل از غیبت و کافی، ج ۱، ص ۳۴۰، ح ۱۵، به سند خود از محمد بن مسلم نظیر آن را آورده و ص ۳۳۸، ح ۱۰، به سندی دیگر از محمد بن مسلم آن را با اندکی تفاوت نقل کرده؛ غیبت نعمانی، ص ۱۸۸، ح ۴۲؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۴۴، ح ۲۲، به نقل از کافی.

زرارة قال: سمعتُ أبا عبدالله عليه السلام يقول: يفقد الناس إمامهم فيشهد الموسم فيراهم ولا يرونه؛<sup>۱</sup>

محمد بن جعفر اسدی، از سعد بن عبدالله، از جعفر بن محمد بن مالک، از اسحاق بن محمد صیرفی، از یحیی بن مثنی عطار، از عبدالله بن بُکَیر، از عبید بن زراره روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: «مردم، امام و پیشوای خویش را نمی یابند و آن حضرت در موسم حج حضور می یابد و مردم را می بیند ولی مردم آن بزرگوار را نمی بینند».

«أحمد بن ادریس، عن علی بن محمد، عن الفضل بن شاذان، عن عبدالله بن جبلة، عن عبدالله بن المستنیر، عن المفضل بن عمر قال: سمعتُ أبا عبدالله عليه السلام يقول: إنَّ لصاحب هذا الأمر غیبتین، احدهما تطول حتى يقول بعضهم: مات، و يقول بعضهم: قُتل، و يقول بعضهم: ذهب، حتى لا یبقی علی أمره من أصحابه إلا نفر یرسیر لا یطلع علی موضعه أحد من ولده و لا غیره إلا المولی الذی یلی أمره؛<sup>۲</sup>

احمد بن ادریس، از علی بن محمد، از فضل بن شاذان، از عبدالله بن جبلة، از عبدالله مستنیر، از مفضل بن عمر روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: «صاحب الامر دارای دو غیبت است که یکی از آنها طولانی می گردد به

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۰، ح ۲۷۹، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ بحار، ج ۵۲، ص ۱۵۱، ح ۲، به نقل از غیبت و کمال الدین، ص ۳۴۶، ح ۳۳، به سندش از جعفر بن محمد بن مالک و ص ۳۵۱، ح ۴۹، به سند خود به نقل از یحیی بن مثنی و ص ۴۴۰، ح ۷، از پدرش از سعید؛ غیبت نعمانی، ص ۱۷۵، ح ۱۳، به سندش از یحیی بن مثنی با اندکی تفاوت و ح ۱۴، به نقل از کلینی نظیر آن را آورده و در ح ۱۶، نیز از کلینی مانند آن را روایت کرده است؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۴۳، ح ۱۹، به نقل از کمال با دو سند اول آن؛ کافی، ج ۱، ص ۳۳۷، ح ۶ و ص ۳۳۹، ح ۱۲؛ وسائل، ج ۸، ص ۹۶؛ حلیة الأبرار، ص ۶۰۶، به نقل از کافی؛ مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۵۰-۵۱، ح ۴ و ۵، به نقل از غیبت نعمانی؛ تقریب المعارف، ص ۱۹۱، از عبید بن زراره نظیر آن را آورده؛ دلائل الامامة، ص ۲۵۹، به اسنادش از یحیی بن مثنی عطار و ص ۲۹۰، از حسن بن محمد بن سماعه صیرفی، از حسین بن مثنی عطار.

۲. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۰، ح ۲۸۰، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ بحار، ج ۵۲، ص ۱۵۲، ح ۵، به نقل از کتاب حاضر و نیز غیبت نعمانی، ص ۱۷۱، ح ۵؛ منتخب انوار المصیبه، ص ۸۱، به نقل از ابو عبدالله محمد مفید؛ منتخب الاثر، ص ۲۵۳، ح ۹، به نقل از برهان متقی هندی، ص ۱۷۱، ح ۴، از اباعبدالله حسین بن علی علیه السلام به نحو اختصار.

گونه‌ای که برخی از مردم می‌گویند: امام علیه السلام دنیا را وداع گفته و بعضی اظهار می‌دارند: وی کشته شده و جمعی می‌گویند از این دیار رفته است. تا آن جا که جز اندکی از یارانش، کسی بر ایمان به امامت او باقی نمی‌ماند و جز غلامی که امور مربوط به او را بر عهده می‌گیرد، هیچ یک از فرزندان و هوادارانش از جایگاه آن حضرت اطلاعی در دست ندارند.

«و بهذا الإسناد، عن الفضل بن شاذان النیشابوری، عن عبدالرحمان بن أبي نجران، عن علي بن أبي حمزة (عن أبي بصير)، عن أبي جعفر عليه السلام قال: لا بدّ لصاحب هذا الأمر من عَزلة و لا بدّ في عزلته من قوّة و ما بثلاثين من وحشيّة و نعم المنزل طَيّبة؛<sup>۱</sup>»  
 به همین اسناد، از فضل بن شاذان نیشابوری، از عبدالرحمان بن ابونجران، از علی بن ابوحمزه، از ابوبصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «صاحب الأمر در تنهایی و عزلتی به سر خواهد برد و در تنهایی اش، از توان و قدرت برخوردار است و همراه با سی تن که در کنار اویند، بیم و هراسی به خود راه نمی‌دهد و بهترین جایگاه اقامتش طَیّبه (مدینه) است.»

«سعد بن عبدالله، عن الحسن بن علي الزيتوني، عن الزهري الكوفي، عن بنان بن حمدويه قال: ذكر عند أبي الحسن العسكري عليه السلام مَضَى أبي جعفر عليه السلام فقال: ذاك إلى ما دمت حياً باقياً ولكن كيف بهم إذا فقدوا من بعدى؛<sup>۲</sup>»

سعد بن عبدالله، از حسن بن علی زیتونی، از زهری کوفی، از بنان بن حمدویه روایت کرده که گفت: «تازمانی که من زنده‌ام امامت مربوط به من خواهد بود، ولی آن گاه که پس از من به پیشوای خود دست نیابند چه خواهند کرد؟»

«و أخبرنا ابن أبي جيد القمي، عن محمد بن الحسن بن الوليد، عن محمد بن الحسن

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۱۵۳، ح ۶، مضمون این روایت در کافی و غیبت نعمانی و دیگر کتب آمده است.  
 ۲. علامه مجلسی می‌گوید: سخن فوق دلیل بر این است که آن حضرت غالباً در مدینه و اطراف آن بسر می‌برد و سی تن از دوستان و یاران خاصش وی را همراهی می‌کنند و هر گاه یکی از آنها درگذشت، دیگری جانشین وی می‌گردد.  
 ۳. بحار، ج ۵۱، ص ۱۶۱، ح ۱۰، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۰، ح ۲۸۱.

الصفار، عن العباس بن معروف، عن عبدالله بن حمدويه بن البراء، عن ثابت، عن اسماعيل، عن عبد الأعلى مولى آل سام قال: خرجت مع أبي عبدالله عليه السلام فلما نزلنا الروحاء نظر إلى جبلها مُطلاً عليها فقال لي: ترى هذا الجبل؟ هذا جبل يُدعى رَضْوَى من جبال فارس أحبنا فنقله الله إلينا أما إن فيه كل شجرة مطعم، و نِعْم أمان للخائف مرتين. أما إن لصاحب هذا الأمر فيه غيبتين، واحدة قصيرة، و الأخرى طويلة؛<sup>۱</sup>

ابن ابوجئد قمی، از محمد بن حسن بن ولید، از محمد بن حسن صفار، از عباس بن معروف، از عبدالله بن حمدویه بن براء، از ثابت ابن اسماعیل، از عبدالاعلی آزاد شده خاندان سام روایت کرده که گفت: همراه با امام صادق علیه السلام از (مدینه) خارج شدم، وقتی در منطقه «روحاء» فرود آمدم حضرت به کوهی که مُشرف بر آن دیار بود نگریست و به من فرمود: «این کوه را می بینی؟» این کوه «رَضْوَى» نام دارد و از کوه های فارس است، از آن جا که به ما محبت می ورزید، خداوند آن را به سوی ما انتقال داد. در این کوه همه نوع درخت با میوه دلپذیر وجود دارد و دو بار فرمود:

بهترین جایگاه امن برای فرد بیمناک به شمار می آید، به راستی صاحب الامر در این جا دارای دو غیبت یکی کوتاه و یکی طولانی خواهد بود.

«أحمد بن ادریس، عن علی بن محمد، عن الفضل بن شاذان، عن محمد بن أبي عمير، عن الحسين بن أبي العلاء، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: لما دخل سلمان (رضي الله عنه) الكوفة و نظر إليها ذكر ما يكون من بلائها حتى ذكر ملك بني أمية و الذين من بعدهم. ثم قال: فإذا كان ذلك فالزموا أحلاس بيوتكم حتى يظهر الطاهر ابن الطاهر المطهر ذوالغيبية الشريد الطريد؛<sup>۲</sup>

احمد بن ادریس، از علی بن محمد، از فضل بن شاذان، از محمد بن ابو عمیر، از حسین بن ابو علاء، از ابوبصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «وقتی سلمان فارسی وارد کوفه شد و بدان شهر نگریست، رخدادهای ناگواری را که در این شهر

۱. همان، ج ۵۲، ص ۱۵۳، ح ۷، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۰، ح ۲۸۲.  
 ۲. بحار، ج ۵۲، ص ۱۲۶، ح ۱۹، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۰، ح ۲۸۳.

اتفاق می افتاد حتی حکومت بنی امیه و فرمانروایان پس از آنان را به یاد آورد و سپس اظهار داشت: هرگاه آن زمان فرا رسید در خانه های خود بمانید تا آن انسان پاکزاد، فرزند شخصیت پاک و مطهر، نهان در پس پرده غیبت و دور از نظرها ظهور نماید.»  
 «و روی ابوبصیر، عن أبي جعفر عليه السلام قال: في القائم شبه من يوسف قلت: وما هو؟ قال: الخيرة و الغيبة؛<sup>۱</sup>

ابوبصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «قائم علیه السلام شباهتی به یوسف دارد.»  
 عرض کردم، چه شباهتی؟  
 فرمود: «سرگردانی و غیبت.»

«و أخبرني جماعة، عن أبي الفضل، عن محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري، عن أبيه، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن موسى بن سعدان، عن عبد الله بن القاسم، عن الفضل بن عمر قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن تفسير جابر.

فقال: لا تحدّث به السفلى فيذيعونه، أما تقرأ كتاب الله تعالى: ﴿فإذا نُقِر في الناقور﴾<sup>۲</sup>  
 إن منّا إماماً مستتراً فإذا أراد الله إظهار أمره نكت في قلبه نكتة فظهر فقام بأمر الله تعالى؛<sup>۳</sup>

جمعی از رجال حدیث، به نقل از ابوالفضل، از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، از پدرش، از محمد بن حسین بن ابوالخطاب، از موسی بن سعدان، از

۱. همان، ج ۵۱، ص ۲۲۴، ح ۱۲، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۱، ح ۲۸۴؛ منتخب الاثر، ص ۲۶۳، ح ۲۰.

۲. مدثر، آیه ۸

۳. اثبات الهداة، ج ۲، ص ۵۰۱، ح ۲۸۵، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ نود الثقلین، ج ۵، ص ۴۵۴، ح ۱۳؛ بحار، ج ۵۲، ص ۲۸۴، ح ۱۱، به نقل از غیبت و رجال کشی، ص ۱۹۲، شماره ۳۳۸، به سند خود از مفضل بن عمر با اندکی تفاوت؛ بحار، ج ۲، ص ۷۰، ح ۲۹؛ عوالم، ج ۳، ص ۳۰۷، ح ۱۴، به نقل از رجال کشی؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۲۷، ح ۳۹، به نقل از کافی، ج ۱، ص ۳۴۳، ح ۳۰، به اسنادش از عبدالله بن قاسم با اندکی تفاوت در ابتدای حدیث؛ بحار، ج ۵۱، ص ۵۷، ح ۴۹، به نقل از غیبت نعمانی، ص ۱۸۷، ح ۴۰، از محمد بن یعقوب؛ تفسیر برهان، ج ۴، ص ۴۰۰، ح ۲، ۱، ۴، به نقل از کمال الدین، ص ۳۴۹، ح ۴۲، به اسنادش از عبدالله بن جعفر حمیری با اندکی تفاوت، کافی و غیبت مفید؛ تأویل الآیات، ج ۲، ص ۷۳۲، ح ۱، به نقل از غیبت مفید؛ اثبات الوصیة، ص ۲۲۸، به نقل از محمد بن حسین با اندکی تفاوت.

عبدالله بن قاسم، از مفضل بن عمر روایت کرده‌اند که گفت: از امام صادق علیه السلام در مورد تفسیر جابر پرسش نمودم حضرت در پاسخ فرمود: «در این زمینه با مردم فرومایه سخن مگو، زیرا آن را همه جا منتشر می‌سازند آیا قرآن نخوانده‌ای آن جا که می‌فرماید: ﴿فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ﴾ امام و پیشوایی از ما در پس پرده غیبت نهان خواهد شد و هر گاه خدا اراده کند قیام و ظهورش را آشکار سازد در دلش حالتی ایجاد می‌کند و او ظاهر شده و به فرمان الهی قیام می‌کند».

«و روی عبدالله بن محمد بن خالد الکوفی، عن منذر بن محمد بن قابوس، عن نصر بن السندی، عن أبي داود سليمان بن سفيان المسترق، عن ثعلبة بن ميمون، عن مالک الجهنی، عن الحارث بن المغيرة، عن الأصبع بن نباتة.

و رواه سعد بن عبدالله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحسن بن علي بن فضال، عن ثعلبة بن ميمون، عن مالک الجهنی عن الأصبع بن نباتة قال: أتيت أمير المؤمنين عليه السلام فوجدته ينكت في الأرض فقلت له: يا أمير المؤمنين ما لي أراک مفكراً تنكت في الأرض؟ أرغبة منك فيها؟

قال: لا والله ما رغبت فيها و لا في الدنيا قط و لكني تفكرت في مولود يكون من ظهر الحادي عشر من ولدي هو المهدي الذي يملأها عدلاً و قسطاً كما ملئت ظلماً و جوراً يكون له حيرة و غيبة تضل فيها أقوام و يهتدى فيها آخرون.

قلت: يا مولاي! فكم تكون الحيرة و الغيبة؟

قال: ستة أيام، أو ستة أشهر، أو ست سنين.

فقلت: و إن هذا الأمر لكائن؟

فقال: نعم، كما أنه مخلوق، و أتى لك بهذا الأمر يا أصبع! اولئك خيار هذه الأمة مع

ابرار هذه العترة قال: قلت: ثم ما يكون بعد ذلك؟

قال: ثم يفعل الله ما يشاء فإن له بداآت و ارادات و غايات و نهايات؛<sup>۱</sup>

۱. بشارة الاسلام، ص ۳۷، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ بحار، ج ۵۱، ص ۱۱۷، ح ۱۸، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و کمال الدین، ص ۲۸۸، ح ۱، به اسنادش از عبدالله بن محمد طرابلسی؛ غیبت نعمانی، ص

عبدالله بن محمد بن خالد کوفی، از منذر بن محمد بن قابوس، از نصر بن سندی، از ابوداود بن سلیمان بن سفیان مسترق، عن ثعلبة بن میمون، از مالک جُهنی، از حارث بن مغیره، از أصبغ بن نباته، نیز سعد بن عبدالله آن را، از محمد بن حسین بن ابوالخطّاب، از حسن بن علی بن فضال، از ثعلبة بن میمون، از مالک جُهنی، از أصبغ بن نباته روایت کرده که گفت: حضور امیر مؤمنان (ع) شرفیاب شدم دیدم حضرت با انگشت مبارکش بر زمین می‌کوبد.

عرض کردم: ای امیر مؤمنان! چرا شما را در اندیشه می‌بینم و با انگشت مبارک بر زمین می‌کوبید؟ آیا به جهت علاقه شما به آن، این کار را انجام می‌دهی؟ حضرت فرمود: «نه به خدا سوگند؛ هرگز! نه به زمین علاقه دارم و نه به آن چه در دنیا است. ولی در اندیشه ولادت فرزندی از نسل یازدهمین فرزند خویش هستم که مهدی نام دارد و زمین را آکنده از عدل و داد می‌کند همان گونه که از ستم و جور پرشده است، او دارای غیبت و حیرتی خواهد بود که برخی از مردم در آن به گمراهی کشانده شده و برخی هدایت می‌یابند».

عرض کردم: مولای من! مدت سرگردانی مردم و غیبت آن حضرت چه اندازه است؟

فرمود: «شش روز، یا شش ماه، یا شش سال».

عرض کردم! این قضیه واقعاً رخ خواهد داد؟

۶۰، ح ۴، از محمد بن یعقوب؛ اختصاص، ص ۲۰۹، به اسناد خود از محمد بن خالد طیاسی با اندکی تفاوت؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۶۲، ح ۱۰۸، به نقل از کتاب حاضر و کفایة الاثر، ص ۲۱۹، از صدوق و بخشی از آن در اثبات، ج ۳، ص ۴۴۳، ح ۲۰، به نقل از کتاب حاضر و کافی، ج ۱، ص ۳۳۸، ح ۷، از علی بن محمد، از عبدالله بن محمد بن خالد با اندکی تفاوت؛ دلائل الامامة، ص ۲۸۹، به اسنادش از عبدالله بن محمد بن خالد کوفی با اندکی تفاوت؛ اعلام الوری، ص ۴۰۰، به نقل از حارث بن مغیره؛ اثبات الوصیة، ص ۲۲۹، به نقل از حمیری، از عبدالله بن محمد بن خالد کوفی با تفاوتی اندک و ص ۲۲۵، به نقل از سعد بن عبدالله به نحو مرفوع تا اصبغ بن نباته، به نحو اختصار؛ هدایة حضینی، ص ۸۸، به اسنادش از اصبغ بن نباته؛ ابن طاووس در الملاحم و الفتن، ص ۱۸۵، ابتدای حدیث را از اصبغ بن نباته به نحو اختصار نقل کرده؛ تقریب المعارف، ابوصلاح حلبی، ص ۱۸۸، به نقل از اصبغ بن نباته.

فرمود: «آری، همان گونه که وی آفریده شده است، ای أصبغ! تو از این ماجرا چه خبر داری؟ یاران آن حضرت که برگزیدگان این امتند با برجسته‌ترین شخصیت‌های این عترت، همراه خواهند بود».

أصبغ می‌گوید: عرض کردم: پس از آن چه رخ خواهد داد؟

امام علیه السلام فرمود: «آن‌گاه خدا هر چه بخواهد انجام می‌دهد زیرا آغاز و پیدایش هر چیز و اراده‌ها و اهداف و فرجام‌ها، در اختیار اوست».

«و روی سعد بن عبدالله، عن أبي محمد الحسن بن عيسى العلوي قال: حدثني أبي، عيسى بن محمد، عن أبيه محمد بن علي بن جعفر، عن اخيه موسى بن جعفر عليها السلام قال: قال لي: يا بُنَيَّ إذا فقد الخامس من ولد السابع من الأئمة فالله الله في أديانكم، فإنه لا بد لصاحب هذا الأمر من غيبة يغيبها حتى يرجع عن هذا الأمر من كان يقول به. يا بُنَيَّ إنما هي محنة من الله إمتحن بها خلقه، لو علم آباؤكم و أجدادكم ديناً أصح من هذا الدين لا تبعوه».

قال أبو الحسن: فقلت له: يا سيدي من الخامس من ولد السابع؟ قال: يا بُنَيَّ عقولكم تصغر عن هذا، و أحلامكم تضيق عن حمله و لكن إن تعيشوا تدرکوه؛<sup>۱</sup>

سعد بن عبدالله، از ابو محمد حسن بن عیسی علوی، از پدرش عیسی بن محمد، از پدرش محمد بن علی بن جعفر، از پدرش علی بن جعفر علیه السلام، از برادرش موسی بن جعفر روایت کرده که اظهار داشت: «پدرم به من فرمود: هر گاه پنجمین فرزند

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۱۵۰، ح ۱، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و علل الشرایع، ص ۲۴۴، ح ۴، از پدرش، از سعد بن عبدالله و کمال الدین، ص ۳۵۹، ح ۱، از پدرش و ابن ولید؛ غیبت نعمانی، ص ۱۵۴، ح ۱۱، از محمد بن یعقوب و کفایة الاثر، ص ۲۴۶، به اسناد خود از سعد بن عبدالله با اندکی تفاوت؛ ابتدای حدیث در اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۷۶، به نقل از کتاب حاضر و از کمال و علل و کفایة الاثر؛ بشارة الاسلام، ص ۱۵۱؛ ابتدای آن در اثبات، ج ۱، ص ۴۴۵، ح ۲۷، به نقل از کافی، ج ۱، ص ۳۳۶، ح ۲، از علی بن محمد، از حسن بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر؛ أعلام الوری، ص ۴۰۶، به نقل از سعد بن عبدالله؛ دلائل الامامة، ص ۲۹۲، از ابو محمد حسن بن عیسی با اندکی تفاوت؛ اثبات الوصیة، ص ۲۲۴، از سعد بن عبدالله و ص ۲۲۹، از حسن بن عیسی علوی با اندکی تفاوت؛ هدایة حضینی، ص ۸۸، از حسن بن عیسی نیز مانندش را با اندکی اضافات در پایان آن یاد آور شده است؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۲۹، به نقل از شیخ ابو جعفر به نحو اختصار.



پیشوای هفتم از دیده‌ها نماند بر شما باد به حفظ دین خویش، زیرا صاحب‌الامر دارای غیبتی است که وی را از دیده‌ها نماند می‌گرداند به گونه‌ای که معتقدین به امامت وی، به انکار غیبت خواهند پرداخت، فرزندم! این غیبت آزمونی الهی است که آفریدگانش را با آن می‌آزماید، اگر پدران و اجداد شما دین و آیینی صحیح‌تر از این دین سراغ داشتند، از آن پیروی می‌کردند.

ابوالحسن می‌گوید: به حضرت عرض کردم: پنجمین فرزند از نسل هفتمین امام و پیشوا کیست؟

فرمود: «فرزندم! عقل و اندیشه شما به آن پایه نمی‌رسد و در خیال و پندارتان نمی‌گنجد ولی اگر زنده بمانید وی را درک خواهید نمود».

«أخبرني جماعة، عن أبي الفضل محمد بن عبدالله بن محمد بن عبيدالله بن المطلب رحمه الله قال: حدثنا أبو الحسين محمد بن بحر بن سهل الشيباني الرهني<sup>۱</sup> قال: أخبرنا علي بن الحارث، عن سعد بن منصور الجواشني قال: أخبرنا أحمد بن علي البديلي قال: أخبرني أبي، عن سدير الصيرفي قال: دخلتُ أنا و الفضل بن عمر و داود بن كثير الرقي و أبو بصير و أبان بن تغلب علي مولانا الصادق عليه السلام فرأيناه عليه السلام جالساً علي التراب و عليه مسحٌ خيبري مطرف بلا جيب مقصر الكمين و هو يبكي بكاء الوالهة الثكلي ذات الكبد الحرّي، قد نال الحزن من وجنتيه و شاع التغير في عارضيه و أبلى الدمع محجريه، و هو يقول:

[سیدی] غیبتک نفت رُقادی، و ضیقت علی مهادی، و ابتزت منی راحة فوادی، سیدی غیبتک اوصلت مصائبی بفجائع الأبد و فقد الواحد بعد الواحد بفناء الجمع و العدد، فما أحسّ بدمعة ترقاً من عيني و أنین يفشا من صدري.

قال سدير فاستطارت عقولنا ولها، و تصدعت قلوبنا جزعاً من ذلك الخطب الهائل و

۱. نجاشی می‌گوید: ابوالحسن محمد بن بحر رهنی شیبانی از اهالی نرماشیر در منطقه [بم] کرمان است. شیخ طوسی در فهرست خود از او یاد کرده و می‌گوید: وی شخصیتی آشنای به اخبار و احادیث و دانشمندی فقیه بوده، امام متهم به غلو است. برخی او را از متکلمین بنام شمرده و دارای کتاب می‌دانند.

الحادث الغائل، فظننا أنه سميت لمكروهة قارعة، او حلت به من الدهر باثقة فقلنا: لا أبكى الله عينيك يا بن خيرالورى من آية حادثة تستدرف دمعتك و تستمطر عبرتك؟ و آية حالة حتمت عليك هذا المأتم؟.

قال: فزفر الصادق عليه السلام زفرة انتفخ منها جوفه، و اشتد منها خوفه فقال: وَيُكْم! إِنِّي نَظَرْتُ صَبِيحَةَ هَذَا الْيَوْمِ فِي كِتَابِ الْجُغْرِ الْمَشْتَمَلِ عَلَى عِلْمِ الْبَلَايَا وَالْمَنَايَا وَعِلْمِ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ الَّذِي خَصَّ اللَّهُ تَقْدِيسَ اسْمِهِ بِهِ مُحَمَّدًا وَالْأُمَّةَ مِنْ بَعْدِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَتَأَمَّلْتُ فِيهِ مَوْلِدَ قَائِمِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَغَيْبَتِهِ وَابْطَاءَهُ وَطَوْلَ عَمْرِهِ وَبَلْوَى الْمُؤْمِنِينَ (مَنْ) بَعْدَهُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ، وَتَوَلَّدَ الشُّكُوكَ فِي قُلُوبِ الشَّيْعَةِ مِنْ طَوْلِ غَيْبَتِهِ، وَارْتِدَادَ أَكْثَرِهِمْ عَنِ دِينِهِ، وَخَلْعَهُمْ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ أَعْنَاقِهِمُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَكُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ﴾ يَعْنِي الْوَلَايَةَ، فَأَخَذْتَنِي الرَّقَّةُ، وَاسْتَوْلَتْ عَلَيَّ الْأَحْزَانُ.

فقلنا: يا بن رسول الله كرمنا و فضلنا بإشراكك إيانا في بعض ما أنت تعلمه من علم ذلك؟

قال: إن الله تعالى ذكره، أدار في القائم منا ثلاثة أدارها لثلاثة من الرسل، قدر مولده تقدير مولى موسى عليه السلام، و قدر غيبته تقدير غيبة عيسى عليه السلام، و قدر ابطاءه تقدير ابطاء نوح عليه السلام، و جعل له من بعد ذلك عمر العبد الصالح - أعني الخضر عليه السلام دليلاً على عمره.

فقلنا: اكشف لنا يا بن رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم عن وجوه هذه المعاني. قال: اما مولى موسى عليه السلام فإن فرعون لما وقف على أن زوال ملكه على يده، أمر بإحضار الكهنة فدلووا على نسبه و أنه يكون من بنى اسرائيل، فلم يزل يأمر أصحابه بشق بطون الحوامل من نساء بنى اسرائيل حتى قتل في طلبه نيفاً و عشرون ألف مولود، و تعذر عليه الوصول إلى قتل موسى عليه السلام بحفظ الله تعالى إياه.

كذلك بنو أمية و بنو العباس لما أن وقفوا على أن (به) زوال مملكة الأمراء و الجبابرة منهم على يدى القائم منا، ناصبونا للعداوة، و وضعوا سيوفهم في قتل اهل بيت رسول

الله صلى الله عليه وآله وسلم و أباده نسله طمعاً منهم في الوصول إلى قتل القائم عليه السلام فأبى الله أن يكشف أمره لواحد من الظلمة إلا أن يتم نوره و لو كره المشركون. و أما غيبة عيسى عليه السلام فإن اليهود و النصارى اتفقت على أنه قُتل فكذبهم الله عزوجل بقوله: ﴿و ما قتلوه و ما صلبوه و لكن شبه لهم﴾.

كذلك غيبة القائم فإن الأمة ستنكرها لطولها، فين قائل يقول: إنه لم يولد، و قائل يفترى بقوله: إنه وُلد و مات، و قائل يكفر بقوله: إن حادى عَشْرنا كان عقيماً، و قائل يمرق بقوله: إنه يتعدى إلى ثالث عَشْر فصاعداً، و قائل يعصى الله بدعواه: إن روح القائم عليه السلام ينطق في هيكَل غيره.

و أما إبطاء نوح عليه السلام فإنه لما استنزل العقوبة (من السماء) بعث الله إليه جبرئيل عليه السلام معه سبع نويات، فقال: يا نبي الله إن الله جلَّ اسمه يقول لك: إن هؤلاء خلانق و عبادى لستُ أبيدُهم بصاعقةٍ من صواعقٍ إلا بعد تأكيد الدعوة، و إلزام الحجَّة، فعاود اجتهادك في الدعوة لقومك فإني مُثيبك عليه، و اغرس هذا النوى، فإن لك في نباتها و بلوغها و إدراكها إذا أثمرت، الفرج و الخلاص و بشرٌ بذلك من تبعك من المؤمنين.

فلما نبتت الأشجار و تأزرت و تسوّقت و اغصنت و زها الثمر عليها بعد زمان طويل استنجز من الله العدة فأمره الله تعالى أن يغرس من نوى تلك الأشجار، و يعاود الصبر و الاجتهاد، و يؤكِّد الحجَّة على قومه، فأخبر بذلك الطوائف التي آمنت به فارتدَّ منهم ثلاثمائة رجل و قالوا: لو كان ما يدعيه نوح حقاً لما وقع في عدته خلف.

ثم إن الله تعالى لم يزل يأمره عند إدراكها كلِّ مرّة أن يغرس تارة بعد أخرى إلى أن غرسها سبع مرّات، و ما زالت تلك الطوائف من المؤمنين ترتدُّ منهم طائفة بعد طائفة إلى أن عادوا إلى نيف و سبعين رجلاً، فأوحى الله عزوجل عند ذلك إليه و قال: الآن أسفر الصبح عن الليل لعينك حين صرّح الحق عن محضه و صفا الأمر للإيمان من الكدر بارتداد كلِّ من كانت طينته خبيثة.

فلو أنى أهلكت الكفار و أبقيت من ارتدَّ من الطوائف التي كانت آمنت بك لما كنت

صدقت و عدي السابق للمؤمنين الذين اخلصوا الى التوحيد من قومك و اعتصموا بحبل نبوتك، بأن استخلفهم في الأرض، و أمكن لهم دينهم، و أبدل خوفهم بالأمن، لكى تخلص العبادة لى بذهاب الشك من قلوبهم.

و كيف يكون الإستخلاف و التمكين و بدل الخوف بالأمن منى لهم، مع ما كنت أعلم من ضعف يقين الذين ارتدوا و خبت طينتهم، و سوء سرائرهم التى كانت نتائج النفاق و سنوخ الضلالة، فلو أنهم تنسموا من الملك الذى أوتى المؤمنون وقت الإستخلاف إذا هلكت أعداؤهم (لنشقوا) روائح صفاته، و لاستحكم (سرائر) نفاقهم، و تأبد خيال ضلالة قلوبهم، و لكاشفوا إخوانهم بالعداوة، و حاربوهم على طلب الرئاسة، و التفرد بالأمر و النهى عليهم، و كيف يكون التمكين فى الدين و انتشار الأمر فى المؤمنين مع إثارة الفتن و إيقاع الحروب كلاً «فأصنع الفلك بأعيننا و وحيناً»<sup>١</sup>.

قال الصادق عليه السلام: و كذلك القائم عليه السلام فإنه تمتد غيبته ليصرح الحق عن محضه، و يصفو الإيمان، من الكدر بارتداد كل من كانت طينته خبيثة من الشيعة الذين يخشى عليهم النفاق إذا أحسوا بالإستخلاف و التمكين و الأمن المنتشر فى عهد القائم عليه السلام.

قال المفضل: فقلت: يابن رسول الله فإن النواصب تزعم (أن) هذه الآية أنزلت فى أبى بكر و عمر و عثمان و على، فقال: لا هدى الله قلوب الناصبة، متى كان الدين الذى ارتضاه (الله و رسوله) متمكناً بانتشار الأمن فى الأمة، و ذهاب الخوف من قلوبها، و ارتفاع الشك من صدورها فى عهد واحد من هؤلاء او فى عهد على عليه السلام، مع ارتداد المسلمين و الفتن التى كانت تثور فى أيامهم، و الحروب و الفتن التى كانت تشب بين الكفار و بينهم، ثم تلا الصادق عليه السلام هذه الآية مثلاً لإبطاء القائم عليه السلام / «حتى إذا استنيس الرسل و ظنوا أنهم قد كذبوا جاءهم نصرنا»<sup>٢</sup>.

١. اقتباس از آية ٣٧ سورة هود و آية شريفة «و اصنع...» است.

٢. منظور از آن، آية، شريفة ٥٥ سورة نور «وعدالله الذين آمنوا منكم...» است.

٣. يوسف، آية ١١٠.

و أمّا العبد الصالح - أعنى الخضر عليه السلام فإنّ الله تعالى ما طوّل عمره لنبوّة قرّرها له و لا لكتابٍ نزل عليه، و لا لشریعةٍ ینسخ بها شریعة من كان قبله من الأنبياء عليهم السلام و لا لامامةٍ یلزم عباده الإقتداء بها، و لا لطاعةٍ یفرضها، بلی إنّ الله تعالى لما كان فی سابق علمه أن یقدّر من عمر القائم علیه السلام فی آیام غیبتته ما یقدّره، و علم ما یكون من إنكار عباده بمقدار ذلك العمر فی الطول، طوّل عمر العبد الصالح من غیر سببٍ أوجب ذلك إلاّ لعلّة الإستدلال به علی عمر القائم علیه السلام لیقطع بذلك حجّة المعاندين لئلاّ یكون للناس علی الله حجّة؛<sup>۱</sup>

جمعی از رجال حدیث به نقل از ابوالفضل محمد بن عبدالله بن محمد بن عبیدالله بن مطلب رضی الله عنه، از ابوالحسین محمد بن بحر بن سهل شیبانی رهنی، از علی بن حارث، از سعد بن منصور جواشنی، از احمد بن علی بدیلی، از پدرش، از سدید صیرفی روایت کرده که گفت: من به اتفاق مفضل بن عمر و داود بن کثیر رقی و ابو بصیر و ابان بن تغلب خدمت مولا و سرورمان امام صادق علیه السلام شرفیاب شدیم دیدیم حضرت بر خاک نشسته و ردایی مویین و حاشیه دار بدون جیب با آستین‌هایی کوتاه به تن دارد و چونان مادری داغ‌دیده، آشفته و جگر سوخته می‌گریست، از رخسار مبارکش غم و اندوه می‌بارید و رنگ چهره مقدّسش دگرگون و سیلاب اشک کاسه چشمانش را فرسوده ساخته بود و از سوز دل چنین سخن می‌گفت:

«آقای من! غیبت اندوه‌بارت خواب از دیدگانم ربوده و عرصه را بر من تنگ گردانده و آرامش دلم را سلب نموده است.

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۲۱۹، ح ۹، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از کمال الدین، ص ۳۵۲، ح ۵۰ و بخشی از آن در اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۷۵، ح ۱۶۲، به نقل از دو کتاب یاد شده؛ بخش پایانی آن در ایقاظ من الهجعه، ص ۱۰۵، ح ۱۳، به نقل از دو کتاب یاد شده و در اعلام الوری، ص ۴۰۶، از ابن بابویه وارد شده است؛ برهان، ج ۳، ص ۱۴۷، ح ۸؛ غایة المرام، ۳۷۷، ح ۷؛ منتخب انوار المزیته، ص ۱۷۹ - ۱۸۶، از ابن بابویه و بخشی از آن در نور الثقلین، ج ۲، ص ۲۱۱، ح ۱۱۹، به نقل از کتاب حاضر و کمال؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۲۷، از ابن بابویه؛ حلیة الابرار، ج ۲، ص ۶۸۹؛ غایة المرام، ص ۷۱۰، ح ۲۷، به نقل از ابن بابویه؛ نور الثقلین، ج ۳، ص ۶۱۷، ح ۲۱۹، به نقل از کمال؛ بحار، ج ۱۳، ص ۴۷، ح ۱۵، به نقل از کمال به نحو اختصار؛ ینابیع المودة، ص ۴۵۴ به نحو اختصار.

سرورم! نهان بودنت از دیدگان، درد و رنجم را به دشواری‌های اندوه‌زای روزگار پیوسته و از دست رفتن یاران - یکی پس از دیگری - امکان گرد آمدن را از میان برده است. هنوز از این غم، اشک دیدگانم نخشکیده و سوز دلم فرونشسته است».

سَدیر می‌گوید: از فرط آشفتگی، هوش از سرمان پرید و از نگرانی آن حادثه ناگوار و مصیبت اندوه‌بار، قلبمان پاره پاره شد. پنداشتیم آن چه در سیمای حضرت می‌بینیم نشانه‌ی رخدادی دهشت‌انگیز است و یا مصیبتی از روزگار بر او فرود آمده‌لذا، عرضه داشتیم: ای فرزند بهترین آفریدگان! چه رخدادی سبب شده که چشمان مبارکت اشکبار و گریان است؟ و چه چیز سبب شده این چنین به سوک نشسته‌ای؟

وی می‌گوید: امام صادق علیه السلام آهی اسفناک برخاسته از دل برکشید و آشفتگی‌اش فزونی یافت و فرمود: «شگفتا! پگاه امروز به کتاب «جَفْر» نگریستم که حاوی علوم گرفتاری‌ها و مصائب روزگار است و آن چه رخ داده و تاروز قیامت رخ خواهد داد در آن آمده است و خدای عزوجل پیامبر اکرم حضرت محمد صلی الله علیه و آله و پیشوایان پس از او را بدان اختصاص داده است. در این کتاب در مورد ولادت قائممان علیه السلام و نهان بودن وی از دیده‌ها و تأخیر ظهور و طول عمرش و ناملایماتی که پس از غیبت او در آن زمان گریبانگیر اهل ایمان می‌شود و پدید آمدن شک و تردید در دل شیعیان نسبت به طولانی بودن مدت غیبت آن بزرگوار، که سبب برگشتن بیشتر آنان از دین و برداشتن رشته پیوند دین از گردن آنان می‌شود، به دقت نگریستم. آنان که خداوند در حقشان فرمود: ﴿وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ﴾؛ نامه عمل هر انسانی را به گردنش افکنندیم که مقصود از آن، ولایت ماست، به همین دلیل دلم سوخت و غم و اندوه وجودم را فراگرفت».

عرض کردیم: ای فرزند رسول خدا! با فضل و کرم خویش بر ما منت بنه و ما را در آن چه بدان در این زمینه آگاهی داری با خود شریک گردان.

امام علیه السلام فرمود: «خدای متعال، سه ماجرا را برای سه تن از پیامبرانش مقدر فرموده

بود که هر سه را در مورد قائم علیه السلام اجرا نموده است، تولد روحبخش آن حضرت را چونان تولد موسی علیه السلام و نهران بودنش در پس پرده غیبت، به گونه نهران بودن حضرت عیسی علیه السلام و تأخیر ظهورش، را نیز نظیر آن چه برای حضرت نوح علیه السلام مقدر فرموده بود، به اجرا در آورد و پس از آن، عمر بنده شایسته خویش یعنی خضر علیه السلام را دلیل بر طولانی بودن عمر قائم ما قرار داد.

عرضه داشتیم: ای فرزند رسول خدا! برای ما پرده از مفاهیم و معانی این موضوعات بردارید.

فرمود: «وقتی فرعون پی برد که سرنگونی تاج و تختش به دست موسی رخ خواهد داد به احضار پیشگویان دستور داد و آنان فرعون را از ریشه و اصل و نسب و خاندان موسی آگاه ساخته و از بنی اسرائیل دانستند. در پی آن، فرعون همواره به مأموران خویش دستور می داد تا شکم زنان باردار بنی اسرائیل را بشکافند. تا آن جا که در جستجوی حضرت موسی، بیست و چند هزار نوزاد را به قتل رساند ولی از آن جا که موسی علیه السلام در حراست الهی بود به کشتن آن حضرت دست نیافت.

بنی امیه و بنی عباس نیز به همین شیوه آن گاه که پی بردند بر باد رفتن تاج و تخت و سرنگونی فرمانروایان ستم پیشه آنان به دست با کفایت حضرت قائم علیه السلام انجام می پذیرد، به دشمنی با ما برخاستند و در جهت قتل و کشتار خاندان پیامبر اکرم و نابودی سلاله پاک آن حضرت، شمشیر میان آنان نهادند تا شاید به قائم علیه السلام دست یابند و او را به شهادت رسانند ولی خدای بزرگ ناخوشایند داشت که پرده از راز کار خویش برای فردی ستم پیشه بردارد مگر تا آن زمان که نور خویش را کامل نماید هر چند مشرکان ناخرسند باشند.

در مورد غیبت حضرت عیسی علیه السلام باید گفت که یهود و نصارا اتفاق نظر دارند که آن حضرت کشته شده ولی خدای عزوجل با این فرموده اش: ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾<sup>۱</sup> به تکذیب آنان برخاست. غیبت قائم علیه السلام نیز همین گونه است. زیرا

۱. نساء، آیه ۱۵۷.

مسلمانان به جهت طولانی بودن غیبت، به انکار آن خواهند پرداخت. برخی می‌گویند: امام هنوز متولد نشده. بعضی به دروغ می‌گویند: متولد شده و از دنیا رفته است و برخی قائلند: از یازدهمین امام فرزندی به وجود نیامده و با این سخن، کفر ورزیده‌اند و دیگری با این گفته‌اش از دین خارج شده و به سیزده امام و بیش از آن معتقد است.

در مورد تأخیر حضرت نوح علیه السلام ماجرا این گونه بوده که حضرت آن گاه که برای امت خویش درخواست عذاب الهی نمود، خداوند جبرئیل علیه السلام را همراه با هفت هسته درخت خرما نزد او فرستاد. جبرئیل علیه السلام عرضه داشت: ای پیامبر خدا! خدای عز و جل می‌فرماید: امت تو، آفریدگان و بندگان منند. از این رو، جز پس از دعوت مؤکد و اتمام حجّت، آنان را با صاعقه‌ای از صاعقه‌هایم نابود نمی‌سازم. بنابراین دیگر بار، در راستای دعوت قوم خود، دست به تلاش بزن و تو را بر این کار پاداش خواهم داد و این هسته‌ها را غرس نما. هرگاه هسته‌ها بروید و به درخت تبدیل شود و به بار نشیند و میوه دهد، زمان گشایش و رهایی فرا خواهد رسید و این ماجرا را به ایمان آوردگانی که از تو پیروی می‌کنند، مژده بده.

آن‌گاه که پس از زمانی طولانی روییده و پا برجا گردیدند و ساقه زده و شاخه بر آوردند و به بار و میوه نشستند، نوح علیه السلام از خدای متعال درخواست عملی ساختن وعده خویش را نمود که خداوند بدو فرمان داد از هسته‌های آن درختان، بکارد و دیگر بار صبر پیشه کند و دست به تلاش و کوشش بزند و حجّت را بر قوم خود اتمام نموده و تأکید نماید. نوح علیه السلام نیز برخی از ایمان آوردگان خویش را در جریان امر قرار داد و بدین ترتیب، سیصد تن از آنان از دین برگشته و اظهار داشتند: اگر آن چه را نوح مدّعی آن است حق می‌بود، در وعده الهی تخلفی رخ نمی‌داد.

پس از آن خدای متعال هر بار به هنگام به ثمر نشستن درختان همواره به آن حضرت فرمان می‌داد تا هسته‌های آن‌ها را یکی پس از دیگری بکارد تا بدین سان، هفت بار آن هسته‌ها را کاشت و هم چنان از جمع افراد ایمان آورنده به او، گروهی پس



از گروه دیگر به ارتداد کشیده می شدند. تا این که یارانش به هفتاد و چند تن رسیدند در این هنگام خدای عزوجل بدو وحی کرد و فرمود: ای نوح! اکنون سپیده دم، پرده از شب تار بر گرفت و حق محض هویدا گشت و با مرتد شدن بد سرشتان، صفا و روشنی ایمان، از تیرگی کفر جدا گردید.

ای نوح! اگر کفار را به هلاکت رسانده بودم و از دین برگشتگانی را که به تو ایمان آورده بودند زنده نگاه داشته بودم، وعده‌ای را که پیش از آن به گروهی از ایمان آورندگان تو، که خالصانه پرستش نموده و به ریسمان نبوتت چنگ زدند، داده بودم تا آنان را جانشینان خود در زمین گردانم و دین و آیینشان را اقتدار بخشم و ترس و بیمشان را به امنیت و آرامش مبدل کنم، عملی نساخته بودم.

[زیرا با عملی ساختن آن وعده می خواستم] شک و تردید از دلشان زدوده شده و خالصانه مرا پرستند. اکنون چگونه آنان را جانشین قرار دهم و دین و آیینشان را اقتدار بخشم و بیم و ترس شان را به امنیت و آرامش تبدیل کنم با این که از ضعف ایمان و سرشت پلید و بد نهادی از دین برگشتگان که نتیجه نفاق و ریشه گمراهی است، به خوبی آگاهم؟!]

اگر نسیم ملک و پادشاهی که مؤمنین به هنگام جانشینی در زمین و در پی نابودی دشمنانشان از آن بهره مند می شوند، به مشام بد سرشتان برسد، عطر دل‌انگیز آن را فرو می خورند و پایه‌های نفاقی که در سر دارند، تحکیم می یابد و دام‌های گمراهی دل‌هایشان، برای همیشه گسترده می ماند و در صدد دشمنی برادران خویش بر می آیند و بر سر مقام و ریاست، با آنان به ستیزه و کشمکش بر می خیزند تا تنها خود، زمام امر و نهی آنان را به دست گیرند. بنابراین، با دامن زدن فتنه‌ها و ایجاد جنگ و نبرد، چگونه دین خدا اقتدار یابد و دستوراتش میان اهل ایمان منتشر گردد؟! هرگز!

﴿وَاصْنَعِ الْقُلُوكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِّينَا؛ اکنون در حضور ما و طبق وحی ما، کشتی را بساز.﴾

امام صادق علیه السلام فرمود: ماجرای حضرت قائم علیه السلام نیز چنین خواهد بود زیرا غیبت آن

بزرگوار آن قدر طولانی می‌شود تا حق محض هویدا گردد و با از دین برگشتن آن دسته از شیعیان بد سرشتی که به هنگام احساس جانشینی در زمین و اقتدار یابی و آرامش و امنیت، در دوران حضرت قائم علیه السلام بیم نفاق آنان می‌رود، صفا و روشنی ایمان از تیرگی کفر جدا خواهد گشت.

مفضل می‌گوید: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! ناصبی‌ها مدعی‌اند که آیه شریفه **«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...»**<sup>۱</sup> در مورد ابوبکر و عمر و عثمان وارد شده است.

امام علیه السلام فرمود: خداوند دل ناصبی‌ها را به هدایت رهنمون نگردد، در چه زمانی دین و آیین مورد رضایت [خدا و رسول] از اقتدار برخوردار بوده که بتواند آرامش و امنیت را برای مسلمانان به ارمغان آورد و ترس و بیم را از دل آنان بزداید؟ و در دوران کدام یک از خلفایی که نام بردی شک و تردید از دل مردم بیرون رفت؟ و یا در دوران حکومت علی علیه السلام چنین چیزی اتفاق افتاد؟ [هرگز] بلکه دچار واپس‌گرایی گشته و به ارتداد کشیده شدند و آشوب‌ها در آن زمان دامن زده شد و آتش و جنگ و فتنه میان کفار و مسلمانان شعله‌ور گردید. سپس امام صادق علیه السلام این آیه شریفه را به عنوان نمونه برای تأخیر ظهور حضرت قائم علیه السلام تلاوت فرمود: **«حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا...»**<sup>۲</sup>.

پیرامون ماجرای بنده شایسته خدا - یعنی حضرت خضر علیه السلام باید گفت: خدای متعال که عمر شریف آن حضرت را طولانی ساخت بدین جهت نبود که نبوتی برایش مقدر کرده یا قصد دارد کتابی بر او نازل کند و یا دین و آیینی برایش بیاورد که به واسطه آن، ادیان پیامبران پیش از خود را نسخ نماید و یا وی را پیشوایی عطا کند تا بندگان، پای بند به پیروی از او و ملزم به اطاعتش باشند.

۱. نوره، آیه ۵۵.

۲. یوسف، آیه ۱۱۰؛ در تفسیر آیه شریفه فوق در العیون از علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده که فرمود: مقصود خداوند این است زمانی که فرستادگان از هدایت قوم خود نومید شدند و پنداشتند به آن‌ها دروغ گفته شده، پیروزی ما به سراغ پیامبران آمد.

آری، چون اراده الهی بر این تعلق گرفته بود که عمر حضرت قائم علیه السلام را در دوران غیبتش طولانی گرداند و به خوبی آگاه بود که بندگانش به سبب طولانی شدن عمر آن حضرت، به انکار وی خواهند پرداخت، عمر بنده شایسته اش حضرت خضر علیه السلام را بی آن که سببی در کار باشد، طولانی ساخت تا با استناد به آن، بر طول عمر حضرت قائم علیه السلام استدلال شود و بدین وسیله حجّت و دلیل بدخواهان مردود و مردم بر خدا، حجّتی نداشته باشند.

روایات موجود در این زمینه قابل شمارش نیست ولی ما تنها به ذکر بخشی از آنها پرداختیم تا مباحث کتاب به درازا نکشد.

### پرسش:

روایاتی که شما بدانها استناد کردید همه خبر واحدند و در این قبیل مسائل علمی، نمی توان به این گونه روایات استناد جست.

### پاسخ:

محل استدلال این گونه احادیث، موضوعاتی است که قبل از رخ دادن آنها، در روایات بیان گشته و سپس همان گونه که روایات حاکی از آنها بوده، اتفاق افتاده اند و این خود، دلیل بر صحّت امامت حجة بن الحسن علیه السلام است که ما در پی اثبات آن هستیم، زیرا علم و آگاهی به چنین واقعیتی جز از ناحیه خدایی که به غیب آگاه است، حاصل نخواهد گشت. بنابراین، اگر تنها یک روایت نقل شود و آن چه بدان خبر داده شده با مضمون روایت سازگار باشد برای صدق ادّعای ما کافی است.

به همین دلیل آن جا که قرآن خبر از چیزی می دهد که هنوز رخ نداده، خود دلیل بر صدق گفتار نبی اکرم صلی الله علیه و آله و نزول قرآن از ناحیه خدای عزوجل است، هر چند موارد خبرهای غیبی محدود است. افزون بر آن، از خبر دهنده ای شنیده شده و چون وحی با مضمون خبر سازگار است دلیل بر صحّت و درستی آن است، با این که روایات یاد شده تواتر دارد و شیعه همه روایات خویش را به تواتر لفظی روایت کرده و در تعریف تواتر معنوی باید گفت فراوانی احادیث و اخبار و تفاوت و ناسازگاری معانی

و مفهوم و طرق روایان آن‌ها خود، دلیل بر صحت این قبیل روایات است. زیرا، نمی‌توان همه این روایات را باطل دانست، به همین دلیل در موارد بسیاری بر معجزات نبی اکرم ﷺ غیر از قرآن و امور بسیار دیگری در شرع مقدس که به تواتر معنوی وارد شده، به همین گونه روایات استناد می‌شود گرچه هر لفظی از این موضوعات، با خبر واحد نقل شده باشد و این شیوه، مورد اعتماد مخالفان ما در این مسأله نیز هست. از این رو، آن‌گاه که در مورد امامت به بحث و مناقشه می‌پردازیم نباید از این واقعیت دست بردارند و آن را به فراموشی سپارند و تعصب ناروا نباید انسان را به جایی برساند که به انکار و اضمحلت پردازد.

آن چه را در مورد تواتر معنوی روایات یادآور شدیم در خصوص مدح و ستایش و بیان ویژگی‌های افراد نیز، اعتبار دارد، به همین دلیل بر سخاوت حاتم طایی و شجاعت عمرو بن عبدود و اموری از این دست، به همین شیوه استناد شده است. گرچه هر یک از این موضوعات، نظیر سخاوت حاتم و شجاعت عمرو در معرکه‌ای جنگی با خبر واحد روایت شده باشد که به روشنی مشخص است.

### روایات ظهور فرخنده ولی عصر علیه السلام

افزون بر آن چه گذشت، از دیگر اموری که بر امامت حضرت حجة ابن الحسن علیه السلام دلالت دارد عدم اختلاف مسلمانان در این واقعیت است که میان این امت، فردی هدایت یافته (مهدی) ظهور می‌کند و گیتی را همان گونه که از جور و ستم پر شده، از عدل و داد آکنده می‌سازد. بدین ترتیب، هرگاه ما تبیین نمودیم که آن فرد هدایت یافته (مهدی) از سلاله حسین علیه السلام است و برگفته مدعیانی که او را از فرزندان حسین، غیر از فرزند امام عسکری علیه السلام می‌دانند، خط بطلان کشیدیم، ثابت می‌شود که مقصود از مهدی، حجة بن الحسن علیه السلام است و روایاتی که در این زمینه وارد شده شمردنی نیست و ما تنها به ذکر بخشی از آن‌ها بسنده می‌کنیم.

### روایات قطعی بودن ظهور

«روی ابراهیم بن سلمه، عن أحمد بن مالک الفزاری، عن حیدر بن محمد الفزاری، عن عباد بن یعقوب، عن نصر بن مزاحم، عن محمد بن مروان، عن الكلبي، عن أبي صالح، عن ابن عباس في قوله تعالى: ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾ قال: هو خروج المهدي عليه السلام؛<sup>۲</sup>

ابراهیم بن سلمه، از احمد بن مالک فزاری، از حیدر بن محمد فزاری، از عباد بن یعقوب، از نصر بن مزاحم، از محمد بن مروان، از کلبی، از ابوصالح، از ابن عباس روایت کرده که در تفسیر آیه شریفه: ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾ گفت: مقصود از آن، ظهور حضرت مهدی علیه السلام است.»

«و بهذا الإسناد، عن ابن عباس في قوله: ﴿إِعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾<sup>۳</sup> يعني يصلح الأرض بقائم آل محمد من بعد موتها، يعني من بعد جور أهل مملكتها ﴿قد بيّنا لكم الآيات - بقائم آل محمد - لعلكم تعقلون؛<sup>۴</sup>

به همین اسناد، از ابن عباس روایت شده که در تفسیر آیه شریفه: ﴿إِعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ گفت: منظور این است که خداوند به وجود حضرت قائم آل محمد علیه السلام زمین را آبادان می سازد (من بعد موتها) یعنی پس از ظلم و ستم ساکنانش آن را زنده می گرداند ﴿قد بيّنا لكم الآيات﴾ یعنی به وسیله قائم آل محمد نشانه های خود را برایتان آشکار ساختیم ﴿لعلكم تعقلون﴾ شاید آن را دریابید.»

«و أخبرنا الشريف أبو محمد الحمّدي رحمه الله، عن محمد بن علي بن تمام، عن الحسين بن محمد القطعي، عن علي بن أحمد بن حاتم البزاز، عن محمد بن مروان، عن الكلبي، عن

۱. ذاریات، آیه ۲۲.

۲. بحار، ج ۵۱، ص ۵۳، ح ۳۱، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۱، ح ۲۸۶؛ محجة بحرانی، ص ۲۱۱؛ اثبات، ص ۵۸۱، ح ۷۶۱، به نقل از انوار المضيئه؛ منتخب انوار المضيئه، ص ۱۸.

۳. حدید، آیه ۱۷.

۴. بحار، ج ۵۱، ص ۵۳، ح ۳۲؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۱، ح ۲۸۷؛ محجة بحرانی، ص ۲۲۱؛ نیز در اثبات، ص ۵۸۱، ح ۷۶۲، از بحار، ج ۵۱، ص ۶۳، به نقل از انوار المضيئه؛ منتخب انوار المضيئه، ص ۱۸، با اندکی تفاوت.

أبي صالح، عن عبد الله بن العباس في قول الله تعالى: ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾ \* قَوْلَ رَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ<sup>۱</sup>

قال قيام القائم عليه السلام و مثله: ﴿أَيُّنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللهُ جَمِيعاً﴾<sup>۲</sup>

قال: أصحاب القائم عليه السلام يجمعهم الله في يوم واحد؛<sup>۳</sup>

ابو محمد محمدی علیه السلام، از محمد بن علی بن تمام، از حسین بن محمد قطعی، از علی بن احمد بن حاتم بزازی، از محمد بن مروان، از کلبی، از ابو صالح، از عبد الله بن عباس روایت کرده که در تفسیر آیه شریفه: ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾ \* قَوْلَ رَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ گفت: منظور از آن، نهضت حضرت قائم علیه السلام است و نظیر این سخن را در آیه شریفه: ﴿أَيُّنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللهُ جَمِيعاً﴾ عنوان کرد و گفت مقصود، یاران قائم علیه السلام هستند که خداوند آنها را در یک روز گرد هم می آورد.»

«محمد بن اسحاق المقرئ، عن علي بن العباس المقانعي، عن بكار بن احمد، عن الحسن بن الحسين، عن سفیان الجریری، عن عمرو بن هاشم الطائی، عن اسحاق بن عبد الله بن علی بن الحسين في هذه الآية: ﴿قَوْلَ رَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ﴾<sup>۴</sup> قال: قيام القائم عليه السلام من آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم. قال: وفيه نزلت: ﴿وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً﴾<sup>۵</sup>

محمد بن اسحاق مقرئ، از علی بن عباس مقانعی، از بکار بن احمد، از حسن بن

۱. ذاریات، آیات ۲۲-۲۳.

۲. بقره، آیه ۱۴۸.

۳. بحار، ج ۵۱، ص ۵۳، ح ۳۳، به نقل از غیبت (کتاب حاضر): النبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۱، ح ۲۸۸؛ محجة بحرانی، ص ۲۱۰؛ منتخب الأثر، ص ۲۷۱، ح ۹۱.

۴. ذاریات، آیه ۲۳.

۵. نور، آیه ۵۵.

حسین، از سفیان جریری، از عمرو بن هاشم طایی، از اسحاق بن عبدالله بن علی بن حسین روایت کرده که در تفسیر آیه شریفه: «فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلَ مَا أَنْتُمْ تَنْطِقُونَ» گفت: منظور از آن، قیام و نهضت قائم آل محمد علیهم السلام است و افزود: شأن نزول آیه شریفه: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» نیز درباره حضرت مهدی علیه السلام است.<sup>۱</sup>

«و أخبرنا الحسين بن عبيدالله، عن أبي جعفر محمد بن سفیان البرزوفری، عن أحمد بن ادریس، عن علی بن محمد بن قتیبه النیشابوری، عن الفضل بن شاذان النیشابوری، عن الحسن بن علی بن فضال، عن المثنی الحنّاط، عن الحسن بن زیاد الصیقل قال: سمعت أبا عبدالله جعفر بن محمد عليه السلام يقول: إن القائم لا يقوم حتى ينادى منادٍ من السماء تسمع الفتاة في خدرها و يسمع أهل المشرق و المغرب. و فيه نُزِلت هذه الآية: «إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ»<sup>۲</sup>

حسین بن عبيدالله، از ابو جعفر محمد بن سفیان بزوفری، از احمد بن ادریس، از علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری، از فضل بن شاذان نیشابوری، از حسن بن علی فضال، از مثنی حنّاط، از حسن بن زیاد صیقل، روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: «قائم علیه السلام دست به قیام نمی زند تا زمانی که ندا کننده ای از آسمان به گونه ای ندا دهد که نو عروسان حجله و ساکنان شرق و غرب گیتی صدایش را بشنوند و آیه شریفه: «إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» در مورد وی نازل گشته است.»

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۱، ح ۲۸۹، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ بحار، ج ۵۱، ص ۵۳، ح ۳۴، به نقل از غیبت و از تأویل الآیات، ج ۲، ص ۶۵۱، ح ۴، در این روایت، اسحاق بن عبدالله، از علی بن حسین علیه السلام وجود دارد؛ برهان، ج ۴، ص ۲۳۲، ح ۲؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۶۵، ح ۶۵۵؛ محجّه، ص ۱۴۹ و ۲۱۰، به نقل از تأویل؛ ینایع الموده، ص ۴۲۶ و ۴۲۹ به نقل از محجّه؛ منتخب الأثر، ص ۱۶۱، ح ۵۹ به نقل از ینایع.

۲. شعراء، آیه ۴؛ بحار، ج ۵۲، ص ۲۸۵، ح ۱۵؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۲، ح ۲۹۰؛ نورالثقلین، ج ۴، ص ۴۶، ح ۱۱؛ منتخب الأثر، ص ۴۵۰، ح ۱۵؛ منتخب انوار المضيئه، ص ۱۸، با اندکی تفاوت.

«و أخبرني جماعة، عن أبي محمد هارون بن موسى التلعكبري، عن أبي علي الرازي، عن ابن أبي دارم، عن علي بن العباس السندی المقانعي، عن محمد بن هاشم القيسي، عن سهل بن تمام البصري، عن عمران القطان، عن قتادة، عن أبي نضرة، عن جابر بن عبد الله الأنصاري قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: المهدي يخرج في آخر الزمان؛<sup>۱</sup>

جمعی از رجال حدیث، به نقل از ابو محمد هارون بن موسی تلککبری، از ابو علی رازی، از ابن ابودارم، از علی بن عباس سندی مقانعی، از محمد بن ابوهاشم قیسی، از سهل بن تمام بصری، از عمران قطان، از قتاده، از ابونضره، از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که گفت: رسول اکرم ﷺ فرمود: «مهدی در آخر الزمان ظهور خواهد کرد».

«محمد بن اسحاق المقرئ، عن المقانعي، عن بكار بن احمد، عن الحسن بن الحسين، عن المعلى بن زياد، عن العلاء بن بشير المرادي، عن أبي الصديق الناجي، عن أبي سعيد الخدري قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أبشركم بالمهدي يبعث في أمتي على اختلاف من الناس و زلزال يملأ الأرض عدلاً و قسطاً كما ملئت جوراً و ظلماً، يرضى عنه ساكن السماء و ساكن الأرض؛<sup>۲</sup>

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۷۳، ح ۲۲، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۲، ح ۲۹۱؛ منتخب الآثار، ص ۱۶۸، ح ۸۹

۲. بحار، ج ۵۱، ص ۷۴، ح ۲۳، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۲، ح ۲۹۲؛ نیز بحار، ج ۵۱، ص ۸۱؛ غایة المرام، ص ۷۰۰، ح ۸۹؛ اثبات، ج ۳، ص ۵۹۴، ح ۲۵، به نقل از کشف الغمته، ج ۲، ص ۴۷۱، به نقل از اربعین ابونعیم باندکی تفاوت؛ هم چنین بحار، ج ۵۱، ص ۹۲ و غایة المرام، ص ۷۰۳، ح ۱۳۷؛ اثبات، ج ۳، ص ۶۰۰، ح ۷۳؛ به نقل حلیة الابرار، ج ۲، ص ۷۱۳؛ از کشف الغمته، ج ۲، ص ۴۸۳، به نقل از بیان شافعی، باب ۱۰، به اسنادش از معلی بن زیاد؛ غایة المرام، ص ۶۹۲، ح ۵، به نقل از فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۱۰، ح ۵۶۱، به اسناد خود از ابونعیم، به اسنادش از معلی بن زیاد؛ برهان متقی هندی، ص ۷۹، ح ۲۱، از ابونعیم؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۳۷ و ۵۲؛ عقد الدرر، ص ۱۵۶ و ۱۶۴؛ تفسیر در المنثور، ج ۶، ص ۵۷؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۶۱، ح ۳۸۶۵۳؛ نور الابصار، ص ۱۸۸؛ ینابیع المودة، ص ۴۶۹؛ الاذاعة، ص ۱۱۹، از احمد بن طاووس در ملاحم و الفتن، ص ۱۶۵، باب ۲۳، به اسناد خود آن را معلی بن زیاد باندکی تفاوت و سیوطی در نزول عیسی علیه السلام، ص ۵۵، به نقل از مسند احمد؛ تأویل الآیات، ص ۲۵۲، به اسنادش از ابوصدیق مانند آن را باندکی افزایش در پایان آن، نقل کرده است.



محمد بن اسحاق مفری، از مقانعی، از حسن بن حسین، از معلی ابن زیاد، از علاء بن بشیر مرادی، از ابو صدیق ناجی، از ابوسعید خدری روایت کرده که گفت: رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «شما را به وجود مهدی، مژده می‌دهم که به هنگام اختلاف میان امت و پدید آمدن زلزله، برانگیخته می‌شود و زمین را همان گونه که از جور و ستم پر شده، از عدل و داد آکنده می‌سازد و ساکنان آسمان و زمین از او خرسند خواهند شد».

«عنه، عن المقانعی، عن بکّار بن احمد، عن الحسن بن الحسين، عن تلید، عن أبي الجحاف [عن خالد بن عبد الملك، عن مطر الوراق، عن الناجی یعنی أبا الصدیق، عن أبي سعيد] قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: إيشروا بالمهدى - قال: ثلاثاً - يخرج على حين اختلاف من الناس و زلزال شديد يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً يملأ (قلوب) عبادة عبادة و يسعهم عدله؛<sup>۱</sup>

محمد بن اسحاق، از بکّار بن احمد، از حسن بن حسین، از تلید، از ابوجحاف روایت کرده که گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سه بار فرمود: «مژده باد شما را به وجود مهدی، وی به هنگام اختلاف مردم و پدید آمدن زلزله‌های شدید، ظهور خواهد کرد و زمین را همان گونه که از ظلم و ستم پر شده، از عدل و داد آکنده می‌سازد و دل‌های بندگان خدا را سرشار از عبادت ساخته و عدل و دادش همه را فرا می‌گیرد».

«محمد بن اسحاق المقرئ، عن علی بن العباس المقانعی، عن بکّار بن احمد، عن الحسين بن الحسين، عن سفیان الجریری، عن عبدالمؤمن، عن الحارث بن حصيرة، عن عمارة بن جوين العبدی، عن أبي سعيد الخدری قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول على المنبر: إن المهدى من عترتي من اهل بيتي يخرج في آخر الزمان ينزل له (من) السماء قطرها و تخرج له الأرض بذرها فيملأ الأرض عدلاً و قسطاً كما ملأها القوم ظلماً

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۷۴، ح ۱۴، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۲، ح ۲۹۳؛ منتخب الآثار، ص ۱۶۹، ح ۸۰؛ دلائل الامامة، ص ۲۵۸، به اسنادش از ابوالجحاف و در ملاحم و الفتن ابن منادی، ص ۴۲، آن را به اسنادش از ابو صدیق ناجی به نحو مشروح آورده است.

## و جوراً! <sup>۱</sup>

محمد بن اسحاق مقری، از علی بن عباس مقانعی، از بکار بن احمد، از حسن بن حسین، از سفیان جریری، از عبدالمؤمن، از حارث بن حصیره، از عماره بن جوین عبدی، از ابوسعید خدری روایت کرده که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم می فرمود: «مهدی از عترت و خاندان من است، در آخر الزمان ظهور می کند، آسمان باران خود را بر او فرو می فرستد و زمین برکات خود را برایش پدیدار می سازد، او گیتی را همان گونه که مردم، آن را پر از ظلم و ستم نموده اند، از عدل و داد آکنده خواهد ساخت».

«عنه، عن علی بن العباس المقانعی، عن بکار بن احمد، عن مصبح، عن قیس، عن ابي حصین، عن ابي صالح، عن ابي هريرة قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج رجل من أهل بيتي يملأ الأرض عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً! <sup>۲</sup>

محمد بن اسحاق مقری، از علی بن عباس مقانعی، از بکار بن احمد، از مصبح، از قیس، از ابو حصین، از ابو صالح، از ابو هریره روایت کرده که گفت: پیامبر اسلام ﷺ فرمود: «اگر از عمر دنیا تنها یک روز مانده باشد، خداوند آن روز را به اندازه ای طولانی می گرداند تا مردی از خاندانم ظهور نماید و گیتی را همان گونه که پر از جور و ستم شده، از عدل و داد آکنده سازد».

«عنه، عن علی، عن بکار، عن علی بن قادم، عن فطر، عن عاصم، عن زر بن حبیش، عن عبد الله بن مسعود قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لو لم يبق من الدنيا إلا يوم لطول الله تعالى ذلك اليوم حتى يبعث رجلاً مني يواطىء اسمه اسمي و اسم

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۷۴، حدیث ۲۵، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۲، ح ۲۹۴؛ منتخب الآثار، ص ۱۶۹، ح ۸۱

۲. بحار، حدیث ۲۶، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۲، ح ۲۹۵؛ بحار، ج ۳۶، ص ۳۴۰، ذیل حدیث ۲۰۱؛ عوالم، ج ۱۵، بخش ۳، ص ۲۲۰، ذیل ح ۱۹۸؛ اثبات الهداة، ج ۱، ص ۵۹۱، ذیل ح ۵۵۴، به نقل از کفایة الآثار، ص ۱۶۵ به سندی دیگر از رسول خدا صلی اله علیه و آله و سلم و در آن به جای «رجل من اهل بيتي» «قائماً» آمده است.

أبيه اسم أبي يملأ الأرض عدلاً كما ملئت ظلماً؛<sup>۱</sup>

هم چنین محمد بن اسحاق مقری، از علی، از بکار، از علی بن قادم، از فطر، از عاصم، از زرین حبیش، از عبدالله بن مسعود روایت کرده که گفت: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر از عمر دنیا تنها یک روز مانده باشد، خدای متعال آن روز را به اندازه‌ای طولانی می‌گرداند تا مردی از خاندانم را که نامش همانند نام من و نام پدرش نام پدر من<sup>۲</sup> است، برانگیزد. وی گیتی را همان گونه که از جور و ستم پر شده، از عدل و داد آکنده خواهد ساخت.»

«و عنه، عن المقانعی، عن جعفر بن محمد الزهري، عن اسحاق بن منصور، عن قيس بن الربيع و غيره، عن عاصم، عن زرّ، عن عبدالله بن مسعود قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لا تذهب الدنيا حتى يلي أمتي رجلٌ من أهل بيتي يقال له المهدي؛<sup>۳</sup>

۱. بحار، ج ۵۱، ۷۴، ح ۲۷، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۳، ح ۲۹۶؛ در المنثور، ج ۶، ص ۵۸؛ مطالب السؤل، ج ۲، ص ۸۰، به نقل از سنن ابوداود، ج ۴، ص ۱۰۶، به اسنادش از فطر؛ نیز بحار، ج ۵۱، ص ۱۰۲، به نقل از کشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۳۸، از مطالب السؤل؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۷۶؛ غایة المرام، ص ۷۰۱، ح ۱۱۷؛ حلیة الابرار، ج ۲، ص ۷۰۷، ح ۱۸، از البیان کنجی شافعی، باب ۱، به سندی دیگر از زانده؛ بحار، ج ۵۱، ص ۸۶؛ اثبات الهداة، ذیل ح ۵۳، به نقل از کشف؛ نیز اثبات الهداة، ص ۵۹۰، ح ۱؛ نور الثقلین، ج ۳، ص ۴۶۵، ح ۱۹۴، از مجمع البیان، ج ۴، ص ۶۷، به نقل از کتاب بعث و نشور بیهقی به اسنادش از ابوداود؛ المستجاد، ص ۵۲۳؛ کشف الغمّة، ح ۲، ص ۴۴۶؛ اثبات یاد شده، ص ۵۵۴، ح ۵۸۳، به نقل از ارشاد مفید، ص ۳۷۳ (چاپ سنگی سال ۱۳۰۸).

۲. برخی علمای شیعه این روایت را صحیح نمی‌دانند و بعضی گفته‌اند: جمله «واسم ابيه اسم ابي» (نام پدرش نام پدر من است) ظاهراً از افزوده‌های دست جاعلان است. در کشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۴۱-۴۴۵، به نقل از مطالب السؤل، ج ۲، ص ۸۵-۸۸ در این زمینه مشروحاً به بحث پرداخته و خلاصه‌اش این است که: احتمال دارد فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله «اسمه اسم ابي» باشد یعنی امام حسن مجتبی علیه السلام زیرا در روایات شیعه و سنی که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده در مورد امام حسن عسکری و امام مجتبی و برادرش امام حسین علیه السلام تعبیر «ابنی» فراوان به کار رفته و راوی کلمه «ابنی» را با «ابی» اشتباه گرفته است.

۳. بحار، ج ۵۱، ص ۷۵، ح ۲۸، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۳، ح ۲۹۷؛ منتخب الاثر، ص ۱۶۹، ح ۸۲؛ غایة المرام، ص ۶۹۴، ح ۲۰، به نقل از فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۲۸، ح ۵۷۸ به اسنادش از عاصم؛ والبده و التاريخ، ج ۲، ص ۱۸۰ و در آن به جای جمله «يقال له المهدي» «يواطي اسمه اسمي» آمده است.

محمد بن اسحاق مفری، از مقانعی، از جعفر بن محمد زهری، از اسحاق بن منصور، از قیس بن ربیع و دیگری، از عاصم، از زُرّ، از عبدالله بن مسعود روایت کرده که گفت: نبی اکرم ﷺ فرمود: «تا مردی از اهل بیتم که مهدی نامیده می شود، زمام امور امت را به دست نگیرد، دنیا پایان نخواهد پذیرفت».

«محمد بن علی، عن عثمان بن أحمد السّمّاک، عن ابراهیم بن عبدالله الهاشمی، عن الحسن بن الفضل البوصرائی، عن سعد بن عبد الحمید الأنصاری، عن عبدالله بن زیاد الیمامی، عن عکرمه بن عمّار، عن إسحاق بن عبدالله بن أبی طلحة، عن أنس بن مالک قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: نحن بنو عبد المطلب سادة أهل الجنة أنا و علی و حمزة و جعفر و الحسن و الحسين و المهدي؛<sup>۱</sup>

محمد بن علی، از عثمان بن احمد سماک، از ابراهیم بن عبدالله هاشمی، از حسن بن فضل بوضرائی، از سعد بن عبدالحمید انصاری، از عبدالله بن زیاد یمامی، از عکرمه بن عمّار، از اسحاق بن عبدالله بن ابوطلحه، از انس بن مالک روایت کرده که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «من و حمزه و جعفر و حسن و حسین و مهدی، فرزندان عبدالمطلب، سروران اهل بهشتیم».

«عنه، عن الحسين بن محمد القطعی، عن علی بن حاتم، عن محمد بن مروان، عن عبید بن یحیی الثوری، عن محمد بن الحسين، عن أبیه، عن جدّه، عن علی علیه السلام فی قوله

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۳، ح ۲۹۸، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ بحار، ج ۵۱، ص ۶۵، ح ۱، به نقل از غیبت و امالی صدوق، ص ۳۸۴، ح ۱۵ به اسناد خود از سعد بن عبدالحمید؛ نیز بحار، ج ۵۱، ص ۸۳، ح ۳۰؛ غایة المرام، ص ۷۰۰، ح ۱۰۱؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۹۵، ح ۳۷؛ حلیة الأبرار، ج ۲، ص ۷۰۵، به نقل از کشف الغمّه، ج ۲، ص ۴۷۳، ح ۳۰، به نقل از اربعین ابونعیم؛ مطالب السؤل، ج ۲، ص ۸۱؛ عمدة ابن بطریق، ص ۴۳۰، ح ۹۰۰؛ الطرائف، ص ۱۷۶، ح ۲۷۵؛ حلیة الأبرار، ج ۲، ص ۶۹۱، به نقل از تفسیر ثعلبی در تفسیر آیه ۳۲ سوره شوری به اسنادش از سعد بن عبدالحمید؛ فصول المهمة، ص ۲۹۴، از ثعلبی و سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۸، ح ۴۰۸۷، از هدیه بن عبدالوهاب، بخش ۳، ص ۳۰۴، ح ۴ به نقل از عمده؛ فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۲، ح ۳۷۰، به اسنادش از ثعلبی؛ تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۴۳۴، ح ۵۰۵۰، به اسنادش از مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۰۸، از انس؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۲۱۱، به اسنادش از سعد بن عبدالحمید؛ ذخائر العقبی، ص ۱۵ و ۸۹، از انس بن مالک کتاب سلیم بن قیس، ص ۲۴۵؛ بشارة المصطفی، ص ۲۱۲، از انس بن مالک؛ در این روایت «و فاطمه» به جای «والمهدی» آمده است.

تعالی: «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»<sup>۱</sup>  
 قال: هم آل محمد يبعث الله مهديهم بعد جُهدهم فيعزُّهم و يذلُّ عدوَّهم؛<sup>۲</sup>

محمد بن علی، از حسین بن محمد قطعی، از علی بن حاتم، از محمد بن مروان، از عبید بن یحیی ثوری، از محمد بن حسین، از پدرش، از جدش، از علی علیه السلام روایت کرده / در مورد آیه شریفه: «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» فرمود: «کسانی که در این آیه شریفه از آنان یاد شده، خاندان محمدند و خداوند پس از رنج و دشواری هایشان، مهدی آنان را بر می انگیزد و آنها را به اوج عزت می رساند و دشمنانشان را به خاک مذلت می نشاند».

روایاتی که در این زمینه وارد شده فراتر از شمارش است، با بیان آنها مباحث کتاب را به درازا نمی کشانیم.

اینک به بیان آن دسته از روایاتی که دلالت دارد حضرت مهدی علیه السلام از سلاله پاک علی و سپس از فرزندان حسین علیه السلام است، خواهیم پرداخت:

«(ما) أَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ سَفِيَانَ الْبَزْوَقَرِيِّ<sup>۳</sup>، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قَتِيْبَةَ النِّيشَابُورِيِّ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنِ نَصْرِ بْنِ مَزَاحِمَ، عَنِ ابْنِ هَلِيْعَةَ، عَنِ أَبِي قَبِيْلٍ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو الْعَاصِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فِي حَدِيثٍ طَوِيْلٍ:

فَعِنْدَ ذَلِكَ خُرُوجِ الْمَهْدِيِّ وَ هُوَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ هَذَا - وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِهَ يَمْحَقُ اللَّهُ الْكُذْبَ، وَ يَذْهَبُ الزَّمَانُ الْكَلْبَ، وَ بِهِ يُخْرَجُ ذَلَّ الرِّقِّ مِنْ أَعْنَاقِكُمْ.

ثمَّ قَالَ: أَنَا أَوَّلُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ الْمَهْدِيُّ أَوْسَطُهَا، وَ عَيْسَى آخِرُهَا وَ بَيْنَ ذَلِكَ شَيْخٌ

۱. قصص، آیه ۵.

۲. بحار، ج ۵۱، ص ۵۴، ح ۳۵؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۳، ح ۲۹۲ و نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۱۰، ح ۱۱؛ منتخب الآثار، ص ۱۷۱، ح ۹۲؛ نیز بحار، جلد یاد شده، ص ۶۳، ح ۶۵؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۶۸، ح ۶۷۴، به نقل از انوار المضيئه؛ منتخب الآثار، ص ۲۵۹، ح ۱۲، به نقل از بحار، منتخب انوار المضيئه، ص ۱۷.

۳. منسوب به «بزوفره» آبادی بزرگی از توابع قوسان در نزدیکی واسط و بغداد.

## أعوج؛<sup>۱</sup>

جمعی از رجال حدیث، به نقل از ابو جعفر محمد بن سفیان بزوفری، از احمد بن ادريس، از علی بن محمد بن قتیبة نیشابوری، از فضل بن شاذان، از نصر بن مزاحم، از ابن لهیعه، از ابوقبیل، از عبدالله بن عمرو عاص روایت کرده که گفت: رسول اکرم ﷺ در حدیثی طولانی فرمود: «در آن هنگام، مهدی ظهور خواهد نمود، او مردی از سلاله این شخص است - و با دست مبارک خویش به علی بن ابی طالب اشاره کرد - خداوند به برکت وجود او دروغ را محو می کند و دوران های سخت و دشوار را از میان می برد و بواسطه او خواری و ذلت و بردگی را از گردن شما بر می دارد» و سپس فرمود: «من نخستین شخصیت و مهدی فرد متوسط و عیسی آخرین فرد این امت است و در این فاصله هرچه هست، هرج و مرج و آشفتگی است».

«محمد بن علی، عن عثمان بن أحمد السماءک، عن ابراهیم بن عبدالله الهاشمی، عن ابراهیم بن هانی، عن نعیم بن حماد المرؤزی، عن بقیة بن الولید، عن أبي بكر بن أبي مریم، عن الفضل بن یعقوب الرخامی، عن عبدالله بن جعفر، عن أبي الملیح، عن زیاد بن بیان، عن علی بن نفیل، عن سعید بن المسیب، عن أم سلمة قالت: سمعتُ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: المهدی من عترتی من ولد فاطمة؛<sup>۲</sup>

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۷۵، ح ۲۹، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۳، ح ۳۰۰.  
 ۲. بحار، ج ۵۱، ص ۷۵، ح ۳۰، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۳، ح ۳۰۱؛ جامع الاصول، ج ۱۱، ص ۴۹، ح ۷۸۱۲؛ مطالب السئول، ج ۲، ص ۸۰؛ جامع الصغير، ج ۲، ص ۶۷۲، ح ۹۲۴۱؛ عقد الدرر، ص ۱۵؛ برهان متقی هندی، ص ۸۹؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۶۴، ح ۳۸۶۶۲؛ در المنثور، ج ۶، ص ۵۸؛ نور الثقلین، ج ۳، ص ۴۶۵، ح ۱۹۵؛ ینابیع المودة، ص ۱۸۸؛ نهاية البداية و النهایة، ج ۱، ص ۴۰، به نقل از سنن ابوداود، ج ۴، ص ۱۰۷، ح ۴۲۸۴، از احمد بن ابراهیم، از عبدالله بن جعفر رقی؛ بحار، ج ۵۱، ص ۱۰۲، به نقل از کشف الغمته، ج ۲، ص ۴۳۸، به نقل از کتاب البعث و النشور به اسنادش از ابوداود؛ بحار، جلد یاد شده، ص ۸۶؛ اثبات الهداة، جلد یاد شده، ص ۵۹۸، ح ۵۵، به نقل از کشف الغمته، ج ۲، ص ۴۷۷، به نقل از البیان کنجی شافعی، باب ۲، به اسنادش از ابن ماجه، از ابوبکر بن ابوشیبه، از احمد بن عبدالملک، از ابوالملیح؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۸، ح ۴۰۸۶؛ در این روایت آمده است «مهدی (عج) از فرزندان فاطمه است»؛ غایة المرام، ص ۷۰۱، ح ۱۱۹؛ حلیة الابرار، ج ۲، ص ۷۰۹، به نقل از البیان؛ عمدة ابن بطریق، ص ۴۳۶، ح ۹۲۰؛ غایة المرام، ص ۶۹۸، ح ۵۶؛ حلیة الابرار، ج ۲، ص ۶۹۶، به نقل از مصابیح السنه، ج ۳، ص ۴۹۲، ح ۴۲۱۱، از ام سلمه؛ بخاری در تاریخ خود، ج ۳، ص ۳۴۶، ح ۱۱۷۱، آن را از عبدالغفار بن داود، از

محمد بن علی، از عثمان بن احمد سماک، از ابراهیم بن عبدالله هاشمی، از ابراهیم بن هانی، از نعییم بن حماد مروزی، از بقیه بن ولید، از ابوبکر بن ابومریم، از فضل بن یعقوب رخامی، از عبدالله بن جعفر، از ابوالملیح، از زیاد بن بیان، از علی بن نفیل، از سعید بن مسیب، از أم سلمه روایت کرده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: «مهدی از عترت من و از فرزندان فاطمه است».

«أحمد بن ادریس، عن علی بن محمد بن قتیبة، عن الفضل بن شاذان، عن مصبح، عن أبي عبدالرحمن، عن سمع وهب بن منبه يقول، عن ابن عباس في حديث طويل أنه قال: يا وهب ثم يخرج المهدي قلت: من ولدك؟

قال: لا والله ما هو من ولدي ولكن من ولد علي عليه السلام و طوبى لمن أدرك زمانه، و به يفرج الله عن الأمة حتى يملأها قسطاً و عدلاً؛<sup>۱</sup>

احمد بن ادریس، از علی بن محمد بن قتیبه، از فضل بن شاذان، از مصبح، از ابو عبدالرحمان، به نقل از کسی که از وهب بن منبه شنیده در حدیثی طولانی، از ابن عباس روایت کرده که گفت: ای وهب! آنگاه مهدی ظهور خواهد کرد، پرسیدم: از فرزندان توست؟

گفت: خیر، به خدا او از فرزندان من نیست، ولی از فرزندان علی علیه السلام است، خوش به حال کسانی که زمانش را درک کنند، خداوند به برکت وجود او برای مسلمانان گشایش به ارمغان می آورد، به گونه ای که گیتی را آکنده از عدل و داد می سازد...».

«أحمد بن ادریس، عن علی بن محمد بن قتیبة، عن الفضل بن شاذان، عن محمد بن سنان، عن عمار بن مروان، عن المنخل بن جمیل، عن جابر الجعفی، عن أبي جعفر عليه السلام قال: المهدي رجلٌ من ولد فاطمة و هو رجلٌ آدم؛<sup>۲</sup>

ابوالملیح و سنن دانی، ص ۹۹، به اسنادش از ابوالملیح و در ص ۱۰۰، به اسنادش از عبدالله بن جعفر نظیر آن را یادآور شده؛ سیره حلبی، ج ۱، ص ۱۹۳.

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۷۶، ح ۳۱، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۴، ح ۳۰۲؛ منتخب الاثر، ص ۱۸۹، ح ۳.

۲. بحار، ج ۵۱، ص ۴۳، ح ۳۲، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۴، ح ۳۰۳؛

احمد بن ادریس، از علی بن محمد بن قتیبه، از فضل بن شاذان، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از منخل بن جمیل، از جابر جعفی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «حضرت مهدی مردی از فرزندان فاطمه است و سیمایی زیبا دارد».

«أخبرنا جماعة، عن التلعكبري، عن أحمد بن علي الرازي، عن محمد بن علي، عن عثمان بن أحمد السمّك، عن إبراهيم بن العلاء الهاشمي، عن أبي المليح، عن زياد بن بيان، عن علي بن نفيّل، عن سعيد بن المسيّب، عن أمّ سلمة قالت: سمعتُ رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يقول: المهدي من عترتي من ولد فاطمة؛<sup>۱</sup>

جمعی از رجال حدیث، به نقل از تلّکبری، از احمد بن علی رازی، از محمد بن علی، از عثمان بن احمد سمّاک، از ابراهیم بن علاء هاشمی، از ابوالملیح، از زیاد بن بیان، از علی بن نفيّل، از سعيد بن مسيّب، از أمّ سلمه روایت کرده که گفت: از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: «مهدی از عترت من و از فرزندان فاطمه است».

«أحمد بن إدريس، عن علي بن الفضل، عن أحمد بن عثمان، عن أحمد بن رزق، عن يحيى بن العلاء الرازي قال: سمعتُ أبا عبد الله عليه السلام يقول: ينتج الله تعالى في هذه الأمة رجلاً مني و أنا منه، يسوق الله تعالى به بركات السماوات و الأرض، فينزل السماء قطرها، و يخرج الأرض بذرّها، و تأمن و حوشها و سباعها، و يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً، و يقتل حتى يقول الجاهل: لو كان هذا من ذرية محمد صلى الله عليه و آله و سلم، لرحم؛<sup>۲</sup>

احمد بن ادریس، از علی بن فضل، از احمد بن عثمان، از احمد بن رزق، از یحیی بن علاء رازی روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: «خداوند از جمع این امت مردی را به وجود می آورد که از من است و من از او، خداوند به واسطه وجود او برکات آسمان و زمین را به مردم ارزانی می دارد و آسمان بارانش را فرود

منتخب الأثر، ص ۱۹۲، ح ۴.

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۷۶، ذیل ح ۳۰؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۴، ح ۳۰۴.

۲. بحار، ج ۵۱، ص ۱۴۶، ح ۱۶؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۴، ح ۳۰۵؛ منتخب الأثر، ص ۱۷۱، ح ۹۳.



می بارد و زمین گیاهانش را می رویاند و وحوش و درندگان زمین، در امنیت و آرامش اند. آن حضرت گیتی را همان گونه که پر از جور و ستم گشته، از عدل و داد آکنده می سازد و دست به کشتار دشمنان می زند به گونه ای که نابخردان می گویند: اگر او واقعاً از سلالة پیامبر بود بر مردم ترحم می کرد.»

### مهدی از دودمان حسین علیه السلام

در خصوص روایاتی که دلالت دارد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از فرزندان حسین علیه السلام است باید گفت: آن دسته از احادیثی که تعداد پیشوایان را دوازده تن بیان کرده و به تشریح ویژگی های آنان می پردازد حاکی از همین معناست. از سویی، هر کس عددی را که ما بیان نمودیم، معتبر می داند قائل شده که «مهدی از فرزندان حسین علیه السلام است» و این همان موضوعی بود که ما بدان اشاره داشتیم.

اینک روایتی که این معنا را واضح تر بیان داشته یادآور می شویم:

«ما أخبرني به جماعة، عن التلعكبري، عن أحمد بن علي الرازي، عن محمد بن اسحاق المقرئ، عن علي بن العباس المقانعي، عن بكار بن احمد، عن الحسن بن الحسين، عن سفیان الجریري، عن الفضيل بن الزبير، قال: سمعت زيد بن علي عليه السلام يقول: (هذا) المنتظر من ولد الحسين بن علي في ذرية الحسين و في عقب الحسين عليه السلام، و هو المظلوم الذي قال الله تعالى: «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ...» - قال: وليه رجل من ذريته من عقبه ثم قرأ: «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ» - «سُلْطَاناً قَلِيلاً يُشْرِفُ فِي الْقَتْلِ...»<sup>۱</sup>. قال: سلطانه حجته على جميع من خلق الله تعالى حتى يكون له الحجّة على الناس و لا يكون لأحد عليه حجّة؛<sup>۲</sup>

جمعی از رجال حدیث، به نقل از تلّکبری، از احمد بن علی رازی، از محمد بن

۱. اسراء، آیه ۳۳.

۲. بحار، ج ۵۱، ص ۳۵، ح ۳؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۴، ح ۳۰۶؛ منتخب الأثر، ص ۱۹۸، ح ۱.

اسحاق مفری، از علی بن عباس مقانعی، از بکار بن احمد، از حسن بن حسین، از سفیان جریری، از فضیل بن زبیر روایت کرده که گفت: از زید بن علی رضی الله عنه شنیدم می فرمود: «این شخصیت مورد انتظار (مهدی) از سلاله حسین بن علی، از فرزندان حسین و از دودمان حسین رضی الله عنه است. وی همان انسان مظلومی است که خداوند درباره اش فرمود: «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَاناً...» ولی او مردی از سلاله و دودمان اوست سپس آیه شریفه: «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ» و «سُلْطَاناً فَلَا يُشْرَفُ فِي الْقَتْلِ...» را تلاوت کرده و گفت: منظور از کلمه «سلطانه» یعنی حجّت او بر تمام آفریدگان الهی، تا بر مردم حجّت داشته باشد و هیچ کس بر او حجّتی نداشته باشد.»

«و بهذا الإسناد، عن سفیان الجریری قال: سمعتُ محمّداً بن عبدالرحمن بن أبي لیلی يقول: و الله لا يكون المهدي أبداً إلا من ولد الحسين عليه السلام؛<sup>۱</sup>

به همین اسناد، از سفیان جریری روایت کرده که گفت: از محمّد بن عبد الرحمان بن ابولیلی شنیدم می گفت: «به خدا سوگند! مهدی، جز از سلاله حسین رضی الله عنه به وجود نخواهد آمد.»

«و بهذا الإسناد، عن أحمد بن علي الرازي، عن أحمد بن ادریس، عن علي بن محمد بن قتيبة، عن الفضل بن شاذان، عن ابراهيم بن الحكم بن ظهير، عن اسماعيل بن عیاش، عن الأعمش، عن أبي وائل قال: نظر اميرالمؤمنين عليه السلام إلى ابنه الحسين عليه السلام فقال: إنّ ابني هذا سيّد كما سَمَاءُ [(رسول)] الله سيّداً و سيُخرج الله تعالى من صلبه رجلاً باسم نبيّكم فيشبهه في الخلق و الخلق يَخرج (علي) حين غفلة من الناس و إماتة من الحقّ و إظهار من الجور و الله لو لم يُخرج لضربت عنقه يفرح (الخروجه) أهل السماء و سكاّنها يملأ الأرض عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً؛<sup>۲</sup>

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۴ ح ۲؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۵، ح ۳۰۷.  
 ۲. همان، ص ۱۲۰، ح ۲۲؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۵، ح ۳۰۸؛ نیز بحار، جلد یاد شده، ص ۳۹، ح ۱۹، به نقل از غیبت نعمانی، ص ۲۱۴، ح ۲، به اسنادش از ابراهیم بن حکم بن ظهیر، ابتدای حدیث در ص ۱۱۶، ح ۱۵، از طرائف، ص ۱۷۷، ح ۲۷۹؛ عمدة ابن بطریق، ص ۴۳۴، ح ۹۱۲، به نقل از کتاب الجمع بین الصحاح الستة، از ابواسحاق، از علی رضی الله عنه؛ ابوداود ابتدای این روایت را به سند دیگری از امیر مؤمنان رضی الله عنه با اندکی

به همین اسناد، از احمد بن علی رازی، از احمد بن ادریس، از علی بن محمد بن قتیبه، از فضل بن شاذان، از ابراهیم بن حکم بن ظهیر، از اسماعیل بن عیاش، از اعمش، از ابووائل روایت کرده که گفت: امیر مؤمنان علیه السلام به فرزندش حسین نگریست و فرمود: این فرزندم، سرور و سالار است همان گونه که [رسول] خدا او را سرور و / سالار نامیده است. خدای متعال از سلالة او مردی را همنام پیامبرتان، آشکار خواهد ساخت که در آفرینش و اخلاق، شباهت به آن حضرت دارد، در حال بی توجهی مردم و از میان رفتن حق و آشکار شدن جور و ستم، ظهور می کند. به خدا سوگند! اگر ظهور نکند از ناحیه دشمنان گردن زده می شود اهل آسمان و ساکنان آن، از ظهورش شادمان می گردند. او گیتی را همان گونه که از جور و ستم پر شده، از عدل و داد آکنده خواهد ساخت.»

«و بهذا الإسناد، عن أحمد بن إدريس، عن علي بن محمد بن قتيبة، عن الفضل بن شاذان، عن عمرو بن عثمان، عن محمد بن عذافر، عن عقبة بن يونس، عن عبد الله بن شريك قال: مرَّ الحسين عليه السلام على حلقة من بني أمية وهم جلوس في مسجد الرسول صلى الله عليه وآله وسلم فقال: أما والله لا تذهب الدنيا حتى يبعث الله مني رجلاً يقتل منكم ألفاً و مع الألف ألفاً و مع الألف ألفاً.»

فقلت: جعلت فداك إن هؤلاء أولاد كذا و كذا لا يبلغون هذا.

فقال: ويحك [إن] في ذلك الزمان يكون للرجل من صلبه كذا و كذا رجلاً، و إن مولى القوم من أنفسهم؛<sup>۱</sup>

به همین اسناد، از احمد بن ادریس، از علی بن محمد بن قتیبه، از فضل بن شاذان، از عمرو بن عثمان، از محمد بن عذافر، از عقبة بن یونس، از عبیدالله بن شریک روایت کرده که گفت: حسین علیه السلام از کنار جمعی از بنی امیه که در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودند، عبور کرد و [خطاب به آنان] فرمود: «به خدا سوگند! تا خداوند مردی را

تفاوت آورده است.

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۱۳۴، ح ۷؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۵، ح ۳۰۹.

از سلاله من بر نیانگیزد، دنیا پایان نخواهد یافت. او هزاران تن از شما را از دم تیغ خواهد گذراند. عرض کردم: فدایت شوم! اینان فرزندان فلانی و فلانی هستند و به این تعداد نمی‌رسند، حضرت فرمود: «وای بر تو! در آن زمان از نسل هر فرد، مردان زیادی به وجود خواهند آمد و غلامان هر قومی نیز از جمع آنان به شمار می‌آیند».

«و بهذا الإسناد، عن أحمد بن إدريس، عن أحمد بن محمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد الأهوازي، عن الحسين بن علوان، عن أبي هارون العبدی، عن أبي سعيد الخدري، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لفاطمة عليها السلام:

يا بُنَيَّةُ! إنا اعطينا أهل البيت سبعا لم يُعْطَها أحدٌ قبلنا، نبينا خير الأنبياء و هو أبوك، و وصيّا خير الأوصياء و هو بعْلُك، و شهيدنا خير الشهداء و هو عمُّ أبيك حمزة، و منا من له جناحان خضيبان يطير بهما في الجنة، و هو ابن عمّك جعفر و منا سبطا هذه الأمة، و هما ابناك الحسن و الحسين، و منا و الله الذي لا إله إلا هو، مهديُّ هذه الأمة الذي يصلي خلقه عيسى بن مريم.

ثم ضرب بيده على منكب الحسين عليه السلام فقال: من هذا ثلاثاً!

به همین اسناد، از احمد بن ادريس، از احمد بن محمد بن محمد بن عيسى، از حسين بن سعيد اهوازي، از حسين بن علوان، از ابوهارون عبدی، از ابوسعید خدری - در حدیثی طولانی که خلاصه می‌شود - روایت کرده که گفت: رسول خدا ﷺ به فاطمه علیها السلام فرمود: «دخترم! به ما اهل بیت، شش فضیلت عنایت شده که به هیچ کس قبل از ما داده نشده است. پیامبرمان برترین پیامبران است که پدر توست و وصی ما بهترین اوصیا و او همسر توست و شهیدمان حضرت حمزه برترین شهیدان که عموی پدر توست، و

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۵، ح ۳۱۰ از غیث؛ بحار، ج ۵۱، ص ۷۶، ح ۲۲ و در ص ۹۱، از کشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۵۳ و ج ۲، ص ۴۸۲، به نقل از کتاب بیان شافعی، باب ۹، به سندی دیگر از ابوسعید خدری نظیر آن را مشروحاً یاد آور شده است؛ غایة المرام، ص ۷۰۱، ح ۱۳۳، از بیان؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۳۸، از مسند فاطمه دار قطنی و بخش پایانی حدیث در اثبات، جلد یاد شده، ص ۵۶۸، ح ۶۷۲، از عیون المعجزات، ص ۶۴ و در ص ۵۷۲، ح ۶۹۸، از دلائل الامامة، ص ۲۳۴، به اسنادش از ابوسعید خدری با اندکی تفاوت و در ص ۶۰۰، ح ۶۹، از کشف الغمّة؛ فصول المهمة، ص ۲۹۶، از دار قطنی.

آن کس که دارای دو بال سبز است و در بهشت با آنها به پرواز در می آید از ماست وی پسر عموی تو جعفر طیار است، دو سیبط این امت از ما هستند و آنها پسرانت حسن و حسین اند. به خدایی که معبودی جز او نیست! مهدی این امت که عیسی بن مریم پشت سر وی نماز می گزارد از ماست، سپس با دست مبارک خویش بر شانه حسین علیه السلام زد و سه بار فرمود: از سلاله این فرزندم».

### بطلان گفته سبئیان

#### پرسش:

آیا سخن فوق، مخالف با گفته جمعی نیست که عده‌ای از آنان می گویند: مهدی از فرزندان علی علیه السلام و همان محمد حنفیه است و برخی می گویند: مهدی، همان علی علیه السلام است و از دنیا نرفته است و بعضی قائلند که مهدی همان امام صادق است و نمرده است و برخی می گویند: موسی بن جعفر مهدی است و از دنیا نرفته است و بعضی بر این عقیده‌اند که، مهدی همان برادر امام عسکری (سید محمد) و زنده است و از دنیا نرفته، بدین ترتیب، کدام دلیل بر سخنان این عده خط بطلان می کشد؟

#### پاسخ:

با دلایلی که بر درگذشت و رحلت کسانی که این دسته، معتقد به زنده بودنشان بودند، اقامه نمودیم و مواردی که اثبات کردیم ائمه علیهم السلام دوازده تن هستند و با دلایل عقلی، که صحت امامت حجة بن الحسن علیه السلام را اثبات نمودیم، بر گفته‌های فوق خط بطلان کشیدیم و اکنون به بیان صحت دلالت و ثبوت معجزات آن بزرگوار که دلیل بر امامت وی هستند خواهیم پرداخت و در جهت مردود ساختن این گفته‌ها به بیان بخشی از روایات می پردازیم و با یاد آوری همه آنها سخن را به درازا نمی کشانیم تا از طولانی شدن کتاب پرهیز و خواننده گرامی را خسته نسازد.

سخن آن دسته از کسانی که پیرامون رحلت امیر مؤمنان علیه السلام به مخالفت برخاسته و گفته‌اند: آن حضرت زنده است و هنوز وجود دارد، صرفاً ستیزه جویی است. زیرا

آگاهی از شهادت آن حضرت، از کشته شدن و مرگ هر انسان دیگر معروفتر و مشهورتر است و شک و تردید در شهادت آن بزرگمرد، به تردید در رحلت نبی اکرم ﷺ و تمام یاران او می انجامد. از سویی، وصیت و سفارشات پیامبر که در آن‌ها به امیرالمؤمنین علیه السلام خبر داده بود که تو به شهادت خواهی رسید و محاسنت به خون سرت رنگین خواهد شد نیز، این سخنان را مردود می سازد و این قضایا مشهورتر از آن است که نیاز به نقل روایت در آن باشد.

«أخبرنا ابن أبي جئد، عن محمد بن الحسن بن الوليد، عن محمد بن أبي القاسم البرقي، عن محمد بن علي أبي سمينة الكوفي، عن حماد بن عيسى، عن ابراهيم بن عمر، عن أبان بن أبي عيَّاش، عن سليم بن قيس الهلالي، عن جابر بن عبد الله الأنصاري، عن عبد الله بن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في وصيته لأمرالمؤمنين عليه السلام: يا علي! إن قریشاً ستظاھر علیک و تجتمع کلماتهم علی ظلمک و قهرک، فإن وجدت أعواناً فجاهدھم، و إن لم تجد أعواناً فكف يدک و احقن دمک، فإن الشهادة من ورائک لعن الله قاتلك!»<sup>۱</sup>

ابن ابوجئد، از محمد بن حسن بن ولید، از محمد بن ابوالقاسم برقی، از محمد بن علی ابوسمینة کوفی، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر، از ابان بن ابوعیّاش، از سلیم بن قیس هلالی، از جابر بن عبد الله انصاری و عبد الله بن عباس روایت کرده که آن دو گفتند: رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در وصیت خود به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «ای علی! قریش بر تو خواهند شورید و در جهت ستم روا داری و مغلوب ساختن تو، به یکدیگر دست اتحاد خواهند داد، اگر از یار و یآوری برخوردار بودی با آنان بستیز و اگر کسی را پیرامون خویش نیافتی، خویشتن دار باش و از ریختن خون خویش جلوگیری نما زیرا شهادت در انتظار توست، خدا کشتندگان را مورد لعن خود قرار دهد».

۱. بحار، ج ۸، ص ۱۴۹؛ اثبات الهداة، ج ۱، ص ۲۹۵، ح ۱۹۶؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۷۴، ح ۳؛ جامع الاحادیث، ج ۱۳، ص ۴۲.

«أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن يحيى قال: بعث إلى أبو الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام بهذه الوصية مع الأخرى؛<sup>۱</sup>

احمد بن ادريس، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن يحيى روايت کرده كه گفت: موسى بن جعفر علیه السلام اين وصيت را به پيوست وصيتي ديگر براي من فرستاد.»

«و أخبرنا أحمد بن عبدون، عن ابن أبي الزبير القرشي، عن علي بن الحسن بن فضال، عن محمد بن عبد الله بن زرارة، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

هذه وصية امير المؤمنين عليه السلام [إلى الحسن عليه السلام] و هي نسخة كتاب سليم بن قيس الهلالي رفعها إلى أبان وقرأها عليه. قال أبان: وقرأتها عليّ عليّ بن الحسين عليهما السلام.

فقال: صدق سليم رحمه الله. قال سليم: فشهدتُ وصية امير المؤمنين عليه السلام حين أوصى إلى ابنه الحسن عليه السلام و أشهد علي وصيته الحسين عليه السلام و محمداً و جميع ولده و رؤساء شيعته و أهل بيته و قال: يا بُنيّ أمرني رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم أن أوصي إليك و أن أدفع إليك كتي و سلاحي، ثمّ أقبل عليه فقال: يا بُنيّ أنت وليّ الأمر و وليّ الدم، فإن عفوت فلك، و إن قُتلت فضربةً مكان ضربة و لا تأثم. ثمّ ذكر الوصية إلى آخرها فلما فرغ من وصيته قال:

حفظكم الله و حفظ فيكم بنيكم أستودعكم الله و أقرأ عليكم السلام و رحمة الله. ثمّ لم يزل يقول: «لا اله إلاّ الله» حتى قبض ليلة ثلاث و عشرين من شهر رمضان الليلة الجمعة سنة اربعين من الهجرة و كان ضرب الليلة إحدى و عشرين من شهر رمضان؛<sup>۲</sup>

احمد بن عبدون، از ابن ابوزبير قرشي، از علي بن حسن بن فضال، از محمد بن

۱. بحار، ج ۴۲، ص ۲۱۳، ابتدای ح ۱۳؛ اثبات الهداة، ج ۲، ص ۵۴۷، ابتدای ح ۱۸.  
 ۲. بحار، ج ۴۲، ص ۲۱۲، ح ۱۲؛ اثبات الهداة، ج ۲، ص ۵۴۷، ذیل ح ۱۸ از غیبت و فقیه، ج ۴، ص ۱۸۹، ح ۵۴۳۳، از سلیم بن قیس مشروحاً؛ بحار، جلد یاد شده، ص ۲۵۰، ح ۵۲، به نقل از فقیه.

عبدالله بن زراره، از کسی که از او روایت کرده، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسن علیه السلام همان نسخه کتاب سلیم بن قیس هلالی است که وی آن را به ابان [بن عیاش] رساند و بر او قرائت کرد و ابان گفت: آن وصیت و سفارش را بر امام زین العابدین علیه السلام قرائت کردم، حضرت فرمود: خدا سلیم را پیامزد، درست گفته است.

سلیم می گوید: زمانی که امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش حسن وصیت می کرد من شاهد وصیت بودم و حسن علیه السلام و محمد حنفیه و تمام فرزندان آن حضرت و سران شیعه و خاندانش همگی حضور داشتند که حضرت فرمود: «فرزندم! رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمان داد به تو وصیت کنم و کتب و سلاح خویش را به تو بسپارم».

سپس رو به او کرد و فرمود: «فرزندم! تو سرپرست امور من و ولی خونم هستی و می توانی قاتل را ببخشی و اگر خواستی او را قصاص کنی تنها یک ضربت به جای یک ضربت و این قصاص، گناهی ندارد. آن گاه وصیت خویش را تا آخر بیان فرمود و زمانی که از انجام وصیت فراغت یافت فرمود: خداوند شما را حفظ نماید و فرزندانان را در جمعتان نگاه دارد و شما را به خدا می سپارم و بر شما درود می فرستم و رحمت الهی را نثارتان می کنم».

پس از آن همواره جمله «لا اله الا الله» را تکرار می فرمود تا این که در شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان سال چهلیم از هجرت مرغ روح پاکش به بهشت پر کشید. آن حضرت در شب بیست و یکم رمضان ضربت خورد و بنا به روایتی شهادت آن بزرگمرد در شب بیست و یکم رخ داد و در شب نوزدهم ضربت خورده است که همین گفته صحیح تر به نظر می رسد.<sup>۱</sup>

### کشیدن خط بطلان بر سخن کیسانیه

مباحث مربوط به وفات محمد حنفیه فرزند امیر مؤمنان علیه السلام و کشیدن خط بطلان بر

۱. بحار، ج ۴۲، ص ۲۱۳، ذیل ح ۱۳.



سخن کسانی که قائل به امامت وی بودند را در مباحث گذشته کتاب تبیین نمودیم. اگر به همین شیوه روشن نماییم که مهدی علیه السلام از فرزندان حسین علیه السلام است، سخن کسانی که در مورد امامت آن حضرت با ما مخالفند نیز محکوم به بطلان است و برای روشن شدن بیشتر موضوع روایتی را یاد آور می شویم.

«ما رواه الحسين بن سعيد، عن حماد بن عيسى، عن ربعي بن عبد الله، عن الفضيل بن يسار قال: قال لي أبو جعفر عليه السلام: لما توجه الحسين عليه السلام إلى العراق دفع إلى أم سلمة زوج النبي صلى الله عليه وآله وسلم الوصية وكتب وغير ذلك وقال لها: إذا أتاك أكبر ولدي فادفعي إليه ما [قد] دفعتُ إليك فلما قتل الحسين عليه السلام أتى علي بن الحسين عليه السلام أم سلمة فدفعتُ إليه كل شيء أعطتها الحسين عليه السلام؛<sup>۱</sup> حسين بن سعيد، به نقل از حماد بن عيسى، از ربعي بن عبد الله، از فضيل بن يسار روایت کرده که گفت: امام باقر علیه السلام به من فرمود «آن گاه که حسین علیه السلام رهسپار عراق گردید، وصیت و کتب و سایر اشیاء خود را به ام سلمه همسر نبی اکرم صلی الله علیه و آله سپرد و به او فرمود: «هرگاه فرزند بزرگم نزدت آمد آن چه را به تو سپرده ام به او بسپار. با به شهادت رسیدن امام حسین علیه السلام علی بن حسین نزد ام سلمه آمد و تمام اشیایی را که حسین علیه السلام نزد آن بانو به ودیعه سپرده بود به فرزندش تحویل داد».

«و روی سعد بن عبد الله، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن يونس بن عبد الرحمن، عن الحسين بن ثوير بن أبي فاختة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لا تعود الإمامة في أخوين بعد الحسن و الحسين عليهما السلام، و لا يكون بعد علي بن الحسين عليه السلام إلا في الأعقاب و أعقاب الأعقاب؛<sup>۲</sup>

سعد بن عبد الله، از محمد بن عيسى بن عبيد، از يونس بن عبد الرحمن، از حسين بن ثوير بن ابوفاخته، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «پس از امام حسن و امام

۱. بحار، ج ۴۶، ص ۱۸، ح ۳؛ عوالم، ج ۱۸، ص ۲۶، ح ۱؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۲، ح ۴.  
 ۲. بحار، ج ۲۵، ص ۲۵۰، ح ۲ و در ص ۲۵۹، ح ۲۱؛ اثبات الهداة، ج ۱، ص ۵۴۱، ح ۳۴۹، از علل الشرايع، ص ۲۰۸، ح ۹، نظیر آن را نقل کرده است.

حسین علیه السلام، امامت بین دو برادر باز نخواهد گشت. امامت، پس از علی بن حسین علیه السلام جز در فرزندان و نوادگان، قرار نخواهد گرفت.  
سرگذشت محمد حنفیه و علی بن حسین علیه السلام و بردن حکمیت نزد حجرالأسود، معروف است که با بیان آن در این جا سخن را به درازا نمی کشانیم.

### ردّ گفته ناووسیان

در مورد فرقه «ناووسیّه» که در امامت امام صادق علیه السلام توقف کرده و گفته اند آن حضرت همان مهدی است نیز باید گفت که، با آشنایی و آگاهی از رحلت امام صادق علیه السلام و معروف بودن ماجرای آن حضرت و صحّت امامت فرزندش موسی بن جعفر علیه السلام و اثبات امامت پیشوایان دوازده گانه، برگفته این گروه نیز خط بطلان کشیدیم و اثبات صحّت وصیّت آن حضرت به کسانی که آنهارا طرف وصیّت (وصی) خود مقرر داشت و ماجرای که رخ داد نیز بر این معنا تأکید دارد.  
«أخبرنا جماعة، عن أبي جعفر محمد بن سفيان البرزوفري، عن أحمد بن إدريس، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن جميل بن صالح، عن هشام بن أحمد، عن سألمة مولاة أبي عبد الله عليه السلام قالت: كنت عند أبي عبد الله جعفر بن محمد عليهما السلام حين حضرته الوفاة و أغمى عليه فلما أفاق قال: أعطوا الحسن بن علي بن علي بن الحسين - و هو الأقطس - سبعين ديناراً، وأعطوا فلاناً كذا و فلاناً كذا.  
فقلت: أتُعطي رجلاً حمل عليك بالشفرة يريد أن يقتلك؟»

قال: تريدون أن لا أكون من الذين قال الله عز وجل: ﴿وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ﴾<sup>۱</sup> نعم يا سألمة! إن الله تعالى خلق الجنة فطيبها و طيب ريحها و إن ريحها ليوجد من مسيرة ألقى عام، ولا يجد ريحها عاق ولا قاطع رحم؛<sup>۲</sup>

۱. رعد، آیه ۲۱.

۲. بحار، ج ۴۶، ص ۱۸۲، ح ۴۷ و ج ۴۷، ص ۲، ح ۷ و ص ۲۷۶، ح ۱۷ و ج ۷۴، ص ۹۶، ح ۲۹؛ عوالم، ج ۱۸،

جمعی از رجال حدیث، به نقل از ابوجعفر بن سفیان بزوفری، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از جمیل بن صالح، از هشام بن احمر، از سالمه کنیز امام صادق علیه السلام روایت کرده که گفت: لحظه احتضار امام صادق علیه السلام که حضرت از هوش رفته بود نزدش شرفیاب بودم وقتی به هوش آمد فرمود: «به حسن بن علی بن علی بن حسین - افضس - هفتاد دینار و به فلانی و فلانی این مقدار بپردازید».

من عرضه داشتم: اماما! به کسی که به قصد کشتن شما با کارد به شما حمله کرده، پول می‌دهید؟

حضرت فرمود: «آیا می‌خواهی از آن دسته افرادی نباشم که خدای عزوجل درباره آن‌ها فرمود: ﴿وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ﴾. آری ای سالمه! به راستی خداوند بهشت را آفرید و آن را خوشبو و دل‌انگیز ساخت و بویش را نیز معطر نمود به گونه‌ای که بوی خوش آن از مسافت دو هزار سال راه، به مشام می‌رسد ولی کسی که نافرمانی پدر و مادر کند و قطع رابطه خویشاوندی «صلة رحم» نماید، بوی آن را احساس نخواهد کرد».

«و روی ابویوب الخوزی قال: بَعَثَ إِلَى ابوجعفر المنصور في جوف الليل فدخلت عليه و هو جالس على كرسى و بين يديه شمعة و في يده كتاب فلما سلمت عليه رمى الكتاب إلى و هو يبكي وقال:

هذا كتاب محمد بن سليمان يُخبرنا أن جعفر بن محمد قد مات، فإننا لله و إننا إليه راجعون - ثلاثاً - و أين مثل جعفر؟ ثم قال لي: أكتب فكتب صدر الكتاب ثم قال: أكتب إن كان (قد) أوصى إلى رجل بعينه فقدّمه و اضرب عنقه.

قال: فرجع الجواب إليه: أنه قد أوصى إلى خمسة أحدهم أبوجعفر المنصور، و محمد بن سليمان و عبدالله و موسى ابني جعفر، و حميدة. فقال المنصور ليس إلى قتل هؤلاء سبيل؛<sup>۱</sup>

ص ۲۱۷، ح ۱.

۱. بحار، ج ۴۷، ص ۳، ح ۷، به نقل از غیبت و أعلام الوری، ص ۲۹۰؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۱۵۸، ح ۱۵؛

ابوایوب خوزی روایت کرده و می‌گوید: منصور دو انیقی نیمه شبی کسی را نزد من فرستاد و بر او وارد شدم دیدم بر صندلی نشسته و مقابلش شمعی و در دستش نامه‌ای است وقتی بر او سلام کردم باگریه آن نامه را به سمت من پرتاب کرد و گفت: این نامه محمد بن سلیمان است که به اطلاع ما رسانده جعفر بن محمد از دنیا رفته است و سه بار گفت: فَإِنَّا لِلَّهِ و إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، کجا نظیر جعفر یافت می‌شود! سپس به من گفت: بنویس. من آغاز نامه را نوشتم و او افزود: بنویس! اگر جعفر بن محمد به فرد مشخصی وصیت کرده او را احضار کن و گردن بزن. پاسخ نامه آمد که، آن حضرت به پنج تن از جمله: منصور، محمد بن سلیمان، عبدالله و موسی فرزندانش و حمیده مادرش، وصیت کرده است. منصور گفت: راهی برای کشتن این افراد نمی‌توان یافت.

بر سخن واقفیان که در امامت موسی بن جعفر علیه السلام توقف کرده و قائل بوده‌اند موسی بن جعفر علیه السلام همان مهدی است، با دلایلی که در مورد شهادت آن حضرت و مشهور بودن ماجرای وی و اثبات امامت فرزندش علی بن موسی الرضا علیه السلام اقامه نمودیم نیز خط بطلان کشیدیم که همین اندازه برای اهل انصاف بسنده است.

### بطلان سخن محمدیان

گفته محمدیان که قائل به امامت سید محمد، فرزند امام هادی علیه السلام بوده و او را زنده می‌پندارند با دلایلی که بر امامت برادرش حسن بن علی والد ماجد حضرت قائم علیه السلام اقامه کردیم، محکوم به بطلان است. از سویی محمد در زمان حیات پدر بزرگوارش آشکارا دنیا را وداع گفت، همان گونه که رحلت پدر و جدش نیز به طور آشکار اتفاق افتاد، کسانی که در این زمینه مخالفتی داشته باشند، مخالف بدیهیات‌اند.

حلیة الابرار، ج ۲، ص ۲۹۱؛ مهج الدعوات، ص ۲۱۲؛ وافی، ج ۲، ص ۳۵۶، ح ۱۴ و ۱۵ به نقل از کافی، ج ۱، ص ۳۱۰ ح ۱۳، به اسنادش تا ابوایوب خوزی با اندکی تفاوت و در ح ۱۴، مانند آن را روایت کرده؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۲۰، با اندکی تفاوت.

«ما رواه سعد بن عبدالله، عن جعفر بن محمد بن مالک، عن سیار بن محمد البصری، عن علی بن عمر النوفلی قال: كنت مع أبي الحسن العسكري عليه السلام في داره فرّ عليه أبو جعفر، فقلت له هذا صاحبنا؟»

فقال: لا، صاحبكم الحسن؛<sup>۱</sup>

سعد بن عبدالله، از جعفر بن محمد بن مالک، از سیار بن محمد بصری، از علی بن عمر نوفلی روایتی نقل کرده [که بر وضوح مطلب می افزاید] وی می گوید: در منزل امام هادی علیه السلام خدمت آن حضرت شرفیاب بودم که ابو جعفر (سید محمد فرزندش) بر او وارد شد. عرض کردم: امام! پیشوای ما ایشان هستند؟ حضرت فرمود: «خیر، پیشوایتان حسن است».

«و عنه، عن هارون بن مسلم بن سعدان، عن أحمد بن محمد بن رجا صاحب الترك قال: قال أبو الحسن عليه السلام: الحسن إبنی القائم من بعدی؛<sup>۲</sup>

سعد بن عبدالله، از هارون بن مسلم بن سعدان، از احمد بن محمد بن رجا «فرمانده سربازان ترک [عبّاسی]» روایت کرده که گفت: امام هادی علیه السلام فرمود: «فرزندم حسن، قائم و پیشوای پس از من است».

«عنه، عن أحمد بن عيسى العلوي من ولد علي بن جعفر قال: دخلت على أبي الحسن عليه السلام بصريا فسلمنا عليه، فإذا نحن بأبي جعفر و أبي محمد قد دخلا، فقمنا إلى أبي جعفر لنسلم عليه، فقال أبو الحسن عليه السلام: ليس هذا صاحبكم، عليكم بصاحبكم، و

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۳۹۴، ح ۱۹؛ بحار، ج ۵۰، ص ۲۴۲، ح ۸، از غیبت و کشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۲۲، به نقل از کتاب دلائل حمیری؛ بحار، جلد یاد شده، ص ۲۴۳، ح ۱۳، از أعلام الوری، ص ۳۵۰، از محمد بن یعقوب و ارشاد مفید، ص ۳۳۵، به اسنادش از کلینی نیز بحار، جلد یاد شده، ص ۲۸۹، ح ۶۳؛ حلیة الابرار، ج ۲، ص ۵۱۰، به نقل از کشف؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۰۴، از ارشاد؛ حلیة الابرار، ج ۲، ص ۵۰۵؛ از کافی، ج ۱، ص ۳۲۵، ح ۲، به اسنادش از جعفر بن محمد کوفی، هر یک با اندکی تفاوت؛ اثبات، جلد یاد شده، ص ۳۹۱، ح ۲، به نقل از کافی و أعلام الوری و ارشاد و کشف؛ اثبات الوصیة، ص ۲۰۸، از حمیری، از جعفر بن محمد.

۲. بحار، ج ۵۰، ص ۲۴۲، ح ۹؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۳۹۴، ح ۲۰؛ اثبات الوصیة، ص ۲۰۹، از سعد بن عبدالله.

### أشار إلى أبي محمد عليه السلام؛<sup>۲</sup>

سعد بن عبدالله، از احمد بن عیسی علوی - از فرزندان علی بن جعفر - روایت کرده که گفت: در «صُریا»<sup>۳</sup> خدمت امام هادی علیه السلام رسیدم بر آن حضرت سلام کردم ناگهان ابو جعفر و ابو محمد وارد شدند، ما به پا خاستیم تا بر ابو جعفر سلام نماییم، امام علیه السلام فرمود: «ایشان پیشوای شما نیستند، بر شما باد به پیشوایتان» و به ابو محمد (امام عسکری علیه السلام) اشاره کرد.

«و روی یحیی بن بشار القنبری قال: أوصی أبو الحسن علیه السلام إلى ابنه الحسن علیه السلام قبل مضيّه باریعة أشهر و أشهدنی علی ذلك و جماعة من الموالی؛<sup>۴</sup>

یحیی بن بشار قنبری روایت کرده و می گوید: امام هادی علیه السلام چهار ماه قبل از رحلت خود، به فرزندش امام حسن عسکری علیه السلام وصیت نمود و من و جمعی از دوستانش را بر آن وصیت، گواه گرفت.»

۱. کافی، این روایت را در باب «الاشارة و النص علی ابی محمد» به اسناد خود از نوفلی آورده که گفت: «با امام هادی علیه السلام همراه بودم که فرزندش محمد بر من وارد شد به امام هادی علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، پیشوای ما پس از شما ایشان اند؟ حضرت فرمود: «خیر، پیشوایتان پس از من حسن است» علامه مجلسی علیه السلام گفته است دلیل سخن این راوی که گفته: «فرزندش محمد بر ما وارد شد» این بوده که امام هادی دارای سه فرزند به نام های محمد و حسن علیه السلام و جعفر بود. محمد پسر بزرگتر قبل از پدر دنیا را وداع گفت و شیعیان تصور می کردند وی بدان جهت که پسر بزرگتر است، امام خواهد بود و آن جا که امام هادی علیه السلام به جهت آگاهی از مرگ فرزند خود از عدم امامت وی خبر داد، خود یکی از معجزات آن حضرت به شمار می آید. کتبه محمد ابو جعفر بوده است.

۲. بحار، ج ۵۰، ص ۲۴۲، ح ۱۰، به نقل از غیبت؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۳۹۴، ح ۲۱.

۳. آبادی است که موسی بن جعفر علیه السلام آن را در سه میلی مدینه بنیان نهاد، این شهر در مناقب و در بیان تاریخ زندگی ابوالحسن سوم امام هادی علیه السلام بدان اشاره کرده است.

۴. بحار، ج ۵۰، ص ۲۴۶، ح ۲۱؛ أعلام الوری، ص ۳۵۱، به نقل از محمد بن یعقوب و ارشاد مفید، ص ۳۳۵، به اسنادش از کلینی؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۳۹۱، ح ۱ از ارشاد و کافی، ج ۱، ص ۳۲۵، ح ۱؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۰۴، به نقل از ارشاد؛ حلیة الابرار، ج ۲، ص ۵۰۵، به نقل از کافی المستجاد، ص ۵۱۶، به نقل از ارشاد.

وفات سید محمد در زمان پدرش امام هادی علیه السلام در روایات

«فقد رواه سعد بن عبدالله الأشعری قال: حدّثني أبو هاشم داود بن القاسم الجعفری قال: كنتُ عند أبي الحسن عليه السلام وقت وفاة إبنه أبي جعفر - و قد كان أشار إليه و دلّ عليه - فإني لأفكر في نفسي و أقول: هذه قضية أبي ابراهيم و قضية اسماعيل، فأقبل عليّ أبو الحسن عليه السلام فقال: نعم يا أباهاشم! بدا لله تعالى في أبي جعفر و صير مكانه أبا محمد كما بدا لله في اسماعيل بعد ما دلّ عليه أبو عبدالله عليه السلام و نصبه، و هو كما حدّثت به نفسك و إن كره المبطلون أبو محمد إبنی الخلف من بعدی عنده ما تحتاجون إليه و معه آله الإمامة و الحمد لله؛

سعد بن عبدالله اشعری، از ابو هاشم داود بن قاسم جعفری روایت کرده و می گوید: به هنگام وفات ابو جعفر فرزند امام هادی علیه السلام خدمت آن حضرت شرفیاب بودم - که قبلاً بدو اشاره و راهنمایی کرده بود - با خود می اندیشیدم و می گفتم: این ماجرا نظیر سرگذشت ابو ابراهیم و اسماعیل است، امام هادی علیه السلام رو به من کرد و فرمود: «آری، ابو هاشم! در مورد ابو جعفر، از جانب خدا چنین فرمانی آشکار شد و ابو محمد را جایگزین وی گردانده است چنان که در مورد اسماعیل نیز چنین دستوری از جانب خدا آشکار گردید، با این که امام صادق علیه السلام مردم را بدو راهنمایی کرده و وی را به امامت منصوب نمود. دقیقاً ماجرا همان گونه است که با خود اندیشیدی، هر چند باطل گرایان ناخرسند باشند، فرزندم ابو محمد جانشین پس از من است، آن چه را بدان نیاز دارید، نزد اوست و آثار امامت را همراه دارد و الحمد لله».

«سعد، عن علی بن محمد الكلینی، عن اسحاق بن محمد نخعی، عن شاهوئه بن عبدالله الجلاب، قال: كنتُ رویت عن أبي الحسن العسكري عليه السلام في أبي جعفر إبنه روایات تدلّ عليه، فلما مضى أبو جعفر قلت لذلك، و بقيت متحيراً لا أتقدّم و لا أتأخر، و خفتُ أن أكتب إليه في ذلك، فلا أدري ما يكون.

فكتبتُ إليه أسأله الدعاء و أن يفرّج الله تعالى عنّا في أسباب من قبل السلطان كنا نغتمه

[بها] فی غلماننا.

فرجع الجواب بالدعا و رد الغلمان علينا.

و کتب فی آخر الكتاب: أردت أن تسأل عن الخلف بعد مضي أبي جعفر، و قلت لذلك فلا تغتم **﴿فإن الله لا يضلّ قوماً بعد إذ هداهم حتى يُبين لهم ما يتقون﴾**<sup>۱</sup> صاحبکم بعدی ابو محمد ابنی، و عنده ما تحتاجون إليه يقدم الله ما يشاء و يؤخر ما يشاء **﴿ما ننسخ من آية أو نُنسبها نأتِ بخير منها أو مثلها﴾**<sup>۲</sup> قد كتبت بما فيه بيان و قناع لذي عقل يقظان؛<sup>۳</sup>

سعد، از علی بن محمد کلینی، از اسحاق بن محمد نخعی، از شاهویه بن عبدالله جلاب روایت کرده که گفت: از امام هادی علیه السلام در مورد فرزندش ابو جعفر، روایاتی نقل می‌کردم که بر امامت او دلالت داشت، با درگذشت ابو جعفر، نگران و مضطرب شدم و حیران و سرگردان ماندم و راهی به هیچ سو نداشتم، در این زمینه خواستم با آن حضرت مکاتبه‌ای انجام دهم ولی نمی‌دانستم چه بنگارم، به هر حال، طی نامه‌ای از آن بزرگوار خواستار دعا شدم تا از خدا بخواهد در اموری از ناحیه سلطان وقت، که از آن در مورد غلامانمان اندوهگین بودیم، گشایشی حاصل شود، پاسخ امام با دعا در حق او و بازگشت غلامانمان به ما، واصل گردید. امام علیه السلام در پایان نامه مرقوم فرموده بود: «تصمیم داشتی پس از درگذشت ابو جعفر، در مورد جانشین وی بپرسی و در این خصوص نگران و مضطرب بودی. اینک، غمگین باش، زیرا خدای متعال هیچ مردمی را پس از آن که هدایتشان کرد، به گمراهی نمی‌کشد تا آن چه را باید از آن

۱. امام رضا علیه السلام این معنا را در ضمن آیه شریفه ۱۱۵ توبه، «و ما كان الله ليضل قوماً بعد إذ هداهم حتى يبين لهم ما يتقون» بیان فرمود.

۲. بقره، آیه ۱۰۶.

۳. بحار، ج ۵۰، ص ۲۴۲، ح ۱۱، ابتدای حدیث را به نقل از غیبت و ارشاد مفید، ص ۳۳۷، به اسنادش از کلینی آورده و بخش پایانی آن در اثبات الهداة، ج ۳، ص ۳۹۵، ح ۲۲ و بخش از آن در ص ۳۶۵، ح ۱۹ آمده است؛ نیز اثبات، جلد یاد شده، ص ۳۹۲، ح ۱۰، به نقل از کافی، ج ۱، ص ۳۲۸، ح ۱۲ و اعلام الوری، ص ۳۵۱، از محمد بن یعقوب و ارشاد؛ کشف الغمّه، ج ۲، ص ۲۷۶، ح ۳۸۰ از کافی؛ اثبات الوصیّه، ص ۲۰۸، به نحو اختصار از علان کلابی با اندکی تفاوت در متن و سند.



بپرهیزند، روشن نماید. پیشوای شما پس از من فرزندم ابو محمد است و آن چه را بدان نیازمند باشید نزد اوست، خداوند هر کس را بخواهد مقدم می‌دارد و هر کس را بخواهد به تأخیر می‌اندازد ﴿مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا﴾ مواردی برایت نگاشتم که در آن روشنگری است و خردمندان آگاه را بسنده است.»

مؤلف: معنای جمله «بدا لله في محمد كما بدا لله في إسماعيل» این است که، فرمان خدا در مورد امام حسن عسکری که همواره در امامت آن حضرت شک و تردید وجود داشت، آشکار گشت، زیرا جمعی از شیعیان همواره می‌پنداشتند به اعتبار این که محمد پسر بزرگ امام هادی علیه السلام است، مسأله امامت به او تعلق خواهد گرفت. چنان که گروهی بر این پندار بودند که اسماعیل فرزند امام صادق پیشوای پس از پدر خواهد بود نه موسی بن جعفر علیه السلام ولی زمانی که محمد (فرزند امام هادی علیه السلام) از دنیا رفت، فرمان الهی در مورد او آشکار گردید و امام هادی علیه السلام او را به عنوان امام و پیشوا منصوب نکرده بود چنانچه در مورد اسماعیل (فرزند امام صادق علیه السلام) نیز همین اتفاق افتاد. نه این که امام صادق علیه السلام نخست او را به امامت منصوب و سپس برایش بدا حاصل شد و به امامت فرد دیگری تصریح نمود، زیرا انجام چنین عملی در مورد خدای متعال که آگاه به فرجام امور است روا نخواهد بود.

«و روی سعد بن عبدالله، عن محمد بن أحمد العلوی، عن أبي هاشم داود بن القاسم الجعفری قال: سمعتُ أبا الحسن العسکری علیه السلام يقول: الخلف من بعدی الحسن فكيف لكم بالخلف من بعد الخلف؟ فقلت: و لم جعلني الله فداك؟ فقال: لأنكم لا ترون شخصه و لا يحلّ لكم ذكره باسمه.

فقلت: فكيف نذكره؟

فقال: قولوا: الحجّة من آل محمد صلى الله عليه وآله و سلم؛<sup>۱</sup>

۱. بحار، ج ۵۰، ص ۲۴۰، ح ۵، به نقل از غیبت و کمال الدین، ص ۳۸۱، ح ۵، از ابن ولید، از سعد و ارشاد مفید، ص ۳۳۸، به اسنادش از کلینی و أعلام الوری، ص ۳۵۱، به نقل از کتاب ابن عیاش به اسنادش از سعد؛

سعد بن عبدالله، از محمد بن احمد علوی، از ابوهاشم داود بن قاسم جعفری روایت کرده که گفت: از امام هادی علیه السلام شنیدم می فرمود: «جانشین و امام پس از من حسن خواهد بود، ولی با پیشوای پس از این جانشین چه خواهید کرد؟

عرض کردم: فدایت شوم، چگونه؟

فرمود: «زیرا شخص وی را نخواهید دید و بر شما جایز نیست وی را با نام یاد کنید».

عرض کردم: چگونه از او یاد کنیم؟

فرمود: «بگویید: حجت خاندان محمد صلی الله علیه و آله».

«و روی محمد بن الحسین بن ابی الخطاب، عن ابن ابی الصهبان قال: لما مات أبو جعفر محمد بن علی بن محمد بن علی بن موسی علیهم السلام و وضع لابی الحسن علی بن محمد علیهما السلام کرسی فجلس علیه، و کان أبو محمد الحسن بن علی علیه السلام قائماً فی ناحية، فلما فرغ من غسل أبی جعفر التفت أبو الحسن إلی أبی محمد علیهما السلام. فقال: یا بُنیَّ أحدث لله شکراً فقد أحدث فیک أمراً!»

محمد بن حسین بن ابوالخطاب، از ابن ابوصهبان روایت کرده که گفت: زمانی که ابوجعفر محمد بن علی بن محمد بن علی بن موسی علیهم السلام، (یعنی محمد فرزند امام هادی) دنیا را وداع گفت: برای امام هادی علیه السلام در خانه اش صندلی نهاده شد و حضرت بر آن جلوس فرمود و امام عسکری در کنار آن حضرت ایستاده بود وقتی امام هادی از

بحار، ج ۵۱، ص ۳۱، ح ۲، به نقل از کتابمان (غیبت) و از کمال، ص ۳۸۱، ح ۵ و ص ۶۴۸، ح ۴، از پدرش، از سعد؛ کفایة الأثر، ص ۲۸۴، به اسنادش از سعد بانندی تفاوت؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۸۱، ح ۵، به نقل از کتابمان (غیبت) و از کفایة الأثر و هدایة حضینی، ص ۸۷ و در ص ۲۸۴، ح ۹، از اثبات الهداة، ج ۳، ص ۳۹۳، ح ۱۵، به نقل از کتابمان (غیبت) و از کمال و أعلام الوری؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۰۶ و ۴۴۹؛ المستجاد، ص ۵۲۸، از ارشاد؛ حلیة الابرار، ج ۲، ص ۵۰۸؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۳۹۲، ح ۱۱، به نقل از کافی، ج ۱، ص ۳۲۸ و ۳۳۲، ح ۱، به اسنادش از محمد بن احمد علوی؛ بحار، ج ۵۱، ص ۱۵۸، ح ۱، به نقل از کمال و کفایة الأثر و عیون؛ وسائل، ج ۱۱، ص ۴۸۷، ح ۶، به نقل از کافی و کمال؛ تقریب المعارف، ص ۱۴۱، از ابوهاشم داود بن قاسم جعفری؛ ابتدای حدیث در صراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۳۱، از ابن بابویه و خزاز. ۱. بحار، ج ۵۰، ص ۲۴۳، ح ۱۲؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۳۹۵، ح ۲۳؛ بخش پایانی حدیث را در اثبات الوصیة، ص ۲۰۷، به سند دیگری آورده است.

غسل ابو جعفر فراغت یافت متوجه ابو محمد (امام عسکری علیه السلام) شد و فرمود:  
«فرزندم! خدای را سپاس گو که امر پیشوایی و امامت را به تو سپرد».

### معجزات امام حسن عسکری علیه السلام

معجزاتی که دلیل بر امامت آن حضرتند غیر قابل شمارشند از جمله:

«ما رواه سعد بن عبدالله الأشعری، عن أبي هاشم داود بن القاسم الجعفری قال: كنتُ عند أبي محمد عليه السلام فاستؤذن لرجلٍ من أهل اليمن فدخل رجلٌ طويلٌ جسيمٌ فسلم عليه بالولاية فقلت في نفسي: ليت شعري من هذا؟»

فقال أبو محمد عليه السلام: هذا من ولد الأعرابية صاحبة الحصاة التي طبع فيها آبائي بخواتيم فانطبعت.

ثم قال: هاتها فأخرج حصاةً، و في جانب منها موضع أملس فطبع فيها فانطبع، و كأنني أقرأ نقش خاتمه الساعة «الحسن بن علي» ثم نهض الرجل و هو يقول:

رحمة الله و بركاته عليكم أهل البيت ذريةً بعضها من بعض، أشهد أن حقك الحقّ الواجب كوجوب حقّ أمير المؤمنين و الأئمة عليهم السلام و إليك انتهت الحكمة و الولاية و أنك وليّ الله الذي لا عُذر لأحدٍ في الجهل بك.

فسأله عن اسمه فقال: إسمي مهجع بن الصلت بن عتبة بن سمعان بن غانم بن أمّ غانم، و هي الأعرابية اليمانية صاحبة الحصاة التي ختم فيها أمير المؤمنين عليه السلام؛<sup>۱</sup>

سعد بن عبدالله اشعری، از ابو هاشم داود بن قاسم جعفری روایت کرده که گفت:  
خدمت امام عسکری علیه السلام شرفیاب بودم، برایم اجازه ورود بر آن حضرت گرفته شد،

۱. بحار، ج ۵۰، ص ۳۰۲، ابتدای ح ۷۸، به نحو مشروح به نقل از غیبت و از أعلام الوری، ص ۳۵۳، از ابن عیاش به سندش از سعد؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۱۸، از دلائل حمیری به نحو اختصار و از خرائج، ج ۱، ص ۴۲۸، ح ۷، از ابو هاشم جعفری و ج ۲۵، ص ۱۷۹، ابتدای حدیث ۳، به نقل از أعلام الوری و کتابمان (غیبت) و کافی، ج ۱، ص ۳۴۷، ح ۴، اندکی تفاوت؛ پایان حدیث در الثبات الهداة، ج ۳، ص ۳۹۹، ح ۱؛ کشف الوصیة، ص ۲۱۱؛ به اسنادش از ابو هاشم جعفری نظیر آن را به نحو اختصار آورده؛ ثاقب المناقب، ص ۲۴۵، از ابو هاشم چنان که در کافی آمده است؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۴۱.

دیدم فردی بلند بالا و قوی اندام وارد شد و به امام علیه السلام به عنوان ولی امر، ادای احترام کرد. با خود گفتم: کاش می دانستم این شخص کیست؟

امام عسکری علیه السلام فرمود: «این شخص، فرزند آن بانوی بادیه نشینی است که سنگریزه‌ای با خود داشت و پدرانم با انگشتی‌های خویش بر آن مهر می نهادند و آن سنگریزه، منقش می گشت».

سپس امام علیه السلام به آن مرد فرمود: آن سنگریزه را بیاور» آن شخص سنگریزه را بیرون آورد و در قسمتی از آن، محلی صاف وجود داشت که امام علیه السلام بر آن مهر نهاد و سنگریزه نیز نقش گرفت. گویی اکنون انگشتی آن حضرت را که نقش آن «حسن بن علی» بود، می خوانم. سپس آن مرد به پا خاست و همواره می گفت: رحمت و برکات خدای متعال بر شما خاندان و دودمانی که در فضیلت، برخی از بعضی دیگر گرفته شده‌اند. گواهی می دهم که حق تو نیز مانند حق امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام واجب است. حکمت و ولایت به تو رسیده و در نا آشنایی به تو، برای هیچ کس عذری باقی نیست. نام او را پرسیدم: گفت: نامم مهجع بن صلت ابن عقبه بن سمعان بن غانم فرزند ام غانم، همان زن بادیه نشین صاحب سنگریزه‌ام که امیرالمؤمنین علیه السلام بر آن سنگریزه مهر نهاد».

«و روی علی بن محمد بن زیاد الصمیری قال: دخلت علیّ بنی أحمد عبیدالله بن عبدالله بن طاهر و بین یدیہ رقعة ابي محمد علیه السلام فیها: انی نزلت اللہ فی هذا الطاغی - یعنی المستعین - و هو آخذہ بعد ثلاث، فلما کان الیوم الثالث خلع، و کان من امره ما کان إلى أن قتل؛<sup>۱</sup>

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۱۲، ح ۴۵، به نقل از غیبت؛ بحار، ج ۵۰، ص ۲۴۸، ح ۲، از غیبت و از مناقب شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۳۰ و از خرائج، ج ۱، ص ۴۲۹، ح ۸، از علی بن محمد بن زیاد صمیری؛ بحار، جلد یاد شده، ص ۳۱۳، از مهج الدعوات، ص ۲۷۴، به نقل از صمیری؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۱۹، ح ۶۶، به نقل از خرائج و کشف الغمّه، ج ۲، ص ۴۱۷، به نقل از دلائل حمیری مانند آن را آورده؛ کشف الغمّه، ج ۲، ص ۴۲۸، به نقل از خرائج؛ مدینه المعجز، ص ۵۶۶، ح ۴۹، از دلائل الامامة، ص ۲۲۵، مانند آن را روایت کرده؛ اثبات الوصیّه، ص ۲۱۱ از محمد بن عمر کاتب، از علی بن محمد بن زیاد صمیری با اندکی تفاوت در فقرات پایانی آن؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۰۶، ح ۶ به نحو اختصار.

علی بن محمد بن زیاد صیمری روایت کرده می گوید: بر ابو عبیدالله بن عبدالله بن طاهر - که در مقابلش نامه امام عسکری قرار داشت - وارد شدم. در آن نامه آمده بود: «من نابودی این انسان سرکش - یعنی مستعین - را پیوسته از خدا مسألت نموده ام و تا سه روز دیگر کار او تمام است» چون روز سوم فرار رسید، مستعین از حکومت برکنار شد و همواره درگیر حوادث بود تا سرانجام به قتل رسید».

«و روی سعد بن عبدالله، عن أبي هاشم الجعفری قال: كنتُ محبوساً مع أبي محمد عليه السلام في حبس المهتدي بن الواثق فقال لي: يا أباهاشم إنَّ هذا الطاغی أراد أن یبعث بالله في هذه الليلة و قد بترالله عمره و جعله للقائم من بعده، و لم یکن لی ولد و سأرزق ولداً.

قال أبو هاشم: فلما أصبحنا شغب الأتراك علی المهتدی فقتلوه و ولی المعتمد مكانه و سلمنا الله تعالی!

سعد بن عبدالله، از ابو هاشم جعفری روایت کرده که گفت: من به اتفاق امام عسکری علیه السلام در زندان مهتدی (عباسی) فرزند واثق بسر می بردم، روزی امام علیه السلام به من فرمود: «ابو هاشم! این ستم پیشه امشب قصد دارد دین خدا را به بازی بگیرد ولی خداوند عمر او را کوتاه گردانده و حکومت را برای جانشین پس از وی مقرر داشته است. [ابو هاشم!] درست است که من فرزندی ندارم ولی به زودی صاحب فرزند خواهم شد. ابو هاشم می گوید: شب را که به صبح آوردیم، ترک ها بر مهدی یورش برده و او را کشتند و معتمد به جایش زمام امور را به دست گرفته و خداوند ما را سلامت نگاهداشت».

«و أخبرنی جماعة، عن التلعکبری، عن أحمد بن علی الرازی، عن الحسين بن علی، عن محمد بن الحسن بن رزین قال: حدّثنی أبو الحسن الموسوی الخیبری قال: حدّثنی أبي أنه

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۱۲، ح ۴۶، به نقل از غیبت؛ بحار، ج ۵۰، ص ۳۰۳، ح ۷۹، از غیبت و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۳۰، به نحو اختصار به نقل از شیخ طوسی و ص ۳۱۳؛ از مهج الدعوات، ص ۲۷۴، مانند آن را روایت کرده است؛ اثبات الوصیة، ص ۲۱۵، از سعد با اندکی تفاوت در پایان حدیث.

كان يغشى أبا محمد عليه السلام بسر من رأى كثيراً و أنه اتاه يوماً فوجده و قد قُدمت إليه دابته ليركب إلى دارالسلطان و هو متغير اللون من الغضب و كان يجيئه رجل من العامة فإذا ركب دعا له و جاء بأشياء يشيع بها عليه، فكان عليه السلام يكره ذلك. فلما كان ذلك اليوم زاد الرجل في الكلام و ألح فسار حتى انتهى إلى مفرق الطريقين، و ضاق على الرجل أحدهما من الدواب فعدل إلى طريق يخرج منه و يلقاه فيه، فدعا عليه السلام ببعض خدمه و قال له: إمض فكفّن هذا فتبعه الخادم. فلما انتهى عليه السلام إلى السوق و نحن معه، خرج الرجل من الدرب ليعارضه، و كان في الموضع بغل واقف، فضربه البغل فقتله، و وقف الغلام فكفّنه كما أمره و سار عليه السلام و سرنا معه<sup>۱</sup>

جمعی از رجال حدیث، به نقل از تلعبری، از محمد بن علی رازی، از حسین بن علی، از محمد بن حسن بن رزین، از ابوالحسن موسوی خیبری، از پدرش روایت کرده که گفت: در سامرا خدمت امام عسکری علیه السلام آمد و شد فراوان داشته است. روزی بر او وارد شد و حضرت را خشمگین با چهره‌ای بر افروخته دید که آماده است سوار بر مرکب شود و رهسپار دربار سلطان گردد و همواره مردی از (اهل سنت) نزد او می‌آمد و هرگاه امام سوار بر مرکب می‌شد امام را نفرین کرده و ناسزا می‌گفت و امام علیه السلام از این سخنان ناراحت می‌شد، روز موعود که فرارسید آن مرد، یاوه‌گویی فراوان کرده و بر آن اصرار می‌ورزید. امام علیه السلام به راه افتاد تا بر سر دو راهی رسید، به دلیل ازدحام چار پایان، راه برای عبور آن مرد تنگ شد. از این رو، مسیر دیگری انتخاب کرد تا از آن جا بیرون رود و یک بار دیگر با حضرت روبرو شود. امام علیه السلام یکی از خدمتکاران خود را خواست و به او فرمود: برو و این شخص را کفن نما. خادم حضرت در پی آن شخص رفت هنگامی که امام علیه السلام وارد بازار شد و ما نیز او

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۱۲، ح ۴۷، به نقل از غیبت؛ بحار، ج ۵۰، ص ۲۷۶، ح ۵۰، به نقل از خرائج، ج ۲، ص ۷۸۳، ح ۱۰۹، مانند آن را نقل کرده؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۳۰، به نحو اختصار مدینه المعاجز، ۵۷۸، ح ۱۱۶ به نقل از مناقب.

را همراهی می کردیم مجدداً آن مرد از گذرگاه بیرون آمد تا به امام ناسزا بگوید ناگهان استری که در آن مکان ایستاده بود وی را با ضربه لگد به قتل رساند و همان گونه که امام علیه السلام به خادم دستور داده بود، او را کفن نمود و حضرت به راه خویشتن ادامه داد و مانیز آن بزرگوار را همراهی کردیم.»

«و روی سعد بن عبدالله، عن داود بن قاسم الجعفری قال: كنت عند أبي محمد عليه السلام فقال:

إذا قام القائم يهدم المنار و المقاصير التي في المساجد. فقلت في نفسي: لأي معنى هذا؟

فأقبل عليّ فقال: معنى هذا أنها محدثة مبتدعة لم يُنبأ بها نبيّ و لا حجة؛<sup>۱</sup>

سعد بن عبدالله، از داود بن قاسم جعفری روایت کرده که گفت: خدمت امام عسکری علیه السلام شرفیاب بودم که حضرت فرمود: «هرگاه قائم علیه السلام دست به قیام بزند، مناره‌ها و مقصوره‌ها (اتاقک‌های ویژه امام جماعت در مساجد اهل سنت) را ویران می‌سازد، با خود گفتم: معنای این سخن چیست؟ امام علیه السلام رو به من کرد و فرمود: زیرا این قبیل چیزها اختراعی و ساختگی است و توسط پیامبر و یا امامی بنا نگردیده است.»

«و بهذا الإسناد، عن أبي هاشم الجعفری قال: سمعت أبا محمد عليه السلام يقول: من الذنوب التي لا تُغفر قول الرجل ليتني لا أؤاخذ إلا بهذا. فقلت في نفسي: أن هذا هو الدقيق، ينبغي للرجل أن يتفقد من أمره و من نفسه كل شيء، فأقبل عليّ أبو محمد عليه السلام فقال: يا أبا هاشم صدقت فالزم ما حدثت به نفسك فإن الإشراك في الناس أخفى

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۳۲۳، ح ۳۲ و ج ۸۳، ص ۳۷۶، از غیبت و از کشف الغمّه، ج ۲، ص ۴۱۸، به نقل از دلائل حمیری، از ابوهاشم، ج ۵۱، ص ۲۵۰، ح ۳، از غیبت و کشف و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۲۷، از ابوهاشم با اندکی تفاوت؛ اعلام الوری، ص ۲۵۵، به نقل از کتاب ابن عیاش به اسنادش از ابوهاشم جعفری؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۱۲، ح ۴۸، از غیبت (کتاب حاضر) و از اعلام الوری و کشف و خرائج، ج ۱، ص ۴۵۳، ح ۳۹ به اندکی اختلاف؛ ابتدای حدیث در ص ۵۲۶، ح ۴۲۵، از اعلام الوری و ص ۵۰۶، ح ۳۱۱، از غیبت (کتاب حاضر)؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۷۹، ح ۱ از کشف و اثبات الوصیّه، ص ۲۱۵، از سعد با اندکی تفاوت در ابتدای حدیث نیز ابتدای آن در ص ۲۸۴، ح ۱، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و اثبات الوصیّه.

من دیب الذرّ علی الصفا فی اللیلة الظلماء و من دیب الذرّ علی المنح الأسود؛<sup>۱</sup>  
 به همین اسناد، از ابوهاشم جعفری روایت کرده که گفت: از امام عسکری علیه السلام  
 شنیدم می فرمود: «از جمله گناهان نابخشودنی این است که شخصی بگوید: کاش! جز  
 به این گناه، باز خواست نمی شدم» با خود گفتم: این موضوع مطلب بسیار دقیق و  
 ظریفی است و شایسته است انسان در هر مورد، بر نفس خویش نظارت داشته باشد.  
 امام علیه السلام رو به من کرد و فرمود: «ابوهاشم! آن چه در دلت گذشت صحیح است،  
 خویشتن را در امور زندگی مهار کن، زیرا شرک ورزی میان مردم از حرکت مورچه بر  
 سنگ صاف و بر گلیم سیاه در شب تاریک، نهان تر است».

«سعد بن عبدالله، عن أحمد بن الحسين بن عمر بن یزید قال: أخبرنی أبوالهیثم بن  
 سیّابة أنه كتب إليه - لما أمر المعتزّ بدفعه إلى سعید الحاجب عند مُضیّهِ إلى الكوفة و أن  
 يحدث فيه ما يحدث به الناس - بقصر ابن هبيرة - جعلنی الله فداک بلغنا خبرٌ قد ألقنا و  
 أبلغ منا. فكتب علیه السلام إليه: بعد ثالث یأتیکم الفرج فخلع المعتزّ الیوم الثالث؛<sup>۲</sup>

سعد بن عبدالله، از احمد بن حسین بن عمر بن یزید، از ابوهیثم بن سیّابه روایت  
 کرده که گفت: وی طی نامه‌ای به امام عسکری علیه السلام - در آن هنگام که معتزّ فرمان داد امام  
 را به سعید حاجب که راهی کوفه بود بسپارند و آن ماجرای دلخراش (کشتن امام) در  
 قصر ابن هبیره صورت پذیرد - نوشت: فدایت گردم: خبری به ما رسیده که به شدت  
 نگرانمان ساخته است. امام عسکری علیه السلام در پاسخ نامه وی مرقوم فرمود: «پس از سه  
 روز برایتان گشایش حاصل خواهد شد» همان گونه که امام فرموده بود روز سوم معتزّ

۱. بحار، ج ۷۳، ص ۳۵۹، ح ۷۸؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۵۱، ح ۱۳؛ بحار، ج ۵۰، ص ۲۵۰، ح ۴، به  
 نقل از غیبت و از مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۳۹؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۲۰، به نقل از دلائل  
 حمیری، از ابوهاشم جعفری؛ أعلام الوری، ص ۳۵۵، به نقل از کتاب ابن عیّاش به اسنادش از ابوهاشم  
 جعفری؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۱۲، ح ۴۹، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از أعلام الوری و خرائج، ج  
 ۲، ص ۶۸۸، ح ۱۱؛ کشف الغمّة و تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۷، از ابوهاشم جعفری؛ اثبات الوصیّة، ص ۲۱۲،  
 از حمیری، از ابوهاشم، ثاقب المناقب، ص ۲۴۸، از ابوهاشم جعفری با اندکی تفاوت؛ نظیر ابتدای حدیث  
 در فصول المهمّة، ص ۲۸۵، از ابوهاشم جعفری روایت شده است.

۲. بحار، ج ۵۰، ص ۲۵۱، ح ۵؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۱۳، ح ۵۰.



از حکومت بر کنار شد.»

«أخبرني جماعة عن أبي المفضل الشيباني، عن أبي الحسين محمد بن بحر بن سهل الشيباني الرهنى قال: قال بشر بن سليمان النخاس - وهو من ولد أبي أيوب الأنصارى أحد موالى أبي الحسن و أبي محمد عليهما السلام و جارهما بسر من رأى - أتاني كافور الخادم فقال: مولانا أبو الحسن علي بن محمد العسكري عليهما السلام يدعوك إليه فأتيته فلما جلست بين يديه قال لي: يا بشر إنك من ولد الأنصار و هذه الموالاة لم تزل فيكم يرثها خلف عن سلف و أنتم ثقاتنا أهل البيت و إني مزكيتك و مشرفك بفضيلة تسبق بها الشيعة في الموالاة (بها) بسر أطلعك عليه، و أنفذك في ابتياع أمة، فكتب كتاباً لطيفاً بخط رومى و لغة روميّة و طبع عليه خاتمه و أخرج شقيقة صفراء فيها مائتان و عشرون ديناراً، فقال: خذها و توجه بها إلى بغداد و احضر معبرالفرات ضحوة يوم كذا، فإذا وصلت إلى جانبك زواريق السبايا وترى الجوارى فيها ستجد طوائف المبتاعين من وكلاء قواد بنى العباس و شرذمة من فتيان العرب، فإذا رأيت ذلك فاشرف من البعد على المسمى عمر بن يزيد النخاس عامّة نهارك إلى أن تبرز للمبتاعين جاريةً صفتها كذا و كذا لابسةً حريرين صفيقين تمتنع من العرض، و لمس المعترض و الإتياد لمن يحاول لمسها، و تسمع صرخة روميّة من وراء ستر رقيق فاعلم أنّها تقول و اهتك ستره.

فيقول بعض المبتاعين: على ثلاثمائة دينار، فقد زادني العفاف فيها رغبةً.

فتقول له بالعربيّة: لو برزت في زى سليمان بن داود، و على شبه ملكه ما بدت لي فيك رغبةً فاشفق على مالك.

فيقول النخاس: فما الحيلة و لا بدّ من بيعك.

فتقول الجارية: و ما العجلة و لا بدّ من اختيار مبتاع يسكن قلبي إليه و إلى وفائه و أمانته.

فعند ذلك قم إلى عمر بن يزيد النخاس و قل له: إنّ معك كتاباً ملصقاً لبعض الأشراف كتبه بلغة روميّة و خطّ رومى و وصف فيه كرمه و وفاءه و نبهه و سخاءه، فناولها لتأمل منه أخلاق صاحبه فإن مالت إليه و رضيتّه فأناً وكيّله في ابتياعها منك.

قال بشر بن سليمان : فامتثلت جميع ما حدثه لي مولاي أبو الحسن عليه السلام في أمر الجارية فلما نظرت في الكتاب بكت بكاءً شديداً و قالت لعمر بن يزيد:  
 يعني من صاحب هذا الكتاب و حلفت بالمحرّجة و المغلظة إنّه متى امتنع من بيعها منه قتلت نفسها، فما زلت أشأخه في ثمنها حتى استقرّ الأمر فيه على مقدار ما كان أصحابنيه مولاي عليه السلام من الدنانير فاستوفاه (مِنِّي) و تسلّمت الجارية ضاحكةً مستبشرة، و انصرفتُ بها إلى الحجيرة التي كنت آوى إليها ببغداد، فما أخذها القرار حتى أخرجت كتاب مولانا عليه السلام من جيبها و هي تلثمه و تطبّقه على جفنها و تضعه على خدّها و تمسّحه على بدنها.

فقلت تعجباً منها تلثمين كتاباً لا تعرفين صاحبه.

فقلت أيها العاجز الضعيف المعرفة بمحلّ أولاد الأنبياء أعرفني سمعك و فرغ لي قلبك، أنا مليكة بنت يشوعا بن قيصر ملك الروم، و أمي من ولد الحواريين تنسب إلى وصي المسيح شمعون أنبئك بالعجب.

إنّ جدّي قيصر أراد أن يزوّجني من ابن أخيه و أنا من بنات ثلاث عشرة سنة، فجمع في قصره من نسل الحواريين من القسيسين و الرهبان ثلاثمائة رجل، و من ذوى الأخطار منهم سبعمائة رجل، و جمع من أمراء الأجناد و قوّاد العسكر و نقباء الجيوش و ملوك العشائر اربعة آلاف و أهرز من بهيّ ملكه عرشاً مصنوعاً من أصناف الجواهر (إلى صحن القصر) و رفعه فوق اربعين مرقاة، فلما صعد ابن أخيه و أحدقت الصّلب، و قامت الأساقفة عكّفاً، و نشرت أسفار الإنجيل تسافلت الصّلب من الأعلى فلصقت بالأرض و تقوّضت أعمدة العرش، فانهارت إلى القرار، و خرّ الصاعد من العرش مغشياً عليه، فتغيّرت ألوان الأساقفة و ارتعدت فرائصهم، فقال كبيرهم (لجدّي):

أيها الملك أعفنا من ملاقة هذه النحوس الدالة على زوال دولة هذا الدّين المسيحي و المذهب الملكاني، فتطيّر جدّي من ذلك تطييراً شديداً و قال للأساقفة:

أقيموا هذه الأعمدة و ارفعوا الصّلبان و أحضروا أخا هذا المدبّر العاثر المنكوس جدّه لأزوجه هذه الصبيّة، فيدفع نحوسه عنكم بسعوده، فلما فعلوا ذلك حدث على الثّاني

(مثل) ما حدث على الأول و تفرّق الناس، و قام جدّي قيصر مُغتماً فدخل منزل النساء و أرخيت الستور و أريت في تلك اللّيلة كان المسيح و الشمعون و عدّة من الحواريين قد اجتمعوا في قصر جدّي و نصبوا فيه منبراً من نور يبارى السماء علوّاً و ارتفاعاً في الموضع الّذي كان نصب جدى فيه عرشه، و دخل عليهم محمّد صلى الله عليه و آله و سلّم و ختنه و وصيّه عليه السلام و عدّة من أبنائه عليهم السلام.

فتقدّم المسيح إليه فاعتنقه فيقول له محمّد صلى الله عليه و آله و سلّم: يا روح الله إني جئتُك خاطباً من وصيّك شمعون فتاته مليكة لابني هذا - و أوما بيده إلى أبي محمّد عليه السلام ابن صاحب هذا الكتاب - فنظر المسيح إلى شمعون و قال (له): قد أتاك الشرف فصيل رحمك رَحِم آل محمّد عليهم السلام قال: قد فعلت، فصعد ذلك المنبر فخطب محمّد صلى الله عليه و آله و سلّم و زوجني من إبنته و شهد المسيح عليه السلام و شهد أبناء محمّد عليهم السلام و الحواريون.

فلما استيقظت أشفقت أن أقصّ هذه الرؤيا على أبي و جدّي مخافة القتل فكنت أسرها و لا أهدّيها لهم، و ضرب صدري بحبّة أبي محمّد عليه السلام حتى امتنعتُ من الطّعام و الشّراب فضعفت نفسي و دقّ شخصي و مرضتُ مرضاً شديداً فما بقى في مدائن الروم طبيب إلاّ أحضره جدّي و سأله عن دوائى فلما برح به اليأس قال:

يا قُرّة عيني! و هل يخطر ببالك شهوة فازودكها في هذه الدنيا، فقلت: يا جدّي أرى أبواب الفرج علىّ مغلقة فلو كشفت العذاب عمن في سجنك من أسارى المسلمين و فككت عنهم الأغلال، و تصدّقت عليهم و منيتهم الخلاص رجوت أن يهب (لى) المسيح و أمّه عافية.

فلما فعل ذلك تجلّدت في إظهار الصّحة من بدنى قليلاً و تناولتُ يسيراً من الطّعام فسراً بذلك و أقبل على إكرام الأسارى و إعزازهم فأريت (أيضاً) بعد اربع عشرة ليلة كأنّ سيّدة نساء العالمين فاطمة عليها السلام قد زارتني و معها مريم ابنة عمران و ألف من وصائف الجنان فتقول لى مريم:

هذه سيّدة نساء العالمين أمّ زوجك أبي محمّد عليه السلام فأتعلّق بها و أبكى و أشكو

إليها إمتناع أبي محمد عليه السلام من زيارتي.

فقلت سيّدة النساء عليها السلام: إنّ إبنى أبا محمد لا يزورك، و انت مشرّكة بالله على مذهب النصارى، و هذه أختى مريم بنت عمران تبرا إلى الله تعالى من دينك، فإن ملت إلى رضى الله و رضى المسيح و مريم عليها السلام و زيارة أبي محمد إياك فقولى أشهد أن لا إله إلا الله و إنّ أبى محمد رسول الله فلما تكلمت بهذه الكلمة ضمّنى إلى صدرها سيّدة نساء العالمين عليها السلام و طيبت نفسى و قالت: الآن توقّعى زيارة أبى محمد فإنّى منفذته إليك فانتبهت و أنا أنول و أتوقّع لقاء أبى محمد عليه السلام.

فلما كان فى اللّيلة القابلة رأيت أبا محمد عليه السلام و كأننى أقول له: جفوتنى يا حبيبى بعد أن أتلفت نفسى معالجة حبك فقال: ما كان تأخرى عنك إلا لشركك، فقد أسلمت و أنا زائرک فى كلّ ليلة إلى أن يجمع الله تعالى شملنا فى العيان. فاقطع عنى زيارته بعد ذلك إلى هذه الغاية.

قال بشر: فقلت لها: و كيف وقعت فى الأسارى فقلت: أخبرنى أبو محمد عليه السلام ليلة من الليالى أنّ جدك سيسير جيشاً إلى قتال المسلمين يوم كذا و كذا ثمّ يتبعهم، فعليك باللحاق بهم متنكّرة فى زىّ الخدم مع عدّة من الوصائف من طريق كذا، ففعلت ذلك فوقعت علينا طلايع المسلمين حتى كان من أمرى ما رأيت و شاهدت، و ما شعر بأننى ابنة ملك الروم إلى هذه الغاية أحد سواك، و ذلك باطلاعى إياك عليه، و لقد سألتنى الشيخ الذى وقعت إليه فى سهم الغنيمة عن إسمى فانكرته و قلت نرجس، فقال: اسم الجوارى.

قلت: العجب أنّك روميّة و لسانك عربى؟ قالت: نعم من ولوع جدّى و حمله إياى على تعلّم الآداب أن أوعز إلى امرأة ترجمانة لى فى الإختلاف إلىّ و كانت تقصدنى صباحاً و مساءً و تفيدنى العربيّة حتى استمرّ لسانى عليها و استقام.

قال بشر: فلما انكفأت بها إلى سرّ من رأى دخلت على مولاي أبى الحسن عليه السلام فقال: كيف أراك الله عزّ الإسلام و ذلّ النصرانيّة و شرف محمد و أهل بيته عليهم السلام؟ قالت: كيف أصف لك يا بن رسول الله ما أنت أعلم به منىّ قال: فإنىّ أحببت أن

أكرمك فما أحب إليك، عشرة آلاف دينار أم بشرى لك بشرف الأبد؟ قالت: بشرى بولدي لي. قال لها:

أبشرى بولد يملك الدنيا شرقاً و غرباً و يملاً الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً قالت: ممن؟ قال: ممن خطبك رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم له ليلة كذا في شهر كذا من سنة كذا بالرومية (قالت من المسيح و وصيه؟) قال لها ممن زوجك المسيح عليه السلام و وصيه؟ قالت: من ابنك أبي محمد عليه السلام؟ فقال: هل تعرفينه؟ قالت: و هل خلت ليلة لم يرني فيها منذ الليلة التي أسلمتُ على يد سيِّدة النساء صلوات الله عليها قال: فقال مولانا:

يا كافور أدعُ اختي حكيمة، فلما دخلت قال لها: ها هيه فاعتنقتها طويلاً و سرّت بها كثيراً فقال لها أبو الحسن عليه السلام: يا بنت رسول الله خذها إلى منزلك و علمها الفرائض و السنن فإنها زوجة أبي محمد و أم القائم عليه السلام؛<sup>۱</sup>

جمعی از رجال حدیث به نقل از ابوالفضل شیبانی، از ابوالحسین محمد بن بحر بن سهل شیبانی رهنی، از بشر بن سلیمان نخاس - از دودمان ابویوب انصاری - یکی از غلامان امام هادی و امام عسکری علیه السلام که در شهر سامرا در همسایگی آن دو بزرگوار می زیست اظهار داشت که، کافور خادم پیک امام هادی علیه السلام نزد من آمد و گفت: امام علیه السلام شما را فرا خوانده است، من خدمت حضرت رسیدم و مقابل آن بزرگوار نشستم. امام علیه السلام به من فرمود: «ای بشر! تو از دودمان انصار هستی و دوستی ما اهل بیت نسلی پس از نسل دیگر، میان شما وجود داشته و مورد اعتماد ما خانواده اید. من تصمیم دارم تو را میان شیعیان به فضیلتی برتری بخشم و جا دارد که تو در این کار بر سایر

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۶، ح ۱۲ و ص ۱۰، ح ۱۳، به نقل از کمال الدین، ص ۴۱۸، ذیل حدیث ۱، به اسنادش از ابوالحسین محمد بن یحیی شیبانی نظیر آن را نقل کرده؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۳۶۳، ح ۱۷، به نقل از غیبت و کمال و در ص ۴۰۸، ح ۳۷، از همین دو کتاب به نحو اختصار؛ منتخب انوار المصیبه، ص ۵۱ - ۶۰، به نقل از ابن بابویه؛ حلیة الابرار، ج ۲، ص ۵۱۵، از ابن بابویه و مسند فاطمه؛ دلائل الامامه، ص ۲۶۲، از مفضل با اندکی تفاوت؛ روضة الواعظین، ص ۲۵۲، از بشر بن سلیمان مانند آن را روایت کرده؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۴۰، از بشر بن سلیمان نخاس، به نحو اختصار.

شیعیان سبقت‌گیری و آن رازی است که تو را از آن آگاه خواهم ساخت و اینک تو را برای خریداری کنیزکی اعزام می‌کنم.

آن‌گاه نامه‌ای به خط و زبان فرنگی نگاشت و آن را به مهر خویش مهمور ساخت و کیسه‌ای زرد رنگ حاوی ۲۲۰ دینار (طلا) بیرون آورد و فرمود: «این نامه و پول را بگیر و رهسپار بغداد گشته و فلان روز هنگام برآمدن آفتاب در کرانه فرات حاضر شو. وقتی کشتی حامل اسیران و کنیزکان به ساحل رسید گروهی از گماشتگان امرای بنی عباس و گروهی اندک از جوانان عرب را در آن جا مشاهده می‌کنی زمانی که این صحنه را نظاره گر بودی تمام روز از راه دور، برده فروشی به نام عمر بن یزید نخاس رازیر نظر داشته باش تا زمانی که کنیزکی با این ویژگی‌ها بر مشتریان عرضه می‌شود. آن کنیز دو جامه پرنیان به تن دارد و از نشان دادن خود و از تماس دست خریداران بر بدنش، خودداری می‌کند و از پشت نقابی نازک، صدایی به شیوه فرنگیان خواهی شنید بدان که وی به زبان فرنگی می‌گوید: آه! که حرمتم شکست.

در این هنگام یکی از خریداران می‌گوید: این کنیز را که به دلیل پاکدامنی‌اش مرا شیفته خود کرده به سیصد درهم خریدارم ولی کنیزک در پاسخ وی می‌گوید: اگر تو به لباس سلیمان بن داود درآیی و نظیر پادشاهی‌اش را به ارمغان آوری هیچ‌گاه به تو تمایل نخواهم داشت. بنابراین، مال خود را تباه مساز!

نخاس به کنیزک تذکر می‌دهد: پس چه کنم چاره‌ای جز فروختن تو ندارم! کنیزک می‌گوید: چرا در فروش من شتاب می‌کنی؟ باید خریداری برای من بیابی که دلم به وفا و امانت داری‌اش آرامش یابد.

سخن به این جا که رسید تو به پاخیز و نزد عمر بن یزید نخاس برو و بدو بگو: نامه‌ای از یکی از اشراف و بزرگان با خود دارم که آن را به زبان و خط فرنگی نوشته است و در آن سخاوت و وفا و شایستگی‌های خود را یادآور شده است، این نامه را به این کنیزک بده تا با دقت در آن، بر اخلاق پسندیده صاحب این نامه آگاه گردد. اگر کنیزک به صاحب نامه تمایل پیدا کرد و راضی شد، من از سوی وی وکالت دارم این

کنیزک را برایش خریداری کنم».

پسر می گوید: آن چه مولایم امام هادی درباره آن کنیز فرموده بود انجام دادم، وقتی چشم آن کنیز به نامه مبارک امام هادی علیه السلام افتاد به شدت گریست و به عمر بن یزید گفت: مرا به صاحب این نامه بفروش و سوگند یاد کرد که اگر از فروختن وی به صاحب این نامه خودداری کند، خودکشی خواهد کرد.

پسر گفت: پس از این ماجرا در مورد بهای آن کنیز با برده فروش به بحث و گفتگو پرداختم تا این که وی به همان مبلغی که مولایم امام هادی علیه السلام در آن کیسه زرد به من سپرده بود راضی شد. برده فروش پول را از من ستاند و من نیز کنیزک را که شاد و خندان بود تحویل گرفته و او را به حجره‌ای که در بغداد اجاره کرده بودم، بردم. وی قرار و آرامش نداشت و نامه امام را از جیب خود بیرون می آورد و می بوسید و بر چشمان و گونه خود می نهاد و بر اندام خویش می کشید.

من باشگفتی به آن کنیزک گفتم: چگونه نامه‌ای که صاحبش را نمی شناسی می بوسی؟!

کنیزک در پاسخ گفت: تو از درک عظمت و بزرگواری فرزندان پیامبران عاجز و درمانده‌ای، اکنون به سخنانم به دقت گوش کن و دلت را برای دریافت گفته‌هایم، مهیا ساز.

من ملیکه، دختر یشو‌عا فرزند قیصر روم هستم و مادرم از دودمان حواریون و منسوب به شمعون، وصی و جانشین حضرت عیسی علیه السلام است. اینک تو را از ماجرای شگفت آور آگاه می سازم.

پدر بزرگم قیصر، تصمیم گرفت مرا در سیزده سالگی به همسری برادرزاده خود در آورد، پس از این تصمیم، سیصد نفر از نوادگان حواریون و کشیشان و راهبان و نیز هفتصد تن از صاحب منصبان و چهارهزار تن از سران و فرماندهان سپاه و سرکردگان قبایل را در قصر خود گرد آورد. آن گاه دستور داد تخت زرینی، از اندرون کاخ به صحن قصر انتقال یابد و آن را در منتهی الیه چهل پله نصب کردند.

وقتی برادرزاده‌اش بر فراز آن قرار گرفت و صلیب‌ها پیرامونش چیده شد و اُسقف‌ها اطراف او صف کشیدند و کشیشان انجیل‌ها را برای تلاوت بر سر دست گرفتند، ناگهان صلیب‌ها از بالا سرنگون شدند و بر زمین فرو ریختند و پایه‌های تخت شکست و تخت واژگون شد و برادرزاده پادشاه از تخت به زیر افتاد و از هوش رفت. از این حادثه، رنگ از چهره کشیشان پرید و اندامشان به لرزه افتاد و یکی از سران آن‌ها به پدر بزرگ من گفت: پادشاه! ما را از رو به رو شدن با این نُحُوسَت‌ها که حاکی از پایان عمر آیین مسیحیت و مسلک پادشاهی است، معاف دار.

جَدَم این موضوع را به فال بد گرفت آن‌گاه به کشیشان گفت: پایه‌های این تخت را یک بار دیگر نصب کنید و صلیب‌ها را بالا ببرید و برادرِ (داماد) نگون بخت را جای او بر تخت بنشانید تا او را به همسری این دختر در آورم شاید شگون او سبب برطرف شدن این نحوست‌ها گردد. زمانی فرمان جَدَم را عملی ساختند، با همان منظره نخست مواجه شدند، پس از این ماجرا مردم پراکنده شدند و جَدَم اندوهگین وارد حرم سرای خود شد و پرده‌های قصر فرو افتاد.

همان شب در خواب دیدم حضرت مسیح و شمعون و عده‌ای از حواریون در کاخ جَدَم گرد آمده و در همان محلی که تخت وی را نصب کرده بود، منبری از نور نصب کردند که از عظمت و بلندی، سر به آسمان می‌سایید، در این هنگام پیامبر اکرم حضرت محمد ﷺ به اتفاق داماد و وصی خود و تعدادی از فرزندانش بر آن‌ها وارد شدند، حضرت مسیح به استقبال رسول خدا رفت و یکدیگر را در آغوش کشیدند. پیامبر، خطاب به حضرت عیسی فرمود: ای روح خدا! من بدین جا آمده‌ام تا ملیکه دختر شمعون، جانشین تو را برای این فرزندم خواستگاری نمایم و با دست مبارکش به امام عسکری صاحب این نامه اشاره کرد.

پس از آن، حضرت مسیح رو به شمعون کرد و گفت: افتخار بزرگی نصیب تو شده، اینک جا دارد که میان خاندان خویش و خاندان محمد ﷺ پیوند خویشاوندی برقرار سازی.



شمعون در پاسخ گفت: چنین خواهم کرد.

سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر فراز منبر رفت و خطبه‌ای خواند و مرا به ازدواج فرزندش امام عسکری در آورد و حضرت مسیح و فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و حواریون، گواه بر آن عقد بودند.

از خواب بیدار شدم، از بیم کشته شدن، ترسیدم آن خواب را برای پدر و پدر بزرگم نقل کنم ولی هم چنان این راز را در دل نهان داشته و در حضور آنان ظاهر نمی‌کردم، آتش محبت امام عسکری در کانون سینه‌ام شعله ور گشت به گونه‌ای که از خوردن و آشامیدن باز ماندم و هر روز افسرده‌تر و ضعیف‌تر می‌گشتم و بدین ترتیب به بیماری شدیدی گرفتار شدم، جدم همه پزشکان فرنگ را بر بالینم حاضر ساخت و از آنان خواستار دارویی برای مداوای من شد. وقتی جدم از درمان من نومید شد رو به من کرد و اظهار داشت:

نور چشم من! آیا آرزویی دنیوی نداری تا آن را برآورم؟

گفتم: پدر بزرگ! من درهای مداوا و درمان را به روی خود بسته می‌بینم اگر دستور دهی، آزار و شکنجه‌هایی که در زندان‌هایت در حق اسیران مسلمان روا می‌دارند، برطرف شود و غل و زنجیر از آن‌ها برداری و فرمان آزادی آنان را صادر کنی، امید است که حضرت مسیح و مادرش مرا شفا دهند.

زمانی جدم خواسته مرا عملی ساخت، اندکی اظهار بهبودی کردم و مختصری غذا میل کردم و جدم از این رویداد بسیار شادمان شد و به اکرام و احترام اسیران پرداخت. چهارده شب بعد، در خواب دیدم فاطمه زهرا - سلام الله علیها - به اتفاق حضرت مریم دختر عمران و هزار خدمتگزار از حوریان بهشتی به دیدن من آمدند، حضرت مریم به من فرمود: این بانوی با عظمت، حضرت زهرا ی اطهر و مادر گرامی شوهرت امام عسکری است، من دست به دامان فاطمه زهرا شدم و گریستم و از عدم دیدار فرزندش امام عسکری علیه السلام، به آن حضرت شکوه نمودم.

بانوی بانوان جهان فرمود: از آن جا که تو هنوز بر آیین مسیحیت هستی و به خدا

شرک می‌ورزی، فرزندانم به دیدار تو نمی‌آید و از دین و آیین تو بیزاری می‌جوید. اگر مایل هستی خدا و حضرت مسیح و حضرت مریم از تو خشنود باشند و (فرزندانم) ابو محمد (امام عسکری) به دیدارت بیاید، باید این جمله را بر زبان جاری سازی: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ أبا مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وقتی این کلمات را بر زبان آوردم، سرور زنان جهان مرا در آغوش کشید و من بسیار شادمان گشتم. آن گاه به من فرمود: اکنون در انتظار دیدار (فرزندانم) ابو محمد (امام عسکری) باش که من او را نزدت خواهم فرستاد.

از خواب بیدار شدم در انتظار دیدار ابو محمد لحظه شماری می‌کردم، شب بعد ابو محمد علیه السلام به خوابم آمد و گویی به او عرضه داشتم: ای محبوب دلم! پس از آن که دلم را اسیر محبت تو ساختم، در حقم جفا روا داشتی و به دیدارم نیامدی! حضرت فرمود: سبب تأخیر در دیدارت، شرک تو به خدا بود. اکنون که مسلمان شده‌ای هر شب به دیدارت خواهم آمد تا خداوند متعال من و تو را آشکارا به یکدیگر برساند و از آن زمان تاکنون، آن حضرت همواره به دیدارم می‌آید.

بِشْرٍ مِی‌گوید: به وی گفتم: چگونه میان اسیران جای گرفتی؟

پاسخ داد: شبی، ابو محمد علیه السلام به من فرمود: پدر بزرگت در فلان روز لشکری به جنگ مسلمانان گسیل می‌دارد و خود او نیز در پی آنان می‌رود و تو باید به گونه‌ای ناشناس و در پوشش کنیزکان به آنان پیوندی و با شماری از آنها از فلان راه عبور نمایی و من چنین کردم تا این که پیشقراولان سپاه اسلام با ما رویارو شده و ما را به اسارت خویش در آوردند و پایان کارم همان بود که تو دیدی و مشاهده کردی و تاکنون غیر از تو کسی نمی‌داند من دختر پادشاه روم هستم و تنها تو را در جریان امر قرار دادم. در تقسیم اسیران، من در سهم پیرمردی قرار گرفتم که وی از نام می‌پرسید از بیان نامم خود داری کردم و بدو گفتم: نامم نرجس است، او گفت! نرجس نام کنیزکان است.

بِشْرٍ مِی‌گوید: به او گفتم: چقدر شگفت آور است که تو فرنگی هستی ولی زبان

عربی می دانی!

وی گفت: آری؛ از آن جا که جدم به من بسیار علاقه مند بود و دوست داشت مرا نیک تربیت کند از این رو، زن مترجمی که زبان عربی را خوب می دانست به آموزگاری من تعیین کرد و او صبح و شام زبان عربی را به من می آموخت تا به خوبی آن را فرا گرفتم.

پسر می گوید: وقتی آن بانوی گرامی را به شرم من رأی بردم، بر مولایم امام هادی علیه السلام وارد شدم. حضرت به آن کنیزک فرمود: «[دیدی] چگونه خدای توانا عزت دین مقدس اسلام و ذلت دین نصارا و عظمت و بزرگواری خاندان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را به تو نشان داد؟»

عرض کرد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! موضوعی را که شما بهتر از من می دانید چگونه برایتان توضیح دهم؟!

امام هادی علیه السلام فرمود: «می خواهم تو را به یکی از دو هدیه شادمان و مسرور گردانم: [اینک بگو ببینم] هدیه ای به مبلغ ده هزار اشرفی بیشتر تو را خرسند می سازد یا تو را به افتخاری جاودانی مژده دهم؟».

عرضه داشت: مرا به افتخاری جاودانی مژده بده.

فرمود: مژده باد تو را به فرزندی که گیتی را سراسر تسخیر می کند و آن را همان گونه که از ظلم و ستم پر شده به زیور عدل و داد می آراید».

عرض کرد: چنین فرزندی از چه کسی نصیب من خواهد شد؟

فرمود: «از همان کسی که پیامبر اسلام تو را در فلان شب و فلان سال رومی، برای او خواستگاری نمود».

عرض کرد: آیا از مسیح و وصی او؟

فرمود: «مسیح و وصی او تو را به ازدواج چه کسی در آوردند؟»

عرض کرد: به ازدواج پسر امام عسکری علیه السلام.

فرمود: «فرزند مرا می شناسی؟»

عرض کرد: از آن شب که به دست برترین زنان جهان مسلمان شدم، وی هر شب به دیدارم آمده است.

سپس امام هادی علیه السلام به کافور، خادم خویش فرمان داد خواهرم حکیمه را نزد من حاضر نما. وقتی حکیمه وارد شد، حضرت هادی علیه السلام بدو فرمود: «خواهر! این همان کنیزکی است که می گفتم».

حکیمه، آن بانوی سعادت‌مند را مدتی طولانی در آغوش کشید و از دیدنش بسیار خرسند گردید. امام هادی علیه السلام به حکیمه فرمود: «ای دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله! این بانو را با خود به منزل ببر و واجبات و مستحبات (احکام دین) را به او بیاموز که وی همسر ابو محمد امام حسن عسکری و مادر گرانقدر حضرت قائم علیه السلام است».

«و أخبرنا جماعة، عن أبي محمد هارون بن موسى التلعكبري رحمه الله قال: كنت في دهليز أبي عليّ محمد بن همام رحمه الله على دكة إذ مرّ بنا شيخ كبير عليه درّاعة، فسلم عليّ أبي علي بن همام فردّ عليه السلام و مضى».

فقال لي: أتدرى من هو هذا؟ فقلت: لا.

فقال: هذا شاكري لسيدنا أبي محمد عليه السلام أفشتهى أن تسمع من أحاديثه عنه شيئاً؟ قلت: نعم فقال لي: معك شيء تعطيه؟ فقلت له: معي درهمان صحيحان فقال: هما يكفيايه.

فمضيت خلفه فلحقته فقلت له: أبو علي يقول لك: تنشط للمصير إلينا؟ فقال: نعم، فجئنا إلى أبي عليّ بن همام فجلس إليه فغمز بي أبو علي أن أسلم إليه الدرهمين [فسلمتها إليه] فقال لي: ما يحتاج إلى هذا، ثم أخذها فقال له أبو علي بن همام: يا ابا عبد الله محمد! حدّثنا عن أبي محمد عليه السلام ما رأيت.

فقال: كان أستاذي صالحاً من بين العلويين لم أر قط مثله، و كان يركب بسرج صفته بزبون مسكى و أزرق قال: و كان يركب إلى دارالخلافة بسرّ من رأى في كلّ اثنين و خميس قال: و كان يوم النوبة يحضر من الناس شيء عظيم، و يغصّ الشارع بالدوابّ و البغال و الحمير و الضجّة فلا يكون لأحد موضع يمشي و لا يدخل بينهم.

قال: فإذا جاء أستاذي سكنت الضجّة، وهدأ صهيل الخيل و نهاق الحمير، قال: و تفرّقت البهائم حتى يصير الطريق واسعاً لا يحتاج (أن يتوقّى من الدّوابّ تحفّة ليزحمها) ثمّ يدخل فيجلس في مرتبته التي جعلت له، فإذا أراد الخروج و صاح البوّابون: هاتوا دابةً أبي محمّد سكن صياح الناس و صهيل الخيل، فتفرّقت الدّوابّ حتى يركب و يمضي.

و قال الشاكريّ: و استدعاه يوماً الخليفة و شقّ ذلك عليه، و خاف أن يكون قد سعى به إليه بعض من يحسده على مرتبته من العلويّين و الهاشميّين، فركب و مضى إليه، فلمّا حصل في الدار قيل له: إنّ الخليفة قد قام ولكن اجلس في مرتبتك أو انصرف قال: فانصرف و جاء إلى سوق الدّوابّ و فيها من الضجّة و المصادمة و اختلاف الناس شيء كثير.

فلما دخل إليها سكن الناس و هدأت الدّوابّ قال: و جلس إلى نخّاس كان يشتري له الدّوابّ قال: فجيء له بفرس كبوس لا يقدر أحد أن يدنو منه قال: فباعوه إياه بوكّس فقال [إلى] يا محمّد قم فاطرح السّرج عليه قال: فقلت: إنّه لا يقولى لي ما يؤذيني، فحللت الخزام و طرحت السّرج [عليه] فهدأ و لم يتحرّك و جئتُ به لأمضي به فجاء النخّاس فقال لي: ليس يباع، فقال لي: سلّمه إليهم قال: فجاء النخّاس ليأخذه فالتفت إليه التفاتةً ذهب منه منهزماً.

قال: و ركب و مضينا فلاحقنا النخّاس فقال: صاحبه يقول: أشفتك أن يردّ فإن كان [قد] علم ما فيه من الكبس فليشتره فقال لي أستاذي.

قد علمت فقال: قد بعتك، فقال: [إلى] خذه فأخذته [قال]: فجئتُ به إلى الإصطبل فما تحرّك و لا آذاني ببركة أستاذي.

فلما نزل جاء إليه و أخذ أذنه اليمنى فرقاه ثمّ أخذ أذنه اليسرى فرقاه، فوالله لقد كنت أطرح الشعر له فأفرّقه بين يديه، فلا يتحرّك، هذا ببركة أستاذي.

قال أبو محمّد: قال أبو علي بن همام هذا الفرس يقال له الصّؤل<sup>١</sup> قال: يرمم بصاحبه حتى يرمم به الحيطان و يقوم على رجليه و يلطم صاحبه.

١. اسب چموشی که بر مردم بورش برده و آنان را به قتل می‌رساند.

قال محمد الشاکری: کان أستاذی أصلح من رأیت من العلویین و الهاشمیین، ما کان یشرّب هذا النبیذ، کان یجلس فی المحراب و یسجد فانام و أنتبه و أنام و هو ساجد، و کان قلیل الأکل، کان یحضره التین و العنب و الخوخ و ما شاکله، فیأکل منه الواحدة و الثنتین، و یقول: شل هذا یا محمد إلی صبیانک، فأقول هذا کله فیقول خذه، ما رأیت قط أسدی منه؛<sup>۱</sup>

جمعی از رجال حدیث، به نقل از محمد بن هارون بن موسی تلعکبری رضی الله عنه روایت کرده‌اند که گفت: در دهلیز خانه ابوعلی محمد بن همّام رضی الله عنه بر سکویی نشسته بودیم پیرمردی که پیراهنی بلند به تن داشت از کنارمان گذشت و بر محمد بن همّام سلام کرد و او سلامش را پاسخ گفت و رفت.

ابوعلی به من گفت: این فرد را می‌شناسی؟  
گفتم: خیر.

گفت: وی خادم سرورمان ابو محمد امام عسکری رضی الله عنه است: آیا میل داری از روایاتی که وی از حضرت نقل می‌کند، مطلبی بشنوی؟  
گفتم: آری.

ابوعلی به من گفت: چیزی همراه داری به او بدهی؟  
گفتم: دو درهم کامل دارم.

گفت: برایش کافی است. من در پی او راه افتادم تا به وی رسیدم و بدو گفتم: ابوعلی می‌گوید: می‌توانی لحظاتی نزد ما بیایی؟  
گفت: آری.

به اتفاق، نزد ابوعلی بن همّام آمدیم، ابوعلی کنار او نشست و به من اشاره کرد دو درهم را بدو بدهم، وی گفت: نیازی بدان‌ها نیست و سپس آن‌ها را گرفت.

ابوعلی به او گفت: ابو عبدالله محمد! خاطره‌هایی را که از امام عسکری رضی الله عنه داری

۱. بحار، ج ۵۰، ص ۲۵۱، ح ۶؛ بخشی از این روایت در اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۱۳، ح ۵۱، آمده است؛ حلیة الابراز، ج ۲، ص ۵۰۰، به نقل از دلائل الامامة، ص ۲۲۶.

برایمان باز گو نما.

وی گفت: مولا و سرورم، میان علویان فردی شایسته است که هرگز نظیر او را ندیده‌ام. آن حضرت همواره بر مرکبی که زین آن با پارچه‌ای از حریر نازک به رنگ مشکی و آبی آراسته بود، سوار می‌شد. سپس افزود: امام علیه السلام روزهای دوشنبه و پنجشنبه هر هفته سوار بر مرکب و در سُرّ من رأی به دارالخلافة می‌رفت. در روز بارعام که امام به سمت دارالخلافة می‌رفت انبوه جمعیت به عشق دیدار حضرت حضور می‌یافت و مسیر حرکت وی مملوّ از، چهار پایان و سر و صدای آنان می‌شد به نحوی که برای کسی جای پایی برای حرکت نبود و نه کسی می‌توانست وارد آن جمعیت شود، ولی آن گاه که سرورم وارد می‌شد همه و سر و صدا و شیئه اسبان و بانگ چهار پایان فرو می‌نشست و پراکنده می‌شدند و مسیر به اندازه‌ای باز می‌شد که نیاز به نگاه داشتن امام نبود که اطرافش را بگیریم تا چارپایانی که در مسیر بودند به حضرت تنه نزنند، سپس امام به جایگاهی که برایش تدارک دیده شده بود وارد می‌شد. هر گاه قصد خارج شدن داشت و دربانان فریاد می‌زدند: مرکب ابو محمد را حاضر کنید، داد و فریاد مردم و همه اسبان فرو می‌نشست و آرام می‌گرفت و چارپایان پراکنده می‌شدند تا امام سوار می‌شد و رهسپار منزل می‌گردید.

وی می‌گوید: روزی خلیفه، حضرت را فرا خواند. این قضیه بر آن بزرگوار دشوار آمد و بیم داشت مبادا برخی از حسد ورزان علوی و هاشمی تبار، در مورد جایگاه و مقام او نزد خلیفه سعایت کرده باشند، با این وصف سوار بر مرکب شد و نزد خلیفه رفت وقتی به قصر وی رسید بدو گفته شد: خلیفه حضور ندارد شما می‌توانید در جایگاه خود بنشینید و یا برگردید.

او می‌افزاید: حضرت به هنگام بازگشت، به بازار اسب فروشان که پر از هیاهو و سر و صدای مردم بود رسید با وارد شدن حضرت، هیاهو و فریاد مردم فرو نشست و چارپایان آرام شدند. حضرت نزد چارپا فروشی که همواره برایش مرکب خریداری می‌کرد نشست. اسبی سرکش برایش آوردند که کسی نمی‌توانست به آن نزدیک شود.

از این رو، آن را به بهایی ناچیز به امام فروختند. حضرت به من فرمود: «محمد! به پاخیز و آن را زین کن».

محمد می گوید: با خود گفتم: امام هیچ گاه سخنی که موجب آزار و اذیت من شود، بر زبان نمی آورد [پس قادر بر این کار خواهم بود] از این رو، برخاستم و تنگ مرکب را باز کردم و زین را بر آن نهادم، اسب آرام گرفت و حرکتی از خود نشان نداد، مرکب را آوردم تا با خود ببرم که چارپا فروش آمد و به من گفت: این اسب، فروشی نیست. حضرت به من فرمود: «اسب را به آن‌ها پس بده».

تا فروشنده خواست آن را بگیرد اسب بر او حمله ور شد و او از ترس گریخت و حضرت سوار بر مرکب خود شد و به راهمان ادامه دادیم.

فروشنده اسب، خود را به ما رساند و گفت: من از پس گرفتن این اسب نگرانم و اگر مولایت از سرکشی این اسب اطلاع دارد می تواند آن را خریداری کند. سرورم فرمود: «اطلاع دارم».

وی گفت: «پس آن را به شما فروختم».

امام علیه السلام به من فرمود: اسب را بستان و من آن را گرفته و به اصطبل آوردم و به برکت مولا و سرورم نه کوچک ترین حرکتی انجام داد و نه موجب اذیت و آزار من شد. امام علیه السلام از مرکب خود که پیاده شد به سمت این اسب آمد نخست گوش راست و سپس گوش چپ آن را گرفت و در آن‌ها وزدی خواند. به خدا سوگند! من همواره مقابل آن اسب جور یخته و آن را پهن می کردم و به برکت مولا علیه السلام هیچ گونه حرکتی از خود نشان نمی داد.

بنا به نقل ابو محمد<sup>۱</sup>، ابوعلی بن همام گفت: این اسب «صئول» نامیده می شد و سوار خود را به دیوار می گوید و بر سر شمشیرهای خود می ایستاد و سر و صورت صاحب خود را زخمی می کرد. نیز می گوید: مولا و سرورم از جمع علویان و هاشمیان شایسته ترین فردی بود که سراغ داشتیم، او میگسار نبود و همواره در محراب عبادت

۱. کنیه تلکبری - راوی.



می نشست و سجده انجام می داد، هرگاه من به خواب می رفتم و بیدار می شدم و دوباره می خوابیدم هنوز امام علیه السلام در سجده بود. خوراکش اندک بود، انواع میوه ها نظیر انجیر و انگور و هلو و میوه هایی از این دست نزدش گذاشته می شد، حضرت تنها یک یا دو عدد تناول می کرد و سپس می فرمود: محمد! این میوه ها را برای فرزندانم ببر. عرض می کردم: آقا جان! همه را!

می فرمود: آری همه را و من کسی را نیک کردارتر از او ندیدم.

مواردی که بیان شد، برخی از دلایل امامت آن بزرگوار بود و اگر بنای بر شمردن همه آن ها را داشتیم مباحث کتاب به درازا می کشید، امام عسکری علیه السلام افزون بر مقام امامتش، سخاوتمندترین و بخشنده ترین مردم به شمار می آمد.

«أخبرني جماعة، عن التلعكبري، عن أحمد بن علي الرازي، عن الحسين بن علي، عن أبي الحسن الأيادي، قال: حدثني أبو جعفر العمري رضي الله عنه أن أبا طاهر بن بلبل حج فنظر إلى علي بن جعفر الهاماني وهو يُنفق النفقات العظيمة فلما انصرف كتب بذلك إلى أبي محمد عليه السلام فوقع في رُقعته: قد كنا أمرنا له بمائة ألف دينار ثم أمرنا له بمثلها فأبى قبولها إبقاءً علينا و ما للناس و الدخول في أمرنا فيما لم تدخلهم فيه؟»

جمعی از رجال حدیث، به نقل از تلّکبری، از احمد بن علی رازی، از حسین بن علی، از ابوالحسن ایادی روایت کرده اند که به نقل از ابوجعفر عمری علیه السلام گفت: ابوطاهر بن بلبل مناسک حج انجام داد و در آن جا ملاحظه کرد که علی بن جعفر همّانی مبالغ گزافی را در حج هزینه می کند. در بازگشت از حج، ماجرا را طی نامه ای به امام عسکری علیه السلام نوشت و امام علیه السلام در مرقومه اش فرمود: «ما فرمان دادیم به او صد هزار دینار بدهند بار دوم نیز چنین فرمانی صادر کردیم ولی او برای رعایت حال ما از پذیرش آن خودداری کرد، مردم را به دخالت در اموری که حق دخالت به آنها نداده ایم چه کار؟!»

رد سخن کسانی که امام عسکری علیه السلام را زنده پنداشته و مهدی دانسته‌اند سخن کسانی که قائلند: «حسن بن علی علیه السلام از دنیا نرفته و همچنان زنده است و او همان مهدی است با عنایت به آگاهی از رحلت آن حضرت، همان گونه که از رحلت پدران بزرگوارش آگاهیم، محکوم به بطلان است. شیوه بحث ما یکی و پاسخ دادن به آنان یکسان است، افزون بر این که قائلین به این سخن منقرض شده و از بین رفته‌اند و اگر سخنشان حق بود، منقرض نمی‌گشتند.

### روایات دال بر وفات آن حضرت

«سعد بن عبدالله الأشعری قال: سمعتُ أحمد بن عبيدالله بن خاقان - وهو عامل السلطان بقم - في حديث طويل اختصرناه قال: لما اعتلَّ أبو محمد الحسن بن عليّ عليهما السلام بعث إلى أبي أن ابن الرضا قد اعتلَّ، فركب مبادراً إلى دارالخليفة، ثمَّ رجع مستعجلاً و معه خمسة من خدم اميرالمؤمنين من ثقاته و خاصته، منهم نحرير، فأمرهم بلزوم دار أبي محمد و تُعرَّف خبره و حاله، و بعث إلى نفر من المتطبِّين فأمرهم بالاختلاف إليه و تعهده صباحاً و مساءً.

فلما كان بعد يومين أخبر أنه قد ضعف، فركب حتَّى نظر إليه ثمَّ أمر المتطبِّين بلزومه، و بعث إلى قاضي القضاة فأحضره مجلسه، و أمره أن يختار من أصحابه عشرة، فبعث بهم إلى دار أبي محمد و أمرهم بلزومه ليلاً و نهاراً.

فلم يزالوا هناك حتَّى توفِّي عليه السلام لأيام مضت من شهر ربيع الأوّل سنة ستين و مائتين، فصارت سرٌّ من رأى ضجّة واحدة «مات ابن الرضا».

ثمَّ أخذوا في تهيئته و عطّلت الأسواق و ركب أبي و بنوهاشم و سائر الناس إلى جنازته و أمر السلطان أبا عيسى بن المتوكّل بالصلاة عليه، فلما وضعت الجنازة دنا أبو عيسى فكشف عن وجهه و عرضه على بني هاشم من العلوية و العباسية و القواد و الكتاب و القضاة و الفقهاء، المعدّلين و قال: هذا الحسن بن عليّ بن محمد بن الرضا مات حتف أنفه على فراشه، حضره من خدم اميرالمؤمنين من ثقاته فلان و فلان و فلان ثمَّ

غَطَى وَجْهَهُ، وَ صَلَّى عَلَيْهِ وَ كَبَّرَ عَلَيْهِ خَمْساً<sup>۱</sup> وَ أَمَرَ بِحَمَلِهِ، فَحُمِلَ مِنْ وَسْطِ دَارِهِ، وَ دُفِنَ فِي الْبَيْتِ الَّذِي دُفِنَ فِيهِ أَبُوهُ؛<sup>۲</sup>

سعد بن عبدالله اشعری می گوید: در حدیثی طولانی از احمد بن عبدالله بن خاقان - کارگزار سلطان وقت در قم شنیدم گفت: زمانی که امام عسکری علیه السلام در بستر بیماری قرار گرفت جعفر بن علی (جعفر کذاب) به وسیله پیکی، پدرم را از بیماری ابن الرضا (امام عسکری علیه السلام) آگاه ساخت. پدرم بی درنگ سوار بر مرکب و راهی دارالخلافه شد سپس به اتفاق پنج تن از خدمتگزاران خاص و مورد اعتماد خلیفه از جمله «نحریر»، شتابان بازگشت و بدانان دستور داد خانه حسن بن علی را ترک نگویند و در جریان وضعیت حال او باشند، آن گاه چندین پزشک را خواست و به آن ها دستور داد همواره خدمت امام برسند و شام و بام مراقب اوضاع و احوال وی باشند.

۱. این روایت از این جنبه که مشتمل بر وفات امام حسن عسکری علیه السلام است با سایر روایات معتبری که در این زمینه وارد شده، سازگار است به همین سبب شیخ طوسی رحمته الله در این جا به نقل آن پرداخته است. ولی از این رهگذر که مشتمل بر نماز ابو عیسی پسر متوکل عباسی بر پیکر آن امام همام است. روایتی بی اعتبار و غیر قابل اعتماد است. در سلسله سند این روایت احمد بن عبدالله بن خاقان وجود دارد که خود یکی از مزدوران خلفای عباسی بوده است. از سویی با روایات معتبر و مشهور بسیاری در تعارض است. که دلالت دارند جعفر بن علی (جعفر کذاب) جلو آمد تا بر جنازه برادر نماز بگذارد ولی حضرت حجت علیه السلام از خانه بیرون آمد و به جعفر دستور داد عقب رود و جعفر عقب رفت و حضرت حجت علیه السلام بر پیکر نازنین پدر نماز گزارد البته بین این روایت و روایاتی که بر خلاف آن دلالت دارد، منافاتی وجود ندارد زیرا امکان دارد نماز ابو عیسی بر جنازه امام عسکری علیه السلام در ظاهر صورت پذیرفته باشد نظیر نماز مأمون عباسی بر جنازه امام رضا علیه السلام و نماز سندی بن شاهک، بر پیکر امام کاظم علیه السلام چنان که صدوق علیه السلام آن را در کمال الدین، ص ۳۷ و عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۹۷، ح ۳ آورده و بحار، ج ۴۸، ص ۲۲۵، ح ۲۷ و عوالم، ج ۲۱، ص ۴۵۹، ح ۳، آن را از کمال و عیون نقل کرده است. افزون بر این که روایت یاد شده با روایت مشهوری که می گوید بر جنازه امام کسی جز امام نماز نمی گزارد در تعارض است نظیر این مطلب در سخنان امام رضا علیه السلام قبل از شهادتش نیز وارد شده که حضرت از آن، مورد پرسش قرار گرفت و بدان پاسخ داد و مأمون حضرت را مورد اعتراض قرار داد.

۲. بحار، ج ۵۰، ص ۳۲۷، ضمن ح ۱، به نقل از کمال الدین، ص ۴۳، از پدرش ابن ولید هر دو از سعد بن عبدالله؛ اعلام الوری، ص ۳۵۸، از محمد بن یعقوب، ارشاد مفید، ص ۳۳۹ - ۳۴۰، به اسنادش از کلینی با اندکی تفاوت؛ کشف الغمّه، ج ۲، ص ۴۰۸ - ۴۰۹، از ارشاد؛ حلیة الابرار، ج ۲، ص ۴۸۸؛ به نقل از کافی، ج ۱، ص ۵۰۵ با اندکی تفاوت؛ این روایت را شیخ طوسی در کتاب فهرست خود در بیان شرح حال ابن خاقان به اسنادش از حمیری، نقل کرده است.

دو روز بعد پدرم خبر یافت که آن حضرت دچار ضعف گشته، سوار بر مرکب و رهسپار نزد وی شد تا در جریان وضعیّت جسمی او قرار گیرد و سپس به پزشکان فرمان داد همواره در کنار حضرت باشند، آن گاه قاضی القضاة را فراخواند و او را در آن مجلس حاضر نمود و به وی دستور داد تا ده تن از کسانی که به دین و تقوا و امانت داری آنها اطمینان دارد، برگزیند وی نیز آن جمع را انتخاب کرده و به خانه امام عسکری علیه السلام فرستاد و بدانان دستور داد شب و روز از آن حضرت جدا نشوند.

این گروه، همواره در خانه امام علیه السلام بسر می بردند تا آن که در اوایل ربیع الاول سال ۲۶۰ روح مقدّسش به آسمانها پرکشید و شهر سُرّ من رأی یکپارچه ناله و فریاد «ابن الرضا از دنیا رفت» سرداد!!

سپس به تشییع پیکر پاک امام عسکری علیه السلام پرداختند و بازارها تعطیل شد، پدرم به اتفاق بنی هاشم و سایر مردم در تشییع جنازه امام علیه السلام حاضر شدند و سلطان به ابو عیسی پسر متوکل فرمان داد بر جنازه حضرت نماز بگزارد. وقتی جنازه بر زمین نهاده شد ابو عیسی به آن نزدیک شد و کفن از چهره مبارک حضرت برگرفت و آن را به بنی هاشم، اعمّ از علویان و عباسیان و فرماندهان و کاتبان و داوران و فقها و تعدیل گران، نشان داد و گفت: جنازه ای که مشاهده می کنید پیکر مقدّس حسن بن علی، ابن الرضاست که به مرگ طبیعی از دنیا رفته است. سه تن از خدمتگزاران مورد اعتماد خلیفه در آن جا حضور یافتند و سپس چهره حضرت را پوشاند و با پنج تکبیر بر جنازه اش نماز گزارد. سپس دستور حمل جنازه را صادر کرد و پیکر مقدّس امام عسکری علیه السلام از میان خانه اش برداشته و در همان خانه ای که پدر بزرگوارش مدفون گشته بود به خاک سپرده شد.

سخن آن دسته از کسانی که قائلند حسن بن علی (امام عسکری) علیه السلام پس از رحلتش زنده می شود و او همان قائم است. [با آن چه بیان شد] محکوم به بطلان است. این گروه در این راستا به حدیثی از امام صادق علیه السلام استناد جسته اند که فرمود: «حضرت مهدی» به این دلیل قائم نامیده شده که پس از رحلت، قیام می کند. بنابراین،

گفته آنان به دلایلی که ما بر رحلت آن بزرگوار اقامه کردیم، مردود است. کسانی که مدعی زنده شدن آن حضرتند برای گفته خود نیاز به اقامه دلیل دارند و اگر چنین ادعایی برای این گروه روا باشد بنابراین، واقفیان نیز می‌توانند در مورد موسی بن جعفر علیه السلام همین سخن را بگویند. افزون بر این که چنین موضوعی بدان جا خواهد انجامید که فاصله زمانی پس از رحلت امام عسکری علیه السلام تا زمانی که دیگر باز زنده می‌شود، جامعه از وجود امام و پیشوا، تهی خواهد ماند که ما با دلایل عقلی بر آن بطلان کشیدیم.

روایت ذیل از جمله روایاتی است که بر بطلان چنین ادعایی دلالت دارد:

«سعد بن عبدالله الأشعری، عن محمد بن عیسی بن عبید و محمد بن الحسین بن أبي الخطاب، عن محمد بن الفضل، عن أبي حمزة الثمالي قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام أتبقى الأرض بغير إمام؟ فقال: لو بقيت الأرض بغير إمام ساعة لساخت؛<sup>۱</sup>

سعد بن عبدالله اشعری، از محمد بن عیسی بن عبید و محمد بن حسین بن ابوالخطاب، از محمد بن فضل، از ابو حمزه ثمالی روایت کرده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا زمین بدون امام و پیشوا باقی می‌ماند؟

حضرت فرمود: «اگر زمین یک لحظه بدون امام باقی بماند، با ساکنانش فرو می‌رود».

سخن امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: «خدایا! زمین را از حجت آشکار و مشهور و یا

۱. بحار، ج ۲۳، ص ۲۴، ح ۳۰، به نقل از غیبت و از علل الشرایع، ص ۱۹۸، ح ۱۶، از محمد بن حسن، از سعد بن عبدالله با اندکی تفاوت؛ غیبت نعمانی، ص ۱۲۸، ح ۸، از محمد بن یعقوب؛ بحار، جلد یاد شده، ص ۲۱، ح ۲۰، به نقل از علل، ص ۱۹۶، ح ۵، به اسنادش از محمد بن فضل با اندکی تفاوت؛ کمال الدین، ص ۲۰۱، به اسناد خود از سعد، نظیر آن را آورده و در ص ۲۸، ح ۴۰، به نقل از علل، ص ۱۹۸، ح ۱۸ به اسنادش از محمد بن فضیل با اندکی تفاوت آن را روایت کرده؛ بصائر الدرجات، ص ۴۸۸، ح ۲، از محمد بن عیسی، از محمد بن فضیل همان‌گونه که در کمال آمده است؛ اثبات الهداة، ج ۱، ص ۷۸، ح ۱۸، از غیبت (کتاب حاضر) و کافی، ج ۱، ص ۱۷۹، ح ۱۰ و علل، بصائر و کمال روایت کرده که در کافی، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی نظیر آن روایت شده است.

بیمناک و نهانت تهی مگذار» نیز دلیل بر همین معناست.<sup>۱</sup> افزون بر این که سخن امام صادق علیه السلام فرمود: «به این جهت مهدی را قائم می گویند که پس از رحلت، قیام می کند». اگر این روایت صحیح باشد، احتمال دارد مقصود امام این باشد که قائم علیه السلام پس از فراموش شدن نام و یادش، قیام می کند و گمنام می ماند و شناخته نمی شود و استعمال چنین عباراتی در لغت، معمول است. از سویی، دلایلی که ما بر وجود پیشوایان دوازده گانه اقامه نمودیم، این سخن را مردود می داند زیرا امام عسکری علیه السلام یازدهمین پیشواست. بنابراین، گفته آنان محکوم به بطلان است. گذشته از این، سپاس خدا را کسانی که قائل به چنین سخنی بوده اند منقرض گشته اند و اگر سخن آنان به حق بود، معتقدان به آن منقرض نمی گشتند.

**رد گفته کسانی که پس از امام عسکری علیه السلام زمان را خالی از حجت می دانند**  
گفته آن دسته از کسانی که قائل به فاصله زمانی پس از رحلت امام عسکری علیه السلام و تهی ماندن زمان از وجود امام و پیشوا هستند نیز با دلائل عقلی و نقلی که اقامه [و ثابت کردیم که] زمان هیچ گاه از وجود امام خالی نمی ماند، محکوم به بطلان است و استناد این گروه به فاصله های زمانی بین پیامبران، مردود است زیرا منظور از فاصله زمانی (فترت) تهی ماندن زمان، از وجود پیامبر است و مانبوت و پیامبری را همواره واجب نمی شمیریم. بنابراین، در آن هیچ گونه دلالتی بر تهی ماندن زمان از وجود امام نمی تواند باشد، افزون بر این که، قائلین به این سخن بحمدالله منقرض گشته اند. بدین ترتیب، این سخن نیز از درجه اعتبار ساقط و بی پایه و اساس است.

سخن افرادی که به امامت جعفر بن علی (جعفر کذاب) پس از برادرش امام عسکری علیه السلام قائلند، با دلایلی که بر وجوب معصوم بودن امام و عدم روا بودن اشتباه از او بر شمردیم، محکوم به بطلان است افزون بر آن، امام و پیشوا باید از همه مردم به

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۲۱۱؛ اثبات الهداة، ج ۱، ص ۸۶، ح ۴۹، به نقل از غیبت و کافی، ح ۱، ص ۳۳۵، ح ۳؛ بحار، ج ۲۳، ص ۲۰، ح ۱۷، به نقل از علل الشرایع.

احکام اسلام آشنا تر باشد و جعفر به اتفاق همه، معصوم نبوده و رفتار و کردار ناشایستی که منافات با عصمت داشته از او سر زده، قابل شمارش نیست و با بیان آن‌ها مباحث کتاب را به درازا نمی‌کشانیم. اگر از این پس زمینه‌ای برای یادآوری برخی از آن‌ها به وجود آمد، به ذکر آن‌ها خواهیم پرداخت.

در مورد آگاهی او (جعفر کذاب) به احکام اسلام به قطع می‌توان گفت: وی از این ویژگی بی بهره بوده. بنابراین، چگونه امامت وی ثابت می‌شود؟ گذشته از این، کسانی که قائل به این سخن بوده‌اند نیز بحمدالله والمِنَّه منقرض گشته‌اند.

**ردّ سخن کسانی که در مورد فرزند امام عسکری علیه السلام دچار اشتباه شده‌اند**  
گفته کسانی که قائلند: امام عسکری علیه السلام از وجود فرزند، بی بهره بوده است نیز با دلایلی که بر امامت دوازده امام و گردش امامت میان آنان اقامه نمودیم، مردود است و روایت ذیل به گونه‌ای روشن تر بیانگر آن است:

«محمّد بن عبدالله بن جعفر الحمیری، عن أبيه، عن أحمد بن محمد بن عيسى الأشعري، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن عقبة بن جعفر قال: قلت لأبي الحسن عليه السلام: قد بلغت ما بلغت و ليس لك ولد فقال: يا عقبة بن جعفر إن صاحب هذا الأمر لا يموت حتى يری ولده من بعده!»

محمّد بن عبدالله بن جعفر حمیری، از پدرش، از احمد بن محمد بن عیسی اشعری، از احمد بن محمد بن ابونصر، از عقبة بن جعفر روایت کرده که گفت: به امام هادی علیه السلام عرض کردم: [اماما!] سنی از شما گذشته و از وجود فرزند بی بهره‌اید!  
حضرت فرمود: «ای عقبة بن جعفر! امام و پیشوای امت، تا زمانی که فرزند پس از خود را نبیند، از دنیا نخواهد رفت».

۱. بحار، ج ۲۵، ص ۲۵۰، ح ۳؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۱۸۶، ح ۴۲؛ نیز بحار، ج ۵۰، ص ۳۵، ح ۲۲؛ اثبات، ج ۳، ص ۳۲۵، ح ۲۱؛ حلیة الأبرار، ج ۲، به نقل از کفایة الاثر، ص ۲۷۴، به اسنادش از حمیری؛ بحار، ج ۲۳، ص ۴۲، ح ۸۰، به نقل از کمال الدین، ص ۲۲۹، ح ۲۵، به اسناد خود از احمد بن محمد بن عیسی نظیر آن را روایت کرده است.

«عنه، عن أبيه، عن محمد بن عيسى، عن الحسن بن علي الخزاز، عن عمر بن أبان، عن الحسن بن أبي حمزة، عن أبيه عن أبي جعفر عليه السلام قال: يا أبا حمزة إن الأرض لن تخلو إلا وفيها عالم منّا، فإن زاد الناس قال: قد زادوا وإن نقصوا، قال: قد نقصوا ولن يخرج الله ذلك العالم حتى يرى في ولده من يعلم مثل علمه أو ما شاء الله؛<sup>۱</sup>

محمد بن عبدالله، از پدرش، از محمد بن عیسی، از حسن بن علی خزاز، از عمر بن أبان، از حسن بن ابو حمزه، از پدرش، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «ای ابو حمزه! زمین هیچ گاه تهی نمی ماند و همواره عالم و دانشمندی از ما در آن وجود دارد که اگر مردم چیزی بر احکام دین بیفرایند و یا بکاهند، آنان را ارشاد نموده و به اشتباهشان آگاه سازد و خداوند این عالم را از این دنیا خارج نمی سازد تا در جمع فرزندانش کسی را در علم و آگاهی نظیر خود و یا آن گونه که خدای می خواهد، مشاهده کند.»

«و روی محمد بن یعقوب الكلینی رفعه قال: قال أبو محمد عليه السلام - حين وُلد الحجة عليه السلام - زعم الظلمة أنهم يقتلونني ليقطعوا هذا النسل، فكيف رأو قدرة الله و سمأه المؤمل؛<sup>۲</sup>

محمد بن یعقوب کلینی روایتی را به نحو مرفوع از امام عسکری علیه السلام نقل کرده که به هنگام ولادت حضرت حجت علیه السلام فرمود: «ستم پیشگان در این پندارند که مرا بکشند تا نسل امامت را قطع کنند ولی قدرت خدا را چگونه یافته اند؟!» و فرزندش را «مؤمل» (قبله آمال و آرزوها) نامید.»

۱. بحار، ج ۲۵، ح ۴؛ اثبات الهداة، ج ۱، ص ۱۲۳، ح ۱۹۵.

۲. همان، ج ۵۱، ص ۳۰، ح ۵؛ مهج الدعوات، ص ۲۷۶، از نصر بن علی جهضمی، از امام عسکری علیه السلام؛ تاریخ الاثمه، ص ۲۲، با اندکی تفاوت؛ این کلمه را نصر بن علی جهضمی یکی از راویان مورد اعتماد اهل سنت آورده و خطیب در تاریخ خود آن را ستوده است. نصر بن علی در کتاب خویش پیرامون بیان تاریخ ولادت ائمه علیهم السلام آن جا که سخن از حسن بن علی عسکری علیه السلام به میان آورده می گوید: از جمله دلایل امامت آن حضرت، روایتی است که حسن بن علی عسکری به هنگام ولادت محمد بن حسن علیه السلام بیان کرد و فرمود: «ستم پیشگان بر این پندارند که مرا بکشند تا نسل امامت را قطع کنند ولی قدرت خدای تعالی را چگونه یافته اند؟! و فرزندش را مؤمل نامید.»



«و روی سعد بن عبدالله، عن أبي هاشم داود بن القاسم الجعفری قال: كنت محبوساً مع أبي محمد عليه السلام في حبس المهدي بن الواثق فقال لي: يا أبا هاشم إن هذا الطاغی أراد أن يعذب بالله في هذه الليلة وقد بتر الله تعالى عمره، و قد جعله الله للقاء من بعده و لم يكن لي ولد و سأرزق ولداً.

قال أبو هاشم: فلما أصبحنا [و طلعت الشمس] شغب الأتراك على المهدي فقتلوه، و ولی المعتمد مكانه و سلمنا الله؛

سعد بن عبدالله، از ابو هاشم داود بن قاسم جعفری روایت کرده که گفت: به اتفاق امام عسکری علیه السلام در زندان مهتدی<sup>۱</sup> فرزند، واثق زندانی بودم امام علیه السلام به من فرمود: «ای ابو هاشم! این ستم پیشه امشب قصد دارد دین خدا را به بازی بگیرد ولی خداوند عمرش را کوتاه کرده و حکومت پس از او را برای جانشین پس از وی مقرر داشته است - من از وجود فرزند بی بهره ام ولی به زودی صاحب فرزندی خواهم شد».

ابو هاشم می گوید: شب را که به صبح آوردیم، سپاهیان ترک بر مهتدی یورش برده و او را کشتند و معتمد جانشین وی شد و خداوند ما را به سلامت نگاه داشت.

سخن کسانی که مدعی اند، ماجرا بر آنها مشتبه شده و نمی دانند آیا امام عسکری علیه السلام فرزند داشته یا خیر و به بخش نخست آن، یعنی امامت خود امام عسکری علیه السلام پای بندند تا صحت بخش دوم، یعنی اثبات فرزند او، برایشان احراز شود نیز با دلایلی که بر امامت حجة بن الحسن و دوازده امام علیهم السلام اقامه نمودیم محکوم به بطلان بوده و مردود است. افزون بر این، شایسته نیست در این خصوص توقف نمود بلکه باید به امامت فرزند امام عسکری علیه السلام یقین حاصل کرد.

۱. از کتب تاریخی نظیر کامل ابن اثیر و تاریخ الخمیس یعقوبی و مروج الذهب مسعودی چنین بر می آید که مهتدی در منطقه «قاطول» در سامرا متولد شد و پس از برکناری معتز در سال ۱۵۵ هـ. مردم با او بیعت کردند و دبری نیاید که ترکها در بغداد بر او شوریدند، وی به نبرد با آنان پرداخت و میان آنان جنگ در گرفت و همه سربازان وی از نژاد ترک پراکنده شدند و به سپاهیان خودی پیوستند، تنها عده ای اندک با مهتدی باقی ماندند و او که با شکست مواجه شده بود با شمشیری که در دست داشت فریاد می زد: ای مسلمانان! من امیر المؤمنینم. در راه خلیفه خدا به نبرد پردازید! ولی هیچ کس بدو پاسخ مثبت نداد و با ضربه نیزه ای زخمی شد که در پی آن در سال ۲۵۶ در گذشت و مدت خلافت وی یازده ماه و چند روز بود.

از سویی، قبلاً یادآور شدیم که هر امام و پیشوایی تا زمانی که از نعمت فرزند برخوردار نشود و فرزند خویش را نبیند، دنیا را وداع نمی‌گوید.

روایت ذیل تأکید بر همین معناست:

«محمد بن عبدالله بن جعفر الحمیری، عن أبيه، عن علي بن سليمان بن رشيد، عن الحسن بن علي الخزاز قال: دخل علي بن أبي حمزة على أبي الحسن الرضا عليه السلام فقال له: أنت امام؟ قال: نعم، فقال له: إني سمعت جدك جعفر بن محمد عليهما السلام يقول: لا يكون الإمام إلا و له عقب.

فقال: أنسيت يا شيخ أو تناسيت؟ ليس هكذا قال جعفر عليه السلام، إنما قال جعفر عليه السلام: لا يكون الإمام إلا و له عقب إلا الإمام الذي يخرج عليه الحسين بن علي عليهما السلام فإنه لا عقب له، فقال له: صدقت جعلت فداك هكذا سمعت جدك يقول: محمد بن عبدالله بن جعفر حميري، از پدرش، از علی بن سلیمان بن رشید، از حسن بن علی خزاز روایت کرده که گفت: علی بن ابو حمزه خدمت علی بن موسی الرضا علیه السلام شرفیاب شد و بدو عرضه داشت: شما امام هستید؟

امام رضا علیه السلام فرمود: «آری»

ابن ابو حمزه گفت: من از جدت امام صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود: هیچ امامی بدون فرزند نخواهد ماند. امام علیه السلام فرمود: «پیر مرد! فراموش کرده‌ای یا خود را به فراموشی زده‌ای، جعفر بن محمد چنین مطلبی عنوان نکرد بلکه فرمود: هیچ امام و پیشوایی بدون فرزند نخواهد بود جز پیشوا و خلیفه‌ای که حسین بن علی علیه السلام در زمان او ظاهر شده و رجعت می‌کند [یعنی امام زمان] و او دارای فرزند نیست» عرض کردم: فدایت شوم صحیح می‌فرمایید، من از جدت چنین مطلبی شنیدم».

دلایل عقلی و نقلی که بر عدم تهی ماندن زمان از وجود امام و پیشوا اقامه کردیم، این گفته را نیز مردود می‌سازد روایتی که در آن آمده: «به بخش نخست آن (امامت امام

۱. بحار، ج ۲۵، ص ۲۵۱، ح ۵ و ج ۵۳، ص ۷۵، ح ۷۷؛ اثبات الهداة، ج ۱، ص ۱۲۴، ح ۱۹۶؛ ایقاظ من الهجعه، ص ۳۵۴، ح ۹۶.

عسکری علیه السلام) پای بند باشید تا صحت بخش دوم<sup>۱</sup> (امامت فرزندش) برایتان احراز شود» خبری واحد است. افزون بر آن، که سعد بن عبدالله آن را تأویلی نزدیک به معنا نموده و گفته است: جمله «به بخش نخست آن پای بند باشید تا صحت بخش دوم برایتان احراز شود» خود، دلیل بر حتمی بودن وجود فرزند امام عسکری علیه السلام است. زیرا اقتضای این جمله، تمسک به وجود پیشوای نخست است و از وضعیت فرد دوم که به جهت تقیه در پس پرده غیبت است، سخن نمی‌گوید تا خداوند به او اجازه ظهور دهد. و قیامش را آشکار و او را مشهور می‌سازد و بحمدالله قائلین به این نظریه نیز منقرض گشته‌اند.

سخن کسانی که به امامت امام عسکری علیه السلام قائل بوده و می‌گویند: دوران امامت، نیز مانند نبوت، پایان پذیرفته است نیز به دلایل عقلی و نقلی، که بر عدم تهی ماندن زمان از وجود امام و اثبات امامت ائمه دوازده گانه اقامه کردیم، محکوم به بطلان است و پس از بیان این موضوع، صحت ولادت حضرت قائم علیه السلام را روشن خواهیم ساخت. بدین ترتیب، سخن آنان از همه جهات از درجه اعتبار ساقط است. افزون بر این که، این عده نیز بحمدالله منقرض شده‌اند.

#### عدم جمع امامت بین دو برادر، غیر از حسنین علیهم السلام

قبلاً گفته فطحی مسلک‌هایی را که عقیده به امامت جعفر بن علی (جعفر کذاب) و عبدالله فرزند امام صادق علیه السلام داشتند، مردود ساختیم. این گروه پس از درگذشت عبدالله، که فرزندی از خود به جای نهد، به امامت موسی بن جعفر علیه السلام و پس از او به امامت امام عسکری علیه السلام قائل شدند و پس از رحلت امام عسکری علیه السلام قائل به امامت جعفر (کذاب) شدند که سخن این عده نیز به چند دلیل محکوم به بطلان است که قبلاً بدان پرداختیم. از سویی، شیعه به اتفاق قائل است که امامت، پس از امام حسن و امام

۱. غیبت نعمانی، ص ۱۵۸-۱۵۹، ح ۲، ۴؛ بحار، ج ۵۲، ص ۱۳۲، ح ۳۷، به نقل از غیبت نعمانی.

حسین علیه السلام هیچ گاه در دو برادر جمع نشده و در این زمینه روایات فراوانی نقل کرده‌اند از جمله:

« ما رواه سعد بن عبدالله، عن محمد بن الوليد الخزاز، عن يونس بن يعقوب قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: أبي الله أن يجعل الإمامة لأخوين بعد الحسن و الحسين عليهما السلام؛<sup>۱</sup>»

سعد بن عبدالله، از محمد بن ولید خزاز، از یونس بن یعقوب روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: «خداوند، پذیرا نیست که امامت را پس از امام حسن و امام حسین علیه السلام در دو برادر قرار دهد».

«عنه، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن سليمان بن جعفر، عن حماد بن عيسى الجهني قال: قال أبو عبدالله عليه السلام لا تجتمع الإمامة في أخوين بعد الحسن و الحسين عليهما السلام إنما هي في الأعقاب و أعقاب الأعقاب؛<sup>۲</sup>»

نیز سعد بن عبدالله، از محمد بن حسین بن ابوالخطاب، از سلیمان بن جعفر، از حماد بن عیسی جهنی روایت کرده که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: «پس از امام حسن و امام حسین علیه السلام هیچ گاه امامت در دو برادر، گرد نخواهد آمد و تنها در فرزندان و نوادگان، قرار خواهد گرفت».

«و روی محمد بن عبدالله بن جعفر الحمیری، عن أبيه، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن يونس بن عبدالرحمن، عن الحسين بن ثوير بن أبي فاختة، عن أبي عبدالله عليه السلام قال:

۱. مانند سید مرتضی در عیون المعجزات، ص ۱۳۴؛ صدوق در علل، ص ۲۰۸؛ بحار، ج ۲۵.  
 ۲. اثبات الهداة، ج ۱، ص ۱۲۴، ح ۱۹۷، به نقل از غیبت؛ بحار، ج ۲۵، ص ۲۵۱، ح ۶، به نقل از غیبت و کمال الدین، ص ۴۱۵، ح ۳، به اسنادش از یونس بن یعقوب با اندکی تفاوت؛ اثبات، جلد یاد شده، ص ۵۱۹، ح ۲۶۳، به نقل از کمال؛ کافی، ج ۱، ص ۲۸۶، ح ۲، به اسنادش از محمد بن ولید نظیر آن را روایت کرده؛ الامامة والتبصرة، ص ۵۷، ح ۴۱، از سعد، ص ۵۸، ح ۴۳، به اسناد خود از یونس بن یعقوب.  
 ۳. اثبات الهداة، ج ۱، ص ۱۲۴، ح ۱۹۸؛ بحار، ج ۲۵، ص ۲۵۱، ح ۷، به نقل از غیبت و کمال الدین، ص ۴۱۴، ح ۲، به اسنادش از سلیمان؛ اثبات جلد یاد شده، ص ۸۵، ح ۴۶، به نقل از کافی، ج ۱، ص ۲۸۶، ح ۴، به اسناد خود از سلیمان بن جعفر جعفری.

لا تعود الإمامة في أخوتين بعد الحسن و الحسين عليهما السلام أبداً، إنها جرت من علي بن الحسين عليهما السلام كما قال عز وجل: ﴿و أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله من المؤمنين و المهاجرين﴾<sup>۱</sup> فلا تكون بعد علي بن الحسين عليهما السلام إلا في الأعقاب و أعقاب الأعقاب؛<sup>۲</sup>

محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، از پدرش، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس بن عبدالرحمان، از حسین بن ثویر بن ابوفاخته، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «پس از امام حسن و امام حسین علیهما السلام هیچ گاه امامت به دو برادر بر نمی گردد، بلکه از علی بن حسین علیهما السلام آغاز می شود چنان که خدای متعال فرموده است: ﴿و أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله من المؤمنين و المهاجرين﴾ و پس از علی بن حسین علیهما السلام در فرزندان و نوادگان قرار می گیرد».

### نکوهش جعفر بن علی (جعفر کذاب) در روایات

از جمله دلایل عدم شایستگی امامت جعفر (کذاب) این است که هیچ گونه اختلافی در معصوم نبودن وی نیست و قبلاً به خوبی تبیین نمودیم که یکی از شرایط امام، عصمت اوست؛ و کارهایی که از وی سر زده، با عصمت منافات دارد. روایت شده آن گاه که جعفر کذاب، فرزند امام هادی علیه السلام متولد شد، مردم بدین مناسبت به حضرت تهنیت گفتند ولی هیچ گونه آثار شادی و سرور در سیمای آن بزرگوار نیافتند، سبب آن را از حضرت جویا شدند فرمود: «نگران مباشید، وی جمع زیادی را به گمراهی خواهد کشاند».

«و روی سعد بن عبدالله قال: حدثني جماعة منهم أبو هاشم داود بن القاسم الجعفری،

۱. احزاب، آیه ۶

۲. بحار، ج ۲۵، ص ۲۵۲، ح ۸، به نقل از غیبت و کمال الدین، ص ۴۱۴، ح ۱، به اسنادش از محمد بن عیسی بن عبید مانند آن را روایت کرده و در آن به جای کلمه «لا تعود» «لا تكون» آمده است؛ اثبات الهداة، ج ۱، ص ۸۵، ح ۴۸، به نقل از غیبت و کافی، ج ۱، ص ۲۸۵، ح ۱، از علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی نظیر آن را نقل کرده است.

و القاسم بن محمد العباسی، و محمد بن عبیدالله، و محمد بن ابراهیم العمری و غیرهم ممن كان حبس بسبب قتل عبدالله بن محمد العباسی أن أبا محمد علیه السلام و أخاه جعفرأ دخلا علیهم لیلاً.

قالوا: كنا ليلة من الليالی جلوساً نتحدث إذ سمعنا حركة باب السجن فراعنا ذلك، و كان أبو هاشم علیلاً، فقال لبعضنا: اطلع و انظر ما ترى فأطلع إلى موضع الباب فإذا الباب فتح، و إذا هو برجلین قد أدخلوا إلى السجن وردّ الباب و أقفل، فدنا منها فقال: من أنتما؟ فقال أحدهما: (نحن قوم من الطالبیة حبسنا فقال: من أنتما؟ فقال:) أنا الحسن بن علی و هذا جعفر بن علی، فقال لهما جعلنی الله فداکما إن رأیتما أن تدخلوا البیت، و بادر إلینا و إلى أبي هاشم فاعلمنا و دخلا.

فلما نظر إليهما أبو هاشم قام عن مضربة كانت تحته فقبل وجه أبي محمد علیه السلام و أجلسه علیها و جلس جعفر قريباً منه فقال جعفر: و اشطناه بأعلى صوته - یعنی جاریة له - فزجره أبو محمد علیه السلام و قال له: أسكت و أنهم رأوا فيه آثار السكر و أن النوم غلبه و هو جالس معهم، فنام علی تلك الحال؛<sup>۱</sup>

سعد بن عبدالله می گوید: جمعی از شخصیت‌ها از جمله: ابو هاشم بن داود بن قاسم جعفری، قاسم بن محمد عباسی، محمد بن عبیدالله، محمد بن ابراهیم عمری و گروهی دیگر که در پی کشته شدن عبدالله بن محمد بن عباسی، زندانی شده بودند برایم نقل کردند که، امام عسکری علیه السلام و برادرش جعفر شبانه در زندان بر این جمع وارد شدند و سپس به شرح ماجرا پرداخته و گفتند: شبی در زندان نشسته بودیم و با هم گفتگو می‌کردیم که صدای در زندان آمد و ما ترسیدیم. ابو هاشم که در جمع ما بیمار بود به یکی از ما گفت: برو بین چه خبر است؟ وی رفت تا به در زندان بنگرد که ناگهان در باز شد و دو مرد وارد زندان شدند و در دوباره بسته و قفل گردید، این شخص به آن دو تن نزدیک شد و پرسید: چکاره‌اید؟

گفتند: ما از دودمان ابوطالب هستیم و زندانی شده‌ایم.

۱. بحار، ج ۵۰، ص ۳۰۶، ح ۲، به نقل از غیبت.

پرسید: نامتان چیست؟

یکی از آنها گفت: نام من حسن بن علی و ایشان جعفر بن علی است. هم زندانی ما به آنان گفت: فدایتان شوم، اگر دوست دارید می‌توانید وارد اتاق ما شوید و خود به سرعت به سمت ما و ابوهاشم آمد و ما را در جریان قرار داد و آن دو وارد اتاقمان شدند.

وقتی چشم ابوهاشم به آندو افتاد از زیراندازی که بر آن استراحت کرده بود به پاخواست و صورت امام عسکری علیه السلام را بوسه زد و وی را روی زیرانداز خود نشانید و جعفر نیز در نزدیکی وی نشست. [در همین اثناء] جعفر با صدای بلند و گفتن واشطنا! کنیزش را صدا زد.

امام عسکری علیه السلام او را از این عمل منع کرد و بدو فرمود: ساکت باش! جمع حاضر در آن جا در جعفر آثار مستی و خواب آلودگی مشاهده کردند و سپس با همان حال به خواب رفت.

روایاتی که در زمینه کردار و گفتار زشت وی وارد شده قابل شمارش نیست و ما کتاب خویش را به بیان این گونه اعمال، نمی‌آلاییم.

ولی گفته کسانی که قائلند: امام زمان علیه السلام دارای فرزند است و امامان، سیزده تن هستند، با دلایلی که در اثبات امامت امامان دوازده گانه اقامه نمودیم، محکوم به بطلان است و این سخن را باید به دیوار کوبید، افزون بر این که بحمدالله تمامی این گروه‌ها منقرض گشته و یک تن از آنان که قائل به چنین سخنی باشد، وجود ندارد و این خود، دلیل بر بطلان این یاوه‌گویی‌هاست.

## فصل دوم:

### اثبات ولادت شکوهمند حجة بن الحسن

سخن در مورد ولادت با سعادت حضرت حجة بن الحسن و دلایل صحت آن به دو گونه عقلی و نقلی قابل ارائه است!

#### دلایل عقلی:

هرگاه امامت آن حضرت با دلایلی که در مورد اقسام امامت اقامه نمودیم و جز قائل شدن به امامت وی، کلیه اقسام آن را مردود دانستیم، امامت آن بزرگوار ثابت می‌گردد و از همین رهگذر، به صحت ولادت وی پی می‌بریم هر چند اصلاً در مورد آن روایتی وارد نشده باشد.

دلایلی که بر وجود امامان دوازده گانه اقامه کردیم نیز بر صحت ولادت امام زمان دلالت دارد، زیرا این عدد جز بر امامان موجود، صادق نمی‌آید و دلایلی که با آن اثبات نمودیم که حضرت صاحب الامر دارای دو غیبت است نیز بر این معنا تأکید دارند، زیرا همه موارد یاد شده، مبتنی بر صحت ولادت آن حضرتند.

#### دلایل نقلی:

در مورد اثبات صحت ولادت آن بزرگوار از طریق روایات، به ذکر بخشی از احادیثی که در این خصوص به نحو اختصار یا مشروح وارد شده خواهیم پرداخت. پس از آن، بخشی از اخبار مربوط به کسانی که آن بزرگوار را مشاهده کرده و دیده‌اند، یادآور می‌شویم زیرا بیان کلیه روایاتی که در این موضوع وارد شده، در این کتاب



نمی‌گنجد.

«أخبرنا جماعة، عن أبي محمد هارون بن موسى التلعكبري، عن أحمد بن عليّ الرازي قال: حدّثني محمد بن عليّ، عن حنظلة بن زكريا، عن الثقة قال: حدّثني عبد الله بن العباس العلوي - و ما رأيت أصدق لهجة منه و كان خالفنا في أشياء كثيرة - قال: حدّثني أبو الفضل الحسين بن الحسن العلوي قال: دخلتُ على أبي محمد عليه السلام بسرّ من رأى فهنّأته بسيدنا صاحب الزمان عليه السلام لما ولد؛<sup>۱</sup>

جمعی از رجال حدیث به نقل از ابو محمد هارون بن موسی تلکبری، از احمد بن علی رازی، از محمد بن علی، از حنظله بن زکریا، به نقل از فردی مورد اعتماد، از عبدالله بن عباس علوی که - راستگوتر از او سراغ ندارم، هر چند در موارد بسیاری با ما مخالفت دارد - به نقل از ابو الفضل، حسین بن حسن علوی روایت کرده که گفت: در سرّ من رأى خدمت امام عسکری عليه السلام شرفیاب شدم و به مناسبت ولادت با سعادت صاحب الزمان عليه السلام به آن حضرت تبریک و تهنیت گفتم».

«محمد بن يعقوب الكليني، عن محمد بن جعفر الأسدي قال: حدّثني أحمد بن ابراهيم قال: دخلت على حكيمة بنت محمد بن عليّ الرضا عليها السلام سنة اثنتين و ستين و مائتين فكلّمته من وراء حجاب و سألتها عن دينها فسَمّت لي من تأمّ بهم، قالت فلان ابن الحسن فسَمّته.

فقلتُ لها: جعلني الله فداك معاينةً أو خبراً؟ فقالت: خبراً عن أبي محمد عليه السلام كتب به إلى أمّه، قلت لها: فأين الولد؟ قالت: مستور، فقلت: إلى من تفرع الشيعة؟ قالت: إلى الجدّة أمّ أبي محمد عليه السلام فقلت: (أقتدي) بمن وصيّته إلى امرأة.

فقالت: إقتد بالحسين بن عليّ عليها السلام أوصى إلى أخته زينب بنت عليّ عليه السلام في الظاهر و كان ما يخرج من عليّ بن الحسين عليها السلام من علم يُنسب إلى زينب سترأ على عليّ بن الحسين عليها السلام.

ثمّ قالت: إنكم قوم أصحاب أخبار، أما رويتم أنّ التاسع من ولد الحسين عليه السلام

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۱۷، ح ۲۴؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۶، ح ۳۱۲.

یُقَسِّم میراثه و هو فی الحیاة؟!

محمد بن یعقوب کلینی، از محمد بن جعفر اسدی، از احمد بن ابراهیم روایت کرده که گفت: در سال ۲۶۲ خدمت حکیمه دختر امام جواد علیه السلام رسیدم و از پشت پرده با آن بانوی گرامی سخن گفتم و در مورد عمل به احکام دین و آیین وی پرسیدم. او کسانی را که در امور دین از آنان پیروی می‌کرد برایم نام برد و سپس اظهار داشت: فلانی فرزند حسن و او را نام برد.

عرض کردم: فدایت شوم، او را شخصاً دیده‌ای یا شنیده‌ای؟

فرمود: از امام عسکری شنیدم در مورد او به مادرش نامه نوشت.

عرض کردم: پس آن فرزند کجاست؟

فرمود: نهان است؟

عرضه داشتم: بنابراین، شیعیان به چه کسی مراجعه کنند؟

فرمود: به جدّه او، مادر امام عسکری علیه السلام.

عرض کردم: می‌فرمایی از زنی پیروی کنم؟

فرمود: از حسین بن علی پیروی نما، زیرا آن حضرت در ظاهر به خواهرش زینب

دخت علی وصیت کرد و هر دستوری از علی بن حسین علیه السلام صادر می‌شد برای حفظ جان آن حضرت، به زینب (سلام الله علیها) نسبت داده می‌شد.

سپس فرمود: شما خود، از اخبار آگاهید، آیا روایت نکرده‌اید که نهمین فرزند

حسین بن علی علیه السلام در حالی که زنده است میراثش تقسیم شود؟

این روایت را تلّعکبری، از حسن بن محمد نهاوندی، از حسن بن صقر بن مسلم

حنفی، از ابو حامد مراغی نیز روایت کرده که گفت: این موضوع را از حکیمه دختر

امام جواد، خواهر امام هادی علیه السلام پرسیدم و سپس نظیر این روایت را نقل کرده است.<sup>۱</sup>

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۶، ح ۳۱۳؛ بحار، ج ۵۱، ص ۳۶۳، ح ۱۱، به نقل از غیث و کمال الدین، ص ۵۰۱، ح ۲۷ و ص ۵۰۷، به اسنادش از محمد بن جعفر؛ اثبات الوصیة، ص ۲۳۰، از ابوالحسن محمد بن جعفر اسدی با اندکی تفاوت؛ هدایة الکبرای حضینی، ص ۸۹، به اسناد خود از اسدی با اندکی تفاوت.

قبلاً از امام عسکری علیه السلام نقل شده به هنگام ولادت فرزندش فرمود:  
 «و زعمت الظلمة أنهم يقتلونني ليقطعوا هذا النسل فكيف رأوا قدرة الله و سماه  
 المؤمل؛

ستم پیشگان بر این پندارند که مرا می‌کشند و این نسل را قطع می‌کنند، آنان قدرت  
 الهی را چگونه یافته‌اند» و فرزندش را مؤمل (قبله آمال و آرزوها و آمال) نام نهاد.  
 «و روی محمد بن یعقوب، عن الحسين بن محمد الأشعري، عن المعلى بن محمد، عن  
 أحمد بن محمد قال: خرج عن أبي محمد عليه السلام حين قُتل الزبيرى: هذا جزاء من  
 افتري على الله و على اوليائه زعم أنه يقتلني و ليس لي عقب فكيف رأى قدرة الله، و  
 ولد له ولد و سماه محمداً سنة ست و خمسين و مائتين؛<sup>۱</sup>

محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد اشعری، از معلى بن محمد، از احمد بن  
 محمد روایت کرده که گفت: به هنگام کشته شدن زبیری نامه‌ای از امام عسکری علیه السلام  
 رسید که در آن مرقوم فرموده بود: «این پاداش کسی است که بر خدا و اولیای او دروغ  
 و افترا بست، وی می‌پنداشت مرا به قتل می‌رساند و من از وجود فرزند بی بهره‌ام. او  
 قدرت الهی را چگونه یافته بود» و بدین ترتیب در سال ۲۵۶ فرزندى برای آن  
 حضرت متولد شد و او را «محمد» نامید.

«أبوهاشم الجعفرى قال: قلت لأبي محمد عليه السلام: جلالتك تمنعني عن مسألتك  
 فتأذن لي في أن أسألك؟ قال: سل، قلت: يا سيدي هل لك ولد؟ قال: نعم، قلت: فإن  
 حَدَّثَ حَدَّثَ فأين أسأل عنه؟ فقال: بالمدينة؛<sup>۲</sup>

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۴، ح ۴، به نقل از غیبت و کمال الدین، ص ۴۳۰، ح ۳، از جعفر بن محمد بن مسرور،  
 از حسین بن محمد؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۴۱، ح ۱۱، به نقل از غیبت و کمال و کافی، ج ۱، ص ۳۲۹، ح  
 ۵ و ص ۵۱۴، ح ۱، در سلسله روایان این حدیث احمد بن محمد بن عبدالله انباری ذکر شده؛ أعلام الوری،  
 ص ۴۱۴؛ حلیة الابرار، ج ۲، ص ۵۴۹، از کافی؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۴۹، به نقل از ارشاد مفید، ص ۳۴۹  
 ، به اسنادش از کلینی؛ تقریب المعارف، ص ۱۸۴، از احمد بن محمد بن عبدالله نظیر آن را روایت کرده  
 است.

۲. بحار، ج ۵۱، ص ۱۶۱، ح ۱۱؛ أعلام الوری، ص ۴۱۳؛ حلیة الابرار، ج ۲، ص ۵۴۹؛ اثبات الهداة، ج  
 ۳، ص ۴۴۱، ح ۱۰، ص ۳۲۸، ح ۲؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۴۹؛ المستجاد، ص ۵۲۷؛ صراط المستقیم، ج

ابوهاشم جعفری می‌گوید: به امام عسکری علیه السلام عرض کردم: شکوه و عظمتت مرا از پرسش از شما باز می‌دارد، اجازه دهید از حضورتان پرسشی داشته باشم؟  
حضرت فرمود: «پرس».

عرض کردم: اماما! آیا شما از نعمت فرزند برخورداری؟  
فرمود: «آری».

عرضه داشتم: اگر خدای ناکرده برایتان حادثه‌ای رخ دهد، وی کجاست که مسائلم را از او بپرسم؟  
فرمود: «در مدینه».

«و روی محمد بن یعقوب رفعه، عن نسیم الخادم و خادم أبي محمد عليه السلام قال: دخلتُ على صاحب الزمان عليه السلام بعد مولده بعشر ليالٍ فعطستُ عنده. فقال: يرحمك الله ففرحتُ بذلك فقال: ألا أبشرك في العِطاس؟ هو أمان من الموت ثلاثة أيام!»<sup>۱</sup>

محمد بن یعقوب - به نحو مرفوع - از نسیم خادم، خدمتگزار امام عسکری علیه السلام روایت کرده که گفت: ده شب پس از ولادت حضرت حجة بن الحسن علیه السلام خدمت آن محبوب دل‌ها شرفیاب شدم، در حضورش عطسه‌ای زدم. امام علیه السلام فرمود: «یرحمک

۲، ص ۱۷۱، به نقل از ارشاد مفید، ص ۳۴۹، به اسنادش از محمد بن یعقوب؛ تقریب المعارف، ص ۱۸۴؛ روضة الواعظین، ص ۲۶۲؛ فصول المهمة، ص ۲۹۲، از ابوهاشم داود بن قاسم جعفری مانند آن را روایت کرده است.

۱. اعلام الوری، ص ۳۹۵؛ بحار، ج ۵۱، ص ۵، ح ۸، به نقل از غیبت و کمال الدین، ص ۴۳۰، ذیل ح ۵، به اسنادش از نسیم خادم با اندکی تفاوت؛ بحار، ج ۷۶، ص ۵۴، ح ۱۲، به نقل از کمال، ج ۵۲، ص ۲۴؛ از کمال، ص ۴۴۱، ح ۱۱، به سندی دیگر از نسیم، خادم امام عسکری علیه السلام با اندکی تفاوت؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۶۸، ح ۳۵ از کمال و خرائج، ج ۲، ص ۶۹۳، ح ۷ و ج ۱، ص ۴۶۵، ح ۱۱؛ وسائل، ج ۸، ص ۴۶۱، ح ۱، با هر دو سند از کمال؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۵۰۰؛ منتخب انوار المضیئة، ص ۱۶۰، به نقل از خرائج؛ حلیة الابرار، ج ۲، ص ۵۴۴؛ تبصرة الولی، ح ۱۱، به نقل از کمال با سند نخست؛ مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۳۸۳، ح ۱، از هدایة حضینی، ص ۸۶؛ از غیلان کلابی، از نسیم؛ اثبات الوصیة، ص ۲۲۱، از علان، از نسیم نظیر آن را روایت کرده است؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۳۵، از ابراهیم از نسیم مانند آن را آورده؛ ثاقب المناقب، ص ۸۶، از ابراهیم بن محمد بن عبدالله، از نسیم با اندکی تفاوت.

اللَّهُ» و من از این سخن شادمان گشتم.

وی فرمود: «دوست داری فواید عطسه را به تو مژده دهم؟ عطسه زدن تا مدت سه روز، مصونیت از مرگ است».

«و روی محمد بن عبدالله بن جعفر الحمیری، عن أبیه عن أحمد بن هلال، عن أمیة بن علی القیسی، عن سالم بن أبی حیه، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: إذا اجتمع ثلاثة أسماء محمد و علی و الحسن فالرابع القائم علیه السلام؛<sup>۱</sup>

محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، از پدرش، از احمد بن هلال، از امیة بن علی قیسی، از سالم بن ابو حیه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود «هرگاه سه نام محمد و علی و حسن در کنار یکدیگر جمع شدند؛ چهارمین نام، قائم است».

«و روی محمد بن یعقوب باسناده، عن ضوء بن علی العجلی، عن رجل من أهل فارس - سباه - قال: أتیت سُرَّ من رأی ولزمت باب أبی محمد علیه السلام فدعانی من غیر أن استأذنت، فلما دخلت فسلمت قال لی: یا فلان کیف حالك؟ ثم قال: اقعد یا فلان! ثم سألتی عن جماعة من رجال و نساء من أهلی.

ثم قال لی: ما الذی أقدمک؟ قلت: رغبة فی خدمتک قال فالزم الدار، قال: فکنت فی الدار مع الخدم ثم صرت أشتري لهم الحوائج من السوق، وکنت أدخل علیه بغير إذن إذا کان فی دارالرجال.

فدخلت علیه يوماً و هو فی دارالرجال، فسمعت حركة فی البيت و نادانی؛ مکانک لا تبرح! فلم أخرج و لا أدخل فخرجت علیّ جاریة معها شیء مغطی ثم نادانی أدخل، فدخلت، ثم نادی الجاریة فرجعت، فقال لها: إکشنی عما معک، فکشفت عن غلام أبيض حسن الوجه فکشف عن بطنه، فإذا شعر نابت من لبتّه إلى سرّته أخضر لیس بأسود، فقال: هذا صاحبکم.

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۱۴۳، ح ۵؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۷۰، ح ۱۳۹، به نقل از غیبت و کمال، ص ۳۳۳، ح ۲، به اسنادش از احمد بن هلال، با اندکی تفاوت؛ اثبات الوصیة، ص ۲۲۷، از حمیری مانند آن را یادآور شده؛ أعلام الوری، ص ۴۰۳، از احمد بن هلال همان گونه که در کمال وارد شده است.

ثم أمرها فحملته فإرأيته بعد ذلك حتى مضى أبو محمد عليه السلام.

فقال ضوء بن علي: قلت للفارسي: كم كنت تُقدّر له من السنين؟ قال: سنتين قال العبدى: فقلت لضوء: كم تقدّر أنت فقال: اربعة عشرة سنة.

قال أبو علي و أبو عبدالله: ونحن تقدّر احدى و عشرين سنة؛<sup>۱</sup>

محمد بن يعقوب، به اسناد خود، از ضوء بن علی عجللی، از مردی اهل شیراز - که وی را نام برد - روایت کرده که گفت: به سُرّ من رأی آمدم و در خانه امام عسکری علیه السلام به خدمتگزاری پرداختم، روزی حضرت بی آن که اجازه ورود بگیرم مرا به حضور طلبید وقتی خدمت وی شرفیاب شدم و بر او سلام نمودم به من فرمود:

«ابو فلان حالت چطور است؟» سپس فرمود: «فلانی بنشین» و آن گاه او وضعیت

جمعی از مردان و زنان فامیل من پرسش‌هایی نمود و آن گاه افزود:

«چه چیز سبب آمدنت به این دیار شد؟»

عرض کردم: علاقه به خدمتگزاری شما.

فرمود: «پیش ما بمان.»

وی می‌گوید: من به همراه دیگر خدمتکاران در خانه حضرت به خدمتگزاری مشغول بودم تا این که مسؤول خرید منزل شدم و هرچه را نیاز داشتند برایشان خریداری می‌کردم و هرگاه امام عسکری علیه السلام در اتاق مخصوص مردان حضور داشتند من بی آن که اجازه ورود بگیرم بر آن حضرت وارد می‌شدم.

یکی از روزها که امام علیه السلام در اتاق خاص مردان حضور داشتند خدمت وی شرفیاب شدم، در اتاق صدایی شنیدم و امام مرا صدا زد، و فرمود: در جای خود بایست و تکان نخور و من جرأت نکردم بیرون روم یا وارد شوم. ناگهان کنیزکی که چیزی را داخل

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۲۶، ح ۲۱، از غیبت و کمال الدین، ص ۴۳۵، ح ۴، به اسنادش از کلینی و بخشی از آن در اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۴۱، ح ۱۲ از غیبت و کمال و کافی؛ حلیة الابرار، ج ۲، ص ۵۵۰؛ مدینه المعاجز، ص ۵۹۸، ح ۲۱؛ تبصرة الولی، ح ۲۰ و ۱۱۵ به نقل از کافی، ج ۱، ص ۵۱۴، ح ۲ و ص ۳۲۹، ح ۶؛ بخشی از آن در تبصرة الولی، ح ۱۱۳، از کافی، ج ۱، ص ۳۲۲، ح ۱۴؛ تقریب المعارف، ص ۱۸۴، از نصر بن علی عجللی نظیر آن را روایت کرده؛ خرائج، ج ۲، ص ۹۵۷، از ضوء بن علی عجللی.

پوششی همراه داشت از مقابل من از خانه بیرون رفت. پس از آن، امام علیه السلام مرا صدازد و فرمود: داخل شو.

من وارد خانه شدم و حضرت کنیزک را صدازد برگشت و بدو فرمود: از آن چه در دست داری پوشش بردار. کنیزک پوشش را از چهره کودکی نورانی و خوش سیما بر گرفت و لباس را از شکم او کنار زد دیدم خط باریکی از موی نه چندان سیاه بلکه متمایل به سبزی از زیر گلو تا نافش رویده است.

امام علیه السلام فرمود: این فرد، امام و پیشوای شماست سپس به کنیزک دستور داد او را ببرد و وی نیز کودک را با خود برد و از آن پس تا زمان رحلت امام عسکری علیه السلام آن کودک را ندیدم.

ضوء بن علی می گوید: به خدمتگزاری که از اهالی شیراز بود گفتم: در آن زمان سن آن کودک را چند سال تخمین می زدی؟  
گفت: دو سال.

عبدی می گوید: به شخص ضوء گفتم: شما سن وی را چه قدر ارزیابی می کنی؟  
گفت: چهارده سال.

ابوعلی و ابو عبدالله هر دو گفتند: ما سن او را بیست و یک سال حدس می زنیم.  
«و بهذا الإسناد، عن عمرو الأهوازی قال: أرانی أبو محمد علیه السلام ابنه و قال: هذا صاحبکم من بعدی!»<sup>۱</sup>

به همین اسناد، از عمرو اهوازی روایت کرده که گفت: امام عسکری فرزندش را به من نشان داد و فرمود: این شخص «امام و پیشوای شما پس از من خواهد بود.»

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۶، ح ۳۱۴؛ أعلام الوری، ص ۴۱۴؛ حلیة الأبرار، ج ۲، ص ۵۴۹؛ تبصرة الولی، ح ۱۹ و ۱۱۱، به نقل از کافی، ج ۱، ص ۳۲۸، ح ۳ و ص ۳۳۲، ح ۱۲، نظیر آن را نقل کرده است؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۴۹؛ المستجد، ص ۵۲۸؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۷۱، به نقل از ارشاد مفید، ص ۳۴۹، به اسنادش از کلینی؛ اثبات جلد یاد شده، ص ۴۴۱، ح ۸ از کافی، ص ۵۸۶، ح ۸۰۲؛ تقریب المعارف، ص ۱۸۴، از عمرو اهوازی؛ بحار، ج ۵۲، ص ۶۰، ح ۴۸؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۴۰، از ارشاد مفید، ص ۲۵۱، به اسنادش از کلینی.

### كيفيت ولادت شكوهمند

«و أخبرني ابن أبي جئد، عن محمد بن الحسن بن الوليد، عن الصفار محمد بن الحسن القمي، عن أبي عبد الله المطهري، عن حكيمة بنت محمد بن علي الرضا قالت: بعث إلى أبي محمد عليه السلام سنة خمس و خمسين و مائتين في النصف من شعبان و قال: يا عمّة اجعلي الليلة إفطارك عندي فإن الله عزوجل سيرك بوليّه و حجّته على خلقه خليفتي من بعدى.

قالت حكيمة: فتداخلى لذلك سرور شديد و أخذت ثيابي على و خرجت من ساعتى حتى انهيت إلى أبي محمد عليه السلام و هو جالس في صحن داره، و جواريه حوله، فقلت: جعلت فداك يا سيدي! الخلف بمن هو؟ قال: من سوسن فأدرت طرفي فيهن فلم أر جارية عليها أثر غير سوسن.

قالت حكيمة: فلما أن صليت المغرب والعشاء الآخرة أتيت بالمائدة، فأفطرت أنا و سوسن و بايتها في بيت واحد، فغفوت غفوة ثم استيقظت، فلم أزل مفكرة فيما وعدني أبو محمد عليه السلام من أمر وليّ الله عليه السلام فقامت قبل الوقت الذي كنت أقوم في كل ليلة للصلاة، فصليت صلاة الليل حتى بلغت إلى الوتر، فوثبت سوسن فزعة و خرجت (فزعة) [وخرجت] و أسيغت الضوء ثم عادت فصلت صلاة الليل وبلغت إلى الوتر، فوقع في قلبي أن الفجر [قد] قرب فقامت لانظر فإذا بالفجر الأول قد طلع، فتداخل قلبي الشك من وعد أبي محمد عليه السلام فناداني من حجرته: لا تشكى و كأنك بالأمر الساعة قد رأيته إن شاء الله تعالى.

قالت حكيمة: فاستحييت من أبي محمد عليه السلام و مما وقع في قلبي، و رجعت إلى البيت و أنا خجلة فإذا هي قد قطعت الصلاة و خرجت فزعة فلقيتها على باب البيت فقلت: بأبي أنت [و أمي] هل تحسّين شيئاً؟ قالت: نعم يا عمّة إني لأجد أمراً شديداً قلت: لا خوف عليك إن شاء الله تعالى، و أخذت و سادة فألقيتها في وسط البيت، و أجلستها عليها و جلست منها حيث تقعد المرأة من المرأة للولادة، فقبضت على كفي و غمزت غمزة شديدة ثم أنت أنة و تشهدت و نظرت تحتها، فإذا أنا بوليّ الله صلوات الله عليه متلقياً



الأرض بمساجده.

فأخذت بكتفيه فأجلسته في حجرى فإذا هو نظيف مفروغ منه، فنادانى أبو محمد عليه السلام: يا عمّة هلمى فأتينى بابنى فأتيته به، فتناولته وأخرج لسانه فمسحه على عينيه ففتحتها ثم أدخله في فيه فحنّكه ثم [أدخله] في أذنيه وأجلسه في راحته اليسرى فاستوى ولىّ الله جالساً، فمسح يده على رأسه وقال له: يا بُنى انطق بقدره الله فاستعاذ ولىّ الله عليه السلام من الشيطان الرجيم و استفتح:

﴿بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَ نُرِیدُ اَنْ نُّنَمِّنَّ عَلَی الَّذِیْنَ اسْتَضَعِفُوا فِی الْاَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ اٰثِمَةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِیْنَ وَ نُمَكِّنْ لَهُمْ فِی الْاَرْضِ وَ نُرِیْ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا یَحْذَرُونَ﴾<sup>۱</sup> و صلیّ علی رسول الله صلیّ الله علیه و آله و سلّم و علی أميرالمؤمنین و الأئمة علیهم السلام واحداً واحداً حتّى انتهى إلى أبيه، فناولنيه أبو محمد عليه السلام و قال: يا عمّة رُدّيه إلى أمّه ﴿حتّى تقرّ عينها و لا تحزن و لتعلم أنّ وعدَ الله حقّ و لكنّ أكثر الناس لا يعلمون﴾<sup>۲</sup> فرددته إلى أمّه و قد انفجر الفجر الثاني، فصلّيت الفريضة و عقبّت إلى أن طلّعت الشمس، ثمّ ودّعتُ أبا محمد عليه السلام و انصرفت إلى منزلى.

فلما كان بعد ثلاث اشتقت إلى ولىّ الله، فصرتُ اليهم فبدأتُ بالحُجرة الّتى كانت سوّسَن فيها فلم أر أثراً و لا سمعتُ ذكراً فكهرتُ أن أسأل، فدخلت على أبي محمد عليه السلام فاستحييت أن أبدأه بالسؤال، فبدأنى فقال: (هو) يا عمّة فى كنف الله و حرّزه و ستره و غيبه حتّى يأذن الله له، فإذا غيّب الله شخصى و توقّانى و رأيت شيعتى قد اختلفوا فأخبرى الثقات منهم وليكن عندك و عندهم مكتوماً، فإنّ ولىّ الله يغيبه الله عن خلقه و يحجبه عن عباده فلا يراه أحد حتّى يقدم له جبرئيل عليه السلام فرسه ﴿ليقضى الله أمراً كان مفعولاً﴾<sup>۳</sup>

۱. قصص، آيات ۵ و ۶.

۲. اقتباس از آیه ۱۳، سوره قصص.

۳. انفال، آیه ۴۲؛ بحار، ج ۵۱، ص ۱۷، ح ۲۵؛ حلیة الابرار، ج ۲، ص ۵۳۸؛ تبصرة الولی، ح ۵؛ بخشى از آن در نورالثقلین، ج ۴، ص ۱۱۱، ح ۱۶؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۱۴، ح ۵۲ و ص ۵۰۶، ح ۳۱۵ و ص ۶۸۲، ح ۸۹، بخش هاى از آن آمده است.

ابن ابوجنید، از محمد بن حسن بن ولید، از صفار محمد بن حسن قمی، از ابو عبدالله مطهری، از حکیمه دختر امام جواد علیه السلام روایت کرده که فرمود: (برادر زاده‌ام) امام عسکری علیه السلام نیمه شعبان سال ۲۵۵، کسی را نزد من فرستاد و فرمود! عمه جان! امشب افطارت را نزد ما باش، زیرا خدای عزوجل امشب تو را به ولادت ولی و حجّت خویش بر آفریدگانش و جانشین پس از من، شاد و مسرور خواهد گرداند.

حکیمه می‌گوید: از این خبر فوق العاده شادمان گشتم لباسم را پوشیده و به سرعت از خانه بیرون رفتم تا به منزل امام عسکری علیه السلام رسیدم. حضرت در حیاط خانه نشسته بود و کنیزکانش اطراف وی را گرفته بودند.

عرض کردم: فدایت شوم! سرورم! فرزندتان از کدام بانوست؟

فرمود: از سوسن. من همه کنیزکان را نگریستم در هیچ یک غیر از سوسن، آثار حمل ندیدم.

وی می‌گوید: نماز مغرب و عشا را که به جا آوردم، سفره را آورده و به اتفاق سوسن افطار نمودم و در یک اتاق خوابیدیم، خواب خفیفی چشمانم را بود و سپس بیدار شدم و همواره به وعده‌ای که امام عسکری علیه السلام در مورد ولی خدا علیه السلام به من داده بود، می‌اندیشیدم. از این رو، قبل از موعدی که هر شب برای نماز بیدار می‌شدم، به پا خاستم و نماز شب را خواندم تا به نماز وتر رسیدم ناگهان سوسن وحشت زده از جا پرید و از اتاق بیرون رفت، وضویی شاداب گرفت و به اتاق برگشت و مشغول خواندن نماز شب شد تا به نماز وتر رسید. در اندیشه‌ام گذشت که سپیده صبح نزدیک است به پا خاستم تا به افق بنگرم که دیدم صبح کاذب دمیده، رفته رفته در مورد وعده‌ای که امام عسکری علیه السلام به من داده بود در دل دچار شک و تردید می‌شدم که امام علیه السلام از اتاق خودش مرا صدا زد و فرمود: [عمه جان] تردیدی به خود راه مده، به خواست خدا تا لحظاتی دیگر آن چه در انتظارش بودی تحقق می‌یابد و ولی خدا را مشاهده خواهی کرد.

حکیمه اظهار می‌دارد: از آن چه در دلم گذشت از امام عسکری علیه السلام شرم نمودم و با

شرمندگی به اتاق خود بازگشتم. دیدم سوسن نمازش را قطع کرده و وحشت زده بیرون آمده است. در اتاق با او روبرو شدم و بدو گفتم: پدر و مادرم فدایت، چیزی احساس می‌کنی؟

گفت: آری، عمه! درد شدیدی احساس می‌کنم.

گفتم: به خواست خدا جای هیچ‌گونه نگرانی نیست و بالشی بر گرفتم و آن را میان اتاق نهاده و سوسن را بر آن نشاندم و خود، به گونه‌ای که معمولاً قابله به هنگام وضع حمل زنان می‌نشیند در کنارش نشستم و او دست مرا گرفت و محکم می‌فشرد و سخت ناله می‌کرد و شهادتین بر زبان جاری می‌ساخت که در این هنگام وقتی به دامان خویش نگریست ناگهان ولی خدا صلوات الله علیه را دید که به حال سجده روی زمین قرار گرفته است.

من شانه‌های نوزاد را گرفته و او را در دامان خود نهادم. بدن مبارک او را کاملاً پاکیزه و نظیف یافتم. امام عسکری علیه السلام مرا صدا زد و فرمود: عمه جان! نوزاد را نزدم بیاور. کودک را نزد وی بردم حضرت او را گرفت و و زبان مبارک خویش را بر چشمان نوزاد کشید کودک چشمانش را گشود و سپس زبانش را در دهان او گذاشت و کام مبارکش را برداشت و سپس آن را در گوش‌های وی نهاد و فرزند را کف دست چپ خود نشانید و ولی خدا، به درستی نشست و امام عسکری علیه السلام دست مبارک خود را بر سر نوزاد کشید و بدو فرمود: «فرزندم! به قدرت الهی سخن بگو». ولی خدا علیه السلام نخست، از شر شیطان رانده شده به خدا پناه جست و آن‌گاه سخن را با نام خدا چنین آغاز کرد:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. وَ تُرِيدُ أَنْ تُنَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ تَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَ تُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ تُرِيَّ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾<sup>۱</sup> و بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان و سایر ائمه علیهم السلام یکی پس از دیگری درود فرستاد تا به پدر بزرگوارش رسید آن‌گاه امام عسکری علیه السلام نوزاد را به من سپرد و

فرمود: عمّه جان! او را به مادرش بازگردان تا شاد و مسرور گردد و اندوه به خود راه ندهد و آگاه باش که وعده الهی حق است ولی بیشتر مردم، آگاهی ندارند.

من، کودک را به مادرش باز گرداندم، صبح صادق دمیده بود نماز صبح را به جا آورده تا طلوع خورشید به تعقیب نماز پرداختم و آن گاه با امام عسکری علیه السلام خدا حافظی کرده و به خانه خود باز گشتم. سه روز بعد، مشتاق دیدار ولی خدا گشتم و به خانه آنان رفتم و در آغاز به اتاقی که سوسن در آن حضور داشت سر زدم ولی نه اثری از کسی دیدم و نه ذکری شنیدم و مایل نبودم از ماجرا، پرس و جو کنم. از این رو، خدمت امام عسکری علیه السلام رسیدم ولی شرم نمودم که ابتدا از آن حضرت در این مورد مطلبی بپرسم تا آن بزرگوار با من آغاز سخن کرد و فرمود: «عمّه جان! فرزندم در پناه خدا و حفظ و حراست و نهران و غیب اوست تا آن زمان که خداوند اجازه ظهورش را عنایت کند. [عمّه جان] هر گاه خداوند مرا به پیشگاه خود فراخواند و فرشته مرگ به سراغم آمد و شما پس از من دیدی پیروانم دستخوش اختلاف شده اند، ماجرا را برای افراد مورد اعتمادشان بازگو نما البته باید این قضیه نزد تو و آنان پوشیده بماند، زیرا خدای متعال ولی خویش را از دیده آفریدگانش در پس پرده غیبت نهران و از آنها پوشیده می دارد و هیچ کس او را نخواهد دید تا زمانی که جبرئیل علیه السلام مرکب او را برایش مهیا کند و «آن چه را خداوند مقدر نموده، عملی سازد».

«و بهذا الإسناد، عن محمد بن الحسن بن ولید، از محمد بن یحیی العطار، عن محمد بن هوّیه الرازی، عن الحسين بن رزق الله، عن موسى بن محمد بن جعفر، قال: حدثني حكيمه بنت محمد عليه السلام بمثل معنى الحديث الأول إلا أنها قالت: فقال لي: أبو محمد عليه السلام يا عمّة إذا كان اليوم السابع فأتينا. فلما أصبحت جئت لأسلم على أبي محمد عليه السلام و كشفت عنه الستر لأتفقّد سيدي فلم أره، فقلت له: جعلت فداك ما فعل سيدي فقال: يا عمّة استودعناه الذي استودعت أم موسى.

فلما كان اليوم السابع جئت فسلمت و جلست فقال: هلموا ابني، فجيء بسيدي و هو في خرقٍ صُفر ففعل به كفعله الأول ثم أدلى لسانه في فيه كأنما يغذّيه لبناً وعسلاً ثم قال:

تکلم یا بُنیَّ فقال علیه السلام:

أشهد أن لا إله إلا الله وثني بالصلاة على محمد و على الأئمة عليهم السلام حتى وقف على أبيه، ثم قرأ: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ نُريدُ أَنْ نُمْنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضعفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نجعلهم أئمةً وَ نجعلهم الوارثين - إلى قوله - ما كانوا يحذرون﴾<sup>۱</sup>؛

به همین اسناد، از محمد بن حسن بن ولید، از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن حمویہ رازی، از حسین بن رزق الله، از موسی بن محمد بن جعفر روایت کرده که گفت: حکمیہ دختر امام جواد علیه السلام نظیر حدیث نخست را برایم یاد آور شد جز این که افزود:

امام عسکری علیه السلام به من فرمود: «عمه جان! روز هفتم ولادت، نزد ما بیا. روز بعد خدمت حضرت رسیدم و خواستم بر او سلام نمایم و پرده را کنار زدم تا جویای حال سرورم حجة بن الحسن علیه السلام شوم که او را ندیدم، به امام عسکری علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم. سرورم چه شد؟

فرمود: «عمه جان! او را به همان کسی سپردیم که مادر موسی علیه السلام فرزندش را به او سپرد.» با فرا رسیدن روز هفتم، خدمت امام عسکری علیه السلام آمدم و بر او سلام کرده و نشستم امام فرمود: «فرزندم را بیاورید، سرورم (حضرت مهدی) را که در پارچه‌ای زرد رنگ پیچیده شده بود آوردند و امام عسکری علیه السلام همان کارهایی را که در مرحله نخست انجام داده بود، تکرار کرد آن‌گاه زبان مبارکش را در دهان وی نهاد، گویی شیر و غسل به او می‌خوراند سپس بدو فرمود «فرزندم، سخن بگو».

کودک، لب به سخن گشود و گفت: أشهد أن لا إله إلا الله و بر رسول گرامی اسلام و امیر مؤمنان و سایر ائمه علیهم السلام تا پدر بزرگوارش درود فرستاد و سپس این آیه شریفه: ﴿و نُريدُ أَنْ نُمْنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضعفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نجعلهم أئمةً وَ نجعلهم الوارثين - تا

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۲، ح ۳؛ أعلام الوری، ص ۳۹۴؛ برهان، ج ۳، ص ۲۱۸، ح ۴؛ مدینه المعجز، ص ۵۸۶، ح ۱؛ تبصرة الولی، ح ۱؛ حلیة الابرار، ج ۲، ص ۵۲۲؛ به نقل از کمال الدین، ص ۴۲۴، ح ۱، به نحو مشروح تا آیه شریفه ما كانوا يحذرون؛ روضة الواعظین، ص ۲۵۶، به نحو ارسال همان گونه که در کمال آمده؛ ثاقب المناقب، ص ۸۵، از موسی بن محمد بن قاسم به نحو اختصار.

جمله - ما كانوا يحذرون» را تلاوت فرمود.

«أحمد بن علي الرازي، عن محمد بن علي، عن علي بن سميع بن بنان، عن محمد بن علي بن أبي الدّاري، عن أحمد بن محمد، عن أحمد بن عبد الله عن أحمد بن روح الـهـوازي، عن محمد بن ابراهيم، عن حكيمه بمثل معنى الحديث الأوّل إلا أنّه قال: قالت بعث إلى أبو محمد عليه السلام ليلة النصف من شهر رمضان سنة خمس و خمسين و مائتين. قالت: و قلت له: يا بن رسول الله من أمّه قال: نرجس، قالت: فلما كان في اليوم الثالث اشتدّ شوقى إلى ولّى الله فأتيتهم عائدة فبدأت بالحجرة الّتى فيها الجارية، فإذا أنا بها جالسة في مجلس المرأة النّفساء و عليها أثواب صُفر، و هى مُعصّبة الرأس فسلمت عليها و التفت إلى جانب البيت و إذا بهد عليه أثواب خضر، فعدلت إلى المهد و رفعت عنه الأثواب فإذا أنا بولّى الله نائم على قفاه غير محزوم و لا مقموط، ففتح عينيه و جعل يضحك و يناجيني بأصبعه، فتناولته و أدنيتّه إلى فى لأقبّله فشمتت منه رائحة ما شممت قطُّ أطيّب منها، و نادانى أبو محمد عليه السلام يا عمّتى هلمّى فتأى إلى فتناوله و قال: يا بُنى انطق و ذكر الحديث. قالت ثمّ تناولته منه و هو يقول: يا بُنى استودعك الّذى استودعته أمّ موسى كُن في دعة الله و ستره و كنفه و جواره و قال: رُدّيه إلى أمّه يا عمّة و اكنمى خبر هذا المولود علينا، و لا تُخبرى به أحداً حتّى يبلغ الكتاب أجله، فأتيت أمّه و ودّعتهم و ذكر الحديث إلى آخره؛

احمد بن على رازى، از محمد بن على، از على بن سميع بن بنان، از محمد بن على بن ابودارى، از احمد بن محمد، از احمد بن عبد الله، از احمد بن روح اهوازى، از محمد بن ابراهيم، از حكيمه (دختر امام جواد علیه السلام) روايتى را نظير معنای حديث نقل کرده و در آن آورده كه حكيمه گفت: امام عسكرى علیه السلام شب نيمه شعبان سال ۲۵۵ كسى را نزد من فرستاد وقتى خدمت وى رسيدم پرسيدم: اى فرزند رسول خدا! مادر نوزاد كدام است؟

فرمود: «نرجس».

حكيمه مى گويد: روز سوم ولادت حضرت حجة بن الحسن علیه السلام به شدت مشتاق

دیدار ولی خدا شدم از این رو، به خانه آن حضرت آمدم و در آغاز به اتاقی که نرجس در آن حضور داشت سر زدم، دیدم همانند زنانی که دوران پس از زایمان را سپری می‌کنند نشسته لباس‌های زردی به تن کرده و سرش را بسته است بر او سلام کردم و به سمت اتاق او رفتم گهواره‌ای دیدم که بر آن پوشش سبزی افکنده شده بود بالای گهواره خم شدم و پوشش را از آن بر گرفتم دیدم ولی خدا بی آن که در قنناق پیچیده شود و دستانش بسته باشد، به پشت خوابیده است. چشمانش را گشود و خندان شد و با انگشت مبارکش با من راز می‌گفت. او را در آغوش گرفته و به دهانم نزدیک کردم تا وی را ببوسم بوی خوشی از او به مشام رسید که هرگز چنان بویی استشمام نکرده بودم امام عسکری علیه السلام صدا زد «عمه جان! فرزندم را نزد من بیاور. او را گرفت و فرمود: پسر من سخن بگو» و آن گاه به ذکر حدیث [یاد شده] پرداخت.

حکیمه می‌افزاید: سپس کودک را از امام عسکری علیه السلام ستاندم و حضرت بدو فرمود: «پسر من تو را به کسی می‌سپارم که مادر موسی فرزندش را به او سپرد. پسر من! همواره در امان خدا و نهان وی و حفظ و حراست جوار الهی باشی» آن گاه فرمود: «عمه جان! نوزاد را به مادرش باز گردان و ماجرای ولادت فرزندمان را پوشیده‌دار و کسی را از آن آگاه مساز تا موعد به سر آید و من فرزند را به مادرش سپردم و آنان را وداع گفتم» و سپس حدیث را تا آخر یادآور شد.

احمد بن علی رازی، از محمد بن علی، از حنظلة بن زکریا روایت کرده که گفت: راوی مورد اعتمادی از محمد بن علی بن بلال نظیر آن را از حکیمه برایم نقل کرد.<sup>۱</sup> در روایتی دیگر به نقل جمعی از بزرگان آمده است که: حکیمه، همین روایت را نقل کرده و گفته است: ولادت حضرت در شب نیمه شعبان اتفاق افتاد و مادرش نرجس است - سپس حدیث را ادامه داده - تا این که می‌گوید:

«فإذا أنا بحس سیدی و بصوت أبي محمد عليه السلام و هو يقول: يا عمّتي هاتي ابني إلى فكشفت عن سیدی. فإذا هو ساجد متلقياً الأرض بمساجده، و علی ذراعہ الأيمن

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۱۹، ح ۲۶؛ بخشی از این روایت در تبصرة الولی، ح ۸۱ آمده است.

مکتوب «جاء الحقّ و زهق الباطل إنّ الباطل كان زهوقاً»<sup>۱</sup> فضمامته إلى فوجدته مفروغاً منه فلففته في ثوب و حملته إلى أبي محمد عليه السلام - و ذكروا الحديث إلى قوله - أشهد أن لا إله إلا الله و أنّ محمداً رسول الله و أنّ علياً أمير المؤمنين حقاً، ثمّ لم يزل يعدّ السادة الأوصياء إلى أن بلغ إلى نفسه و دعا لأوليائه بالفرج على يديه ثمّ أحجم.

و قالت: ثمّ رُفِعَ بيني و بين أبي محمد عليه السلام كالحجاب فلم أر سيدي فقلت: لأبي محمد: يا سيدي أين مولاي؟ فقال: أخذه من هو أحقّ منك و منّا - ثمّ ذكروا الحديث بتامه و زادوا فيه.

فلما كان بعد أربعين يوماً دخلت على أبي محمد عليه السلام فإذا مولانا صاحب يمى في الدار، فلم أر وجهاً أحسن من وجهه و لا لغةً أفصح من لغته، فقال أبو محمد عليه السلام: هذا المولود الكريم على الله عزّوجلّ، فقلت: سيدي أرى من أمره ما أرى وله أربعون يوماً فتبسّم و قال: يا عمّتي أما علمت أنّا معاشر الأئمة ننشؤ في اليوم ما ينشؤ غيرنا في السنة، فقامت فقبّلت رأسه و انصرفت، ثمّ عدت و تفقدته فلم أراه فقلت لأبي محمد عليه السلام: ما فعل مولانا؟ فقال: يا عمّة استودعناه الذي استودعت أمّ موسى؛<sup>۲</sup> من به حسّ سرورم و با صدای امام عسکری علیه السلام که فرمود: عمّه جان! فرزندم را نزدم بیاور، پرده را کنار زدم دیدم سرورم به سجده رفته است و بر بازوی راستش نوشته شده: «جاء الحقّ و زهق الباطل إنّ الباطل كان زهوقاً» او را در آغوش گرفتم و وی را پاکیزه و نظیف یافته و در پارچه ای پیچیدم و نزد امام عسکری علیه السلام بردم. سپس حدیث را تا آن جا یادآور شده اند که فرمود: «أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمداً رسول الله و أنّ علياً أمير المؤمنين حقاً» و سپس ائمه و اوصیاء را یکی پس از دیگری بر شمرد تا به خویشتن رسید و در حق دوستانش دعا کرد که به دست با کفایت وی گشایش

۱. برگرفته از آیه ۸۱ سوره اسراء.

۲. بحار، ج ۵۱، ص ۱۹، ح ۲۷؛ ابتدای حدیث در اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۸۲، ح ۹۰؛ حلیة الابرار، ج ۲، ص ۵۲۹، آن را کامل یادآور شده است؛ تبصرة الولی، ح ۷؛ مدينة المعاجز، ص ۵۸۸، ح ۴؛ بحار، ج ۵۱، ص ۲۵-۱۷؛ هدایة حضینی، ص ۷۰-۷۱؛ اثبات الوصیة، ص ۲۱۸-۲۲۰، حدیث را کامل نقل کرده است؛ عیون المعجزات، ص ۱۳۹-۱۴۱، آن گونه که در اثبات الوصیة آمده است.



یابند و پس از آن سکوت کرد.

حکیمه می گوید: پس از آن بین من و امام عسکری علیه السلام حایلی چون پرده ایجاد شد و سرورم را ندیدم. به امام عرض کردم: سرور و مولایم چه شد؟ فرمود: «آن کس که از شما و ما به او سزاوارتر بود، وی را ستاند» سپس روایت را به طور کامل بیان داشته اند و بر آن افزوده اند که، حکیمه گفت: «چهل روز بعد خدمت امام عسکری علیه السلام شرفیاب شدم ناگهان دیدم صاحب الامر علیه السلام در خانه راه می رود و چهره ای به زیبایی سیمایش ندیده بودم و سخنانی دلنشین تر از سخنان او، شنیده بودم.

امام عسکری علیه السلام فرمود: «این نوزاد، در پیشگاه خدای عز و جل مورد احترام است» عرض کردم: اما ما! با این که وی چهل روزه است، ویژگی های شگفت آوری در او مشاهده می کنم. حضرت لبخندی زد و فرمود: «عمه جان! آیا توجه نداری که ما ائمه و پیشوایان، در هر روز همان اندازه رشد و نمو می کنیم که دیگران در سال رشد می کنند» من بپا خاسته و سر مبارکش را بوسه زده و رفتم و بار دیگر بازگشتم و حالش را جویا شدم او را نیافتم به امام عسکری علیه السلام عرض کردم: سرورم چه شد؟ فرمود: «عمه جان! او را به همان کسی سپردیم که مادر موسی فرزندش را بدو سپرد.»

### جایگاه اهل بیت علیهم السلام

«أحمد بن علی الرازی، عن محمد بن علی، عن حنظلة بن زکریا قال: حدثنی أحمد بن بلال بن داود الکاتب و کان عامیاً بمحل من النُصب لأهل البیت علیهم السلام یظهر ذلک و لا یکتبه، و کان صدیقاً لی یظهر مودّة بما فیه من طبع أهل العراق، فبقول - کلّما لقینی - لک عندی خبر تفرح به و لا أُخبرک، به فأتغافل عنه إلى أن جمعی و إیّاه موضع خلوة، فاستقصیت عنه و سألته أن یُخبرنی به فقال:

کانت دورنا بسرّ من رأى مقابل دار ابن الرضا یعنی أبا محمد الحسن بن علی علیهما

السلام، فغبت عنها دهرأ طويلاً إلى قزوين و غيرها، ثم قُضى لي الرجوع إليها، فلما وافيتها وقد كنتُ فقدت جميع مَنْ خلفته من أهلي و قراباني إلا عجوزاً كانت ربّتي و لها بنت معها و كانت من طبع الأوّل مستورة صائنة لا تحسن الكذب و كذلك مواليات لنا بقين في الدار، فأقمت عندهن أياماً ثمّ عزمت الخروج، فقالت العجوزة كيف تستعجل الإنصراف وقد غبتَ زماناً؟ فأقم عندنا لنفرح بمكانك، فقلت لها على جهة الهُزء: أريد أن أصير إلى كربلاء، و كان الناس للخروج في النصف من شعبان أو ليوم عرفة، فقالت: يا بُنيّ أعيذك بالله أن تستهين ما ذكرت أو تقوله على وجه الهُزء فإني أحدثك بما رأيته يعني بعد خروجك من عندنا بسنتين.

كنت في هذا البيت نائمة بالقرب من الدهليز و معي ابنتي و أنا بين النائمة و اليقظانه، إذ دخل رجل حسن الوجه نظيف الثياب طيب الرائحة، فقال: يا فلانة يجيئك الساعة مَنْ يدعوك في الجيران، فلا تمتنعى من الذهاب معه و لا تخافي، ففزعت فناديت ابنتي، و قلت لها: هل شعرت بأحد دخل البيت، فقالت: لا، فذكرت الله و قرأت و نمت، فجاء الرجل بعينه و قال لي مثل قوله ففزعت و صحت بابنتي فقالت: لم يدخل البيت [أحد] فاذا كرى الله و لا تفزعى فقرأت و نمت.

فلما كان [الليلة] الثالثة جاء الرجل و قال: يا فلانة قد جاءك من يدعوك و يقرع الباب فاذهبي معه، و سمعت دقّ الباب فقمّت وراء الباب و قلت: مَنْ هذا؟ فقال: افتحي و لا تخافي، فعرفت كلامه و فتحت الباب فإذا خادم معه إزار فقال: يحتاج إليك بعض الجيران لحاجة مهمّة، فادخلي و لفّ رأسى بالملاءة و أدخلني الدار و أنا أعرفها، فإذا بشقاق مشدودة وسط الدار و رجل قاعد بجانب الشقاق، فرفع الخادم طرفه فدخلت و إذا امرأة قد أخذها الطلق و امرأة قاعده خلفها كأنها تقبلها.

فقالت المرأة: تُعيننا فيما نحن فيه، فعالجتها بما يعالج به مثلها فما كان إلا قليلاً حتى سقط غلام فأخذته على كفى و صحتُ غلام! غلام! وأخرجتُ رأسى من طرف الشقاق أبشّر الرجل القاعد، فقيل لي لا تصيحى، فلما رددت وجهى إلى الغلام قد كنت فقدته من كفى، فقالت لي المرأة القاعده: لا تصيحى، وأخذ الخادم بيدي و لفّ رأسى بالملاءة و أخرجنى

من الدار و ردّنی إلى داری و ناوَلنی صُرةً و قال [لی]: لا تُخبری بما رأیت أحدًا. فدخلت الدار و رجعت إلى فراشی فی هذا البیت و ابنتی نائمة [بعد] فأنبئتها و سألتها هل علمت بخروجی و رجوعی؟ فقالت: لا، و فتحت الصُرة فی ذلك الوقت و إذا فیها عشرة دنایر عددًا، و ما أخبرت بهذا أحدًا إلا فی هذا الوقت لما تكلمت بهذا الكلام علی حدّ الهُزء، فحدّثتک إشفاقاً علیک، فإنّ لهؤلاء القوم عندالله عزّوجلّ شأنًا و منزلة و كلّ ما یدعونه حق، قال:

فعببتُ من قولها و صرفته إلى السُخریة و الهُزء و لم أسألها عن الوقت غیر أنى أعلم یقیناً أنى غبت عنهم فی سنة نیف و خمسین و مائتین و رجعت إلى سرّ من رأى فی وقت أخبرتنى العجوزة بهذا الخبر فی سنة إحدى وثمانین و مائتین فی وزارة عبیدالله بن سلیمان لما قصدته؛

احمد بن علی رازی، از محمد بن علی، از حنظله بن زکریا روایت کرده که گفت: با احمد بن بلال بن داود کاتب سُنی مذهب، که آشکارا با اهل بیت علیهم السلام دشمنی می‌ورزید، دوستی داشتم ولی چنان که سرشت مردم عراق است با من رفتاری صمیمی داشت. وی هرگاه مرا می‌دید می‌گفت: خبری برایت دارم که از شنیدن آن شادمان خواهی شد ولی آن را برایت نقل نمی‌کنم من نیز غفلت می‌ورزیدم تا این که در محل خلوتی من و او به هم رسیدیم، ماجرا را از او جویا شدم و از وی خواستم مرا از آن آگاه سازد.

او گفت: خانه مادر سرّ من رأى مقابل خانه ابن‌الرضا (امام عسکری علیه السلام) قرار داشت مدتی طولانی من از آن دیار به قزوین و دیگر مناطق مسافرت کرده بودم و پس از این مدت، مقدر شد دوباره به آن سامان بازگردم، ولی وقتی به آن جا رسیدم تمام اعضای خانواده و خویشانم را از دست داده بودم. تنها پیر زنی که مرا در کودکی پرورش داده بود به اتفاق دخترش در آن منطقه زندگی می‌کرد. وی از همان ویژگی‌ها و خلق و خوی دوران جوانی‌اش برخوردار بود و اهل پوشش و خویشتن دار بود و دروغ‌گفتن را کاری پسندیده نمی‌دانست و جمعی از کنیزکانمان نیز هنوز در خانه ما

باقی مانده بودند.

چند روزی نزد آنان ماندم و سپس تصمیم به مسافرت گرفتم. پیرزن به من گفت: با این که زمانی طولانی در این جا حضور نداشته‌ای چرا برای بازگشت این اندازه شتاب زده‌ای؟ نزد ما بمان تا از دیدارت شادمان گردیم.

من با سخنی تمسخرآمیز به زن گفتم: می‌خواهم به کربلا بروم و در آن ایام مردم برای برگزاری مراسم نیمه شعبان یا روز عرفه بدان جا می‌رفتند.

پیرزن به من گفت: پسر! مبادا هدفت از این سخن اهانت و تمسخر باشد بیا و اکنون ماجرای را که دو سال پس از رفتن تو از نزد ما برای من رخ داده برایت نقل کنم: شبی در همین خانه نزدیک دالان خانه خوابیده بودم و دخترم نیز با من بود ناگهان بین خواب و بیداری، مردی با چهره‌ای زیبا و لباسی پاکیزه و خوشبو وارد خانه شد و گفت: فلانی! هم اکنون کسی نزد تو می‌آید و برای همکاری با یکی از همسایگان تو را فرا خواهد خواند شما از رفتن با او خودداری مکن و ترسی نیز به خود راه مده. از خواب بیدار شدم و دخترم را صدا زدم و به او گفتم: آیا تو احساس کردی کسی وارد خانه شود؟

گفت خیر.

من به ذکر خدا مشغول شدم و خوابیدم، دوباره همان مرد وارد شد و سخن نخست خود را تکرار کرد این بار نیز وحشت زده از خواب پریدم و دخترم را صدا زدم.

وی گفت: کسی وارد خانه نشده است. خدا را یاد کن و هراس به خود راه مده، دیگر بار به ذکر خدا پرداختم و خوابیدم و بار سوم همان شخص آمد و گفت: فلانی! کسی که قرار بود تو را به کمک فرا بخواند، اکنون آمده و در خانه‌ات را می‌کوبد، او را همراهی کن.

صدای در را شنیدم به پا خاستم و پشت در آمده از او خواستم خویش را معرفی کند.

گفت: در را باز کن و نترس.

صدایش را شناختم و در را باز کردم خادمی را دیدم که روپوشی با خود داشت و به من گفت: یکی از همسایگان نیاز فراوانی به وجود شما دارد به آن خانه بیایید و سرم را با آن پارچه پوشاند و مرا وارد خانه‌ای کرد که قبلاً آن را دیده بودم. در آن جا دیدم پرده‌هایی میان اتاقها کشیده شده و مردی کنار پرده نشسته است. خادم، گوشه پرده را کنار زد و من وارد شدم ناگهان با زنی که درد زایمان داشت روبه رو شدم زن دیگری نیز که گویی قابله‌اش بود پشت سر او قرار داشت.

آن زن به من گفت: در این کار ما را یاری رسان و من نیز طبق معمول همکاری کردم دیری نیاید که پسری متولد شد او را بر کف دست گرفتم و فریاد زدم: پسر است! پسر است! و سرم را از گوشه پرده بیرون آوردم تا به مردی که آن جا نشسته بود مژده دهم که به من گفته شد: فریاد مزین! وقتی روبه سمت نوزاد گرداندم او را در کف دست خود ندیدم، زنی که در اتاق نشسته بود به من گفت: فریاد مزین!

خادم دست مرا گرفت و سرم را با همان پارچه پوشاند و از آن خانه بیرون برده و به خانه‌ام رساند و کیسه‌ای به من سپرد و گفت: کسی را از آن چه دیدی آگاه مساز. داخل خانه شدم و به محل خوابم رفتم و دخترم را که همچنان در خواب بود بیدار کردم و از او پرسیدم: آیا متوجه شدی من از خانه بیرون رفته و باز گشتم؟ گفت: خیر!

همان وقت کیسه را گشودم و محتوایش را شمردم ده سکه اشرفی بود و تاکنون این مطلب را با کسی در میان ننهادم هنگامی که تو از سر تمسخر این سخن را بر زبان آوردی به جهت علاقه و محبتی که به تو دارم این ماجرا را برایت بازگو کردم تا بدانی این خانواده در پیشگاه خدای عزوجل دارای جایگاه و منزلت والایی‌اند و هر چه را ادعا می‌کنند حق است.

آن مرد می‌گوید: از سخن آن زن شگفت زده شدم و آن را حمل بر مزاح کردم و از تاریخ این رخداد مطلبی نپرسیدم اما می‌دانم که در سال دویست و پنجاه و اندی از

آن‌ها دور شدم و زمانی که به سُرّ من رأی بازگشتم و آن پیرزن ماجرا را برایم نقل کرد، سال ۲۸۱ هـ. ق. و دوران وزارت عبدالله بن سلیمان بود.»

حنظله می‌گوید: ابوالفرج مظفر بن احمد را فراخواندم تا با من این ماجرا را از زبان وی بشنود.<sup>۱</sup>

### دیدار با محبوب دل‌ها

«محمد بن یعقوب، عن بعض أصحابنا، عن عبدالله بن جعفر الحمیری قال: اجتمعتُ و الشیخ أبو عمرو عند أحمد بن إسحاق بن سعد الأشعری، فغمزنی أحمد بن إسحاق أن أسأله عن الخلف.

فقلت له: یا أبا عمرو إني لأريد أن أسألك عن شيء و ما أنا بشاکک فیما أريد أن أسألك عنه، فإن اعتقادی و دینی أن الأرض لا تخلو من حجّة إلا إذا كان قبل القيامة بأربعین يوماً رُفِعَ الحجّة و غُلِقَ باب التوبة ﴿فلم یکن ینفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو کسبت فی إيمانها خيراً﴾<sup>۲</sup> فأولئك شرار [من] خلق الله عزّوجلّ و هم الذین تقوم علیهم القيامة.

ولکن أحببت أن أزداد یقیناً فإن ابراهیم علیه السلام سأل ربّه أن یریه کیف یُحیی الموتی ﴿قال: أو لم تؤمن قال بلی ولكن لیطمئن قلبی﴾.<sup>۳</sup>

و قد أخبرنی أبوعلی أحمد بن اسحاق، أنه سأل أبا الحسن صاحب العسکر علیه السلام و قال: من أعامل و عمّن آخذ و قول من أقبل؟ فقال [له]: العمریُّ ثقتی فما أدی إلیک عنی فعنی یؤدی و ما قال لک فعنی یقول، فاسمع له و أطع، فإنه الثقة المأمون.

و أخبرنی أبوعلی أنه سأل أبا محمد علیه السلام عن مثل ذلك فقال له: العمریُّ و ابنه ثقتان، فما أدیا إلیک فعنی یؤدیان، و ما قالاً فعنی یقولان، فاسمع لهما و أطعهما فإنهما الثقتان

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۲۰، ح ۲۸؛ مدينة المعاجز، ص ۵۹۲، ح ۱۳؛ حلیة الابرار، ج ۲، ص ۵۴۰؛ تبصرة الولی، ح ۹.

۲. برگرفته از آیه ۱۵۸ سوره انعام.

۳. بقره، آیه ۲۶۰.

المأمونان، فهذا قول إمامين قد مضيا، فيك.

[قال] فخر أبو عمرو ساجداً و بكى ثم قال: سئل [حاجتک] فقلت له: أنت رأيت الخلف من أبي محمد عليه السلام فقال: إي والله و رقبتہ مثل هذا و أوما بيده فقلت: بقيت واحدة، فقال: هات، قلت: الأسم قال: محرم عليكم أن تسألوا عن ذلك و لا أقول هذا من عندي فليس لي أن احتل و لا أحرم ولكن عنه صلوات الله عليه فإن الأمر عند السلطان أن أبا محمد عليه السلام مضى ولم يخلف ولداً و قُسم ميراثه و أخذ من لا حق له فصبر على ذلك و هو ذا عماله يجولون فليس أحد يجسر أن يتقرب إليهم و يسألهم شيئاً، و إذا وقع الإسم وقع الطلب فالله الله، اتقوا الله و أمسكوا عن ذلك؛<sup>۱</sup>

محمد بن يعقوب، به نقل جمعی از علمای ما، از عبدالله جمیری روایت کرده که گفت: من و شیخ ابو عمرو، نزد احمد بن اسحاق بن سعد اشعری حضور داشتیم، احمد بن اسحاق به من اشاره کرد که از او در مورد حضرت صاحب الامر پرسش نمایم و من عرضه داشتم: ای ابو عمرو! از شما پرسشی داشتم ولی در مورد موضوعی که قصد دارم آن را از شما بپرسم تردید ندارم، زیرا اعتقاد من و دین و آیینم بر این است که زمین جز چهل روز پیش از قیامت هیچ گاه بدون حجّت باقی نخواهد ماند در آن روز حجّت خدا برداشته و در توبه بسته می شود (و هر کس قبلاً ایمان در دلش راه نیافته و یا در ایمان خود عمل خیری کسب نکرده باشد در آن روز ایمانش به حال وی سودی نخواهد داشت) این دسته از مردم، تبهکارترین آفریدگان خدا هستند و کسانی اند که قیامت به خاطر آن ها به پا می شود، اما دوست دارم بر یقینم افزوده شود زیرا ابراهیم علیه السلام نیز از پروردگارش خواست به او بنمایاند چگونه مردگان را زنده می کند. (خداوند فرمود: آیا ایمان نیاورده ای؟).

عرضه داشت: (آری، ایمان آورده ام، ولی خواستم دلم آرامش یابد.)

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۲۹، ح ۱؛ أعلام الوری، ص ۳۹۶، به نقل از کافی؛ حلیة الابرار، ج ۲، ص ۶۸۷؛ تبصرة الولی، ح ۲۱ و ۱۰۰، بخشی از این حدیث در وسائل، ج ۱۸، ص ۹۹، ح ۴، به نقل از غیبت و کافی آمده است.

ابوعلی احمد بن اسحاق نقل کرده که: از امام هادی علیه السلام پرسید، با چه کسی آمد و شد داشته باشم و احکام دینم را از چه کسی فراگیرم و سخن چه کسی را بپذیرم؟  
 امام علیه السلام فرمود: «در این امور به عُمَرُی مراجعه کن زیرا وی مورد اعتماد من است، دستوراتی که از من به تو می‌رساند، از ناحیه من گفته و هر چه را به شما ابلاغ نماید، از قول من است، سخنش را بشنو و از او اطاعت کن. زیرا وی مورد اعتماد و امین من است.»

نیز ابوعلی (احمد بن اسحاق) روایت کرده که نظیر این سخن را از امام عسکری علیه السلام پرسید و امام بدو فرمود: «عُمَرُی و پسرش شخصیت‌های مورد اعتماد منند هر دستوری را که از من به تو می‌رسانند، از ناحیه من، و هر چه را به شما ابلاغ نمایند از قول من است، سخن آن دو را بشنو و از آنها اطاعت نما، زیرا آن دو مورد اعتماد و امین من هستند.» [ای ابو عمرو!] آن چه بیان شد سخنان دو امام همام، درباره توست که هر دو دنیا را وداع گفته‌اند. ابو عمرو از شنیدن این سخن به سجده افتاد و گریان شد. سپس گفت: پرسشت را بپرس.

پرسیدم: شما، فرزند امام عسکری علیه السلام را دیده‌ای؟

گفت: آری به خدا سوگند! و گردنش این گونه بود و با دست خود گردن زیبا و موزون او را وصف نمود.

گفتم: یک پرسش باقی مانده.

گفت: بپرس.

گفتم: نامش چیست؟

گفت: پرسش از نام وی بر شما حرام است، این سخن را من از پیش خود نمی‌گویم و نمی‌توانم چیزی را خود سرانه حلال و یا حرام نمایم ولی امام هادی صلوات الله علیه فرمود: «در پیشگاه سلطان باید چنین وانمود شود که ابو محمد (امام عسکری) دنیا را وداع گفته است و فرزندی از خود به جای ننهاد و میراثش تقسیم شده است و آنان که حقی در میراث وی نداشتند، آن را به تصرف خود در آوردند و او بر این ماجرا



صبر و شکیبایی پیشه کرد و اینک کارگزارانش که به این و سو می روند هیچ کس جرأت نزدیک شدن به آنها را ندارد و نمی تواند از آنان پرسشی نماید، هرگاه نام او عنوان گردد، جستجو و پی گرد آغاز می شود. خدا را! خدا را! در نظر آورید از بیان ماجرا خودداری نمایید».

نیز روایت شده: یکی از خواهران امام عسکری علیه السلام کنیزکی به نام نرجس در خانه تربیت کرده بود، کنیزک به سن رشد که رسید روزی امام عسکری علیه السلام وارد خانه خواهر شد و چشمش به آن کنیزک افتاد خواهرش به وی عرضه داشت: سرورم! ملاحظه می کنم به کنیزک می نگری؟

امام علیه السلام فرمود: نگاه من به وی تنها از سر شگفتی بود و فرزندی که مورد عنایت الهی است از او به وجود خواهد آمد. سپس به وی دستور داد از پدر بزرگوارش امام هادی علیه السلام اجازه بگیرد تا کنیزک را به وی هدیه کند و عمه اش خواسته او را عملی ساخت و امام هادی نیز به وی اجازه این کار را صادر فرمود.<sup>۱</sup>

«و روی علان الكلینی، عن محمد بن یحیی، عن الحسين بن علی النیشابوری الدقاق، عن ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن موسی بن جعفر علیهما السلام، عن السیاری قال: حدثنی نسیم و ماریة قالت: لما خرج صاحب الزمان علیه السلام من بطن أمه سقط جائياً علی ركبتيه، رافعاً سبائبه نحو السماء ثم عطس فقال:

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله عبداً داخراً لله غیر مستنکف ولا مستکبر، ثم قال: زعمت الظلمة أن حجة الله داخضة، ولو أذن لنا فی الكلام لزال الشک؛<sup>۲</sup>

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۲۲، ح ۲۹، به نقل از کتاب حاضر (غیبت)؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۱۴، ح ۵۳؛ بحار، ج ۵۱، ص ۱۱، ح ۱۴؛ اثبات، جلد یاد شده، ص ۴۰۹، ح ۳۹؛ تبصرة الولی، ح ۲؛ مدینه المعاجز، ص ۵۸۶، ح ۳؛ حلیة الابرار، جلد ۲، ص ۵۲۴، به نقل از کمال الدین، ص ۴۲۶، ح ۲ به نحو مشروح؛ عیون المعجزات، ص ۱۳۸، با اندکی تفاوت؛ روضة الواعظین، ص ۲۵۷، همان گونه که در کمال آمده است.  
۲. اعلام الوری، ص ۳۹۵، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ بحار، ج ۵۱، ص ۴، ح ۴؛ مدینه المعاجز، ص ۵۸۶، ح ۲، به نقل از غیبت و کمال الدین، ص ۴۳۰، ح ۵، به اسنادش از محمد عطار؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۶۸، ح ۳۴ به نقل از کمال و خرائج، ح ۱، ص ۴۵۷، ح ۲، از سیاری؛ حلیة الابرار، ج ۲، ص ۵۵۴؛

علآن کلینی، به نقل از محمد بن یحیی، از حسن بن علی نیشابوری دقاق، از ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن موسی بن جعفر علیه السلام، از سیاری روایت کرده که گفت: بنا به اظهار نسیم و ماریه، حضرت حجّت علیه السلام به هنگام تولّد از مادر، به زانو روی زمین قرار گرفت و دو انگشت مبارک سبّابه اش به آسمان بلند بود، سپس عطسه ای زد و فرمود: «الحمد لله رب العالمین و صلّى الله على محمد و آله عبداً داخراً لله غير مستكفٍ ولا مستكبرٍ» آن گاه اظهار داشت: «ستم پیشگان مدعی اند که حجّت خدا بیهوده و بر باطل است، اگر از ناحیه خدا به ما اجازه سخن گفتن داده شود پرده های شک و تردید کنار خواهد رفت».

نیز علآن به اسناد خود روایت کرده که حضرت حجة بن الحسن علیه السلام در سال ۲۵۶ هجری<sup>۱</sup> دو سال پس از رحلت امام هادی علیه السلام متولد شده است.

«و روی محمد بن علی الشلمغانی فی کتاب الأوصیاء قال: حدّثنی حمزة بن نصر غلام ابي الحسن عليه السلام عن أبيه قال: لما ولد السيد عليه السلام تباشر أهل الدار بذلك فلما نشأ خرج إلى الأمر أن أبتاع في كل يوم مع اللحم قصب مخّ و قيل إن هذا لمولانا الصغير عليه السلام»<sup>۲</sup>

محمد بن علی شلمغانی در کتاب «الأوصیاء» به نقل از حمزة بن نصر، خادم امام هادی علیه السلام از پدرش نقل کرده که گفت: به هنگام تولّد حضرت حجّت علیه السلام اعضای خانه به یکدیگر تبریک و تهنیت گفتند. وقتی نوزاد به حدّ رشد رسید به من دستور داده شد که روزانه همراه با خرید گوشت، مقداری مغز استخوان خریداری نمایم و گفته شد:

تبصرة الولی، ح ۱۰، ابن بابویه؛ كشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۹۸؛ بحار، ج ۷۶، ص ۵۳، ح ۵، به نقل از خرائج؛ اثبات الوصیة، ص ۲۲۱، از علآن کلابی؛ القاب الرسول و عترته، ص ۲۸۷؛ ثاقب المناقب، ص ۲۵۴، از سیاری مانند آن را آورده؛ هدایة حضینی، ص ۷۱، با اندکی تفاوت؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۱۰؛ عدد القویة، ص ۷۲، ح ۱۱۷، به نقل از نسیم و ماریه به نحو اختصار.

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۲۲، ح ۳۱، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۷، ح ۳۱۶؛ اثبات الوصیة، ص ۲۲۱، از علآن.

۲. همان، ج ۳۱، به نقل از غیبت؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۷، ح ۳۱۷؛ اثبات الوصیة، ص ۲۲۱، از حمزة بن نصر.

آن را برای مولای خردسالمان تهیه می کنند».

«و عنه، قال: حدّثنی الثقة، عن ابراهیم بن ادریس قال: وجّه إلیّ، مولای أبو محمد علیه السلام بکبش وقال: عقّه عن ابني فلان و کُلُّ و أطعم أهلک ففعلت، ثمّ لقیته بعد ذلك فقال لی: المولود الذی وُلد لی مات، ثمّ وجّه إلیّ بکبشین وکتب: بسم الله الرحمن الرحيم عقّ هذین الکبشین عن مولاک و کُلُّ هناك الله و أطعم إخوانک ففعلت و لقیته بعد ذلك فما ذکر لی شیئاً؛<sup>۱</sup>

نیز از شلمغانی به نقل از فردی مورد اعتماد، از ابراهیم بن ادریس روایت کرده که گفت: سرورم ابو محمد (امام عسکری) توسط فردی گوسفندی نزد من فرستاد و دستور داد آن را برای فلان فرزندم عقیقه نما و خود و خانواده‌ات نیز از آن گوشت میل کنید. من نیز خواسته حضرت را عملی ساختم. پس از آن، بار دیگر با حضرت دیدار کردم به من فرمود: فرزندی که برایمان متولد شده بود از دنیا رفت. آن گاه دو گوسفند نزد من فرستاد و مرقوم فرمود: «بسم الله الرحمن الرحيم». این دو گوسفند را برای سرور و مولایت عقیقه کن و - از آن تناول نما بر تو گوارا باد، برادران مسلمانان را نیز اطعام بده. من نیز فرمان امام را اطاعت کردم و بعد از آن ماجرا، دیگر بار که امام علیه السلام را زیارت کردم، در این زمینه مطلبی به من فرمود».

«و روی علان قال: حدّثنی ظریف أبونصر الخادم قال: دخلت علیه - یعنی صاحب الزمان علیه السلام فقال لی: علیّ بالصندل الأحمر فقال: فأتیته به فقال علیه السلام: أتعرفنی؟ قلت: نعم قال: من أنا؟ فقلت: أنت سیّدی و ابن سیّدی فقال: لیس عن هذا سألتک.

قال ظریف: فقلت جعلنی الله فداک فسّر لی، فقال: أنا خاتم الأوصیاء و بی یدفع الله البلاء عن أهلی و شیعتی؛<sup>۲</sup>

۱. بحار، ج ۵۱، ح ۳۲، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۸، ح ۳۱۸؛ وسائل، ج ۱۵، ص ۱۷۲، ح ۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۴۰، ح ۳ و ص ۱۵۴، ح ۱، به نقل از اثبات الوصیة، ص ۲۲۱.

۲. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۸، ح ۳۱۹، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ بحار، ج ۵۲، ص ۳۰، ح ۲۵؛

علآن کلینی به نقل از ظریف ابونصر خادم روایت کرده که گفت: خدمت حضرت حجّت علیه السلام شرفیاب شدم به من فرمود: چوب صندل سرخ برایم بیاور، آن را برایش تهیه کردم سپس فرمود: آیا مرا می شناسی؟  
عرض کردم: آری؛ شما سرور من و فرزند مولایم هستی.  
فرمود: منظورم این نبود.

ظریف می گوید: عرض کردم: فدایت شوم، مقصودت را برایم تشریح فرما.  
فرمود: «من خاتم اوصیا هستم و خداوند به واسطه وجود من بلا و گرفتاری را از خانواده خود و پیروانم بر می دارد.»

«جعفر بن محمد بن مالک قال: حدّثنی محمد بن جعفر بن عبدالله، عن ابي نعیم محمد بن أحمد الأنصاری قال: وجّه قوم من المفوّضة و المقصرة، کامل بن ابراهیم المدنی إلى ابي محمد علیه السلام؛ قال کامل: فقلت فی نفسی: أسأله لا یدخل الجنة إلا من عرف معرفتی وقال بمقالتی قال: فلما دخلت علی سیدی ابي محمد علیه السلام نظرت إلى ثیاب بیاض ناعمة علیه، فقلت فی نفسی: ولیّ الله و حجّته یلبس الناعم من الثیاب و یامرنا نحن بمواساة الإخوان وینهاننا عن لبس مثله.

فقال متبسّماً: یا کامل! و حسر عن ذراعیه، فإذا مسح أسود خشن علی جلده، فقال: هذا لله و هذا لكم، فسلمتُ و جلستُ إلى باب علیه سترٌ مرخیّ، فجاءت الریح فكشفت طرفه فإذا أنا بفتی كأنه فلقه قمر من أبناء اربع سنین او مثلها.

فقال: یا کامل بن ابراهیم! فاقشعررت من ذلك و أهمتُ أن قلت: لئیك یا سیدی فقال: جئت إلى ولیّ الله و حجّته و بابه تسأله هل یدخل الجنة إلا من عرف معرفتك و

عوامل، ج ۱۵، بخش ۳، ص ۲۹۸، ح ۱، غیبت و کمال الدین، ص ۴۴۱، ح ۱۲، به اسنادش از ظریف ابونصر؛ دعوات راوندی، ص ۲۰۷، ح ۵۶۳، به نقل از کمال به نحو اختصار؛ حلیة الأبرار، ج ۲، ص ۵۵۴؛ تبصرة الولی، ح ۳۹، از کمال؛ مدینه المعاجز، ص ۶۱۱، ح ۸۲؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۹۴ ح ۱۱۵؛ منتخب انوار المصیبه، ص ۱۵۹؛ کشف الغمّه، ج ۲، ص ۴۹۹، به نقل از خزائن، ج ۱، ص ۴۵۸، ح ۳، از علآن؛ هدایة حضینی، ص ۸۷، با اندکی تفاوت؛ اثبات الوصیة مسعودی، ص ۲۲۱، نظیر آن را آورده؛ ینابیع المودة قندوزی، ص ۴۶۳، به نحو اختصار و برخی از ارباب حدیث نظیر آن را در القاب الرسول و عترته، ص ۲۸۷، از علآن یادآور شده اند.

قال بمقاتلتك؟ فقلت: إني والله قال: إذن والله يقلُّ داخلها، والله إنَّه ليدخلها قوم يقال لهم الحقيقة، قلت: يا سيدي و من هم؟ قال: قوم من حُبهم لعلِّي يحلفون بحقه و لا يدرون ما حقه و فضله.

ثم سكت صلوات الله عليه عنى ساعة ثم قال: و جئت تسأله عن مقالة المفوضة كذبوا، بل قلوبنا أوعية لمشيئة الله، فإذا شاء شئنا، و الله يقول: «وما تشاؤون إلا أن يشاء الله»<sup>۱</sup>.

ثم رجع الستر إلى حالته فلم أستطع كشفه، فنظر إلى أبو محمد عليه السلام متبسماً فقال: يا كامل! ما جلوسك؟ و قد أنباك بحاجتك الحجة من بعدى، فقمتم و خرجت و لم أعاینه بعد ذلك؛

جعفر بن محمد بن مالک، به نقل از محمد بن جعفر بن عبداللہ، از ابونعیم محمد بن احمد انصاری روایت کرده که گفت: جمعی از طرفداران جبر و تفویض، کامل بن ابراهیم مدنی را [به نمایندگی خود] نزد امام عسکری علیه السلام فرستادند.

کامل می گوید: با خود گفتم: از امام می پرسم جز کسانی که به پایه من برسند و سخن مرا بر زبان آورند، کسی وارد بهشت نخواهد شد. وی می افزاید: وقتی بر سرورم امام عسکری علیه السلام وارد شدم چشمم به لباس سفید و نرم و لطیفی که پوشیده بود افتاد با خود گفتم: ولئی و حجّت خدا، خود لباس نرم و لطیف می پوشد و به ما فرمان می دهد با دیگر برادران مسلمان خود همدردی کنیم و ما را از پوشیدن چنین لباس هایی نهی می کند. امام علیه السلام لبخندی زد و فرمود: کامل! سپس آستین میچ خود را بالا زد - دیدم پارچه ای موئین و سیاه و خشن بر تن دارد و آن گاه فرمود: این لباس خشن برای خدا و این یکی برای شماست.

بر آن حضرت سلام کردم و در کنار دری که بر آن پرده ای آویزان بود نشستم، ناگهان باد وزید و گوشه ای از پرده را کنار زد، چشمم به نوجوانی قریب به چهار ساله چونان پاره ماه، افتاد.

۱. انسان، آیه ۳۰، تکویر، آیه ۲۹.

او به من فرمود: کامل بن ابراهیم! از این سخن بدنم لرزید و خواستم بگویم: لَبَّیک سرورم!

فرمود: تو نزد ولی و حجت خدا و باب او آمده‌ای تا بپرسی، هر کس به پایه شناخت تو نرسد و سخن تو را بر زبان نیاورد، وارد بهشت نخواهد شد؟»  
عرض کردم: آری به خدا سوگند!

فرمود: «به خدا! اندک افرادی وارد آن می‌شوند، به خدا سوگند! گروهی که «حقیه» نامیده می‌شوند نیز وارد بهشت می‌گردند.  
عرض کردم: آن‌ها کیانند؟

فرمود: گروهی از فرط محبت به علی، به حق او سوگند یاد می‌کنند ولی به حق و فضل و برتری آن حضرت آگاه نیستند. سپس لحظه‌ای از سخن گفتن با من باز ایستاد و آن‌گاه فرمود: نیز آمده‌ای در مورد سخن اهل تفویض از ولی خدا پرسش نمایی، آن‌ها دروغ گفته‌اند. دل‌های ما جایگاه مشیت و اراده الهی است، هرگاه او بخواهد ما نیز می‌خواهیم و خود می‌فرماید! «وما تشاؤون إلا أن یشاء الله».

پس از آن، پرده به جای نخست بازگشت و نتوانستم آن را کنار بزنم، امام عسکری علیه السلام با لبخند نگاهی به من کرد و فرمود: کامل! چرا نشسته‌ای؟ حجت پس از من تو را پاسخ داد و من به پا خاسته و بیرون رفتم و از آن پس، او را مشاهده نکردم.  
ابونعیم می‌گوید: با کامل دیدار کردم و در مورد این حدیث از او پرسش نمودم، وی آن را برایم نقل کرد.

این روایت را احمد بن علی رازی، از محمد بن علی، از علی بن عبدالله بن عائد رازی، از حسن بن وجناء نصیبی نقل کرده که گفت: از ابونعیم محمد بن احمد انصاری شنیدم نظیر این حدیث را روایت کرد.<sup>۱</sup>

۱. بحار، ج ۲۵، ص ۳۳۶، ح ۶ و ج ۷۲، ص ۱۶۳، ح ۲۰ و ج ۵۲، ص ۵۰، ح ۲۵، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ تبصرة الولی، ح ۲۶؛ دلائل الامامة، ص ۲۷۳، به اسنادش از جعفر بن محمد، با اندکی تفاوت؛ ابتدای آن در جلد ۵۰، ص ۲۵۳، ح ۷ و ج ۷۰، ص ۱۱۷، ح ۵ و ج ۷۹، ص ۳۰۲، ح ۱۲ آمده است؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۱۵، ح ۵۴؛ بخشی از آن در اثبات جلد یاد شده، ص ۵۰۸، ح ۳۲۰ و بخش پایانی آن، ص

«محمد بن یعقوب، عن أحمد بن النضر، عن القنبری - من ولد قنبر الکبیر - مولى أبی الحسن الرضا علیه السلام قال: جرى حديث جعفر فشتمه، فقلت: فليس غيره فهل رأيته؟ قال: لم أره و لكن رأه غيري، قلت: ومن رأه قال: رأه جعفر مرتين، وله حديث؛<sup>۱</sup> محمد بن یعقوب، از احمد بن نضر، از قنبري - از دودمان قنبر بزرگ، غلام علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت کرده که گفت:

از جعفر (کذاب) سخن به میان آمد، وی را نکوهش کرد.

گفتم: غیر از او کسی شایستگی امامت را نداشت؟

گفت: چرا، وجود داشت.

گفتم: شخصی را که می‌گویی خود دیده‌ای؟

گفت: من ندیده‌ام ولی دیگران دیده‌اند.

گفتم: چه کسی او را دیده است؟

گفت: جعفر، دوبار او را مشاهده کرده است... و خود، ماجرای دارد.»

«و حدث عن رشيق صاحب المدارای قال: بعث إلينا المعتضد و نحن ثلاثة نفر فأمرنا أن يركب كل واحد منا فرساً و نجنب آخر و نخرج محققين لا يكون معنا قليل و لا كثير إلا على السرج مصلي، و قال (لنا): الحقوا بسامرّة و وصف لنا محلّة و داراً و قال: إذا أتيتموها تجدون على الباب خادماً أسود فاكبسوا الدار و من رأيتم فيها فأتوني برأسه.

فواقينا سامرّة فوجدنا الأمر كما وصفه و في الدهليز خادم أسود و في يده تكّة ينسجها، فسألناه عن الدار و من فيها فقال: صاحبها فوالله ما التفت إلينا و قل أكثراته

۶۸۳، ح ۹۱، به نقل از غیبت و خرائج، ج ۱، ص ۴۵۸، ح ۴، به نحو اختصار؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۹۹، به نقل از خرائج؛ منتخب انوار المصیبه، ص ۱۳۹، از احمد بن محمد ایادی به نحو مرفوع تا کامل بن ابراهیم مدنی؛ اثبات الوصیة، ص ۲۲۲، از جعفر بن محمد بن مالک؛ در آن کلمه «مداننی» به جای «مدنی» آمده است؛ هدایة حضینی، ص ۸۷، از جعفر بن محمد بن مالک با اندکی تفاوت؛ ینابیع الموده، ص ۴۶۱ به نحو اختصار.

۱. بحار، ج ۲۵، ص ۵۱، ح ۳۶، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۸، ح ۳۲۱؛ اعلام الوری، ص ۳۹۷، به نقل از کافی، ج ۱، ص ۳۳۱، ح ۹؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۵۰؛ المستجاد، ص ۵۳۱، به نقل از ارشاد مفید، ص ۲۵۱، به اسنادش از کلینی.

بنا، فكبسنا الدار كما أمرنا، فوجدنا داراً سرية و مقابل الدار سترٌ ما نظرت قطُّ إلى أنبل منه، كأنَّ الأيدي رفعت عنه في ذلك الوقت، و لم يكن في الدار أحد.

فرفعنا الستر فإذا بيت كبير كأنَّ بحراً فيه (ماء) و في أقصى البيت حصير قد علمنا أنه على الماء، و فوقه رجل من أحسن الناس هيئةً قائمٌ يُصلِّي فلم يلتفت إلينا ولا إلى شيءٍ من أسبابنا.

فسبق أحمد بن عبدالله ليتخطى البيت فغرق في الماء، و ما زال يضطرب حتى مدت يدي إليه فخلصته و أخرجته و عُشى عليه و بقي ساعة، و عاد صاحبي الثاني إلى فعل ذلك الفعل فناله مثل ذلك، و بقيتُ مهوتاً.

فقلت لصاحب البيت: المعذرة إلى الله و إليك، فوالله ما علمت كيف الخبر و لا إلى من أجيء و أنا تائب إلى الله.

فما التفت إلى شيءٍ مما قلنا، و ما انفتل عما كان فيه فها لنا ذلك، و انصرفنا عنه، و قد كان المعتضد ينتظرنا و قد تقدّم إلى الحُجَّاب إذا وافيناه أن ندخل عليه في أيّ وقت كان . فوافيناه في بعض الليل فادخلنا عليه فسألنا عن الخبر، فحكينا له ما رأينا، فقال: و يحكم لقيكم أحد قبلي و جرى منكم إلى أحد سبب أو قول؟ قلنا: لا فقال: أنا نقيٌّ من جدِّي و حلف بأشدّ أيمان له أنه رجل إن بلغه هذا الخبر ليضربنَّ أعناقنا فما جسرنا أن نحدّث به إلا بعد موته؛<sup>۱</sup>

نیز از رشیق، کار فرمای مادرای نقل کرده که گفت: معتضد، شخصی را نزد ما فرستاد و به ما که سه تن بودیم فرمان داد هر یک بر اسبی سوار شده و اسب دیگری را یدک بکشیم و سبکبار از شهر بیرون رفته و هیچ گونه متاع سبک و سنگینی جز زیراندازی که برای نماز بر زین اسب نهاده‌ایم چیزی با خود نداشته باشیم و به ما

۱. تبصرة الولی، ح ۲۵، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ مدینه المعاجز، ص ۵۹۷، ح ۱۸؛ بحار، ج ۵۲، ص ۵۱، ضمیمه ح ۳۶؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۸۳، ح ۹۲ غیبت و خرائج، ج ۱، ص ۴۶۰، ح ۵، از رشیق حاجب مادرای به نحو اختصار؛ کشف الغمّه، ج ۲، ص ۴۹۹؛ فرج المهموم، ص ۲۴۸، به نقل از خرائج؛ کشف الاستار، ص ۲۱۲، از رشیق؛ منتخب انوار المصیبه، ص ۱۴۰، از احمد بن محمد ایادی به نحو مرفوع تارشیق مادرای.



سفارش کرد: به سامرا گسیل شوید و محله و خانه‌ای را برایمان توصیف نمود و اظهار داشت: به مجرد رسیدن به در خانه، غلامی سیاه چهره خواهید دید، به زور وارد خانه شوید و هر کسی در خانه وجود داشت سرش را برایم بیاورید.

به سامرا رسیدیم و ماجرا را همان گونه که وی وصف کرده بود یافتیم. در دالان خانه غلامی سیاه چهره وجود داشت که قطعه‌ای بافتنی در دست داشت و مشغول بافتن آن بود، از او در مورد خانه و ساکنانش پرسیدیم.

گفت: صاحب خانه داخل است. به خدا سوگند! غلام، به ما توجه و اعتنای چندانی نکرد و ما همان گونه که مأموریت یافته بودیم به زور وارد خانه شدیم، خانه‌ای بزرگ منشانه یافتیم، در مقابل خانه، پرده‌ای وجود داشت که هیچ گاه به زیبایی آن، پرده‌ای ندیده بودم، گویی در آن هنگام دست‌هایی آن پرده را کنار زد و ملاحظه کردیم در خانه کسی وجود ندارد و خود، پرده را بالا زدیم با خانه وسیعی رو به رو شدیم که گویی دریایی در آن وجود داشت و در منتهی الیه خانه حصیری بر روی آب گسترده بود و بر فراز آن مردی از خوش اندام‌ترین چهره‌های روزگار به نماز ایستاده بود. او به ما و به آن چه با خود داشتیم توجهی نکرد. احمد بن عبدالله قبل از دیگران تلاش کرد تا حیاط خانه را طی کند که در آب غرق شد و هم چنان آشفته و پریشان بود تا من دستم را به سویس دراز کرده و او را رها ساختم و از آب خارج نمودم و از هوش رفت. ساعتی در این حالت بود که دومین همراه من دست به این کار زد، او نیز به همین مصیبت گرفتار شد و من از دیدن این منظره مات و مبهوت شدم.

به صاحب خانه گفتم: از خدا و شما پوزش می‌طلبم. به خدا سوگند! من از ماجرا، بی اطلاع بودم و نمی‌دانستم به سوی چه کسی اعزام می‌شوم و اکنون به پیشگاه خداوند توبه می‌کنم. صاحب خانه به گفته‌های ما اعتنایی نکرد و از حالت نماز نیز خارج نشد و ما که وضعیتی را چنین دیدیم از نزد او باز گشتیم و معتضد در انتظارمان بود و به دربان‌ها سپرده بود هر ساعتی که مابه آن جا رسیدیم می‌توانیم بر او وارد شویم.

پاسی از شب گذشته، بدان جا رسیدیم و ما را بر معتضد وارد کردند و او موضوع را از ما جویا شد و ما نیز ماجرا را برایش نقل کردیم.

وی گفت: وای بر شما! آیا قبل از من کسی با شما دیدار کرده و یا در این زمینه با کسی سخن گفته‌اید؟

گفتیم: خیر؛

گفت: از بنی عباس نیستم و سوگند بزرگی یاد کرد که اگر این خبر به دیگری برسد ماها را گردن بزند و تا زنده بود ما جرأت سخن گفتن پیرامون این قضیه را نداشتیم».

«و أخبرني جماعة، عن أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه رحمه الله قال: حدثنا علي بن الحسن بن الفرج المؤذن، قال: حدثني محمد بن حسن الكرخي قال: سمعتُ أبا هارون - رجلاً من أصحابنا - يقول: رأيتُ صاحب الزمان عليه السلام و وجهه يُضيء كأنه القمر ليلة البدر و رأيتُ علي سرّته شعراً يجرى كالخط و كشفت الثوب عنه فوجدته محتوناً فسألت أبا محمد عليه السلام عن ذلك، فقال: هكذا وُلد و هكذا ولدنا و لكننا سنمرّ موسى عليه لإصابة السنّة؛<sup>۱</sup>

جمعی از رجال حدیث، به نقل از ابو جعفر محمد بن علی بن حسن بابویه علیه السلام، از علی بن حسن بن فرج مؤذن، از محمد بن حسن کرخی روایت کرده‌اند که گفت: از ابوهارون - یکی از یارانمان - شنیدم می‌گفت در دوران کودکی حجّه بن الحسن چشمم به جمال دل آرایش روشن گردید سیمایش چون ماه شب چهارده می‌درخشید خط باریکی از مو بر نافش رویده بود وقتی پارچه را از او برگرفتم وی را ختنه شده یافتیم. راز آن را از امام عسکری علیه السلام جویا گشتم فرمود: وی و نیز ما چنین متولد شده‌ایم ولی برای عمل به سنت، تنها بر آن تیغ خواهیم کشید».

«أخبرنا جماعة، عن أبي الفضل الشيباني، عن أبي نعیم نصر بن عصام بن المغيرة الفهري

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۲۵، ح ۱۸، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و کمال الدین، ص ۴۳۴، ح ۱؛ ابتدای حدیث در اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۸، ح ۳۲۲؛ حلیة الأبرار، ج ۲، ص ۵۸۱؛ تبصرة الولی، ح ۱۵، ۱۱۶؛ خرائج، ج ۲ و ص ۹۵۷، از ابن بابویه؛ وسائل، ج ۱۵، ص ۱۶۴، ح ۱۲، به نقل از کمال به نحو اختصار؛ أعلام الوری، ص ۳۹۷.

المعروف بقرقارة، قال: حدّثني أبو سعيد المراغي، قال: حدّثنا أحمد بن اسحاق أنّه سأل أبا محمّد عليه السلام عن صاحب هذا الأمر فأشار بيده، أي أنّه حيّ غليظ الرقبة؛<sup>۱</sup> جمعى از رجال حدیث، به نقل از ابوالفضل شیبانی، از ابونعیم نصر بن عمام بن مغیره فهری معروف به قرقاره، از ابوسعید مراغی، از احمد بن اسحاق روایت کرده که وی وضعیّت صاحب الزمان علیه السلام را جویا شد، حضرت با دست خود اشاره کرد. یعنی او زنده و در کمال قدرت است».

«أخبرني ابن أبي جَيْد القمي، عن محمّد بن الحسن بن الوليد، عن عبد الله بن العباس بن عبد الله بن الحسن بن عليّ بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليهم السلام، عن أبي الفضل الحسين بن الحسن بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليه السلام قال: وردت عليّ أبي محمّد الحسن بن عليّ عليهما السلام بسرّ من رأى فهنّأته بولادة إبنه عليه السلام؛<sup>۲</sup>

ابن ابوجید قمی، از محمّد بن حسن بن ولید، از عبد الله بن عباس بن عبد الله بن حسن بن علی بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام، از ابوالفضل حسین بن حسن بن حسین بن حسن بن علی بن ابی طالب روایت کرده که گفت: در سرّ من رأى خدمت امام عسکری علیه السلام شرفیاب شده و ولادت فرزندش را به وی تبریک و تهنیت گفتم».

«و أخبرني جماعة، عن محمّد بن عليّ بن الحسين قال: أخبرنا أبي و محمّد بن الحسن و محمّد بن موسى بن المتوكّل، عن عبد الله بن جعفر الحميري أنّه قال سألت محمّد بن عثمان رضي الله عنه فقلت له: رأيت صاحب هذا الأمر؟ فقال: نعم و آخر عهدي به عند بيت الله الحرام و هو يقول: اللهم أنجز لي ما وعدتني.

قال محمّد بن عثمان رضي الله عنه و رأيت صلوات الله عليه متعلّقاً بأستار الكعبة في

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۱۶۱، ح ۱۲، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۹، ح ۲۲۳.  
 ۲. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۹، ح ۳۲۴، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ بحار، ج ۵۱، ص ۱۶، ح ۲۲ به نقل از غیبت و کمال الدین، ص ۴۳۴، ح ۱.

المستجار و هو يقول: «اللهم انتقم لي من أعدائك»؛<sup>۱</sup>

جمعی از رجال حدیث، به نقل از محمد بن علی بن حسین، از پدرم و محمد بن حسن و محمد بن موسی متوکل، از عبدالله بن جعفر حمیری روایت کرده‌اند که گفت: از محمد بن عثمان رضی الله عنه پرسیدم: شما صاحب الزمان را دیده‌ای؟ گفت: آری، آخرین دیدارم با آن حضرت در کنار خانه خدا بود که عرضه می‌داشت: «اللهم أنجز لي ما وعدتني؛ خدایا! وعده‌ای را که به من دادی عملی ساز». محمد بن عثمان رضی الله عنه افزود: آن حضرت را در مستجار زیارت کردم که به پرده کعبه چنگ زده بود و عرضه می‌داشت: «اللهم انتقم لي من أعدائك؛ خدایا! به وسیله من از دشمنانت انتقام بگیر».

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۵۱ و ج ۵۲، ص ۳۰، ح ۲۳، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و کمال الدین، ص ۴۴۰، ح ۹ و ۱۰؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۵۲ و ۴۵۳، ح ۶۹ و ۷۰؛ غیبت و کمال و فقیه، ج ۲، ص ۵۲۰، ذیل ح ۳۱۱۵؛ وسائل، ج ۹، ص ۳۶۰، ح ۱ و ۲ به نقل از فقیه و کمال؛ حلیة الابرار، ج ۲، ص ۶۰۷؛ تبصرة الولی، ح ۳۷ و ۳۸، به نقل از کمال در جمله «من اعدائي» به جای «من اعدائك» آمده است.

# خورشید در نھان

جلد دوم

ترجمہ کتاب الغیبہ شیخ طوسیؒ

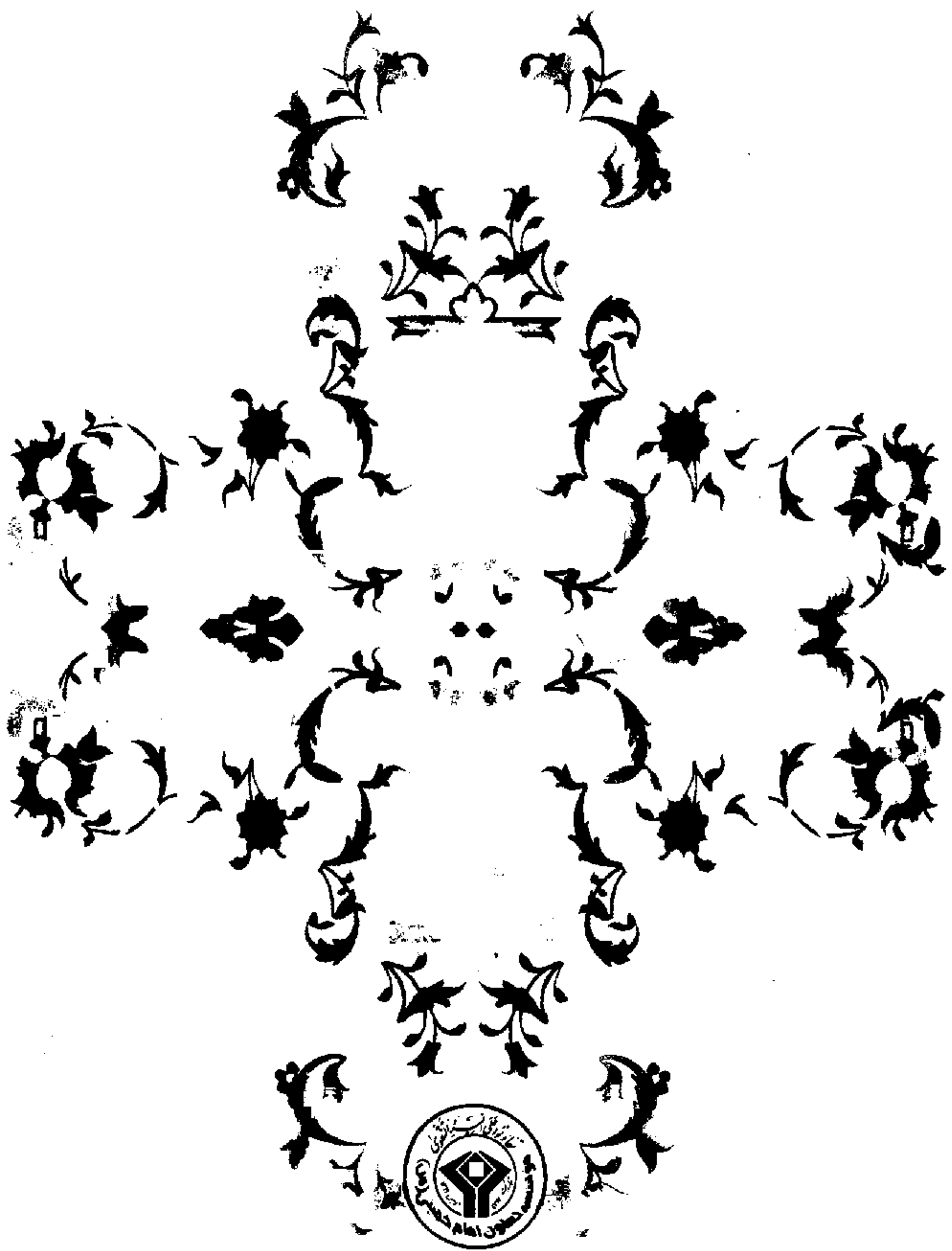
در اثبات امامت، کلیت و ظهور حضرت حجۃ بن الحسن علیہ السلام

مؤلف:

شیخ الطائفة محمد بن حوین طوسیؒ

مترجم:

عباس جلالی



موسسه تعاون امام خمینی (س)

# خورشید در نهان

ترجمه کتاب الغیبه شیخ طوسی

در اثبات امامت ، غیبت و ظهور حضرت حجة بن الحسن علیه السلام

مؤلف:

شیخ الطائفة محمد بن حسن طوسی

مترجم:

عباس جلالی

طوسی، محمدبن حسن، ۳۸۵ - ۴۶۰ ق  
[الغیبه، فارسی]

خورشید در نهان در اثبات امامت، غیبت و ظهور حضرت حجه بن  
الحسن علیه السلام / مولف محمدبن حسن طوسی؛ مترجم عباس  
جلالی، -- تهران: موسسه تعاون امام خمینی، ۱۳۸۴.  
۱ ج. (بدون شماره گذاری).

ISBN: 964-06-6830-3

عنوان اصلی: الغیبه.  
فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.

۱. محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - -- احادیث. ۲.  
مهدویت -- انتظار. ۳. احادیث شیعه -- قرن ۵ ق. الف. جلالی، عباس،  
۱۳۳۴ - ، مترجم. ب. عنوان.  
BP ۱۳۰ / ط ۹۰۴۱ غ  
۲۹۷ / ۲۱۲  
۱۳۸۴

۱۰۱۰۵-۸۴ م

کتابخانه ملی ایران





موسسه تعاون امام خمینی (س)

## خورشید در نهان

ترجمه کتاب القیبه شیخ طوسی  
در اثبات امامت ، غیبت و ظهور حضرت حجة بن الحسن (علیه السلام)  
مؤلف : شیخ الطائفة محمد بن حسن طوسی  
مترجم : عباس جلالی

نوبت چاپ : اول  
ناشر : موسسه تعاون امام خمینی (س)

لیتوگرافی و چاپ : اتحاد  
صحافی : مهر آیین

---

مدیر اجرایی : محمد مهدی آشتیانی

---

شمارگان : ۵۰۰۰ نسخه  
بهاء ( هر مجلد ) : ۲۵۰۰۰ ریال

## بسمه تعالی

### سخن ناشر

زندگی پر نشیب و فراز انسان، از آغاز با نبرد و کشتار آمیخته بوده، گاه به جنگ درندگان وحشی رفته، گاه به رزم با ستمگران یاغی برخاسته و در روزگارانی، همکیشان بی گناه خویش را به خاک و خون کشیده است. در این میان، پیکاری که از همه شریف تر، مقدس تر و مداوم تر بوده، ستیز دیرین در اردوگاه حق و باطل است که در جبهه نخست پیامبران و رهبران الهی فرمانروا بوده‌اند و در دیگر جبهه، گردنکشان و سوداگران مادی. به اعتقاد ما این نبرد هزاران ساله، با قیام خونبار امام زمان حضرت حجت بن‌الحسین (ع) به سرانجام خود خواهد رسید و حق پرستان پیروز و باطل گرایان نابود خواهند شد.

امروز دنیای تشنه عدالت از هر مسلکی، در جستجوی نجات دهنده ایست که قادر باشد با دم مسیحایی‌اش بشریت را از قید و بند اسارت و بردگی زورگویان جهان برهاند و عدل و داد را در جامعه حاکم گرداند. فردی که با قدرت لایزال حق، حمایت و پشتیبانی شود و بساط ستم و بیداد را از ریشه برکند و دادگری را در آن جایگزین سازد. ما مسلمانان به ویژه شیعیان براساس فرموده نبی اکرم (ص) و سخنان پیشوایان پس از او، معتقدیم که آن شخصیت عدالت گستر، خاتم الاوصیاء، یوسف زهرا حضرت حجت بن‌الحسن ارواحنا فداه، یادگار امام عسکری (ع) است که رخ در پرده غیب کشیده تا خدای متعال اذن ظهورش دهد.

سیر اعتقادات شیعی به گواه میراثش مدعی است که مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قهرمان پایان تاریخ است. پیروان ادیان سه گانه آسمانی (مسلمانان، مسیحیان و یهودیان) بر این باورند که آینده نهایی مسیر زندگی خاکی، پیروزی

ایمان بر کفر، حاکمیت حق و عدالت اجتماعی و عبادت خدای متعال، وراثت زمین به صالحان، پایان خرافات و گمراهی و ستم و تمامی گونه‌های انحراف خواهد بود. منتظران ظهور یوسف زهرا دو دسته‌اند: برخی ظهورش را برای سرسبزی و خرمی، فراوانی نعمت، ارزانی اجناس و ... می‌خواهند و بعضی دیگر او را برای خودش می‌خواهند. همواره این گونه بوده که جمعی او را برای رسیدن به اهداف و منافع شخصی خود می‌خواسته‌اند و شیفتگانش وی را آینه تمام‌نمای اسماء و صفات الهی می‌دانسته‌اند. گمشده بشر امروز، عدالت، معنویت و در یک کلام، رشد انسان است که تنها نزد یوسف زهرا (ع) است و بس. او تنها کسی است که می‌تواند نیاز بشر را برآورده سازد و در همه ابعاد به کمال برساند.

منتظران راستین هرگز به امروز تباه و آلوده دل نمی‌بندند و در برابر آن سر تسلیم فرود نمی‌آورند بلکه در تکاپوی فردای روشن و بی‌آلایشی به کنکاش بر می‌خیزند. روایات بسیاری حاکی است که در دوران غیبت، آزمون‌های سنگین و دشواری‌های بسیار رخ خواهد داد که در نتیجه بسیاری از مردم غربال خواهند شد به این معنا که از آزمون سربلند بیرون نخواهند آمد. بنابراین، آرمیدن در حصار محفوظ و به کنار ماندن از اصطکاک و مواجهه، تصویری مردود است و در قاموس مهدویت و تربیت راه ندارد.

انسان چشم به راه، آن هم چشم به راه ظهور رهبر و هجوم دشمن، نه خستگی می‌فهمد و نه خواب، نه آسیب می‌شناسد نه زیان، نه از مرگ می‌هراسد نه از کشتار، پیوسته می‌کوشد می‌جوشد و می‌خروشد و پروردگار خویش را می‌خواند که:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِ وَ قَرِّبْ بَعْدَهُ ... وَ ثَبِّتْ بِهِ الْقَلْبَ وَ اقِمِ بِهِ الْحَرْبَ».

امروزه در جوامع گوناگون بشری، پیرامون وجود مقدس حضرت مهدی (ع) پرسش‌ها و شبهات فراوانی مطرح است که می‌طلبند پژوهندگان وارسته با ورود به

این عرصه با پاسخ دادن به پرسش‌ها و شبهات، راه را بر معاندان و بدخواهان بسته و توطئه شبهه افکنان را نقش بر آب سازند.

از جمله شخصیت‌های برجسته‌ای که به این مهم همت گمارده اند، اندیشمند فرزانه، فخر دانشوران شیعه، محمد بن حسن طوسی معروف به شیخ الطائفه (نورالله مَضْجَعَه) با دلایل عقلی و نقلی به این پرسش‌ها و شبهات پاسخی شایسته داده که در این کتاب ارزشمند به گونه‌ای تحسین برانگیز به ترسیم آمده است.

موسسه تعاون امام خمینی مفتخر است کتاب ارزشمند (غیبت شیخ طوسی) که با عنوان «خورشید در نهان» توسط جناب آقای جلالی برای پارسی زبانان به فارسی برگردانده شده، از سوی این موسسه به زیور چاپ آراسته می‌گردد. امید است این سفر گرانقدر مورد استفاده منتظران راستین و شیفتگان ظهور فرخنده بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه قرار گیرد.

مدیر عامل موسسه تعاون امام خمینی (ره)

علی اکبر آشتیانی

## فصل سوم :

### دیدار کنندگانی که حضرت مهدی علیه السلام را نشناخته و یا بعد از دیدار شناخته‌اند

ابوجعفر اودی (ازدی)

روایاتی که حاکی است عده‌ای آن حضرت را دیده ولی نشناخته‌اند و یا بعداً آن بزرگوار را شناخته‌اند، قابل شمارش نیست تنها به بیان بخشی از آن‌ها بسنده می‌کنیم: «أخبرنا جماعة، عن أبي محمد هارون بن موسى التلعكبري، عن أحمد بن علي الرازي، قال: حدثني شيخ ورد الرّي علي أبي الحسين محمد بن جعفر الأسدي، فروى له حديثين في صاحب الزمان عليه السلام و سمعتها منه كما سمع، و أظنّ ذلك قبل سنة ثلاثمائة أو قريباً منها قال: حدثني علي بن ابراهيم الفدكي قال قال الأودي.

بيناً أنا في الطواف قد طفت ستّة و أريد أن أطوف السابعة فإذا أنا بحلقة عن يمين الكعبة وشابّ حسن الوجه، طيب الرائحة، هيّوب ومع هيّبه متقرب إلى الناس، فتكلّم فلم أر أحسن من كلامه، و لا أعذب من منطقه في حسن جلوسه فذهبت أكلّمه فزبرني الناس، فسألت بعضهم من هذا؟ فقال: ابن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلّم يظهر للنّاس في كلّ سنة يوماً لخواصّه، فيحدّثهم و يحدّثونه، فقلت: مسترشد أتاك فأرشدني هداك الله.

قال: فناولني حصاة فحوّلت وجهي فقال لي بعض جلسائه ما الذي دفع إليك ابن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلّم؟ فقلت: حصاة فكشفت عن يدي. فإذا أنا

بسییكة من ذهب، [فذهبت] و إذا أنا به قد لحقنی فقال: ثبتت علیك الحجّة، و ظهر لك الحقّ، و ذهب عنك العمی أتعرفنی؟ فقلت: اللّهمّ لا.

فقال: أنا المهديّ، أنا قائم الزمان، أنا الذي أملاها عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً، إنّ الأرض لا تخلو من حجّة و لا يبقى الناس في فترة أكثر من تيه بني اسرائيل، و قد ظهر أيام خروجی، فهذه أمانة في رقبتك فحدّث بها إخوانك من أهل الحقّ؛<sup>۱</sup>

جمعی از رجال حدیث، به نقل از ابو محمد هارون بن موسی تلّعکبری، از احمد بن علی رازی، به نقل از دانشمندی که در ری بر ابو حسین محمد بن جعفر اسدی وارد شد و دو روایت در مورد صاحب الزمان علیه السلام برایش نقل کرد، روایت نموده و گفت: من آن دو حدیث را همان گونه که وی شنیده بود از او شنیدم و می پنداشتم این ماجرا پیش از سال ۳۰۰ و یا قریب به آن سال رخ داده است.

وی به نقل از علی بن ابراهیم فدکی آورده که می گوید: اودی اظهار داشت: در دور ششم طواف و در آستانه آغاز دور هفتم بودم که ناگهان دیدم جمعی در سمت راست کعبه حلقه زده اند و جوانی خوش سیما، خوشبو، پرهیبت و شکوه و با وجود هیبت نزدیک به مردم، با آنان سخن می گوید، دلنشین تر از سخنانش سخنی شنیده بودم و دل انگیزتر از بیان و کیفیت نشستنش سراغ نداشتم. به سویش رفتم تا با وی سخن بگویم از دحام مردم مانع رفتنم شد، از یکی پرسیدم: او کیست؟

گفت: فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله است که هر سال روزی برای یاران خاصش ظاهر می گردد و با آنان سخن می گوید و آنان نیز با وی به گفتگو می پردازند.

عرض کردم: [سرورم] به راهنمایی و ارشاد نزدت آمده ام، خدا رهنمونت باشد، مرا ارشاد فرما.

می گوید: مشتی سنگریزه به من داد و من صورتم را برگرداندم، یکی از

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۱، ح ۱، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و خرائج، ج ۲، ص ۷۸۴، ح ۱۱۰، از علی بن ابراهیم فدکی؛ کمال الدین، ص ۴۴۴، ح ۱۸، به اسنادش از ازدی با اندکی تفاوت؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۷۰، ح ۳۹ از غیبت و کمال و اعلام الوری، ص ۴۲۱، به نقل از ابن بابویه؛ حلیة الابرار، ج ۲، ص ۵۷۳؛ بصرة الولی، ح ۴۵، از کمال؛ فرج المهموم، ص ۲۵۸، به نقل از خرائج.

فصل سوم: دیدار کنندگانی که حضرت مهدی علیه السلام را نشناخته و یا بعد از دیدار شناخته‌اند. . ۳۵۵

مجلسیانش از من پرسید: فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو چه داد؟

گفتم: مستی سنگریزه.

دستم را گشودم، ناگهان کفم را پر از طلای ناب یافتم و راه افتادم ناگاه دیدم وی به من رسید و فرمود: حجّت بر تو ثابت گردید و حق برایت آشکار گشت و نابینایی دلت زدوده شد، آیا مرا می‌شناسی؟

گفتم: خیر؛

فرمود: «من مهدی هستم، همان قائم زمان که گیتی را همان گونه که از جور و ستم پر شده، از عدل و داد آکنده می‌سازم. زمین از حجّت تهی نمی‌ماند و مردم در برهه‌ای بیش از زمان سرگردانی بنی‌اسرائیل، بدون حجّت نمی‌مانند، ایام ظهور من آشکار شده، آن چه برایت یادآور شدم نزدت امانت است و آن را برای برادران حق جویت، بازگو نما».

### محمد بن خَلَف

«و بهذا الإسناد، عن أحمد بن علی الرازی قال: حدّثني محمّد بن علی بن محمّد بن أحمد بن خَلَف قال: نزلنا مسجداً في المنزل المعروف بالعباسيّة علی مرحلتين من فسطاط مصر و تفرّق غلمانی في النزول و بقی معی في المسجد غلام أعجمی [فرأيت] في زاويته شيخاً كثير التسبیح فلما زالت الشمس ركعت [وسجدت] و صلّيت الظهر في أوّل وقتها، و دعوت بالطعام و سألت الشيخ أن يأكل معی (فأجابني).

فلما طعمنا سألت عن اسمه و اسم أبيه و عن بلده و حرفته (و مقصده) فذكر أن اسمه محمّد بن عبیدالله، و أنّه من أهل قم، و ذكر أنّه یسیح منذ ثلاثين سنة في طلب الحقّ و يتنقل في البلدان و السواحل، و أنّه أوطن مكّة و المدينة نحو عشرين سنة یبحث عن الأخبار و يتبع الآثار.

فلما كان في سنة ثلاث و تسعين و مائتين طاف بالبیت ثمّ صار إلى مقام ابراهیم علیه السلام فرکع فيه و غلبته عينه فانبهه صوت دعاء لم یجری فی سمعه مثله، قال: فتأمّلت

الداعي فإذا هو شابٌ أسمر لم أر قطُّ في حسن صورته و اعتدال قامته، ثمَّ صَلَّى فخرج و سعى، فاتبعته وأوقع الله عزَّوجلَّ في نفسي أنه صاحب الزمان عليه السلام.

فلما فرغ من سعيه قصد بعض الشعاب فقصدت أثره فلما قربت منه إذ أنا بأسود مثل الفئيق قد اعترضني فصاح بي بصوت لم أسمع أهول منه: ما تريد عافاك الله؟ فأرعدتُ و وقفتُ و زال الشخص عن بصرى و بقيت متحيراً.

فلما طال بي الوقوف والحيرة انصرفت ألوم نفسي وأعد لها بانصرافي بجزرة الأسود، فخلوت بربي عزَّوجلَّ أدعوه وأسأله بحق رسوله و آله عليهم السلام أن لا يخيب سعيي و أن يظهر لي ما يثبت به قلبي و يزيد في بصرى.

فلما كان بعد سنين زرت قبر المصطفى صَلَّى الله عليه و آله و سلَّم فبينما أنا (أصلي) في الروضة التي بين القبر والمنبر إذ غلبتني عيني فإذا محرّك يحركني فاستيقظت فإذا أنا بالأسود، فقال: ما خبرك؟ و كيف كنت؟ فقلت: الحمد لله و أذمَّك، فقال: لا تفعل فياني أمرت بما خاطبتك به، و قد أدركت خيراً كثيراً، فطب نفساً و ازدد من الشكر الله عزَّوجلَّ ما أدركت و عاينت، ما فعل فلان؟ و سمي بعض إخواني المستبصرين، فقلت: ببرقة، فقال: صدقت فلان؟ و سمي رفيقاً لي مجتهداً في العبادة، مستبصراً في الديانة، فقلت: بالإسكندرية، حتى سمي لي عدّة من اخواني.

ثمَّ ذكر اسماً غريباً فقال: ما فعل نفور؟ قلت: لا أعرفه، فقال: كيف تعرفه و هو رومي؟ فيهديه الله فيخرج ناصراً من قسطنطينية ثمَّ سألتني عن رجل آخر فقلت: لا أعرفه، فقال: هذا رجل من أهل «هيت» من أنصار مولاى عليه السلام امض إلى أصحابك فقل لهم: نرجو أن يكون قد أذن الله في الانتصار للمستضعفين و في الانتقام من الظالمين، ولقد لقيت جماعةً من أصحابي و أديت اليهم و أبلغتهم ما حملت و أنا منصرف و أشير عليك أن لا تتلبس بما يثقل به ظهرك ويتعب به جسمك و أن تحبس نفسك على طاعة ربك، فإنَّ الأمر قريب إن شاء الله تعالى.

فأمرت خازني فأحضر لي خمسين ديناراً و سألته قبولها فقال: يا أخى قد حرّم الله على أن آخذ منك ما أنا مستغن عنه كما أحلّ لي أن آخذ منك الشيء إذا احتجت إليه، فقلت



فصل سوم: دیدار کنندگانی که حضرت مهدی عجل الله فرجه را نشناخته و یا بعد از دیدار شناخته‌اند... ۳۵۷

له: هل سمع هذا الكلام منك أحد غيري من أصحاب السلطان؟ فقال: نعم (أخوك) أحمد بن الحسين الهمداني المدفوع عن نعمته بأذربيجان، وقد استأذن للحج تأميراً أن يلقى من لقيت، فحج أحمد بن الحسين الهمداني رحمه الله في تلك السنة فقتله ذكرويه بن مهرويه، وافترقنا وانصرفت إلى الثغر.

ثم حججت فلقيت بالمدينة رجلاً اسمه طاهر من ولد الحسين الأصغر، يقال إنه يعلم من هذا الأمر شيئاً فتأبرت عليه حتى أنس بي، وسكن لي ووقف على صحة عقيدتي، فقلت له: يا بن رسول الله بحق آبائك الطاهرين عليهم السلام لما جعلتني مثلك في العلم بهذا الأمر، فقد شهد عندي من توثقه بقصد القاسم بن عبدالله بن سليمان بن وهب آيای مذهبي واعتقادي و أنه اغرى بدمي مراراً فسلمني الله منه.

فقال: يا أخي اكنم ما تسمع مني الخبر في هذه الجبال، وإنما يرى العجائب، الذين يحملون الزاد في الليل و يقصدون به مواضع يعرفونها، و قد نهبنا عن الفحص و التفتيش، فودعته و انصرفت عنه؛

به همین اسناد، از احمد بن علی رازی، از محمد بن علی، از محمد بن احمد بن خلف روایت کرده که گفت: در منطقه‌ای معروف به «عباسیه» در دو منزلی فسطاط مصر، در مسجدی فرود آمدیم و پس از فرود آمدن، هر یک از غلامانم در پی کاری پراکنده شدند و تنها غلامی غیر عرب همراه من در مسجد ماند. در گوشه مسجد پیر مردی حضور داشت که همواره ذکر خدا می‌گفت، خورشید به وسط آسمان که رسید، نماز ظهر را در اول وقتش به جا آوردم و همراهان را به تناول غذا دعوت کردم و از آن پیر مرد خواستم با ما غذا بخورد او نیز دعوتم را اجابت کرد.

وقتی غذا خوردیم از نام و نام پدر و شهر و شغل [و مقصد] وی جویا شدم. وی خود را محمد بن عبیدالله و اهل قم معرفی کرد و اظهار داشت: مدت سی سال در شهرها و سواحل در پی یافتن حق، در گردش است و مدت بیست سال در مکه و مدینه می‌زیسته و در جستجوی خبرها و آثار حق بوده است.

در سال ۲۹۳ طواف خانه خدا انجام داده و سپس به مقام ابراهیم می‌رود و در آن جا

نماز می‌گزارد و خوابی چشمانش را در می‌رباید و صدای دعایی که نظیرش را نشنیده بوده، وی را از خواب بیدار می‌کند.

خود می‌گوید: دقت کردم ببینم، دعا کننده کیست. ناگاه چشمم به جوانی گندم‌گون افتاد که هرگز کسی را به خوش سیمایی و تناسب اندامش ندیده بودم. او نماز گزارد و برای انجام سعی از [مسجد الحرام] خارج شد. در پی او رفتم و خدای عزوجل به دلم الهام نمود که وی حضرت حجّت علیه السلام است. زمانی که از سعی فراغت یافت آهنگ یکی از درّه‌های اطراف نمود و من نیز او را دنبال می‌کردم. وقتی بدو نزدیک شدم ناگهان با مرد سیاه چهره و نیرومندی روبه‌رو شدم و او از رفتن من جلوگیری کرد و با صدایی که هولناک‌تر از آن نشنیده بودم بر من بانگ زد و گفت: خدا به سلامتت بدارد، چه می‌خواهی؟ من بر خود لرزیدم و ایستادم و آن شخص از دیدگانم نهان شد و حیران و سرگردان ماندم. چون توقف و سرگردانی‌ام به طول انجامید، بازگشتم و خویشتن را در مورد بازگشتمن به سبب جلوگیری آن مرد سیاه چهره، ملامت و نکوهش نمودم. با خدای خویش خلوت کرده و به پیشگاهش دعا کردم و از او خواستم به حق پیامبر و خاندانش علیهم السلام، مرا مأیوس و نومید نگرداند و قضیه‌ای برایم آشکار سازد که دلم را استوار و بر بصیرتم بیفزاید. پس از سالیانی، دوباره زیارت قبر مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نصیب شد و هنگامی که در روضه و بین قبر و منبر حضرت نماز می‌گزاردم، خواب چشمانم را ربود، ناگهان احساس کردم کسی مرا تکان می‌دهد، از خواب بیدار شدم، دیدم همان مرد سیاه چهره است.

پرسید: چه خبر داری؟ به تو چه گذشت؟

گفتم: خدا را سپاس و تو را نکوهش می‌کنم.

گفت: چنین کاری مکن زیرا من مأموریت داشتم آن‌گونه با تو سخن بگویم، تو به خیر و برکات فراوانی دست یافتی، خشنود باش و در این مورد بر شکر و سپاس خود از خدای عزوجل بیفزا.

سپس پرسید: فلانی چه کرد؟ و احوال یکی از برادران دینی را که به تشیع گرویده

فصل سوم: دیدار کنندگانی که حضرت مهدی عج را نشناخته و یا بعد از دیدار شناخته‌اند... ۳۵۹

بود، جویا شد.

گفتم: در «برقه»<sup>۱</sup> به سر می‌برد.

گفت: درست گفتی؛ حال فلانی چطور است؟ یکی از دوستانم را که در عبادت کوشا بود و در دیانت خود به تشیع رو آورده بود، نام برد.

گفتم: در اسنکدریه اقامت دارد. تا این که جمعی از برادران مسلمان مرا یاد کرد.

آن‌گاه به بیان نام‌های غیر آشنایی پرداخت و گفت: نقفور چه می‌کند؟

گفتم: او را نمی‌شناسم.

گفت: حق داری او را شناسی. وی فردی فرنگی است و خداوند او را هدایت فرمود و اینک در قسطنطنیه یکی از یاوران دین خدا به شمار می‌آید و سپس احوال شخص دیگری را از من جویا شد.

گفتم: او را نیز نمی‌شناسم.

گفت: وی مردی از اهالی «هیت»<sup>۲</sup> و از یاران مولا و سرور من است. اکنون نزد دوستان برو و به آنان بگو: امید آن است که خداوند به پیروزی مستضعفان و گرفتن انتقام از ستم پیشگان، رخصت دهد.

من نیز با جمعی از دوستانم ملاقات کردم و به هنگام بازگشت، آن چه را بدان سفارش شده بودم به آنان ابلاغ نمودم و اینک به تو سفارش می‌کنم خود را به اموری که بر دوش ات سنگینی کند گرفتار مساز که بدنت را خسته و وامانده سازد و همواره خویشتن را بر اطاعت از پروردگارت نگاه‌دار که به خواست خدا وعده (دیدار) نزدیک است.

به خزانه دارم فرمان دادم و او پنجاه دینار آورد و از آن شخص خواستم آن‌ها را بپذیرد، گفت: برادر! خداوند بر من حرام ساخته چیزی را که از آن بی‌نیازم، از تو بستانم چنان که بر من حلال کرده هرگاه چیزی نیاز داشتم، از تو درخواست نمایم.

۱. نام یکی از روستاهای قم بوده است.

۲. شهری در سمت غرب شهر فرات.

بدو گفتم: آیا این سخن را کسی غیر من از هواداران سلطان شنیده است؟  
گفت: آری، احمد بن حسین همدانی در آذربایجان که نعمتش از وی سلب شد نیز  
از این ماجرا آگاه است. او اجازه خواست به امید کسب ثواب، حجّ به جا آورد تا آن چه  
را تو به دیدار آن رسیدی، دریابد، وی در آن سال حجّ به جا آورد و ذکر و نه بن مهر و نه  
او را به قتل رساند [سخن که بدین جا رسید] از یکدیگر جدا شدیم و من به سمت درّه  
رفتم.

بار دیگر حجّ به جای آوردم در مدینه با مردی طاهر<sup>۱</sup> نام از دودمان حسین اصغر<sup>۲</sup>  
دیدار کردم، گفته بودند: وی در این خصوص (دیدار حضرت) اطلاعاتی دارد،  
همواره ملازمش بودم تا با من مانوس گردید و در کنارم آرامش یافت و بر صحت  
اعتقادم آگاه گردید.

بدو گفتم: ای فرزند رسول خدا ﷺ تو را به پدران بزرگوارت سوگند می‌دهم، مرا  
آن گونه که خود از ماجرای دیدارت با امام زمان<sup>ع</sup> مطلعی، آگاه ساز، زیرا نزد من  
کسانی گواهند که شما آنان را افرادی مورد اعتماد می‌دانی و از ماجرای قاسم بن  
عبدالله بن سلیمان بن وهب در مورد مذهب و اعتقاد من با خبرند که وی مکرّر قصد  
کشتنم را داشت، ولی خداوند مرا از شرّ او به سلامت نگاهداشت.

گفت: برادر! آن چه من می‌شنوی در این کوهسار پوشیده دار. صحنه‌های  
شگفت آور را تنها کسانی می‌بینند که در دل شب، زاد و توشه بر می‌گیرند و با آنها  
آهنگ جاهایی که خود به آنها آشنایی دارند، می‌نمایند و ما از جستجو و تفتیش در

۱. وی طاهر بن یحیی بن عبید الله بن اعرج بن حسین بن اصغر بن امام علی بن حسین علیهما السلام  
است.

۲. شیخ طوسی در کتاب رجال خویش وی را از یاران امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیهم السلام  
دانسته و می‌گوید: او برادر امام باقر و عموی امام صادق علیهما السلام و از تابعین بوده و در سال ۱۵۷ از دنیا  
رفته است. شیخ مفید در ارشاد می‌گوید: او شخصیتی اندیشمند با تقوا و روایات فراوانی از پدر بزرگوارش  
علی بن حسین علیهما السلام و عمّه اش فاطمه دخت امام حسین و برادرش امام باقر علیهما السلام نقل کرده  
است.

فصل سوم: دیدار کنندگانی که حضرت مهدی علیه السلام را نشناخته و یا بعد از دیدار شناخته‌اند... ۳۶۱

این قضیه نهی شده‌ایم. سپس او را وداع گفته و از نزدش باز گشتم<sup>۱</sup>».

### یوسف بن احمد جعفری

«و أخبرني أحمد بن عبدون المعروف بابن الحاشر، عن أبي الحسن محمد بن علي الشجاعى الكاتب، عن أبي عبدالله محمد بن ابراهيم النعماني، عن يوسف بن أحمد (محمد خ ل) الجعفرى قال: حججت سنة ست و ثلاثائة، و جاورت بمكة تلك السنة و ما بعدها إلى سنة تسع و ثلاثائة، ثم خرجت عنها منصرفاً إلى الشام، فبينما أنا في بعض الطريق، و قد فاتتني صلاة الفجر، فنزلت من المحمل و تهيأت للصلاة، فرأيت أربعة نفر في محمل، فوقفت أعجب منهم، فقال أحدهم: مِمَّ تعجب؟ تركت صلاتك و خالفت مذهبك. فقلت للذى يخاطبني: و ما علمك بمذهبي؟ فقال: تحبُّ أن ترى صاحب زمانك؟ قلت: نعم، فأوماً إلى أحد الأربعة فقلت (له): إنَّ له دلائل و علامات فقال: أيما أحبَّ إليك أن ترى الجمل و ما عليه صاعداً إلى السماء، أو ترى المحمل صاعداً إلى السماء، و كان الرجل أوماً إلى رجل به سُمره، و كان لونه الذهب، بين عينيه سجادة<sup>۲</sup>».

احمد بن عبدون معروف به ابن حاشر، از ابوالحسن محمد بن علی شجاعی کاتب، از ابو عبدالله محمد بن ابراهیم نعمانی، از یوسف بن احمد جعفری روایت کرده که گفت: در سال ۳۰۶ حج به جا آوردم و از آن سال تا سال ۳۰۹ در مکه اقامت گزیدم و سپس آن جا را به قصد شام ترک گفتم. اتفاقاً در بین راه نماز شبم قضا شد و از محمل پیاده شده و آماده نماز صبح گشتم، دیدم چهار تن در محمل سوارند، از حضور آنان شکفت زده شدم. یکی از آنان به من گفت: چرا در شگفتی؟ نمازت را ترک نمودی و با

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۳، ح ۲، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ تبصرة الولی، ح ۶۲، بخشی از این روایت در ایقاظ من الهجعة، ص ۲۷۰، ح ۷۶ وارد شده است.

۲. بحار، ج ۵۲، ص ۵، ح ۳، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۸، ح ۹۳؛ تبصرة الولی، ح ۶۳، به نقل از غیبت و خرائج، ج ۱، ص ۴۶۶، ح ۱۳؛ بخشی از این روایت در ایقاظ من الهجعة، ص ۳۵۵، ح ۹۷؛ مدینه المعجز، ص ۶۱۱، ح ۸۳، به نقل از خرائج؛ ثاقب المناقب، ص ۲۷۰، از یوسف بن احمد جعفری به نحو اختصار.

مذهب خود مخالفت کردی.

به کسی که با من سخن می‌گفت گفتم: چه آشنایی به مذهب من داری؟

گفت: دوست داری صاحب الزمان خویش را ببینی؟

گفتم: آری؛ و به یکی از آن چهار تن اشاره کرد.

بدو گفتم: صاحب الزمان علیه السلام دارای نشانه و علامت است.

وی گفت: کدام نشانه را بیشتر دوست داری، مشاهده کنی شتر و کسانی که بر او

سوارند همه به آسمان بالا روند، یا تنها محمل به آسمان بالا رود؟

گفتم: هر کدام باشد، نشانه وی خواهد بود.

می‌گویند: دیدم شتر همراه بارش به آسمان بالا رفت. آن مرد، به شخصی که سیمای

گندم‌گون و نورانی داشت و بر پیشانی‌اش آثار سجده بود، اشاره کرد.»

#### احمد بن عبدالله هاشمی

«احمد بن علی الرازی، عن محمد بن علی، عن محمد بن عبد ربّه الأنصاری الهمدانی،

عن أحمد بن عبدالله الهاشمی من ولد العباس قال: حضرت دار أبي محمد الحسن بن علی

عليهما السلام بسرّ من رأى يوم توفى و أخرجت جنازته و وضعت، و نحن تسعة و

ثلاثون رجلاً قعود ننتظر، حتى خرج إلينا غلام عشاريّ حاف عليه رداء قد تقنّع به.

فلما أن خرج قمنا هيبّة له من غير أن نعرفه، فتقدّم و قام الناس فاصطفوا خلفه، فصلّى

عليه و مشى، فدخل بيتاً غير الذى خرج منه.

قال أبو عبدالله الهمدانی فلقیت بالمرأغة رجلاً من أهل تبريز يُعرف بإبراهيم بن محمد

التبريزى، فحدّثنى بمثل حديث الهاشمى لم يخرم منه شيء، قال: فسألت الهمدانى فقلت:

غلام عشاريّ القدر أو عشاريّ السنّ لأنّه روى أنّ الولادة كانت سنة ستّ و خمسين و

مائتين و كانت غيبة أبى محمد عليه السلام سنة ستين و مائتين بعد الولادة باربع سنين.

فقال: لا أدرى هكذا سمعت، فقال لى شيخ معه حسن الفهم من أهل بلده له رواية و

فصل سوم: دیدار کنندگانی که حضرت مهدی علیه السلام را نشناخته و یا بعد از دیدار شناخته‌اند... ۳۶۳

علم: عُشاری القَد؛<sup>۱</sup>

احمد بن علی رازی، از محمد بن علی، از محمد بن عبد ربّه انصاری همدانی، از احمد بن عبدالله هاشمی از دودمان عباس روایت کرده که گفت: روزی که امام عسکری علیه السلام دنیا را وداع گفت، در سَرَمَن رَأی وارد خانه آن حضرت شدم، پیکر مبارکش از خانه خارج و (در حیاط منزل) بر زمین نهاده شد و ما جمعی سی و شش نفره بودیم که در آن جا نشستیم و در انتظار (نماز خواندن بر جنازه) به سر می‌بردیم. ناگهان نوجوانی ده ساله پای برهنه و ردایی بر تن، که سیمای خود را با آن پوشانده بود، از خانه بیرون آمد، به هنگام خارج شدن وی، همگی مابی آن که او را بشناسیم به احترامش به پا خاستیم، او جلو آمد و مردم نیز بپا خاسته و پشت سرش به صف ایستادند، وی (بر جنازه) نماز گزارد و رفت و به اتاقی غیر از اتاقی که از آن بیرون آمده بود، وارد شد.

ابو عبدالله همدانی می‌گوید: در مراغه با مردی از اهالی تبریز به نام ابراهیم بن محمد تبریزی دیدار نمودم. او نیز نظیر حدیث (عبدالله) هاشمی را بی‌کم و کاست برایم نقل کرد.

راوی می‌گوید: از همدانی پرسیدم: آن نوجوان ده وَجَب<sup>۲</sup> قد داشت یا ده سال سن؟ - زیرا روایت شده ولادت حضرت مهدی علیه السلام در سال ۲۵۶ و رحلت امام عسکری علیه السلام در سال ۲۶۰، چهار سال پس از ولادت او رخ داده است. گفت: نمی‌دانم، من این‌گونه شنیده‌ام. پیر مرد خردمندی از همشهریانش که وی را همراهی می‌کرد به من گفت: آن کودک دارای ده وَجَب قد بوده است».

---

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۵، ح ۴، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ تبصرة الولی، ح ۶۴.  
۲. این دو گفته با یکدیگر منافات دارد زیرا نوجوانی که قد او به شش وَجَب برسد، مرد کامل شمرده می‌شود تا چه رسد به ده وَجَب! در قاموس آورده است: «غلام خُماسی» یعنی جوانی که قد او پنج وَجَب است ولی «سُداسی و سُبَاعی» گفته نمی‌شود زیرا هرگاه قد جوان به شش وَجَب برسد، مردی کامل است. بنابراین، آن چه صحیح به نظر می‌رسد «عُشاری السن» است. یعنی سن مبارک او ده سال بوده، نه آن چه در وَهْم و خیال راوی آمده است.

### محمد بن احمد انصارى

«عنه، عن عليّ بن عائد الرازى، عن الحسن بن وحناء النصيبى، عن أبي نعيم محمد بن أحمد الأنصارى قال: كنت حاضراً عند المستجار (بمكة) و جماعة زهاء ثلاثين رجلاً لم يكن منهم مخلص غير محمد بن القاسم العلوى، فبينما نحن كذلك فى اليوم السادس من ذى الحجة سنة ثلاث و تسعين و مائتين، إذ خرج علينا شاب من الطواف عليه إزاران (فاحتج) محرم بهما، و فى يده نعلان.

فلما رأيناه قمنا جميعاً هيبَةً له، و لم يبق منا أحد إلا قام، فسلم علينا و جلس متوسطاً و نحن حوله، ثم التفت يميناً و شمالاً ثم قال: أتدرون ما كان أبو عبد الله عليه السلام يقول فى دعاء الإلحاح؟ [قلنا: و ما كان يقول؟] قال: كان يقول:

«اللهم إني أسألك باسمك الذى به تقوم السماء، و به تقوم الأرض و به تفرق بين الحق و الباطل، و به تجمع بين المتفرق، و به تفرق بين المجتمع، و به أحصيت عدد الرمال، و زنة الجبال، و كئيل البحار، أن تصلى على محمد و آل محمد و أن تجعل لى من أمرى فرجاً.»

ثم نهض و دخل الطواف فقمنا لقيامه حتى انصرف و أنسينا أن نذكر أمره، و أن نقول من هو؟ و أى شىء هو؟ إلى الغد فى ذلك الوقت فخرج علينا من الطواف، فقمنا له كقيامنا بالأمس، و جلس فى مجلسه متوسطاً فنظر يميناً و شمالاً و قال: أتدرون ما كان يقول أمير المؤمنين عليه السلام بعد صلاة الفريضة؟ قلنا و ما كان يقول؟ قال: كان يقول:

«إليك رُفعت الأصوات [و دعيت الدعوات و لك] عنت الوجوه، و لك وضعت الرقاب، و إليك التحاكم فى الأعمال، يا خير من سئل، و يا خير من أعطى، يا صادق يا بارىء، يا من لا يُخلف الميعاد يا من أمر بالدعاء و وعد بالإجابة، يا من قال: ﴿أدعوني استجب لكم﴾ يا من قال: ﴿إذا سألك عبادى عني فإني قريب أجيب دعوة الداع إذا دعانى فليستجيبوا لى و ليؤمنوا بى لعلمهم يرشدون﴾ و يا من قال: ﴿يا عبادى الذين أسرفوا على أنفسهم لا تقنطوا من رحمة الله إن الله يغفر الذنوب جميعاً إنه هو الغفور الرحيم﴾ لبيك و سعديك، ها أنا ذا بين يديك المسرف، و أنت القائل: ﴿لا تقنطوا من رحمة الله إن الله



فصل سوم: دیدار کنندگانی که حضرت مهدی عليه السلام را نشناخته و یا بعد از دیدار شناخته اند . . . ۳۶۵

يغفر الذنوب جميعاً».

ثمَّ نظر يميناً و شمالاً بعد هذا الدعاء، فقال: أتدرون ما كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول في سجدة الشكر؟ فقلنا: و ما كان يقول؟ قال: كان يقول:

«يا من لا يزيدك كثرة الدعاء الا سعة وعطاء يا من لا تنفذ خزائنه، يا من له خزائن السماوات و الأرض، يا من له خزائن ما دقّ و جلّ، لا تمنعك إساءتي من إحسانك، أنت تفعل بي الذي أنت أهله، (فإنك) أنت أهل الكرم و الجود، و العفو و التجاوز، يا ربّ يا الله لا تفعل بي الذي أنا أهله، فإنّي أهل العقوبة و قد استحققتُها، لا حجّة (لي) و لا عذر لي عندك، أبوء لك بذنوبي كلّها و أعترف بها كي تغفو عني، و أنت أعلم بها منّي، أبوء لك بكلّ ذنب أذنبته، و كلّ خطيئة احتملتها و كلّ سيئة عملتها، ربّ اغفر و ارحم، و تجاوز عمّا تعلم إنك أنت الأعزّ الأكرم.»

و قام و دخل الطواف فقمنا لقيامه، و عاد من الغد في ذلك الوقت فقمنا لإقباله كفعلنا فيما مضى، فجلس متوسطاً و نظر يميناً و شمالاً فقال: كان عليّ بن الحسين سيّد العابدين عليه السلام يقول في سجوده في هذا الموضع - و أشار بيده إلى الحجر تحت الميزاب - «عبيدك بفنائك، مسكينك بفنائك، فقيرك بفنائك، سائلك بفنائك يسألك ما لا يقدر عليه غيرك.»

ثمَّ نظر يميناً و شمالاً و نظر إلى محمّد بن القاسم من بيننا، فقال: يا محمّد بن القاسم أنت على خير إن شاء الله تعالى - و كان محمّد بن القاسم يقول بهذا الأمر - ثمَّ قام و دخل الطواف فما بقي منّا أحد إلاّ و قد ألهم ما ذكره من الدعاء و أنسينا أن نتذكر أمره إلاّ في آخر يوم.

فقال لنا أبو عليّ المحمودي: يا قوم أتعرفون هذا؟ هذا والله صاحب زمانكم، فقلنا: و كيف علمت يا أبا عليّ؟ فذكر أنّه مكث سبع سنين يدعو ربّه و يسأله معاينة صاحب الزمان عليه السلام.

قال: فبينما نحن يوماً عشيّة عرفة و إذا بالرجل يعينه يدعو بدعاء و عيته فسألته ممّن هو؟ فقال: من الناس، قلت: من أيّ الناس؟ قال: من عربها، قلت: من أيّ عربها؟ قال: من

أشرفها، قلت: و مَنْ هم؟ قال: بنوهاشم، قلت: [و] من أيّ بنوهاشم؟ فقال: من أعلاها ذروةً و أسناها قلت: ممّن، قال: ممن فلق الهام و أطعم الطعام و صلّى و الناس نيام.  
 قال: فعلمت أنّه علويٌّ فأحببته على العلويّة، ثم افقتدته من بين يديّ فلم أدر كيف مضى، فسألت القوم الذين كانوا حوله تعرفون هذا العلويّ؟ قالوا: نعم يحجّ معنا في كلّ سنة ماشياً، فقلت: سبحان الله (والله) ما أرى به اثر مشى قال: فانصرفت إلى المزدلفة كئيباً حزيناً على فراقه و نمت من ليلتي تلك فإذا انا برسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم فقال:

يا أحمد رأيت طلبتك؟ فقلت: و من ذاك يا سيّدي؟ فقال: الذي رأيت في عشيتك (و) هو صاحب زمانك.

قال: فلما سمعنا ذلك منه عاتبناه أن لا يكون أعلمنا ذلك، فذكر أنّه كان ينسى أمره إلى وقت ما حدّثنا به.

و أخبرنا جماعة، عن أبي محمّد هارون بن موسى التلعكبري عن أبي عليّ محمّد بن همام، عن جعفر بن محمّد بن مالك الكوفي، عن محمّد بن جعفر بن عبد الله، عن أبي نعيم محمّد بن أحمد الأنصاري و ساق الحديث بطوله؛<sup>۱</sup>

احمد بن علی رازی، از علی بن عائذ رازی، از حسن بن و جناء، از ابونعیم، از محمّد بن احمد انصاری روایت کرده که گفت: در مکه همراه با جمعی حدود سی تن، که میان آنان فردی مخلص غیر از محمّد بن قاسم علوی وجود نداشت، روز ششم ذیحجه سال ۲۹۳ در مستجار حضور داشتیم. در همین اثنا جوانی که دو پارچه احرام به تن و کفش های خود را در دست داشت از طواف خارج و به سمت ما آمد. هنگامی

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۶، ح ۵، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و کمال الدین، ص ۴۷۰، ح ۲۴، با اسانید گوناگون و اندکی تفاوت؛ دلائل الامامة، ص ۲۹۸، به اسنادش از تلعکبری؛ نیز ج ۹۴، ص ۱۸۷، ح ۲ به نقل از کمال و عتیق غروی، تبصرة الولی، ح ۵۰، به نقل از ابن بابویه؛ دعای حضرت از جمله «اللهم آئی أسئلك» و «الیک رفعت» تا کلمه «جمعياً» در بحار، ج ۸۶، ص ۲۶، ح ۲۱ به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از کمال الدین و مصباح المتهجد، ص ۵۱، و بلد الامین، ص ۱۲ و جنة الأمان، ص ۲۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۷۰، ح ۳، به نقل از غیبت، کمال و دلائل الامامة، نزهة الناظر، ص ۱۴۷، به اسنادش از تلعکبری؛ فلاح السائل، ص ۱۷۹ به اسناد خود از ابو جعفر طوسی.

فصل سوم: دیدار کنندگانی که حضرت مهدی علیه السلام را نشناخته و یا بعد از دیدار شناخته‌اند... ۳۶۷

که چشممان به وی افتاد از مهابت و شکوه و جلالش همگی به پا خاستیم، او بر ما سلام کرد و در جمعمان نشست و ما اطراف او حلقه زدیم. سپس به این سو و آن سو نگریست و گفت: آیا می‌دانید ابو عبدالله علیه السلام در دعای الحاح چه می‌گفت؟  
گفتیم: چه می‌فرمود:

گفت: وی همواره عرضه می‌داشت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي تَقُومُ بِهِ السَّمَاءُ وَبِهِ تَقُومُ بِهِ الْأَرْضُ وَبِهِ تَفْرُقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَبِهِ تَجْمَعُ بَيْنَ الْمُجْتَمِعِ وَبِهِ أَحْصَيْتَ عَدَدَ الرَّمَالِ وَزِبَةَ الْجِبَالِ وَكَيْلَ الْبَحَارِ أَنْ تَصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَآلُ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ أَمْرِي فَرْجًا.»

آن‌گاه به پاخاست و وارد طواف شد و مانیز چون برخاست به احترامش به پاخاستیم تا از نزدمان رفت و فراموش کردیم در مورد ظهور وی مطلبی را جویا شویم و بدانیم کیست و چه کاره است؟ تا فردا همان ساعت، از طواف خارج شد و به سمت ما آمد و مانیز مانند روز گذشته به احترام وی به پاخاستیم و میان مان نشست و نگاهی به این سو نمود و گفت: آیا می‌دانید امیر مؤمنان علیه السلام بعد از نماز واجب چه دعایی می‌کرد؟

گفتیم: چه دعایی می‌خواند؟

گفت: همواره عرضه می‌داشت: «إِلَيْكَ رَفَعْتُ الْأَصْوَاتَ (و دَعَيْتَ الدَّعَوَاتَ وَ لَكَ) عُنْتُ الْوَجُوهَ، وَ لَكَ وَضَعْتُ الرِّقَابَ، وَ إِلَيْكَ التَّحَاكُمُ فِي الْأَعْمَالِ، يَا خَيْرَ مَنْ سَأَلَ، وَ يَا خَيْرَ مَنْ أُعْطِيَ، يَا صَادِقَ يَا بَارِيَّ، يَا مَنْ لَا يَخْلِفُ الْمِيعَادَ، يَا مَنْ أَمَرَ بِالْدُّعَاءِ، وَ وَعَدَ بِالْإِجَابَةِ، يَا مَنْ قَالَ: «أُدْعُونِي اسْتَجِبْ لَكُمْ» يَا مَنْ قَالَ: «إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِي فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» وَ يَا مَنْ قَالَ: «يَا عِبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَيَّ أَنْفُسَهُمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» لِيَبْكُ وَ سَعْدِيكَ، هَا أَنَا ذَا بَيْنَ يَدَيْكَ الْمُسْرَفِ، وَأَنْتَ الْقَائِلُ «لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا.»

پس از این دعا به این سو و آن سو نگریست و گفت: آیا می‌دانید امیر مؤمنان علیه السلام در

سجده شکر چه می گفت؟

گفتیم: حضرت چه دعایی می خواند؟

گفت: عرضه می داشت: «یا من لا یزیده كثرة الدّعاء إلاّ سعة و عطاء یا من لا تنفد خزائنه، یا من له خزائن السماوات و الأرض، یا من له خزائن ما دقّ و جلّ لا تمنعک إساءتی من إحسانک، أنت تفعل بی الذی أنت أهله، (فإنّک) أنت أهل الكرم و الجود، و العفو و التجاوز، یا ربّ یا الله لا تفعل بی الذی أنا أهله، فإنی أهل العقوبة و قد استحققتها لا حجة (لی) و لا عذر لی عندک، أبوء لک بذنونی كلّها و أعترف بها کی تعفو عنی، و أنت أعلم بها منی، أبوء لک بكلّ ذنب أذنبته، و کلّ خطیئة احتملتها و کلّ سیئة عملتها، ربّ اغفر و ارحم، و تجاوز عماّ تعلم إنک أنت الأعزّ الأکرم.»

آن‌گاه به پاخاست و وارد طواف شد و مانیز به احترامش به پاخاستیم روز بعد در همان ساعت نزدمان باز گشت و ما به استقبال وی از جا برخاستیم، وی در جمع ما نشست و نگاهی به این سو و آن سو کرد و گفت: علی بن حسین سید العابدین علیه السلام در سجده خود در همین مکان - با اشاره به حجر اسماعیل زیر ناودان - این دعا را می خواند.

«عبیدک بفنائک، مسکینک بفنائک، فقیرک بفنائک، سائلک بفنائک یسئلک ما لا یقدر علیه غیرک». پس از آن، به این و آن سو نگریست و در جمع ما به محمّد بن قاسم نظری افکند و گفت: محمّد بن قاسم، به خواست خدا، خیر و نیکی همواره فراراه توست. محمّد بن قاسم قائل به امامت وی بود. آن‌گاه به پاخاست و وارد طواف شد و همگی ما دعاهایی را که وی ذکر کرده بود، به خاطر سپردیم ولی جز در آخرین روز دیدار فراموش کردیم در مورد ظهور وی مطلبی از او پرسیم.

از جمع ما ابوعلی محمودی گفت: دوستان! آیا این فرد را می شناسید؟ به خدا سوگند! او امام زمان شماست.

گفتیم: ابوعلی! چه گونه به این مسأله پی بردی؟

وی یادآور شد که مدت هفت سال به پیشگاه پروردگار خویش دعا کرده و از او

فصل سوم: دیدار کنندگانی که حضرت مهدی علیه السلام را نشناخته و با بعد از دیدار شناخته‌اند. . ۳۶۹

خواسته تا امام زمان علیه السلام را ببیند و افزود: در همین گیر و دار بودیم که شب عرفه دقیقاً همان مرد را دیدم و همان دعایی را که به خاطر سپرده بودم می‌خواند پرسیدم: چکاره‌ای؟

گفت: یکی از مردم هستم.

پرسیدم: کدام تیره مردم؟

گفت: تیره عرب.

پرسیدم: کدام تیره‌ها؟

گفت: با فضیلت‌ترین آن‌ها.

پرسیدم: آن‌ها کیانند؟

گفت: بنی‌هاشم.

پرسیدم: از کدام تیره بنی‌هاشم؟

گفت: از برترین و برجسته‌ترین تیره‌های آن.

پرسیدم: از کدام شخصیت؟

گفت: از او که فرق دشمنان را شکافت و مردم را اطعام نمود و آن‌گاه که چشم مردم

به خواب بود، نماز گزارد.

راوی می‌گوید: پی بردم که او علوی است به همین جهت به وی علاقه‌مند شدم.

ناگهان او را در مقابل خود ندیدم و ندانستم چگونه از نزدم رفت. از جمعی که

اطرافش بودند پرسیدم: این مرد علوی را می‌شناسید؟

گفتند: آری، هر سال همراه با ما پای پیاده حج انجام می‌دهد.

گفتم: سبحان الله! من اثر پیاده روی در او نمی‌بینم!

وی می‌افزاید: در اثر جدایی از او، افسرده و غمگین، راهی مزدلفه شدم و آن شب

را خوابیدم. در عالم رؤیا رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که به من فرمود: ابواحمد! به

خواسته‌ات رسیدی؟

عرض کردم: سرورم! کدام خواسته؟

فرمود: فردی را که امشب دیدی، امام زمانت بود.  
 او می‌گوید: وقتی این سخن را از ابوعلی شنیدم او را سرزنش کردیم که ما را از این  
 ماجرا آگاه نساخته است.  
 ابوعلی یادآور شد که او نیز ماجرا را فراموش کرده تا زمانی که ما از آن سخن به  
 میان آورده‌ایم».

جمعی از رجال حدیث، به نقل از ابو محمد هارون بن موسی تلکبری، از ابوعلی  
 محمد بن همام، از جعفر بن محمد بن مالک کوفی، از محمد بن جعفر بن عبدالله، از  
 ابونعیم محمد بن احمد انصاری روایت یاد شده را به تفصیل بیان داشته است.

#### علی بن مهزیار اهوازی

«و أخبرنا جماعة، عن التلعكبري، عن أحمد بن علي الرازي، عن علي بن الحسين، عن  
 رجل - ذكر أنه من أهل قزوين لم يذكر اسمه - عن حبيب بن محمد بن يونس بن شاذان  
 الصنعاني قال: دخلت إلى علي بن ابراهيم بن مهزيار الأهوازي فسألته عن آل أبي محمد  
 عليه السلام فقال:

يا أخي لقد سألت عن أمر عظيم، حججتُ عشرين حجةً كلاً أطلب به عيان الإمام فلم  
 أجد إلى ذلك سبيلاً، فبينما أنا ليلة نائم في مرقدی اذ رأيتُ قائلاً يقول: يا علي بن ابراهيم!  
 قد أذن الله لي في الحج، فلم أعقل ليلتي حتى أصبحت، فإنا مفكرٌ في أمری أرقب الموسم  
 ليلي و نهاری.

فلما كان وقت الموسم أصلحت أمری، و خرجتُ متوجّهاً نحو المدينة، فما زلت كذلك  
 حتى دخلت يثرب فسألته عن آل أبي محمد عليه السلام، فلم أجد له أثراً و لا سمعت له  
 خبراً، فأقمت مفكراً في أمری حتى خرجت من المدينة أريد مكة، فدخلت الجحفة و أقمت  
 بها يوماً و خرجت منها متوجّهاً نحو الغدير، و هو على أربعة أميال من الجحفة، فلما أن  
 دخلت المسجد صليتُ و عفرت و اجتهدت في الدعاء و ابتهلت إلى الله لهم، و خرجت  
 أريد عسفان، فما زلت كذلك حتى دخلت مكة فأقمت بها أياماً أطوف البيت و اعتكفتُ.

فصل سوم: دیدار کنندگانی که حضرت مهدی عليه السلام را شناخته و یا بعد از دیدار شناخته اند. . ۳۷۱

فبيننا أنا ليلة في الطواف، إذا أنا بفتى حسن الوجه، طيب الرائحة، يتبختر في مشيته طائف حول البيت، فحسّ قلبي به، فقامت نحوه فحككته، فقال لي من أين الرجل؟ فقلت: من أهل [العراق فقال: من أيّ] العراق؟ قلت: من الأهواز.

فقال لي: تعرف بها الخصيب؟ فقلت: رحمه الله دُعي فأجاب، فقال: رحمه الله، فما كان أطول ليلته و أكثر تبثله و أغزر دمعته، أفتعرف عليّ بن ابراهيم بن المازيار؟ فقلت: أنا عليّ بن ابراهيم.

فقال: حيّاك الله أبا الحسن ما فعلت بالعلامة التي بينك و بين أبي محمد الحسن بن عليّ عليها السلام؟ فقلت: معي، قال: أخرجها، فأدخلتُ يدي في جيبِي فاستخرجتها فلما أن رأها لن يتالك أن تفرغرت عيناه (بالدموع) و بكى منتحياً حتى بلّ أظفاره، ثمّ قال: أذن لك الآن يا بن مازيار، صر إلى رحلك و كن على أهبة من أمرك، حتى إذا لبس الليل جلبابه، و غمر الناس ظلامه، سر إلى شعب بنى عامر! فإنك ستلقاني هناك فسرت إلى منزلي.

فلما أن أحسست بالوقت أصلحت رحلي و قدمت راحلتي و عكته شديداً، و حملتُ و صرتُ في متنه و أقبلتُ مجدداً في السير حتى وردتُ الشعب، فإذا أنا بالفتى قائم ينادي يا أبا الحسن إلىّ فما زلت نحوه، فلما قربت بدأني بالسّلام و قال لي: سر بنا يا أخ! فما زال يحدثني و أحدثه حتى تخرقنا جبال عرفات، و سرنا إلى جبال منى، و انفجر الفجر الأوّل و نحن قد توسّطنا جبال الطائف.

فلما أن كان هناك أمرني بالنزول و قال لي: إنزل فصلّ صلاة الليل، فصلّيت، و أمرني بالوتر فأوترت، و كانت فائدة منه، ثمّ أمرني بالسجود و التعقيب، ثمّ فرغ من صلاته و ركب، و أمرني بالركوب و سار و سرتُ معه حتى علا ذروة الطائف، فقال: هل ترى شيئاً؟ قلتُ نعم أرى كتيب رمل عليه بيت شعر يتوقّد البيت نوراً.

فلما أن رأيته طابت نفسي، فقال لي: هنّاك الأمل و الرجاء، ثمّ قال: سر بنا يا أخ! و سرت بمسيره إلى أن انحدر من الذروة و سار في أسفله، فقال: إنزل فها هنا يذلّ كلّ صعب، و يخضع كلّ جبار، ثمّ قال: خلّ عن زمام الناقة، قلت فعلى من أخلفها؟ فقال: حرم

القائم عليه السلام لا يدخله إلا مؤمن و لا يخرج منه إلا مؤمن، فخلّيت من زمام راحلتي، و سار و سرت معه إلى أن دنا من باب الخباء، فسبقني بالدخول و أمرني أن أقف حتى يخرج إليّ.

ثمّ قال لي: أدخل هناك السّلامة، فدخلت فإذا أنا به جالس قد اتّشح ببردة و اتّزر بأخرى، و قد كسر برده على عاتقه، و هو كأقحوانة أرجوان قد تكاثف عليها الندى، و أصابها ألم الهوى، و إذا هو كفصن بانٍ أو قضيب ريحان، سمح سخى تقى نقى، ليس بالطويل الشامخ، و لا بالقصير اللازق، بل مربع القامة، مدور الهامة، صلت الجبين، أزج الحاجبتين، أقى الأنف، سهل الخدين، على خده الأيمن خال كأنه فتات منك على رضاضة عنبر. فلما أن رأيتَه بدرته بالسّلام، فردّ عليّ أحسن ما سلّمت عليه، و شافهني و سألني عن أهل العراق فقلت سيّدی قد البسوا جلباب الذلّة، و هم بين القوم أذلاء فقال لي: يابن المازيار لتملكونهم كما ملكوكم، و هم يومئذٍ أذلاء فقلت: سيّدی لقد بُعد الوطن و طال المطلب فقال:

يابن المازيار (ابی) أبو محمد عهدٍ إلىّ أن لا أجاورَ قوماً غضب الله عليهم (و لعنهم) و لهم الخزي في الدنيا و الآخرة و لهم عذاب أليم و أمرني أن لا أسكنَ من الجبال إلا وعرها، و من البلاد إلا عفرها، و الله مولاكم أظهر التقيّة فوكّلها بي فأنا في التقيّة إلى يوم يؤذن لي فأخرج، فقلت: يا سيّدی متى يكون هذا الأمر؟ فقال:

إذا حيل بينكم و بين سبيل الكعبة، و اجتمع الشمسُ و القمرُ و استدار بهما الكواكب و النجوم، فقلت: متى يابن رسول الله؟ فقال لي: في سنة كذا و كذا تخرج دابة الأرض (من) بين الصفا و المروة و معه عصا موسى و خاتم سليمان يسوق الناس إلى المحشر.

قال: فأقمت عنده أياماً و أذن لي بالخروج بعد أن استقصيت لنفسي و خرجت نحو منزلي، و الله لقد سرت من مكّة الى الكوفة و معي غلام يخدمني فلم أر إلا خيراً و صلّى الله على محمّد و آله و سلّم تسليماً؛<sup>١</sup>

١. تبصرة الولی، ح ٤٥، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ بحار، ج ٥٢، ص ٩، ح ٤، به نقل از غیبت و دلائل الامامة، ص ٢٩٦، به اسنادش از علی بن ابراهیم بن مهزیار؛ تبصرة الولی، ح ٦٠، از دلائل الامامة و بخشى



**فصل سوم: دیدار کنندگانی که حضرت مهدی علیه السلام را نشناخته و یا بعد از دیدار شناخته‌اند... ۳۷۳**

جمعی از رجال حدیث، به نقل از تلعبیری، از احمد بن علی رازی، از علی بن حسین از مردی قزوینی - که نامش را نبرد - از حسین بن محمد بن یونس بن شاذان صنعانی روایت کرده که گفت: بر علی بن مهزیار اهوازی وارد شدم و در مورد بازماندگان خاندان امام عسکری علیه السلام از او پرسان شدم.

گفت: برادر! از موضوع مهمی پرسیدی. من بیست سفر حج انجام دادم به امید این که حضرت مهدی علیه السلام را بینم ولی راه به جایی نبردم. شبی در بستر خود خوابیده بودم دیدم کسی می‌گوید: «علی بن ابراهیم! خداوند رخصت انجام دادن حج به تو داده است». ندانستم آن شب را از خوشحالی چگونه به صبح آورم و در اندیشه کار خود بودم. شب و روز در انتظار فرار رسیدن موسم حج به سر می‌بردم. با فرار رسیدن موسم، کارهایم را سرو سامان داده و دیار خود را به قصد مدینه ترک کردم و همواره در آن اندیشه بودم تا وارد مدینه شدم و در مورد بازماندگان خاندان امام عسکری علیه السلام به پرس و جو پرداختم، نه اثری از او یافتم و نه خبری از حضرتش شنیدم. هم چنان در کار خود می‌اندیشیدم تا این که به قصد مکه از مدینه بیرون رفتم و وارد جحفه شدم و در آن جا یک روز اقامت نمودم و از آن محل رهسپار منطقه غدیر در چهار مایلی جحفه گردیدم به مجرد ورود به مسجد، نماز به جا آوردم و صورت بر خاک ساییدم و بسیار دعا کردم و در مورد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به پیشگاه خدا، عرض حاجت نمودم و به قصد منطقه عسفان، از آن جا خارج گشتم و همواره در اندیشه بودم تا وارد مکه شده و چند روز در آن جا اقامت گزیدم و به طواف خانه خدا و اعتکاف مشغول شدم.

شبی در طواف، چشمم به جوانی خوش سیما افتاد که بوی خوش از او به مشام می‌رسید و با وقار و سکینه گام بر می‌داشت و اطراف کعبه به طواف مشغول بود. محبتش در دلم جای گرفت و به پاخاسته و به سمت او رفتم. دست بر شانهاش نهاده و او را تکانی دادم، از من پرسید: اهل کجایی؟

---

از آن در نور الثقلین، ج ۴، ص ۹۶، ح ۱۰ و ج ۵، ص ۴۶۱، ح ۴ و بخشی نیز در ایفاظ من الهجعة، ص ۲۵۵، ح ۹۷ به سند حدیث ۲۲۴ که قبلاً گذشت.

گفتم: اهل عراق.

پرسید: کدام عراق؟

گفتم: اهواز.

پرسید: در اهواز خصیب را می شناسی؟

گفتم: رحمت خدا بر او باد، وی از دنیا رفت.

گفت: رحمت خدا بر او باد، چه قدر شب‌های طولانی به نیایش می پرداخت و

همواره چشمانش اشکبار بود.

پرسید: علی بن ابراهیم بن مازیار<sup>۱</sup> را می شناسی؟

گفتم: من خود، علی بن ابراهیم هستم.

گفت: همواره سلامت باشی، با نشانه و علامتی که میان تو و ابو محمد (امام

عسکری) بود چه کردی؟

گفتم: آن نشانه همراه من است.

گفت: آن بیرون آور، من دست در جیب خود برده و آن را خارج ساختم. وقتی

چشمش به آن افتاد، نتوانست خود داری کند و اشک در چشمانش حلقه زد و با آه و

نال گریست، به گونه‌ای که لباس هایش از اشک تر شد.

سپس گفت: فرزند مازیار! اکنون به تو رخصت دیدار داده شده و به محل اقامت

خود برگرد و مهیای رسیدن به خواستهات باش، با فرار رسیدن شب که تاریکی همه جا

را فرا گرفت به شعب بنی عامر بیا، مرا در آن جا خواهی یافت. من به محل اقامت

بازگشتم و به مجرد این که احساس کردم وقت مناسب فرا رسیده، بار و بنه‌ام را سر و

سامان داده و مرکبم را حاضر کردم و اثاثیه‌ام را جمع نمودم و محکم بر پشت آن بستم

و در دل شب راه افتادم. به سرعت راه می‌پیمودم تا به شیعب رسیدم. دیدم همان جوان

آن جا ایستاده است، مرا صدا زد و گفت: ابوالحسن! به سمت من بیا. به سویش راه

افتادم وقتی به وی نزدیک شدم او زودتر بر من سلام کرد و گفت: برادر! بیا با هم

۱. سخن وی حاکی از این است که اصل مهزیار «مازیار» بوده است.

فصل سوم: دیدار کنندگانی که حضرت مهدی علیه السلام را نشناخته و یا بعد از دیدار شناخته‌اند. . ۳۷۵

حرکت کنیم و بدین سان رهسپار گشتیم و همواره با یکدیگر سخن می‌گفتیم تا کوه‌های عرفات را پشت سر نهادیم و رهسپار کوه‌های مین شدیم. فجر کاذب دمید و ما هنوز میان کوه‌های طائف در حرکت بودیم.

بدان جا که رسیدم به من دستور فرود آمدن داد و گفت: از مرکب پیاده شو و نماز شب بخوان. نماز شب را خواندم. او فرمان خواندن نماز وتر داد. آن را نیز به جا آوردم و این عمل سودی معنوی بود که از او نصیب شد. سپس دستور به سجده و تعقیب نماز داد و از نمازش که فارغ گشت، سوار بر مرکب شد و به من نیز دستور سوار شدن داد و هر دو راه افتادیم تا کوه طائف رسیدیم. همراهم از من پرسید: چیزی می‌بینی؟ گفتم: آری، تلی از شن و ماسه می‌بینم که بر فراز آن خیمه‌ای مویین قرار دارد و از داخل آن نور می‌درخشد. وقتی آن جایگاه را دیدم شادمان گشتم.

وی به من گفت: رسیدن به امید و آرزویت، بر تو گوارا باد.  
آن گاه افزود: برادر! حرکت کن برویم. هر دو راه افتادیم تا از قلّه کوه سرازیر گشته و پایین آمدیم.

به من گفت: از مرکب فرود بیا که در این جا هر مشکلی آسان می‌شود و هر ستم پیشه‌ای، فروتنی می‌کند. سپس گفت: مهار شترت را رها کن.  
گفتم: آن را به چه کسی بسپارم؟

گفت: این جا حرم حضرت قائم علیه السلام است. جز اهل ایمان بدین جا وارد نمی‌شوند و جز مؤمنان کسی از این جا بیرون نمی‌رود. مهار شترم را رها ساختم. او راه افتاد و من نیز در پی‌اش حرکت کردم تا نزدیک در خیمه رسید و پیش از من وارد خیمه شده به من فرمان توقف داد تا نزدم برگردد. پس از آن گفت: سلامتی و عافیت گوارایت باد. وارد خیمه که شدم دیدم حضرت نشسته و دو پارچه بُرد به تن دارد. قسمتی از بُردش را بردوش مبارکش انداخته اندامش به لطافت گل بابونه و سیمایی ارغوانی داشت و از شدت گرما قطره‌های زلال عرق چونان شبنم بر چهره نازینش خود نمایی می‌کرد،

بلند بالا چون شاخه (سرو) درخت «بان»<sup>۱</sup> یا ساقهٔ ریحان، بخشنده و سخاوتمند، پرهیزکار و پاک سرشت، قامتی نه چندان بلند و نه خیلی کوتاه، بلکه میانه بالا، جمجمه‌ای گرد با پیشانی گشاده، ابروانی به هم پیوسته و بینی کشیده و میان برآمده، گونه‌هایی صاف و بر گونه‌اش خالی چون قطره‌ای مشک که بر پاره‌ای از عنبر فرو چکد، وجود داشت.

با مشاهدهٔ آن محبوب دل‌ها در سلام کردن بر او پیشدستی کردم و وی با عبارتی زیباتر از آن چه بر او سلام کرده بودم پاسخ سلامم را داد و با من آغاز سخن نمود و وضعیت مردم [شیعیان] عراق را از من جویا شد.

عرض کردم: اماما! لباس ذلت و خواری به تن کرده‌اند و در جمع سایر مردم، خوار و ذلیلند.

به من فرمود: فرزند مازیار! آن گونه که آنان بر شما مسلط شدند، شما بر آنان تسلط خواهید یافت و در آن روز آنان خوار و ذلیل خواهند بود.

عرض کردم: اماما! شهر و دیارم دور و آرزوی دیدارت به طول انجامیده است. فرمود: «پسر مازیار! پدرم امام عسکری علیه السلام به من سفارش فرمود: در مجاورت مردمی که مورد خشم و غضب و [لعن] خدا قرار گرفته و به خواری دنیا و آخرت گرفتار آمده‌اند، زندگی نکنم و به من فرمان داده در کوه و دره‌های سخت و ناهموار و در مناطق خشک و بی آب و آبادی به سر ببرم. به خدا سوگند! مولایتان خود تقیه نمود و مرا نیز بدان سفارش کرد و من تا آن روز که خداوند اجازهٔ ظهور می‌دهد، همواره در تقیه به سر می‌برم».

عرض کردم: اماما! ظهورتان چه زمانی خواهد بود؟

فرمود: «آن گاه که از رفتن شما به حج جلوگیری به عمل آید و ماه و خورشید<sup>۲</sup> در

۱. درختی است استوایی شبیه گز، نرم و انعطاف‌پذیر و بلند با برگهای سبز.

۲. شاید منظور حضرت از این سخن این بوده که ظهور حضرتش نزدیک رستاخیز و قیامت خواهد بود که خورشید و ماه در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند. به گفتهٔ علامهٔ مجلسی: بعید نیست که مقصود از خورشید و ماه و ستارگان وجود مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان و ائمه علیهم السلام باشند.

کنار یکدیگر قرار گرفته و ستارگان، آن‌ها را در میان گیرند».

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! این نشانه‌ها چه زمانی خواهد بود؟  
فرمود: «در فلان سال، «دابة الارض» از صفا و مروه که عصای موسی و انگشتر سلیمان را با خود همراه دارد، خروج نموده و مردم را به محشر سوق می‌دهد».  
علی بن مهزیار می‌گوید: چند روزی نزدش شرفیاب بودم و پس از آن که به آرزوی دیرینه‌ام رسیدم به من اجازه خروج داد و راهی خانه‌ام شدم. به خدا سوگند! تنها به اتفاق غلامی که کارهایم را انجام می‌داد از مکه رهسپار کوفه گردیدم و جز خیر و نیکی، مشکلی بر سر راه خود ندیدم و صلی الله علیه و آله محمد و آل و سلم تسلیماً».  
«و أخبرنی جماعة، عن جعفر بن محمد بن قولویه و غیره، عن محمد بن یعقوب الكلینی<sup>۱</sup> عن علی بن قیس، عن بعض جلاوزة السواد. قال شهدت نسیماً آنفاً بسرّ من رأی و قد كسر باب الدار فخرج إليه و بیده طبرزین فقال ما تصنع فی داری؟ قال (نسیم): إن جعفرأ زعم أن أباک مضی و لا ولد له، فإن کانت دارک فقد انصرفت عنک، فخرج عن الدار.

قال علی بن قیس: فقدم علينا غلام من خدام الدار فسألته عن هذا الخبر، فقال: من حدثک بهذا؟ قلت: حدثنی بعض جلاوزة السواد فقال لی: لا یکاد یخفی علی الناس شیء؛<sup>۲</sup>  
جمعی از رجال حدیث، به نقل از جعفر بن محمد قولویه و دیگری، از محمد بن یعقوب کلینی، از علی بن قیس، به نقل یکی از مأموران حکومت عراق، آورده که گفت: لحظاتی قبل نسیم را در سرّ من رأی مشاهده کردم که در خانه (امام عسکری علیه السلام) را شکست و (فرزندش حضرت مهدی) با تبرزینی که در دست داشت از خانه بیرون آمد و به سمت او رفت و گفت: در خانه من چه می‌خواهی؟

نسیم گفت: جعفر مدعی شده پدرت که دنیا را وداع گفت، فرزندت از خود به جای نهاد و اینک اگر این خانه خانه توست، از آن خارج می‌شوم و بدین ترتیب از خانه

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۳۱، ح ۱۱؛ تبصرة الولی، ح ۳۱، به نقل از کافی.

۲. بحار، ج ۵۲، ص ۱۳، ح ۷.

بیرون رفت .

علی بن قیس می گوید: یکی از خادمان خانه (امام عسکری علیه السلام) بر ما وارد شد، ماجرا را از او پرسیدم .

گفت: چه کسی این موضوع را به تو خبر داده؟

گفتم: یکی از مأموران حکومت عراق.

گفت: هیچ خبری بر مردم پوشیده نمی ماند.

### محمد بن اسماعیل

«و بهذا الإسناد، عن علی بن محمد، عن محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر علیه السلام و كان أسنّ شیخ من ولد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ - قال: رأيت بين المسجدین و هو غلام؛<sup>۱</sup>

به همین اسناد، از علی بن محمد، از محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر علیه السلام - سالخورده ترین فرد دودمان رسول خدا صلی الله علیه و آله - روایت کرده که گفت: امام زمان را در کودکی اش بین دو مسجد دیدم».<sup>۲</sup>

### غلام ابراهیم عبده نیشابوری

«و بهذا الإسناد، عن خادم لابراهیم بن عبدة النیسابوری قال: كنت واقفاً مع ابراهیم علی الصفا فجاء غلام حتی وقف علی ابراهیم و قبض علی کتاب مناسکه و حدثه بأشیاء؛<sup>۳</sup>

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۱۳، ح ۸، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و ارشاد مفید، ص ۳۵۰، به اسنادش از کلینی؛ أعلام الوری، ص ۳۹۶؛ تبصرة الولی، ح ۲۲ و ۱۰۱ به نقل از کافی، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۲؛ كشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۴۹؛ المستجاد، ص ۵۲۹؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۴۰، به نقل از ارشاد.

۲. بین مکه و مدینه، یا بین مسجد الحرام و مسجد النبی، یا مسجد کوفه و سهله و یا بین مسجد سهله و صعصعه چنانکه در برخی روایات آمده است.

۳. بحار، ج ۵۲، ص ۱۳، ح ۱۹ به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و ارشاد مفید، ص ۳۵، به اسنادش از کلینی؛ كشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۵۰؛ المستجاد، ص ۵۳۰؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۴۰، به نقل از ارشاد؛ تبصرة الولی، ح ۲۴ و ۱۰۵، به نقل از کافی، ج ۱، ص ۳۳۱، ح ۶؛ أعلام الوری، ص ۳۹۷، از محمد بن یعقوب.

فصل سوم: دیدار کنندگانی که حضرت مهدی علیه السلام را شناخته و یا بعد از دیدار شناخته‌اند... ۳۷۹

نیز به همین اسناد، از غلام ابراهیم بن عبده نیشابوری روایت کرده که گفت: به اتفاق ابراهیم در «صفا» ایستاده بودیم که نوجوانی (مهدی علیه السلام) از راه رسید و در کنار ابراهیم ایستاد و کتاب مناسک وی را گرفت و در مورد مسائلی با او به گفتگو پرداخت.

### ابراهیم بن ادریس

«و بهذا الإسناد، عن ابراهیم بن ادریس قال: رأيتَه بعد مضيّ أبي محمّد عليه السلام حين أيقع و قبّلت يديه و رأسه؛<sup>۱</sup>

به همین اسناد، از ابراهیم بن ادریس روایت کرده که گفت: پس از رحلت امام عسکری علیه السلام امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را در عنقوان جوانی اش دیدم و دستان و سر مبارکش را غرق بوسه نمودم.

### علی بن مطهر

«و بهذا الإسناد، عن أبي عليّ بن مطهر قال: رأيتَه و وصف قدّه؛<sup>۲</sup>

به همین اسناد، از ابوعلی بن مطهر روایت کرده که گفت: آن حضرت را دیده و قامت مبارکش را وصف نمودم.

### ابوسوره

«أحمد بن عليّ الرازي، عن أبي ذر أحمد بن أبي سورة - و هو محمّد بن الحسن بن

---

۱. بحار، ج ۵۲، ح ۱۰، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و ارشاد مفید، ص ۳۵۰، به اسنادش از کلینی؛ کافی، ج ۱، ص ۳۳۱، ح ۸؛ أعلام الوری، ص ۳۹۷؛ تبصرة الولی، ح ۲۸ و ۱۰۷، از محمد بن یعقوب؛ كشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۵۰؛ المستجاد، ص ۵۳۱؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۴۰، به نقل از ارشاد.  
۲. همان، ص ۱۴، ح ۱۱؛ تبصرة الولی، ح ۲۳ و ۱۰۴، به نقل از کافی، ج ۱، ص ۳۳۱، ح ۵؛ كشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۵۰؛ المستجاد، ص ۵۳۰؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۴۰، به نقل از ارشاد مفید، ص ۳۵۰، به اسنادش از کلینی با اندکی تفاوت.

عبدالله التیمی و كان زیدتياً - قال: سمعت هذه الحكاية عن جماعة يرونها، عن أبي، رحمه الله أنه خرج إلى الحير قال: فلما صرت إلى الحير إذا شاب حسن الوجه يصلي، ثم إنه ودع و ودعت و خرجنا، فجئنا إلى المشرعة.

فقال لي: يا أبا سورة! أين تريد؟ فقلت: الكوفة، فقال لي: مع من؟ قلت مع الناس، قال لي: لا تريد نحن جميعاً نغضى قلت: و من معنا؟ فقال: ليس نريد معنا أحداً، قال: فميشنا ليلتنا فإذا نحن على مقابر مسجد السهلة، فقال لي: هو ذا منزلك، فإن شئت فامض. ثم قال لي: تمر إلى ابن الزراري علي بن يحيى فتقول له: يُعطيك المال الذي عنده، فقلت له: لا يدفعه إليّ، فقال لي: قل له: بعلامة أنه كذا و كذا ديناراً و كذا و كذا درهماً، و هو في موضع كذا و كذا، و عليه كذا و كذا، مغطى، فقلت له: و من أنت؟

قال: أنا محمد بن الحسن<sup>۱</sup>، قلت: فإن لم يقبل مني و طولبت بالدلالة؟ فقال: أنا وراك، قال: فجئت إلى ابن الزراري فقلت له: فدفعني، فقلت له: [العلامات التي قال لي و قلت له:] قد قال لي: أنا وراك، فقال: ليس بعد هذا شيء، و قال لم يعلم بهذا إلا الله تعالى و دفع إليّ المال<sup>۲</sup>؛

احمد بن علي رازی، از ابوذر احمد بن ابو سوره - یعنی محمد بن عبدالله - تمیمی زیدی مذهب روایت کرده که گفت: این سرگذشت را از جمعی که آن را از پدرم رضی الله عنه روایت می کردند شنیدم [می گفتند:] پدرم رهسپار «حیر» شد و در شرح ماجرای خود اظهار داشت: وقتی به «حیر» رسیدم دیدم جوانی خوش سیما را دیدم نماز می گزارد، پس از نماز، هر دو آن محل را ترک گفتیم و بیرون آمدیم. در مسیر راه به چشمه ساری رسیدیم به من فرمود:

«ابو سوره مقصدت کجاست؟»

گفتم: کوفه.

۱. یعنی حضرت مهدی علیه السلام.

۲. تبصرة الولی، ح ۶۶، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ بحار، ج ۵۲، ص ۱۴، ح ۱۲؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۸۳، ح ۹۴ به نقل از غیبت و خرائج، ج ۱، ص ۴۷۱، به نحو اختصار؛ مدینه المعجز، ص ۶۱۳، ح ۹۱ به نقل از خرائج.



فصل سوم: دیدار کنندگانی که حضرت مهدی علیه السلام را نشناخته و یا بعد از دیدار شناخته‌اند... ۳۸۱

فرمود: «همراه چه کسی؟»

گفتم: همراه با مردم.

فرمود: «نمی‌خواهیم دسته جمعی برویم.»

گفتم: پس با چه کسی همراه شویم؟

فرمود: «همراه نمی‌خواهیم.»

وی می‌گوید: آن شب پیاده راه خود را ادامه داد، ناگهان به منطقه مقبره‌های مسجد

سهله رسیدیم.

به من فرمود: «این جا، خانه توست، اگر می‌خواهی برو.»

سپس افزود: «نزد ابن زُراری علی بن یحیی می‌روی و به او می‌گویی: اموالی را که

نزد اوست به تو بدهد.»

گفتم: آن‌ها را به من نخواهد داد.

فرمود: «به او بگو: به این نشان که این مقدار دینار و درهم در فلان جاست و بر آن

سرپوشی نهاده شده است، آن‌ها را به تو خواهد داد.»

از او پرسیدم: شما کیستی؟

فرمود: «من محمد بن حسن هستم.»

گفتم: اگر ابن زُراری سخن مرا نپذیرفت و نشانی دیگری از من خواست چه کنم؟

فرمود: «من هم پشت سر تو هستم.»

وی می‌گوید: نزد ابن زُراری آمده و نشانی را به او گفتم و اموال را به من سپرد. [و

نشانی‌هایی را که به من گفته بود به وی گفتم و افزودم او گفته است: [پشت سر تو

هستم].

ابن زُراری گفت: چه نشانی فراتر از این نشانی. سپس گفت: جز خدای متعال

کسی از این قضیه آگاه نیست و اموال را به من سپرد.

در روایت دیگری که از او نقل شده افزوده است:

«قال أبو سوره: فسألني الرجل عن حال فأخبرته بضيق و بعيلتي، فلم يزل يمشيني

حتی انتهینا إلى النواویس فی السحر فجلسنا، ثم حفر بيده فإذا الماء قد خرج فتوضأ ثم صلى ثلاث عشرة ركعة ثم قال (لی): إمض إلى أبي الحسن علي بن يحيى فاقرا عليه السلام وقل له: يقول لك الرجل ادفع إلى أبي سورة من السبع مائة دينار التي مدفونة في موضع كذا و كذا، مائة دينار.

و إني مضيت من ساعتی إلى منزله فدققت الباب، فقال: من هذا؟ فقلت قولي لأبي الحسن: هذا أبو سورة فسمعتة يقول: ما لي و لأبي سورة، ثم خرج إليّ فسلمت عليه و قصصت عليه الخبر، فدخل و أخرج إليّ مائة دينار فقبضتها فقال لي: صافحتة؟ فقلت: نعم، فأخذ يدي فوضعها على عينيه و مسح بها وجهه؛

آن شخص و ضعیت مرا جو یا شد. او را در جریان تنگنای زندگی و عیالمندی خود نهادم و همچنان مرا پیاده همراهی می کرد تا هنگام سحر به نواویس<sup>۱</sup> رسیدیم و در آن جا نشستیم. آن گاه وی با دستش زمین را حفر کرد و آب از آن خارج شد و وضو گرفت و سیزده رکعت نماز گزارد و سپس به من گفت: نزد ابوالحسن علی بن یحیی برو و او را از ناحیه من سلام برسان و بدو بگو: فلان شخص به تو می گوید: از هفتصد دیناری که در فلان جا مدفون است، صد دینار به ابو سوره پرداز. من همان لحظه به منزل علی بن یحیی رفتم و در را کوبیدم.

کنیز کی گفت: کیستی؟

گفتم: به ابوالحسن بگو: ابو سوره است. وی می گوید: شنیدم ابوالحسن می گفت:

مرا با ابو سوره چکار؟

سپس از منزل بیرون آمد و بر او سلام کردم و ماجرا را برایش نقل نمودم. او وارد خانه شد و صد دینار برایم آورد و من آن ها را گرفتم و از من پرسید: با آن شخص مصافحه نیز کردی؟

گفتم: آری؛ وی دست مرا گرفت و بر چشمان خود نهاد و به صورتش مالید.

۱. جمع ناووس و ناووس، به گورستان مسیحیان گفته می شود این نام، بر سنگ حکاکی شده ای که جسد میت را در آن می نهند نیز اطلاق می شود.

احمد بن علی می‌گوید: این روایت از محمد بن علی جعفری و عبدالله بن حسن بن بشر خزاز و افراد دیگری نیز، نقل شده و از دیدگاه آنان روایتی معروف است.<sup>۱</sup>

## زُهری

«و روی محمد بن یعقوب رفته، عن الزهری قال: طلبت هذا الأمر طلباً شاقاً حتى ذهب لي فيه مال صالح ف وقعت إلى العمريّ و خدمته و لزمته و سألته بعد ذلك عن صاحب الزمان عليه السلام فقال لي: ليس إلى ذلك وصول ف خضعت فقال لي: بكر بالغداة، فوافيت فاستقبلني و معه شاب من أحسن الناس وجهاً، و أطيهم رائحةً بهيئة التجار و في كفه شيء كهيئة التجار.

فلما نظرت إليه دنوت من العمريّ فأوماً إليّ، فعدلت إليه و سألته فأجابني عن كلّ ما أردت، ثمّ مرّ لي دخل الدار - و كانت من الدّور التي لا يكثر لها - فقال العمريّ ان أردت أن تسأل سلّ فإنك لا تراه بعد ذا، فذهبت لأسأل فلم يسمع و دخل الدار، و ما كلمني بأكثر من أن قال: ملعون ملعون من آخرّ العشاء إلى أن تشتبك النجوم، ملعون ملعون من آخرّ الغداة إلى أن تنقضي النجوم و دخل الدار؛<sup>۲</sup>

محمد بن یعقوب - به نحو مرفوع - از زُهری روایت کرده که گفت: در پی دیدار حضرت مهدی علیه السلام سخت به جستجو پرداختم به گونه‌ای که در این راستا مبالغه‌نگفتی هزینه نمودم، پس از آن به (محمد بن عثمان) عمّری دست یافتم و به خدمتگزاری او پرداخته و ملازم رکابش بودم و برخی مسائل مربوط به دیدار امام زمان علیه السلام را از او جویا شدم. وی به من گفت: راهی برای رسیدن به آن وجود ندارد.

۱. تبصرة الولی، ح ۶۷، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ بحار، ج ۵۲، ص ۱۵ ذیل حدیث ۱۲؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۸۳، ح ۹۵، به نقل از غیبت و خرائج، ج ۱، ص ۴۷۱، ذیل ح ۱۵، به نحو اختصار؛ منتخب انوار المصیبه، ص ۱۶۱، به نقل از خرائج.

۲. تبصرة الولی، ح ۶۸، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ بحار، ج ۵۲، ص ۱۵، ح ۱۳، به نقل از غیبت و احتجاج، ص ۴۷۹؛ وسائل، ج ۳، ص ۱۴۷، ح ۷، به نقل از احتجاج؛ منتخب انوار المصیبه، ص ۱۴۲، از احمد بن محمد ایادی به نحو مرفوع از زهرانی با اندکی تفاوت.

از او خواهش و تمنا کردم، گفتم: فردا صبح زود بیا و من چنین کردم. عمری به اتفاق جوانی که خوش سیماتر و خوشبوتر از همه مردم و در لباس بازرگانان بود که در آستینش چیزی شبیه بازرگانان وجود داشت، از من استقبال نمود. وقتی بدو نگریستم به عمری نزدیک شدم او به من اشاره کرد که وی حضرت حجة بن الحسن علیه السلام است، رو به سویش کرده و پرسش‌هایم را از آن حضرت پرسیدم و هر چه را خواستم، پاسخ داد. سپس راه افتاد تا داخل خانه شود. از خانه‌های معمولی - عمری به من گفتم: اگر پرسشی داری بپرس زیرا از این پس او را نخواهی دید. من رفتم تا از او بپرسم، به سخنم گوش نداد و وارد خانه شد و جز این کلمات، با من سخنی نگفتم: «ملعون است ملعون است کسی که نماز مغرب را به اندازه‌ای تأخیر اندازد که ستارگان پدیدار شوند، ملعون است ملعون است آن کس که نماز صبح را به اندازه‌ای به تأخیر افکند که ستاره‌ها ناپدید شوند» و وارد خانه شد.

«أحمد بن علی الرازی، عن محمد بن علی، عن عبدالله بن محمد بن خاقان الدهقان، عن أبي سليمان داد بن غسان البحرانی قال: قرأت علی أبي سهل اسماعیل بن علی التوبختی [قال:] مولد محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی الرضا بن موسی بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم أجمعین.

ولد علیه السلام بسامراء سنة ست و خمسين و مائتين، أمه صقیل و یکنی أبا القاسم. بهذه الکنیة أوصی النبی صلی الله علیه و آله و سلم أنه قال: «اسمه کاسمی و کنیته کنیتی» لقبه المهدي، و هو الحجّة، و هو المنتظر، و هو صاحب الزمان علیه السلام.

قال اسماعیل بن علی: دخلت علی أبي محمد الحسن بن علی علیهما السلام فی المرضة التي مات فیها و أنا عنده اذ قال لخادمه عقید - و كان الخادم أسود نوبياً قد خدم من قبله علی بن محمد - و هو ربّي الحسن علیه السلام - فقال [له] یا عقید اغل لی ماءً بمصطکی، فأغلی له ثمّ جاءت به صقیل الجارية أمّ الخلف علیه السلام.

فلما صار القدح فی یدیه و همّ بشربه فجعلت یده ترتعد حتی ضرب القدح ثنایا الحسن علیه السلام فترکه من یده، و قال لعقید: أدخل البيت فإنک ترى صبیّاً ساجداً

فأتنی به.

قال أبوسهل: قال عقيد: فدخلت أتحري فإذا أنا بصبي ساجد رافع سبأته نحو السماء، فسلمت عليه فأوجز في صلاته فقلت: إن سيدي يأمرك بالخروج إليه، إذا جاءت أمه صقيل فأخذت بيده و أخرجته إلى أبيه الحسن عليه السلام.

قال أبوسهل: فلما مثل الصبي بين يديه سلم و إذا هو ذرى اللون، و في شعر رأسه قطط، مفلج الأسنان، فلما رآه الحسن عليه السلام بكى و قال: يا سيد أهل بيته إسقني الماء فإني ذاهب إلى ربي، و أخذ الصبي القدح الملقى بالمصطكى بيده ثم حرّك شفّيته ثم سقاه فلما شربه قال: هيتوني للصلاة، فطرح في حجرة منديل فوضأه الصبي واحدة واحدة و مسح على رأسه و قدميه.

فقال له أبو محمد عليه السلام: إيشر يا بُنيّ فانت صاحب الزمان، و أنت المهديّ و أنت حجة الله على أرضه، و أنت ولدي و وصيي و أنا ولدتك و أنت محمد بن الحسن بن عليّ بن محمد بن عليّ بن موسى بن جعفر بن محمد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليهم السلام.

وَلَدَكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ أَنْتَ خَاتِمَ [الأوصياء] الأئمة الطاهرين، و بشرّ بك رسول الله صَلَّى الله عليه و آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ سَمَّاكَ وَ كَتَاكَ بِذَلِكَ، عهد إلى أبي عن آبائك الطاهرين صَلَّى الله على أهل البيت، ربنا إنه حميدٌ مجيدٌ و مات الحسن بن عليّ من وقته صلوات الله عليهم اجمعين؛<sup>۱</sup>

احمد بن علي رازی، از محمد بن علي، از عبدالله بن محمد بن خاقان دهقان، از ابوسليمان داد بن غسان بحراني روايت کرده که گفت: تاريخ ولادت محمد بن حسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن حسين بن علي بن ابی طالب صلوات الله عليهم اجمعين را به ابوسهل، اسماعيل بن علي نوبختي قرائت

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۱۶، ح ۱۴، به نقل از غيبت (کتاب حاضر)؛ تبصرة الولي، ح ۶۹؛ عوالم، ج ۱۵، بخش ۳، ص ۲۹۷، ح ۲؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۱۵، ح ۵۵، به نحو اختصار و در ص ۵۰۹، ح ۳۲۵، ابتدا و انتهای روايت را نقل کرده است؛ منتخب انوار المضيئه، ص ۱۴۲، از احمد بن محمد ايبادي به نحو مرفوع از اسماعيل بن علي، با اندکی تفاوت.

نمودم که آن حضرت به سال ۲۵۶ در سامرا دیده به جهان گشود و نام مادرش صقیل و کنیه اش به سفارش رسول خدا ﷺ ابوالقاسم بود، آن جا که فرمود: «نام او نام من و کنیه او کنیه من و لقبش مهدی است. او حجت منتظر و صاحب الزمان است».

اسماعیل بن علی می گوید: در بیماری امام عسکری علیه السلام که سبب رحلت آن بزرگوار گشت، خدمت وی شرفیاب شدم - نزدش حضور داشتم که به خادمش عقید - خادمی سیاه پوست از نژاد بربر که قبل از امام عسکری به خدمتگزاری امام هادی علیه السلام می پرداخت و امام عسکری علیه السلام را پرورش داده بود - فرمود: عقید! برایم آب مُصطکی بجوشان. وی چنین کرد. سپس صقیل مادر حضرت حجت علیه السلام آن را نزد حضرت آورد وقتی لیوان در دست امام علیه السلام قرار گرفت و خواست آن را بنوشد، دستان مبارکش به لرزه افتاد به گونه ای که لیوان به دندان های پیشین حضرت اصابت می کرد و آن را بر زمین نهاد و به عقید فرمود: وارد اطاق شو، در آن، کودکی در سجده خواهی دید وی را نزدم بیاور».

ابوسهل می گوید: عقید گفت: وارد اتاق شده و جستجو کردم دیدم کودکی در حال سجده است و انگشت سبابه اش به آسمان بلند است بر او سلام کردم و او نمازش را خلاصه به جا آورد. عرض کردم! مولایم شما را فرا می خوانند در این لحظه مادرش صقیل آمد و دست او را گرفت و نزد پدر بزرگوارش امام عسکری علیه السلام برد.

به گفته ابوسهل: وقتی آن کودک مقابل پدر قرار گرفت بر او سلام کرد، سیمایی نورانی، موهایی مجعد داشت و دندان هایش از هم فاصله داشت. وقتی امام عسکری علیه السلام چشمش به وی افتاد گریست و فرمود: «ای سرور خاندان من! این آب را به من بنوشان زیرا رهسپار پیشگاه پروردگار خویشم». کودک، لیوان جوشیده آب مُصطکی را با دست خود برگرفت و آن گاه لبان مبارک پدر را حرکت داد و آن آب را به وی نوشاند. پس از آن، امام عسکری علیه السلام فرمود: «مرا برای نماز مهیا کنید». در اتاق وی پارچه ای پهن کردند و کودک، اعضای پدر را یکی پس از دیگری وضو داد و سرو پاها ی مبارک آن بزرگوار را مسح نمود.

فصل سوم: دیدار کنندگانی که حضرت مهدی عج را نشناخته و یا بعد از دیدار شناخته‌اند. . . ۳۸۷

امام عسکری عج بدو فرمود: «فرزندم! مژده که تو صاحب الزمان، مهدی، حجّت خدا در زمین، فرزند من و جانشینم هستی، از من به وجود آمده‌ای تو «م ح م د» ابن حسن بن علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب و پدر بزرگوارت رسول خدا صلی الله علیه و آله و تو خاتم پیشوایان پاک و طاهر هستی و رسول خدا به وجود تو مژده داده و تو را به این نام و کنیه خوانده است. این موضوع را پدرم از پدران پاکش، که درود خدا بر آنان باد، به من سفارش فرموده است، ربّنا إنّک حمیدٌ مجیدٌ و اندکی بعد روح بلندش به آسمان‌ها پر کشید - صلوات الله علیهم اجمعین».

«عنه، عن أبي الحسين محمد بن جعفر الأسدي قال: حدثني الحسين بن محمد بن عامر الأشعري القمي، قال: حدثني يعقوب بن يوسف الضراب الغساني - في منصرفه من اصفهان قال: حججت في سنة إحدى وثمانين و مائتين و كنت مع قوم مخالفين من أهل بلدنا.

فلما قدمنا مكة تقدّم بعضهم فاكثروا لنا داراً في زقاق بين سوق الليل، و هي دار خديجة عليها السلام تسمى دار الرضا عليه السلام و فيها عجوز سمراء فسألتها - لما وقفت على أنّها دار الرضا عليه السلام - ما تكونين من أصحاب هذه الدار؟ و لم سميت دارالرضا؟ فقالت: أنا من مواليم و هذه دار الرضا عليّ بن موسى عليهما السلام أسكنها الحسن بن عليّ بن عليّ عليهما السلام فإني كنت من خدّمه.

فلما سمعت ذلك منها آنستُ بها و أسررت الأمر عن رفقاتي المخالفين، فكنت إذا انصرفت من الطواف بالليل أنام معهم في رواق في الدار، و نغلق الباب و نلق خلف الباب حجراً كبيراً كئنا ندير خلف الباب.

فرأيت غير ليلة ضوء السراج في الرواق الذي كئنا فيه شبيهاً بضوء المشعل، و رأيت الباب قد انفتح و لا أرى أحداً فتحه من أهل الدار، و رأيت رجلاً ربعة أسمر إلى الصُفرة ما هو قليل اللحم، في وجهه سجّادة عليه قيصان و إزار رقيق قد تقنّع به و في رجله نعل طاق فصعد إلى الغرفة في الدار حيث كانت العجوز تسكن، و كانت تقول لنا:

إنَّ في الغرفة ابنةً لا تدع أحداً يصعد إليها، فكنت أرى الضوء الذي رأيته يُضيء في الرواق على الدرجة عند صعود الرجل إلى الغرفة التي يصعدُها، ثمَّ أراه في الغرفة من غير أن أرى السراج بعينه، وكان الذين معي يرون مثل ما أرى فتوهّموا أن يكون هذا الرجل يختلف إلى ابنة العجوز، و أن يكون قد تمتّع بها فقالوا:

هؤلاء العلوية يرون المتعة و هذا حرام لا يحلّ فيما زعموا، و كنّا نراه يدخل و يخرج و نجىء إلى الباب و إذا الحجر على حاله الذي تركناه، و كنّا نغلق هذا الباب خوفاً على متاعنا، و كنّا لا نرى أحداً يفتحه و لا يُغلقه، و الرجل يدخل و يخرج و الحجر خلف الباب إلى وقت ننحيه إذا خرجنا.

فلما رأيتُ هذه الأسباب ضرب على قلبي و وقعت في قلبي فتنة فتلطّفت العجوز و أحببت أن أقف على خبر الرجل فقلت لها: يا فلانة إنّي أحبّ أن أسألك و أفاوضك من غير حضور من معي فلا أقدر عليه، فانا أحبّ إذا رأيتني في الدار وحدى أن تنزلي إليّ لأسألك عن أمرٍ، فقالت لي مسرعةً: و أنا أريد أن أسرّ إليك شيئاً فلم يتهيأ لي ذلك من أجل من معك، فقلت: ما أردتِ أن تقولِي ؟

فقالت: يقول لك - و لم تذكر أحداً - لا تخاشن [تخاشن] أصحابك و شركاءك و لا تلاحهم فإنهم أعداؤك و دارهم، فقلت لها: من يقول؟ فقالت: أنا أقول، فلم أجسر لما دخل قلبي من الهيبة أن أراجعها، فقلت: أيّ أصحابي تعنين؟ فظننت أنها تعني رفقاني الذين كانوا حُجاجاً معي، قالت: شركاؤك الذين في بلدك و في الدار معك، و كان جرى بيني و بين الذين معي في الدار عنت في الدين، فسعوا بي حتى هربت و استترت بذلك السبب فوقفت على أنّها عنت أولئك فقلت لها: ما تكونين أنت من الرضا؟.

فقالت كنت خادمة للحسن بن عليّ عليها السلام، فلما استيقنت ذلك، قلت: لأسألها عن الغائب عليه السلام فقلت: بالله عليك رأيته بعينك؟ فقالت: يا أخي لم أره بعيني فإنّي خرجت و أختي حُبلى و بشرني الحسن بن عليّ عليها السلام بأنّي سوف أراه في آخر عمري، و قال لي: تكونين له كما كنتِ لي، و أنا اليوم منذ كذا بمصر و إنّما قدمت الآن بكتابة و نفقة وجه بها إلىّ على يدي رجلٍ من اهل خراسان لا يفصح بالعربية، و هي



فصل سوم: دیدار کنندگانی که حضرت مهدی را نشناخته و یا بعد از دیدار شناخته اند... ۳۸۹

ثلاثون ديناراً و أمرني أن أحجّ سنتي هذه فخرجتُ رغبةً مِنِّي في أن أراه فوقع في قلبي أن الرجل الذي كنت أراه يدخل و يخرج هو هو.

فأخذت عشرة دراهم صحاحاً، فيها ستّة رضويّة من ضرب الرضا عليه السلام قد كنت خبّأتها لألقيها في مقام ابراهيم عليه السلام، و كنت نذرت و نويت ذلك، فدفعتها إليها و قلت في نفسي أدفعها إلى قوم من ولد فاطمة عليها السلام أفضل مما ألقىها في المقام و أعظم ثواباً فقلت لها:

إدفعي هذه الدراهم إلى من يستحقّها من ولد فاطمة عليها السلام و كان في نيّتي أن الذي رأيته هو الرجل، و إنّما تدفعها إليه، فأخذت الدراهم و سعدت و بقيت ساعة ثمّ نزلت، فقالت: يقول لك: ليس لنا فيها حقّ يجعلها في الموضع الذي نويت و لكن هذه الرضويّة خذ منّا بدلها و ألقها في الموضع الذي نويت، ففعلت و قلت في نفسي: الذي أمرت به عن الرجل.

ثمّ كان معي نسخة توقيع خرج إلى القاسم بن العلاء بأذربيجان، فقلت لها: تعرضين هذه النسخة على إنسان قد رأى توقيعات الغائب، فقالت: ناولني فإنّي أعرفها فأريتها النسخة و ظننت أنّ المرأة تحسن أن تقرأ، فقالت: لا يُمكنني أن أقرأ في هذا المكان فصعدت الغرفة ثمّ أنزلته فقالت: صحيح و في التوقيع أبشركم ببشرى ما بُشّرت به (إيّاها) و غيره. ثمّ قالت: يقول لك إذا صلّيت على نبيّك صلّى الله عليه و آله و سلّم . كيف تصلّي (عليه)؟ فقلت أقول: اللهم صلّ على محمّد و آل محمّد و بارك على محمّد و آل محمّد كأفضل ما صلّيت و باركت و ترجمت على ابراهيم و آل ابراهيم إنك حميدٌ مجيدٌ.

فقال لا، إذا صلّيت عليهم فصلّ عليهم كلّهم و سمّهم فقلت: نعم، فلمّا كانت من الغد نزلت و معها دفتر صغير، فقالت: يقول لك: إذا صلّيت على النبيّ فصلّ عليه و على أوصيائه على هذه النسخة، فأخذتها و كنت أعمل بها، و رأيت عدة ليال قد نزل من الغرفة و ضوء السراج قائم.

و كنت أفتح الباب و أخرج على أثر الضوء و أنا أراه - أعني الضوء - و لا أرى أحداً حتّى يدخل المسجد، و أرى جماعة من الرجال من بلدان شتى يأتون باب هذه الدار،

فبعضهم يدفعون إلى العجوز رُقاعاً معهم، و رأيت العجوز قد دفعت اليهم كذلك الرُّقاع فيكلمونها و تكلمهم و لا أفهم عنهم، و رأيت منهم في منصرفنا جماعة في طريق إلى أن قدمت بغداد؛

احمد بن علی رازی، از ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی، از حسین بن محمد بن عامر اشعری قمی، از یعقوب بن یوسف ضرباب غسانی روایت کرده که وی در بازگشت خود از اصفهان گفت: در سال ۲۸۱ به اتفاق جمعی از اهل سنت دیارمان آهنگ حج نمودیم. وقتی وارد مکه شدیم، یکی از این جمع برایمان خانه‌ای در کوچه‌ای حد فاصل سوق اللیل اجاره کرد. این خانه مربوط به حضرت خدیجه علیها السلام بود و خانه امام رضا علیه السلام نامیده می‌شد و در آن پیر زنی گندم‌گون زندگی می‌کرد. وقتی من آگاهی یافتم که این منزل، خانه امام رضا نامیده می‌شود، از آن پیرزن پرسیدم: از صاحبان این خانه چه خبر داری؟ و چرا این جا خانه امام رضا علیه السلام نامیده می‌شود؟

گفت: من از دوستان آن خاندانم و این خانه متعلق به علی بن موسی الرضا علیه السلام است که امام عسکری علیه السلام مرا در آن سکونت داد و من از خدمتکاران آن حضرت به شمار می‌آمدم.

زمانی این سخن را از پیره زن شنیدم با او انس گرفتم و ماجرا را از رفیقانم نهان داشتم و هرگاه شب هنگام از طواف باز می‌گشتم در کنار آن جمع در بالکن خانه می‌خوابیدم و در را می‌بستم و سنگی بزرگی را می‌غلطانیدیم و پشت در قرار می‌دادیم.

چند شب در بالکنی که می‌خوابیدیم نور چراغی را شبیه نور مشعل در آن خانه نظاره گر بودم و بی آن که کسی از ساکنان خانه، در را باز کند در به خودی خود، باز می‌شد. در روشنایی آن نور، مردی را میانه بالا و گندم‌گون مایل به زردی و نحیف، که آثار سجده بر پیشانی‌اش هویدا بود، مشاهده می‌کردم. وی دو پیراهن به تن داشت و با پوشش نازکی سر و گردنش را پوشانده و کفش بدون جوراب پوشیده بود. به اتاق فوقانی خانه، محل سکونت پیرزن، بالا رفت.

فصل سوم: دیدار کنندگانی که حضرت مهدی علیه السلام را نشناخته و با بعد از دیدار شناخته‌اند... ۳۹۱

پیره زن قبلاً به ما سفارش کرده بود: در آن اتاق دختر جوانی نیز زندگی می‌کند و هیچ کس حق ندارد به سمت آن اتاق بالا رود. من نوری را که همواره دیده بودم در بالکن می‌درخشد، به هنگام بالا رفتن آن مرد به سمت اتاقش بر پله‌های آن نیز می‌تابید و سپس بی آن که دقیقاً خود چراغ را ببینم، آن روشنایی را در همان اتاق مشاهده می‌کردم و همراهانم نیز آن چه را من می‌دیدم مشاهده می‌کردند.

آنان می‌پنداشتند آن مرد با دختر جوان آن پیره زن ارتباط زناشویی دارد، از این رو می‌گفتند:

علوی‌ها (شیعیان) مُتعه (ازدواج) موقت را جایز می‌دانند، ولی آن گونه که مدعی شده‌اند این کار بر آنان جایز نبوده بلکه حرام است. ما همواره آن نور و روشنایی را می‌دیدیم وارد می‌شد و بیرون می‌رفت و به در خانه می‌آمدیم می‌دیدیم سنگ پشت در به همان حال قبلی است. زیرا ما به جهت بیم از کالاهای خویش در را می‌بستیم و نمی‌دیدیم کسی آن را باز و بسته کند ولی آن مرد وارد خانه می‌شد و بیرون می‌رفت و آن سنگ همچنان پشت در قرار داشت، تا زمانی که ما برای بیرون رفتن از منزل، آن سنگ را جا به جا می‌کردیم.

با مشاهده این وضعیت، آشفته خاطر شدم و تصمیم گرفتم با پیرزن از در ملاطفت و مهربانی در آمده و با او سخن بگویم زیرا دوست داشتم از ماجرای این مرد آگاه گردم.

از این رو، به پیرزن گفتم: فلانی! دوست دارم بی آن که همراهانم بدانند موضوعی را از شما پرسم و در این زمینه با تو گفتگویی داشته باشم ولی برایم مقدور نیست. مایلم هرگاه مرا در خانه تنها دیدی، پایین آیی و آن موضوع را از شما جویا شوم وی شتابزده به من گفت: من نیز می‌خواهم رازی را با تو در میان بگذارم ولی به دلیل حضور همراهانت زمینه این کار برایم فراهم نشده است.

گفتم: چه می‌خواهی بگویی؟

گفت: او - و نام کسی را نبرد - به شما می‌گوید: به همراهان و رفقای اهانت و ناسزا

نگویی زیرا آنها دشمنان تو هستند. با آنان مدارا نما.

به پیرزن گفتم: این سخنان را از چه کسی نقل می‌کنی؟

گفت: خودم می‌گویم.

با بیم و هراسی که به دلم راه یافته بود، به خود جرأت ندادم دوباره از او بپرسم،

صاحب سخنان کیست؟

به همین سبب گفتم: منظورت کدام رفقای منند؟ پنداشتم منظورش رفقای اند که

همراه با من به حج آمده‌اند.

گفت: رفقای که در دیار تو هستند و در خانه با تو همراهند و اتفاقاً بین من رفقای

همراهم در خانه، در مورد مسائل دینی، مشاجراتی رخ داده بود و آنها در حق من

بدگویی کرده بودند به گونه‌ای که ناگزیر، فراری و مخفی گشتم. سپس پی بردم که

بدگویی دوستانم سبب گرفتاری‌ام شده است.

به پیرزن گفتم: شما چه ارتباطی به امام رضا علیه السلام داشتی؟

گفت: من خدمتگزار امام عسکری علیه السلام بودم. وقتی به این مسأله یقین حاصل نمودم

با خود گفتم: در مورد امام زمان علیه السلام از او پرسش نمایم.

از او پرسیدم: تو را به خدا! امام زمان علیه السلام را با چشمان خود دیده‌ای؟

گفت: برادر! من او را با چشم خود ندیده‌ام ولی از خانه که بیرون آمدم خواهرم

(منظور نرجس خاتون والده ماجده امام زمان علیه السلام است) باردار بود و امام عسکری علیه السلام

به من مژده داد که در پایان عمرم امام زمان علیه السلام را خواهم دید و به من فرمود: همان گونه

که خدمتگزاری من نمودی، خدمتگزار او نیز خواهی بود.

راوی می‌گوید: از آن روز تاکنون در این شهر به سر می‌برم و اینک امام زمان علیه السلام

نوشته و کمک هزینه‌ای به مبلغ سی دینار توسط مردی خراسانی برای من فرستاده که

زبان عربی را خوب نمی‌داند و به من دستور داده امسال حج به جا آورم، به همین

سبب به عشق دیدار او به این دیار آمده‌ام.

در دلم گذشت مردی که همواره او را می‌دیدم وارد خانه می‌شد و بیرون می‌رفت

فصل سوم: دیدار کنندگانی که حضرت مهدی علیه السلام را نشناخته و یا بعد از دیدار شناخته‌اند. . . ۳۹۳

همان شخص است. از این رو، ده درهم کامل که شش سکه آن ضرب رضوی بود و آن‌ها را نهان کرده بودم تا به نیت نذر در مقام ابراهیم بیندازم، برگرفتم و به آن زن دادم و با خود گفتم: آن‌ها را به جمعی از فرزندان فاطمه علیها السلام بدهم بهتر از انداختن آن در مقام ابراهیم است و اجر و پاداش آن نیز برتر خواهد بود.

به همین دلیل، به پیرزن گفتم: این درهم‌ها را به افراد مستحق از فرزندان فاطمه علیها السلام پرداز و در نیت خود بر این باور بودم فرد ناشناسی را که می‌دیدم، همان شخص است و این زن درهم‌ها را به او خواهد داد. پیرزن درهم‌ها را گرفت و به سمت اتاق خود بالا رفت و پس از لحظاتی درنگ، پایین آمد و گفت: وی به تو می‌گوید: ما در این درهم‌ها حقی نداریم. آن‌ها را در همان جایی که نیت کرده‌ای بینداز ولی در قبال سکه‌های ضرب رضوی، از ما عوض بگیر و آن‌ها را در همان جا که نیت کرده‌ای بینداز. من نیز این کار را انجام دادم و با خود گفتم: دستوراتی که به من داده می‌شد از ناحیه همان شخص ناشناس صادر می‌گردید.

آن‌گاه نسخه پیامی را که همراه داشتم و آن از ناحیه مقدسه به قاسم بن علا در آذربایجان شرف صدور یافته بود، را به پیرزن دادم و گفتم: به پیرزن گفتم: ممکن است این نسخه را بر شخصی که توقیعات امام غایب علیه السلام را دیده، عرضه کنی؟

گفت: آن را به من بده آن را می‌شناسم، نسخه یاد شده را به او سپردم و پنداشتم پیرزن قادر بر خواندن است.

گفت: من نمی‌توانم آن را در این مکان بخوانم، به سمت اتاق خود بالا رفت و سپس آن را با خود پایین آورد و گفت: توقیع، صحیح است و در آن آمده است: شما را به مرده‌ای بشارت می‌دهم که به وی و دیگری تاکنون چنین مرده‌ای داده نشده است. سپس پیرزن گفت: وی به شما می‌گوید: هرگاه بر پیامبر صلوات می‌فرستی چگونه صلوات می‌فرستی؟

گفتم: می‌گوییم: «اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و بارک علی محمد و آل محمد  
کأفضل ما صلیت و بارکت و ترجمت علی ابراهیم و آل ابراهیم إنک حمید مجید.»

پیرزن گفت: خیر، هرگاه خواستی بر آنان صلوات بفرستی بر همه آنان صلوات بفرست و آنان را نام ببر.

گفتم: بسیار خوب.

روز بعد که پیره زن از اتاقش پایین آمد دفتر کوچکی با خود داشت و گفت: وی به تو می گوید: هرگاه خواستی بر پیامبر اکرم ﷺ و جانشینانش صلوات بفرستی طبق این نسخه صلوات بفرست. من آن را خواندم و همواره بدان عمل می کردم و چندین شب دیدم فرد ناشناس از آن اتاق پایین آمد ولی آن نور همچنان باقی بود - من نیز در را گشودم و در پی روشنایی می رفتم ولی تنها نور را می دیدم و کسی را مشاهده نمی کردم تا وارد مسجد الحرام شد.

برخی از مردمی را که از شهرهای گوناگون به در آن خانه می آمدند مشاهده می کردم که نوشته هایی را با خود داشته به وی می سپردند و می دیدم پیرزن نیز متقابلاً نوشته هایی به آنان بر می گرداند و با او سخن می گفتند و او نیز با آنان گفتگو می کرد ولی من سخنانشان را نمی فهمیدم اما گروهی از آنان را در مسیر بازگشتان به بغداد دیدم.

**عین نسخه صلوات صادره از ناحیه مقدسه:**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ حِجَّةَ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الْمُنْتَجِبِ فِي الْمِيثَاقِ، الْمِصْطَفَى فِي الظَّلَالِ، الْمَطْهَّرَ مِنْ كُلِّ آفَةٍ، الْبَرِيءَ مِنْ كُلِّ عَيْبٍ، الْمُؤَمَّلَ لِلنَّجَاةِ، الْمُرْتَجَى لِلشَّفَاعَةِ، الْمَفُوضَ إِلَيْهِ دِينَ اللَّهِ.

اللَّهُمَّ شَرِّفْ بِنْيَانَهُ، وَ عَظِّمْ بَرَهَانَهُ، وَ أَفْلِحْ حِجَّتَهُ وَ ارْفَعْ دَرَجَتَهُ، وَ أَضِيءْ نُورَهُ، وَ بَيِّضْ وَجْهَهُ، وَ أَعْطِهِ الْفَضْلَ وَ الْفَضِيلَةَ، وَ الدَّرَجَةَ وَ الْوَسِيلَةَ الرَّفِيعَةَ، وَ ابْعَثْ مَقَاماً مَحْمُوداً، يَغْبِطُهُ بِهِ الْاَوَّلُونَ وَ الْآخِرُونَ.

وَ صَلَّى عَلَى امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَاثِ الْمُرْسَلِينَ، وَ قَائِدِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ وَ حِجَّةَ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

و صلّ على الحسن بن عليّ إمام المؤمنين و وارث المرسلين و حجّة ربّ العالمين.  
و صلّ على الحسين بن عليّ إمام المؤمنين و وارث المرسلين و حجّة ربّ العالمين.  
و صلّ على عليّ بن الحسين إمام المؤمنين و وارث المرسلين و حجّة ربّ العالمين.  
و صلّ على محمّد بن عليّ إمام المؤمنين و وارث المرسلين و حجّة ربّ العالمين.  
و صلّ على جعفر بن محمّد إمام المؤمنين و وارث المرسلين و حجّة ربّ العالمين.  
و صلّ على موسى بن جعفر إمام المؤمنين و وارث المرسلين و حجّة ربّ العالمين.  
و صلّ على عليّ بن موسى إمام المؤمنين و وارث المرسلين و حجّة ربّ العالمين.  
و صلّ على محمّد بن عليّ إمام المؤمنين و وارث المرسلين و حجّة ربّ العالمين.  
و صلّ على عليّ بن محمّد إمام المؤمنين و وارث المرسلين و حجّة ربّ العالمين.  
و صلّ على الحسن بن عليّ إمام المؤمنين و وارث المرسلين و حجّة ربّ العالمين.  
و صلّ على الخلف الصالح المهدي إمام المؤمنين و وارث المرسلين و حجّة ربّ العالمين.  
العالمين.

اللّهُمَّ صلّ على محمّد و أهل بيته الأئمة الهادين المهديين العلماء الصادقين، الأبرار  
المتّقين، دعائم دينك، و أركان توحيدك، و تراجمه وحيك و حججك على خلقك، و  
خلفائك في أرضك، الذين اخترتهم لنفسك و اصطفيتهم على عبادك، و ارتضيتهم  
لدينك، و خصصتهم بمعرفتك، و جللتهم بكرامتك و غشيتهم برحمتك، و ربّيتهم  
بنعمتك، و غذيتهم بحكمتك، و ألبستهم نورك، و رفعتهم في ملكوتك، و حففتهم  
بملائكتك، و شرّقتهم بنبيّك.

اللّهُمَّ صلّ على محمّد و عليهم صلاة كثيرة دائمة طيبة، لا يحيط بها إلا أنت، و لا يسعها  
إلا علمك، و لا يحصيها أحد غيرك.

اللّهُمَّ صلّ على وليّك المحيي سنّتك، القائم بأمرك، الداعي إليك الدليل عليك، و  
حجّتك على خلقك، و خليفتك في أرضك، و شاهدك على عبادك.

اللّهُمَّ أعزّ نصره، و مدّ في عمره، و زين الأرض بطول بقائه.  
اللّهُمَّ اكفه بغى الحاسدين و أعذه من شرّ الكائدين، و ادحر عنه إرادة الظالمين، و

تخلصه من أيدي الجبارين.

اللَّهُمَّ أعطه في نفسه و ذرئته و شيعته و رعيته و خاصته و عامته و عدوه و جميع أهل الدنيا ما تقرّ به عينه، و تسرّ به نفسه، و بلغه أفضل أمله في الدنيا و الآخرة، إنك على كل شيء قدير.

اللَّهُمَّ جدد به ما مَحَى من دينك، و أحي به ما بُدِّل من كتابك، و أظهر به ما غُيِّر من حكمك، حتى يعود دينك به و على يديه غضاً جديداً، خالصاً مخلصاً لا شك فيه و لا شبهة معه، و لا باطل عنده، و لا بدعة لديه.

اللَّهُمَّ نور بنوره كلّ ظلمة، و هدّ بركنه كلّ بدعة، و أهدم بعزته كلّ ضلالة، و اقصم به كلّ جبار، و اخمد بسيفه كلّ نار، و أهلك بعدله كلّ جبار، و أجر حكمه على كلّ حكم، و أذلّ لسلطانه كلّ سلطان.

اللَّهُمَّ أذلّ كلّ من ناواه، و أهلك كلّ من عاداه، و امكّر بمن كاده، و أستاصل من جحد حقه، و استهان بأمره، و سعى في إطفاء نوره و أراد اخماد ذكره.

اللَّهُمَّ صلّ على محمد المصطفى، و على المرتضى و فاطمة الزهراء [و] الحسن الرضا و الحسين المصطفى، و جميع الأوصياء، مصاييح الدّجى و أعلام الهدى، و منار التّقى، و العروة الوثقى، و الحبل المتين، و الصراط المستقيم، و صلّ على وليّك و ولاية عهده، و الأئمة من ولده، و مدّ في أعمارهم، و أزد في آجالهم، و بلغهم أقصى آماهم [ديننا] دنياً و آخرة إنك على كل شيء قدير.<sup>۱</sup>

۱. تبصرة الولي، ح ۷۰، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ عوالم، ج ۱۵، بخش ۳، ص ۲۹۹، ح ۲، به نحو اختصار؛ بحار، ج ۵۲، ص ۱۷، ح ۱۴، به نقل از غیبت و دلائل الامامة، ص ۳۰۰-۳۰۴، به اسنادش از حسین بن محمد؛ بخشی از آن در مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۱۸۹، ح ۱، به نقل از غیبت و برخی کتب دانشمندان متقدم؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۸۵، ح ۹۶، به نقل از غیبت به نحو اختصار؛ بحار، ج ۹۴، ص ۷۸، ح ۲، به نقل از جمال الاسبوع، ص ۴۹۴، به اسنادش از شیخ طوسی و از عتیق غروی؛ مدینه المعاجز، ص ۶۰۸، ح ۶۹، به نقل از دلائل الامامة.



## فصل چهارم:

### برخی از معجزات ولی عصر علیه السلام

معجزات دال بر امامت حضرت در زمان غیبت آن بزرگوار، غیر قابل شمارش است که به بیان بخشی از آنها بسنده می‌کنیم:

«أخبرنا جماعة، عن أبي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه، عن محمد بن يعقوب رفعه إلى محمد بن ابراهيم بن مهزيار قال: شككت عند مضي أبي محمد عليه السلام و كان اجتمع عند أبي مال جليل فحملة و ركب السفينة، و خرجت معه مشياً له، فوعك و عكاً شديداً.

فقال: يا بُنيَّ ردّني (ردني) فهو الموت، و اتق الله في هذا المال، و أوصي إلىّ و مات. فقلت في نفسي: لم يكن أبي ليوصي بشيء غير صحيح، أحمل هذا المال إلى العراق و أكثرى داراً على الشط، و لا أخبر أحداً، فإن وضع لي شيء كوضوحه أيام أبي محمد عليه السلام أنفذته و إلا تصدّقت به.

فقدمت العراق و أكثرت داراً على الشط و بقيت أياماً، فإذا أنا برسول معه رقعة فيها: يا محمد معك كذا (و كذا) في جوف كذا و كذا حتى قصص علىّ جميع ما معي مما لم أحط به علماً، فسلمت المال إلى الرسول و بقيت أياماً لا يرفع بي رأس، فاغتممت، فخرج إلىّ: قد أفتناك مقام أيبك فأحمد الله!

---

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۱۰، ح ۳۱ و ۳۲ به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و ارشاد مفید، ص ۳۵۱، به اسنادش از کلینی؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۵۸، ح ۴، به نقل از دو کتاب یاد شده و کافی، ج ۱، ص ۵۱۸، ح ۵؛ أعلام الوری، ص ۴۱۷، از محمد بن یعقوب؛ كشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۵۰، به نقل از ارشاد؛ خرائج، ج ۱، ص ۴۶۲، ح ۷ با اندکی تفاوت؛ منتخب انوار المصیّبه، ص ۱۱۵، به نقل از مفید با اندکی تفاوت؛ بحار، جلد یاد شده،

جمعی از رجال حدیث، به نقل از ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه، از محمد بن یعقوب - به نحو مرفوع - از محمد بن ابراهیم بن مهزیار نقل کرده‌اند که گفت: پس از رحلت امام عسکری علیه السلام در امامت حضرت قائم علیه السلام دچار شک و تردید شدم.

مال هنگفتی نزد پدرم گرد آمده بود که وی آن‌ها را همراه با خود به سفر برد و سوار بر کشتی شد، من نیز جهت بدرقه پدر از شهر بیرون رفتم، پدرم دچار تب شدیدی شد و به من گفت: مرا به خانه باز گردان زیرا این بیماری مرگ مرا در پی خواهد داشت و در مورد حفظ این اموال از خدا پروا داشته باش و با احتیاط عمل کن و به من وصیت نمود و سپس از دنیا رفت.

با خود گفتم: پدرم هیچ‌گاه به امور غیر صحیحی سفارش نمی‌کرد. این اموال را به عراق می‌برم و اقامت گاهی در ساحل رودخانه کرایه می‌کنم و هیچ‌کس را از این ماجرا آگاه نخواهم ساخت. اگر مسأله امامت، آن‌گونه که در دوران امام عسکری علیه السلام روشن بود، برایم واضح گشت این اموال را نزد وی می‌فرستم و گرنه آن را صدقه خواهم داد.

وارد عراق شدم و اقامت گاهی در ساحل رودخانه کرایه کرده و چند روزی در آن جا اقامت گزیدم که ناگهان پیکی بر من وارد شد نامه‌ای با خود داشت و در آن نوشته شده بود: ای محمد! تو فلان مقدار مال در داخل فلان چیز به همراه داری و به همین ترتیب، کلیه اشیایی را که من همراه داشتم و خود از آنها بی‌اطلاع بودم، برایم نام برد و من اموال را به پیک تحویل دادم و چند روزی در آن جا ماندم ولی کسی به من توجهی نداشت، اندوهگین شدم که پیامی بدین مضمون از ناحیه مقدسه به دستم رسید: ما تو را جانشین پدرت گرداندیم خدا را سپاسگزار باش.»

«و بهذا الإسناد، عن الحسن بن الفضل بن یزید الیمانی قال: کتبت فی معین و أردت

ص ۳۶۴، ح ۱۲ به نقل از خرائج؛ مدینه المعاجز، ص ۶۰۰، ح ۲۵، از محمد بن یعقوب؛ تقریب المعارف، ص ۱۹۲، از محمد بن ابراهیم بن مهزیار نظیر آن را روایت کرده است؛ هدایة حنینی، ص ۹۰، از محمد بن جمهور، از محمد بن ابراهیم بن مهزیار با اندکی تفاوت.

أن أكتب في الثالث و امتنعت منه مخافة أن يكره ذلك، فورد جواب المعنيين و الثالث الذي طويته مفسراً؛<sup>۱</sup>

به همین اسناد، از حسن بن فضل بن یزید یمانی روایت کرده که گفت: طی نامه‌ای دو خواسته برای امام نوشتم و خواستم سومین نامه را بنویسم ولی از این جهت که مبادا امام نگران شود، از نوشتن سومین خواسته‌ام خودداری کردم، اما پاسخ آن دو خواسته و نیز تفسیر سومین خواسته‌ام، از ناحیه آن حضرت صادر گشت.

«و بهذا الإسناد، عن بدر - غلام أحمد بن الحسن - قال: وردت الجبل و أنا أقول بالإمامة، أحبهم جملة إلى أن مات يزيد بن عبد الملك، فأوصى إلى في علقته أن يدفع الشهرى السمند و سيفه و منطقته إلى مولاة فخفت إن لم أدفع الشهرى إلى كوتكين نالني منه استخفاف، فقومت الدابة و السيف و المنطقة بسبعائة دينار في نفسي و لم اطلع عليه احداً، فإذا الكتاب قد ورد على من العراق أن وجه السبعائة دينار التي لنا قبلك من ثمن الشهرى السمند و السيف و المنطقة؛<sup>۲</sup>

به همین اسناد از بدر، غلام احمد بن حسن - روایت کرده که گفت: وارد بلاد جبل شدم و بی آن که قائل به امامت فرد خاصی از فرزندان [فاطمه و علویان باشم] آن‌ها را دوست می‌داشتم تا این که یزید بن عبدالملک در گذشت و در بیماری‌اش به من وصیت کرد که اسب [به نام سمند] و شمشیر و کمر بندش، به مولایش سپرده شود و

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۱۱، ح ۳۳، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۶۱، ذیل ح ۱۲، به نقل از غیبت و کافی، ج ۱، ص ۵۲۱، در ضمن ح ۱۳، از حسن بن فضل؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۵۳، به نقل از ارشاد و کمال الدین، ص ۴۹۰، بخشی از ح ۱۳، به اسنادش از حسن بن فضل یمانی؛ بحار، ج ۵۱، ص ۳۲۹، بخشی از ح ۵۲، از کمال؛ مدینه المعجزات، ص ۶۱۱، ح ۷۸، از عیون المعجزات، ص ۱۴۶؛ تقریب المعارف، ص ۱۹۴ از حسن بن فضل.

۲. همان، ح ۳۴، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و ارشاد مفید، ص ۳۵۴، به اسنادش از کلینی؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۶۲، ح ۱۵، از دو کتاب یاد شده و از کافی، ج ۱، ص ۵۲۲، ح ۱۶؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۵۴، به نقل از ارشاد و أعلام الوری، ص ۴۲۰؛ مدینه المعجزات، ص ۶۰۲، ح ۳۶، از محمد بن یعقوب خرائج، ج ۱، ص ۴۶۴، ح ۹، به نقل از بدر، غلام احمد بن حسن؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۱۱، به نقل از بدر، به نحو اختصار؛ عیون المعجزات، ص ۱۴۴، به نحو مشروح با اندکی تفاوت؛ تقریب المعارف، ص ۱۹۵، به نقل از بدر؛ هدایة حنبلی، ص ۹۰، با اندکی افزایش در پایان آن.

من از آن بیم داشتم که اگر اسب وی را به کوتکین نسپارم، مورد نکوهش وی قرار گیرم. از این رو، اسب و شمشیر و کمر بند را نزد خود هفتصد دینار ارزیابی کردم و کسی را از این ماجرا آگاه نساختم که ناگاه پیامی بدین مضمون از عراق به دستم رسید که: «هفتصد دیناری که بابت بهای اسب و شمشیر و کمر بند نزد توست، برایمان بفرست».

«و بهذا الإسناد، عن علی، عن حدیثه قال: ولد لی مولود فکتبت أستاذن فی تطهیره (فی) الیوم السابع، فورد لا تفعل، فمات الیوم السابع أو الثامن، ثم کتبت بموته فورد سیخلف الله غیره و تسمیه أحمد و من بعد أحمد جعفر، فجاء کما قال؛<sup>۱</sup>

نیز به همین اسناد، از علی، از کسی که برایش روایت کرده چنین آورده و می گوید: «نوزادی برایم متولد شد. طی نامه‌ای به حضرت صاحب‌الأمر از آن حضرت رخصت خواستم روز هفتم، فرزندم را ختنه نمایم، پیامی از ناحیه آن بزرگوار رسید که این کار را انجام مده» و نوزاد در روز هفتم یا هشتم از دنیا رفت سپس وی را با نامه‌ای دیگر در جریان مرگ فرزندم قرار دادم. پیامی از ناحیه آن حضرت صادر گشت که، «خداوند فرزند دیگری به تو عنایت خواهد کرد و او را احمد بنام و پس از احمد، جعفر را به تو ارزانی می‌دارد» و همان گونه که حضرت فرموده بود اتفاق افتاد».

«و بهذا الإسناد، عن علی بن محمد، عن أبي عقيل عيسى بن نصر قال: کتب علی بن زیاد الصیمری یلتمس کفناً فکتب إليه: إنک تحتاج [إلیه] فی سنة ثمانین. فمات فی سنة ثمانین، و بعث إليه بالكفن قبل موته؛<sup>۲</sup>

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۰۸، ابتدای ح ۲۴، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و ارشاد مفید، ص ۳۵۵، به اسنادش از کلینی با اندکی تفاوت؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۶۲، ح ۱۶، از دو کتاب یاد شده و از کافی، ج ۱، ص ۵۲۲، ابتدای ح ۱۷؛ خرائج، ج ۲، ص ۷۰۴، ح ۲۱، از ابوجعفر نظیر آن را آورده؛ کشف الغم، ج ۲، ص ۴۵۵، به نقل از ارشاد؛ بحار، جلد یاد شده، ص ۳۲۸، بخشی از حدیث ۵۱، به نقل از کمال الدین، ص ۴۸۹، به اسنادش از محمد بن صالح، از ابوجعفر با اندکی تفاوت؛ دلائل الامامة، ص ۲۸۸، به اسناد خود از ابوجعفر؛ فرج المهموم، ص ۲۴۴، از ابوجعفر طبری و شیخ ابوالعباس حمیری.

۲. همان، ص ۳۱۲، ح ۳۵؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۶۴، ح ۲۶، به نقل از غیبت و از کافی، ج ۱، ص ۵۲۴، ح ۲۷؛ ارشاد مفید، ص ۳۵۶، به اسنادش از کلینی؛ أعلام الوری، ص ۴۲۱، به نقل از محمد بن یعقوب؛ کشف

به همین اسناد، از علی بن محمد، از ابو عقیل عیسی بن نصر روایت کرده که گفت: علی بن زیاد صیمری طی نامه‌ای، از آن حضرت برای خویش کفنی خواست. حضرت در پاسخ وی فرمود: شما در سال ۸۰<sup>۱</sup> به کفن نیاز خواهی داشت و علی بن زیاد در سال ۸۰ بدرود حیات گفت و چند روز قبل از درگذشت وی، حضرت برایش کفن ارسال نمود.

«محمد بن یعقوب، عن علی بن محمد قال: خرج نهي عن زيارة مقابر قریش و الحیر، فلما كان بعد أشهر، دعا الوزير الباقطاني فقال له: إلتق بنی الفرات و البرسیین و قل لهم: لا تزوروا مقابر قریش، فقد أمر الخليفة أن يتفقّد كل من زار فيقبض عليه؛<sup>۲</sup>

محمد بن یعقوب، از علی بن محمد روایت کرده که گفت: از ناحیه مقدسه حضرت مهدی علیه السلام پیامی در نهي از زیارت مقابر قریش (کاظمین) و حیر صادر گشت. پس از چند ماه، وزیر «باقطانی» وی را خواست و بدو گفت: با بنی فرات<sup>۳</sup> و برسیان<sup>۴</sup> دیدار نما و به آنان بگو: به زیارت کاظمین نروید زیرا خلیفه دستور داده کلیه کسانی که به زیارت آن جا بروند، تحت تعقیب قرار گیرند و دستگیر خواهند شوند.»

الغمة، ج ۲، ص ۴۵۶، به نقل از ارشاد: كشف الغمة، ج ۱، ص ۵۰۰؛ اثبات، جلد یاد شده، ص ۶۹۴، ح ۱۱۶، از خرائج، ج ۱، ص ۴۶۳، ح ۸؛ المستجاد، ص ۵۴۱ از ارشاد: مدينة المعاجز، ص ۶۰۲، ح ۴۷، از کافی، ص ۶۱۱، ح ۸۱، از عيون المعجزات، ص ۱۴۶، با اندکی تفاوت؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۴۷، ح ۱۲، از ارشاد به نحو اختصار؛ تقرب المعارف، ص ۱۹۶، از عیسی بن نصر؛ ثاقب المناقب، ص ۲۵۷، از ابو عقیل عیسی بن نصر؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۱۱، ح ۸، از علی بن زیاد به نحو اختصار.

۱. یعنی تا هشت سالگی و یا ۸۰ سال پس از قرن دوم هجرت.  
 ۲. بحار، ج ۵۱، ص ۳۱۲، ح ۳۶؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۶۵، ح ۳۰، به نقل از غیبت و از کافی، ج ۱، ص ۵۲۵، ح ۳۱؛ ارشاد مفید، ص ۳۵۶؛ به اسنادش از کلینی و خرائج، ج ۱، ص ۴۶۵، ح ۱۰؛ أعلام الوری، ص ۴۲۱؛ تقرب المعارف، ص ۱۹۷؛ مدينة المعارف، ص ۱۹۷؛ مدينة المعاجز، ص ۶۰۳، ح ۵۱، از محمد بن یعقوب، كشف الغمة، ج ۲، ص ۴۵۶، به نقل از ارشاد؛ المستجاد، ص ۵۴۲، از ارشاد.  
 ۳. فامیل وابسته به وزیر.  
 ۴. اهالی منطقه‌ای بین حله و کوفه.

### پیام‌های حضرت مهدی علیه السلام

تعداد پیام‌هایی که از ناحیه مقدسه آن حضرت شرف صدور یافته بسیار است که تنها به بیان بخشی از آنها اکتفا می‌کنیم:

«أخبرني جماعة، عن أبي محمد التلعكبري، عن أحمد بن علي الرازي، عن الحسين بن عليّ القمي قال: حدثني محمد بن عليّ بن بنان الطلحي الآبي، عن عليّ بن محمد بن عبدة النيشابوري قال: حدثني عليّ بن ابراهيم الرازي قال: حدثني الشيخ الوثوق به بمدينة السلام قال: تشاجر ابن أبي غانم القزويني و جماعة من الشيعة في الخلف فذكر ابن أبي غانم أن أبا محمد عليه السلام مضى و لا خلف له، ثمّ إنهم كتبوا في ذلك كتاباً و أنفذوه إلى الناحية، و أعلموه بما تشاجروا فيه، فورد جواب كتابهم بخطه عليه و عليّ آباءه السلام.

بسم الله الرحمن الرحيم عافانا الله و إياكم من الظلالة و الفتن، و وهب لنا ولكم روح اليقين، و أجارنا و إياكم من سوء المنقلب أنه أنهى إلى ارتياب جماعة منكم في الدين، و ما دخلهم من الشكّ و الحيرة في ولاة أمورهم، فغمنا ذلك لكم لا لنا، و ساءنا فيكم، لا فينا لأنّ الله معنا و لا فاقة بنا إلى غيره، و الحقّ معنا فلن يوحشنا من قعد عنا، و نحن صنائع ربنا، و الخلق بعد صنائعنا.

يا هؤلاء! ما لكم في الرّيب تترددون، و في الحيرة تنعكسون؟ أو ما سمعتم الله عزّوجلّ يقول: ﴿يا أيها الذين آمنوا أطيعوا الله و أطيعوا الرّسول و أولى الأمر منكم﴾<sup>۱</sup> أو ما علمتم ما جاءت به الآثار بما يكون و يحدث في أمتكم عن الماضين و الباقيين منهم عليهم السلام؟ أو ما رأيتم كيف جعل الله لكم معاقل تأوون إليها، و أعلاماً تهتدون بها من لدن آدم عليه السلام إلى أن ظهر الماضي عليه السلام، كلّما غاب علمٌ بدا علمٌ و إذا أقلّ نجمٌ طلّع نجمٌ؟ فلما قبضه الله إليه ظننتم أنّ الله تعالى أبطل دينه، و قطع السبب بينه و بين خلقه، كلاً ما كان ذلك و لا يكون حتى تقوم الساعة، و يظهر أمر الله سبحانه و هم كارهون.

و إنّ الماضي عليه السلام مضى سعيداً فقيداً على منهاج آباءه عليهم السلام خذو

التعل بالنعل، و فینا وصیتہ و علمہ، و من هو خلفه و من هو یسد مسدہ، لا ینازعنا موضعه إلا ظالم آثم و لا یدعیہ دوننا إلا جاحد کافر، و لو لا أن أمر الله تعالی لا یغلب، و سره لا یظهر و لا یعلن، لظهر لكم من حقنا ما تبین منه عقولکم، و یزیل شکوککم، لکنه ما شاء الله کان، و لكل أجل کتاب.

فاتقوا الله و سلّموا لنا و ردّوا الأمر إلینا، فعلینا الإصدار كما كان منا الإیراد، و لا تحاولوا كشف ما غطى عنکم و لا تمیلوا عن الیمین، و تعدلوا إلى الشمال، و اجعلوا قصدکم إلینا بالموذة على السنّة الواضحة، فقد نصحت لكم، و الله شاهد علیّ و علیکم، و لو لا ما عندنا من محبة صلاحکم و رحمتکم، و الإشفاق علیکم، لکنّا عن مخاطبتکم فی شغل فیما امتحنّا به من منازعة الظالم العتلّ الضالّ المتابع فی غیة، المضادّ لربّه، الدّاعی ما لیس له، الجاحد حقّ من افترض الله طاعته، الظالم الغاصب.

و فی ابنة رسول الله صلّى الله علیه و آله لی أسوة حسنة و سیردی الجاهل رداءة عمله، و سیعلم الکافر لمن عقی الدّار، عصمنا الله و إیتاکم من المهالك و الأسواء، و الآفات و العاهات کلّها برحمته، فإنّه ولیّ ذلك و القادر علی ما یشاء، و کان لنا و لكم ولیّاً و حافظاً، و السلام علی جمیع الأوصیاء و الأولیاء و المؤمنین و رحمة الله و بركاته، و صلّى الله علی محمد و آله و سلّم تسلیماً؛<sup>۱</sup>

جمعی از رجال حدیث، از محمد تلّعکبری، به نقل از احمد بن علی رازی، از حسین بن علی قمی، از محمد بن علی بن بنان طلحی آبی، از علی بن محمد بن عبده نیشابوری، از علی بن ابراهیم رازی، از پیرمردی مورد اعتماد در بغداد روایت کرده که گفت: ابن ابوغانم قزوینی در مورد فرزند امام عسکری علیه السلام با جمعی از شیعیان به بحث و مشاجره و نزاع پرداخت. ابن ابوغانم مدعی بود که، امام عسکری بی آن که جانشینی از خود به جای نهد، دنیا را وداع گفته است. در این زمینه همگی طی نامه‌ای به ناحیه

۱. بحار، ج ۵۳، ص ۱۷۸، ح ۹، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ از احتجاج، ص ۴۶۶؛ اثبات الهداة، ج ۱، ص ۱۲۴، ح ۱۹۹، به نحو اختصار؛ منتخب انوار المصیبه، ص ۱۱۸، از احمد بن محمد بن ابیادی به نحو مرفوع از علی بن محمد رازی؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۳۵، از عثمان بن سعید عمری به نحو اختصار.

مقدسه حضرت، آن بزرگوار را در جریان موضوع مورد نزاع خویش قرار دادند، پاسخ نامه آنان با دست خط مبارک آن حضرت - که درود خدا بر او و پدرانش باد - با این عبارات شرف صدور یافت.

به نام خداوند بخشنده مهربان. خدا ما و شما را از گمراهی و فتنه و آشوبها مصون دارد و به ما روح یقین عنایت فرماید و از تیره بختی آخرت پناهمان دهد! از شک و تردید و حیرت گروهی از شما در دین و در مورد پیشوایان و اولیای امورشان، آگاه گشتم. این موضوع ما را اندوهگین ساخت و اندوهمان به خاطر شماست نه خودمان، در مورد شما نگرانمان نمود، نه در مورد خودمان، زیرا خدا با ماست و با استعانت از او نیازی به دیگران نداریم و حق، همواره با ماست. از این رو، اگر کسی از یاری ما دست بردارد، ترس و بیمی به خود راه نخواهیم داد، ما پرورده خداییم و مردم پروریده مایند.

مردم! چرا در ورطه شک و تردید گرفتار آمده و در وادی حیرت و سرگردانی به سر می برید؟ آیا نشنیده اید که خدای متعال فرمود: «ای اهل ایمان! از خدا و رسول او و اولیای امر خویش، فرمان برید؟»

به رخدادها و حوادث زندگی امامان گذشته و آینده شما که در روایات آمده، پی نبرده اید؟ آیا ملاحظه نکرده اید چگونه خداوند از دوران حضرت آدم علیه السلام تا (پدر بزرگوارم امام عسکری علیه السلام) پناه گاههایی برایتان قرار داده که بدانها پناهنده شوید و پیشوایانی مقرر داشته که به وسیله آنها به حق ره پوید؟ تا آن جا که هرگاه پیشوایی از دنیا رخت بر بست پیشوای دیگری جایگزین وی شد و هر زمان ستاره ای به افول گرایید، اختری دیگر درخشید؟

بدین سان، آن گاه که خداوند روح پاک (پدر بزرگوارم) را به آسمانها بالا برد، پنداشتید که خدا، آیین خویش را به تباهی کشاند و ارتباط میان خود و آفریدگانش را گسست!

هرگز! چنین چیزی رخ نداده و تا قیامت نیز رخ نخواهد داد و فرمان خدا آشکار



گردد هر چند دشمنان، ناخرسند باشند.

امام پیشین (پدر بزرگوارم) به نیکبختی و دقیقاً به همان شیوه پدران ارجمندش دنیا را وداع گفت و وصیت و دانش او و جانشینش، که در جایگاه او قرار می‌گیرد، میان ماست.

جز ستم پیشگان تبه‌کار، کسی در جانشینی او با ما سرستیز و مخالفت ندارد و جز منکران کفر پیشه، کسی مدعی جانشینی غیر ما نیست.

اگر امر خدا مغلوب و رازش آشکار نمی‌گردید، به گونه‌ای حق ما برایتان آشکار می‌گشت که عقلتان مبهوت می‌شد و تردیدتان از میان می‌رفت، ولی آن چه خدا خواسته، بی‌تردید انجام شدنی است و برای هر کاری موعده مقرر وجود دارد.

[مردم!] از خدا پروا کنید و تسلیم ما شوید و زمام امور خویش را به ما بسپارید، چرا که بر ما لازم است شما را از سرچشمه زلال وحی بهره‌مند برون آریم چنان که ما خود، رهنمون شما به سرچشمه نور و هدایت بودیم.

در صدد پرده برداری از اموری که بر شما نهان و پوشیده است، بر نیایید و از راه راست به چپ انحراف نیابید، هدف و مقصودتان را دوستی ما و بر شیوه آیین روشن الهی قرار دهید.

هان! سخن به خیرخواهی شما گفتم. و خداوند بر من و شما گواه است. اگر علاقه و محبت به اصلاح شما و مهرورزی و دلسوزی به شما مطرح نبود با شما سخنی نداشتیم و به امور مربوط به آزمون خود، که درگیر عنصری ستم پیشه بودیم، می‌پرداختم فردی که در وادی گمراهی خود فرو رفته و با پروردگار خویش در ستیز است و مدعی حقی است که از آن وی نیست و به انکار حق کسی پرداخته که خدا پیروی از وی را بر همگان واجب ساخته است عنصری که ستم روا می‌دارد و غاصب حق دیگران است.

دخت پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم الگویی شایسته و نیکوست، تبه‌کاران جاهل و نادان سزای کار زشت خود را خواهند دید و کفر پیشگان پی خواهند برد که فرجام

امور، از آن چه کسی خواهد بود.

خداوند، ما و شما را در پرتو عنایتش از ورطه سقوط و گرفتار آمدن در دامان پلیدی‌ها و آفت‌ها و حوادث ناگوار، نگاه دارد زیرا زمام همه امور به دست اوست و بر هر کاری بخواهد تواناست، خدایی که سر پرست و نگاه دارنده ما و شماست و درود و رحمت و برکات خدا بر جانشینان پیامبران و اولیای الهی و اهل ایمان و صلوات و درود خدا بر محمد ﷺ و خاندان و الا تبارش باد!»

«و بهذا الإسناد، عن أبي الحسين محمد بن جعفر الأسدي رضي الله عنه، عن سعد بن عبدالله الأشعري قال: حدثنا الشيخ الصدوق أحمد بن إسحاق بن سعد الأشعري رحمه الله أنه جاءه بعض اصحابنا يُعلمه أن جعفر بن عليّ كتب إليه كتاباً يعرفه فيه نفسه، و يعلمه أنه القيم بعد أخيه و أنّ عنده من علم الحلال و الحرام ما يحتاج إليه و غير ذلك من العلوم كلّها.

قال أحمد بن إسحاق: فلما قرأت الكتاب كتبت إلى صاحب الزمان عليه السلام و صيرت كتاب جعفر في درجه، فخرج الجواب إليّ في ذلك.

بسم الله الرحمن الرحيم أتاني كتابك أبقاك الله، و الكتاب الذي أنفذته درجه و أحاطت معرفتي بجميع ما تضمنه على اختلاف ألفاظه، و تكرر الخطأ فيه، و لو تدبرته لو قفت على بعض ما وقفت عليه منه و الحمد لله رب العالمين حمداً لا شريك له على إحسانه إلينا، و فضله علينا، أبي الله عزوجلّ للحقّ إلّا إتماماً و للباطل إلّا زهوقاً، و هو شاهد عليّ بما أذكره، وليّ عليكم بما أقوله، إذا اجتمعنا ليوم لا ريب فيه و لا يسئنا عمّا نحن فيه مختلفون، إنّه لم يجعل لصاحب الكتاب على المكتوب إليه و لا عليك و لا على أحد من الخلق جميعاً إمامة مفترضة، و لا طاعة و لا ذمّة، و سألين لكم جملة تكتفون بها إن شاء الله تعالى.

يا هذا! يرحمك الله إن الله تعالى لم يخلق الخلق عبثاً، و لا أهلهم سُدّي، بل خلقهم بقدرته، و جعل لهم أسمعاً و أبصاراً و قلوباً و ألباباً، ثمّ بعث إليهم النبيين عليهم السلام مبشرين و منذرين، يأمرونهم بطاعته و ينهونهم عن معصيته، و يعرفونهم ما جهلوه من

أمر خالقهم و دينهم، و أنزل عليهم كتاباً، و بعث إليهم ملائكة يأتين بينهم و بين من بعثهم إليهم بالفضل الذي جعله لهم عليهم، و ما آتاهم من الدلائل الظاهرة و البراهين الباهرة، و الآيات الغالبة.

فمنهم من جعل النار عليه برداً و سلاماً و اتخذه خليلاً، و منهم من كلمه تكليماً و جعل عصاه ثعباناً مبيناً، و منهم من أحيى الموتى بإذن الله، و أبرأ الأكمه و الأبرص بإذن الله، و منهم من علمه منطق الطير و أوتى من كل شيء، ثم بعث محمداً صلى الله عليه و آله رحمة للعالمين، و تم به نعمته، و ختم به أنبياءه، و أرسله إلى الناس كافةً، و أظهر من صدقه ما أظهر، و بين من آياته و علاماته ما بين.

ثم قبضه صلى الله عليه و آله و سلم حميداً فقيداً سعيداً، و جعل الأمر [من] بعده إلى أخيه و ابن عمه و وصيه و وارثه علي بن أبي طالب عليه السلام ثم إلى الأوصياء من ولده واحداً واحداً، أحيى بهم دينه، و أتم بهم نوره، و جعل بينهم و بين اخوانهم و بني عمهم و الأديين فالأديين من ذوى أرحامهم فرقاناً بيتاً يعرف به الحجّة من المحجوج، و الأمام من المأموم.

بأن عصمتهم من الذنوب، و برأهم من العيوب، و طهرهم من الدنس، و نزههم من اللبس، و جعلهم خزّان علمه، و مستودع حكته، و موضع سرّه، و أيدهم بالدلائل، و لو لا ذلك لكان الناس على سواء و لا دعى أمر الله عزّوجلّ كلّ أحد، و لما عرف الحق من الباطل، و لا العالم من الجاهل.

و قد ادعى هذا المبطل المفترى على الله الكذب بما ادّعا، فلا أدري بأيّة حالة هي له رجاء أن يتمّ دعواه، أبقه في دين الله؟ فوالله ما يعرف حلالاً من حرام و لا يفرّق بين خطأ و صواب، ام يعلم؟ فما يعلم حقاً من باطل، و لا محكماً من متشابه و لا يعرف حدّ الصلاة و وقتها، أم بورع؟ فالله شهيد على تركه الصلاة الفرض أربعين يوماً، يزعم ذلك لطلب الشعوذة، و لعلّ خبره قد تأدى إليكم، و هاتيك ظروف مسكره منصوبة، و آثار عصيانه لله عزّوجلّ مشهورة قائمة، أم بآية؟ فليأت بها. أم بحجّة؟ فليقمها، أم بدلالة؟ فليذكرها.

قال الله عزوجل في كتابه: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حَمَّ﴾ تنزيل الكتاب من الله العزيز الحكيم \* ما خلقنا السماوات والأرض وما بينهما إلا بالحق وأجل مسمى والذين كفروا عما انذروا معرضون \* قل أرايتم ما تدعون من دون الله ماذا خلقوا من الأرض أم لهم شرك في السماوات إبتوني بكتاب من قبل هذا أو أثارة من علم إن كنتم صادقين \* و من أضل ممن يدعو من دون الله من لا يستجيب له إلى يوم القيامة وهم عن دعائهم غافلون \* و إذا حشر الناس كانوا لهم أعداء و كانوا بعبادتهم كافرين<sup>۱</sup>.  
فالتمس تولى الله توفيقك من هذا الظالم ما ذكرت لك، و امتحنه و سله عن آية من كتاب الله يفسرها أو صلاة فريضة يبين حدودها و ما يجب فيها، لتعلم حاله و مقداره، و يظهر لك عواره و نقصانه، و الله حسيبه.

حفظ الله الحق على أهله، و أقره في مستقره، و قد أبى الله عزوجل أن تكون الأمامة في أخوين بعد الحسن و الحسين عليهما السلام، و إذا أذن الله لنا في القول ظهر الحق، و اضمحل الباطل، و انحسر عنكم، و إلى الله أرغب في الكفاية، و جميل الصنع و الولاية، و حسبنا الله و نعم الوكيل و صلى الله على محمد و آل محمد<sup>۲</sup>؛

به همین اسناد، از ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی، از سعد بن عبدالله اشعری، از بزرگمرد راستین احمد بن اسحاق بن سعد اشعری<sup>۳</sup> روایت کرده که گفت: یکی از یارانمان خدمت احمد بن اسحاق رسیده و وی را در جریان قرار داد که جعفر کذاب طی نامه‌ای به وی خود را به او معرفی کرده و به اطلاعش رسانده که پس از رحلت پدر بزرگوارش [امام هادی<sup>علیه السلام</sup>]، کلیه مسائل مربوط به حلال و حرام مورد نیاز مردم و دیگر علوم، همه نزد اوست. احمد بن اسحاق می‌گوید: وقتی نامه جعفر را خواندم، به صاحب الزمان<sup>علیه السلام</sup> نامه‌ای نگاشته و نامه جعفر را به آن پیوست نمودم، در این زمینه از

۱. احقاف، آیات ۱-۶.

۲. بحار، ج ۵۳، ص ۱۹۳، ح ۲۱، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ نورالثقلین، ج ۵، ص ۷، ح ۴، به نحو اختصار؛ نیز بحار، ج ۵۰، ص ۲۲۸، ح ۳ به نقل از غیبت و احتجاج، ص ۴۶۸، با اندکی تفاوت و بخشی از آن در اثبات الهداة، ج ۱، ص ۵۵۰، ح ۳۷۷؛ بحار، ج ۲۵، ص ۱۸۱، ح ۴؛ معادن الحکمه، ج ۲، ص ۲۷۵، از احتجاج.

ناحیه مقدس امام علیه السلام پاسخی به این شرح برای من شرف صدور یافت:  
 به نام خداوند بخشنده مهربان. خداوند بر عمرت بیفزاید. نامه تو و نامه‌ای که بدان پیوست نموده بودی به دستم رسید و با وجود عبارات گوناگون نامه و اشتباهات مکرر آن، کاملاً بر مضمونش اطلاع یافتم. اگر شما نیز با دقت در آن می‌نگریستی بی تردید به بخشی از اشتباهاتی که من بر آن‌ها آگاهی یافتم، مطلع می‌گشتی.

حمد و سپاس پروردگار جهانیان را می‌سزد، سپاسی که در لطف و احسان خویش بر ما، دارای شریکی نیست. خداوند نمی‌پسندد حق را نا تمام رها کند و باطل را نابود نسازد. او بر آن چه یادآور می‌شوم آگاه است و به آن چه به شما اشاره می‌کنم ولی و سرپرست من است. در روز قیامت که در فرار رسیدنش تردیدی راه ندارد، زمانی گردد هم می‌آییم و درباره آن چه سبب اختلاف ما شده، مورد سؤال قرار می‌گیریم. خدای متعال نه برای صاحب نامه (جعفر) و نه برای آن کس که نامه برای وی نوشته شده و نه بر تو و نه بر هیچ یک از آفریدگانش، امامتی فرض و واجب و نیز اطاعت و تعهدی قرار نداده است. اینک برایتان سخنی بیان خواهم داشت - که به خواست خدا - بدان بسنده نمایم.

[ای احمد بن اسحاق!] خداوند تو را مشمول رحمت خویش گرداند، خدای متعال آفریدگانش را بیهوده نیافرید و آن‌ها را به خود وانهاد، بلکه با قدرت خویش آنان را آفرید و برایشان گوش و چشم و عقل و خرد قرار داد. آن‌گاه پیامبران علیهم السلام را مژده آور و بیم دهنده به سویشان فرستاد تا آنان را به اطاعت از خداوند فرمان داده و از نافرمانی‌اش باز دارند و آن چه را در مورد آفریدگار و دین خود، از آن آگاهی ندارند، بدانان بیاموزند. بر آنان کتاب نازل فرمود و فرشتگانی را به سویشان فرستاد تا به جهت فضل و برتری پیامبران بر سایر مردم و دلایل و براهین آشکار و روشن و نشانه‌های چیرگی و ظفری که بدانان عطا نموده، میان پیامبران و خدای متعال واسطه باشند.

بر یکی از آن پیامبران (ابراهیم) آتش را سرد و گلستان نمود و او را دوست خود

برگزید و با یکی (موسی) سخن گفت و عصایش را ازدهایی آشکار قرار داد و دیگری (عیسی) به اذن خدا مردگان را زنده ساخت و کور مادر زاد و مبتلایان به پیسی را شفا بخشید و به یکی از آنان (سلیمان) زبان پرندگان را آموخت و همه چیز بدو عنایت کرد. سپس رسول اکرم حضرت محمد صلی الله علیه و آله را رحمت برای جهانیان فرستاد و نعمت خویش را با وجود اقدس وی تمام و سلسله پیامبرانش را به او پایان بخشید و وی را به سوی بشر برانگیخت و راست گفتاری اش آشکار و آیات و معجزاتش را به وسیله او روشن ساخت.

آن‌گاه آن وجود مقدس را با نیکنامی و سعادت‌مندی در جوار رحمت خویش قرار داد و رهبری مسلمانان را پس از او به برادر و پسر عمو و وصی و وارثش علی بن ابی طالب علیه السلام و سپس به فرزندان و جانشینان آن حضرت، یکی پس از دیگری سپرد و آیین خود را به سبب آنان زنده نمود و نور خویش را به وسیله آنها، کامل گرداند و میان آنها و برادران و عمو زادگان و نزدیکانشان، تفاوتی آشکار قرار داد تا بدین وسیله حجّت از غیر حجّت و پیشوا از غیر پیشوا، تمیز داده شود. بدین ترتیب که آنها را از انجام گناه نگاه داشت و از عیب و نقص پیراسته قرار داد و از پلیدی پاک و از اشتباه منزّه گرداند و خزانه داران علم خویش و امانتداران حکمت و جایگاه راز و رمز خود، مقرر داشت و از آنها با دلایل و معجزات، پشتیبانی و حمایت نمود و اگر از چنین ویژگی‌ها برخوردار نبودند، با دیگر مردم تفاوتی نداشتند و هر کسی مدعی رسالت خدای عزوجل می‌شد و حق از باطل و خردمند از نابخرد، تمیز داده نمی‌گردید.

این ادعاگر باطل‌گرا<sup>۱</sup> با ادعای دروغینش بر خدا دروغ و افترا بسته است، نمی‌داند وی چگونه امید انجام دادن چنین ادعایی داشته، آیا در انجام دادن آن به آشنایی اش در دین الهی دل بسته بود، (اگر این باشد) به خدا سوگند! او قادر نیست حتی حلال را از حرام و اشتباه را از صحیح باز شناسد و از فهم و درک حد و مرز نماز و وقت آن نیز

۱. یعنی جعفر کذاب.

عاجز است.

اگر به امید پرهیزکاری اش چنین ادعایی کرده باشد، خدا گواه است که او نماز واجب را چهل روز ترک کرد و مدعی بود برای آموختن تردستی به چنین کاری دست زده است و شاید خبر این ماجرا نیز به شما رسیده باشد و جام‌های شرابش هنوز برقرار است و آثار نافرمانی اش به خدای عزوجل معروف و هم چنان برجاست (اگر راست می‌گوید) برای این ادعا نشانی دارد، آن را ارائه دهد. اگر برهانی دارد اقامه نماید و اگر از دلیلی برخوردار است آن را یادآور شود.

خدای عزوجل در کتابش فرمود: «به نام خداوند بخشنده مهربان \* حم \* این کتاب از سوی خدای عزیز و حکیم نازل شده است \* ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آن دو است جز به حق و برای زمان معینی نیافریدم، اما کافران از آنچه بیم داده می‌شوند، رو گردانند \* به آنان بگو: معبودهایی را که به جای خدا می‌پرستید به من نشان دهید که آن‌ها چه چیزی از زمین را آفریده‌اند؟ آیا در آفرینش آسمان‌ها شرکتی داشته‌اند؟ اگر راست می‌گویید کتابی آسمانی پیش از این، یا اثری علمی از گذشتگان برای ما ارائه دهید \* چه کسی گمراه‌تر است از آن کس که معبودی را غیر خدا می‌خواند که تا قیامت نیز به او پاسخ نخواهد گفت و از خواندن آن‌ها بی‌خبرند \* و آن گاه که مردم محشور می‌گردند، معبودهای آن‌ها دشمنانشان خواهند بود حتی عبادت آنان را به انکار برمی‌خیزند».

خدا تو را موفق گرداند! آن چه را برایت یاد آور شدم و سفارش نمودم از این ستم پیشه (جعفر کذاب) بخواه و او را در بوتۀ آزمون قرار ده و از او بخواه آیه‌ای را از کتاب خدا تفسیر کند و یا اوقات و واجبات نماز را برایت بیان دارد که اگر چنین کنی به حال و وضعیت پی خواهی برد و عیب و نقص او بر تو آشکار خواهد گشت و حسابش با خداست.

خدای متعال حق را بر اهل آن نگاه داشته و آن را در جایگاهش ثابت قرار داده است. برای ذات مقدّسش پسندیده نبوده که پس از امام حسن و امام حسین علیهم السلام امامت

را برای دو برادر، مقزّر دارد و هرگاه خداوند به ما رخصت سخن گفتن دهد، حق آشکار خواهد گشت و باطل به نابودی می‌گراید و از شما فاصله خواهد گرفت. من در جهت حمایت و نیک کرداری و سرپرستی، به خدای بزرگ رو می‌آورم و خداوند ما را بنسند و بهترین سرپرست است و درود و سلام خدا بر محمد و خاندان پاکش باد.»

«و أخبرني جماعة، عن جعفر بن محمد بن قولويه و أبي غالب الزراري (و غيرهما) عن محمد بن يعقوب الكليني، عن اسحاق بن يعقوب قال: سألت محمد بن عثمان العمري رحمه الله أن يوصل لي كتاباً قد سئلت فيه عن مسائل أشكلت عليّ، فورد التوقيع بخط مولينا صاحب الدار عليه السلام.

أما ما سألت عنه أرشد - الله و ثبتك من أمر المنكرين لي من أهل بيتنا و بني عمنا، فاعلم أنه ليس بين الله عزّوجلّ و بين أحد قرابة، و من أنكرني فليس مِنّي، و سبيله سبيل ابن نوح<sup>۱</sup> عليه السلام.

و أمّا سبيل عمّي جعفر و ولده، فسبيل إخوة يوسف علي نبينا و آله و عليه السلام.<sup>۲</sup>  
و أمّا الفقّاع فشربه حرام و لا بأس بالشّهاب.<sup>۳</sup>

و أمّا أموالكم فما قبلها إلا لتطهّروا فن شاء فليصل، و من شاء فليقطع، فما آتانا الله خيرمّا آتاكم و أمّا ظهور الفرج فإنّه إلى الله عزّوجلّ، كذب الوقّاتون.<sup>۴</sup>

و أمّا قول من زعم أنّ الحسين عليه السلام لم يقتل، فكفر و تكذيب و ضلال.  
و أمّا الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا، فإنهم حجّتي عليكم و أنا حجّة الله (عليكم).<sup>۵</sup>

۱. از ابتدای پیام تا اینجا در نور الثقلین، ج ۲، ص ۳۶۸، ح ۱۲۸.

۲. از ابتدای آن تا اینجا در بحار، ج ۵۰، ص ۲۲۷، ح ۱، به نقل از احتجاج، ص ۴۶۹ - ۴۷۰.

۳. از فرموده اش «أما الفقّاع» تا اینجا در بحار، ج ۷۹، ص ۱۶۶، ح ۲، به نقل از غیبت و از احتجاج، ص ۴۷۰؛ نیز بحار، ج ۶۶، ص ۴۸۲، ح ۲؛ وسائل، ج ۱۷، ص ۲۹۱، ح ۱۵، به نقل از غیبت و از کمال الدین، ص ۴۸۴؛ سلّماب یا سلّمابه، نوعی آشامیدنی است که از شلغم پخته تهیه می‌شود.

۴. از فرموده اش «و أمّا ظهور الفرج» تا این جا، در بحار، ج ۵۲، ص ۱۱۱، ح ۱۹ به نقل از احتجاج، ص ۴۷۰.

۵. از فرموده اش «و أمّا من زعم» تا اینجا، در اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۵۷، ابتدای ح ۴۲، به نقل از غیبت؛



و أمّا محمّد بن عثمان العمری رضی الله عنه و عن أبيه من قبل، فإنه ثقتی و کتابه کتابی.<sup>۱</sup>

و أمّا محمّد بن علی بن مهزیار الأهوازی فسیصلح الله قلبه و یزیر عنه شکّه.

و أمّا ما وصلتنا به فلا قبول عندنا إلاّ لما طاب و طهر و ثمن المغنیة حرام.<sup>۲</sup>

و أمّا محمّد بن شاذان بن نعیم فإنه رجل من شیعتنا أهل البيت.

و أمّا أبو الخطاب محمّد بن (أبی) زینب الأجدع (فإنه) ملعون و أصحابه ملعونون، فلا

تجالس أهل مقاتلهم و إتی منهم بریء و آبائی علیهم السلام منهم براء.<sup>۳</sup>

و أمّا المتلبسون بأموالنا فن استحلّ منها شیئاً فأكله فإنما یأكل النیران.

و أمّا الخمس فقد أبیح لشیعتنا و جعلوا منه فی حلّ إلى وقت ظهور أمرنا لتطیب

ولادتهم و لا تخبث.<sup>۴</sup>

و أمّا ندامة قوم قد شكّوا فی دین الله علی ما وصلونا به، فقد أقلنا من استقال و لا

حاجة لنا فی صلة الشاکین.

و أمّا علة ما وقع من الغیبة فإنّ الله عزّوجلّ یقول: ﴿یا أيّها الذین آمنوا لا تسألوا

عن أشياء إن تبدلکم تسؤکم﴾<sup>۵</sup> إته لم یکن أحد من آبائی إلاّ و قد وقعت فی عنقه بیعة

لطاغیة زمانه، و إتی أخرج حین أخرج و لا بیعة لأحد من الطواغیت فی عنق.<sup>۶</sup>

بحار، ج ۴۴، ص ۲۷۱، ح ۳؛ عوالم، ج ۱۷، ص ۵۱۸، ح ۳، به نقل از احتجاج، ص ۴۷۰.

۱. از فرموده اش «و أمّا الحوادث الواقعة» تا این جا در بحار، ج ۲، ص ۹۰، ح ۱۳؛ عوالم، ج ۳، ص ۴۱۰، ح ۱۰ به نقل از احتجاج، ص ۴۷۰.

۲. از فرموده اش «و اما محمد بن عثمان» تا این جا در بحار، ج ۵۱، ص ۳۴۹، به نقل از غیبت و از احتجاج، ص ۴۷۰ و از «و امام الحوارث الواقعة» تا این جا، در وسائل، ج ۱۸، ص ۱۰۱، ح ۹ به نقل از غیبت و از احتجاج و کمال، ص ۴۸۴-۴۸۵.

۳. از فرموده اش «و اما ما وصلتنا» تا این جا، در وسائل، ج ۱۲، ص ۸۶، ح ۳ و از کمال، ص ۴۸۵.

۴. از فرموده اش «و اما ابوالخطاب» تا این جا، در اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۵۷، ذیل ح ۴۲؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۱۶، ح ۲۳، به نقل از غیبت و کمال، ص ۴۸۵؛ بحار، ج ۴۷، ص ۳۳۴، ح ۲، به نقل از احتجاج، ص ۴۷۰؛ از فرموده اش «و اما المتلبسون» تا این جا، در بحار، ج ۹۶، ص ۱۸۴، ح ۱، به نقل از احتجاج؛ وسائل، ج ۶، ص ۳۸۳، ح ۱۶، به نقل از کمال، ص ۴۸۵ و احتجاج.

۵. مائده، آیه ۱۰۱.

۶. از فرموده اش «و اما علة ما وقع من الغیبه» تا این جا، در نور الثقلین، ج ۱، ص ۶۸۲، ح ۴۰۸، به نقل از

و أمّا وجه الإنتفاع فی غیبتی فکالاتّفاع بالشمس إذا غیبتها عن الأبصار السحاب، و  
 إني لأمان أهل الأرض كما أنّ النجوم أمان لأهل السماء، فاغلقوا [أبواب] السؤال عما لا  
 يعنیکم، و لا تتکلّفوا علی ما قد کفیتم، و أكثروا الدّعاء بتعجیل الفرج فإنّ ذلك فرجکم،  
 و السلام علیک یا اسحاق بن یعقوب و علی من اتّبع الهدی؛<sup>۱</sup>

جمعی از رجال حدیث، به نقل از جعفر بن محمد بن قولویه و ابو غالب زراری و  
 غیر آن دو، از محمّد بن یعقوب کلینی، از اسحاق بن یعقوب روایت کرده‌اند که گفت:  
 از محمد بن عثمان عمری رضی الله عنه خواستم نامه‌ای که برخی مسائل دشوارم را در آن پرسش  
 نموده بودم، به ناحیه مقدسه معروض دارد. [پس از ارسال] پاسخ آن به دستخط  
 مبارک امام زمان رضی الله عنه بدین شرح برایم شرف صدور یافت:

«خداوند تو را به هدایت رهنمون گردد و ثابت قدم نگاهدارد. در مورد برخی از  
 افراد خاندان ما و عموزاده گانم که به انکار وجود من برخاسته‌اند، پرسش نموده  
 بودی. آگاه باش که بین خدای عزوجل و هیچ کس رابطه خویشاوندی برقرار نیست  
 آن کس که وجود مرا انکار نماید، از من نیست و راهی را که می‌پیماید، همان راه پسر  
 نوح رضی الله عنه و راهی را که عمویم و فرزندانش در مورد من، انتخاب کرده‌اند، همان راه  
 برادران حضرت یوسف علی نبینا و آله و علیه السلام است.

\* نوشیدن آبجو حرام، ولی آشامیدن شلماب اشکالی ندارد.

\* اموال شما را به شرط پیراسته شدن از آلودگی، پذیرا خواهیم شد، هر کس  
 می‌خواهد اموالش را به ما برساند و هر کس نمی‌خواهد قطع کند.

\* ظهور فرج، به مشیت و اراده خدای عزوجل بستگی دارد و وقت تعیین کنندگان  
 ظهور، دروغگو هستند.

کمال الدین، ص ۴۸۵.

۱. بحار، ج ۵۳، ص ۱۸۰، ح ۱۰، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و احتجاج، ص ۴۶۹ به نقل از کلینی و  
 کمال الدین، ص ۴۸۳ ح ۴، از ابن عصام، از کلینی با اندکی تفاوت؛ منتخب انوار المصیبه، ص ۱۲۲؛ خرائج،  
 ج ۳، ص ۱۱۱۳، ح ۳۰، از ابن بابویه؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۵۳۱، به نقل از اعلام الوری؛ نیز بحار، ج ۷۸،  
 ص ۳۸۰، ح ۱، از ذرّة الباهره، ص ۴۷، به نحو اختصار؛ اعلام الوری، ص ۴۲۳ از محمد بن یعقوب.

\* سخن آنان که بر این باورند حسین علیه السلام به شهادت نرسیده، کفر و دروغ و گمراهی است.

\* در رخدادهایی که اتفاق می افتد به راویان حدیث ما مراجعه کنید زیرا آنان حجّت من بر شما و خود حجّت الهی بر آنان [شما] هستم.

\* محمد بن عثمان عمّری، شخصیت مورد اعتماد من و نوشته اش نوشته من است و خداوند از او و پیش تر از پدرش، خرسند گردد.

\* خداوند دل علی بن مهزیار اهوازی را آرامش می بخشد و شک و تردید وی را برطرف خواهد ساخت.

\* اموالی را که برای ما ارسال نموده اید تنها در صورت پیراسته بودن از آلودگی پذیرا خواهیم بود و بهای زن رانمشگر و خواننده، حرام است.

\* محمد بن شاذان بن نعیم، شخصیتی از شیعیان ما اهل بیت است.

\* ابوالخطاب محمد بن (ابو) زینب اجدع، خود و هوادارانش همه ملعون هستند، با هم فکراش همنشینی مکن، من و پدرانم از آنان بیزاریم.

\* آنان که با اموال ما سر و کار دارند اگر بخشی از آن را برای خود حلال شمرده و هزینه کنند، گویی آتش فروخورده اند.

\* خمس، تا زمان ظهور ما برای شیعیان مباح و حلال گشته تا ولادتشان پیراسته گشته و به پلیدی آلوده نگردد.

\* آن دسته از افرادی که از اموال ارسالی نزد ما، در دین و آیین الهی دچار شک و تردید شده اند، آن چه را به ما سپرده اند به آنان باز خواهیم گرداند و به کمک کسانی که درباره ما در وادی شک و تردید افتاده اند، نیازی نداریم.

\* علت و سبب غیبتی که رخ داده این است که خدای عزوجل می فرماید: ای اهل ایمان! در مورد مسائلی که اگر آشکار شود شما را نگران می سازد، پرس و جو نکنید. هر یک از پدران من بیعت حاکم ستم پیشه زمان خود را به گردن داشته اند، ولی آن گاه که من ظهور نمایم، از هیچ ستم پیشه ای بیعتی به گردن نخواهم داشت.

\* چگونگی بهره‌وری مردم از من در دوران غیبتم نظیر بهره‌مندی از خورشید پشت ابر است. وجود من موجب امنیت و آسایش زمینیان است همان‌گونه که ستارگان، سبب امنیت اهل آسمان هستند. باب پرس و جو را در مورد مسائلی که ارتباطی به شما ندارد، ببندید و خود را برای پی‌بردن به اموری که از شما خواسته نشده، به رنج می‌فکنید. برای تعجیل در ظهور، دعای فراوان کنید زیرا فرج شما نیز خواهد بود. ای اسحاق بن یعقوب! درود بر تو و پیروان حق و هدایت».

«و أخبرنا الحسين بن ابراهيم، عن أبي العباس أحمد بن علي بن نوح، عن أبي نصر هبة الله بن محمد الكاتب قال: حدثني أبو الحسن أحمد بن تریک الرهاوی قال: حدثني أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه أو قال أبو الحسن (علي بن) أحمد الدلائل القمي قال:

إختلف جماعة من الشيعة في أن الله عز وجل فوض إلى الأئمة صلوات الله عليهم أن يخلقوا أو يرزقوا؟ فقال قوم هذا محال لا يجوز على الله تعالى، لأن الأجسام لا يقدر على خلقها غير الله عز وجل و قال آخرون بل الله تعالى أقدّر الأئمة على ذلك و فوضه إليهم فخلقوا و رزقوا و تنازعوا في ذلك تنازعا شديداً.

فقال قائل: ما بالكم لا ترجعون إلى أبي جعفر محمد بن عثمان العمري فتسألونه عن ذلك فيوضح لكم الحق فيه، فإنه الطريق إلى صاحب الأمر عجل الله فرجه، فرضيت الجماعة بأبي جعفر و سلمت و أجابت إلى قوله، فكتبوا المسألة و أنفذوها إليه، فخرج إليهم من جهته توقيع نسخته:

«إن الله تعالى هو الذي خلق الأجسام و قسم الأرزاق لأنه ليس بجسم و لا حال في جسم، ليس كمثله شيء و هو السميع العليم، و أمّا الأئمة عليهم السلام فإنهم يسألون الله تعالى فيخلق و يسألونه فيرزق، إيجاباً لمسألتهم و إعظماً لحقهم؛<sup>۱</sup>

حسین بن ابراهیم، از ابوالعباس احمد بن علی بن نوح، از ابونصر هبة الله بن

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۵۷، ح ۴۲، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و احتجاج، ص ۴۷۱، مانند آن را آورده؛ بحار، ج ۲۵، ص ۳۲۹، ح ۴، نیز اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۶۳، ح ۶۵، به نقل از احتجاج.

محمد کاتب، از ابوالحسن احمد بن محمد بن تربک رهاوی، از ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه - یا ابوالحسن علی بن احمد دلال قمی روایت کرده که گفت: جمعی، از شیعیان در مسأله تفویض دچار اختلاف شده و اظهار داشتند. خدای عزوجل امور جهان را به ائمه صلوات الله علیهم سپرده تا خود بیافرینند و آفریدگان خود را روزی دهند. جمعی آن را محال دانسته و گفتند: چنین کاری بر خدا روا نخواهد بود زیرا جز خدای متعال کسی قادر بر آفرینش اجسام نیست و دسته‌ای دیگر مدعی شدند: خداوند، ائمه را بر انجام دادن این کار قادر ساخته و امور یاد شده را به آنان سپرده است و آنها نیز اجسام را آفریده و آنها را روزی داده‌اند، در این موضوع نزاع و کشمکش آنان بالا گرفت، یکی از آنان پیشنهاد کرد و گفت: چرا در این خصوص به ابوجعفر محمد بن عثمان عمّری مراجعه نمی‌کنید تا موضوع را از او جویا شوید و واقعیت مسأله را برایتان روشن سازد، زیرا او راه دست یابی به حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه است.

گروه یاد شده در خصوص مراجعه به ابوجعفر محمد بن عثمان رضایت داده و تسلیم پیشنهاد دوست خود شده و به آن پاسخ مثبت دادند و مسأله مورد بحث را نگاشته و نزد وی فرستادند که از ناحیه مقدسه پیامی بدین شرح برای آنان شرف صدور یافت:

«به راستی تنها خدای متعال، اجسام را آفریده و روزی‌ها را تقسیم فرموده است زیرا او نه خود جسم است و نه در جسمی حلول کرده است. همانندی ندارد و شنوای داناست. ائمه از خدا درخواست آفریدن موجودات و اعطای روزی آنها را می‌کنند. خداوند نیز در پاسخ درخواست آنان و عظمت حقشان، آفریده‌ها را می‌آفریند و آنها را روزی می‌دهد.»

«و بهذا الإسناد، عن أبي نصر هبة الله بن محمد ابن بنت أمّ كلثوم بنت أبي جعفر العمري قال: حدثني جماعة من بني نوبخت منهم أبو الحسن بن كثير النوبختي رحمه الله و

۱. ظاهراً ابوالحسن بن کبریاء نوبختی است.

حدّثني به أمّ كلثوم بنت أبي جعفر محمّد بن عثمان العنبري رضی الله عنه أنّه حمل إلى أبي (جعفر) رضی الله عنه في وقت من الأوقات ما ينفذه إلى صاحب الأمر عليه السلام من قم و نواحيها.

فلما وصل الرسول إلى بغداد و دخل إلى أبي جعفر و أوصل إليه ما دفع إليه و ودّعه و جاء لينصرف، قال له أبو جعفر: قد بقى شيء مما استودعته فأين هو؟ فقال له الرجل: لم يبق شيء يا سيدي في يدي إلاّ و قد سلّمته، فقال له أبو جعفر: بلى قد بقى شيء فارجع إلى ما معك و فتشّه و تذكر ما دُفع إليك.

فضى الرجل، فبقى أيّاماً يتذكّر و يبحث و يفكر فلم يذكر شيئاً و لا أخبره من كان في حملته، فرجع إلى أبي جعفر فقال له: لم يبق شيء في يدي ممّا سلّم إليّ (و قد حملته) إلى حضرتك، فقال له أبو جعفر: فإنّه يقال: لك الثوبان السردانيّان اللذان دفعهما إليك فلان بن فلان ما فعلاً؟

فقال له الرجل: إي والله يا سيدي لقد نسيتهما حتى ذهبا عن قلبي و لست أدري الآن أين وضعتهما، فضى الرجل، فلم يبق شيء كان معه إلاّ فتشّه و حلّه و سأل من حمل إليه شيئاً من المتاع أن يُفتش ذلك فلم يقف لهما على خبر، فرجع إلى أبي جعفر (فأخبره).

فقال له أبو جعفر يقال لك: إمض إلى فلان بن فلان القطن الذي حملت إليه العدلين القطن، في دارالقطن، فافتق أحدهما و هو الذي عليه مكتوب كذا و كذا فإنهما في جانبه، فتحيّر الرجل ممّا أخبر به أبو جعفر، و مضى لوجهه إلى الموضع، ففتق العدل الذي قال له: افتقه، فإذا الثوبان في جانبه قد اندسا مع القطن فأخذهما و جاء (بهما) إلى أبي جعفر، فسلمها إليه و قال له: لقد نسيتهما لأنّي لما شددت المتاع بقيا فجعلتهما في جانب العدل ليكون ذلك أحفظ لهما.

و تحدّث الرجل بما رآه و أخبره به أبو جعفر عن عجيب الأمر الذي لا يقف إليه إلاّ نبيّ أو إمام من قبل الله الذي يعلم السرائر و ما تخفى الصدور، و لم يكن هذا الرجل يعرف أبا جعفر و إنّما أنفذ على يده كما ينفذ التجار إلى أصحابهم على يد من يثقون به، و لا كان معه تذكرة سلمها إلى أبي جعفر و لا كتاب، لأنّ الأمر كان حاداً (جداً) في زمان

المعتضد، و السیف یقطر دماً كما یقال، و کان سرّاً بین الخاصّ من أهل هذا الشأن، و کان ما یحمل به إلى أبی جعفر لا یقف من یحمله علی خبره و لا حاله، و إنّما یقال: إمض إلى موضع کذا و کذا، فسلّم ما معک (من) غیر أن بشعر بشيء و لا یدفع إليه کتاب، لئلاً یوقف علی ما تحمله منه!<sup>۱</sup>

به همین اسناد، از ابونصر هبة الله بن محمد دختر زاده امّ کلثوم دختر ابوجعفر عمّری، به نقل جمعی از نوبختیان از جمله: ابوالحسن بن کثیر نوبختی ص به نقل از امّ کلثوم دخت ابوجعفر محمد بن عثمان عمّری روایت کرده که گفت: روزی اموالی از قم و اطراف آن جهت ارسال خدمت حضرت حجّت ص نزد پدرم فرستاده شد. وقتی فرستاده به بغداد رسید و بر ابوجعفر (پدرم) وارد شد و اموالی را که بدو سپرده شده بود به وی رساند و با او خداحافظی کرد و خواست بیرون رود. ابوجعفر به وی گفت: برخی از اشیای امانتی شما باقی مانده؟ کجایند؟

فرستاده به وی گفت: سرورم! هر چه را من در اختیار داشته‌ام تسلیم شما نموده و چیزی باقی نمانده است:

ابوجعفر به وی گفت: چرا اشیایی باقی مانده، یک بار دیگر آن چه را با خود داشته‌ای بررسی و جستجو کن و آن چه را به تو سپرده شده به یاد آور. آن مرد رفت و چند روزی به یاد آوری اموال و جستجوی در آنها پرداخت در اندیشه فرورفت ولی چیزی به یاد نیاورد و از همراهانش نیز کسی وی را از این ماجرا آگاه نساخت. از این رو، نزد ابوجعفر بازگشت و بدو گفت: هر چه من در اختیار داشتم و به من سپرده شده بود به حضورتان آوردم.

ابوجعفر به وی گفت: (از ناحیه حضرت) به شما گفته می‌شود: دو قطعه پارچه سردانی<sup>۲</sup> که فلانی فرزند فلانی به تو سپردند کجاست؟

فرستاده گفت: آری، سرورم به خدا سوگند! آنها را به گونه‌ای از یاد برده بودم که

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۸۶، ح ۹۷، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ بحار، ج ۵۱، ص ۳۱۶، ح ۳۸.

۲. نام جزیره بزرگی در دریای مغرب است و شاید پارچه‌های یاد شده منسوب به آن جا باشد.

به دلم خطور نمی‌کرد و اکنون نمی‌دانم آن‌ها را کجا نهاده‌ام و پس از این گفته از آن جا بیرون رفت و هر کالایی را که با خود داشت گشود و در آن به جستجو پرداخت و از کسانی که کالایی برایش فرستاده بود خواست به جستجوی آن پارچه‌ها اقدام کنند ولی به آن‌ها دست نیافته، مجدداً خدمت ابو جعفر باز گشت و او را در جریان قرار داد.

ابو جعفر به او گفت: به شما گفته می‌شود نزد فلانی فرزند فلانی پنبه فروش برو، دو عدل پنبه در انبار پنبه وجود دارد یکی از آن دو عدل پنبه را که بر روی آن چنین و چنان نوشته، بشکاف آن دو پارچه در گوشه‌ای از آن قرار دارند. مرد از سخنی که ابو جعفر به او گفت، مات و سرگردان شد و به مکانی که وی گفته بود رهسپار گردید و همان عدل پنبه‌ای را که ابو جعفر به وی گفته بود، شکافت و دو پارچه یاد شده را در گوشه آن یافت که داخل پنبه‌ها، نهان شده بود. آن‌ها را برگرفت و نزد ابو جعفر آورد و بدو تسلیم نمود و به او گفت: من آن‌ها را فراموش کرده بودم زیرا وقتی کالا را بسته بندی کردم این دو پارچه باقی ماند و من آن‌ها را در گوشه عدل پنبه قرار دادم، تا جایگاهشان محفوظ‌تر باشد.

فرستاده، آن چه را مشاهده کرده بود و نیز امور شگفت آوری را که ابو جعفر برایش یادآور شده بود بازگو نمود. مواردی که وی عنوان می‌کرد جز پیامبر یا امام از ناحیه خدای آگاه بر اسرار و نهان دل‌ها، کسی نمی‌توانست از آن‌ها اطلاع داشته باشد زیرا این مرد نیز آشنایی قبلی با ابو جعفر نداشت و تنها کالای یاد شده، توسط وی نزد ابو جعفر فرستاده شده بود چنان که معمول است بازرگانان توسط افراد مورد اعتماد خویش، کالایی را به مشتریان خود ارسال می‌کنند و هیچ‌گونه یادداشت و نامه‌ای که به ابو جعفر تسلیم کند نیز همراه نداشت، زیرا وضعیت امنیتی جامعه در دوران معتضد<sup>۱</sup> فوق العاده وخیم بود به نحوی که گفته‌اند در آن زمان از شمشیرها خون می‌چکید و

۱. وی احمد بن طلحة ابن متوکل عباسی است که پس از درگذشت معتضد در سال ۲۷۹ با وی بیعت صورت گرفت و در سال ۲۸۹ از دنیا رفت.



امور یاد شده میان افراد خاصی به صورت نهان انجام می پذیرفت و کسی که اموال را نزد ابو جعفر می برد از چگونگی کالایی که با خود داشت مطلع نبود تنها به او گفته می شد: به فلان جا برو و آن چه را با خود داری تسلیم نما، بی آن که به کوچک ترین مساله ای پی ببرد و برای این که از کالایی که با خود حمل می کند، اطلاع حاصل نکند، نامه ای از شرح کالا به او سپرده نمی شد.»

«و أخبرنی جماعة، عن أبي جعفر محمد بن علی بن الحسين قال: أخبرنا علی بن أحمد بن موسی الدقاق و محمد بن أحمد السنانی و الحسين بن ابراهیم بن أحمد بن هشام المؤدّب، عن أبي الحسين محمد بن جعفر الأسدی الكوفی رضی الله عنه أنه ورد علیه فیما ورد من جواب مسائله، عن محمد بن عثمان العمری قدّس سرّه: و أمّا ما سألت عنه من الصلاة عند طلوع الشمس و عند غروبها فلئن كان كما يقول الناس: إنّ الشمس تطلع بين قرنيّ شيطان و تغرب بين قرنيّ شيطان، فما أرغم أنف الشيطان بشيء أفضل من الصلاة فصلّها و أرغم [أنف] الشيطان؛<sup>۱</sup>

جمعی از رجال حدیث، به نقل از ابو جعفر محمد بن علی بن حسین، از علی بن احمد بن موسی دقاق و محمد بن احمد سنانی و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدّب، از ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی کوفی روایت کرده اند که گفت: پاسخ مسائلی که (از ناحیه مقدسه پرسیده بود) توسط محمد بن عثمان عمری (قدس الله روحه) به دستش رسید که در آن آمده بود: «آن چه در مورد نماز خواندن به هنگام طلوع و غروب خورشید پرسیده بودی، اگر آن گونه باشد که مردم می گویند: خورشید میان دو شاخ شیطان طلوع و غروب می کند، هیچ چیز به اندازه نماز، بینی شیطان را به خاک نمی مالد، پس نماز بگزار و بینی شیطان را به خاک بمال.»

ابو جعفر بن بابویه می گوید: در مورد شخص روزه داری که در ماه رمضان عمداً

۱. بحار، ج ۵۳، ص ۱۸۲، ح ۱۱ و ج ۸۳، ص ۱۴۶، ح ۱، به نقل از احتجاج، ص ۴۷۹ و کمال الدین، ص ۵۲۰، بخشی از ح ۴۹؛ وسائل، ج ۳، ص ۱۷۲، ح ۸، از احتجاج و کمال و فقیه، ج ۱، ص ۴۹۸، ح ۱۴۲۷؛ تهذیب، ج ۲، ص ۱۷۵، ح ۱۵۵؛ استبصار، ج ۱، ص ۲۹۱، ح ۱.

افطار نماید<sup>۱</sup> در روایتی آمده است که:

باید سه کفاره بدهد ولی به فتوای من این کفارات در صورتی است که روزه اش را به وسیله آمیزشی که برایش حرام است و یا خوردن غذایی که حرمت دارد، افطار نماید. زیرا آن را در روایات ابوالحسین اسدی که از ناحیه شیخ ابوجعفر محمد بن عثمان عمری<sup>۲</sup> به دست وی رسیده بود، مشاهده کردم.»

«أخبرني جماعة، عن أبي محمد هارون، عن أبي عليّ محمد بن همام. قال أبو عليّ: و عليّ خاتم أبي جعفر السمان رضي الله عنه لا إله إلا الله الملك الحقّ المبين، فسألته عنه، فقال: حدّثني أبو محمد يعني صاحب العسكر عليه السلام عن آبائه: (أنهم) قالوا: كان لفاطمة عليها السلام خاتم، فصّه عقيق، فلما خضرتّها الوفاة دفعته إلى الحسن عليه السلام، فلما خضرتّه الوفاة دفعه إلى الحسين عليه السلام.

قال الحسين عليه السلام فاشتهيت أن أنقش عليه شيئاً، فرأيت في النوم المسيح عيسى بن مريم عليّ نبيّنا و آله و عليه السلام فقلت له: يا روح الله ما أنقش عليّ خاتمي هذا؟ قال: أنقش عليه لا إله إلا الله الملك الحقّ المبين، فإنّه أوّل التوراة و آخر الأنجيل؛

جمعی از رجال حدیث، به نقل از ابومحمد هارون، از ابوعلی محمد بن همام روایت کرده اند که گفت: نقش انگشتر ابوجعفر سمان<sup>۳</sup> جمله: « لا إله إلا الله الملك الحقّ المبين» بود. راز آن را از او جويا شدم وی گفت: امام عسکری<sup>۴</sup> از پدران بزرگوارش روایت کرده که فرمودند: فاطمه زهرا<sup>۵</sup> انگشتری با نگین عقیق داشت، به هنگام رحلتش، آن را به امام حسن<sup>۶</sup> سپرد و آن گاه که وی در آستانه شهادت قرار گرفت، آن را به امام حسین<sup>۷</sup> سپرد و امام حسین<sup>۸</sup> خود، در این زمینه فرموده است: من علاقه مند بودم بر نگین انگشتر مادرم فاطمه، جمله ای نقش کنم. شبی حضرت مسیح عیسی بن مریم علی نبيّنا و آله و عليه السلام را در خواب دیدم بدو گفتم: ای

۱. ابن عیسی آن را در نوادر خود، ص ۶۷، ح ۱۴۰ و وسائل، ج ۷، ص ۳۲، ح ۱۳، از نوادر و از تهذیب ج ۴، ص ۲۰۸، ح ۱۱؛ استبصار، ج ۲، ص ۹۷، ح ۶؛ نیز وسائل، جلد یاد شده، ص ۳۶، ح ۲؛ بحار، ج ۹۶، ص ۲۱، ح ۷، به نقل از نوادر.

روح خدا! بر انگشترم چه جمله‌ای نقش کنم؟

گفت: بر آن جمله «لا إله إلا الله الملك الحق المبين» را نقش نما که تورات بدان آغاز و انجیل با آن پایان می‌پذیرد.

«و أخبرنا جماعة، عن أبي محمد الحسن بن حمزة بن علي بن عبد الله بن محمد بن الحسن بن الحسين بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام قال: حدثنا علي بن محمد الكليني قال: كتب محمد بن زياد الصيمري يسأل صاحب الزمان عجل الله فرجه كفنًا يتيمّن بما يكون من عنده، فورد إنك تحتاج إليه سنة إحدى و ثمانين، فمات رحمة الله في (هذا) الوقت الذي حدّه و بعث إليه بالكفن قبل موته بشهر!»<sup>۱</sup>

جمعی از رجال حدیث، به نقل از ابو محمد حسن بن حمزة بن علی بن عبد الله بن محمد بن حسن بن حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام از محمد کلینی روایت کرده که گفت: محمد بن زیاد صیمری طی نامه‌ای درخواست کفنی از حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نمود تا بدان تبرک جوید، پاسخ نامه‌اش از ناحیه مقدسه صادر گشت که شما در سال ۸۱ بدان کفن نیاز خواهی داشت و او دقیقاً در همان زمان که امام علیه السلام تعیین کرده بود دنیا را وداع گفت و حضرت آن کفن را یک ماه پیش از مرگ وی برایش فرستاد.

«أخبرني جماعة، عن أحمد بن محمد بن عيَّاش، قال حدثني ابن مروان الكوفي، قال: حدثني ابن أبي سورة قال: كنت بالحائر زائراً عشية عرفة فخرجت متوجّهاً على طريق البر، فلما انتهيت [إلى] المسناة جلست إليها مستريحاً ثمّ قت أمشي و إذا رجل على ظهر الطريق فقال لي: هل لك في الرقعة؟ فقلت: نعم، فمشينا معاً يحدثني و أحدثه و سألتني عن حاله، فأعلمته أنّي مضيق لا شيء معي و لا في يدي، فالتفت إليّ فقال لي:

إذا دخلت الكوفة فائت [دار] أبا طاهر الزراري فاقرع عليه بابه، فإنه سيخرج إليك

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۱۷، ح ۳۹ به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و فرج المهموم، ص ۲۴۴، به اسنادش از طبری؛ دلائل الامامة، ص ۲۸۵، به اسناد خود از علی بن محمد سمري؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۷۷، ح ۷۳، به نقل از غیبت و از کمال الدین، ص ۵۰۱، ح ۲۶، از علی بن محمد صیمری، ص ۷۰۱، ح ۱۴۰، به نقل از دلائل الامامة؛ بحار، جلد یاد شده، ص ۳۳۵، ح ۵۹؛ منتخب انوار المصیبه، ص ۱۲۷، به نقل از کمال.

و فی یده دم الأضحیة، فقل له: یقال لك إعط هذا الرجل الصرة الدنانیر التي عند رجل السریر، فتعجبت من هذا، ثم فارقنی و مضی لوجهه لا أدری أين سلك. و دخلت الكوفة فقصدت [دار] أبا طاهر محمد بن سلیمان الزراری فقرعت [علیه] بابه كما قال لی و خرج إلى و فی یده دم الأضحیة فقلت له: یقال لك إعط هذا الرجل الصرة الدنانیر التي عند رجل السریر، فقال: سمعاً و طاعةً و دخل فأخرج إلى الصرة فسلمها إلى فأخذتها و انصرف؛<sup>۱</sup>

جمعی از رجال حدیث، به نقل از احمد بن محمد بن عیاش، از ابن مروان کوفی، از ابن ابوسوره روایت کرده که گفت: شب عرفه به زیارت بارگاه اباعبدالله الحسین علیه السلام مشرف شدم و پس از زیارت، راه خشکی را پیش گرفته و راهی دیار خود گشتم وقتی به منطقه سیل بند رسیدم، برای استراحت در آن جا درنگی کردم. سپس به پاخاسته و به راه خویش ادامه دادم ناگاه بر سر راهم به مردی برخورددم به من گفت: همراه، دوست داری؟

گفتم: آری؛ و پس از آن با هم راه افتادیم. در طول مسیر با یکدیگر گفتگو می کردیم. او وضعیّت مرا جویا شد. وی را در جریان وضعم قرار دادم که تنگدستم و چیزی با خود ندارم و دستم تهی است. رو به من کرد و گفت: هرگاه وارد کوفه شدی نزد ابوطاهر زراری برو و در خانه اش را بزن، او در حالی که دستش به خون قربانی آلوده است، بیرون خانه نزد تو می آید، به او بگو: به شما فرمان داده است. کیسه پر از دیناری را که کنار پایه تخت است به این مرد بدهی. من از این سخن شگفت زده شدم، آهنگ خانه ابوطاهر محمد بن سلیمان زراری نمودم و همان گونه که همراهم به من گفته بود در خانه اش را کوبیدم، او در حالی که دستش به خون قربانی آلوده بود بیرون آمد.

بدو گفتم: به شما فرمان داده که: کیسه پر از دیناری را که کنار پایه تخت است، به

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۱۸، ح ۴۰، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۸۷، ح ۹۸؛ نبصرة الولی، ح ۷۱.

این مرد [خودم] بدهی.

گفت: به دیده منت و وارد خانه شد و آن کیسه را آورد و به من سپرد. من نیز آن را ستاندم و رفتم.»

«و أخبرنی جماعة، عن أبي غالب أحمد بن محمد الزراري قال: حدثني أبو عبد الله محمد بن زيد بن مروان قال: حدثني أبو عيسى محمد بن علي الجعفری و أبو الحسين محمد بن علي بن الرقام قالوا: حدثنا أبو سورة - قال أبو غالب: و قد رأيت إبناً لأبي سورة، و كان أبو سورة أحد مشايخ الزيدية المذكورين.

قال أبو سورة: خرجت إلى قبر أبي عبد الله عليه السلام أريد يوم عرفة، فعرفت يوم عرفة، فلما كان وقت عشاء الآخرة صليت و قمت فابتدأت أقرأ من الحمد، و إذا شاب حسن الوجه عليه جبة سيني، فابتدأ أيضاً من الحمد و ختم قبلي أو ختمت قبله، فلما كان الغداة خرجنا جميعاً من باب الحائر، فلما صرنا إلى شاطيء الفرات قال لي الشاب: أنت تريد الكوفة فامض فضيت طريق الفرات و أخذ الشاب طريق البر.

قال أبو سورة: ثم أسفت على فراقه فاتبعته فقال لي: تعال فجننا جميعاً إلى أصل حصن المستاة فنمنا جميعاً و انشبهنا فإذا نحن على العوفي على جبل الخندق، فقال لي: أنت مضيق و عليك عيال، فامض إلى أبي طاهر الزراري فيخرج إليك من منزله و في يده الدم من الأضحيه فقل له: شاب من صفته كذا يقول: لك صرة فيها عشرون ديناراً جاءك بها بعض إخوانك فخذها منه.

قال أبو سورة: فصرت إلى أبي طاهر [بن] الزراري كما قال الشاب و وصفته له، فقال: الحمد لله و رأيت، فدخل و أخرج إلى الصرة الدنانير فدفعها إليّ و انصرفت.

قال أبو عبد الله محمد بن زيد بن مروان - و هو أيضاً من أحد مشايخ الزيدية - حدثت بهذا الحديث أبا الحسن محمد بن عبيد الله العلوي و نحن نزول بأرض الهرّ فقال: هذا حقّ جاءني رجل شاب فتوسمت في وجهه سمة فإنصرف الناس كلهم و قلت له: من أنت؟

فقال: أنا رسول الخلف عليه السلام إلى بعض إخوانه ببغداد، فقلت له: معك راحلة؟ فقال: نعم في دار الطلحين، فقلت له: قم فجيء بها، و وجهت معه غلاماً فأحضر راحلته و

أقام عندي يومه ذلك، و أكل من طعامي و حدثني بكثير من سرّي و ضميري، قال: فقلت له على أيّ طريق تأخذ؟ قال: أنزل إلى هذه النجفة ثمّ آتِ وادي الرملة ثمّ آتِ الفسطاط (و اتبع الراحلة) فأركب إلى الخلف عليه السلام إلى المغرب.

قال أبو الحسن محمد بن عبيدالله: فلما كان من الغد ركب راحلته و ركبت معه حتى صرنا إلى قنطرة دار صالح، فعبر الخندق وحده و أنا أراه حتى نزل النجف و غاب عن عيني.

قال: أبو عبدالله محمد بن زيد: فحدثت أبا بكر محمد بن أبي دارم اليمامي - و هو أحد مشايخ الحشوية - بهذين الحديثين فقال: هذا حقّ جاءني منذ سنين ابن أخت أبي بكر (بن) النخالي العطار - و هو صوفيّ يصحب الصوفيّة - فقلت: من أنت و أين كنت؟ فقال لي: أنا مسافر (منذ) سبع عشرة سنة، فقلت له: فأيش أعجب ما رأيت؟ فقال: نزلت في الإسكندرية في خان ينزله الغرباء، و كان في وسط الخان مسجد يصلّي فيه أهل الخان و له إمام و كان شابّ يخرج من بيت له (أو) غرفة فيصلّي خلف الأمام و يرجع من وقته إلى بيته و لا يلبث مع الجماعة.

قال: فقلت: - لما طال ذلك عليّ و رأيت منظره شابّ نظيف عليه عباء - أنا واللّه أحبّ خدمتك و التشرّف بين يديك، فقال: شأنك، فلم أزل أخدمه حتى أنس بي الأنس التام، فقلت له ذات يوم من أنت أعزّك الله؟ قال: أنا صاحب الحقّ، فقلت له: يا سيّدي متى تظهر؟ فقال: ليس هذا أوان ظهوري، و قد بقي مدّة من الزمان، فلم أزل على خدمته تلك و هو على حالته من صلاة الجماعة و ترك الخوض فيما لا يعينه إلى أن قال: أحتاج إلى السفر، فقلت له: أنا معك.

ثمّ قلت له: يا سيّدي متى يظهر أمرك؟ قال: علامة ظهور أمرى كثرة الهرج و المرج و الفتن، و آتِ مكة فأكون في المسجد الحرام فيقول الناس إنصبوا لنا اماماً و يكثر الكلام حتى يقوم رجل من الناس فينظر في وجهي ثمّ يقول:

يا معشر الناس! هذا المهديّ أنظروا إليه فيأخذون بيدي و ينصبوني بين الركن و المقام، فيبايع الناس عند إياسهم عنّي قال: و سرنا إلى ساحل البحر فعزم على ركوب

البحر، فقلت له: یا سیدی أنا واللّه أفرق من (رکوب) البحر، فقال: ویحک تخاف و أنا معک! فقلت: لا ولكن أجب، قال: فرکب البحر و انصرفت عنه؛<sup>۱</sup>

جمعی از رجال حدیث، به نقل از ابو غالب احمد بن محمد زراری، از ابو عبدالله محمد بن زید بن مروان، از ابو عیسی محمد بن علی جعفری و ابوالحسین محمد بن علی بن رقام نیز به نقل از ابوسوره این سرگذشت را روایت کرده‌اند ابو غالب می‌گوید: من خود، پسر ابوسوره را مشاهده کردم! ابوسوره یکی از سران فرقه زیدیه که از آن‌ها یاد شد به شمار می‌رفت.

وی می‌گوید: به قصد زیارت قبر مطهر ابا عبدالله الحسین علیه السلام در روز عرفه، آهنگ بارگاهش نمودم و روز عرفه را در آن جا درک کردم. با فرار رسیدن وقت نماز عشا، به نماز ایستادم و قرائت سوره مبارکه حمد را آغاز نمودم ناگاه جوانی خوش سیما که ردایی سیفی به تن داشت نیز قرائت سوره حمد را آغاز کرد و قبل از من آن را به پایان رساند و یا من قبل از او آن را به پایان بردم.

صبح روز بعد با هم از بارگاه حضرت، بیرون رفتیم وقتی به ساحل فرات رسیدیم آن جوان به من گفت: شما که قصد کوفه داری، می‌توانی بدان سو بروی. از این رو، من مسیر فرات را در پیش گرفتم و آن جوان مسیر بیابان را انتخاب کرد.

ابوسوره می‌گوید: پس از آن، بر جدایی از او افسوس خوردم و در پی اش راه افتادم، او به من گفت: بیا، من نیز او را همراهی کردم با هم تا دیوار دژ سیل بند آمدیم و در آن جا خوابیدیم وقتی بیدار شدیم، دیدیم بالای عوفی بر فراز کوه خندق قرار داریم.

جوان به من گفت: تو مردی تنگدست و عیالمند هستی. نزد ابوطاهر زراری برو، او در حالی که دستش به خون قربانی آلوده است، از خانه بیرون آمده و نزد تو می‌آید

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۱۸، ح ۴۱، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ تبصرة الولی، ح ۷۲؛ نظیر ابتدای حدیث را در منتخب انوار المصیبه، ص ۱۶۰ و مدینه المعاجز، ص ۶۱۳، ح ۹۰، از خرائج، ج ۱، ص ۴۷۰، ح ۱۵ و آغاز روایت را در ثاقب المناقب، ص ۲۶۰، با اندکی تفاوت یادآور شده است.

بدو بگو: جوانی دارای فلان ویژگی‌ها به شما فرمان می‌دهد کیسه حاوی بیست دیناری که یکی از برادران دینی‌ات برای تو آورد، به این مرد بده و آن را از او بستان. ابوسوره می‌گوید: همان گونه که آن جوان گفته بود نزد ابوطاهر زراری رفتم و جوان را برایش وصف نمودم وی گفت: خدا را سپاس می‌گویم. آن گاه دیدم وارد خانه شد و کیسه دینار را برایم آورد و آن را به من تحویل داد و من راه افتادم.

ابوعبدالله محمد بن زید بن مروان یکی دیگر از زیدیّه نیز می‌گوید: هنگامی که در سرزمین «هیر» فرود آمده بودیم این روایت را برای ابوالحسن محمد بن عبیدالله علوی نقل کردم وی گفت: این سرگذشت واقعیت دارد. مرد جوانی نزد من آمد و در سیمایش نشانه‌ای از خیر و نیکی یافتم، زمانی همه مردم رفتند از او پرسیدم: کیستی؟ گفت: من فرستاده حضرت حجت علیه السلام به نزد یکی از برادرانش در بغداد هستم.

بدو گفتم: مرکب نیز داری؟

گفت! آری در محله طلحیین است.

به او گفتم: به پا خیز و آن را بیاور و یکی از غلامانم را با او فرستادم و مرکبش را مهیا ساخت و آن روز را نزد من اقامت نمود و از غذایم تناول کرد و بسیاری از راز و اسرار مرا برای خودم بازگو کرد.

به او گفتم: کدام راه را بر می‌گزینی؟

گفت: ابتدا به نجف می‌روم و سپس به منطقه رمله [در فلسطین] و آن گاه رهسپار فسطاط می‌شوم و سپس سوار بر مرکب شده و به سمت خاور سرزمین اسلامی رهسپار کوی حضرت خواهم شد.

ابوالحسن محمد بن عبیدالله می‌گوید: فردای آن روز، سوار بر مرکبش شد و من نیز همراه با او سوار شده و راه افتادیم تا به پل دار صالح رسیدیم. وی به تنهایی از خندق عبور کرد و من او را نظاره گر بودم تا در نجف فرود آمد و از دیده‌ام نهان شد. ابوعبدالله محمد بن زید می‌گوید: من این دو سرگذشت را برای ابوبکر، محمد بن ابودارم یمامی - یکی از سران فرقه حشوویه - نقل کردم. او گفت: این ماجرا واقعی



است. سالیانی قبل خواهر زاده ابوبکر نخالی عطار - صوفی مسلک - نزد من آمد. از او پرسیدم: کیستی و اهل کجایی؟ در پاسخ گفت: هفده سال است که مسافرم. به او گفتم: چرا؟ عجب ماجرای شگفت آوری؟ وی گفت: من در شهر اسکندریه در کاروانسرای که معمولاً افراد غریبه فرود می آیند، منزل گزیدم، وسط این کاروانسرا مسجدی دارای امام جماعت وجود داشت که کاروانیان در آن نماز می گزاردند. جوانی در آن کاروانسرا از اتاقش بیرون می آمد و پشت سر امام جماعت نماز می گزارد و فوری به اتاقش باز می گشت و همراه نمازگزاران درنگ نمی کرد.

وی می گوید: - وقتی قضیه به طول انجامید و آن جوان را خویش سیما و پیراسته مشاهده کردم که عبایی بر تن داشت - به او گفتم: به خدا! دوست دارم به خدمتگزاری شما پرداخته و در محضرتان شرف حضور داشته باشم.

گفت: هر گونه که خود دوست داری. و من از آن زمان همواره به خدمتگزاری اش مشغول شدم تا آن که با من کاملاً مانوس گردید.

روزی به او گفتم: خدا به تو عزت دهد، کیستی؟ گفت: من صاحب حقم.

عرض کردم: سرورم! کی آشکار خواهی شد؟ گفت: اکنون دوران ظهور و آشکار شدنم فرا نرسیده و مدتی باقی مانده است. من پیوسته به خدمتگزاری او همت می گماردم و او به همان حالت در نماز جماعت شرکت می کرد و در اموری که به وی ارتباطی نداشت، دخالت نمی کرد تا این که روزی گفت: نیاز به سفر دارم.

بدو گفتم: من نیز تو را همراهی می کنم. سپس از او پرسیدم: چه زمانی ظهور خواهی نمود؟

گفت: نشانه ظهور من وجود، هرج و مرج و فتنه و آشوب فراوان در جامعه است

آن گاه که ظهور کردم به مکه می آیم و در مسجدالحرام به سر می برم و مردم به من می گویند: برایمان پیشوایی منصوب نما و در این زمینه بحث و گفتگوی فراوان در می گیرد تا این که فردی از جمع مردم به پا می خیزد و در سیمای من می نگرود و می گوید: مردم! این شخص همان مهدی است به او بنگرید، مردم دست مرا می گیرند و بین رکن و مقام می نشانند و پس از آن که از دیدارم مأیوس شده اند، به من دست بیعت می دهند.

وی می گوید: سپس راه افتاده تا به ساحل دریا رسیدیم. دوست همراهم تصمیم گرفت در دریا حرکت کند بدو گفتم: سرورم! به خدا! من از سفر دریا بیم و هراس دارم.

در پاسخ گفت: وای بر تو، من با تو همراهم و تو بیمناکی؟

گفتم: خیر، ولی می ترسم».

می گوید: او راه دریا را در پیش گرفت و من از نزدش باز گشتم.

«أخبرني جماعة، عن أبي عبدالله أحمد بن محمد بن عيَّاش، عن أبي غالب الزراري قال: قدمت من الكوفة و أنا شابّ إحدى قدماتي و معي رجل من إخواننا قد ذهب علي أبي عبدالله اسمه، و ذلك في أيام الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح رحمه الله و استتاره و نصبه أبا جعفر محمد بن علي المعروف بالشلمغاني، و كان مستقيماً لم يظهر منه ما ظهر (منه) من الكفر و الإلحاد، و كان الناس يقصدونه و يلقونه لأنّه كان صاحب الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح سفيراً بينهم و بينه في حوائجهم و مهمّاتهم.

فقال لي صاحبي: هل لك أن تلقى أبا جعفر و تحدّث به عهداً، فإنّه المنصوب اليوم لهذه الطائفة، فإني أريد أن أسأله شيئاً من الدعاء يكتب به إلى الناحية، قال: فقلت: [له] نعم فدخلنا إليه فرأينا عنده جماعة من أصحابنا فسلمنا عليه و جلسنا، فأقبل عليه صاحبي فقال:

من هذا الفتى معك؟ فقال له: رجل من آل زرارة بن أعين، فأقبل عليّ فقال: من أيّ زرارة أنت؟ فقلت: يا سيّدي أنا من ولد بكير بن أعين أخي زرارة، فقال: أهل بيت

جلیل عظیم القدر فی هذا الأمر، فأقبل علیه صاحبی فقال له: یا سیدنا أرید المکاتبة فی شیء من الدّعاء، فقال: نعم. قال: فلما سمعت هذا اعتقدت أن أسأل أنا أيضاً مثل ذلك، و کنت اعتقدت فی نفسی ما لم أبده لأحد من خلق الله حال والدّة أبي العباس إبنی، و كانت کثیرة الخلاف و الغضب علیّ و كانت منی بمنزلة، فقلت فی نفسی: أسأل الدّعاء لی فی أمر قد أهمني، و لا أسمیته: فقلت: أطال الله بقاء سیدنا و أنا أسأل حاجة، قال: و ما هی؟ قلت: الدّعاء لی بالفرج من أمر قد أهمني، قال: فأخذ درجاً بین یدیه کان أثبت فیہ حاجة الرجل فکتب: (و) الزراری یسأل الدّعاء فی أمر قد أهمه قال: ثمّ طواه فقمنا و انصرفنا.

فلما کان بعد آیام قال لی صاحبی: ألا نعود إلى أبي جعفر فنسأله عن حوائجنا الّتی کنا سألناه، فضیت معه و دخلنا علیه فحین جلسنا عنده أخرج الدرج، و فیہ مسائل کثیرة قد أجیب فی تضاعیفها، فأقبل علی صاحبی فقرأ علیه جواب ما سأل ثمّ أقبل علیّ و هو یقرأ (فقال:)

و أمّا الزراری و حال الزوج و الزوجة فأصلح الله ذات بینهما، قال: فورد علیّ أمر عظیم، و قنا فانصرفت، فقال لی: قد ورد علیک هذا الأمر فقلت: أعجب منه، قال: مثل أی شیء؟ فقلت: لأنّه سرّ لم یعلمه إلاّ الله تعالی و غیری فقد أخبرنی به، فقال: أتشکّ فی أمر الناحية؟ أخبرنی الآن ما هو فأخبرته فعجب منه.

ثمّ قضی أن عدنا إلى الکوفة فدخلت داری و كانت أمّ أبي العباس مغاضبة لی فی منزل أهلها فجاءت إلیّ فاسترضتني و اعتذرت و وافقتني و لم تخالفني حتی فرّق الموت بیننا! جمعی از رجال حدیث، به نقل از ابو عبدالله احمد بن محمد بن عیاش، از ابو غالب زراری روایت کرده اند که گفت: در جوانی خود در یکی از سفرهایم وارد کوفه شدم و یکی از برادران دینی ام نیز مرا همراهی می کرد که ابو عبدالله نام وی را فراموش کرده است. این رخداد، در دوران شیخ ابوالقاسم حسین بن روح علیه السلام اتفاق

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۲۰، ح ۴۲، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۸۷، ح ۹۹، به نحو اختصار.

افتاد که وی در نهران به سر می‌برد و ابو جعفر محمد بن علی معروف به شلمغانی<sup>۱</sup> را، که قبل از گرفتار شدن در دامان کفر و الحاد، انسانی نیکو کردار بود، برای حل و فصل مسائل مردم نصب کرده بود. مردم آهنگ ابو جعفر نموده و با وی دیدار می‌کردند زیرا او یار و همدم شیخ ابوالقاسم حسین بن روح شمرده می‌شد که در جهت رفع نیازها و گرفتاری‌های مردم، واسطه بین آنان و حسین بن روح به شمار می‌آمد.

دوستم به من گفت: آیا می‌توانی با ابو جعفر دیدار کرده و از او مسأله‌ای بپرسی زیرا او اکنون به این سمت منصوب شده که پاسخگوی شیعیان باشد و من قصد دارم از او درخواست دعایی کنم و آن را به ناحیه مقدسه بنویسد.

گفتم: می‌گویند: بسیار خوب.

بر ابو جعفر وارد شدیم دیدیم جمعی از یاران ما نزدش حضور دارند بر او سلام کردیم و نشستیم.

او رو به دوست من کرد و پرسید: جوانی که با توست کیست؟

وی گفت: مردی از خاندان زراره بن أعین.

وی رو به من کرد و پرسید: از کدام خاندان زراره‌ای؟

گفتم: سرورم! من از دودمان بُکیر بن اعین برادر زراره هستم.

گفت: خاندان زراره در این زمینه خاندانی جلیل‌القدر و عظیم‌الشان هستند...

دوستم رو به او کرد و گفت: سرور! می‌خواهم در مورد دعایی، مکاتبه نمایم.

گفت: بسیار خوب. وقتی من این سخن را شنیدم تصمیم گرفتم نظیر آن پرسش را

انجام دهم و موضوعی را در دل داشتم که برای کسی آن را آشکار نکرده بودم - و آن

وضعیت همسرم مادر ابوالعباس بود که - با من اختلاف شدید و سر ناسازگاری داشت

و همواره بر من خشمگین بود و نزد من از منزلتی برخوردار بود.

با خود گفتم: در مورد موضوعی که برایم مهم است، در خواست دعا می‌کنم ولی

آن را نام نمی‌برم.

۱. منسوب به شلمغان، روستایی در نواحی واسط عراق.

از این رو، به ابو جعفر گفتم: خداوند عمر سرورمان را طولانی گرداند، من درخواستی دارم.

گفت: چه درخواستی؟

گفتم: درخواست دعایی دارم تا در موضوع مهمی، برایم گشایشی حاصل شود. وی کاغذی را که مقابلش بود برگرفت و خواسته آن شخص را در آن، چنین یادداشت کرد. و زراری در مورد موضوعی که در زندگی اش مهم است، درخواست دعا دارد. وی می گوید: سپس کاغذ را تا کرد و ما به پا خاسته و رفتیم، چند روز بعد دوستم به من گفت:

آیا مایل نیستی نزد ابو جعفر باز گردیم و از خواسته هایی که از او درخواست نموده ایم، پرس و جویی کنیم؟

همراه با او رفتم و بر ابو جعفر وارد شدیم. هنگامی که نشستیم کاغذ را بیرون آورد و در آن مسائل فراوانی وجود داشت که در لابه لای آن ها بدان ها پاسخ داده شده بود. ابو جعفر رو به دوستم کرد و پاسخ مسائلی را که پرسیده بود برایش قرائت کرد و آن گاه رو به من کرد و این جمله: «ولی پاسخ زراری این است که خداوند میان شوهر و همسرش را صلح و صفا بخشیده است» را خواند. زراری گفت: کار مهمی برایم پیش آمده است. سپس به پا خاستیم و رفتیم. دوستم به من گفت: این دستور از ناحیه حضرت به تو رسیده است.

گفتم: از آن شگفت زده ام.

گفت: چگونه؟

گفتم: این مسأله، رازی بود که جز خدا و خودم از آن اطلاع نداشتیم ولی او مرا از آن آگاه ساخت.

دوستم گفت: آیا در دستوراتی که از ناحیه مقدس حضرت می رسد تردید داری؟

اکنون بگو بینم: قضیه چه بوده؟

او را در جریان قرار دادم، از این موضوع سخت شگفت زده شد.

پس از آن بار دیگر دست تقدیر مرا به کوفه بازگرداند، و وارد خانهاى که شدم همسرم، مادر عباس که همواره بر من خشمگین بود و در خانه پدرى اش به سر مى برد نزد من آمد و از من درخواست رضایت کرد و پوزش طلبید و با من سازگارى نمود و تا دم مرگ هیچ گونه مخالفتى با من انجام نداد.

«و أخبرنی بهذه الحکایة جماعة، عن أبى غالب أحمد بن محمد بن سلیمان الزرارى رحمه الله اجازةً و كتب عنه ببغداد أبو الفرج محمد بن المظفر فى منزله بسویقة غالب فى يوم الأحد لمخمس خلون من ذى القعدة سنة ست و خمسين و ثلاثمائة قال:

كنت تزوجت بأُمّ ولدى و هى أول امرأة تزوجتها و أنا حينئذٍ حدث السنّ و سنّى إذ ذاك دون العشرين سنة، فدخلت بها فى منزل أبيها، فأقامت فى منزل أبيها سنين و أنا أجتهد بهم فى أن يحولوها إلى منزلى و هم لا يجيبونى إلى ذلك، فحملت منى فى هذه المدة و ولدت بنتاً فعاشت مدة ثم ماتت و لم أحضر فى ولادتها و لا فى موتها و لم أرها منذ ولدت إلى أن توقّيت للشّرور التى بينى و بينهم.

ثم اصطلحنا على أنّهم يحملونها إلى منزلى، فدخلت اليهم فى منزلهم و دافعونى فى نقل المرأة إلىّ و قدّر أن حملت المرأة مع هذه الحال، ثمّ طالبتهم بنقلها إلى منزلى على ما اتفقنا عليه فامتنعوا من ذلك، فعاد الشّرّ بيننا و انتقلت عنهم، و ولدت و أنا غائب عنها بنتاً و بقينا على حال الشرّ و المضارمة سنين لا أخذها.

ثمّ دخلت بغداد و كان الصّاحب بالكوفة فى ذلك الوقت أبو جعفر محمد بن أبى أحمد الزجوزجى رحمه الله، و كان لى كالعَمّ أو الوالد، فنزلت عنده ببغداد و شكوت إليه ما أنا فيه من الشّرور الواقعة بينى و بين الزوجة و بين الأحماء، فقال لى: تكتب رقعة و تسأل الدّعاء فيها.

فكتبت رقعة (و) ذكرت فيها حالى و ما أنا فيه من خصومة القوم لى و امتناعهم من حمل المرأة إلى منزلى، و مضيت بها أنا و أبو جعفر رحمه الله إلى محمد بن علىّ، و كان فى ذلك الوساطة بيننا و بين الحسين بن روح رضى الله عنه و هو إذ ذاك الوكيل، فدفعناها إليه و سأله أنفاذها فأخذها منى و تأخر الجواب عنى، أياماً فلقيته فقلت له: قد ساء لى

تأخر الجواب عني، فقال (لي) لا يسؤوك (هذا) فإنه أحب (لي) و لك، و أوماً) إلى أن الجواب إن قرب كان من جهة الحسين بن روح رضى الله عنه و أن تأخر كان من جهة الصاحب عليه السلام. فانصرفت.

فلما كان بعد ذلك - و لا أحفظ المدة إلا أنها كانت قريبة - فوجه إلى أبوجعفر الزوجي رحمه الله يوماً من الأيام فصرت إليه، فأخرج لي فصلاً من رقعة و قال لي: هذا جواب رقعتك فإن شئت أن تنسخه فانسخه و رده فقرأته فإذا فيه و الزوج و الزوجة فأصلح الله ذات بينهما، و نسخت اللفظ و رددت عليه الفصل، و دخلنا الكوفة فسهل الله لي نقل المرأة بأيسر كلفة، و أقامت معي سنين كثيرة و رزقت مني أولاداً و أسأت إليها إساءات و استعلمت معها كل ما لا تصبر النساء عليه، فما وقعت بيني و بينها لفظة شرّ و لا بين أحد من أهلها إلى أن فرّق الزمان بيننا.

قالوا: قال أبوغالب رحمه الله: و كنت قديماً قبل هذه الحال قد كتبت رقعة أسأل فيها أن يقبل ضيعتي، و لم يكن اعتقادي في ذلك الوقت التقرب إلى الله عزوجل بهذه الحال، و إنما كان شهوة مني للاختلاط بالنويختيين و الدخول معهم فيما كانوا (فيه) من الدنيا، فلم أجب إلى ذلك و ألححت في ذلك، فكتب إلى أن اختر من تثق به فاكتب الضيعة باسمه فإنك تحتاج إليها، فكتبها باسم أبي القاسم موسى بن الحسن الزوجي ابن أخي أبي جعفر رحمه الله لثقتي و به موضعه من الديانة و النعمة.

فلم تمض الأيام حتى أسروني الأعراب و نهبوا الضيعة التي كنت أملكها، و ذهب مني فيها من غلاتي و دوابي و التي نحو من ألف دينار، و أقت في أسرهم مدة إلى أن اشتريت نفسي بمائة دينار و ألف و خمسمائة درهم، (و) لزمني في أجره الرّسل نحو من خمسمائة درهم، فخرجت و احتجت إلى الضيعة فبعتها؛<sup>۱</sup>

این سرگذشت را جمعی از رجال حدیث، از ابوغالب احمد بن محمد بن سلیمان زراری رضی الله عنه نقل کرده اند و ابو الفرج محمد بن مظفر آن را در روز یکشنبه ۲۵ ذی قعدة سال

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۲۲، ذیل ح ۴۲، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از جمله «قالوا: قال ابوغالب» در اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۸۸ ح ۱۰۰ آمده است.

۳۵۶ در منزل وی در «سویقه غالب»<sup>۱</sup> این گونه نگاشت و گفت: با همسرم ازدواج کردم و او نخستین زنی بود که وی را به نکاح خویش در آوردم و در آن دوران، جوانی زیر بیست سال بودم. ازدواج ما در منزل پدر وی صورت گرفت و سال‌ها در خانه پدرش اقامت کرد و من بسیار تلاش کردم تا آنان همسرم را به منزل من انتقال دهند ولی به من پاسخ مثبت ندادند. همسرم در این مدت از من باردار شد و دختری آورد و مدتی زنده بود و سپس از دنیا رفت بی آن که من در زمان ولادت و یا مرگش حضور داشته باشم و از دوران ولادت تا دم مرگ به جهت اختلافی که میان من خانواده همسرم وجود داشت، فرزندم را ندیدم. پس از آن به توافق رسیدیم که خانواده پدری اش، وی را به خانه من انتقال دهند. از این رو، برای عملی ساختن آن به خانه آن‌ها رفتم ولی از انتقال همسرم به خانه من جلوگیری کردند و تقدیر چنین بود که در همین وضعیت همسرم باردار باشد.

پس از این ماجرا، از آن‌ها درخواست کردم آن گونه که به توافق رسیده‌ایم همسرم را به خانه‌ام انتقال دهند ولی آنان از انجام این کار سر باز زدند و یک بار دیگر اختلاف میان من و آن‌ها بالا گرفت و همسرم دختری وضع حمل نمود - و من این بار نیز حضور نداشتم - و اختلافات و خشم و غضب، سال‌ها میان ما همچنان وجود داشت و من، همسرم را به خانه نیاوردم. پس از آن وارد بغداد شدم و در آن زمان رهبر شیعیان کوفه، ابوجعفر محمد بن احمد زجوزجی رضی الله عنه بود که برای من به منزله عمویا پدر محسوب می‌شد. در بغداد بر او وارد شدم و ماجرای اختلافاتی که میان من و همسرم و خانواده وی وجود داشت به عرض او رساندم وی به من گفت: نامه‌ای بنگار و در آن درخواست دعا بنما. من نیز آن را نوشته و در آن وضعیت خود و مخالفتی که فامیل همسرم با من داشته و جلوگیری از آوردن وی به خانه‌ام را یادآور شدم و به اتفاق ابوجعفر رضی الله عنه نزد محمد بن علی رفتیم که در آن زمان واسطه میان ما و حسین بن روح رضی الله عنه به شمار می‌رفت، نامه را به وی سپردیم و از وی خواستیم آن را به ناحیه مقدسه ارسال

۱. یکی از نواحی بغداد.



کند. وی نامه را از من ستاند ولی پاسخ آن چند روز به طول انجامید. در دیداری که با وی داشتم بدو گفتم: تأخیر پاسخ نامه‌ام مرا نگران ساخته است.

گفت: این قضیه تو را نگران نسازد زیرا تأخیر پاسخ، به سود من و شماست و به من اشاره کرد اگر پاسخ، زود هنگام باشد از ناحیه حسین بن روح علیه السلام است و اگر با تأخیر برسد، از ناحیه مقدسه حضرت حجّت علیه السلام خواهد بود و من نیز رفتم. مدتی بعد - دقیقاً نمی‌دانم چه مدت، ولی طولی نکشید که - روزی ابو جعفر جوزجی کسی را نزد من فرستاد و مرا پیش خود فرا خواند و من نزدش حضور یافتم. وی بخشی از نامه را برایم ارائه داد و گفت: این پاسخ نامه‌توست، اگر می‌خواهی می‌توانی از آن نسخه برداری و من چنین کردم و آن را به من داد و خواندم.

در آن مرقوم فرمود بود: «خداوند میان شوهر و همسر او را صلح و صفا بخشید». عین عبارات را نسخه برداری کرده و آن بخش از نامه را به ابو جعفر باز گرداندم و پس از آن وارد کوفه شدیم و خداوند، انتقال همسر را از خانه پدرش به خانه من با کمترین هزینه ممکن میسر ساخت و سال‌های طولانی با من زندگی کرد و از او صاحب فرزندی شدم و با او بدرفتاری‌هایی انجام دادم و برخوردارهایی با وی داشتم که معمولاً زنان صبر و شکیبایی بر آن راندارند ولی با این همه تادم مرگ کوچک‌ترین اختلافی بین من و او و هیچ‌یک از اعضای خانواده‌اش پیش نیامد».

به نقل از ابو غالب گفته‌اند که وی اظهار داشت: سالیانی پیش از این وضعیت، نامه‌ای به ناحیه مقدسه نگاشتم و در آن درخواست نمودم که مزرعه و باغم را پذیرا شود و در آن زمان قصدم تقریب به درگاه خدا نبود، بلکه می‌خواستم با نوبختیان آمد و شد داشته باشم و در امور دنیوی آنان شریک باشم ولی پاسخی دریافت نکردم، پافشاری نمودم. برایم مرقوم فرمود: «کسی را که مورد اعتمادتوست برگزین و باغ و مزرعات را به نام او ثبت نما زیرا بدان نیازمند خواهی شد.» من نیز آن را به نام ابوالقاسم موسی بن جوزجی برادر زاده ابو جعفر علیه السلام که به جهت دیانت و نعمت، مورد اعتماد من بود ثبت نمودم دیری نپایید که به اسارت اعراب در آمدم و باغ و

مزرعه‌ای را که در مالکیت من بود چپاول کردند و کلیه غلات و احشام و اثاثیه‌ام را، که بهای آن‌ها به هزار دینار می‌رسید، از دستم رفت و مدتی در اسارت آن‌ها باقی ماندم تا این که خود را با پرداخت صد دینار و هزار و پانصد درهم، آزاد ساختم و قریب به پانصد درهم بابت پرداخت دستمزد پیک‌ها، هزینه‌ام شد و از زندان خارج شدم و به همان مزرعه و باغ [که امام فرموده بود] نیازمند گشتم و آن را فروختم.

«و أخبرني الحسين بن عبيدالله، عن أبي الحسن محمد بن أحمد بن داود القمي رحمة الله، عن أبي علي بن همام قال: أنفذ محمد بن عليّ الشلمغاني العزاقري إلى الشيخ الحسين بن روح يسأله أن يبأله و قال: أنا صاحب الرجل و قد أمرت باظهار العلم، و قد أظهرته باطناً و ظاهراً، فبأهني فانفذ إليه الشيخ رضي الله عنه في جواب ذلك أيّنا تقدم صاحبه فهو المخصوص، فتقدم العزاقريّ فقتل و صُلب و أخذ معه ابن أبي عون، و ذلك في سنة ثلاث و عشرين و ثلاثمائة؛<sup>۱</sup>

حسین بن عبیدالله، از ابوالحسن محمد بن احمد بن داود قمی رحمته الله از ابوعلی بن همام روایت کرده که گفت: محمد بن علی شلمغانی عزاقری طی نامه‌ای به حسین بن روح از او خواست با وی به مباحله بپردازد و در آن نامه اظهار داشت: من وکیل امام زمان رحمته الله هستم و دستور یافته‌ام علم و دانش خویش را ابراز نمایم و آن را در ظاهر و باطن آشکار نموده‌ام، اینک با من مباحله نما.

حسین بن روح رحمته الله در پاسخ وی نامه‌ای به این شرح فرستاد: هر یک از ما که برای مباحله پیشی گیرد، دشمن امام خواهد بود و عزاقری پیشگام شد، به همین سبب کشته و به دار آویخته شد و ابن ابوعون نیز همراه با او دستگیر شد. این حادثه در سال ۳۲۳ رخ داد.

«قال ابن نوح: و أخبرني جدّي محمد بن أحمد بن العباس بن نوح رضي الله عنه قال: أخبرنا أبو محمد الحسن بن جعفر بن اسماعيل بن صالح الصيمري قال: لما أنفذ الشيخ أبو

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۲۳، ح ۴۳، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۸۸، ح ۱۰۱؛ خرائج، ج ۳، ص ۱۱۲۲، ح ۳۹، از ابوعلی بن همام.

القاسم الحسين بن روح رضی الله عنه التوقيع في لعن ابن أبي العزاقر أنفذه من محسبه في دار المقتدر إلى شيخنا أبي علي بن همام رحمه الله في ذي الحجة سنة اثنتي عشرة و ثلاثمائة و أملاه أبو علي رحمة الله عليّ و عرّفني أن أبا القاسم رضی الله عنه راجع في ترك اظهاره فإنّه في يد القوم و (في) حبسهم فامر باظهاره و أن لا يخشى و يأمن، فتخلص فخرج من الحبس بعد ذلك بمدة يسيرة و الحمد لله؛<sup>۱</sup>

ابن نوح به نقل از جدش محمد بن احمد بن عباس بن نوح علیه السلام از ابو محمد حسن بن جعفر بن اسماعیل بن صالح صیمری روایت کرده که گفت: در ذی حجة سال ۳۱۲ آن گاه که شیخ ابو القاسم حسین بن روح علیه السلام از محل زندان خود در خانه مقتدر عباسی پیامی از ناحیه مقدسه در مورد لعن ابن ابو العزاقر به شیخ بزرگوارمان ابو علی بن همام علیه السلام فرستاد. ابو علی آن را برای من خواند و مرا آگاه ساخت که حسین بن روح علیه السلام از حضرت خواسته این پیام را آشکار نسازد زیرا در آن روز حسین بن روح در دست دشمن و در زندان آنان به سر می برد ولی امام علیه السلام فرمان داد آن را اظهار نماید و بیم به خود راه ندهد و در امان خواهد بود و دیری نپایید وی بحمد الله از زندان رهایی یافت.

«قال: و وجدت في أصل عتيق كتب بالأهواز في المحرم سنة سبع عشرة و ثلاثمائة: أبو عبد الله قال: حدثنا أبو محمد الحسن بن علي بن اسماعيل بن جعفر بن محمد بن عبد الله بن محمد (بن عمر) بن علي بن أبي طالب المرجاني قال: كنت بمدينة قم، فجرى بين اخواننا كلام في أمر رجل أنكر ولده، فانقذوا رجلاً إلى الشيخ صانه الله.

و كنت حاضراً عنده أيده الله فدفع إليه الكتاب فلم يقرأه و أمره أن يذهب إلى أبي عبد الله البزوفري أعزه الله ليحيب عن الكتاب فصار إليه و أنا حاضر، فقال [له] أبو عبد الله: الولد ولده و واقعها في يوم كذا و كذا في موضع كذا و كذا فقل له: فيجعل اسمه محمداً فرجع الرسول إلى البلد و عرفهم و وضع عندهم القول و ولد الولد و سُمي

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۲۴؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۸۹، ح ۱۰۲.

محمداً؛<sup>۱</sup>

وی می گوید: محرم سال ۳۱۷ کتابی قدیمی در اهواز دیدم - در آن نوشته شده بود ابو عبدالله به نقل از ابو محمد حسن بن علی اسماعیل بن جعفر بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب گرگانی روایت کرده که می گوید: در شهر قم به سر می بردم. بین برادران دینی پیرامون مردی که فرزند خود را انکار کرده بود بحث و گفتگو به میان آمد و یکی را نزد شیخ حسین بن روح رضی الله عنه اعزام کردند و من نزد وی حضور داشتم. پیک، نامه را به دست وی داد ولی او نامه را نخواند و به پیک دستور داد آن را نزد ابو عبدالله بزوفری ببرد تا پاسخ آن را بدهد. فرستاده، نزد وی رفت و من نیز حضور داشتم، ابو عبدالله به وی گفت: فرزند، از آن اوست و در فلان روز و در فلان مکان با همسرش آمیزش نموده و بدو بگو: فرزندش را محمد بنامد.

پیک، به شهر باز گشت و موضوع را با آنان در میان گذاشت و سخن ابو عبدالله را برایشان توضیح داد و فرزند آن مرد که تولد یافت، او را محمد نام نهادند.»  
 «قال ابن نوح: و حدّثنی أبو عبدالله الحسین محمد بن سورة القمی رحمه الله حين قدم علينا حاجاً، قال: حدّثنی علی بن الحسین بن یوسف الصائغ القمی و محمد بن أحمد بن محمد الصیرفی المعروف بابن الدلال و غیرهما من مشایخ أهل قم أنّ علی بن الحسین بن موسی بن بأبویه کانت تحته بنت عمّة محمد بن موسی بن بأبویه فلم یزرق منها ولداً. فکتب إلى الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح رضی الله عنه أن یسأل الحضرة أن یدعو الله أن یرزقه أولاداً فقهاء، فجاء الجواب:

«إنک لا تُزرق من هذه و ستملک جاریةً دلمیةً و تُزرق منها ولدین فقیهین؛

ابن نوح می گوید: آن گاه که ابو عبدالله حسین بن محمد بن سورة قمی رضی الله عنه از سفر حج نزد ما بازگشت، برای من روایت کرد و گفت علی بن حسن بن یوسف صائغ قمی، محمد بن احمد بن محمد صیرفی معروف به ابن دلال و دیگر بزرگان قم غیر از

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۲۴ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۸۹ ح ۱۰۳، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

این دو بزرگوار، برای من روایت کرده‌اند که: علی بن حسین بن موسی بن بابویه، با دختر محمد بن موسی بن بابویه دختر عموی خویش ازدواج کرد و از او دارای فرزند نشد. طی نامه‌ای به شیخ ابو القاسم حسین بن روح علیه السلام از او خواست از حضرت حجت علیه السلام درخواست نماید تا از خدا بخواهد فرزندان فقیه به وی ارزانی دارد.

در پاسخ وی پیامی صادر شد که «شما از این زن صاحب فرزند نخواهی شد ولی صاحب کنیزکی دیلمی، می‌شوی و از او دارای دو فرزند فقیه خواهی شد».

وی می‌گوید: ابو عبدالله بن سوره به من گفت: ابو الحسن ابن بابویه علیه السلام دارای سه فرزند شد که محمد و حسین در زمینه حفظ روایات دو فقیه نامدار شدند و حافظ روایاتی بودند که هیچ کس از علمای قم غیر از آن دو حافظ آنها نبودند. برادر دیگری به نام حسن داشتند که فرزند وسط به شمار می‌آمد و فردی نیایشگر بود و پارسا می‌زیست و با مردم نمی‌آمیخت و از فقه بهره‌ای نداشت.

ابن سوره می‌گوید: هرگاه ابو جعفر و ابو عبدالله فرزندان علی بن حسین روایتی نقل می‌کردند مردم از قدرت حفظ آنان شگفت زده می‌شدند به آنان می‌گفتند: این مقام و منزلت، خاص شماست که به دعای امام علیه السلام به شما عنایت شده و این قضیه میان مردم قم معروف است.<sup>۱</sup>

«(قال) و سمعت أبا عبدالله بن سورة القمي يقول: سمعت سروراً - وكان رجلاً عابداً مجتهداً لقيته بالأهواز غير أنني نسيت نسبه - يقول: كنت أحرص لا أتكلم، فحملني أبي و عمي في صباي و سني، إذ ذاك ثلاثة عشر، أو أربعة عشر إلى الشيخ أبي القاسم بن روح رضي الله عنه فسأله أن يسأل الحضرة أن يفتح الله لساني».

فذكر الشيخ أبو القاسم الحسين بن روح أنكم أمرتم بالخروج إلى الحائر.

قال سرور: فخرجنا أنا و أبي و عمي إلى الحائر فاغتسلنا و زُرنا قال: فصاح بي أبي و

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۲۴ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۸۹، ح ۱۰۴ به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ تبصرة الولی، ح ۵۷؛ اثبات، جلد یاد شده، ص ۶۹۷، ح ۱۳۰؛ فرج المهموم، ص ۲۵۸؛ به نقل از خرائج، ج ۲، ص ۷۹۰، ح ۱۱۳، به نحو اختصار.

عمی: یا سرور! فقلت بلسان فصیح: لَبَّيْكَ فَقَالَ لِي: وَيْحَكَ تَكَلَّمْتَ فَقُلْتَ: نَعَمْ.  
 قال أبو عبد الله بن سورة (و) كان سرور هذا (رجلاً) ليس بجمهوري الصوت؛<sup>۱</sup>  
 راوی می گوید: نیز از ابو عبدالله بن سورة قمی شنیدم می گفت: از سرور - که فردی  
 نیایشگر و در عبادت کوشا بود و با او در اهواز دیدار کردم ولی دودمانش را فراموش  
 کرده ام - شنیدم می گفت: من لال بودم و قدرت بر سخن گفتن نداشتم. پدر و عمویم  
 مرا در نوجوانی - سیزده یا چهارده سالگی - نزد شیخ ابوالقاسم بن روح رضی الله عنه بردند، از او  
 درخواست کردند که از حضرت حجت رضی الله عنه بخواهد تا خداوند زبان مرا بگشاید. شیخ  
 ابوالقاسم حسین بن روح به آنان یادآور شد که شما دستور یافته اید برای حلّ این  
 مشکل به زیارت مرقد ابا عبدالله الحسین رضی الله عنه مشرف شوید.  
 سرور می گوید: من و پدر و عمویم به زیارت حرم امام حسین رضی الله عنه رهسپار شدیم و  
 غسل کردیم و زیارت نمودیم که ناگهان پدر و عمویم مرا صدا زدند و گفتند: سرور!  
 من به گونه ای بسیار روان پاسخ دادم: آری؛  
 پدرم به من گفت: شگفتا! تو سخن گفتی؟!  
 گفتم: آری».

ابو عبدالله بن سورة می گوید: سرور یاد شده، از صدای بلندی برخوردار نبود.  
 «أخبرني محمد بن محمد بن النعمان و الحسين بن عبيد الله، عن محمد بن أحمد الصفواني  
 رحمه الله قال: رأيت القاسم بن العلاء و قد عمر مائة سنة و سبع عشرة سنة، منها ثمانون  
 سنة صحيح العينين لقي مولانا أبا الحسن و أبا محمد العسكري عليهما السلام. و حجب  
 بعد الثمانين، و ردّت عليه عيناه قبل وفاته بسبعة أيام.  
 و ذلك أنّي كنت مقيماً عنده بمدينة الران من أرض آذربايجان و كان لا تنقطع  
 توقيعات مولانا صاحب الزمان عليه السلام على يد أبي جعفر محمد بن عثمان العمري و  
 بعده على (يد) أبي القاسم (الحسين) بن روح قدّس الله روحهما فانقطعت عنه المكاتبة نحواً

۱. همان، ص ۳۲۵ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۹۰، ح ۱۰۵، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ مدینه المعاجز،  
 ص ۶۲۶، ح ۱۲۷، به نقل از خرائج، ج ۳، ص ۱۱۲۳، ح ۴۰، از ابو عبدالله بن سورة نظیر آن را آورده است.

من شهرين، فقلق رحمه الله لذلك.

فبينما نحن عنده نأكل إذ دخل البواب مستبشراً، فقال له: فيج العراق لا يسمّى بغيره - فاستبشر القاسم وحوّل وجهه إلى القبلة، فسجد و دخل كهل قصير يرى أثر الفيّوج عليه، و عليه جبّة مصريّة، و في رجله نعل محامليّ، و على كتفه مخلاة.

فقام القاسم فعانقة و وضع المخلاة عن عنقه، و دعا بطشت و ماء فغسل يده و أجلسه إلى جانبه، فأكلنا و غسلنا أيدينا فقام الرّجل فأخرج كتاباً أفضل من النصف المدرج، فناوله القاسم، فأخذه و قبله و دفعه إلى كاتب له يقال له ابن أبي سلمة، فأخذه أبو عبد الله ففضّه و قرأه حتّى أحسّ القاسم بنكايته.

فقال: يا أبا عبد الله خير، فقال: و يحك خرج فيّ شيء فقال أبو عبد الله: ما تكره فلا، قال القاسم: فما هو؟ قال: نعى الشيخ إلى نفسه بعد ورود هذا الكتاب باربعين يوماً، و قد حمل إليه سبعة أثواب فقال القاسم: في سلامة من ديني؟ فقال: في سلامة من دينك، فضحك رحمه الله فقال: ما أوّمل بعد هذا العمر.

فقال [فقام] الرّجل الوارد: فأخرج من مخلاته ثلاثة أزر و حبرة يمانيّة حمراء و عمامة و ثوبين و مندبلاً فأخذه القاسم، و كان عنده قيص خلعه عليه مولانا الرضا أبو الحسن عليه السلام، و كان له صديق يقال له عبد الرّحمن بن محمّد البدرى، و كان شديد النصب، و كان بينه و بين القاسم نضراً لله و وجهه مودّة في أمور الدنيا شديدة، و كان القاسم يودّه و (قد) كان عبد الرّحمن وافي إلى الدّار لإصلاح بين أبي جعفر بن حمدون الهمدانيّ و بين ختنه ابن القاسم.

فقال القاسم لشيخين من مشايخنا المقيمين معه، أحدهما يقال له أبو حامد عمران بن المفلس و الآخر أبو عليّ بن جحدر: أن اقرئنا هذا الكتاب عبد الرّحمن بن محمّد فإنّي أحبّ هدايته و أرجو [أن] يهديه الله بقراءة هذا الكتاب فقالا له: الله الله فإنّ هذا الكتاب لا يحتمل ما فيه خلق من الشيعة فكيف عبد الرّحمن بن محمّد.

فقال: أنا أعلم أنّي مفسّ لسرّ لا يجوز لي إعلانه، لكن من محبّتي لعبد الرّحمن بن محمّد و شهوتي أن يهديه الله عزّوجلّ لهذا الأمر هوذا، إقرأه الكتاب.

فلما مرّ [في] ذلك اليوم - و كان يوم الخميس لثلاث عشرة خلت من رجب - دخل عبد الرحمن بن محمد و سلّم عليه فأخرج القاسم الكتاب فقال له: اقرأ هذا الكتاب و انظر لنفسك فقرأ عبد الرحمن الكتاب فلما بلغ إلى موضع النعي رمى الكتاب عن يده و قال للقاسم: يا أبا محمد إتق الله فإنك رجل فاضل في دينك، متمكّن من عقلك و الله عزّوجلّ يقول:

﴿وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مِّاذَا تَكْسِبُ غَدًا و مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾.

و قال: ﴿عالمُ الغيب فلا يظهر على غيبه أحداً﴾.

فضحك القاسم و قال له: أتمّ الآية ﴿إلا من أرتضى من رسول﴾ و مولاي عليه السلام هو الرضا من الرسول، و قال: قد علمت أنك تقول هذا و لكن أرخ اليوم، فإن أنا عشت بعد هذا اليوم المؤرخ في هذا الكتاب فاعلم أني لست على شيء، و إن أنا متّ فانظر لنفسك، فورخ عبد الرحمن اليوم و افترقوا.

و حمّ القاسم يوم السابع من ورود الكتاب، و اشتدّت به في ذلك اليوم العلة، و استند في فراشه إلى الحائط، و كان ابنه الحسن بن القاسم مُدمناً على شرب الخمر، و كان متزوجاً إلى أبي عبدالله بن حمدون الهمدانيّ، و كان جالساً و رداؤه مستور على وجهه في ناحية من الدار، و أبو حامد في ناحية، و أبو عليّ بن جحدر و أنا جماعة من أهل البلد نبكى، إذ اتكى القاسم على يديه إلى خلف و جعل يقول: يا محمد يا عليّ يا حسن يا حسين يا موالئ كونوا شفعاى إلى الله عزّوجلّ و قالها الثانية و قالها الثالثة.

فلما بلغ في الثالثة: يا موسى يا عليّ، تفرقت أجفان عينيه كما يفرقع الصبيان شقائق النعمان، و انتفخت حدقته، و جعل يمسح بكُمه عينيه، و خرج من عينيه شبيه بماء اللحم مدّ طرفه إلى ابنه، فقال: يا حسن إلىّ يا أبا حامد (إلىّ) يا أبا عليّ (إلىّ) فاجتمعنا حوله و نظرنا إلى الحدقتين صحيححتين، فقال له أبو حامد: ترانى و جعل يده على كلّ واحد منا، و شاع الخبر في الناس و العامّة و (انتابه) الناس من العوامّ ينظرون إليه.

و ركب القاضى إليه و هو أبو السائب عتبة بن عبيدالله المسعودى و هو قاضى القضاة ببغداد، فدخل عليه فقال له: يا أبا محمد ما هذا الذى بيدى و أراه خاتماً فصّه فيروزج،



فقربه منه فقال: عليه ثلاثة أسطر فتناوله القاسم رحمه الله فلم يمكنه قراءته و خرج الناس متعجبين يتحدثون بخبره، و التفت القاسم إلى ابنه الحسن فقال له: إن الله مُزَلِّك منزلة و مرتبک مرتبة فاقبلها بشكر، فقال له الحسن: يا أبه قد قبلتها، قال القاسم: على ماذا؟ قال: على ما تأمرني به يا أبه! قال: على أن ترجع عما أنت عليه من شرب الخمر، قال الحسن: يا أبه! و حق من انت في ذكره لارجع عن شرب الخمر، و مع الخمر أشياء لا تعرفها، فرفع القاسم يده إلى السماء و قال: اللهم ألهم الحسن طاعتك و جنبه معصيتك ثلاث مرّات، ثمّ دعا بدرج فكتب وصيته بيده رحمه الله و كانت الضياع التي في يده لمولانا وقف وقفه (أبوه).

و كان فيما أوصى الحسن أن قال: يا بني إن أهلت لهذا الأمر يعني الوكالة لمولانا فيكون قوتك من نصف ضيعتي المعروفة بفرجيذه، و سائرها ملك لمولاي، و إن لم تؤهل له فاطلب خيرك من حيث يتقبل الله، و قبل الحسن وصيته على ذلك.

فلما كان في يوم الأربعاء و قد طلع الفجر مات القاسم رحمه الله، فوافاه عبدالرحمن يعدو في الأسواق حافياً حاسراً و هو يصيح: واسيداه، فاستعظم الناس ذلك منه و جعل الناس يقولون: ما الذي تفعل بنفسك، فقال: اسكتوا، فقد رأيت ما لم تروه، و تشييع و رجع عما كان عليه، و وقف الكثير من ضياعه.

و تولى أبوعلی بن جحدر غسل القاسم و أبوحامد يصب عليه الماء، و كفن في ثمانية أثواب على بدنه قيص مولاه أبي الحسن و ما يليه السبعة الأثواب التي جاءته من العراق. فلما كان بعد مدة يسيرة ورد كتاب تعزية على الحسن من مولانا عليه السلام في آخره دعاء «ألهمك الله طاعته و جنبك معصيته» و هو الدعاء الذي كان دعا به أبوه، و كان آخره «قد جعلنا أباك إماماً لك و فعاله لك مثلاً؛<sup>۱</sup>

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۱۳، ح ۳۷، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و فرج المهموم، ص ۲۴۸-۲۵۲، از شیخ طوسی؛ خرائج، ج ۱، ص ۴۶۷، از مفید، از صفوانی؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۹۰، ح ۱۰۶ به نحو اختصار به نقل از غیبت و خرائج، مانند آن را یادآور شده است؛ منتخب انوار المصیبه، ص ۱۳۰-۱۳۴، به نقل از خرائج؛ مدينة المعاجز، ص ۶۱۲، ح ۸۹، از مفید، از صفوانی؛ ثاقب المناقب، ص ۲۵۷، از عبدالله صفوانی با اندکی تفاوت.

محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید<sup>۱</sup>) و حسین بن عبیدالله، از محمد بن احمد صفوانی<sup>۲</sup> روایت کرده‌اند که گفت: با قاسم بن علاء ۱۱۷ در سالگی اش که ۸۰ سال آن چشمانش بینا بود - دیدار کردم. وی امام هادی و امام عسکری علیهما السلام را درک کرده و پس از ۸۰ سالگی نابینا شده بود، هفت روز قبل از درگذشت وی چشمانش بینایی خود را باز یافت.

ماجرا بدین ترتیب بود که من نزد او در شهر «ران»<sup>۱</sup> در منطقه آذربایجان اقامت داشتم و همواره پیام‌های حضرت صاحب الامر<sup>۳</sup> توسط ابو جعفر محمد بن عثمان عمّری شرف صدور می‌یافت. ولی پس از او مدت دو ماه مکاتبه حضرت با او قطع گردید وی به شدت نگران شد. روزی ما در حالی که مشغول غذا خوردن بودیم، دربان با شادی و سرور بر او وارد شده و بدو گفت: «پیک عراق» غیر از این نام، نام دیگری نمی‌دانست. قاسم او را مزده داد و صورتش را به سمت قبله گرداند و زمین را سجده کرد. مردی میان سال با قامتی کوتاه که آثار نخستگی راه در او هویدا بود وارد شده ردایی آستر دار (یا مصری) به تن داشت، کفش محاملی پوشیده و توبره‌ای به دوش داشت.

قاسم به پا خاست و با او معانقه کرد و توبره را از دوش وی برگرفت و تشت و ظرف آبی طلبید و دستان وی را شست و او را کنار خود نشانید، با هم غذا تناول کردیم و دستانمان را شستیم. پیک به پا خاست و کاغذ نامه‌ای بیش از اندازه نصف صفحه، بیرون آورد و آن را به قاسم داد. وی آن را گرفت و بوسید و به کاتب خود - ابن ابوسلمه - سپرد تا آن را بخواند ابو عبدالله (کاتب) نامه را گرفت و گشود و قرائت کرد تا این که قاسم در چهره کاتب احساس نگرانی دید پرسید: ابو عبدالله! خیر است. گفت: آری، خیر است.

گفت: شگفتا! در مورد من چیزی صادر شده؟  
ابو عبدالله گفت: مطلبی ناخرسند شما، خیر.

۱. شهری بین مراغه و زنجان. (آران)

قاسم گفت: بنابراین، چیست؟

وی گفت: شیخ حسین بن روح علیه السلام از رحلت شما خبر داده که چهل روز پس از ورود این نامه، اتفاق خواهد افتاد و هفت قطعه پارچه (برای کفن) از ناحیه وی برای فرستاده شده است.

قاسم گفت: آیا در آن زمان دین و آیینم سالم است؟

گفت: آری، سپس قاسم علیه السلام لبخندی زد و گفت: پس از گذشت این عمر، آرزوی دیگری ندارم؟

پیک برخاست و از توبره اش سه بُرد یمانی سرخ و عمامه و دو پیراهن و یک دستمال بیرون آورد و قاسم آن‌ها را گرفت و خود نیز، پیراهنی در اختیار داشت که علی بن موسی الرضا علیه السلام به او هدیه داده بود.

قاسم، دوستی به نام عبدالرحمان بن محمد بدری داشت که از مخالفان اهل بیت به شمار می‌آمد و میان او و قاسم در امور دنیوی، علاقه و محبت فراوانی وجود داشت و قاسم به او محبت می‌ورزید و عبدالرحمان جهت برقراری صلح و آشتی بین ابوجعفر بن حمدون همدانی و دامادش، فرزند قاسم به خانه آنان آمده بود.

قاسم به دوتن از بزرگان ما به نام‌های ابوحامد عمران بن مفلس و ابوعلی بن جحدر، که با او در آن جا اقامت داشتند، گفت: این نامه را در حضور عبدالرحمان بن محمد بخوانید زیرا من دوست دارم وی هدایت شود و امیدوارم خداوند با قرائت این نامه وی را ارشاد فرماید و آن دو سه بار به قاسم تذکر دادند: به خدا! محتوای این نامه برای شیعیان قابل تحمّل نیست تا چه رسد به عبدالرحمان بن محمد!

گفت: من به خوبی آگاهم رازی را که نباید آشکار کنم، فاش می‌سازم ولی به جهت علاقه و محبتی که به عبدالرحمان دارم و دوست دارم خدای عزّوجلّ او را بدین سبب هدایت فرماید، این نامه را برایش بخوانید.

آن روز مصادف با پنجشنبه ۲۷ رجب بود که عبدالرحمان بن محمد وارد شد و بر قاسم سلام کرد. قاسم نامه را بیرون آورد و به او گفت: این نامه را بخوان و در خود

بیندیش. عبدالرحمان نامه را قرائت کرد وقتی به آن بخش که خبر از رحلت وی داده بود، رسید نامه را دور افکند و به قاسم گفت: ابو محمد! از خدا بترس تو در دین و آیینت مردی اندیشمند و اهل خیر هستی و خدای عزوجل می فرماید: ﴿و ما تدری نفسُ بأیِّ أرضٍ تموت﴾<sup>۱</sup> و نیز فرمود: ﴿عالمُ الغیب فلا یظهر علی غیبه أحداً﴾<sup>۲</sup>. قاسم لبخندی زد و بدو گفت: آیه را تمام کن ﴿إلا من ارتضى من رسول﴾ و مولای من همان فرد برگزیده رسولان است.

سپس به عبدالرحمان گفت: من به خوبی می دانستم شما چنین خواهی گفت ولی تاریخ امروز را یادداشت کن، اگر پس از تاریخ تعیین شده در این نامه من زنده ماندم، بدان که من اعتباری ندارم و اگر از دنیا رفتم در خود بیندیش. عبدالرحمان تاریخ آن روز را یادداشت کرد و هر دو از یکدیگر جدا شدند. هفت روز پس از ورود نامه قاسم دچار تب شد و در آن روز شدت یافت و در بستر خویش بر دیوار تکیه زد و پسرش حسن بن قاسم همواره به میگزساری می پرداخت و دختر ابو جعفر بن حمدون همدانی را به ازدواج خویش در آورده بود، در گوشه‌ای از خانه نشسته بود و باردایش چهره خود را پوشانده و ابو حامد در گوشه‌ای دیگر قرار داشت و ابوعلی بن جحدر و من و جمعی از اهالی شهر، می گریستیم که قاسم به دستان خود به پشت تکیه زد و دوبار گفت: یا محمد! یا علی! یا حسن! یا حسین! ای سروران من! در پیشگاه خدای عزوجل شفیع من باشید و بار دوم و سوم نیز آن را تکرار کرد و این بار گفت: یا موسی! یا علی! که مرگانش همان گونه که کودکان، گل شقایق را می گشایند، گشوده و حدقه اش باز شد و با آستین خود چشمش را پاک می کرد و چیزی شبیه خون آبه‌ای که از گوشت جدا شود از چشم وی خارج می شد آن گاه به فرزندش نگریست و گفت: ای حسن! ای ابو حامد! ای ابوعلی! نزد من بیایید، اطراف وی گرد آمدیم به چشمانش نگریستم آن‌ها را صحیح و سالم یافتیم. ابو حامد به او گفت: مرا می بینی؟ وی دستش

۱. لقمان، آیه ۳۴.

۲. جن، آیه ۲۶ و ۲۷.

را بر هر یک از ما نهاد و این خبر همه جا میان توده مردم پیچید و دسته دسته، نزدش حضور یافته و او را نظاره گر بودند.

ابوسائب عتبه بن عبیدالله مسعودی قاضی القضاات بغداد نیز سوار بر مرکب و نزد وی رهسپار گشت وقتی بر او وارد شد با او به گفتگو پرداخت و اظهار داشت: ابومحمد در دست من چه می بینی؟ انگشتری با نگین فیروزه را به او نشان داد و به وی نزدیک ساخت و گفت: عبارتی سه سطری بر آن نگاشته شده است، قاسم انگشتر را گرفت ولی قادر بر قرائت نقش نگین آن نشد. مردم شگفت زده بیرون رفته و در خصوص این ماجرا سخن می گفتند. قاسم رو به پسرش حسن کرد و بدو گفت: خداوند به تو مقام و منزلتی عنایت کرده با سپاسگزاری آن را پذیرا باش.

حسن به پدر گفت: پدر جان آن را پذیرفتم.

قاسم گفت: به چه شرطی؟

گفت: پدر جان! هر دستوری که تو بدهی؟

پدر گفت: مشروط به این که دست از میگزاری برداری.

حسن گفت: سوگند به کسی که از او یاد می کنی! نه تنها از میگزاری بلکه از دیگر

اعمال تبهکارانه ای که تو از آن بی خبری دست خواهم کشید.

قاسم دستش را به آسمان بلند کرد و سه بار عرضه داشت: «خدایا! طاعت و

فرمانبرداری ات را به حسن الهام نما و او را از نافرمانی ات مصون دار.» آن گاه کاغذی

طلبید و با دست خویش وصیتش را نگاشت و باغ و مزرعه هایی را که در اختیار وی

بود وقف بر مولا و سرورمان نمود.

۱. خطیب در تاریخ خود می گوید: ابوسائب عتبه بن عبیدالله موسی همدانی، کرسی قضاوت ناحیه غرب شهر منصوره و پس از آن ناحیه شرق را بر عهده گرفت و پس از آن در دوران خلیفه مطیع الله، به سمت قاضی القضااتی دست یافت تا این که می گوید: وی در سال ۳۵۱ از دنیا رفت. سبکی در طبقات خود آورده است که: عتبه، نخستین فرد شافعی مذهبی بود که به مقام قاضی القضااتی رسید. در سایر کتب رجال آمده که وی کرسی قضاوت را در مراغه از توابع آذربایجان و سپس همین مسؤولیت را در همدان و پس از آن در بغداد عهده دار شد و در سال ۳۵۱ از دنیا رفت.

از جمله مواردی که به حسن وصیت کرد این بود که، فرزندم اگر شایستگی وکالت مولا و سرورمان را یافتی، هزینه زندگی تو نیمی از درآمد حاصله از مزرعه معروف من در «فرجیده» و بقیه در ملکیت مولایم صاحب الزمان علیه السلام است و اگر لیاقت آن مقام را نیافتی، هزینه زندگی ات را از هر طریقی که مورد رضایت خداست، به دست آور. حسن نیز وصیت پدر را منوط به همین شرط پذیرا شد. و در پگاه روز چهارم، قاسم دنیا را وداع گفت و عبدالرحمان [با آگاه شدن از موضوع] دوان دوان در بازارها سرو پای برهنه فریاد می زد «و اسیداه!» مردم، عمل وی را کاری شگفت آور تلقی کرده و به او می گفتند: چرا با خود چنین می کنی؟

پاسخ داد: ساکت باشید! من چیزی را مشاهده کردم که شما ندیده اید! و بدین سان به مذهب شیعه گروید و از مسلک خویش دست برداشت و بسیاری از مزارع و باغ های خویش را وقف کرد.

ابوعلی بن جحدر انجام دادن غسل قاسم را بر عهده گرفت و ابوحامد آب بر پیکر او می ریخت و در هشت قطعه پارچه کفن شد و پیراهن مولا و سرورش علی بن موسی الرضا علیه السلام را نیز به تن داشت و هفت قطعه پارچه ای را که از عراق برایش فرستاده شده بود، روی آن پیراهن بر او پوشاندند.

پس از مدت کوتاهی، تسلیت نامه ای از ناحیه مقدسه حضرت صاحب الزمان علیه السلام به فرزندش حسن رسید و در پایان آن دعایی به این عبارت آمده بود: «خداوند اطاعت و فرمانبرداری اش را به تو الهام و از معصیت خود، مصون دارد» و این دقیقاً همان دعایی بود که پدرش در حق وی نمود و در پایان آن مرقوم فرموده بود: «ما پدرت را پیشوای تو و رفتارش را الگویت قرار دادیم».

«و بهذا الإسناد، عن الصفوانی قال: وافى الحسن بن علیّ الوجناء النصیبی سنة سبع و ثلاثمائة و معه محمد بن الفضل الموصلی، و كان رجلاً شیعیاً غیر أنه ینکر وكالة أبی القاسم بن روح رضی الله عنه و یقول: إن هذه الأموال تخرج فی غیر حقوقها. فقال الحسن بن علیّ الوجناء لمحمد بن الفضل: یا ذالرجل إتیق الله فإن صحّة وكالة أبی القاسم کصحّة وكالة أبی

جعفر محمد بن عثمان العمری، و قد كانا نزلا ببغداد علی الزاهر، و كنتا حضرنا السلام علیهما، و كان قد حضر هناك شیخ لنا یقال له أبو الحسن بن ظفر و أبو القاسم بن الأزهر، فقال الخطاب بین محمد بن الفضل و بین الحسن (بن علی)، فقال محمد بن الفضل للحسن: من لی بصحة ما تقول و تثبت وكالة الحسين بن روح؟

فقال الحسن بن علی الوجناء: أبین لك ذلك بدلیل یثبت فی نفسك، و كان مع محمد بن الفضل دفتر كبير فيه ورق طلحي مجلد بأسود فيه حساباته، فتناول الدفتر الحسن و قطع منه نصف ورقة كان فيه بیاض، و قال لمحمد بن الفضل: أبروا لی قلما فبری قلما و اتفقا علی شیء بینهما لم أقف أنا علیه و اطلع علیه أبا الحسن بن ظفر و تناول الحسن بن علی الوجناء القلم، و جعل یكتب ما اتفقا علیه فی تلك الورقة بذلك القلم المبری بلا مداد، و لا یؤثر فيه حتی ملأ الورقة؛

ثم ختمه و أعطاه لشیخ كان مع محمد بن الفضل أسود یخدمه، و أنفذ بها إلى أبي القاسم الحسين بن روح و معنا ابن الوجناء لم یبرح، و حضرت صلاة الظهر فصلینا هناك، و رجع الرسول فقال: قال لی: إمض فإن الجواب یجیء، و قدمت المائدة فنحن فی الأكل إذ ورد الجواب فی تلك الورقة مكتوب بمداد عن فصل فصل، فلطم محمد بن الفضل وجهه و لم یتهنأ بطعامه، و قال لابن الوجناء: قم معی فقام معه حتی دخل علی أبي القاسم بن روح رضی الله عنه و بقى و یبکی و یقول: یا سیدی أقلنی أقالک الله، فقال أبو القاسم یغفر الله لنا و لك إن شاء الله؛<sup>۱</sup>

به همین اسناد، از صفوانی روایت کرده که گفت: حسن بن علی و جناء نصیبی در سال ۳۰۷ به اتفاق محمد بن فضل موصلی که فردی شیعه مذهب ولی منکر و کالت ابو القاسم حسین بن روح علیه السلام بود وارد آن دیار شد. وی بر این عقیده بود که، این اموال در غیر موارد لازم هزینه می شود.

حسن بن علی و جناء به محمد بن فضل گفت: ای مرد! از خدا بترس، صحت و کالت ابو القاسم با صحت و کالت ابو جعفر محمد بن عثمان عمری تفاوتی ندارد. [به

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۹۲، ح ۱۰۷، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) به نحو اختصار.

هر حال] آن دو در بغداد در منطقه «زاهر» فرود آمدند و ما برای عرض سلام و احترام نزدشان حضور یافتیم در آن جا پیرمردی از دوستان ما به نام ابوالحسن بن ظفر و ابوالقاسم بن ازهر حضور داشتند. گفتگوی میان محمد بن فضل و حسن بن علی طولانی شد، محمد بن فضل به حسن گفت: چه کسی گفته تو و وکالت حسین بن روح را برایم ثابت می‌کند؟

حسن بن علی و جناء گفت: من آن را با دلیلی که بر دلت بنشیند برایم ثابت خواهم کرد. محمد بن فضل دفتر بزرگی با کاغذی طلحی و جلدی سیاه، که صورت حساب‌های خود را در آن یادداشت کرده بود، با خود داشت. حسن دفتر را گرفت و نیمی از صفحه کاغذ سفید را از آن جدا کرد و به محمد بن فضل گفت: قلمی برایم بتراش و او چنین کرد و میان خود در مورد مسأله‌ای به توافق رسیدند که من از آن مطلع نشدم ولی ابوالحسن بن ظفر از آن آگاه شد و حسن بن علی و جناء قلم را گرفت و موردی را که در آن به توافق دست یافته بودند با قلم تراشیده شده بدون مرکب در آن ورقه یادداشت کرد و اثر قلم بر کاغذ نماند تا آن که ورقه را پر کرد و سپس بر آن مهر زد و به پیر مرد سیاه چهره‌ای که خدمتگزاری محمد بن فضل را می‌کرد سپرد و آن را نزد ابوالقاسم حسین بن روح فرستاد و ابن و جناء در کنار ما قرار داشت و از آن جا فاصله نگرفت.

وقت نماز ظهر فرارسید و همگی در آن جا نماز گزاردیم و پیک از نزد حسین بن روح بازگشت و اظهار داشت: حسین بن روح به من گفت: شما برو، پاسخ نامه خواهد آمد. سپس سفره غذا گسترده شد و همه بر سر سفره نشستیم. مشغول غذا خوردن بودیم که پاسخ نامه در همان ورقه، که هر بخشی از آن جداگانه با مرکب نوشته شده بود، رسید. محمد بن فضل (وقتی با این منظره رو به رو شد) به صورت خود سیلی نواخت و غذایش گوارای او نشد و به ابن و جناء گفت: بپا خیز همراه من بیا. وی برخاست و رفت تا بر حسین بن روح علیه السلام وارد شد و گریه کنان به [حسین بن روح علیه السلام] می‌گفت: سرورم! از خطای من در گذر، خداوند از گناهانت بگذرد. ابوالقاسم گفت:



ان شاء الله خداوند ما و شمارا مشمول رحمت و غفران خویش گرداند.»  
 «أخبرنا جماعة، عن أبي جعفر محمد بن عليّ بن الحسين بن بابويه قال: أخبرنا أبو محمد الحسن بن محمد بن يحيى العلوي ابن أخي طاهر ببغداد طرف سوق القطن في داره قال: قدم أبو الحسن عليّ بن أحمد بن عليّ العقيقي بغداد إلى عليّ بن عيسى بن الجراح - وهو يومئذ وزير في أمر ضيعة له - فسأله فقال له: إن أهل بيتك في هذا البلد كثير، فإن ذهبنا نعطي كلّمًا سألونا، طال ذلك، أو كما قال.

فقال له العقيقي: فإني أسأل من في يده قضاء حاجتي، فقال له عليّ بن عيسى: من هو ذلك؟ فقال: الله جلّ ذكره فخرج وهو مُغضب، قال: فخرجتُ و أنا أقول في الله عزاء من كلّ هالك، و درك من كلّ مصيبة، قال فانصرفت فجاءني الرسول من عند الحسين بن روح رضي الله عنه فشكوتُ إليه فذهب من عندي فأبلغه فجاءني الرسول بمائة درهم عدد و وزن مائة درهم و منديل و شيء من حنوط و أكفان و قال لي:

مولاك يقرئك السلام و يقول: إذا همّك أمر أو غمّ فامسح بهذا المنديل وجهك فإنّ هذا منديل مولاك، وخذ هذه الدراهم و هذا الحنوط و هذه الأكفان، و ستقضى حاجتك في هذه الليلة، فإذا قدمت إلى مصر مات محمد بن اسماعيل قبلك بعشرة أيّام، ثمّ مات بعده، فيكون هذا كفنك و هذا حنوطك و هذا جهازك.

[قال:] فأخذت ذلك و حفظته و انصرف الرسول، و إذا أنا بالمشاعل على بابي و الباب يدق، فقلت لغلامي خير: يا خير! أنظر أيّ شيء هو ذا؟ فقال: هذا غلام حميد بن محمد الكاتب ابن عمّ الوزير فأدخله إليّ، فقال لي: قد طلبك الوزير و يقول لك مولاي حميد: اركب إليّ.

(قال:) فركبت و فتحت الشوارع و الدروب [و جئت] إلى شارع الوزانين، فإذا بحميد قاعد ينتظرنى، فلما رأني أخذ بيدي و ركبنا فدخلنا على الوزير فقال لي الوزير: يا شيخ قد قضى الله حاجتك، و اعتذر إليّ و دفع إليّ مكتوبة محتومة قد فرغ منها، قال: فأخذت ذلك و خرجت؛

جمعی از رجال حدیث، به نقل از ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه، از

ابو محمد حسن بن محمد بن یحیی علوی برادرزاده طاهر ساکن بغداد در ناحیه بازار پنبه فروشان، روایت کرده که گفت: ابوالحسن علی بن احمد بن علی عقیقی در بغداد بر علی بن عیسی بن جراح، وزیر وقت، وارد شد و در خصوص مشکلی که در مورد باغ و مزرعه اش برای وی پیش آمده بود از او درخواست راه حلی نمود.

عیسی بدو گفت: تعداد افراد خاندان شما در این شهر فراوانند و اگر ما بخواهیم به همه درخواست های آنان پاسخ مثبت دهیم امور به درازا می کشد - یا آن گونه که راوی گفته - عقیقی در پاسخ وی گفت: من این امر را از کسی که بر آوردن نیازم به دست اوست، درخواست خواهم کرد.

عیسی بدو گفت: او کیست؟

عقیقی گفت: خدای بزرگ و با عظمت و سپس خشمگین از آن جا بیرون رفت. خود می گوید: از آن جا بیرون آمدم و این جمله را بر زبان می راندم «فی الله عزاء من کلّ هالك و درک من کلّ مصیبة؛ خداوند در ازای از دست رفتن هر چیز صبر می دهد و هر مصیبتی را جبران می کند».

عقیقی می گوید: از آن جا بیرون رفتم، پیکی از ناحیه حسین بن روح رضی الله عنه نزد آمد و از ماجرا به وی شکوه کردم. او از نزد رفت و ماجرا را به عرض حسین بن روح رساند و دوباره نزد بازگشت و یکصد درهم که عدد و و ز نشان مساوی بود، همراه با یک دستمال و مقداری حنوط و تعدادی کفن برایم آورد و گفت: سرور و مولایت به تو سلام می رساند و می فرماید: هرگاه مصیبت و غم و اندوهی برایت پیش آمد این دستمال را که دستمال خاص مولا و سرور توست، به صورت بمال و این درهم ها و حنوط و کفن را بستان و امشب به خواستهات خواهی رسید و هرگاه به دیار خود رسیدی، آگاه باش که! محمد بن اسماعیل ده روز پیش از تو دنیا را وداع خواهد گفت و تو پس از او به جوار معبود خواهی شتافت و اینک این کفن و این حنوط و این وسایل تجهیز پیکر توست، من آن ها را از پیک ستاندم و نگاهداشتم و پیک از نزد رفت.

ناگهان روشنایی چراغی را پشت در خانه مشاهده کردم و در خانه به صدا در آمد به غلامم خیر، گفتم: ای خیر! بین کیست؟

وی گفت: غلام حمید بن محمد کاتب پسر عموی وزیر است و او را بر من وارد کرد و وی به من گفت: وزیر، شما را خواسته و سرورم حمید به شما سفارش کرده سوار مرکب شده و نزد او بروی.

من نیز سوار شدم و از خیابان‌ها و گذرگاه‌ها عبور کرده و به خیابان «وزانین» [قبان داران] رسیدم، دیدم حمید در انتظار من به سر می‌برد. وقتی چشمش به من افتاد، دست مرا گرفت و سوار مرکب شدیم و بر وزیر وارد شدیم.

وزیر به من گفت: پیر مرد! خداوند حاجت و نیازت را بر آورده ساخت و از من پوزش خواست و اسنادی که قبلاً نوشته بود و بر آن‌ها مهر نهاده شده بود، به من سپرد. عقیقی می‌گوید: من آن‌ها را ستاندم و از آن جا بیرون رفتم.

راوی به نقل از ابو محمد می‌گوید: ابوالحسن علی بن احمد عقیقی این ماجرا را در «نصیبین» برایمان باز گو کرد و به من گفت: این حنوط تنها به عمه<sup>۱</sup>ام<sup>۱</sup> فلانی - که او را نام نبرد - به کسی داده نشد و من نیز آن را برای تجهیز خود درخواست نمودم. حسین بن روح به من گفته بود که باغ و مزرعه‌ام را به دست خواهم آورد و آن چه را من قصد کرده بودم برایم نگاشته بود. لذا به پاخاستم<sup>۲</sup> و سرو چشمانش را بوسیدم و بدو گفتم: سرورم! ممکن است آن کفن‌ها و حنوط و درهم‌ها را به من نشان بدهی. می‌گوید: کفن‌ها را برایم بیرون آورد دیدم در آن‌ها بُردی یمنی راه راه و سه قطعه پارچه مروی و یک عمّامه است و حنوط نیز در کیسه‌ای [جداگانه] وجود دارد. درهم‌ها را بیرون آورد و آن‌ها را وزن کرد، عدد و وزن آن‌ها مساوی بود.

بدو گفتم: سرورم! یکی از این درهم‌ها را به من هدیه نما تا از آن انگشتی بسازم. گفت: چنین چیزی ممکن نیست؟ از اموال خودم هر چه می‌خواهی از من بستان.

۱. احتمالاً عمه‌اش در خانه حسین بن روح بوده است.

۲. ظاهراً این سخن از ابو محمد علوی است.

گفتم: از همین درهم‌ها می‌خواهم و پافشاری کردم و سر و چشمانش را بوسیدم و یک درهم از آن‌ها به من داد و آن را در دستمال خود پیچیدم و در آستینم قرار دادم. وقتی به کاروانسرا رسیدم، زنبیلی را که با خود داشتم گشودم و دستمال را که درهم در آن پیچیده شده بود، داخل زنبیل نهادم و کتب و دفتر خویش را نیز در آن قرار داده و چند روزی اقامت کردم. پس از آن به سراغ درهم‌ها آمدم دیدم کیسه به همان حال بسته است ولی چیزی در آن نیست، گویی و سوسه شدم و به در خانه عقیقی آمدم و به غلامش خیر، گفتم: می‌خواهم خدمت آقاییت برسم، مرا بر او وارد ساخت و وی به من گفت: سرور من! چه شده؟

گفتم: درهم‌هایی را که به من دادی در کیسه نیافتم. وی زنبیل را خواست و درهم‌ها را بیرون آورد که یکصد درهم در عدد و وزن مساوی بودند و کسی نیز با من همراه نبود که وی را متهم سازم و از او بخواهم درهم‌ها را به من برگرداند. آن‌گاه، راهی دیار خود شد و باغ و مزرعه را خریداری کرد و به گفته‌ای محمد بن اسماعیل، ده روز پیش از او دنیا را وداع گفت و سپس وی از دنیا رفت و در کفن‌هایی که به او داده شده بود کفن گردید.<sup>۱</sup>

«و أخبرنا جماعة، عن أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه و أبي عبد الله بن علي أخيه قالاً: حدثنا أبو جعفر محمد بن علي الأسود رحمه الله قال سألتني علي بن الحسين بن موسى بن بابويه رضي الله عنه بعد موت محمد بن عثمان العمري قدس سره أن أسأل أبا القاسم الروحي قدس الله روحه أن يسأل مولانا صاحب الزمان عليه السلام أن يدعو الله أن يرزقه ولداً (ذكراً).

قال: فسألته فأنهى ذلك، ثم أخبرني بعد ذلك بثلاثة أيام أنه قد دعا لعلّ بن الحسين رحمه الله فإنه سيولد له ولد مبارك ينفع الله به و بعده أولاد.

قال أبو جعفر محمد بن علي الأسود و سألته في أمر نفسي أن يدعو لي أن أرزق ولداً

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۳۷، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از کمال‌الدین، ص ۵۰۵، ح ۳۶؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۷۹، ح ۸۰، به نقل از غیبت و کمال به نحو اختصار.

(ذکراً) فلم یجبنی إلیه و قال لی لیس إلی هذا سبیل قال: فولد نعلی بن الحسین رضی الله عنه تلك السنة [ابنه] محمّد بن علیّ و بعده أولاد، و لم یولد لی.

قال أبو جعفر بن بابویه: و كان أبو جعفر محمّد بن علیّ الأسود كثيراً ما یقول لی - إذا رأنی أختلف إلی مجلس شیخنا محمّد بن الحسن بن الولید رضی الله عنه و أرغب فی كتب العلم و حفظه - : لیس بعجب أن یكون لك هذه الرغبة فی العلم و أنت وُلدت بدعاء الأمام علیه السلام؛<sup>۱</sup>

جمعی از رجال حدیث، از ابو جعفر محمّد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه و ابو عبد الله حسین بن علی برادرش روایت کرده‌اند که آن دو به نقل از ابو جعفر محمّد بن علیّ أسود آورده‌اند که گفت: علی بن حسین بن موسی بن بابویه علیه السلام پس از رحلت محمّد بن عثمان عمری علیه السلام از من خواست تا از ابوالقاسم روحی - قدس الله روحه - بخواهم از حجة بن الحسن علیه السلام از پیشگاه خدا برای او فرزند پسری بخواهد. من نیز این موضوع را از او درخواست نمودم و او این خواسته را به حضرت رساند. سه روز بعد به من خبر داد که امام علیه السلام در حق علی بن حسین علیه السلام دعا فرموده و به زودی صاحب فرزندی با برکت خواهد شد که خداوند مردم را از برکت وجودش بهره‌مند خواهد ساخت و پس از او نیز صاحب فرزندان دیگری خواهد شد. ابو جعفر محمّد بن علیّ أسود می‌گوید: از او درخواست نمودم تا درباره خودم نیز دعا کند که خداوند فرزند پسری به من عنایت نماید ولی به من پاسخ مثبت نداد و گفت: راهی برای رسیدن به خواسته‌ات وجود ندارد، وی می‌گوید: در آن سال برای علی بن حسین علیه السلام محمّد بن علی و پس از او فرزندان دیگری متولد شد، ولی من صاحب فرزند نشدم. ابو جعفر بن بابویه می‌گوید: ابو جعفر محمّد بن علیّ أسود، در موارد بسیاری هر

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۳۵، ح ۶۱، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و کمال الدین، ص ۵۰۲، ح ۳۱؛ الثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۷۸، ح ۷۶ و ۷۷، به نقل از غیبت و از اعلام الوری، ص ۴۲۲ از ابن بابویه؛ تبصرة الولی، ح ۵۶؛ منتخب انوار المصیبه، ص ۱۱۳؛ مدینه المعاجز، ص ۶۱۲، ح ۸۷، از ابن بابویه؛ خرائج، ج ۳، ص ۱۱۲۴، ح ۴۲، از ابن بابویه به نحو اختصار؛ ابتدای حدیث را در ثاقب المناقب، ص ۲۷۰، از ابو جعفر محمد بن علیّ أسود نقل کرده است.

گاه می دید من به مجلس درس استادمان محمد بن حسن ولید آمد و شد دارم و به کتب علمی و حفظ علوم علاقه فراوان دارم به من می گفت: علاقه شدیدی که شما به آموختن علم و دانش داری، شگفت آور نیست زیرا شما به دعای حضرت حجّت علیه السلام متولد شده‌ای».

«و قال أبو عبد الله بن بابويه: عقدت المجلس و لی دون العشرين سنة، فرماکان بحضور مجلسی أبو جعفر محمد بن علیّ الأسود، فإذا نظر إلى إسراعی فی الأجوبة فی الحلال و الحرام یكثر التعجب لصغر سنّی ثمّ یقول: لا عجب لاینک وُلدت بدعاء الأمام علیه السلام؛<sup>۱</sup> ابو عبد الله بن بابويه می گوید: من در سنین زیر بیست سال، مجلس درس خویش را تشکیل دادم و ابو جعفر محمد بن علیّ اسود گاهی در درسم حضور می یافت و آن گاه که به حاضر جوابی من در مسائل حلال و حرام می نگریست. به جهت سنّ اندکم بسیار شگفت زده می شد و سپس به من می گفت جای شگفتی نیست زیرا شما به دعای حضرت حجّت علیه السلام متولد شده‌ای».

«و أخبرنا جماعة، عن محمد بن علیّ بن الحسین بن موسی بن بابويه قال: أخبرنا محمد بن علیّ بن مثیل قال: كانت امرأة یقال لها زینب من أهل آبة، و كانت امرأة محمد بن عبدیل الآبی معها ثلاثمائة دینار، فصارت إلى عمّی جعفر بن أحمد بن مثیل و قالت: أحب أن یسلّم هذا المال من یدی إلى ید أبي القاسم بن روح رضی الله عنه قال: فانفذنی معها أترجم عنها فلما دخلت علی أبي القاسم بن روح رضی الله عنه أقبل علیها بلسان آبی فصیح فقال لها: «زینب چوننا چون بداکولیه جونسته» و معناه کیف أنتِ و کیف كنتِ و ما خبر صبیانک، فاستغنت من الترجمة و سلّمت المال و رجعت؛<sup>۲</sup>

جمعی از رجال حدیث، به نقل از محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابويه، از محمد بن علی بن مثیل روایت کرده اند که گفت: بانویی، زینب نام از اهالی آوه<sup>۳</sup> همسر

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۳۶، ذیل ح ۶۱

۲. بحار، ج ۵۱، ص ۳۳۶، ح ۶۲، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از کمال الدین، ص ۵۰۳، ح ۳۴؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۹۲، ح ۱۰۸، به نحو اختصار؛ خرائج، ج ۳، ص ۱۱۲۱، ح ۳۸، از ابن بابويه.

۳. روستایی در نزدیکی ساوه یا اصفهان است.

محمد بن عبدالله آوهای، مبلغ سیصد دینار با خود نزد عمویم جعفر بن احمد بن مثیل آورد و گفت: دوست دارم این مال را با دست خود به ابوالقاسم بن روح بسپارم. محمد بن علی مثیل می گوید: عمویم مرا همراه با آن زن فرستاد تا سخنان حسین بن روح را برایش ترجمه کنم. وقتی بر ابوالقاسم بن روح وارد شد، ابوالقاسم رو به او کرد و با زبان ساده و روان محلی خطاب به آن زن گفت: «زینب چونا چون، بدا کولیه، چونسته»<sup>۱</sup> از این رو، آن زن از ترجمه سخنانش بی نیاز شد و اموال را به او سپرد و به دیار خود باز گشت.

«و أخبرنی جماعة، عن أبی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قال: حدثنی محمد بن ابراهیم بن إسحاق الطالقانی قال: كنت عند الشيخ أبي القاسم بن روح رضی الله عنه مع جماعة فیهم علی بن عیسی القصری، فقام إلیه رجل فقال: إنی أرید أن أسألک عن شیء فقال له: سلّ عما بدا لک و ذکر مسائل ذکرناها فی غیر هذا الموضع. قال محمد بن ابراهیم بن اسحاق: فعدت إلی الشيخ أبي القاسم بن روح رضی الله عنه من الغد و أنا أقول فی نفسی: أترأه ذکر لنا أمس من عند نفسه؟ فابتدأنا فقال: یا محمد بن ابراهیم لئن أخرت من السماء فتخطفنی الطیر أو تهوی بی الريح من مکان سحیق أحبّ إلی من (أن) أقول فی دین الله عزوجلّ برأیی و من عند نفسی، بل ذلك عن الأصل و مسموع من الحجّة علیه السلام؛

جمعی از رجال حدیث، به نقل از ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه، از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی روایت کرده اند که گفت: همراه جمعی از جمله علی بن عیسی قصری خدمت شیخ ابوالقاسم بن روح حضور داشتیم که مردی در حضورش به پاخواست و اظهار داشت:  
از شما پرسشی دارم؟

۱. این عبارت در نسخه دیگری از کتاب «چونی چون بدی» آمده که صحیح تر به نظر می رسد. در بحار «چونا چویدا کواید چون ایقنه» و در کمال الدین «چونی چونا چویدا کوندا چون استه» آمده است. یعنی: «چطوری، خوشی، کجا بودی، بچه هایت چطورند.»

ابوالقاسم به او گفت: هر چه در نظر داری بپرس و مسائلی را یاد آور شد که ما در جای دیگری به بیان آنها پرداخته‌ایم.

محمد بن ابراهیم بن اسحاق می‌گوید: فردای آن روز مجدداً خدمت شیخ ابوالقاسم بن روح رضی الله عنه رسیدم و با خود می‌گفتم: نکند وی آن چه را دیروز برای ما گفت از پیش خود بود که وی با ما آغاز سخن کرد و گفت: ای محمد بن ابراهیم! اگر از آسمان سقوط کنم و پرندگان در آسمان بدنم را بربایند و یا تند بادی پیکرم را به جای دور دستی پرتاب نماید، برایم دوست داشتنی‌تر است تا این که در دین خدا به رأی و نظر خویش و از پیش خود سخن بگویم، بلکه آن چه را به شما گفتم از ناحیه امام بوده و از آن حضرت شنیده شده است.»

«و أخبرنی جماعة، عن أبي عبد الله الحسين بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه قال: حدثني جماعة من أهل بلدنا المقيمين كانوا ببغداد في السنة التي خرجت القرامطة على الحاج، و هي سنة (تناثر) الكواكب، أن والدي رضي الله عنه كتب إلى الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح رضي الله عنه يستأذن في الخروج إلى الحج.

فخرج في الجواب لا تخرج في هذه السنة فأعاد فقال: هو نذر واجب أفيجوز لي القعود عنه؟ فخرج الجواب إن كان لا بد فكن في القافلة الأخيرة فكان في القافلة الأخيرة فسلم بنفسه و قتل من تقدمه في القوافل الأخر؛<sup>۱</sup>

جمعی از رجال حدیث، به نقل از ابو عبدالله حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه روایت کرده‌اند که گفت: جمعی از همشهریانم که مقیم بغداد بودند در سال شوریدن قرمطیان بر حاجیان که سال از دست رفتن بسیاری از علما و دانشمندان نیز، شمرده می‌شد برایم نقل کردند که پدرم رضی الله عنه طی نامه‌ای به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح از او اجازه رفتن به سفر حج خواست، پاسخ وی آمد که «امسال به حج مرو» دیگر بار موضوع را برایش نوشت و گفت: انجام حج من، نذر واجب است آیا می‌توانم از رفتن به سفر خودداری کنم؟ پاسخ آمد که: «اگر ناگزیر از رفتن هستی با

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۲۹۳، ح ۱ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۹۲، ح ۱۱۰، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).



آخرین کاروان حرکت نما» و او نیز در آخرین کاروان به سفر حج رفت و سالم ماند و دیگر کاروان‌هایی که قبل از او رفته بودند، همه کشته شدند.»

«و آخرین جماعه، عن محمد بن علی بن الحسین قال: حدثنا أبو محمد عمّار بن الحسین بن اسحاق الأبروشنی قال: حدثنا أبو العباس أحمد بن الحسن بن أبي صالح الخجندی و كان قد ألح في الفحص و الطلب، و سار في البلاد، و كتب علی يد الشيخ أبي القاسم بن روح رضی الله عنه إلى صاحب علیه السلام يشكو تعلق قلبه و اشتغاله بالفحص و الطلب، و يسأل الجواب بما تسكن إليه نفسه، و يكشف له عما يعمل علیه قال: فخرج إلى توقيع نسخه:

«من بحث فقد طلب و من طلب فقد ذلّ و من ذلّ فقد أشاط و من أشاط فقد أشرك».

قال: فكففت عن الطلب و سكنت نفسي، و عدت إلى وطنی مسرواً و الحمد لله! جمعی از رجال حدیث، به نقل از محمد بن علی بن حسین، از ابو محمد عمّار بن حسین بن اسحاق أبروشنی، از ابو العباس احمد بن حسن بن ابو صالح خجندی آورده که وی در تفحص و جستجوی حضرت پافشاری داشت و در این راستا شهرها را پیمود و طی نامه‌ای توسط شیخ ابو القاسم بن روح علیه السلام به حضرت حجّت علیه السلام در مورد ارتباط قلبی وی و اشتغالش به تفحص و جستجو، به آن حضرت شکوه نمود و درخواست پاسخی کرد که دلش بدان آرام گیرد و از عملی که انجام می‌دهد، پرده بردارد، وی خود می‌گوید: پیامی از ناحیه مقدسه بدین شرح به دستم رسیده که هرکس به جستجو پردازد، مورد پرسش قرار می‌گیرد و هرکس مورد پرسش قرار گرفت، افراد را به جایگاه او راهنمایی می‌کند و کسی که مردم را به جایگاه وی راهنمایی کرد، او را در معرض کشتن قرار داده و هرکس چنین کند در حقیقت شرک ورزیده است».

۱. بحار، ج ۵۳، ص ۱۹۶، ح ۲۲ و ج ۵۱، ص ۳۴۰، ح ۶۷، به نقل از غیبت و از کمال الدین، ص ۵۰۹، ح ۳۹ با اندکی تفاوت؛ منتخب انوار العیثیه، ص ۱۲۷ به نقل از کمال.

وی می گوید: از آن پس، از تفحص و جستجو دست برداشتم و دلم آرامش یافت و بحمدالله با سرور و شادی به دیار خویش باز گشتم.

«و أخبرنی جماعة، عن أبي غالب أحمد بن محمد الزراری قال: جرى بيني و بين والدة أبي العباس - یعنی ابنه - من الخصومة و الشرّ أمر عظیم ما لا يكاد أن يستفق، و تتابع ذلك و كثر إلى أن ضجرت به، و كتبت على يد أبي جعفر أسأل الدعاء فأبطأ عني الجواب مدّة، ثمّ لقيني أبو جعفر فقال: قد ورد جواب مسألتك، فجئته فأخرج إليّ مدرجاً فلم يزل يدرجه إلى أن أراني فصلاً منه فيه: و أمّا الزوجه فأصلح الله بينهما، فلم تنزل على حال الإستقامة و لم يجز بيننا بعد ذلك شيء مما كان يجري، و قد كنت أتعمّد ما يسخطها فلا يجري [فيه] منها شيء، هذا معنی لفظ أبي غالب رضی الله عنه أو قریب منه؛

جمعی از رجال حدیث، به نقل از ابو غالب احمد بن محمد زراری روایت کرده اند که گفت: بین من و همسرم، مادر ابو العباس - فرزندش - ستیزه و دشمنی و اختلاف فراوانی ایجاد شد که برای کسی رخ نمی داد. این اختلاف، پی در پی دامن زده شد و به جایی رسید که من به ستوه آمدم و ناگزیر طی نامه ای که توسط ابو جعفر به ناحیه مقدسه فرستادم خواستار دعا در حق خود شدم. پاسخ مدّتی به تأخیر افتاد و پس از آن ابو جعفر مرا دید و به من گفت: پاسخ پرسشت وارد شده است نزد او رفتم و نامه ای تاشده برایم بیرون آورد و همواره آن را می گشود تا بخشی از آن را به من ارائه داد که در آن آمده بود: «خداوند میان زن و شوهر صلح و آشتی و الفت برقرار کرده است و همواره بر عقیده ات ثابت قدم بمان». از آن پس هیچ گونه اختلافی نظیر اختلاف گذشته بین ما به وجود نیامد و من گاهی به طور عمد همسرم را به خشم می آوردم، ولی هیچ گونه ناسزایی از او در مورد من سر نزد - و این همان معنای عبارت ابو غالب و یا نزدیک به آن معناست.

ابن نوح می گوید: نزد من نوشته ای است که بنا به گفته ابن عیّاش وی طی نامه ای توسط ابو جعفر بن ابو العزّاقر - پیش از انحراف وی و صدور پیام حضرت در لعن او - ماجرا را برای او نوشت ولی یکی از کسانی که ماجرا را همراه با من شنیده بود برایم

نقل کرد که منظور ابو غالب ابو جعفر جوزجی علیه السلام بوده نه ابو جعفر بن ابوالعزاق و نامه از کوفه وارد شده است. زیرا ابو غالب خود به ما گفت: قبل از آن که وکالت به ابوالقاسم حسین بن روح برسد، نزدش حضور یافتیم و به دیدار ابو جعفر شلمغانی رفتیم ولی به دیدارش موفق نشدیم و این دو داستان را شفاهی برایمان نقل کرد و من آن‌ها را یادداشت نکردم ولی دیگران یادداشت نمودند. وی از این دو ماجرا بسیار یاد می‌کرد و در مورد آن‌ها سخن می‌گفت به گونه‌ای که در موارد بی‌شماری، آن‌ها را از زبان او شنیدم، حمد و سپاس همواره خدای متعال را می‌سزد و درود و صلوات خدا بر محمد و خاندان پاک او باد».

«و أخبرني جماعة، عن أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين قال: حدثني محمد بن ابراهيم بن إسحاق الطالقاني رحمه الله قال: كنت عند الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح رضي الله عنه مع جماعة (منهم) علي بن عيسى القصري فقام إليه رجل فقال إني أريد أن أسألك عن شيء فقال له: سل عما بدا لك، فقال الرجل: أخبرني عن الحسين عليه السلام أهو ولي الله؟ قال: نعم، قال: أخبرني عن قاتله لعنه الله أهو عدو الله؟ قال: نعم، قال الرجل: فهل يجوز أن يسلم الله عز وجل عدوه علي وليه؟»

فقال له أبو القاسم قدس سره: إفهم عني ما أقول لك أعلم أنّ الله تعالى لا يخاطب الناس بمشاهدة العيان، و لا يشافهمهم بالكلام، و لكنّه جلّت عظمته يبعث إليهم رسلاً من أجناسهم و أصنافهم بشراً مثلهم، و لو بعث إليهم رسلاً من غير صفتهم و صورهم لنفروا عنهم، و لم يقبلوا منهم فلما جاؤوهم و كانوا من جنسهم يأكلون و يمشون في الأسواق قالوا لهم: أنتم مثلنا لا نقبل منكم حتى تأتوا بشيء نعجز عن أن نأتي مثله فنعلم أنكم مخصوصون دوننا بما لا نقدر عليه، فجعل الله عز وجل لهم المعجزات التي يعجز الخلق عنها. فمنهم: من جاء بالطوفان بعد الأعذار و الإنذار، ففرق جميع من طفئ و تمرد، و منهم: من ألق في النار فكانت عليه برداً و سلاماً، و منهم: من أخرج من الحجر الصلد الناقه، و أجرى من ضرعها لبناً، و منهم: (من) فلق له البحر، و فجر له (من الحجر) العيون، و جعل له العصا اليابسة ثعباناً تلقف ما يأفكون، و منهم: من أبرأ الاكمه [والأبرص] و أحیی

الموتى باذن الله، و أنبأهم بما يأكلون و ما يدخرون فى بيوتهم، و منهم: من انشق له القمر و كلمته البهائم مثل البعير و الذئب و غير ذلك.

فلما أتوا بمثل ذلك، و عجز الخلق من أمهم أن يأتوا بمثله كان من تقدير الله جلّ جلاله و لطفه بعباده و حكته أن جعل أنبياءه مع هذه المعجزات فى حال غالبين، و أخرى مغلوبين، و فى حال قاهرين، و أخرى مقهورين، و لو جعلهم عزّوجلّ فى جميع أحوالهم غالبين و قاهرين، و لم يبتلهم و لم يمتحنهم، لا تخذّم الناس آلهة من دون الله عزّوجلّ و لما عرف فضل صبرهم على البلاء و المحن و الاختبار.

و لكنّه جعل أحوالهم فى ذلك كأحوال غيرهم، ليكونوا فى حال المحنة و البلوى صابرين و فى [حال] العافية و الظهور على الأعداء شاكرين و يكونوا فى جميع أحوالهم متواضعين، غير شامخين و لا متجبرين و ليعلم العباد أنّ لهم عليهم السلام إلهاً هو خالقهم و مدبّرهم فيعبدوه و يطيعوا رسله، و يكونوا حجّة لله ثابتة على من تجاوز الحدّ فيهم و ادّعى لهم الربوبية، أو عاند و خالف و عصى، و جحد بما أتت به الأنبياء و الرسل، و ليهلك من هلك عن بينة و يحيى من حيّ عن بينة.»

يا محمد بن ابراهيم! لئن أحرّ من السماء فتخطفنى الطير أو تهوى بى الريح من مكان سحيق أحبّ إلىّ من أن أقول فى دين الله برأى و من عند نفسى، بل ذلك من الأصل و مسموع من الحجّة صلوات الله و سلامه عليه؛<sup>۱</sup>

جمعى از رجال حدیث، به نقل از ابو جعفر محمد بن علی بن حسین، از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت: من به اتفاق جمعى از جمله علی بن عیسی قصرى نزد شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رضی الله عنه حضور داشتیم که مردی در حضور وی به پا خاست و گفت: از شما پرسشی دارم؟

۱. اثبات الهداة، ج ۱، ص ۱۱۷، ح ۱۶۸، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از کمال الدین، ص ۵۰۷، ح ۳۷؛ بحار، ج ۴۴، ص ۲۷۳، ح ۱؛ عوالم، ج ۱۷، ص ۵۲۱، ح ۵، به نقل از کمال و احتجاج، ص ۴۷۱ و علل الشرایع، ص ۲۴۱، ح ۱؛ بخش پایانی حدیث در اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۵۲، ح ۳۰، به نقل از علل الشرایع؛ به نقل از منتخب انوار المصیبه، ص ۱۱۳، از صدوق؛ نیز اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۹۲، ح ۱۰۹، به نقل از غیبت به نحو اختصار.

ابوالقاسم بن روح گفت: هر چه در نظر داری بپرس.  
وی پرسید: مرا مطلع ساز، آیا حسین علیه السلام ولی خداست؟  
ابوالقاسم گفت: آری.

مرد گفت: در مورد قاتلش مرا آگاه ساز که آیا دشمن خدا بوده است؟  
ابوالقاسم در پاسخ گفت: آری؛

مرد پرسید: آیا بر خداوند رواست که دشمن خویش را بر ولی خود مسلط  
گرداند؟

ابوالقاسم بدو گفت: در آن چه به تو می گویم خوب دقت نما. این را بدان که خدای  
متعال با مشاهده و دیدن، مردم را مخاطب نساخته و با آنان سخن نمی گوید بلکه -  
ذات مقدّس وی - پیامبرانی را از جنس خود مردم به سوی آنان می فرستد و اگر  
پیامبرانی متفاوت از جنس و قیافه آنان برایشان فرستاده بود، از او اظهار تنفر  
می کردند و به سخن وی گوش فرامی دادند. ولی وقتی پیامبران به سوی آنان آمدند -  
و از جنس آنان بوده و مانند آنها غذا می خوردند و در بازارها راه می رفتند - مردم  
خطاب به آنان گفتند:

شما نیز مانند ما هستید و تا دست به کاری نزنید که ما قادر به انجام آن نباشیم،  
سخن شما را پذیرا نخواهیم شد و اگر چنین کنید پی خواهیم برد که شما مخصوص به  
انجام دادن اعمالی هستید که ما قادر بر انجام دادن آنها نخواهیم بود. از این رو، خدای  
عزّوجلّ برای پیامبران معجزاتی قرار داد که سایر آفریدگانش از انجام آنها عاجز و  
ناتوان بودند.

برخی از پیامبران (نوح) پس از اتمام حجّت و بیم دادن مردم معجزه طوفان را  
آورد و تمام کسانی را که به طغیانگری و سرکشی پرداخته بودند، از صف مؤمنان جدا  
ساخت و یکی از پیامبران الهی (ابراهیم) در آتش افکنده شد و آتش بر او سرد و  
گلستان گشت و یکی از آنها (صالح) از صخره و سنگ سخت شتر ماده خارج نمود و  
از پستان آن شیر جاری ساخت و دیگری (موسی) دریا را شکافت و از سنگ خارا،

چشمه آب جوشاند و خداوند چوبدستی خشک را برایش ازدهایی هولناک ساخت تا آن چه را به دروغ بافته بودند، یک جا ببلعد و پیامبر دیگر (عیسی)، کور مادرزاد را شفا می داد و به اذن الهی مردگان را زنده می کرد و آن ها را از غذایی که می خوردند و آن چه را در خانه هایشان ذخیره می کردند، آگاه می ساخت و برای یکی از آنان (پیامبر اکرم)، ماه دو نیمه شد و حیواناتی چون شتر و گاو و دیگر وحوش با وی سخن می گفتند. وقتی پیامبران چنین معجزاتی ارائه دادند و پیروانشان از انجام دادن آن امور درمانده و عاجز شدند و تقدیر خدا و لطف او در مورد بندگان و حکمت الهی بر این تعلق گرفت که پیامبرانش را با وجود این معجزات، گاهی غالب و گاهی مغلوب، گاهی پیروز و گاهی با شکست مواجه سازد. اگر خداوند آن ها را در تمام حالاتشان غالب و پیروز قرار می داد و به دشواری هایی گرفتارشان نمی ساخت و در بوتۀ آزمون قرارشان نمی داد، مردم آن ها را معبود خود قرار داده و به جای خدای عزوجل می پرستیدند.

با این که خداوند از درجه صبر و شکیبایی برگرفتاری و مصیبت و آزمون آنان آگاهی داشت ولی حالات آن ها را نظیر حالات سایر مردم قرار داد تا در شداید و گرفتاری ها صبر پیشه کنند و در حالت سلامت و پیروزی بر دشمنان، خدا را سپاس گویند و در تمام حالاتشان فروتن بوده و تکبر و غرور نورزند، و بندگان پی ببرند که پیامبران علیهم السلام معبودی دارند که آفریدگار آنان است و تدبیر امور آن ها به دست اوست. به همین دلیل مردم او را می پرستند و از پیامبرانش فرمان می برند و بر کسانی که در مورد آنان با فراتر نهاده و برایشان ادعای خدایی کنند و یا به دشمنی و مخالفت و ستیز پردازند و آن چه را پیامبران و فرستادگان الهی آورده اند، به انکار برخیزند، حجّت ثابت و پا برجایی به شمار آیند. تا آن ها که به هلاکت رسیده و گمراه می شوند پس از اتمام حجّت و آن ها که زنده شده و هدایت می یابند نیز، با دلیل روشن صورت پذیرد. محمد بن ابراهیم بن اسحاق علیه السلام می گوید: فردای آن روز نزد شیخ ابوالقاسم حسین بن روح علیه السلام بازگشتم و با خود می گفتم نکند آن چه را دیروز به ما می گفت، از پیش خود

باشد که حسین بن روح با من آغاز سخن کرد و گفت:

ای محمد بن ابراهیم! اگر از آسمان سقوط نمایم و پرندگان در آسمان مرا بر بایند و یا طوفان، پیکرم را در نقطه‌ای دور دست بیفکند، برایم دوست داشتنی‌تر است از این که در دین و آیین الهی طبق نظریه خویش و از پیش خود چیزی بر زبان آورم بلکه آن چه را برایتان یاد آور شدم از سرچشمه زلال امامت بوده و از حضرت حجّت صلوات الله و سلامه علیه شنیده شده است.»

تا این جا در مورد اثبات امامت و غیبت حضرت حجة بن الحسن علیه السلام و وجود مقدّس او، به یادآوری بخشی از روایات پرداختیم زیرا روایات یاد شده حاکی از خبرهای غیبی و وجود اشیا، قبل از به وجود آمدن آنها به نحو خارق العاده بود و جز افرادی که خداوند آنان را بر زبان پیامبرش از این وقایع آگاه نکرده باشد، سایر افراد از این قبیل امور بی اطلاع هستند و یا از ناحیه کسانی که دلیل بر صدق گفتار آنان وجود دارد، به دست او رسیده و اگر صدق در گفتار نداشتند چنین چیزی عملی نبود زیرا معجزات، به دست افراد دروغگو انجام شدنی نیست. بنابراین، اگر صدق گفتار آنان ثابت گشت، خود دلیل بر وجود کسی است که آن روایات را به وی استناد داده‌اند و ما برای پرهیز از به درازا کشیدن سخن در این کتاب، از بیان کامل آن روایات در این زمینه خودداری می‌کنیم زیرا در سایر کتب موجودند.

## فصل پنجم:

### موانع ظهور

هیچ علتی جز بیم حضرت از کشته شدن خویش، مانع ظهور وی نیست زیرا اگر این گونه نباشد، نهان بودن در پس پرده غیبت برایش روا نخواهد بود. آن محبوب دل‌ها دشواری‌ها و آزار و اذیت را تحمل می‌کند، زیرا عظمت مقام و جایگاه والای ائمه و پیامبران علیهم‌السلام به سبب تحمل رنج و دشواری‌های بزرگ آنان در راه خدا بوده است.

#### پرسش:

چرا خداوند با ایجاد مانع میان حضرت و کسانی که قصد کشتن او را دارند، از کشته شدن وی جلوگیری نمی‌کند؟

#### پاسخ:

ایجاد مانعی که با تکلیف منافات ندارد، همان نهی از مخالفت با آن حضرت و فرمان به وجوب پیروی از او و یاری رساندن وی و همواره تسلیم او بودن است و همه این امور به خدا ارتباط دارد. ولی ایجاد مانع میان دشمنان و آن حضرت، با تکلیف منافات دارد و نقض غرض خواهد بود. زیرا هدف از تکلیف، سزاواری به پادشاه است و ایجاد مانع، با آن سازگار نیست و چه بسا ایجاد مانع و جلوگیری از کشته شدن حضرت، با استیلا و چیرگی، مفسده‌های را برای مردم در پی داشته باشد. بنابراین، انجام دادن چنین کاری [جلوگیری از کشته شدن امام] زیبنده ذات باری



تعالی نخواهد بود.

سخن برخی از علمای ما که گفته‌اند: امکان دارد در ظهور حضرت مفسده و در غیبت وی مصلحتی وجود داشته باشد، مردود است زیرا این سخن، راه و جوب رسالت الهی را در هر زمانی، به تباهی می‌کشاند و حاکی از آن است که وجوب رسالت نیز مانند الطافی که به واسطهٔ زمان و اوقات قابل تغییرند دستخوش تغییر و تبدیل خواهد شد ولی استیلا و چیرگی و ایجاد مانع، چنین نیست. البته امکان دارد بتوان گفت در آن مفسده‌ای وجود دارد ولی به تباه ساختن و جوب ریاست نمی‌انجامد.

#### پرسش:

آیا پدران حضرت حجّت علیه السلام آشکارا میان مردم حضور نداشتند؟ چرا آنان بیم و ترسی به خود راه ندادند و به گونه‌ای نهان نگشتند که کسی به آنان دسترسی نداشته باشد؟

#### پاسخ:

وضعیت پدران بزرگوار آن حضرت، با وضعیت حضرت حجّت علیه السلام متفاوت است. وضعیت پدران وی نسبت به زمامداران وقت و دیگر افراد، مشخص است. آن بزرگواران شوریدن بر حکام، وقت را روانی دانستند. حکام و زمامداران، بر این اعتقاد نبودند که پدران بزرگوار حضرت با شمشیر قیام نموده و دولت‌ها را براندازند بلکه از حالات آنان پیدا بوده که در انتظار مهدی خود بوده‌اند. از سویی، اعتقاد کسانی که به امامت ائمه علیهم السلام معتقد بودند، به زمامداران و سلاطین زیانی نمی‌رساند زیرا از ناحیهٔ آنان بر مملکت و کشور خویش احساس ناامنی و خطر نمی‌کردند و از فتنه و آشوب آنان بیمی نداشتند ولی حضرت حجّت علیه السلام این گونه نیست زیرا از وضعیت آن بزرگوار مشخص است که وی با شمشیر قیام می‌کند و کشورها و حکومت را برمی‌اندازد و بر هر زمامداری چیره و غالب خواهد گشت و عدل و داد را گسترش می‌دهد و ریشهٔ ظلم و ستم را می‌خشکاند. بدین ترتیب، کسی که دارای این اوصاف و ویژگی‌هاست، جا دارد که از فتنه و آشوب و خشم او، هراسید و بدیهی است چنین

شخصی تحت پی گرد قرار گرفته و در کمینش خواهند نشست و جاسوس بر او خواهند گمارد و از بیم شورش و هراس از تمکین وی، تحت مراقبت آنها قرار دارد. بدین سان، بیمناک خواهد بود و نیاز به مراقبت و پشتیبانی و یاری دارد به این نحو که شخص وی تا دوران ظهور فرخنده‌اش، باید از دیده تمام کسانی که از آنها ایمن نیست، دوست یا دشمن، نهان باشد.

گذشته از این، پدران بزرگوار او که میان مردم آشکارا حضور داشتند کاملاً مشخص بود اگر برایشان حادثه‌ای رخ دهد، یکی از فرزندانشان قائم مقام و جانشین پدر می‌گردید، ولی حضرت حجّت علیه السلام چنین نیست زیرا به خوبی روشن است که پس از آن بزرگوار و قبل از رسیدن زمان قیام وی با شمشیر، کسی که به جانشینی وی در آید وجود ندارد به همین دلیل واجب است در پس پرده غیبت باقی بماند و وضعیت او با وضعیت پدران بزرگوارش کاملاً متفاوت است و این موضوع بحمدالله روشن است.

### پرسش:

امام پس از برطرف شدن ترس و بیم خود چگونه به هنگامه ظهور خود پی می‌برد؟ آیا به وسیله وحی الهی از آن آگاه می‌گردد؟ که اگر چنین باشد، به امام که وحی نمی‌شود. یا بواسطه علم خدادادی بدان پی می‌برد؟ در این صورت، با تکلیف سازگاری ندارد. یا به علامت و نشانه‌ای که موجب ظن و گمان شود از آن آگاه می‌گردد؟ با این فرض خویشتن را به دام خطر افکنده است.

به این پرسش دو پاسخ می‌دهیم:

نخست: خدای متعال، حضرت حجّت علیه السلام را بر زبان پیامبر خود از این ماجرا آگاه ساخته و از ناحیه پدران بزرگوارش وی را از لحظه غیبت هراسناکش و زمان برطرف شدن ترس و بیم او، با خبر نموده است. بنابراین، آن حضرت از آن چه از ناحیه خدا و پدران ارجمندش بدان آگاهی یافته پیروی می‌کند و اگر این ماجرا بر ما نهان مانده، به مصلحت ماست ولی شخص حضرت از آن آگاه است و به ظن و گمان ارتباطی ندارد.

دوم: امکان دارد آن بزرگمرد به کمک امارات و نشانه‌هایی به حسب معمول قدرت و چیرگی اش، بر ظنّ و گمان خود غالب آمده و چیره گردد و سپس ظهور نماید و خود به خوبی می‌داند چه زمانی بر ظنّ و گمانش غلبه می‌یابد، به همین ترتیب ظاهر شدنش نیز بر او واجب می‌گردد. بنابراین، ظنّ و گمان در این جا به منزله شرط بوده و انجام دادن عمل از دیدگاه وی مشخص است چنان که به هنگام گواهی شهود<sup>۱</sup>، در اجرای حکم نیز به همین مطلب قائلیم و به تناسب امارات و ظنّ<sup>۲</sup> و گمان‌ها، جهت‌های قبله را تعیین می‌کنیم هر چند اجرای حکم و رو به قبله ایستادن، دو قضیه مشخصند و این موضوع بحمدالله روشن است.

در تأیید مطالبی که یاد آور شدیم روایاتی وارد شده که به خواست خدا برای آشنایی بیشتر به بیان بخشی از آنها خواهیم پرداخت:

«أخبرني الحسين بن عبيدالله، عن أبي جعفر محمد بن سفيان الزوفري، عن أحمد بن إدريس، عن عليّ بن محمد بن قتيبة، عن الفضل بن شاذان النيشابوري، عن الحسن بن محبوب، عن علي بن رثاب، عن زرارة قال إن للقاء غيبة قبل ظهوره، قلت (و) لم؟ قال: يخاف القتل؛<sup>۳</sup>

حسین بن عبیدالله، از ابو جعفر محمد بن سفیان بزوفری، از احمد بن ادريس، از علی بن محمد بن قتیبه، از فضل بن شاذان نیشابوری، از حسن بن محبوب، از علی بن رثاب، از زراره روایت کرده که گفت: «قائم<sup>۴</sup> قبل از ظهورش دارای غیبتی خواهد بود.

پرسیدم: چرا؟

۱. وسائل، ج ۱۸، ابواب کیفیت حکم و احکام دعوی.

۲. همان، ج ۳، ابواب قبله.

۳. بحار، ج ۵۲، ص ۹۷، ح ۲۰ و ص ۹۱ ح ۵، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از کمال الدین، ص ۴۸۱، ح ۹ و علل الشرایع، ص ۲۴۶، ح ۹ به اسنادش از ابن محبوب و از کمال، ص ۴۸۱، ح ۷، به اسناد خود از زراره و غیبت نعمانی، ص ۱۷۷، ح ۲۱ به اسنادش از زراره با اندکی تفاوت و افزایش؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۸۷، ح ۲۱۵، به نقل از کتب یاد شده به جز غیبت نعمانی؛ حلیة الابرار، ج ۲، ص ۵۸۹، از ابن بابویه.

گفت: از بیم کشته شدن».

«و روی آن فی صاحب الأمر علیه السلام سنّة من موسى عليه السلام قلت و ما هی؟ قال: دام خوفه و غیبتّه مع الولاة إلى أن أذن الله تعالى بنصره<sup>۱</sup> و لمثل ذلك اختفی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم فی الشعب تارة و أخرى فی الغار و قعد أميرالمؤمنین علیه السلام عن المطالبة بحقه؛

نیز روایت شده که در وجود حضرت حجّت<sup>علیه السلام</sup> علامت و نشانی از موسی<sup>علیه السلام</sup> وجود دارد.

راوی می پرسد: چه نشانی؟

در پاسخ می گوید: بیم و ترس وی ادامه می یابد و تا زمانی که خداوند رخصت یاری او دهد، نهان شدنش از زمامداران، طولانی می گردد و رسول اکرم<sup>صلی الله علیه و آله</sup> نیز به همین سبب گاهی در شیعب و گاهی در غار، نهان گردید و امیرمؤمنان<sup>علیه السلام</sup> به همین دلیل از مطالبه حق خویش دست برداشت».

«و روی سعد بن عبدالله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن صفوان بن يحيى، عن عبدالله بن مسكان، عن محمد بن علي الحلبي، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إكتتم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم بمكة مستخفياً خائفاً خمس سنين، ليس يظهر، و علي عليه السلام معه و خديجة، ثم أمره الله تعالى أن يصدع بما يؤمر، فظهر و أظهر أمره؛<sup>۲</sup>

سعد بن عبدالله، به نقل از محمد بن حسین بن ابوالخطاب، از صفوان بن یحیی، از عبدالله بن مسکان، از محمد بن علی حلبی، از امام صادق<sup>علیه السلام</sup> روایت کرده که فرمود:

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۹، ح ۳۲۷، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ این حدیث مضمون روایتی است که شیخ صدوق<sup>علیه السلام</sup> آن را در کمال، ص ۳۲۷، ح ۷ آورده و بحار، ج ۵۱، ص ۲۱۷، ح ۶، آن را از کمال نقل کرده است.

۲. بحار، ج ۱۸، ص ۱۸۶، ح ۲، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و کمال الدین، ص ۳۴۴، ح ۲۸ به اسنادش از صفوان بن یحیی با اندکی تفاوت؛ برهان، ج ۲، ص ۳۵۵، ح ۱؛ حلیة الابرار، ج ۱، ص ۷۶، از ابن بابویه؛ برهان، جلد یاد شده، ص ۳۵۶، ح ۷، به نقل از تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۳، ح ۴۷.

«رسول گرامی اسلام ﷺ به اتفاق امیر مؤمنان و حضرت خدیجه مدت پنج سال در مکه نهان زیست و آشکار نگردید ولی پس از آن، خدای متعال به وی دستور داد تا احکامی را که به ابلاغ آن مأموریت یافته، علنی و آشکار نماید و بدین ترتیب حضرت ظاهر شد و تعالیم آسمانی خویش را آشکار نمود.»

«سعد عن أحمد بن محمد بن عيسى و محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحسن بن محبوب، عن علي بن رثاب، عن عبيد الله بن علي الحلبي قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: مكث رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بمكة بعد ما جاءه الوحي عن الله تعالى ثلاث عشرة سنة، منها ثلاث سنين مستخفياً خائفاً لا يظهر حتى أمره الله تعالى أن يصدع بما يؤمر فأظهر حينئذ الدعوة؛<sup>۱</sup>

سعد، به نقل از احمد بن محمد بن عيسى و محمد بن حسين بن ابوالخطاب، از حسن بن محبوب، از علی بن رثاب، از عبيدالله بن علی حلبي روایت کرده که گفت: از امام صادق عليه السلام شنیدم می فرمود: «رسول اکرم ﷺ پس از نزول وحی از ناحیه خدای متعال به او، سیزده سال در مکه درنگ کرد که سه سال آن را در نهان به سر می برد و آشکار نمی گشت تا این که به او فرمان علنی ساختن مأموریتش را داد و بدین سان، حضرت، دعوت خویش را آشکار ساخت.»

«و روی أحمد بن محمد بن عيسى الأشعري، عن محمد بن سنان، عن محمد بن يحيى الخثعمي، عن ضريس الكناسي، عن أبي خالد الكابلي في حديث له اختصرناه قال: سألت أبا جعفر عليه السلام أن يسمي القائم حتى أعرفه باسمه فقال: يا أبا خالد! سألتني عن أمر لو أن بني فاطمة عرفوه لحرصوا على أن يقطعوه بضعة بضعة؛<sup>۲</sup>

۱. بحار، ج ۱۸، ص ۱۷۷، ح ۴، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از کمال الدین، ص ۳۴۴، ح ۲۹، به اسنادش از حسن بن محبوب؛ برهان، ج ۲، ص ۳۵۵، ح ۲؛ حلیة الابرار، ج ۱، ص ۷۶، از ابن بابویه.

۲. همان، ج ۵۲، ص ۹۸، ح ۲۱ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۹، ح ۳۲۸، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ نیز در بحار، ج ۵۱، ص ۳۱، ح ۱، آن را مشروحاً از غیبت نعمانی، ص ۲۸۸، ح ۲، به اسنادش از محمد بن سنان روایت کرده است؛ این روایت دلالت دارد که امام ﷺ از ناحیه خدای متعال آگاه است که مردم در انتظار دولت حضرت قائم ﷺ نیستند بلکه بیشتر آن ها به شخص آن حضرت کینه می ورزند تا چه رسد به دولت و حکومت آن بزرگوار به گونه ای که اگر جمعی از دودمان فاطمه ﷺ اگر آن حضرت را با نام بشناسند، وی را

احمد بن محمد بن عیسی اشعری، به نقل از محمد بن سنان، از محمد بن یحیی خثعمی، از ضریس کُناسی، از ابو خالد کابلی، روایتی نقل کرده که خلاصه‌اش این است: از امام باقر علیه السلام خواستم حضرت قائم علیه السلام را با نام یاد کند تا او را به نام بشناسم، حضرت فرمود: «ابو خالد! پرسشی از من نمودی که اگر جمعی از دودمان فاطمه علیها السلام بدان پی ببرند می‌کوشند تا او را قطعه قطعه نمایند».

«و روی سعد بن عبدالله، عن جماعة من أصحابنا، عن عثمان بن عیسی، عن خالد بن نجیح، عن زرارة بن أعین قال: سمعت أبا عبدالله علیه السلام يقول: إنَّ للغلام غيبة قبل أن يقوم، قلت و لم؟ قال: يخاف و أوماً بیده إلى بطنه.

ثمَّ قال: يا زرارة! و هو المنتظر و هو الذي يشك الناس في ولادته، منهم من يقول: إذا مات أبوه فلا خلف [له] و منهم من يقول: هو حمل، و منهم من يقول: غائب، و منهم من يقول: [ما ولد و منهم من يقول:] قد وُلد قبل وفاة أبيه بسنتين، و هو المنتظر غير أن الله تعالى يحب أن يمتحن الشيعة، فعند ذلك يرتاب المبطلون.

قال: فقلت: جعلت فداك و إن أدركت ذلك الزمان فأبى شيء أعمل؟ فقال: يا زرارة! إن أدركت ذلك الزمان فادع بهذا الدعاء «اللهم عرّفني نفسك فإنك إن لم تُعرّفني نفسك لم أعرف نبيك!»<sup>۱</sup>

سعد بن عبدالله، به نقل از جمعی از علمای ما، از عثمان بن عیسی، از خالد بن نجیح، از زراره بن اعین روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود: «آن جوان (حضرت حجّت علیه السلام)، قبل از قیام، دارای غیبتی خواهد بود.» پرسیدم: چرا؟

به قتل خواهند رساند.

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۱۴۶، ح ۷۰، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از کمال الدین، ص ۳۴۲، ح ۲۴، به اسانید سه گانه‌اش، از زراره؛ غیبت نعمانی، ص ۱۶۶، ح ۶، به اسناد خود از زراره و از کلینی به اسنادش از زراره و به اسناد دیگر وی از عثمان بن عیسی؛ ابتدای حدیث در اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۴۳، ح ۱۸، به نقل از کافی، ج ۱، ص ۳۳۷ و ص ۵۸۸ از کافی، ج ۱، ص ۳۴۲، ح ۲۹؛ ابتدای حدیث در اثبات، جلد یاد شده، ص ۴۴۴، ح ۲۳ از کافی، ج ۱، ص ۳۳۸، ح ۹ با اندکی تفاوت و نیز اثبات، ص ۴۷۲، ح ۱۵۰؛ از کمال، تا فرموده‌اش «یرتاب المبطلون» با اعلام الوری، ص ۴۰۵، از احمد بن محمد بن عیسی بن عثمان همان گونه که در کمال آمده است.

فرمود: «چون بیمناک است» و اشاره به شکم خود نمود. آن گاه فرمود: «ای زراره! او همان فرد مورد انتظار و کسی است که مردم در ولادتش دچار شک و تردیدند: برخی می‌گویند: پدرش پس از رحلت خویش فرزند و جانشینی به جای ننهاد و بعضی قائلند: هنوز به دنیا نیامده و جمعی بر این باورند: وی غایب و از دیده‌ها نمانده است و دسته‌ای معتقدند: او دو سال قبل از رحلت پدر بزرگوارش به دنیا آمده است [آری] او همان فرد مورد انتظار است، خداوند دوست دارد بدین وسیله شیعیان را بیازماید که در این رهگذر، باطل‌گرایان به شک و تردید می‌افتند»

می‌گوید: عرض کردم: فدایت شوم من اگر آن زمان را درک کنم چگونه عمل نمایم؟

فرمود: «ای زراره اگر آن زمان را درک کردی، این دعا را بخوان:

«اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تَعَرَّفَنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ... تا آخر».

«و روی سلیم بن قیس الهلالی، عن جابر بن عبد الله الأنصاری و عبد الله بن عباس قالاً: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي وَصِيَّتِهِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ: يَا أَخِي إِنَّ قَرِيشاً سَتَظَاهِرُ عَلَيْكَ وَتَجْتَمِعُ كَلِمَتُهُمْ عَلَى ظُلْمِكَ وَقَهْرِكَ، فَإِنَّ وَجَدْتَ أَعْوَاناً فَجَاهِدْهُمْ وَإِن لَّمْ تَجِدْ أَعْوَاناً فَكَفَّ يَدَكَ وَاحْقَنْ دَمَكَ فَإِنَّ الشَّهَادَةَ مِنْ وَرَائِكَ؛

سلیم بن قیس هلالی، از جابر بن عبد الله انصاری و عبد الله بن عباس روایت کرده که گفتند: رسول اکرم ﷺ در وصیت خود به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «برادر! قریش بر تو خواهند شورید و در جهت ستم روا داری و پیروزی بر تو با یکدیگر متحد و یکپارچه می‌شوند. اگر هوادارانی پیرامون خود دیدی با آنان به مبارزه برخیز و گرنه، از ستیز با آنان خودداری نما و خون خویشتن را به هدر مده، زیرا شهادت پیش روی توست».

روایاتی که در مورد آزمون شیعیان در زمان غیبت و دشواری‌های گریبانگیر آنان و آزمایش آن‌ها با صبر و شکیبایی وارد شده، از گرفتاری‌ها و دشواری‌های آنان خبر می‌دهد. البته نه به این معنا که خداوند، امام را از دیده‌ها نماند ساخته تا این امور به

وجود آید. چگونه خداوند خواهان چنین چیزی است در صورتی که اهل ایمان، از ناحیه ستم پیشگان، مورد ظلم و ستم قرار می گیرند! هیچ گاه خداوند چنین چیزی را نمی خواهد، بلکه همان گونه که یادآور شدیم علت و سبب غیبت، بیم آن حضرت است و روایات یاد شده از حوادثی که در این دوران رخ می دهد و اجر و پاداش اهل ایمان بر صبر و شکیبایی و پای بندی به دین و آیینشان، خبر داده اند تا آن که خداوند برایشان گشایشی به وجود آورد که در این زمینه، به بیان بخشی از روایات، خواهیم پرداخت:

«أخبرنا الحسين بن عبيدالله، عن أبي جعفر محمد بن سفيان البزوفري، عن أحمد بن إدريس قال: حدثني علي بن محمد قتيبة، عن الفضل بن شاذان النيشابوري، عن ابن أبي نجران، عن محمد بن منصور، عن أبيه قال: كنا عند أبي عبدالله عليه السلام جماعة نتحدث فالتفت إلينا فقال: في أي شيء أنتم؟ أيهات أيهات لا والله لا يكون ما تمدون إليه أعينكم حتى تغربلوا، لا والله لا يكون ما تمدون إليه أعينكم حتى تميزوا [ لا والله لا يكون ما تمدون إليه أعينكم حتى يتمحصوا ] إلا بعد إياس، لا والله لا يكون ما تمدون إليه أعينكم حتى يشقى من شقى و يسعد من سعد؛<sup>۱</sup>

حسین بن عبیدالله، به نقل از ابو جعفر محمد بن سفیان بزوفری، از احمد بن ادريس، از علی بن محمد بن قتیبه، از فضل بن شاذان نیشابوری، از ابن ابونجران<sup>۲</sup>، از محمد بن منصور، از پدرش روایت کرده که گفت: جمعی نزد امام صادق علیه السلام شرفیاب بودم و با هم گفتگو می کردیم که حضرت رو به ما کرد و فرمود! «در چه مورد سخن می گوید؟ هیهات، هیهات، نه به خدا سوگند! آن چه را چشم بدان دوخته اید، رخ نخواهد داد تا غربال شوید. نه به خدا سوگند! آن چه را بدان چشم دوخته اید، اتفاق

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۰، ح ۳۲۹؛ بحار، ج ۵۲، ص ۱۱۲، ح ۲۳، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و غیبت نعمانی، ص ۲۰۸، ح ۱۶، به اسنادش از محمد بن منصور صیقل؛ منتخب الأثر، ص ۳۱۴، ح ۱، به نقل از غیبت و از کمال الدین، ص ۳۴۶، ح ۳۲، به اسنادش از منصور به نحو اختصار؛ بحار، ج ۵۲، ص ۱۱۱، ح ۲۰، به نقل از کمال؛ کافی، ج ۱، ص ۳۷۰، ح ۶ و ح ۳، آن گونه که در کمال آمده است.

۲. منظور عبدالرحمان بن ابونجران است.



نمی‌افتد تا از یکدیگر تمیز داده شوید. نه به خدا سوگند! آن چه را بدان چشم دوخته‌اید، پیش نمی‌آید مگر پس از یأس و نومیدی. نه به خدا سوگند! آن چه را بدان چشم دوخته‌اید، به وقوع نخواهد پیوست تا شقاوت‌مند به شقاوت افتد و سعادت‌مند به سعادت دست یابد».

«و روی سعد بن عبدالله الأشعری، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحسن بن علي بن فضال، عن ثعلبة بن ميمون، عن مالك الجهني، عن الأصبع بن نباتة قال: أتيت أمير المؤمنين عليه السلام فوجدته متفكراً ينكت في الأرض فقلت: يا أمير المؤمنين مالي أراكَ متفكراً تنكت في الأرض؟ أرغبةً منك فيها؟

فقال: لا والله ما رغبت فيها و لا في الدنيا يوماً قطّ، و لكن فكّرت في مولود يكون من ظهر الحادي عشر من ولدي هو المهديّ، الذي يملأها قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً، تكون له حيرة و غيبة يضلّ فيها أقوام و يهتدي فيها آخرون؛

سعد بن عبدالله اشعری، به نقل از محمد بن حسین بن ابوالخطّاب، از حسن بن علی فضال، از ثعلبة بن ميمون، از مالک جهنی، از اصبع بن نباته روایت کرده که گفت: «خدمت امیر مؤمنان علیه السلام شرفیاب شدم حضرت را در اندیشه یافتم و با انگشتان مبارکش بر زمین می‌کوبید.»

عرض کردم: ای امیر مؤمنان! چرا حضرتت را در اندیشه می‌بینم؟ و با انگشتان مبارکت بر زمین می‌کوبی، آیا به جهت علاقه شما به آن است فرمود: نه به خدا سوگند! هرگز! حتی یک روز به زمین و دنیا علاقه‌مند نشده‌ام ولی در اندیشه تولّد فرزندی بودم که از سلاله پیشوای یازدهم و از دودمان من به وجود خواهد آمد و نامش مهدی است. او گیتی را همان گونه که از جور و ستم پر شده، از عدل و داد آکنده می‌سازد و دارای غیبت و سرگردانی است که جمعی در آن گمراه می‌گردند و گروهی در آن هدایت می‌یابند».

«أحمد بن إدريس، عن علي بن محمد بن قتيبة، عن الفضل بن شاذان، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر قال: قال أبو الحسن عليه السلام: أما والله لا يكون الذي تمدّون إليه

أعينكم حتى تميزوا أو تمحصوا، حتى لا يبقى منكم إلا الأندر ثم تلا ﴿أم حسبتم أن تتركوا و  
لما يعلم الله الذين جاهدوا منكم﴾<sup>۱</sup> ﴿و يعلم الصابرين﴾<sup>۲</sup>

احمد بن ادریس، به نقل از علی بن محمد بن قتیبه، از فضل بن شاذان، از احمد بن  
محمد بن ابونصر روایت کرده که گفت: امام رضا علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند! آن چه را  
بدان چشم دوخته‌اید، رخ نخواهد داد تا از یکدیگر متمایز گشته و آزموده شوید و تا  
اندک افرادی از شما باقی نمانده باشند و سپس آیه شریفه: ﴿أم حسبتم أن تتركوا و لما  
يعلم الله الذين جاهدوا منكم﴾ ﴿و يعلم الصابرين﴾ را تلاوت فرمود.»

«سعد بن عبدالله، عن الحسين بن عيسى العلوي، عن أبيه عن جدّه، عن عليّ بن  
جعفر، عن أخيه موسى بن جعفر عليها السلام قال: إذا فقد الخامس من ولد السابع من  
الائمة فالله الله في أديانكم لا يزيلنكم عنها أحد.

يا بني! إنه لا بدّ لصاحب هذا الأمر من غيبة حتى يرجع عن هذا الأمر من كان يقول به،  
إنما هي محنة من الله امتحن (الله تعالى) بها خلقه؛<sup>۳</sup>

سعد بن عبدالله، از حسین بن عیسی علوی، از پدرش، از جدّش، از علی بن  
جعفر، از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «هرگاه پنجمین پیشوا از  
سلالة هفتمین پیشوا ناپدید گشت، خدا را خدا را! در حفظ دین و آیین خود، در نظر  
داشته باشید، هیچ کس شما را از دینتان جدا نسازد. فرزندم صاحب الامر، قطعاً دارای  
غیبتی خواهد بود به گونه‌ای که قائلین به امامت وی، از دین برگردند، ولی این آزمونی  
خدایی است که با آن آفریدگانش را در بوتة آزمایش قرار می‌دهد.»

«أحمد بن إدريس، عن عليّ بن محمد بن قتيبة، عن الفضل بن شاذان، عن ابن أبي  
نجران، عن عمرو بن مساور عن الفضل بن عمر قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام /

۱. توبه، آیه ۱۶.

۲. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۰، ح ۳۳۰ و منتخب الأثر، ص ۳۱۵، ح ۴، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛  
بحار، ج ۵۲، ص ۱۱۳، ح ۲۴ و ۲۵ به نقل از غیبت و از قرب الاسناد، ص ۱۶۲؛ منتخب انوار المضیئه، ص  
۳۸، به نقل از خرائج، ج ۳، ص ۱۱۷۰، بانذکی تفاوت.

۳. بحار، ج ۵۲، ص ۱۱۳، ح ۲۶.

يقول: إياكم و التنويه، أما والله ليغيبن إمامكم سنين من دهركم، و ليحصن حتى يقال مات، قتل (هلك) بأى واد سلك، و لتدمعن عليه عيون المؤمنين و لتكفأن كما تكفأ السفن بأمواج البحر، فلا ينجو إلا من أخذ الله ميثاقه، و كتب في قلبه الإيمان و أيده بروح منه، و لترفعن اثنتا عشرة راية مشتبهة لا يدري أى من أى.

قال: فبكيت و قلت: فكيف نصنع؟ فقال: يا أبا عبدالله و نظر إلى الشمس داخله إلى الصفة - قال: فترى هذه الشمس؟ قلت: نعم، قال: والله لأمرنا أبين من هذه الشمس؛<sup>۱</sup> احمد بن ادریس، به نقل از علی بن محمد بن قتیبه، از فضل بن شاذان، از ابن ابونجران، از عمرو بن مساور، از مفضل بن عمر روایت کرده که گفت از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: «مبادا آن چه را درباره قائم می دانید فاش سازید. به خدا سوگند! خداوند پیشوای شما را سال هایی از روزگارتان نهان می سازد و مردم به آزمون نهاده می شوند تا آن که گفته می شود: وی از دنیا رفته، کشته شده، به هلاکت رسیده و مشخص نیست به کدام سو پای نهاده است؟ چشمان اهل ایمان برایش اشکبار است و چونان کشتی سوارانی که کشتی آن ها در دریا واژگون گردد، زیرو رو خواهید شد و جز کسانی که خداوند از آنان پیمان گرفته و ایمان را در دلشان جایگزین ساخته باشد و با قدرت خود آنان را حمایت کند، کسی رهایی نخواهد یافت و دوازده پرچم مشابه به اهتزاز درآید که نمی توان دریافت کدام حق و کدام باطل است.»

راوی می گوید: گریان شدم و از حضرت پرسیدم: پس چه کنیم؟

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۲۸۱، ح ۹، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از کمال الدین، ص ۳۴۷، ح ۳۵ به اسنادش از ابن ابونجران نظیر آن را با اندکی افزایش آورده؛ غیبت نعمانی، ص ۱۵۲، ح ۱۰ به اسناد خود از عبدالرحمان بن ابونجران با اندکی تفاوت؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۴۴، ح ۲۴، به نقل از غیبت و از کافی، ۳۳۶، ح ۳ به اسناد خود از ابن ابونجران نظیر آن را نقل کرده است؛ بحار، ج ۵۱، ص ۱۴۷، ح ۱۸، به نقل از غیبت نعمانی، ص ۱۵۱، ح ۹ مانند آن را آورده؛ نیز اثبات الهداة، جلد یاد شده، ص ۴۷۳، ح ۱۵۴ و ص ۷۱۹، ح ۱۶ به نقل از کمال؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۸۵، ح ۱۲ به نقل از اثبات الوصیة، ص ۲۲۴، به اسنادش از مفضل بن عمر با اندکی تفاوت ح ۱۳، به نقل از هدایة حنیفی، ص ۸۷؛ دلائل الامامة، ص ۲۹۱، اسناد خود از ابن ابونجران با اندکی تفاوت؛ تقریب المعارف، ص ۱۸۹، ابتدای آن را از مفضل با اندکی تفاوت نقل کرده؛ کافی، ج ۱، ص ۳۳۸، ح ۱۱ نظیر آن را آورده و در غیبت نعمانی، ص ۱۵۳، ذیل ح ۱۰، آن را از محمد بن یعقوب روایت کرده است.

فرمود: «ای ابو عبدالله! - و به خورشید که داخل صفه تابیده بود - نگریست و سپس افزود: این خورشید را ملاحظه می کنی؟».

عرض کردم: آری؛

فرمود: «به خدا سوگند! موضوع امامت ما از این خورشید روشن تر است».

«و روی محمد بن جعفر الأسدی، عن أبي سعيد الآدمي، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن أبي عمير، عن أبي أيوب، عن محمد بن مسلم و أبي بصير قالوا: سمعنا أبا عبد الله عليه السلام يقول: لا يكون هذا الأمر حتى يذهب ثلثا الناس فقلنا: إذا ذهب ثلثا الناس فن يبقی؟ فقال: أما ترضون أن تكونوا في الثلث الباقي؟»<sup>۱</sup>

محمد بن جعفر اسدی، از ابوسعید آدمی، از محمد بن حسین، از محمد بن ابوعمیر، از ابویوب، از محمد بن مسلم و ابوبصیر روایت کرده که گفتند: از امام صادق علیه السلام شنیدیم می فرمود: «ظهور، به وقوع نخواهد پیوست تا دو سوم مردم گیتی نابود گردند».

عرض کردیم: اگر دو سوم مردم نابود شوند چه کسی باقی می ماند؟

فرمود: آیا خرسند نیستید در یک سوم باقی مانده باشید؟»

«و روی عن جابر الجعفی قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام متى يكون فرجكم؟ فقال: هیهات هیهات لا يكون فرجنا حتى تغربلوا ثم تغربلوا ثم تغربلوا يقولها ثلاثاً، حتى يذهب (الله تعالى) الكدر و يبقى الصفو»<sup>۲</sup>

از جابر جعفی روایت شده که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: فرج شما چه زمانی فرا می رسد؟

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۱۱۳، ح ۲۷ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۰، ح ۳۳۱ و منتخب الأثر، ص ۴۵۲، ح ۱، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ بحار، جلد یاد شده، ص ۲۰۷، ح ۴۴؛ اثبات، جلد یاد شده، ص ۷۲۴، ح ۳۸، به نقل از کمال الدین، ص ۶۵۵، ح ۲۹، به اسنادش از ابن ابوعمیر با اندکی تفاوت؛ حلیة الأبرار، ج ۲، ص ۶۸۲، از ابن بابویه؛ عدد القویة، ص ۶۶، ح ۹۷ به نحو ارسال با اندکی تفاوت.

۲. همان، ح ۲۸؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۰، ح ۳۳۲؛ منتخب الأثر، ص ۳۱۵، ح ۵، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

حضرت فرمود: «هیئات، هیئات و سه بار تکرار کرد فرج ما فرانمی رسد تا زمانی که شما غربال شوید، تا خداوند ناخالصی ها را محو و نابود گرداند و آن چه را خالص و زلال است باقی نهد».

«و روی محمد بن عبدالله بن جعفر الحمیری، عن أبيه، عن يعقوب بن يزيد، عن حماد بن عيسى، عن ابراهيم بن عمر اليماني، عن رجل عن أبي جعفر عليه السلام أنه قال: [والله] لتمحصن يا معشر الشيعة، شيعة آل محمد كمخيض الكحل في العين، لأن صاحب الكحل يعلم متى يقع في العين و لا يعلم متى يذهب، فيصبح أحدكم و هو يرى أنه على شريعة من أمرنا، فيمسي و قد خرج منها، و يُمسي و هو على شريعة من أمرنا، فيصبح و قد خرج منها؛<sup>۱</sup>

محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، از پدرش، از یعقوب بن یزید، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از شخصی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «ای شیعیان! خاندان پیامبر! شما آزموده گشته و مانند اندک شدن سرمه در چشم، تعدادتان اندک خواهد شد زیرا کسی که سرمه به چشم زده، می داند چه زمانی سرمه در چشم قرار می گیرد ولی نمی داند چه زمانی زدوده می شود. افرادی از شما صبحگاهان خود را پای بند به آیین ما می دانند ولی در شامگاه از آن خارج می گردند، یا شب را بر آیین ما هستند و فردای آن روز، از آن خارج می شوند».

«و عنه، عن أبيه، عن أيوب بن نوح، عن العباس بن عامر، عن الربيع بن محمد المسلمي قال: قال (لي) أبو عبد الله عليه السلام: و الله لتكسرن كسر الزجاج و إن الزجاج يعاد فيعود كما كان و الله لتكسرن كسر الفخار و إن الفخار لا يعود كما كان، (و الله لتميزن) و الله لتمحصن و الله لتغربلن كما يغربل الزؤان من القمح؛<sup>۲</sup>

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۱۰۱، ح ۲، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از غیبت نعمانی، ص ۲۰۶، ح ۱۲، به اسنادش از حماد بن عیسی با اندکی تفاوت.

۲. همان و منتخب الأثر، ص ۳۱۵، ح ۶، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ نعمانی آن را در کتاب غیبت خود، ص ۲۰۷، ح ۱۳، به اسنادش از عباس بن عامر، از ربیع بن محمد مسلمی - از قبیله مسیلمه - از مهزم بن ابوبرده اسدی و راویان دیگری از امام صادق علیه السلام با اندکی تفاوت در پایانش، آن را نقل کرده اند.

محمد بن عبدالله جمیری به نقل از پدرش، از ایوب بن نوح، از عباس بن عامر، از ربیع بن محمد مسلمی روایت کرده که گفت امام صادق علیه السلام به من فرمود: «به خدا سوگند! به سان شیشه در هم می شکنید ولی شیشه شکسته‌ای که قابل بازگشت به حالت نخست است. به خدا سوگند! چونان سفال، خورد می شوید که سفال به حالت اول بر نمی گردد. به خدا سوگند! از یکدیگر متمایز خواهید گشت. به خدا سوگند! آزمون خواهید شد، به خدا سوگند! آن گونه که تلخه گندم از گندم جدا می شود، غربال خواهید شد».

«و روی جعفر بن محمد بن مالک الکوفی، عن اسحاق بن محمد، عن أبي هاشم، عن فرات بن أحنف قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام و ذكر القائم عليه السلام فقال: ليغيبن عنهم حتى يقول الجاهل ما لله في آل محمد حاجة؛<sup>۲</sup>

جعفر بن محمد بن مالک کوفی، به نقل از اسحاق بن محمد، از ابوهاشم، از فرات بن احنف روایت کرده که گفت: امیر مؤمنان علیه السلام از قائم علیه السلام یاد کرد و فرمود: «قطعاً از آنها به گونه‌ای نماند که نابخردان می گویند: «خداوند به خاندان محمد نیازی ندارد».

«عنه، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن محمد بن اسماعيل بن بزيع، عن عبدالله بن عبد الرحمن الأصبغ، عن عبد الرحمن بن سيابة، عن عمران بن ميثم، عن عبادة

۱. در کمال، ص ۳۰۲، آن را از فرات بن احنف، از سعد بن طریف، از اصبع بن نباته، از علی علیه السلام روایت کرده که صحیح همین است زیرا راوی از اصبع، ابن طریف است. نیز در همین کتاب آن را به سندی دیگر از فرات بن احنف، از ابن نباته روایت کرده است. در نعمانی به اسناد خود از فرات بن احنف، از امام صادق علیه السلام از پدران برگوارش علیه السلام از علی علیه السلام نقل نموده است.

۲. بحار، ج ۵۲، ص ۱۰۱، ح ۱، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۰، ح ۳۳۳؛ نیز بحار، ج ۵۱، ص ۱۱۹، ح ۱۹؛ اثبات، ج یاد شده، ص ۴۶۳، ح ۱۱۰ و ص ۴۶۴، ح ۱۱۶ و أعلام الوری، ص ۴۰۰، به نقل از کمال الدین، ص ۳۰۲، ح ۹، به اسنادش از جعفر بن محمد بن مالک و ص ۳۰۳، ح ۱۵، به اسناد خود از اسحاق بن محمد صیرفی (از هشام) از فرات بن احنف، از اصبع بن نباته، از علی علیه السلام؛ نیز بحار، ج ۵۱، ص ۱۱۲، ذیل ح ۷، به نقل از غیبت نعمانی، ص ۱۴۰، ذیل ح ۱؛ دلائل الامامة، ص ۲۹۳، به اسناد خود با اندکی تفاوت از ابوهاشم و اثبات الوصیة، ص ۲۲۴، به اسنادش از ابراهیم بن هاشم، نظیر آن را آورده و در تقریب المعارف، ص ۱۸۹، آن را از فرات بن احنف روایت کرده است.

بن ربعی الأسدی قال: سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يقول: (كيف) أنتم إذا بقيتم بلا إمام هدى و لا علم يرى يبرأ بعضكم من بعض؛<sup>۱</sup>

نیز از جعفر بن محمد مالک، از محمد بن حسین بن ابوالخطّاب، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از عبدالله بن عبدالرحمان اصم، از عبدالرحمان بن سیّابه، از عمران بن میثم، از عبایه بن ربعی اسدی روایت کرده که گفت: از امیر مؤمنان علیه السلام شنیدم می فرمود: «هر گاه شما بدون امامی هدایتگر و پیشوایی آشکار باقی بمانید، برخی از شما از بعضی دیگر بیزاری می جویند».

«و قد روى (عن) عليّ بن يقطين قال: قال لي أبو الحسن عليه السلام: يا عليّ (إنّ) الشيعة تربيّ بالأمانيّ منذ مائتي سنة.

و قال يقطين لابنه عليّ: ما بالنا قيل لنا فکان و قيل لكم فلم يكن؟ فقال له عليّ: إنّ الذي قيل لكم و لنا من مخرج واحد غير أنّ أمرکم حضرکم فأعطيتم محضه، و کان كما قيل لكم، و إنّ أمرنا لم يحضر فعُلّنا بالأمانيّ.

و لو قيل [لنا] إنّ هذا الأمر لا يكون إلى مائتي سنة أو ثلاثمائة سنة لقسست القلوب و لرجعت عامّة الناس عن الإسلام و لكن قالوا: ما أسرعه و ما أقربه؟ تألّفاً لقلوب الناس و تقریباً للفرج؛<sup>۲</sup>

از علی بن یقطین روایت شده گفت: امام رضا علیه السلام به من فرمود: «ای علی! شیعیان ما از دوست سال قبل، با آمال و آرزوها<sup>۳</sup> تربیت یافته اند. یقطین<sup>۴</sup> به فرزندش علی گفت: چرا آن چه به ما وعده داده شده به وقوع پیوسته ولی آن چه شما در آرزوی آن هستید، محقق نگشته است؟<sup>۵</sup>

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۱۱۱، ح ۵ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۰، ح ۳۳۴.  
 ۲. بحار، ج ۵۲، ص ۱۰۲، ح ۴، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از غیبت نعمانی، ص ۲۹۵، ح ۱۴، به نقل از کافی، ج ۱، ص ۳۶۹، ح ۶ به اسنادش از علی بن یقطین.  
 ۳. یعنی پیشوایانشان به گونه ای آنان را تربیت کرده اند که در آرزو و تعجیل فرج و نزدیکی ظهور حضرت مهدی علیه السلام بسر ببرند تا از دین برنگشته و مایوس نگردند.  
 ۴. یقطین از هواداران بنی عباس و پسرش از یاران خاص موسی جعفر علیه السلام بود.  
 ۵. در بحار آمده است: منظور یقطین از این سخن این بوده است که چرا روی کار آمدن دولت بنی عباس که

علی در پاسخ پدر گفت: آن چه به شما و ما از آن خبر داده شده، همه از یک منبع صادر شده است با این تفاوت که وعده شما فرا رسیده و دقیقاً به شما اعطا گردیده و همان گونه که به شما وعده داده شده، اتفاق افتاده است ولی وعده‌ای که به ما داده شده هنوز فرا نرسیده و ما به امید و آرزوی آن، نوید داده شده‌ایم. زیرا اگر گفته شود ظهور حضرت تا دویست یا سیصد سال دیگر رخ نخواهد داد، دل‌های مردم سخت و توده مردم از آیین اسلام رو گردان می‌شوند. به همین جهت فرموده‌اند: دوران ظهور نزدیک است و به زودی فرا خواهد رسید تا دل‌های مردم با آن مانوس گردد و فرج و گشایش نزدیک شود».

«و روی الشلمغانی فی کتاب الأوصیاء: أبو جعفر المروزی قال: خرج جعفر بن محمد بن عمر [و] و جماعة إلى العسکر و رأوا أيام أبي محمد عليه السلام في الحياة، و فهم علی بن أحمد بن طنین، فكتب جعفر بن محمد بن عمر [و] يستأذن في الدخول إلى القبر فقال له علی بن أحمد: لا تكتب إسمی فإنی لا أستأذن، فلم یُکتب اسمه، فخرج إلى جعفر. «أدخل أنت و من لم يستأذن؛<sup>۱</sup>

شلمغانی در کتاب «الأوصیاء» به نقل از ابو جعفر مروزی می‌گوید: جعفر بن محمد بن عمرو به اتفاق جمعی، رهسپار<sup>۲</sup> سامرا شدند. این گروه با امام عسکری علیه السلام در دوران حیات آن بزرگوار، دیدار کرده بودند. علی بن احمد بن یقطین از جمله افرادی بود که در این جمع حضور داشت.

جعفر بن محمد بن عمر طی نامه‌ای از ناحیه مقدسه برای آن جمع اجازه ورود به مرقد مطهر امام هادی و امام عسکری خواست، علی بن احمد بدو گفت: نام مرا

بر زبان پیامبر ائمه علیهم السلام به ما وعده داده شده بود، تحقق یافت ولی وعده آشکار شدن دولت ائمه شما حاصل نگشت؟

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۲۹۳، ح ۲، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ تبصرة الولی، ح ۷۹؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۷۶ ح ۶۷ از غیبت و کمال الدین، ص ۴۹۸، ح ۲۱، به اسنادش از ابو جعفر مروزی، از جعفر بن عمرو نظیر آن را آورده؛ بحار، جلد یاد شده، ص ۳۳۴، ذیل ح ۵۸، از کمال؛ خرائج، ج ۳، ص ۱۱۳۱، ح ۵۰، از جعفر بن عمرو همان گونه که در کمال آمده است.

۲. نام روستا و یا محله‌ای در سامرا که زادگاه حضرت قائم علیه السلام بوده است.



ننویس، زیرا من درخواست اجازه نمی‌کنم. از این رو جعفر، نام وی را در زمره افراد یاد شده یادداشت نکرد. دیری نپایید که پیامی برای جعفر، شرف صدور یافت که «خود و آن کس که اجازه ورود نخواست، می‌توانید بدان جا وارد شوید!»

## فصل ششم:

### سفیران حضرت علیه السلام در دوران غیبت

پس از بیان نام سفیران حضرت در دوران غیبت به نحو فشرده به یادآوری بخشی از روایاتی که ارتباط به هر امام و دوران امامت وی دارد، خواهیم پرداخت و سپس از سفیران مورد ستایش و روش پسندیده آنان و نیز از سفیران نکوهیده و شیوه آنان یاد خواهیم کرد تا به موقعیت آنان آشنایی حاصل شود.

در برخی روایات نقل شده که ائمه علیهم السلام فرمودند: «خادمان و کارگزاران ما، تبهکارترین، آفریده‌های خدا بودند! البته این سخن کلی نیست، بلکه منظور ائمه علیهم السلام از این سخن این است که در جمع آنان افرادی بوده‌اند که دستورهای الهی را تغییر و تبدیل داده و خیانت<sup>۱</sup> ورزیده‌اند که در مباحث بعدی بدان موارد خواهیم پرداخت.

«و قد روی محمد بن عبدالله بن جعفر الحمیری، عن أبيه، عن محمد بن صالح الهمدانی قال: كتبت إلى صاحب الزمان عليه السلام إن أهل بيتي يؤذوني و يقرعونني بالحديث الذي روی عن آبائك: أنهم قالوا: خدامنا و قوامنا شرار خلق الله فكتب: و يحكم ما تقرؤن ما قال الله تعالى: ﴿و جعلنا بينهم و بين القرى التي باركنا فيها قرى ظاهرة﴾ فنحن والله لقرى التي بارك (الله) فيها و أنتم القرى الظاهرة؛<sup>۲</sup>

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۴۳، ح ۱، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

۲. همان، ذیل، ح ۱؛ وسائل، ج ۱۸، ص ۱۱۰، ح ۴۶؛ محجة بحرانی، ص ۱۷۵، از غیبت (کتاب حاضر) و از کمال الدین، ص ۴۸۳، ح ۲، از پدرش و ابن ولید هر دو، از حمیری؛ نیز بحار، ج ۵۳، ص ۱۸۴، ح ۱۵؛ اعلام الوری، ص ۴۲۴ و نورالثقلین، ج ۴، ص ۳۳۲، ح ۵۱، به نقل از کمال؛ ینابیع الموده، ص ۴۲۶، از

محمد بن محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، به نقل از پدرش، از محمد بن صالح همدانی روایت کرده که گفت: طی نامه‌ای به حضرت حجّت ﷺ به عرض آن بزرگوار رساندم که، خانواده من به جهت نقل حدیثی که از پدران بزرگوارت روایت شده و در آن فرموده‌اند: «خادمان و کارگزاران ما تبه‌کارترین آفریدگان خدا بودند» به اذیت و آزار من می‌پردازند و مرا نکوهش می‌کنند. حضرت در پاسخ مرقوم فرمود: وای بر شما! سخن خدای متعال را نخوانده‌اید که فرمود: «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُورَى الْقُورَى بَارِكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً؛ و میان آن‌ها و شهرهایی که برکت داده بودیم، آبادی‌های آشکاری قرار دادیم». به خدا سوگند! ما همان شهرهایی هستیم که خداوند در آن برکت ایجاد کرده بود و شما، آبادی‌های آشکار هستید».

### سفیران مورد ستایش

#### حُمران بن أعین

«أخبرنا الحسين بن عبيدالله، عن أبي جعفر محمد بن سفيان البزوفري، عن أحمد بن ادريس، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن علي بن فضال، عن عبدالله بن بكير، عن زرارة قال: قال أبو جعفر عليه السلام و ذكرنا حُمران بن أعين - فقال: لا يرتدّ والله أبداً ثمّ أطرق هنيئة، ثمّ قال: أجل لا يرتدّ والله أبداً؛<sup>۱</sup>

حسین بن عبیدالله به نقل از ابو جعفر محمد بن سلیمان بزوفری، از احمد بن ادريس، از احمد بن محمد بن عيسى، از حسن بن علی بن فضال از عبدالله بن بکیر، از زراره روایت کرده که گفت: در حضور امام باقر ﷺ سخن از حُمران بن أعین به میان آوردیم، حضرت فرمود: «به خدا سوگند! او هیچ گناه از اسلام رو گردان نمی‌شود سپس لحظه‌ای سکوت کرد و فرمود: «آری، به خدا سوگند! وی هرگز از اسلام رو گردان نخواهد شد».

محرّجه؛ منتخب انوار المصیبه، ص ۱۳۷.

۱. بحار، ج ۴۷، ص ۳۴۲، ح ۳۱، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

مُفَضَّل بن عمر

«بهذا الإسناد، عن أحمد بن إدريس، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن محمد بن أبي عمير، عن الحسين بن أحمد المنقري، عن أسد بن أبي علاء، عن هشام بن أحمَر قال: دخلت على أبي عبد الله عليه السلام وأنا أريد أن أسأله عن المفضل بن عمر، وهو في ضيعة له في يوم شديد الحرّ والعرق يسيل على صدره فابتدأني فقال: نعم والله الذي لا إله إلا هو، الرجل (هو) المفضل ابن عمر الجعفي، حتى أحصيتُ بضعا و ثلاثين مرّة يكرّرها و قال: إنّما هو والد بعد والد؛<sup>۱</sup>

به همین اسناد، از احمد بن ادريس، از احمد بن محمد بن عيسى، از حسين بن سعيد، از محمد بن ابو عمير، از حسين بن احمد منقري، از اسد بن ابو علاء، از هشام بن أحمَر روایت کرده که گفت: خدمت امام صادق عليه السلام شرفیاب شدم و هدفم این بود که در مورد مفضل بن عمر از آن بزرگوار پرسشی داشته باشم. در آن روز بسیار گرم حضرت در مزرعه خویش مشغول کار بود و عرق از سر و روی مبارکش بر سینه‌اش روان بود. آن بزرگوار با من آغاز سخن کرد و فرمود: «آری، به خدایی که معبودی جز او نیست، مفضل بن عمر جعفی، آری به خدایی که معبودی جز او نیست - مفضل بن عمر جعفی - به گونه‌ای که شمردم حضرت این جمله را سی و چند بار تکرار کرد و سپس فرمود: او پس از پدر، به حق آموزگار و فرد شایسته‌ای بود».

«و روی عن هشام بن أحمَر قال: حملت إلى أبي إبراهيم عليه السلام إلى المدينة أموالاً فقال: ردها فاذفعها إلى المفضل بن عمر، فردتها إلى جعفي فحططها على باب المفضل؛<sup>۲</sup> از هشام بن احمد روایت شده که گفت: اموالی را برای موسی بن جعفر عليه السلام به مدینه بردم، حضرت فرمود: «اموال را برگردان و آن را به مفضل بن عمر بسپار». من نیز آن را نزد مفضل بن عمر جعفی برگردانم و آنها را بر در خانه وی فرود آوردم».

«و روی عن موسى بن بكر قال: كنت في خدمة أبي الحسن عليه السلام فلم أكن أرى

۱. بخار، ج ۴۷، ص ۳۴۰، ح ۲۴ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۹۵، ح ۶۲، به نقل از غیبت.

۲. همان، ص ۳۴۲، ح ۲۹، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

شیئاً یصل إلیه إلا من ناحية المفضل، و لربما رأیت الرجل یجیء بالشیء فلا یقبله منه و یقول: أوصله إلی المفضل؛<sup>۱</sup>

از موسی بن بکر نقل شده می گوید: حضور امام هادی ﷺ شرفیاب بودم، می دیدم همه اموال تنها از ناحیه مفضل به آن حضرت می رسد. گاهی می دیدم افرادی اموالی را نزد حضرت می آوردند ولی آن را از او پذیرا نمی شد و می فرمود: «آنها را به مفضل برسان».

### مُعلی بن خُنَیس

وی نیز یکی از کارگزاران امام صادق ﷺ به شمار می آمد و به همین سبب داود بن علی<sup>۲</sup> وی را به شهادت رساند، مُعلی در پیشگاه امام صادق ﷺ شخصیتی ستوده بود و بر شیوه آن حضرت دنیا را وداع گفت. و ماجرای او معروف است.

«فروی عن أبي بصير قال: لما قتل داود بن (علي) المَعلى بن خُنَيس فصلبه، عظم ذلك علي أبي عبدالله عليه السلام و اشتدّ عليه و قال له: يا داود! علي ما قتلت مولاي و قيتي في مالي و علي عيالي؟ والله إنّه لأوجه عند الله منك؛<sup>۳</sup>

از ابوبصیر روایت شده گفت: هنگامی که داود بن علی، مُعلی بن خُنَیس را به شهادت رساند و او را به دار آویخت، این عمل بر حضرت صادق ﷺ دشوار آمد و خطاب به داود فرمود «ای داود! به چه حقی خدمتگزار و قیّم و سرپرست اموال و امور مربوط به فرزندان مرا به قتل رساندی؟ به خدا سوگند! او در پیشگاه خدا از تو آبرو مندتر بود».

در خبر دیگری حضرت فرمود: أما والله لقد دخل الجنة؛<sup>۴</sup> به خدا سوگند! او وارد

۱. بحار، ج ۴۷، ح ۳۰.

۲. وی داود بن علی بن عبدالله بن عباس، عموی سَفاح عبّاسی و نخستین فردی از بنی عباس بود که به فرمانروایی مدینه رسید و در سال ۱۳۳ درگذشت.

۳. بحار، ج ۴۷، ص ۳۴۲، ح ۳۲، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

۴. کنزی در رجال خود، ص ۳۷۶، ح ۷۰۲، آن را روایت کرده است.

بهشت گردید».

### نصر بن قایوس نخعی

نقل شده وی مدت بیست سال وکالت امام صادق علیه السلام را عهده دار بود و کسی از این موضوع اطلاع نداشت. او شخصیتی نیکوکار و دانشمند بود. عبدالرحمان بن حجاج نیز وکیل امام صادق علیه السلام بود و در دوران امام رضا علیه السلام ابر ولایت آن بزرگوار دنیا را وداع گفت.

### عبدالله بن جندب بجلي

وی سیمت وکالت موسی بن جعفر و امام رضا علیه السلام را عهده دار بود و آن گونه که در روایات آمده<sup>۲</sup> او فردی نیایشگر بود و در پیشگاه آن بزرگوار، جایگاه والایی داشت.

صفوان بن یحیی، محمد بن سنان، زکریا بن آدم، سعد بن سعد

«ما رواه ابوطالب القمی، قال: دخلت علی أبي جعفر الثاني علیه السلام فی آخر عمره فسمعتہ يقول: جزی الله صفوان بن یحیی، و محمد بن سنان و زکریا بن آدم و سعد بن سعد عنی خیراً، فقد وفوا لی و کان زکریا بن آدم ممن تولاهم.

و خرج (فیه) عن أبي جعفر علیه السلام: ذكرت ما جرى من قضاء الله فی الرجل المتوفی رحمه الله تعالی یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیاً، فقد عاش آیام حیاتہ عارفاً بالحقّ قائلاً به، صابراً محتسباً (للحق) قائماً بما یجب لله و لرسوله علیه، و مضی رحمه الله غیر ناکث و لا مبدل، فجزاه الله أجر نیتہ و أعطاه جزاء سعیه؛<sup>۳</sup>

ابوطالب قمی روایت کرده و می گوید: در اواخر عمر شریف امام باقر علیه السلام حضور

۱. بحار، ج ۴۷، ص ۳۴۳، ذیل ح ۳۲، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

۲. همان، ج ۴۹، ص ۲۷۴؛ به رجال کشی و بحار، ج ۴۸ و ۴۹ و عوالم، ج ۲۱ مراجعه شود.

۳. بحار، ج ۴۹، ص ۲۷۵، ذیل ح ۲۳.

آن بزرگوار شرفیاب شدم، از او شنیدم می فرمود: خداوند به صفوان بن یحیی، محمد بن سنان، زکریا بن آدم و سعد بن سعد از ناحیه من پاداش خیر عنایت فرماید، به راستی با من رسم وفاداری را به جا آوردند.

زکریا بن آدم از جمله شخصیت‌های دوستدار اهل بیت ﷺ بود. از امام باقر ﷺ در حق او پیامی صادر شد که در آن آمده بود: قضای الهی را در مورد فردی که از دنیا رفته (زکریا بن آدم) یادآور شدی. درود و رحمت خدا بر او باد! آن زمان که تولد یافت و زمانی که بدرود حیات می‌گوید و هنگامی که در قیامت دیگر بار زنده برانگیخته می‌شود. به راستی او در زندگی خود عارف به حق زیست و بر آن صبر و شکیبایی پیشه ساخت و بر پا دارنده حق بود، به انجام دادن دستوراتی که خدا و رسولش بر او واجب ساخته بودند، قیام نمود و بی آن که عهد و پیمان بشکند و در دین خدا تغییر و تبدیلی دهد، دنیا را وداع گفت، درود خدا بر او باد! خدای متعال پاداش نیت و سعی وی را عطا فرماید.<sup>۱</sup>

«فإِنَّهُ رَوَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ دَاوُدَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ يَذْكُرُ مُحَمَّدَ بْنَ سَنَانٍ بِخَيْرٍ وَ يَقُولُ: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِرِضَائِي عَنْهُ فَمَا خَالَفَنِي وَ مَا خَالَفَ أَبِي قَطُّ؛<sup>۲</sup> [در مورد محمد بن سنان] از علی بن حسین بن داود روایت شده که گفت: از امام جواد ﷺ شنیدم از محمد بن سنان به نیکی یاد می‌کرد و می‌فرمود: «خداوند نیز به سبب خشنودی من از محمد بن سنان، از وی خشنود است. او هرگز با من و پدرم مخالفتی انجام نداد».

#### عبدالعزیز بن مهتدی قمی اشعری

در مورد این بزرگوار پیامی از ناحیه امام جواد ﷺ شرف صدور یافت که در آن آمده

۱. این روایت را با اسناد در اختصاص یادآور شده و در آن آمده است: «محمد بن اسحاق و حسن بن محمد اظهار داشتند: پس از رحلت زکریا بن آدم رهسپار حج گشتیم و در بین راه نامه امام جواد ﷺ به دست ما رسید که در آن آمده بود: «قضای الهی را در مورد... تا آخر».

۲. بحار، ج ۴۹، ص ۲۷۵، ذیل ح ۲۳، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

بود: «قبضت و الحمد لله و قد عرفت الوجوه التي صارت إليك منها غفر الله لك و لهم الذنوب و رَجِمنا و إِيَّاكم؛

بحمد الله آن را دریافت نمودم و به مواردی که از آن‌ها به تو رسیده بود، آگاه گشتم. خداوند گناهان شما و آنان را ببخشد و ما و شما را مشمول رحمت خویش گرداند». پیام دیگری درباره اش صادر شد که در آن آمده بود: «غفر الله ذنبك و رَجِمنا و إِيَّاك و رضی عنك برضائی عنك؛

خداوند گناهانت را ببامرزد و ما و شما را مشمول رحمت خویش قرار دهد و به رضایت من از تو، خداوند از تو خوشنود گردد».

علی بن مهزیار اهوازی، شخصیتی درخور ستایش

«أخبرني جماعة، عن التلعكبري، عن أحمد بن علي الرازي، عن الحسين بن علي، عن أبي الحسن البلخي، عن أحمد بن مابندار الإسكافي، عن العلاء النداری، عن الحسن بن شَمون قال: قرأت هذه الرسالة على علي بن مهزيار، عن أبي جعفر الثاني بخطه:

بسم الله الرحمن الرحيم يا علي! أحسن الله جزاك، و أسكنك جنته، و منعك من الخزي في الدنيا و الآخرة، و حشرك الله معنا، يا علي! قد بلوتك و خبرتُك في النصيحة و الطاعة و الخدمة، و التوقير و القيام بما يجب عليك، فلو قلت إنني لم أر مثلك لرجوت أن أكون صادقاً، فجزاك الله جنات الفردوس نزلاً، فما خفي على مقامك و لا خدمتك في الحرّ و البرد، في الليل و النهار، فأسأل الله إذا جمع الخلائق للقيامة أن يحبوك برحمة تُغتبط بها، إنّه سميع الدعاء؛<sup>۱</sup>

جمعی از رجال حدیث، به نقل از تلعکبری، از احمد بن علی رازی، از حسین بن علی، از ابوالحسن بلخی، از احمد بن مابندار اسکافی، از علاء نداری<sup>۲</sup>، از حسن بن شمعون روایت کرده‌اند که گفت: نامه ذیل را از امام جواد علیه السلام که به خط مبارکش به

۱. بحار، ج ۵۰، ص ۱۰۵، ذیل ح ۲۲، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

۲. تذاکر بر وزن سحاب، شهری بین واسط و بصره است.



نگارش در آمده بود برای علی بن مهزیار قرائت کردم و در آن آمده بود:  
 «به نام خداوند بخشنده مهربان، ای علی! خداوند به تو پاداش نیک عطا فرماید و  
 در بهشت خود جای دهد و از ذلت دنیا و آخرت مصون دارد و با ما محشورت  
 گرداند.

ای علی! به حق، تو را در خیرخواهی و فرمانبرداری و خدمت و متانت و ادای  
 واجبات، آزمودم و امتحان کردم. اگر بگویم: کسی را نظیر تو ندیده‌ام، امید آن است در  
 سخن راستگو باشم.

خداوند جایگاه تو را بهشت برین قرار دهد، مقام و منزلت و خدمات تو، در گرما  
 و سرما و شب و روز، بر من پوشیده نیست. از خدای بزرگ مسئلت دارم - آن گاه که در  
 رستخیز، آفریدگانش را گرد می‌آورد، تو را به گونه‌ای مشمول رحمتش قرار دهد که  
 همه به حال تو غبطه بخورند، به راستی که خداوند شنونده دعاست».

#### ایوب بن نوح بن درّاج

«ذکر عمرو بن سعید المدائنی - و کان فطحياً - قال: کنت عند أبي الحسن العسكري  
 عليه السلام بصريا اذ دخل أيوب بن نوح و وقف قدّامه فأمره بشيء ثمّ انصرف والتفت  
 إلى أبوالحسن عليه السلام و قال: يا عمرو! إن أحببت أن تنظر إلى رجل من أهل الجنة  
 فانظر إلى هذا؛<sup>۱</sup>

عمرو بن سعید مدائنی - فطحی مذهب - می‌گوید: در «صُریا»<sup>۲</sup> نزد امام هادی علیه السلام  
 شرفیاب بودم که ایوب بن نوح بر آن حضرت وارد شد و در مقابل وی ایستاد و امام به  
 او فرمانی صادر کرد و وی رفت. امام هادی علیه السلام رو به من کرد و فرمود: ای عمرو! اگر  
 دوست داری به مردی بهشتی بنگری، به این مرد نگاه کن».

۱. بحار، ج ۵۰، ص ۲۲۰، ح ۷، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

۲. قبلاً یادآور شدیم «صُریا» نام روستایی است که موسی بن جعفر علیه السلام آن را بنیان نهاد.

علی بن جعفر همّانی

وی فردی دانشمند و ستوده بود و سِمَت و کالت امام هادی و امام عسکری علیهما السلام را بر عهده داشت.

«روی أحمد بن علیّ الرازی، عن علیّ بن مخَلد الأیادی قال: حدّثنی أبو جعفر العمری رضی اللّٰه عنه قال: حجّ أبو طاهر بن بلال فنظر إلى علیّ بن جعفر و هو ینفق النفقات العظیمة، فلما انصرف کتب بذلك إلى أبي محمد علیه السلام فوقع فی رقعته: قد کنا أمرنا له بمائة ألف دینار، ثمّ أمرنا له بمثلها فأبی قبوله إبقاءً علينا، ما للناس و الدّخول فی أمرنا فیا لم ندخلهم فیہ، قال: و دخل علیّ أبو الحسن العسکری علیه السلام فأمر له بثلاثین ألف دینار؛<sup>۱</sup>

احمد بن علی رازی، به نقل از علی بن مخلد آیادی، از ابو جعفر عمری علیه السلام روایت کرده که گفت: ابو طاهر بن بلال حج انجام داد و ملاحظه می کرد علی بن جعفر مبالغ هنگفتی را در حج هزینه می کند، نظاره گر بود. وقتی از سفر حج بازگشت، موضوع را طی نامه ای به امام عسکری علیه السلام اطلاع داد حضرت در نامه وی مرقوم فرمود: «ما فرمان داده بودیم به او صد هزار دینار بدهند بار دیگر نیز دستور دادیم همان مقدار به وی بپردازند که وی به جهت رعایت حال ما آن ها را نپذیرفت. در اموری که ما به مردم اجازه مداخله نداده ایم، چرا دخالت می کنند؟».

راوی می گوید: وی (جعفر همّانی) بر امام هادی علیه السلام وارد شد و حضرت دستور داد سی هزار دینار به وی بدهند.».

ابو علی بن راشد

«أخبرنی ابن أبی جیّد، عن محمّد بن الحسن بن الولید، عن الصّقار، عن محمّد بن عیسی قال: کتب أبو الحسن العسکری علیه السلام إلى الموالی ببغداد و المدائن و السّواد و ما یلیها: قد أقت أبا علیّ بن راشد مقام علیّ بن الحسین بن عبد ربّه و من قبله من وکلانی،

۱. بحار، ج ۵۰، ص ۲۲۰، به ضمیمه ح ۸۰، با اندکی تفاوت به نقل از غیبت.

و قد أوجبت في طاعته طاعتي، و في عصيانه الخروج إلى عصياني، و كتبت بخطي؛<sup>۱</sup>  
 ابن ابوجنید، از محمد بن حسن بن ولید، از محمد بن عیسی روایت کرده که گفت:  
 امام هادی ﷺ به دوستان خود در بغداد و مدائن و عراق و اطراف و نواحی آن  
 مرقوم فرمود: «ابوعلی بن راشد را به جانشینی علی بن حسین بن عبد ربّه گماردم و  
 وکیلان من از ناحیه وی منصوب خواهند شد و اطاعت خویش را در اطاعت از او  
 واجب ساختم و نافرمانی او، نافرمانی من است. این نامه را با خط خویش نگاشتم.»  
 «و روی محمد بن یعقوب رفعه را به محمد بن فرج قال: کتبت إلیه أسأله عن أبي علی بن  
 راشد و عن عیسی بن جعفر (بن عاصم) و عن ابن بند، و کتب إلی: ذکرک ابن راشد رحمه  
 الله فإنه عاش سعيداً و مات شهيداً، و دعا لابن بند و العاصمی و ابن بند ضرب بعمود  
 و قتل، و ابن عاصم ضرب بالسیاط علی الجسر بثلاثمائة سوط و رمی به فی الدجلة؛  
 محمد بن یعقوب - به نحو مرفوع - از محمد بن فرج روایت کرده که گفت: طی  
 نامه‌ای از امام هادی ﷺ در مورد ابوعلی بن راشد و عیسی بن جعفر (بن عاصم) و ابن  
 بند، پرسشی نمودم. حضرت در پاسخ من مرقوم فرمود: «از ابن راشد (رحمه الله) یاد  
 کردی، وی در دنیا سعادت مند زیست و با فیض شهادت دنیا را وداع گفت و در حق ابن  
 بند و عاصمی<sup>۲</sup> دعا فرموده بود.»  
 ابن بند، با ضربه گریزی به قتل رسید و ابن عاصم بر جسر (پل بغداد) سیصد تازیانه  
 خورد و بدنش را در رود دجله<sup>۳</sup> افکندند.  
 افراد یاد شده، جمعی از سفیران ستوده ائمه ﷺ بودند و از آن جا که نامبردگان  
 معروف بوده و نامشان در کتب رجال آمده است، از بر شمردن نام همه آنان صرف نظر  
 کردیم.

۱. بحار، ج ۵۰، ص ۲۲۰، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

۲. وی عیسی بن جعفر بن عاصم است.

۳. همان، کتبی آن را در رجال خود، ص ۶۰۳، با شماره ۱۱۲۲ روایت کرده است.

### سفیران دروغین و نکوهیده

صالح بن محمد بن سهل همدانی

«فروی علی بن ابراهیم بن هاشم، عن أبيه قال: كنت عند أبي جعفر الثاني عليه السلام إذ دخل عليه صالح بن محمد بن سهل الهمداني - وكان يتولى له - فقال له: جعلت فداك اجعلني من عشرة آلاف درهم في حلّ فإني أنفقتها، فقال له أبو جعفر: أنت في حلّ.

فلما خرج صالح من عنده قال أبو جعفر عليه السلام: أحدهم يثب على (أموال حق) آل محمد و فقرائهم و مساكينهم و أبناء سبيلهم، فيأخذه ثم يقول: اجعلني في حلّ، أتراه ظنّ (بي) أني أقول له لا أفعل؟ و الله ليسألنهم الله يوم القيامة عن ذلك سؤالاً حثيثاً؛<sup>۱</sup>

علی بن ابراهیم بن هاشم، به نقل از پدرش روایت کرده که گفت: حضور امام جواد علیه السلام شرفیاب بودم که صالح بن محمد بن سهل همدانی - مسؤول موقوفات امام - بر او وارد شد و به حضرت عرضه داشت: فدایت شوم. مرا از پرداخت ده هزار درهمی که نزد من داشته‌ای معاف دار، زیرا آن‌ها را هزینه کرده‌ام.

امام جواد علیه السلام فرمود: «معاف هستی». وقتی صالح بیرون رفت حضرت فرمود: «برخی از اینان به اموالی که حق خاندان پیامبر و فقرا و مساکین و در راه مانده‌های آنان است غاصبانه، چنگ می‌اندازند و سپس می‌گویند: ما را از پرداخت آن‌ها معاف دار. او می‌پنداشت من می‌گویم: این کار را نخواهم کرد؟ ولی به خدا سوگند! خدای متعال در روز قیامت آنان را در این زمینه به سرعت مورد پرسش قرار خواهد داد».<sup>۲</sup>

۱. بحار، ج ۹۶، ص ۱۸۷، ح ۱۳ و ج ۵۰، ص ۱۰۵، ح ۲۳، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و کافی، ج ۱، ص ۴۸، ح ۲۷؛ وسائل، ج ۶، ص ۳۷۵، ح ۱، به نقل از کافی و تهذیب، ج ۱، ص ۱۴۰، ح ۱۹ و استبصار، ج ۲، ص ۶۰، ح ۱۱ و مقنعه، ص ۴۶؛ حلیة الأبرار، ج ۲، ص ۴۰۷، به نقل از کافی.  
 ۲. این روایت در اواخر باب انفال اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷، نقل شده و در آن آمده است که: «صالح بن محمد بن سهل مسؤولیت موقوفات حضرت را در قم عهده دار بود و به ظاهر وی از وکیلان امام علیه السلام بر موقوفات قم بوده است.

علی بن ابی حمزه بطنانی، زیاد بن مروان قندی، عثمان بن عیسی رواسی این سه تن، وکیلان موسی بن جعفر علیه السلام به شمار می آمدند اموال هنگفتی از حضرت نزد آنان وجود داشت و بارحلت موسی بن جعفر علیه السلام آنان با چشم طمع می که به اموال آن حضرت داشتند، در امامت وی متوقف شدند و امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام را پذیرا نشده و به انکار آن برخاستند که در مباحث گذشته به این موضوع پرداختیم و دیگر بار با یادآوری آن موارد، بحث را به درازا نمی کشانیم.

#### فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی

«علی ما رواه عبدالله بن جعفر الحمیری قال: کتب أبو الحسن العسکری علیه السلام إلى علی بن عمرو القزوینی بخطه: إعتقد فیما تدین الله تعالی به أن الباطن عندی حسب ما أظهرت لك فیمن استنبأت عنه، و هو فارس لعنه الله فإنه لیس یسعی إلا الإجتهد فی لعنه، و قصده و معاداته، و المبالغة فی ذلك بأكثر ما تجد السبیل الیه. ما كنت أمر أن یدان الله بأمر غیر صحیح، فجدّ و شدّ فی لعنه و هتكه، و قطع أسبابه، و صدّ أصحابنا عنه، و إبطال أمره و أبلغهم ذلك منی، واحكهم لهم عنی، و إنی سائلکم بین یدی الله عن هذا الأمر المؤكّد، فویل للعاصی و للجاحد. و كتبت بخطی لیلة الثلاثاء لتسع لیال من شهر ربیع الأول سنة خمسين و مائین، و أنا أتوكل علی الله و أحمده كثيراً؛<sup>۱</sup>

عبدالله بن جعفر حمیری روایت کرده و می گوید: امام عسکری علیه السلام به خط مبارک خویش به علی بن عمرو قزوینی مرقوم فرمود: «بر این اعتقاد باش آن چه خدای متعال را بواسطه آن پرستش می کنی، رازهای پوشیده آن نزد من است، همان گونه که آن را در مورد کسی که درباره اش از من توضیح خواسته بودی برایت آشکار ساختم و او همان فارس است که لعنت خدا بر او باد. تو را نمی سزد مگر این که در لعن وی و قصد دشمنی با او تا آن جا که برایت میسر باشد بکوشی. من هیچ گاه فرمان نمی دهم

۱. بحار، ج ۵۰، ص ۲۲۱، ح ۸، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

خداوند از راهی غیر صحیح پرستیده شود. بنابراین، در لعن و هتک حیثیت و قطع رابطه او، فوق العاده بکوش و یارانمان را از آمد و شد با او باز دار و آن چه را مدعی آن است، به تباهی بکشان. این پیام را از من بدانان برسان و از قول من برایشان نقل کن زیرا در مورد این مسأله مهم قطعاً در پیشگاه خداوند از شما باز خواست خواهیم کرد. وای بر آن کس که نافرمانی کند و به انکار آن برخیزد. این پیام را شب سه شنبه نهم ربیع الأول سال ۲۵۰ نگاشتم، من بر خدا توکل نموده و او را سپاس فراوان می گویم».

#### احمد بن هلال عبرتایی<sup>۱</sup>

«روی محمد بن یعقوب قال: خرج إلى العمريّ في توقيع طويل إختصرناه: و نحن نبرأ إلى الله تعالى من ابن هلال لا رحمه الله، و ممن لا يبرأ منه، فأعلم الإسحاق و أهل بلده مما أعلمناك من حال هذا الفاجر، و جميع من كان سألک و يسألک عنه؛<sup>۲</sup>

محمد بن یعقوب روایت کرده و می گوید: در پیامی طولانی که از ناحیه مقدسه برای عمری شرف صدور یافت و ما آن را به اختصار بیان داشتیم، آمده است: ما از ابن هلال که خدا او را مشمول رحمت خویش نگرداند و از کسانی که از او بیزاری نمی جویند، به پیشگاه قادر متعال بیزاری می جویم. بنابراین، اسحاقی و شهروندانش و کلیه کسانی که درباره این انسان تبهکار از تو پرسشی نموده و یا می پرسند، از مواردی که ما تو را از آن گاه ساختیم، مطلع ساز».

ابوظاهر محمّد بن علی بن بلال و جمعی دیگر نیز از همین زمره اند که با بیان نام آنها سخن را به درازا نمی کشانیم، زیرا این موارد در کتب<sup>۳</sup> مربوطه، معروف و موجود است.

۱. منسوب به عبرتاروستای بزرگی از روستاهای بغداد، اطراف نهر روان حد فاصل بغداد و واسط .

۲. بحار، ج ۵۰، ص ۳۰۷، ح ۳.

۳. به بحار، ج ۵۰، ص ۳۰۹-۳۲۳ مراجعه شود.

### سفیرانی که در دوران غیبت از آنها به نیکی یاد شده

ابوعمر عثمان بن سعید عمری علیه السلام

نخستین فردی را که امام هادی و فرزندش امام عسکری علیه السلام به این سِمَت منصوب نمودند، شخصیت بزرگوار و مورد اعتماد، شیخ ابوعمر و عثمان بن سعید عمری علیه السلام است، که منسوب به قبیله بنی اسد بود. سبب نامیده شدن وی به عمری را، ابونصر هبة الله بن محمد بن احمد کاتب نوه دختری ابوجعفر عمری علیه السلام این گونه روایت کرده می گوید: عثمان بن سعید عمری از قبیله بنی اسد و منسوب به جدش می باشد، به همین دلیل وی را عمری نامیده اند.

به گفته جمعی از علمای شیعه، امام عسکری علیه السلام فرمود: کنیه «ابوعثمان» و «ابوعمر» در یک شخص جمع نمی شود و فرمان داد کنیه «ابوعمر» را به هم زنند و از آن هنگام، عمری نامیده شد. به وی «عسکری» نیز گفته می شود زیرا وی در محله «عسکر سامرا» سکونت داشته است. او را سمان نیز می نامند، چون وی برای پوشش دادن به امر وکالت خویش، به تجارت روغن می پرداخت و هرگاه شیعیان می خواستند حقوق واجب اموال خویش را نزد امام عسکری علیه السلام ببرند، آنها را توسط ابوعمر و ارسال می کردند و او به جهت تقیه و بیم بر جان امام علیه السلام آنها را در مشک های روغن تعبیه می کرد و نزد حضرت می فرستاد.

«فأخبرني جماعة، عن أبي محمد هارون بن موسى، عن أبي علي محمد بن همام الاسكافي قال: حدثنا عبدالله بن جعفر الحميري، قال: حدثنا أحمد بن إسحاق بن سعد القمي قال: دخلت على أبي الحسن علي بن محمد صلوات الله عليه في يوم من الأيام فقلت: يا سيدي أنا أغيب و أشهد و لا يتهيأ لي الوصول إليك إذا شهدت في كل وقت، فقول من نقبل؟ و أمر من نمتثل؟ فقال لي صلوات الله عليه: هذا أبو عمرو الثقة الأمين ما قاله لكم فعني يقوله، و ما أذاه إليكم فعني يؤديه.

فلما مضى أبو الحسن عليه السلام وصلت إلى أبي محمد ابنه الحسن العسکری عليه السلام ذات يوم فقلت له عليه السلام مثل قولي لأبيه، فقال لي: هذا أبو عمرو الثقة

الأمين ثقة الماضي و ثقتي في الحيا و الميات، فما قاله لكم فعنّي يقوله، و ما أدّى إليكم فعنّي يؤدّيه؛

جمعی از رجال حدیث، به نقل از ابو محمد هارون بن موسی، از ابو علی بن محمد بن همام اسکافی، از عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن اسحاق ابن سعد قمی روایت کرده‌اند که گفت: یکی از روزها خدمت امام هادی - صلوات الله علیه - شرفیاب شدم و عرضه داشتم: امام! من گاهی به مسافرت رفته و گاهی در شهر حضور دارم به همین دلیل وسیله دسترسی به حضرتت برایم مهیا نمی‌شود تا هر زمان که خواستم حضورتان شرفیاب شوم. در این صورت، سخن چه کسی را پذیرا شویم و به فرمان چه کسی عمل نماییم؟

امام صلوات الله علیه در پاسخ من فرمود: «ابو عمرو، (عثمان بن سعید) شخصیتی مورد اعتماد و امانت‌دار است. آن چه را بگوید، از ناحیه من گفته و دستوراتی را که به شما برساند، از ناحیه من رسانده است.»

پس از رحلت امام هادی علیه السلام روزی خدمت فرزندش امام عسکری علیه السلام شرف حضور یافتم و دقیقاً همان سخنی را که به پدر بزرگوارش عرض کرده بودم. به وی نیز عرضه داشتم. حضرت به من فرمود: «ابو عمرو عثمان بن سعید، شخصیتی مورد اعتماد و امانت‌دار است، وی مورد وثوق پدر بزرگوارم بود و در زمان حیات و پس از مرگم، مورد اعتماد من نیز هست. آن چه را به شما بگوید، از ناحیه من گفته و دستوراتی را که به شما برساند، از ناحیه من رسانده است.»

ابو محمد هارون، از ابو علی و او از ابوالعباس جمیری نقل کرده که گفت: ما اغلب اوقات درباره این حدیث با هم مذاکره می‌کردیم و مقام والای عثمان بن سعید را می‌ستودیم.<sup>۱</sup>

«و أخبرنا جماعة عن أبي محمد هارون، عن محمد بن همام عن عبدالله بن جعفر قال:

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۴۴ و ص ۳۴۵، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ بخش پایانی آن در اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۱، ح ۳۳۵ آمده است.



حججنا فی بعض السنین بعد مزیّی اَبی محمّد علیه السلام فدخلت علی أحمد بن اسحاق بمدينة السلام فرأیت ابا عمرو عنده، فقلت إن هذا الشيخ و أشرت إلى أحمد بن اسحاق، و هو عندنا الثقة المرضی، حدّثنا فیک بکیت و کیت، و اقتصصت علیه ما تقدّم یعنی ما ذکرناه عنه من فضل اَبی عمرو و محلّه، و قلت: أنت الآن ممّن لا یشکّ فی قوله و صدقه فأسألك بحقّ الله و بحقّ الإمامین اللّذین وثّقاک هل رأیت ابن اَبی محمّد الّذی هو صاحب الزّمان علیه السلام؟ فبکی ثمّ قال: علی أن لا تخبر بذلك أحداً و أنا حیّ قلت: نعم.

قال: قد رأیته علیه السلام و عنقه هكذا - یرید أنّها أغلظ الرقاب حسناً و تماماً - قلت: فالاسم؟ قال: نهیتم عن هذا؛

جمعی از رجال حدیث، به نقل از ابو محمد هارون، از محمّد بن همام، از عبد الله بن جعفر روایت کرده اند که گفت: در یکی از سال ها پس از رحلت امام عسکری علیه السلام حج به جا آوردیم. من در بغداد، خدمت احمد بن اسحاق رسیدم، ابو عمر (عثمان بن سعید) را نزد وی یافتیم.

بدو گفتم: این شیخ - و به احمد بن اسحاق اشاره کردم - فردی مورد اعتماد و درخور ستایش است و در مورد ویژگی های شما با ما چنین و چنان سخن گفت و ماجرای را که رخ داده بود برایش نقل کردم؛ یعنی گفتگوهایی که در مورد فضایل و شایستگی ها و جایگاه ابو عمرو داشتیم و سپس افزودم شما هم اکنون از شخصیت هایی هستید که در سخنان و صدق گفتارتان هیچ گونه شک و تردیدی وجود ندارد. اینک شما را به ذات مقدّس الهی و به حق دو امام بزرگواری که تو را فردی مورد اعتماد معرفی کردند، سوگند می دهم که بفرمایید آیا صاحب الزمان فرزند امام عسکری را با چشم خود دیده ای؟

ابو عمرو به گریه افتاد و سپس اظهار داشت: به شرطی پاسخت را می دهم که تا زنده ام کسی را از این ماجرا آگاه نسازی. گفتم: بسیار خوب.

گفت: آری؛ جمال دل آرایش را به چشم خود دیدم و گردن مبارکش این گونه بود -  
یعنی گردن مبارک حضرت زیباترین گردن بود.

گفتم: نامش چیست؟

گفت: از نام بردنش، نهی شده‌اید.

«و روی أحمد بن علی بن نوح ابوالعبّاس السیراقی قال: أخبرنا أبو نصر هبة الله بن محمد بن أحمد المعروف بابن برينة الكاتب، قال: حدثني بعض الشراف من الشيعة الإمامية أصحاب الحديث، قال: حدثني أبو محمد العباس بن أحمد الصائغ، قال: حدثني الحسين بن أحمد الخصبی قال: حدثني محمد بن اسماعيل و علي بن عبد الله الحسنيان قالا: دخلنا على أبي محمد الحسن عليه السلام بسرّ من رأى و بين يديه جماعة من أوليائه و شيعته، حتى دخل عليه بذر خادمه فقال: يا مولاي بالباب قوم شعث غبر، فقال لهم: هؤلاء نفر من شيعتنا باليمن في حديث طويل يسوقانه إلى أن ينتهي إلى أن قال الحسن عليه السلام لبذر: فامض فائتنا بعثان بن سعيد العمريّ فما لبثنا إلا يسيراً حتى دخل عثمان، فقال له سيّدنا أبو محمد عليه السلام: امض يا عثمان! فإنك الوكيل و الثقة المأمون على مال الله، و اقبض من هؤلاء النفر اليمينيّين ما حملوه من المال.

ثمّ ساق الحديث إلى أن قالا: ثمّ جعلنا بأجمعنا: يا سيّدنا! والله إن عثمان لمن خيار شيعتك، و لقد زدتنا علماً بموضعه من خدمتك، و أنّه وكيلك و ثقّتك على مال الله تعالى قال: نعم و اشهدوا على أن عثمان بن سعيد العمريّ وكيلی و أنّ ابنه محمّداً وكيل ابنی مهديکم؛<sup>۱</sup>

احمد بن علی بن نوح ابوالعبّاس سیراقی، از ابونصر عبدالله بن محمّد بن احمد معروف به ابن برینه کاتب، از شخصیتی ارجمند از شیعیان و ارباب حدیث، از ابومحمّد عباس بن احمد صائغ، از حسین بن احمد خصیبی، از محمّد بن اسماعیل و علی بن عبدالله که هر دو حسنی بودند روایت کرده که گفتند: در سامرا خدمت امام

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۴۵، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ منتخب الأثر، ص ۳۹۳، ح ۲؛ بخش پایانی آن در اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۱، ح ۳۳۶؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۴۶، به نقل از بحار.

عسکری ﷺ شرفیاب شدیم و جمعی از دوستان و شیعیان حضرت نزدش حضور داشتند که خادمش - بَدْر - وارد شد و عرضه داشت: سرورم! جمعی افراد افسرده و غبار آلود بر در خانه حضور یافته و خواستار دیدار شما هستند. امام بدانها فرمود: اینان گروهی از شیعیان یمنی ما هستند - این دو تن در حدیثی طولانی که بیان داشتند - سخنانشان بدین جا منتهی شد که امام عسکری ﷺ به «بَدْر» فرمود: برو عثمان بن سعید را نزد مان بیاور، دیری نپایید که عثمان وارد شد و امام عسکری ﷺ بدو فرمود: عثمان! تو وکیل و فرد مورد اعتماد و امانت دار اموال الهی هستی، اکنون برو و اموالی را که یمنی‌ها با خود آورده‌اند از آنان بستان. سپس حدیث را ادامه داد تا این که آن دو اظهار داشتند: ما دسته جمعی عرضه داشتیم: اماما! به خدا سوگند عثمان، از شیعیان برگزیده شماست و با این سخنان بر آشنایی ما در مورد جایگاه وی نزد خویش، افزودی و او وکیل و شخصیت مورد اعتماد آن جناب بر اموال الهی است.

امام فرمود: «آری، بر من گواه باشید که عثمان بن سعید عَمَری وکیل من و فرزندش محمد، وکیل فرزند من، مهدی شما خواهد بود».

«عنه عن أبي نصر هبة الله (بن محمد) بن أحمد الكاتب ابن بنت أبي جعفر العمريّ قدس الله روحه و أرضاه، عن شيوخه أنه لما مات الحسن بن علي عليها السلام حضر غسله عثمان بن سعيد رضي الله عنه و أرضاه و تولى جميع أمره في تكفينه و تحنيطه و تقبيره، مأموراً بذلك للظاهر من الحال التي لا يمكن جردها و لا دفعها إلا بدفع حقائق الأشياء في ظواهرها؛

احمد بن علی، از ابونصر هبة الله بن احمد كاتب نوه دختری ابوجعفر عَمَری - قدس الله روحه - از اساتیدش روایت کرده هنگامی که روح پاک امام عسکری ﷺ به بهشت پر کشید، عثمان بن سعید - رضی الله عنه و أرضاه - برای غسل پیکر مقدس وی حضور یافت و کلیه امور مربوط به تکفین و حنوط نهادن و خاکسپاری آن حضرت را عهده دار شد. وی در ظاهر، به انجام دادن این کارها مأموریت داشت و چنین قضیه‌ای قابل انکار نیست و نمی‌توان آن را پذیرا نشد و اگر کسی آن را نپذیرد،

ظواهر حقایق اشیاء را نپذیرفته است».

پیام‌های حضرت حجّت علیه السلام توسط عثمان بن سعید و پسرش ابوجعفر محمد بن عثمان به شیعیان و یاران خاص پدر بزرگوارش امام عسکری علیه السلام می‌رسید. این پیام‌ها حاوی امر و نهی و پاسخ به پرسش‌هایی بود که شیعیان به هنگام نیاز از آن بزرگوار پرسیده بودند و به همان خطی که در زمان امام عسکری علیه السلام صادر می‌شد، شرف صدور یافته و به شیعیان می‌رسید.

شیعیان همواره به عدالت این دو بزرگوار (عثمان بن سعید و محمد بن عثمان) اذعان داشتند، تا آن که عثمان بن سعید علیه السلام دنیا را وداع گفت و فرزندش ابوجعفر بدن پدر را غسل داد و تجهیز کرد و پس از وی به جای او منصوب گشت و کلیه وظایف و کارهایی که پدرش متکفل بود، به وی سپرده شد. شیعیان به عدالت و وثاقت و امانت داری او اتفاق نظر داشتند زیرا در زمان امام عسکری علیه السلام و پس از رحلت آن حضرت در دوران پدرش عثمان علیه السلام به امانت داری و عدالت و دستور به رجوع مردم به وی، تصریح شده بود.<sup>۱</sup>

«قال: و قال جعفر بن محمد بن مالک الفزاری البزاز، عن جماعة من الشيعة منهم علي بن بلال و أحمد بن هلال و محمد بن معاوية بن حكيم و الحسن بن أيوب بن نوح في خبر طويل مشهور قالوا جميعاً: اجتمعنا إلى أبي محمد الحسن بن عليّ عليهما السلام نسأله عن الحجّة من بعده، و في مجلسه عليه السلام أربعون رجلاً، فقام إليه عثمان بن سعید بن عمرو العمریّ فقال له: یا بن رسول الله أريد أن أسألك عن أمر أنت أعلم به مني.

فقال له: اجلس یا عثمان! فقام مغضباً ليخرج فقال: لا يخرجنّ أحد فلم يخرج منا أحد إلى (أن) كان بعد ساعة فصاح عليه السلام یا عثمان! فقام عليّ قدميه، فقال: أخبركم بما جئتم؟ قالوا: نعم، یا بن رسول الله قال: جئتم تسألوني عن الحجّة من بعدی؟ قالوا: نعم، فإذا غلام كأنه قطع قمر أشبه الناس بأبي محمد عليه السلام فقال:

هذا إمامكم من بعدی و خلیفتی علیکم أطيعوه و لا تتفرّقوا من بعدی فتهلكوا في

۱. بحارج ۵۱، ص ۳۴۷، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

أديانكم، ألا و إنكم لا ترونه من بعد يومكم هذا حتى يتم له عمر، فاقبلوا من عثمان ما يقوله، و انتهوا إلى أمره، و اقبلوا قوله، فهو خليفة إمامكم و الأمر إليه؛<sup>۱</sup>

راوی می گوید: جعفر بن محمد بن مالک فزاری بزاز، به نقل جمعی از جمله علی بن بلال، احمد بن هلال، محمد بن معاویه بن حکیم و حسن بن ایوب بن نوح، همگی در حدیثی مشهور و طولانی اظهار داشتند: خدمت امام عسکری علیه السلام شرفیاب شدیم تا در مورد حجّت و پیشوای پس از او از آن بزرگوار پرسش نماییم. در مجلس آن حضرت چهل تن از شخصیت ها و یاران وی حضور داشتند که از آن میان عثمان بن سعید بن عمرو عمری به پاخواست و به امام عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! در مورد قضیه ای از شما پرسشی دارم که آن حضرت آگاه تر از من به آن است. امام علیه السلام فرمود: عثمان! بنشین.

عثمان با حالتی از خشم به پاخواست تا مجلس را ترک کند امام علیه السلام فرمود: هیچ کس حق بیرون رفتن ندارد و هیچ کس از ما بیرون نرفت. پس از لحظاتی امام علیه السلام عثمان را صدا زد. عثمان سر پا ایستاد.

حضرت فرمود: آیا شما را از موضوعی که جهت پرسش آن به این جا آمده اید آگاه نسازم؟

عرض کردند: ای فرزند رسول خدا! دوست داریم بدانیم.

حضرت فرمود: آمده اید تا از من در مورد حجّت و جانشین پس از خودم پرسش نمایید.

عرضه داشتند: آری، چنین است که ناگاه نوجوانی که سیمایش چون پاره ماه می درخشید و شبیه ترین افراد به امام عسکری علیه السلام بود در آن جمع حاضر شد.

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۴۶؛ منتخب الأثر، ص ۳۵۵، ح ۲؛ تبصرة الولی، ح ۷۶؛ ابتدای آن در اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۱۵، ح ۵۶؛ بخش پایانی آن در اثبات، جلد یاد شده، ص ۵۱۱، ح ۳۳۷ آمده است و بخشی از آن در بحار، ج ۵۲، ص ۲۵، ح ۱۹ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۸۵، ح ۲۰۴، به نقل از کمال الدین، ص ۴۳۵، ح ۲؛ حلیة الأبرار، ج ۲، ص ۵۵۰ و أعلام الوری، ص ۴۱۴، از ابن بابویه؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۵۲۷، به نقل از أعلام الوری؛ عدد القویة، ص ۷۳، ح ۱۲۱ به نحو اختصار.

امام عسکری علیه السلام فرمود: پیشوای شما پس از من و جانشینم بر شما، اوست. از او فرمان برید و پس از من دچار تفرقه و پراکندگی نشوید که در دین و آیین خود، به هلاکت می‌رسید، به هوش باشید! از امروز به بعد او را نخواهید دید تا عمرش به کمال رسد. آن چه را عثمان می‌گوید پذیرا باشید و به فرمان او گردن نهید و سخنش را بپذیرید، زیرا او جانشین امام و پیشوای شماست و تکلیف شما از جانب خداوند واگذار به اوست».

ابونصر هبة الله بن محمد می‌گوید: مرقد پاک عثمان در ناحیه غرب بغداد در خیابان میدان و در ابتدای محلی معروف به دروازه «جبله» سمت راست ورودی مسجد آن واقع است که آرامگاه وی علیه السلام دقیقاً سمت قبله مسجد قرار دارد.

مؤلف (شیخ طوسی علیه السلام) می‌گوید: من در همان محلی که ابونصر هبة الله بن محمد گفته به زیارت مرقد عثمان بن سعید، نایل آمده‌ام. دیواری بر روی آرامگاه وی بنا شده بود که محراب مسجد نیز در آن دیوار قرار داشت و در کنار محراب دری بود که به محل قبر، به اتاقکی تنگ و تاریک باز می‌شد و ماهواره از آن در وارد شده و آشکارا قبر وی را زیارت می‌کردیم.

مرقد عثمان بن سعید از آغاز ورود من به بغداد در سال ۴۰۸ تا ۴۳۰ و اندی به همین کیفیت باقی بود. پس از آن ابومنصور محمد بن فرج، حاکم بغداد، دستور به تخریب آن دیوار صادر کرد و قبر را بیرون قرار داد و بر آن ضریحی نهاد. بدین سان، قبر در زیر سقف قرار گرفت و هرکس می‌خواست وارد می‌شد و آن را زیارت می‌کرد. همسایگان محله با زیارت قبر شریف او تبرک می‌جستند و صاحب قبر را «فردی شایسته» می‌شمردند و بعضاً می‌گفتند: «صاحب این قبر برادر رضاعی امام حسین علیه السلام است» ولی حقیقت مسأله را نمی‌دانستند و مرقد یاد شده تا کنون، یعنی سال ۴۴۷ به همان حالت باقی مانده است.<sup>۱</sup>

۱. از جمله «ابونصر هبة الله می‌گوید» تا این جا در بحار، ج ۵۱، ص ۳۴۷ و تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۴۶ آمده است.

ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید عمّری رضی الله عنه

پس از رحلت ابو عمرو و عثمان بن سعید، فرزندش ابوجعفر محمد بن عثمان، به تصریح امام عسکری رضی الله عنه و تصریح پدرش عثمان در مورد او به دستور صاحب الأمر جانشین پدر گردید.

جمعی از رجال حدیث<sup>۱</sup>، به نقل از ابوالحسن محمد بن احمد بن داود قمی و ابن قولویه، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از استاد راستین احمد بن اسحاق بن سعد اشعری رضی الله عنه روایت کرده و حدیثی را که قبلاً یادآور شدیم بیان داشته است.<sup>۲</sup>

«و أخبرنا جماعة، عن أبي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه و أبي غالب الزراري و أبي محمد التلعكبري كلهم، عن محمد بن يعقوب الكليني رحمه الله تعالى، عن محمد بن عبدالله و محمد بن يحيى، عن عبدالله بن جعفر الحميري قال: اجتمعت أنا و الشيخ أبو عمرو عند أحمد بن إسحاق بن سعد الأشعري القمي فغمزني أحمد (بن إسحاق) أن أسأله عن الخلف. فقلت له: يا أبا عمرو إني أريد [أن] أسألك و ما أنا بشاكّ فيما أريد أن أسألك عنه، فإن اعتقادي و ديني أن الأرض لا تخلو من حجة إلا إذا كان قبل (يوم) القيامة بأربعين يوماً، فإذا كان ذلك وقعت الحجة و غلق باب التوبة ﴿فلم يكن ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيراً﴾<sup>۳</sup> فأولئك أشرار من خلق الله عزّوجلّ و هم الذين تقوم عليهم القيامة و لكن أجبت أن ازداد يقيناً فإن إبراهيم عليه السلام سأل ربّه ﴿أن يريه كيف الموتى فقال: أو لم تؤمن قال بلى و لكن ليطمئن قلبي﴾<sup>۴</sup>.

و قد أخبرنا أحمد بن إسحاق أبو علي، عن أبي الحسن عليه السلام قال: سألته فقلت له: لمن أعامل و عمّن آخذ و قول من أقبل؟ فقال له: العمرىّ ثقّىّ فما أدّى إليك فعنّى يؤدّى، و ما قال لك فعنّى يقول فاسمع له و أطع فإنه الثقة المأمون.

۱. یعنی شیخ مفید، حسین غضائری و احمد بن عبدون، چنان که مؤلف در فهرست بدان تصریح کرده است.

۲. بحارج ۵۱، ص ۳۴۷، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

۳. برگرفته از آیه ۱۵۸، انعام.

۴. برگرفته از آیه ۲۶۰، بقره.

قال: و أخبرني أبو علي أنه سأل أبا محمد الحسن بن علي عن مثل ذلك فقال له: العمري و ابنه ثقتان، فإدباً إليك فعني يؤديان، و ما قالاً لك فعني يقولان، فاسمع لهما و أطعهما فإنهما الثقتان المأمونان فهذا قول إمامين قد مضيا فيك.

قال: فخر أبو عمرو ساجداً و بكى، ثم قال: سل، فقلت له: أنت رأيت الخلف من أبي محمد عليه السلام؟ فقال: إي والله و رقبتة مثل ذا و أوما بيديه، فقلت له: فبقيت واحدة، فقال لي: هات، قلت: فالإسم قال: محرّم عليكم أن تسألوا عن ذلك، و لا أقول هذا من عندي و ليس لي أن أحلّ و أحرم و لكن عنه عليه السلام.

فإن الأمر عند السلطان أن أبا محمد عليه السلام مضى و لم يخلف ولداً و قسّم ميراثه، و أخذه من لا حقّ له، و صبر على ذلك، و هو ذا عياله يجولون و ليس أحد يجسر أن يتعرّف إليهم أو ينيلهم شيئاً، و إذا وقع الإسم وقع الطلب، فاتقوا الله و أمسكوا عن ذلك؛

جمعی از رجال حدیث، به نقل از ابو جعفر بن محمد بن قولویه و ابو غالب زراری و ابو محمد تلّعبکری، همگی از محمد بن یعقوب کلینی، از محمد بن عبدالله<sup>۱</sup> و محمد بن یحیی، از عبدالله بن جعفر حمیری روایت کرده‌اند که گفت: من و شیخ ابو عمرو، نزد احمد بن اسحاق بن سعد اشعری قمی حضور داشتیم. احمد به من اشاره کرد که از ابو عمرو، در مورد حضرت حجّت<sup>علیه السلام</sup> پرسش نمایم.

من نیز گفتم: ای ابو عمرو! پرسشی دارم و در موضوعی که می‌خواهم از شما پرسم هیچ‌گونه شک و تردیدی ندارم زیرا عقیده و دین من بر این است که زمین جز چهل روز پیش از قیامت، هیچ‌گاه از وجود حجّت، تهی نخواهد ماند. هرگاه آن زمان فرارسید حجّت برداشته می‌شود و در توبه بسته می‌شود و «ایمان آوردن افرادی که قبلاً ایمان نیاورده‌اند یا در ایمانشان عمل نیکی انجام نداده‌اند، به حالشان سودی نخواهد داشت». این دسته از مردم، تبه‌کارترین آفریده‌های خدای عزوجل هستند و قیامت در زمان آنان رخ خواهد داد. ولی دوست دارم بر یقینم افزوده شود زیرا

۱. محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری.



ابراهیم رضی الله عنه از پروردگار خویش درخواست کرد بدو بنمایاند که چگونه مردگان را زنده می‌سازد و خداوند فرمود: «**اَوَلَمْ تُؤْمِنِ قَالَ بَلَىٰ وَ لٰكِن لَّيَطْمَئِنُّ قَلْبِي**». [از سوی] احمد بن اسحاق ابوعلی، از امام هادی رضی الله عنه نقل کرده و می‌گوید: از آن حضرت پرسیدم: با چه کسی داد و ستد کنم و دستورات دین را از چه کسی بیاموزم و سخن چه کسی را پندیرا شوم؟

امام رضی الله عنه فرمود: «عَمْرِي»، فرد مورد اعتماد من است، دستوراتی که به تو می‌رساند، از ناحیه من رساندند و سخنی را که به تو گفته از ناحیه من گفته است، به سخن وی گوش فراده و از او اطاعت نما، زیرا او شخصیتی مورد اعتماد و امانت دار است». راوی می‌افزاید: ابوعلی برایم روایت کرد که از امام عسکری رضی الله عنه نظیر این سخن را جویا شد. حضرت بدو فرمود: «عَمْرِي و فرزندش، دو شخصیت مورد اعتمادند، هر دستوری را به تو رسانند، از من می‌رسانند و هر سخنی را به تو گفتند از ناحیه من می‌گویند، به سخن آن دو گوش فراده و از آنها اطاعت نما، زیرا آن دو افرادی مورد اعتماد و امانت دارند». اینک آن چه بیان شد سخنان دو امام همام که دنیا را وداع گفته‌اند، درباره شماست.

راوی می‌گوید: ابو عمرو به سجده افتاد و گریان شد. سپس به عبدالله بن جعفر حمیری گفت: خواسته‌ات را بپرس.

از او پرسیدم: آیا فرزند امام عسکری رضی الله عنه را با چشم خود دیده‌ای؟ پاسخ داد: آری، به خدا سوگند! و گردن مبارکش این گونه بود - و با دستان خود آن را وصف کرد - به او گفتم: یک پرسش باقی مانده است.  
گفت: آن را بپرس.

گفتم: نام وی چیست؟

گفت: بر شما حرام است از نام آن حضرت پرسش نمایید و من این سخنان را از نزد خویش نمی‌گویم و حق ندارم چیزی را حلال یا حرام گردانم بلکه این سخن شخص امام رضی الله عنه است زیرا در نزد سلطان چنین وانمود شده که امام عسکری رضی الله عنه پس از

رحلت خویش فرزندی به جای ننهاده است و میراث او تقسیم گشته و میراثش را به ناحق تصرف کرده‌اند و صاحبان حق، صبر و بردباری پیشه کردند. اکنون اعضای خاندان امام عسکری علیه السلام همه جا آمد و شد دارند و کسی جرأت نزدیک شدن به آنان را ندارد و قادر نیست چیزی بدانان تقدیم کند. بدین ترتیب، اگر نام حضرت بر سر زبان‌ها بیفتد، به جستجوی او خواهند پرداخت، از خدا پروا داشته باشید و از بردن نام شریفش خودداری کنید».

کلینی می‌گوید: یکی از علمای بزرگ ما، که نامش را فراموش کرده‌ام، برایم نقل کرد. نظیر این سخن در حضور احمد بن اسحاق از ابو عمرو، پرسیده شد و او همین پاسخ را داد. این روایت را، ما پیش از این در بخش‌های قبلی این کتاب یادآور شده‌ایم.<sup>۱</sup>

«و أخبرنا جماعة، عن محمد بن علی بن الحسين بن موسى بن بابويه، عن أحمد بن هارون القامی قال: حدثنا محمد بن عبدالله بن جعفر الحمیری عن أبيه عبدالله بن جعفر الحمیری قال: خرج التوقيع إلى الشيخ أبي جعفر محمد بن عثمان بن سعيد العمري قدس الله روحه في التعزية بأبيه رضي الله تعالى عنه و في فصل من الكتاب:

«إنا لله و إنا إليه راجعون تسليماً لأمره و رضي بقضائه عاش أبوك سعيداً و مات حميداً فرحمه الله و ألحقه بأوليائه و مواليه عليهم السلام فلم يزل مجتهداً في أمرهم، ساعياً فيما يقربه إلى الله عزوجل و إليهم نصر الله وجهه و أقاله عثرته.» و في فصل آخر:

«أجزل الله لك الثواب و أحسن لك العزاء، رُزئت و رُزئتنا و أوحشك فراقه و أوحشنا، فسرّه الله في منقلبه، [و] كان من كمال سعادته أن رزقه الله تعالى ولداً مثلك يخلفه من بعده، و يقوم مقامه بأمره، و يترحم عليه، و أقول الحمد لله فإنّ الأنفس طيبة بمكانك، و ما جعله الله عزوجل فيك و عندك، أعانك الله و قواك و عضدك و قفك و كان لك ولياً و حافظاً و راعياً و كافياً»<sup>۲</sup>

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۴۷، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

۲. همان، ص ۳۴۸، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از احتجاج، ص ۴۸۱ و کمال الدین، ص ۵۱۰، ح ۴۱؛

جمعی از رجال حدیث، به نقل از محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه، از احمد بن هارون فامی، از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، از پدرش عبدالله بن جعفر برایمان روایت کرده‌اند که پیام تسلیتی از ناحیه مقدسه حضرت حجّت ﷺ به مناسبت رحلت عثمان بن سعید عمّری به فرزندش شیخ ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمّری - قدس الله روحه - شرف صدور یافت که در بخشی از آن مرقوم شده بود:

«به راستی ما از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم، تسلیم فرمان خدا و راضی به قضای او هستیم. پدرت در دنیا سعادت‌مند زیست و با نیکنامی دنیا را وداع گفت. خداوند او را مشمول رحمت خویش گرداند و او را با اولیا و پیشوایان خود، ﷺ محشور نماید، خداوند روحش را شاد گرداند و از لغزش‌هایش درگذرد».

در بخش دیگری از این پیام آمده است: «خداوند پاداش تو را فزونی بخشد و در این مصیبت به تو صبر نیکو عنایت کند. تو و ما، هر دو مصیبت زده‌ایم. جدایی پدرت، تو و ما را اندوهگین ساخته، خداوند او را در جایگاهش مسرور گرداند. از کمال سعادت آن بزرگمرد بود که خداوند فرزندی چون تو به وی عنایت کرده که پس از او باقی بماند و به دستور وی جانشین او گردد و برایش درخواست رحمت و آمرزش نماید. من نیز خدا را بر این نعمت سپاس می‌گویم زیرا دل‌های مردم در مورد جایگاه تو و ویژگی‌هایی که خدای عزوجل در وجود تو و نزدت به ودیعه نهاده، شاد و فرحنا کند. خداوند یاری‌ات کند و قدرت به تو عنایت فرماید و پشتیبان تو باشد و در انجام کارها موفق‌ت بدارد و همواره سر پرست و نگاهدار و مراقب تو باشد!»

جمعی از رجال حدیث، به نقل از هارون بن موسی، از محمد بن همام برایمان روایت کرده‌اند که گفت: عبدالله بن جعفر حمیری به من گفت: آن گاه که ابو عمرو ﷺ دنیا را وداع گفت، پیام‌ها به همان خطی که در مورد تعیین ابو جعفر (فرزندش) به جانشینی خود، با آن مکاتبه نمودیم، به ما می‌رسید.

«و بهذا الإسناد، عن محمد بن همام قال: حدثني محمد بن حمويه بن عبد العزيز الرازي في سنة ثمانين و مائتين قال: حدثنا محمد بن ابراهيم بن مهزيار الأهوازي أنه خرج إليه بعد وفاة أبي عمرو: و الابن وقاه الله لم يزل ثقتنا في حياة الأب رضي الله عنه و أرضاه و نصر وجهه يجري عندنا مجراه و يسد مسده و عن أمرنا يأمر الابن و به يعمل، تولاه الله فأنته إلى قوله: «و عرف معاملتنا ذلك؛<sup>۱</sup>»

به همین اسناد، از محمد بن همام، از محمد بن حمويه بن عبدالعزیز رازی در سال ۲۸۰ از محمد بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی روایت کرده که پس از رحلت ابو عمرو، از ناحیه مقدسه پیامی بدین شرح به وی رسید: «خداوند فرزندش (محمد) را حافظ و نگاهدار باشد، وی همواره در دوران حیات پدر مورد اعتماد ما بود که - خداوند از پدرش خرسند باشد و او را راضی گرداند و روحش را شاد گرداند - وی از دیدگاه ما از همان مقام و منزلت پدر برخوردار و جانشین او خواهد بود. فرزندش (محمد) به دستور ما سخن می گوید و خود به آن عمل می کند، خداوند دوستدار او باشد، سخن وی را پذیرا باش و دیگران را از دیدگاه ما درباره وی آگاه ساز».

«و أخبرنا جماعة، عن أبي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه و أبي غالب الزراري و أبي محمد التلعكبري كلهم، عن محمد بن يعقوب، عن اسحاق بن يعقوب قال: سألت محمد بن عثمان العمري رحمه الله أن يوصل لي كتاباً قد سئلت فيه عن مسائل أشكلت عليّ.  
فوقع التوقيع بخط مولانا صاحب الدار عليه السلام و أمّا محمد بن عثمان العمري فرضي الله تعالى عنه و عن أبيه من قبل فإنه ثقتي و كتابه كتابي؛

جمعی از رجال حدیث، به نقل از ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه، ابو غالب زراری و ابو محمد تلعکبری، همگی از محمد بن یعقوب، از اسحاق بن یعقوب نقل کرده اند که گفت: از محمد بن عثمان عمري خواستم نامه ای را از من که در آن مسائل مشکل خود را مطرح کرده بودم به ناحیه مقدسه برساند که به خط نازنین حضرت حجّت علیه السلام پیامی در این زمینه شرف صدور یافت و در آن آمده بود: «امادر مورد محمد

بن عثمان عمّری که خداوند از او و پدرش خرسند باشد پرسیده بودی - او شخصیت مورد اعتماد من و نامه او نامه من است».

ابوالعباس به نقل از هبة الله بن محمد نوه دختری ابوجعفر عمّری از اساتیدش روایت کرده که گفته‌اند: شیعیان همواره به عدالت عثمان بن سعید و محمد بن عثمان رحمهما الله اذعان داشتند تا این که ابو عمرو عثمان بن سعید، دنیا را وداع گفت و فرزندش ابوجعفر پیکر پاکش را غسل داد و وعده دار و وظائف پدر گردید و کلیه امور مربوط به وکالت، به وی سپرده شد. به دلیل تصریح امام عسکری علیه السلام در زمان حیات خود و پس از رحلتش و نیز در دوران حیات پدرش عثمان بن سعید بر امانت داری و عدالت وی و دستور به رجوع مردم به او، شیعیان بر عدالت و وثاقت و امانت داری وی اتفاق نظر و در عدالت وی اختلافی نداشتند و در امانت داری اش تردیدی به خود راه نمی‌دادند و پیام‌های حضرت در سراسر زندگی اش توسط وی و به همان خطی که در دوران حیات پدرش عثمان صادر می‌شد، در مسائل مهم شیعیانش به دست آنان می‌رسید و شیعیان کسی را غیر از او به نیابت از حضرت نمی‌شناختند و به هیچ کس غیر از او مراجعه نمی‌کردند از او کرامات فراوانی نقل شده و معجزات ولی عصر علیه السلام توسط وی پدیدار می‌گشت و اموری را که از ناحیه حضرت به مردم اطلاع می‌داد، بر آشنایی و بصیرت آنان نسبت به شخصیت وی افزود که نزد شیعه مشهورند و ما پیش از این به بیان بخشی از آنها پرداختیم و با ذکر مجدد آنها، سخن را به درازا نمی‌کشانیم و به خواست<sup>۱</sup> خدا همین اندازه برای اهل انصاف بسنده است.

ابن نوح به نقل از ابونصر هبة الله نوه دختری ابوجعفر می‌گوید: ابوجعفر محمد بن عثمان عمّری دارای کتبی فقهی بود که آنها را خود، از امام عسکری و حضرت حجّت علیه السلام شنیده بود و از پدرش عثمان بن سعید به نقل از امام عسکری، به نقل از پدر بزرگوارش امام هادی علیه السلام دریافت کرده بود که از آن جمله کتب «اشربه» را می‌توان نام برد. کتب یاد شده بنا به نقل بانوی بزرگوار امّ کلثوم دخت ابوجعفر علیه السلام به هنگام وصیت

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۵۰، ح ۳، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

پدرش ابو جعفر به ابوالقاسم حسین بن روح، به آن جناب رسید و همچنان در دست حسین بن روح باقی ماند.

ابو نصر می گوید: من نیز بر این پندارم که کتب مزبور پس از آن به دست ابوالحسن سمری رضی الله عنه رسید.

«قال أبو جعفر بن بابويه روى (عن) محمد بن عثمان العمريّ قدّس سرّه أنّه قال: واللّٰه إنّ صاحب هذا الأمر ليحضّر الموسم كلّ سنة يري الناس و يعرفهم و يرونه و لا يعرفونه!»<sup>۲</sup>

ابو جعفر بن بابويه می گوید: از محمد بن عثمان عمری منقول است که گفت: به خدا سوگند! صاحب الأمر هر ساله در موسم حج حضور می یابد و مردم را می بیند و می شناسد، ولی مردم او را مشاهده کرده و نمی شناسند.

«و أخبرني جماعة، عن محمد بن عليّ بن الحسين قال: أخبرنا أبي و محمد بن الحسن و محمد بن موسى بن المتوكل، عن عبد الله بن جعفر الحميري أنّه قال: سألت محمد بن عثمان رضي الله عنه فقلت له: رأيت صاحب هذا الأمر؟ قال: نعم، و آخر عهدي به عند بيت الله الحرام و هو عليه السلام يقول: «اللّٰهم أنجز لي ما وعدتني».

قال محمد بن عثمان رضي الله عنه: و رأيت صلوات الله عليه متعلّقاً بأستار الكعبة في المستجار و هو يقول: «اللّٰهم انتقم لي من أعدائك»

جمعی از رجال حدیث، به نقل از محمد بن علی بن حسین، از پدرش و محمد بن حسن و محمد بن موسی بن متوکل، از عبدالله بن جعفر حمیری روایت کرده اند که گفت: از محمد بن عثمان پرسش نمودم و بدو گفتم: آیا حضرت صاحب الأمر را با چشم خود دیده ای؟

پاسخ داد: آری، آخرین باری که به دیدار آن محبوب دلها رسیدم، در کنار خانه

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۵۰، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

۲. همان و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۵۲، ح ۶۸، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از فقیه، ج ۲، ص ۵۲۰، ذیل ح ۳۱۱۵ و از کمال، ص ۴۴۰، ح ۸ از ابن متوکل، از حمیری، از محمد بن عثمان عمری؛ وسائل، ج ۸، ص ۹۶، ح ۸؛ بحار، ج ۵۲، ص ۱۵۲، ح ۴؛ حلیة الأبرار، ج ۲، ص ۶۰۷، به نقل از کمال.

خدا بود که عرضه می داشت: «اللهم انجز لی ما وعدتنی؛ خدایا! وعده ای را که به من دادی، عملی ساز» و نیز آن بزرگوار - صلوات الله علیه - را در «مستجار» مشاهده کردم که به پرده کعبه چنگ زده بود و عرضه می داشت: «اللهم انتقم لی من أعدائک؛ خدایا! بواسطه من از دشمنانت انتقام بگیر».

«و بهذا الإسناد، عن محمد بن علی، عن أبيه قال: حدثنا علی بن سلیمان الزراری، عن علی بن صدقة القمی رحمه الله قال: خرج إلى محمد بن عثمان العمری رضی الله عنه ابتداءً من غیر مسألة لیخبر الذین یسألون عن الإسم: إما السکوت و الجنة، و إما الکلام و النار، فإنهم أن وقفوا علی الإسم اذاعوه، و إن وقفوا علی المكان دلّوا علیه؛<sup>۱</sup>

به همین اسناد، از محمد بن علی، از پدرش، از علی بن سلیمان زراری، از علی بن صدقة قمی روایت کرده که گفت: پیامی از ناحیه مقدسه - بدون پرسش قبلی - برای محمد بن عثمان عمری رضی الله عنه شرف صدور یافت تا کسانی را که خواستار نام شریف حضرتند، از خطر آگاه سازد و در آن آمده بود در این زمینه یا سکوت و ورود به بهشت، یا سخن گفتن و وارد شدن به جهنم، زیرا اگر شیعیان بر نام وی آگاهی یابند، آن راهمه جا منتشر می سازند و اگر به مکان او اطلاع حاصل نمایند، مردم را بدان محل رهنمون خواهند شد».

«قال ابن نوح: أخبرني أبو نصر هبة الله بن محمد، قال: حدثني [أبو] علي بن جید القمی رحمه الله قال: حدثنا أبو الحسن علی بن أحمد الدلال القمی، قال: دخلت علی أبي جعفر محمد بن عثمان رضی الله عنه يوماً لأسلم علیه فوجدته و بین یدیه ساجة و نقاش ینقش علیها و یکتب آياً من القرآن و أسماء الأئمة علیهم السلام علی حواشیها. فقلت له: یا سیدی ما هذه الساجة؟ فقال لی: هذه لقبری تكون فیہ أوضع علیها أو قال: أسند إليها و قد عرفت منه، و أنا فی کلّ یوم أنزل فیہ فأقرأ جزءاً من القرآن (فیہ) فاصعد، و أظنه قال: فأخذ بیدی و أرائیه، فإذا کان یوم کذا و کذا من شهر کذا و کذا من سنة کذا و کذا صرت إلى الله عزوجلّ و دفنت فیہ و هذه الساجة (معی).

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۵۱، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

فلما خرجت من عنده أثبت ما ذكره و لم أزل مترقباً به ذلك فما تأخر الأمر حتى أعتل أبو جعفر فمات في اليوم الذي ذكره من الشهر الذي قاله من السنة التي ذكرها و دفن فيه؛ ابن نوح، به نقل از ابونصر هبة الله بن محمد، از علی بن ابوجئد قمی رضی الله عنه، از ابوالحسن علی بن احمد دلال قمی روایت کرده که گفت: برای ادای احترام خدمت ابوجعفر محمد بن عثمان رضی الله عنه رسیدم در مقابلش لوحی مشاهده کردم که نقاشی بر آن نقش می نگارد و آیاتی از قرآن و نام های ائمه علیهم السلام را بر حاشیه آن می نویسد.

بدو عرض کردم: سرورم! این لوح چیست؟

گفت: این را برای قبرم تدارک دیده ام که پیکرم بر آن نهاده شود و یا گفت: مرا بر آن تکیه می دهند و اینک از ساختن آن فراغت یافته ام. افزون بر آن، من هر روز وارد قبر خود می شوم و یک جزء قرآن در آن قرائت می کنم و سپس از آن خارج می شوم. گمان می کنم راوی گفت: آن گاه دست مرا گرفت و قبرش را به من نشان داد و اظهار داشت: با فرا رسیدن فلان روز از فلان ماه از فلان سال، به دیدار خدای خویش خواهم شتافت و در این قبر به خاک سپرده می شوم و این لوح با من خواهد بود.»

راوی می گوید: وقتی از نزدش بیرون رفتم آن چه را گفته بود یادداشت کردم و همواره در انتظار آن ماجرا بودم که دیری نباید ابوجعفر بیمار شد و در همان روز و ماه و سالی که بیان نموده بود، روح بلندش به ملکوت اعلی پیوست و در همان قبر به خاک سپرده شد.

ابونصر هبة الله می گوید: این روایت را از فردی غیر علی بن احمد دلال و نیز از ام کلثوم دخت ابوجعفر شنیدم.<sup>۱</sup>

«و أخبرني جماعة، عن أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين رضي الله عنه قال: حدثني محمد بن علي الأسود القمي أن أبا جعفر العمري قدس سره حفر لنفسه قبراً و سواه

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۵۱، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ فلاح السائل، ص ۷۴؛ معادن الحکمة، ج ۲، ص ۲۹۰، به نقل از غیبت؛ نیز بحار، ج ۵۲، ص ۵۰، ح ۴۰، به نقل از غیبت و فلاح السائل؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۹۲، ح ۱۱۱، به نحو اختصار.



بالساج، فسألته عن ذلك فقال: للناس أسباب، و سألته عن ذلك فقال: قد أمرت أن أجمع أمري فمات بعد ذلك بشهرين رضي الله عنه و أرضاه؛<sup>۱</sup>

جمعی از رجال حدیث، به نقل از ابو جعفر محمد بن علی بن حسین علیه السلام، از محمد بن علی بن أسود قمی روایت کرده‌اند که، ابو جعفر عمری - قدس الله روحه - برای خویش قبری ایجاد نمود و با نهادن قطعه‌های از چوب ساج آن را با زمین یکسان نمود. انگیزه آن را از او جویا شدم.

در پاسخ گفت: هر یک از مردم در زندگی انگیزه‌هایی دارند. علت این کارش را جویا شدم.

گفت: مأموریت یافته‌ام کارهایم را سرو سامان بخشم. دو ماه پس از این ماجرا دنیا را وداع گفت.

ابونصر هبة الله می‌گوید: مطلبی را به خط ابو غالب زراری علیه السلام دیدم که نوشته بود: ابو جعفر محمد بن عثمان عمری علیه السلام در پایان ماه جمادی الأول سال ۳۰۵ بدرود حیات گفت. ابونصر، خود افزود که آن بزرگوار در سال ۳۰۴ دنیا را وداع گفت و نزدیک به پنجاه سال نیابت حضرت را عهده دار بود و مردم اموال خویش را نزد او می‌بردند و پیام‌ها از ناحیه مقدسه با همان خطی که در دوران امام عسکری علیه السلام در مسائل مهم دینی و دنیایی و پاسخ‌های شگفت‌انگیز پرسش‌های آنان واصل می‌شد، به دست آنها می‌رسید.

ابونصر هبة الله می‌گوید: مرقد پاک ابو جعفر محمد بن عثمان - قدس الله روحه - در کنار قبر مادرش در خیابان دروازه کوفه، که خانه‌هایش در آن قرار داشته، واقع

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۵۱، به نقل از غیبت و از کمال الدین، ص ۵۰۲، ح ۲۹؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۷۷، ح ۷۴، از غیبت و کمال و اعلام الوری، ص ۴۲۲، از ابن بابویه؛ مدينة المعاجز، ص ۶۱۲، ح ۸۶، به نقل از کمال؛ خرائج، ج ۳، ص ۱۱۲۰، ح ۳۶، از ابن بابویه به نحو اختصار.

۲. شیخ محمد بن عثمان عمری نزد مردم بغداد به «شیخ خلّاتی» معروف بود و قبر شریفش امروزه در بغداد معروف است و مردم به زیارت آن می‌روند و ساختمان با شکوهی بر آن بنا شده است.

است ولی اکنون در صحرا قرار دارد.<sup>۱</sup>

نصب حسین بن روح به جانشینی جعفر بن محمد بن عثمان عمّری به

### دستور امام علیه السلام

«أخبرني الحسين بن ابراهيم القمي، قال: أخبرني أبو العباس أحمد بن علي بن روح، قال: أخبرني أبو علي أحمد بن جعفر بن سفيان البزوفري رحمه الله قال: حدثني أبو عبد الله جعفر بن محمد المدائني المعروف بابن قزدا في مقابر قریش قال: كان من رسمى إذا حملت المال الذي في يدي إلى الشيخ أبي جعفر محمد بن عثمان العمري قدس سره أن أقول له: ما لم يكن أحد يستقبله بمثله: هذا المال و مبلغه كذا و كذا للإمام عليه السلام فيقول لي: نعم، دعه فأراجعه فأقول له: تقول لي: إنه للإمام؟ فيقول: نعم للإمام عليه السلام فيقبضه.

فصرت إليه آخر عهدي به قدس سره و معي أربعمئة دينار، فقلت له علي رسمى، فقال لي: إمض بها إلى الحسين بن روح، فتوقفت، فقلت: تقبضها أنت مني علي الرسم؟ فردّ علي كالمُنكر لقولي و قال: قم عافاك الله فادفعها إلى الحسين بن روح.

فلما رأيت (في) وجهه غضباً خرجت و ركبت دابّتي، فلما بلغت بعض الطريق رجعت كالشاكّ فدققت الباب فخرج إلى الخادم، فقال: من هذا؟ فقلت: أنا فلان فاستأذن لي فراجعني و هو منكر لقولي و رجوعي، فقلت له: أدخل فاستأذن لي فإنه لا بدّ من لقائه فدخل فعرفه خبر رجوعي، و كان قد دخل إلى دار النساء فخرج و جلس علي سرير و رجلاه في الأرض [ و فيها نعلان ] يصف حُسْنها و حُسْن رجله.

فقال لي: ما الذي جرّأك علي الرجوع و لمّ لم تتمثل ما قلته لك؟ فقلت: لم أجسر علي ما رسمته لي، فقال لي و هو مغضب: قم عافاك الله فقد أقت أبا القاسم حسين بن روح / مقامی و نصبته منصبی، فقلت: بأمر الإمام؟ فقال: قم عافاك الله كما أقول لك فلم يكن عندي غير المبادرة.

۱. همان گونه که یادآور شدیم بر مرقد وی اکنون ساختمانی با شکوه بنا شده و اطراف آن ساختمان‌های جدیدی وجود دارد؛ بحار، ج ۵۱، ص ۳۵۲، ح ۴، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

فصرت إلى أبي القاسم بن روح و هو في دار ضيقة فعرفته ما جرى فسرّ به و شكر الله عزوجلّ و دفعت إليه الدنانير و ما زلت أحمل إليه ما يحصل في يدي بعد ذلك (من الدنانير)؛<sup>۱</sup>

حسین بن ابراهیم قمی، به نقل از ابوالعباس احمد بن علی بن نوح، از ابو علی احمد بن جعفر بن سفیان بزوفری علیه السلام از ابو عبدالله جعفر بن عثمان مدائنی معروف به ابن قزدا در مقبره‌های قریش<sup>۲</sup> روایت کرده که گفت: عادت من بر این بود که هر گاه اموالی در اختیار داشتم و آنها را نزد شیخ ابو جعفر محمد بن عثمان عمری می‌بردم، به نحوی با او سخن می‌گفتم که هیچ کس با وی این گونه سخن نگفته بود. من اظهار می‌داشتم: این مال مربوط به امام علیه السلام است. او نیز به من می‌گفت: آری، آن را همین جا بگذار. مجدداً بر می‌گشتم و به وی می‌گفتم: می‌فرمایید این اموال مربوط به امام علیه السلام است؟ وی می‌گفت: آری و اموال را تحویل می‌گرفت.

آخرین بار که خدمت او حضور یافتم چهار صد دینار با خود داشتم و طبق عادت من همان گونه با وی سخن گفتم، او به من گفت: این اموال را نزد حسین بن روح ببر. من درنگی کردم و عرض کردم: جناب عالی بنا بر معمول، آنها را از من بستان. وی سخن مرا پذیرا نشد و گفت: خداوند به تو سلامت عنایت کند، به پاخیز و آنها را به حسین بن روح تسلیم نما.

هنگامی در سیمایش آثار خشم مشاهده کردم، از خانه بیرون رفته و بر مرکب سوار شده و راه افتادم، بخشی از راه را که آمدم، چونان فردی تردید کننده، بازگشتم و در خانه را کوبیدم و خادم وی بیرون آمد و پرسید: کیست؟

گفتم: من فلانی هستم، برایم اجازه ورود خواست. وی رفت و نزد من بازگشت، ولی سخنان من و بازگشتم را باور نداشت. به او گفتم: وارد خانه شو و برایم اجازه ورود بگیر که حتماً باید با ایشان دیدار کنم. خادم وارد خانه شد و ماجرای بازگشت

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۵۲، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

۲. منظور، حرم مطهر امام کاظم و امام جواد علیه السلام است.

مرا به اطلاع محمد بن عثمان رساند در آن لحظه وی به اندرون خانه نزد زن‌ها رفته بود، از اتاق بیرون آمد و بر تختی نشست به گونه‌ای که پاهایش روی زمین قرار داشت و نعلین پوشیده بود - و ابن قزدا - به وصف پای‌ها زیبا و نیکوی وی پرداخت.

سپس رو به من کرد و گفت: چه چیز سبب جرأت تو به بازگشت شد و چرا آن چه را به تو گفتم عمل نکردی؟

گفتم: در مورد سفارش‌هایی که به من فرمودید، جسارت نکرده‌ام - او با حالتی از خشم - گفت: به پاخیز و بیرون رو، خدا تو را به سلامت بدارد. من ابوالقاسم حسین بن روح را جانشین خویش و در جایگاه خود منصوب نمودم.

گفتم: این کار را به دستور امام انجام دادی؟

گفت: به پاخیز، خدا! تو را سلامت بدارد و من نیز چاره‌ای جز انجام امر وی نداشتم. از این رو، به نزد ابوالقاسم حسین بن روح، که در خانه‌ای کوچک و محقر زندگی می‌کرد، رفتم و ماجرا را به عرض او رساندم. او از شنیدن آن شاد و مسرور گشت و خدای عزوجل را شکر و سپاس گفت و من دینارها را بدو سپردم و از آن پس همواره هرگاه دیناری به دستم می‌رسید، آن‌ها را نزد وی می‌بردم.

ابن قزدا می‌گوید: از ابوالحسن علی بن بلال بن معاویه مهلبی در دوران حیات جعفر بن محمد بن قولویه، از ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه قمی، از جعفر بن احمد بن متیل شنیدم می‌گفت: محمد بن عثمان ابو جعفر عمری رضی الله عنه در بغداد ده نماینده داشت که ابوالقاسم بن روح نیز از آن جمله بود و همه از ابوالقاسم بن روح به وی نزدیک‌تر بودند به گونه‌ای که هرگاه محمد بن عثمان نیاز به چیزی و یا واسطه‌ای داشت، آن کار را به دست دیگری عملی می‌ساخت زیرا ابوالقاسم از آن ویژگی برخوردار نبود، ولی آن گاه که زمان رحلت ابو جعفر محمد بن عثمان فرا رسید، وی را به جانشینی خود برگزید و به او وصیت نمود.<sup>۱</sup>

راوی می‌گوید: برخی از بزرگان ما گفته‌اند: ما تردیدی نداشتیم که اگر حادثه‌ای

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۵۳، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

برای ابوجعفر محمد بن عثمان رخ دهد جز جعفر بن احمد بن متیل یا پدرش کسی جانشین وی نخواهد شد زیرا خود شاهد ارتباط تنگاتنگ وی با آنان و حضور مداوم محمد بن عثمان در خانه وی بودیم تا آن جا که محمد بن عثمان به عللی در اواخر عمر شریف خود جز از غذایی که در خانه جعفر بن احمد بن متیل و پدرش تهیه می‌شد، تناول نمی‌کرد و عمدتاً غذایی را که تناول می‌نمود در خانه جعفر و پدرش تهیه شده بود. به همین دلیل یاران ما تردیدی نداشتند که اگر حادثه‌ای برای محمد بن عثمان پیش آید به جهت ارتباطی که با هم داشتند، قطعاً به او وصیت خواهد کرد اما با فرارسیدن زمان رحلتش، ابوالقاسم بن روح را به جانشینی خود برگزید و آنان تسلیم شده و از پذیرش آن سر بر نتافتند و همچنان در خدمت او بودند همان گونه که با ابوجعفر علیه السلام چنین رفتاری داشتند و جعفر بن احمد بن متیل تا آخرین لحظات زندگی همواره در زمره کارگزاران ابوالقاسم حضور داشت و همان گونه که به خدمت‌گزاری ابوجعفر عمری می‌پرداخت، با ابوالقاسم بن روح نیز همین گونه بود و هر کس ابوالقاسم را نکوهش نماید در حقیقت به ابوجعفر بن محمد بن عثمان و حضرت حجة بن الحسن صلوات الله علیه نکوهش روا داشته است»<sup>۱</sup>.

«و أخبرنا جماعة، عن أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه قال: حدثنا أبو جعفر محمد بن علي الأسود رحمه الله قال: كنت أحمل الأموال التي تحصل في باب الوقف إلى أبي جعفر محمد بن عثمان العمري رحمه الله فيقبضها مني، فحملت إليه يوماً شيئاً من الأموال في آخر أيامه قبل موته بسنتين أو ثلاث سنين.

فأمرني بتسليمه إلى أبي القاسم الروحاني رضي الله عنه، فكنت أطلبه بالقبوض، فشكا ذلك إلى أبي جعفر رضي الله عنه فأمرني أن لا أطلبه بالقبوض وقال كل ما وصل إلى أبي القاسم فقد وصل إلي، فكنت أحمل بعد ذلك الأموال إليه و لا أطلبه بالقبوض؛<sup>۲</sup>

جمعی از رجال حدیث، به نقل از ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۲۵۳-۲۵۴، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

۲. همان، ص ۲۵۴، به نقل از غیبت و از کمال الدین، ص ۵۰۱، ح ۲۸.

(شیخ صدوق)، از ابو جعفر محمد بن علی اسود روایت کرده‌اند گفت: اموالی را که از حاصل موقوفات به دست می‌آمد خدمت ابو جعفر محمد بن عثمان عمری بردم آن بزرگوار آن‌ها را از من می‌ستاند. دو یا سه سال قبل از رحلتش روزی بخشی از آن اموال را نزد او بردم، به من دستور داد آن‌ها را به ابوالقاسم حسین بن روح تحویل دهم، من نیز چنین کردم و از وی درخواست رسید نمودم. ابوالقاسم از این ماجرا به ابو جعفر شکوه نمود و محمد بن عثمان به من دستور داد از وی رسید نخواهم و افزود: هر اموالی که به ابوالقاسم برسد در واقع به دست من رسیده و از آن پس اموالی را نزد حسین بن روح می‌بردم از او رسید درخواست نمی‌کردم.

«و بهذا الإسناد، عن محمد بن علی بن الحسن، قال: أخبرنا علی بن محمد بن متیل، عن عمه جعفر بن أحمد بن متیل قال: لما حضرت أباجعفر محمد بن عثمان العمري رضي الله عنه الوفاة كنت جالسا عند رأسه أسأله و أحدثه و أبوالقاسم بن روح عند رجله.

فالتفت إلي ثم قال: أمرت أن أوصي إلى أبي القاسم الحسين بن روح.

قال: فقمتم من عند رأسه و أخذت بيد أبي القاسم و أجلسته في مكاني و تحوّلت إلى

عند رجله؛<sup>۱</sup>

به همین اسناد، از محمد بن علی بن حسین، از علی بن محمد بن متیل، از عمویش جعفر بن احمد بن متیل روایت کرده که گفت: در حال احتضار ابو جعفر محمد بن عثمان عمری رضی الله عنه بالای سرش نشسته بودم و از او پرسش می‌نمودم و گفتگو می‌کردم و ابوالقاسم بن روح پایین پای وی نشسته بود. ابو جعفر رو به من کرد و سپس اظهار داشت: من دستور یافته‌ام به ابوالقاسم بن روح وصیت نمایم. وی می‌گوید: با شنیدن این سخن من از بالای سر او به پا خاسته و دست ابوالقاسم را گرفتم و در جای خود نشاندم و خود پایین پای ابو جعفر نشستم.

ابن نوح می‌گوید: ابو عبدالله حسین بن علی بن بابویه قمی که در ماه ربیع الاول

۱. بحار، ج ۵۱، ح ۵، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از کمال الدین، ص ۵۰۳، ح ۳۳؛ منتخب انوار المصیبه، ص ۱۱۷، به نقل از خرائج، ج ۳، ص ۱۱۲۰، ح ۲۷ از ابن بابویه.

سال ۳۷۸ ق در شهر بصره بر ما وارد شد. در این زمینه اظهار داشت که از علویّه صفار و حسین بن احمد بن ادریس - رحمهما الله - شنیدم این حدیث را یاد آور می‌شوند و می‌گفتند: در آن زمان آن دو در بغداد حضور داشته و خود، شاهد ماجرا بوده‌اند.

«و أخبرنا (جماعة)، عن أبي محمد هارون بن موسى قال: أخبرني أبو عليّ محمد بن همام /رضي الله عنه و أرضاه أنّ أبا جعفر محمد بن عثمان العمري قدس الله روحه جمّعنا قبل موته و كُنّا وجوه الشيعة و شيوخها. فقال لنا: إن حدث عليّ حدث الموت فالأمر إلى أبي القاسم الحسين بن روح النوبختي فقد أمرت أن أجعله في موضعي بعدى فارجعوا إليه و عولوا في أموركم عليه؛

جمعی از رجال حدیث، به نقل از ابو محمد هارون بن موسی، از ابو علی محمد بن همام - رحمهما الله - روایت کرده‌اند که اظهار داشت: ابو جعفر محمد بن عثمان عمری - قدس الله روحه - پیش از رحلت خود، سران و بزرگان شیعه را گرد آورد و به ما گفت: اگر من از دنیا رفتم، نیابت حضرت، به ابو القاسم حسین بن روح نوبختی می‌رسد و من دستور یافته‌ام او را پس از خود جانشینم گردانم. بنابراین، به او رجوع کنید و در کارهای خود بر او متکی باشید».

حسین بن ابراهیم، از ابن نوح، از ابو نصر هبة الله بن محمد، از دایی اش، ابو ابراهیم جعفر بن احمد نوبختی روایت کرده که گفت: پدرم احمد بن ابراهیم، و عمویم ابو جعفر عبدالله بن ابراهیم و جمعی از نوبختیان فامیل و بستگان ما اظهار داشتند: هنگامی که حال ابو جعفر عمری رو به وخامت رفت، جمعی از سران شیعه از جمله ابو علی بن همام، ابو عبدالله بن محمد کاتب، ابو عبدالله باقطنی، ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی، ابو عبدالله و جناء و دیگر بزرگان و سران، گرد آمده و خدمت ابو جعفر ﷺ رسیدند و از او جویا شدند که اگر حادثه‌ای برایتان رخ داد، جانشین شما کیست؟

ابو جعفر در پاسخ اظهار داشت: ابو القاسم حسین بن روح بن ابوبحر نوبختی جانشین من و نماینده میان شما و حضرت حجّت ﷺ و وکیل آن بزرگوار و فردی

مورد اعتماد و امانت دار است در کارهای خود به او مراجعه نمایید و در مسائل مهم خویش بر او متکی باشید، من دستور یافته بودم چنین کنم و آن را به شما ابلاغ نمودم و رساندم».

به همین اسناد، از هبة الله بن محمد نوه دختری ابوجعفر عمّری به نقل از مادرش می‌گوید: وی گفت:

ابو القاسم حسین بن روح سال‌های طولانی سَمَت وکالت ابوجعفر علیه السلام را عهده دار بود و بر املاک وی نظارت داشت و راز و اسرار او را به بزرگان شیعه می‌رساند و از یاران خاص وی تلقی می‌شد تا آن جا که پدرم ابوجعفر به جهت ارتباط نزدیک و انس با ابوالقاسم، حتی آن چه را بین خود و کنیزکانش رخ می‌داد، برای وی بازگو می‌کرد. ام کلثوم می‌افزاید: پدرم در هر ماه مبلغ سی دینار جهت هزینه زندگی اش به او می‌پرداخت و این مبلغ، افزون بر کمک‌هایی بود که از ناحیه وزیران و بزرگان شیعه نظیر خاندان فرات و دیگران، که وی نزد آنان مقام و منزلت والایی داشت، به او تعلق می‌گرفت.

با پی بردن شیعیان از ارتباط نزدیک پدرم با او و تأییدی که در حضور شیعیان از وی می‌نمود و انتشار فضایل و جنبه‌های دینداری ابوالقاسم و کارهایی که در این راستا انجام داده بود، توانست در دل شیعیان به جایگاه شکوهمند و والایی دست یابد. بدین ترتیب، در سراسر زندگی پدرم زمینه برای وی مهیا شد تا سرانجام با صراحت به او وصیت نمود و کسی در مسأله وکالت وی اختلافی نکرد و تردیدی به خود راه نداد جز کسانی که در آغاز، از وکالت پدرم آگاهی نداشتند. با این که من سراغ ندارم هیچ یک از شیعیان در نیابت وی تردیدی داشته باشد و این حقیقت را خود، از زبان جمعی از نوبختیان نظیر ابوالحسن بن کبریا و دیگران<sup>۱</sup> شنیدم.

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۵۵-۳۵۶، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).



### بخشی دیگر از پیام‌های حضرت

«و أخبرني جماعة، عن أبي العباس بن نوح قال: وجدت بخط محمد بن نفيس فيما كتبه بالأهواز أول كتاب ورد من أبي القاسم رضي الله عنه: نعرفه عرفه الله الخير كله و رضوانه و أسعده بالتوفيق، وقفنا على كتابه وثقتنا بما هو عليه و أنه عندنا بالمنزلة و المحلّ اللذين سرّانه، زاد الله في إحسانه إليه إنه وليّ قدير، و الحمد لله لا شريك له، و صلّى الله على رسوله محمد و آله و سلّم تسليماً كثيراً؛

جمعی از رجال حدیث، از ابوالعباس بن نوح روایت کرده‌اند که گفت: نوشتاری را به خط محمد بن نفیس، که آن را در اهواز نگاشته بود، ملاحظه کردم در آن به نخستین پیامی که از ناحیه مقدسه در مورد ابوالقاسم بن روح رضی الله عنه شرف صدور یافته بود اشاره شده و در آن آمده بود: ما از او شناخت کافی داریم. خداوند همه نیکی و خرسندی خویش را به او بشناساند و با توفیقاتش او را سعادت‌مند گرداند. بر مضمون نامه‌ای که فرستاده بود آگاهی یافتیم. او در وظایفی که بر عهده دارد مورد اعتماد ماست و در پیشگاه ما از مقام و منزلتی که سبب سرور و شادی اوست، برخوردار است.

خدا بر احسان و نیکی خود بر او بیفزاید. به راستی که خداوند یاورى تواناست. سپاس خدایی را که شریکی ندارد و درود و سلام بی کران بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و خاندان پاک او باد.»

این پیام در روز یکشنبه ششم شوال سال ۳۰۵ شرف صدور یافته بود.

«أخبرنا جماعة، عن أبي الحسن محمد بن أحمد بن داود القمي قال: وجدت بخط أحمد بن إبراهيم التوبختي و املاء أبي القاسم الحسين بن روح رضي الله عنه على ظهر كتاب فيه جوابات و مسائل أنفذت من قم يسأل عنها هل هي جوابات الققيه عليه السلام أو جوابات محمد بن علي السلمغاني لأنه حكى عنه أنه قال: هذه المسائل أنا أجبت عنها فكتب اليهم على ظهر كتابهم:

«بسم الله الرحمن الرحيم قد وقفنا على هذه الرقعة و ما تضمنته، فجميعه جوابنا (عن

المسائل) و لا مدخل للمخذول الضالّ المضلّ المعروف بالعزاقری لعنه الله في حرف منه و قد كانت أشياء خرجت اليكم على يدى أحمد بن بلال و غيره من نظرائه، و كان من ارتدادهم عن الإسلام مثل ما كان من هذا عليهم لعنة الله و غضبه». فاستثبت قديماً في ذلك.

فخرج الجواب: الأمان استثبت فإنه لا ضرر في خروج ما خرج على أيديهم و أن ذلك صحيح؛

جمعی از رجال حدیث، به نقل از ابوالحسن محمد بن احمد بن داود قمی روایت کرده اند که گفت: نوشتاری را به خط احمد بن ابراهیم نوبختی و املاى ابوالقاسم حسین بن روح رضی الله عنه پشت نامه‌ای یافتم که در آن پاسخ‌ها و مسائلی که از قم ارسال شده بود وجود داشت اهل قم در آن نامه جو یا شده بودند که آیا پاسخ موجود در نامه، پاسخ‌های امام علیه السلام است یا پاسخ‌های محمد بن علی شلمغانی، زیرا از شلمغانی نقل شده بود که اظهار داشته: «من به این مسائل پاسخ داده‌ام» و امام پشت نامه آن‌ها مرقوم فرموده بود:

«به نام خداوند بخشنده مهربان. بر این نوشتار و محتوای آن آگاهی یافتیم و همه پاسخ‌ها از ناحیه ماست و عنصر گمراه‌گر، معروف به عزاقری - که نفرین خدا بر او باد - هیچ‌گونه دخالتی حتی در یک حرف از آن‌ها ندارد و نامه‌های دیگری که از ناحیه احمد بن بلال و افراد<sup>۱</sup> دیگری نظیر او، به شما رسیده، نیز مانند همین فرد (یعنی عزاقری) از آیین اسلام برگشته‌اند که نفرین و خشم خدا نثارشان باد».

[پرسش کننده می‌افزاید: اماما!] دیر زمانی در پس اثبات صحت این پیام‌ها<sup>۲</sup> بر آمده‌ام. پاسخ آمد که، به هوش باش! نامه‌هایی که از این قبیل افراد به شما می‌رسد،

۱. در بحار، نیز همین گونه آمده ولی شاید «ابن هلال» صحیح باشد و به گفته‌ای: ظاهراً نام «احمد بن بلال» با نام ابوظاهر محمد بن علی بن بلال، در هم آمیخته باشد.

۲. این جمله، تتمه پرسش شخص سؤال کننده است و معنایش این است که من از دیر زمان در پی اثبات صحت این توفیعات و پیام‌ها بودم که آیا از ناحیه آن جناب است یا خیر. چون پاسخ این پرسش، ذیل آن آمده، راوی آن را جداگانه آورده است تا حاکی از همین معنا باشد.

برایتان زیان آور نیست و پاسخ آن‌ها کاملاً صحیح بوده است».

«و روی قدیماً عن بعض العلماء عليهم السلام و الصلاة و الرحمة أنه سئل عن مثل هذا بعينه في بعض من غضب الله عليه و قال عليه السلام: «العلم علمنا، و لا شيء عليكم من كفر من كفر، فما صح لكم مما خرج على يده برواية غيره له من الثقات رحمهم الله فاحمدوا الله و اقبلوه، و ما شككتم فيه أو لم يخرج إليكم في ذلك إلا على يده فردوه إلينا لنصححه أو نبطله، والله تقدرت أساؤه جل ثناؤه ولي توفيقكم و حسبنا في أمورنا كلها و نعم الوكيل؛

در گذشته‌های دور، از دانشمندی جلیل‌القدر - که درود و رحمت خدا بر او باد - نقل شده درباره برخی افرادی که مورد خشم خدا قرار گرفته‌اند، دقیقاً نظیر همین مسأله را از امام ﷺ جویا شد. حضرت در پاسخ فرمود: «علم و دانش واقعی نزد ماست و کفر کسانی که به کفر گراییدند، زیانی به شما نخواهد رساند. هر نامه‌ای که به صحت آن آگاهیید، به دست وی اما به روایت شخص دیگری از افراد مورد اعتماد که - درود خدا بر آن‌ها باد - صادر گردیده، خدا را سپاس گفته و آن را پذیرا شوید و مواردی را که در آن شک و تردید دارید و یا فقط از ناحیه او برایتان فرستاده شده به ما باز گردانید تا آن را اصلاح کنیم و یا بر آن خط بطلان بکشیم و خدایی که - نام‌هایش پر ارج و ستایشش با عظمت است - یاور و توفیق‌دهنده شماست و ذات مقدس وی در همه کارهایمان ما را بسنده و او برترین سرپرست است».

«و قال ابن نوح: أول من حدثنا بهذا التوقيع أبو الحسن محمد بن علي بن تمام (و) ذكر أنه كتبه من ظهر الدرّج الذي عند أبي الحسن بن داود، فلما قدم أبو الحسن بن داود و قرأت عليه، ذكر أن الدرّج بعينه كتب به أهل قم إلى الشيخ أبي القاسم و فيه مسائل، فأجابهم على ظهره بخط أحمد بن إبراهيم التوبختي و حصل الدرّج عند أبي الحسن بن داود؛ ابن نوح می‌گوید: ابوالحسن محمد بن علی بن تمام، نخستین فردی بود که این پیام را برایمان روایت نمود و یادآور شد که، آن را از پشت طوماری که نزد ابوالحسن بن داود وجود داشت، یادداشت کرده است و زمانی که ابوالحسن بن داود (از مصر)

وارد آن دیار شد پیام را برایش قرائت کردم وی نیز بیان داشت دقیقاً همین طومار را مردم قم خدمت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح علیه السلام نوشته بودند و در آن، پاسخ مسائلی را که درخواست کرده بودند، حسین بن روح به خط احمد بن ابراهیم نوبختی در پشت طومار، یادآور شد و طومار نزد ابوالحسن بن داود باقی ماند.

اینک، عین طومار را ذیلاً یادآور می‌شویم:

مسائل محمد بن عبدالله بن جعفر الجفیری:

«بسم الله الرحمن الرحيم أطال الله بقاءك، و أدام عزك، و تأييدك و سعادتك و سلامتك، و أتم نعمته [عليك] و زاد في إحسانه إليك، و جميل مواهبه لديك، و فضله عندك، و جعلني من السوء فداك، و قدمني قبلك، الناس يتنافسون في الدرجات، فمن قبلتموه كان مقبولاً و من دفعتموه كان وضيعاً، و الخامل من وضعتموه، و نعوذ بالله من ذلك، و ببلدنا أيديك الله جماعة من الوجوه، يتساوون و يتنافسون في المنزلة. و ورد أيديك الله إلى جماعة منهم في أمر أمرتهم به من معاونة «ص» و أخرج علي بن محمد بن الحسين بن مالك (المعروف) بادوكة و هو ختن «ص» رحمهم الله من بينهم فاغتم بذلك و سألتني أيديك الله أن أعلمك ما ناله من ذلك، فإن كان من ذنب استغفر الله منه، و إن يكن غير ذلك عرفته ما يسكن نفسه إليه إن شاء الله.

التوقيع: «لم نكاتب إلا من كاتبنا».

و قدعوذتني أدام الله عزك من تفضلك ما أنت أهل أن تجربني على العادة و قبلك أعزك الله فقهاء، أنا محتاج إلى أشياء تسأل لي عنها.

فروى لنا عن العالم عليه السلام: أنه سئل عن إمام قوم صلى بهم بعض صلاتهم و حدثت عليه حادثة كيف يعمل من خلفه؟ فقال: يؤخر و يقدم بعضهم و يتم صلاتهم و يغتسل من مسه.

التوقيع: «ليس على من نحاه إلا غسل اليد، و إذا لم تحدث حادثة تقطع الصلاة تم»

صلاته مع القوم».

و روى عن العالم عليه السلام: أن من مسّ ميتاً بجمارته غسل يديه و من مسّه و قد برد فعليه الغسل، و هذا الأمام في هذه الحالة لا يكون مسّه إلا بجمارته، و العمل من ذلك على ما هو، و لعله ينحيه بشيابه و لا يمسه، فكيف يجب عليه الغسل؟.

التوقيع: «إذا مسّه على هذه الحالة لم يكن عليه إلا غسل يده»<sup>۱</sup>

و عن صلاة جعفر إذا سها في التسبيح في قيام أو قعود أو ركوع أو سجود و ذكره في حالة أخرى قد صار فيها من هذه الصلاة، هل يعيد ما فاته من ذلك التسبيح في الحالة التي ذكرها أم يتجاوز في صلاته؟.

التوقيع: «إذا سها في حالة من ذلك ثم ذكر في حالة أخرى قضى ما فاته في الحالة التي ذكر [ه]»<sup>۲</sup>

و عن المرأة يموت زوجها هل يجوز أن تخرج في جنازته أم لا؟  
التوقيع: «تخرج في جنازته».

و هل يجوز لها و هي في عدتها أن تزور قبر زوجها أم لا؟  
التوقيع: «تزور قبر زوجها، و لا تبیت عن بيتها».

و هل يجوز لها أن تخرج في قضاء حق يلزمها أم لا تبرح من بيتها و هي في عدتها؟  
التوقيع: «إذا كان حق خرجت و قضته، و إذا كانت لها حاجة لم يكن لها من ينظر فيها خرجت لها حتى تقضى، و لا تبیت عن منزلها»<sup>۳</sup>

و روى في ثواب القرآن في الفرائض و غيرها: أن العالم عليه السلام قال: عجياً لمن لم

۱. از جمله «فروى لنا عن العالم» تا این جادر بحار، ج ۸۱، ص ۱۵، ح ۲۱ و وسائل، ج ۲، ص ۹۳۲، ح ۴ و ۵ به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از احتجاج، ص ۴۸۲؛ نیز در بحار، ج ۸۸، ح ۲۳ آن را از احتجاج روایت کرده است.

۲. از جمله «وعن صلاة جعفر» تا این جادر وسائل، ج ۵، ص ۲۰۳، ح ۱، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از احتجاج، ص ۴۸۲ و بحار، ج ۹۱، ص ۲۰۶، بخشی از ح ۱۰ را از احتجاج نقل کرده است.

۳. از جمله «وعن المرأة» تا این جادر وسائل، ج ۱۵، ص ۷۶، ح ۸ به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و احتجاج، ص ۴۸۲؛ بحار، ج ۱۰۴، ص ۱۸۵، ح ۱۵، به نقل از احتجاج؛ در احتجاج به جای جمله «ولا تبیت عن منزلها» «ولا تبیت إلا فی بیتها» آمده است.

یقرأ فی صلاته «إنا أنزلناه فی لیلة القدر» کیف تُقبل صلاته؟

و روى ما زكّت صلاة لم یقرأ فیها بقل هو الله أحد.

و روى أنّ من قرأ فی فرائضه «الهُمزة» أعطى من الدنيا، فهل يجوز أن یقرأ «الهُمزة»

و یدع هذه السور الّتی ذکرناها؟ مع ما قد روى أنّه لا تقبل صلاة و لا تزكو إلاّ بهما.

التوقيع: «الثواب فی السور علی ما قد روى، و إذا ترک سورة ممّا فیها الثواب و قرأ

«قل هو الله أحد» و «إنا أنزلناه» لفضلها، أعطى ثواب ما قرأ و ثواب السورة الّتی ترک،

و يجوز أن یقرأ غیر هاتین السورتین و تكون صلاته تامّة، و لكن یكون قد ترک

الفضل.»<sup>۱</sup>

و عن وداع شهر رمضان متى یكون؟ فقد اختلف فیهِ (أصحابنا) فبعضهم یقول: یقرأ

فی آخر لیلة منه، و بعضهم یقول: هو فی آخر یوم منه إذا رأى هلال شوال.

التوقيع: «العمل فی شهر رمضان فی لیالیه، و الوداع یقع فی آخر لیلة منه، فإن خاف أن

ینقص جعله فی لیلتین.»<sup>۲</sup>

و عن قول الله عزّوجلّ: «أنّه لقول رسول کریم» أنّ رسول الله صلّى الله علیه و آله

و سلّم المعنى به «ذی قوّة عند ذی العرش مکین» ما هذه القوّة، «مُطاع ثمّ أمين» أما هذه

الطاعة و أين هی؟ فرأیک أدام الله عزّک بالتفضّل علیّ بمسألة من تثق به من الفقهاء

عن هذه المسائل، و إجابتی عنها منعماً، مع ما تشرحه لی من أمر محمّد بن الحسین بن

مالک المقدم ذکره بما یسکن إلیه، و یعتدّ بنعمة الله عنده، و تفضّل علیّ بدعاء جامع لی

و لإخوانی للدنیا و الآخرة فعلت مثاباً إن شاء الله تعالى.

التوقيع: «جمع الله لك و لإخوانک خیر الدنيا و الآخرة.»

أطال الله بقاءک، و أدام عزّک و تأییدک و کرامتک و سعادتک و سلامتک، و أتمّ

۱. از جمله «وروی فی ثواب القرآن» تا این جادر وسائل، ج ۴، ص ۴۶۱، ح ۱، از غیبت و از احتجاج، ص

۴۸۲؛ بحار، ج ۸۵، ص ۳۱، ح ۱۲، از غیبت و کمال و فلاح السائل.

۲. از جمله «وعن وداع شهر رمضان» تا این جادر وسائل، ج ۷، ص ۲۶۷، ح ۱، به نقل از غیبت (کتاب

حاضر) و از احتجاج، ص ۴۸۳؛ بحار، ج ۹۷، ص ۲۵، ح ۱، به نقل از احتجاج.

۳. تکریر، آیات ۱۹-۲۱.

نعمته علیک، و زاد فی إحسانه إلیک، و جمیل مواهبه لدیک، و فضله عندک، و جعلنی من کلّ سوء و مکروه فداک، و قدّمتنی قبلك، الحمد لله ربّ العالمین و صلّی الله علی محمّد و آله أجمعین.<sup>۱</sup>

#### ترجمه متن طومار:

پرسش‌های محمّد بن عبدالله بن جعفر جفیری

«به نام خداوند بخشنده مهربان. خدا، عمر شریف شما را طولانی و بر عزّت و تأییدات بیفزاید و وجود مبارکت را سعادت و عافیت و عنایات خویش را ارزانی و جودت گرداند و در هر پیشامد ناگوار و گزند و حادثه‌ای، مرا فدا و پیش مرگ تو سازد.

مردم، در دست یابی به جاه و منزلت در پیشگاه شما با یکدیگر در رقابتند، آن کس را که شما پذیرا گردید، پذیرفته شده و آن کس را که از درگاهتان برانید، پست و فرومایه است و انسان و انهاده، کسی است که شما او را از خود برانید. من از این که مصداق چنین شخصی باشم به خدا پناه می‌برم، خداوند همواره پشتیبان تو باشد. در دیار ما جمعی از بزرگان و سرشناسان در پی دست یابی به جاه و منزلت در پیشگاه شما، با یکدیگر برابری کرده و در رقابتند.

خداوند همواره حامی تو باشد. مرقومه مبارکت به جمعی از آنها واصل گردید که به آنان فرمان داده بودید به جناب «ص» دست یاری دهند و نام علی بن محمّد بن حسین بن مالک معروف به «مالک بادوکه»<sup>۲</sup> داماد جناب «ص»، که درود خدا بر آنها باد - در زمره اسامی این عده وجود نداشت. این قضیه برایش غم‌انگیز تلقی شد و از من درخواست کرد مراتب اندوه وی را در این باره به حضرتت، که همواره خدا حامی

۱. از ابتدای روایت تا این جا در بحار، ج ۵۳، ص ۱۵۰، ح ۱ به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از احتجاج، ص ۴۸۱ - ۴۸۳، تا فرموده اش «و لاخوانک خیر الدنیا و الآخرة».  
۲. در نسخه‌ای «مالک بادوکه» آمده است.

تو باشد، ابلاغ نمایم که اگر عدم ذکر نام وی به جهت گناهی است که از او سر زده، در پیشگاه خداوند از آن گناه طلب آمرزش کند و گرنه، به خواست خدا، با سخنان دل‌انگیزت موجبات آرامش خاطرش را فراهم خواهید آورد.»

پاسخ امام علیه السلام: «ما تنها با کسانی مکاتبه نمودیم که با ما مکاتبه کرده بودند»<sup>۱</sup>.  
 خداوند بر عزّتت بیفزاید مرا با لطف و احسان خویش، آن گونه که خود شایسته آن هستی، عادت داده‌ای از حضرتت مسألت دارم، الطاف و احسان خویش را بر همان راه و رسم ارزانی ام داری. پیش از آن جناب، که خداوند تو را عزّت<sup>۲</sup> بخشید، فقیهانی به پرسش‌های ما پاسخ می‌گفتند. اینک من نیاز به فهمیدن مسائلی دارم که از شما می‌خواهم آن‌ها را برایم پاسخ گویی.

از موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده از آن حضرت سؤال شد در مورد امام جماعتی که برخی رکعات را با مردم نماز گزارده و در آن اثنا از دنیا می‌رود، وظیفه نماز گزاران پشت سر او چیست؟

آن حضرت در پاسخ فرمود:

«پیکر امام جماعت را عقب می‌برند و یکی از نماز گزاران جلو منی ایستد و نمازشان را تمام می‌کند و کسانی که دستشان با بدن میت تماس گرفته غسل انجام می‌دهند.»

پاسخ امام علیه السلام: «کسی که بدن امام جماعت را از آن جا دور ساخته تنها باید دست خود را بشوید و اگر کاری که موجب قطع نماز نشده برای فرد رخ نداده باشد، نمازش را با مردم تمام می‌کند.»

نیز روایت شده که فرمود: «اگر کسی بدن میت را قبل از سرد شدن لمس کند تنها

۱. خلاصه پاسخ امام علیه السلام این است: افراد یاد شده با من مکاتبه نموده و از من پرسش‌هایی نمودند و بدانان پاسخ دادم ولی (محمد بن علی بن محمد) در جمع آنان با این جانب مکاتبه نکرد به همین دلیل من نیز نام وی را در زمره نام آن‌ها یادآور نشدم و معنای آن کوتاهی و یا سر زدن گناهی از او، نیست.

۲. جمله «خدا تو را عزت بخشید» خطاب به سفیر و نماینده واسطه بین او و امام علیه السلام و یا به جهت تقیه، خطاب به وجود مقدس امام زمان علیه السلام است.



دستانش را باید بشوید ولی کسی که پس از سرد شدن بدن وی، آن را لمس نماید باید غسل انجام دهد. بنابراین، دست زدن به بدن امام جماعتی که در اثنای نماز از دنیا رفته، بی تردید در حالت گرمی بدن وی انجام پذیرفته. بدین ترتیب، باید تنها دستش را بشوید و چه بسا شخص نمازگزار، بدن امام جماعت را تنها با دست زدن به لباس وی از آن جا دور ساخته و بدنش را لمس نکرده باشد، در این صورت چگونه بر او غسل واجب است؟»

پاسخ امام ﷺ: اگر با دست زدن به لباس میت، وی را دور ساخته باشد، تنها باید دستش را بشوید.»

اگر فردی در نماز جعفر (طیار ﷺ) در ذکر تسبیح و ایستادن و نشستن و رکوع و سجود خود دچار فراموشی شود و از محل آن گذشته و در حال دیگری از این نماز آن را به یاد آورد، آیا تسبیحاتی را که فراموش کرده باید در همان حالتی که آنها را به یاد آورده اعاده نماید، یا نمازش را ادامه دهد؟

پاسخ امام ﷺ: «اگر آنها را در حالتی از نماز فراموش نموده و در حالتی دیگر یاد آور شده، آن چه را فراموش کرده باید در همان حالتی که یاد آورد شده، اعاده نماید.» آیا زنی که شوهرش از دنیا رفته می تواند در تشیع جنازه اش شرکت جوید یا خیر؟

پاسخ امام ﷺ: «می تواند در تشیع جنازه وی شرکت نماید.»

آیا این زن در زمان عده اش می تواند بر مزار شوهر خود حاضر شود یا خیر؟

پاسخ امام ﷺ: «می تواند بر مزار شوهرش حضور یابد ولی نباید شب را در جایی غیر از منزل خود به سر برد.»

آیا این زن در زمان عده اش می تواند برای پرداخت بدهی لازم بر خود، از منزل بیرون رود یا نباید از خانه اش دور شود؟

پاسخ امام ﷺ: «اگر بیرون رفتن وی از منزل برای پرداخت ادای دینی باشد، می تواند خارج شود و آن را ادا نماید و اگر کاری دارد ولی برای انجامش کسی را ندارد، می تواند از خانه بیرون رود و آن را انجام دهد ولی نباید شب را در جایی غیر از

منزل خود بسر برد».

در مورد ثواب قرائت قرآن در نمازهای واجب و دیگر نمازها از موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده که فرمود: «در شگفتم از کسی که در نمازش ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ را نخوانده، چگونه نمازش پذیرفته می‌شود؟»

نیز روایت شده: «هر کس در نمازهای واجب خود سوره «هُمَزَه» را بخواند از موهبت‌های دنیوی برخوردار می‌شود» آیا رواست که سوره «هُمَزَه» را بخواند و سوره‌هایی را که یاد آور شدیم ترک نماید؟ در صورتی که روایت شده: هیچ نمازی بدون قرائت دو سوره ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾... و ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ پذیرفته و کامل نخواهد بود» پاسخ امام علیه السلام: «ثوابی که بر قرائت سوره‌ها مترتب است همان گونه است که در روایت آمده و اگر سوره‌ای را که ثواب بر آن مترتب است ترک نماید و به جای آن، سوره ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ و ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾ را به جهت فضیلت آن‌ها، قرائت نماید ثواب سوره‌هایی که خوانده و نیز ثواب سوره‌ای که ترک نموده به وی عطا می‌گردد و می‌تواند در نماز خود سوره‌ای غیر از این دو سوره قرائت کند و نمازش کامل است ولی ترک فضیلت نموده است».

دعای وداع ماه رمضان چه زمانی خوانده می‌شود؟ علمای ما در این زمینه دچار اختلاف شده‌اند برخی قائلند: در آخرین شب این ماه، قرائت می‌شود و بعضی بر این عقیده‌اند که، در آخرین روزه ماه مبارک به هنگام دیدن هلال ماه شوال خوانده می‌شود.

پاسخ امام علیه السلام: «اعمال ماه مبارک رمضان در شب‌های آن و وداع، در آخرین شب آن انجام می‌پذیرد، ولی اگر بیم کاهش روزهای ماه را داشته باشد، قرائت دعای وداع را / در دو شب مقرر دارد».

مقصود از فرموده خدای عزوجل: ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ﴾<sup>۱</sup> وجود اقدس نبی اکرم صلی الله علیه و آله است ولی منظور از صاحب قدرت در آیه شریفه: ﴿ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ

۱. تکویر، آیات ۱۹ - ۲۱.

مکین) و مقصود از اطاعت و جایگاه آن در آیه شریفه (مُطَاعِ ثُمَّ آمِينَ) چیست؟ دیدگاه مبارکتان را در این زمینه اعلام فرمایید. خدا عزتتان را پایدار نماید که پرسشهایم را از فقهای مورد اعتماد شما بپرسم و یا خود با پاسخ آنها بر من منت گذار، افزون بر توضیحی که در مورد محمد بن حسین بن مالک - یاد شده - خواهید فرمود به گونه‌ای که دلش آرام گیرد و به نعمت الهی که در اختیار دارد خرسند باشد و با لطف و مرحمت خویش در حق من و برادرانم برای دنیا و آخرت، دعایی جامع و کامل نماید که به خواست خدا - به واسطه آن به پاداش و ثواب برسیم.

پاسخ امام ﷺ: «خداوند آن چه را که خیر دنیا و آخرت در آن است برای تو و برادرانت فراهم آورد».

خداوند عمر شریف را طولانی و بر عزت و تأییدات و بزرگواریت بیفزاید و وجود مبارکت را سعادت و عافیت عنایت فرماید و نعمت خویش را بر شما تمام و احسانش را بر شما فزونی بخشد و بهترین موهبت‌ها و فضل و عنایات خود را ارزانی وجودت گرداند و در هر حادثه تلخ و ناگواری مرا فدایت نموده و پیش مرگ تو سازد. حمد و سپاس پروردگار جهانیان را سزد و درود و صلوات بر محمد و خاندان پاک او باد».

«فَرَأَيْكَ أَدَامَ اللَّهِ عَزَّكَ فِي تَأْمَلِ رَقْعَتِي وَالتَّفَضَّلْ بِمَا يَسْهَلُ لِأَضِيفَهُ إِلَى سَائِرِ أَيَادِيكَ عَلَيَّ وَاحْتَجَّتْ أَدَامَ اللَّهِ عَزَّكَ أَنْ تَسْأَلَ لِي بَعْضَ الْفُقَهَاءِ عَنِ الْمَصَلِيِّ إِذَا قَامَ مِنَ التَّشَهُدِ الْأَوَّلِ لِلرُّكْعَةِ الثَّلَاثَةِ، هَلْ يَجِبُ عَلَيْهِ أَنْ يَكْبُرَ؟ فَإِنَّ بَعْضَ أَصْحَابِنَا قَالَ: لَا يَجِبُ عَلَيْهِ التَّكْبِيرُ، وَ يَجْزِيهِ أَنْ يَقُولَ بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ أَقُومُ وَأَقْعُدُ.

قال: «إِنَّ فِيهِ حَدِيثِينَ، أَمَّا أَحَدُهُمَا فَإِنَّهُ إِذَا انْتَقَلَ مِنْ حَالَةٍ إِلَى حَالَةٍ أُخْرَى فَعَلَيْهِ تَكْبِيرٌ، وَ أَمَّا الْأُخْرُ فَإِنَّهُ رَوَى أَنَّهُ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السُّجُودِ الثَّانِيَةِ فَكَبَّرَ ثُمَّ جَلَسَ ثُمَّ قَامَ فَلَيْسَ عَلَيْهِ لِلْقِيَامِ بَعْدَ الْقَعُودِ تَكْبِيرٌ، وَكَذَلِكَ التَّشَهُدُ الْأَوَّلُ يَجْرِي هَذَا الْمَجْرَى، وَبِأَيِّهَا أَخَذْتَ

من جهة التسليم كان صواباً.»<sup>۱</sup>

و عن الفُصِّ الخُمَاهِن هل تجوز فيه الصلاة إذا كان في إصبغه؟

«فيه كراهة أن يصلّى فيه، وفيه اطلاق و العمل على الكراهية.»<sup>۲</sup>

و عن رجل اشترى هذياً لرجل غائب عنه، و سأله أن ينحر عنه هذياً بئني، فلما أراد

نحر الهدى نسي اسم الرجل ونحر الهدى، ثم ذكره بعد ذلك أيجزى عن الرجل أم لا؟

«لا بأس بذلك وقد أجزأ عن صاحبه.»<sup>۳</sup>

و عندنا حاكّة مجوس يأكلون الميتة و لا يغتسلون من الجنابة، و ينسجون لنا ثياباً، فهل

تجوز الصلاة فيها [من] قبل أن تغسل؟

«لا بأس بالصلاة فيها.»<sup>۴</sup>

و عن المصلّى يكون في صلاة الليل في ظلمة، فإذا سجد يغلط بالسجادة و يضع جبهته

على مسح أو نطع، فإذا رفع رأسه وجد السجادة، هل يعتدّ بهذه السجدة أم لا يعتدّ بها؟

«ما لم يستو جالساً فلا شيء عليه في رفع رأسه لطلب الخُمرة.»<sup>۵</sup>

و عن المُحرم يرفع الظلال هل يرفع خشب العمارة أو الكنيسة و يرفع الجناحين أم

لا؟

«لا شيء عليه في تركه وجميع الخشب.»

و عن المُحرم يستظل من المطر ينطع أو غيره حذراً على ثيابه و ما في محمله أن يبتل،

فهل يجوز ذلك؟

۱. از جمله «عن المصلّى» تا این جا، در بحار، ج ۲، ص ۲۷۷، ح ۲۹ و ج ۸۵، ص ۱۸۱، ح ۳ و عوالم، ج ۳، ص ۶۴۷، ح ۶۲؛ وسائل، ج ۴، ص ۹۶۷، ح ۸، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از احتجاج، ص ۴۸۳.

۲. از جمله «و عن الفُصِّ الخُمَاهِن» تا این جا، در بحار، ج ۸۳، ص ۲۵۶، ح ۲۹؛ وسائل، ج ۳، ص ۳۰۵، ابتدای ح ۱۱، به نقل از غیبت و از احتجاج، ص ۴۸۳.

۳. از جمله «و عن رجل» تا این جا، در وسائل، ج ۱۰، ص ۱۲۸، ح ۲ به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از احتجاج، ص ۴۸۴؛ بحار، ج ۹۹، ص ۱۱۵، ح ۱ به نقل از احتجاج.

۴. از جمله «و عندنا حاكّة مجوس» تا این جا، در بحار، ج ۸۳، ص ۲۵۹، ح ۵؛ وسائل، ج ۲، ص ۱۰۹۴، ح ۹، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از احتجاج، ص ۴۸۴.

۵. از جمله «و عن المصلّى» تا این جا، در بحار، ج ۸۵، ص ۱۲۸، ح ۲؛ وسائل، ج ۴، ص ۹۶۲، ح ۶ به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از احتجاج، ص ۴۸۴.

«إذا فعل (ذلك) في الحمل في طريقه فعليه دم.»<sup>۱</sup>

و الرجل يحجّ عن أجرة، هل يحتاج أن يذكر الذي حجّ عنه عند عقد إحرامه أم لا، وهل يجب أن يذبح عمّن حجّ عنه وعن نفسه أم يُجزّيه هدى واحداً؟.

«يذكره، و ان لم<sup>۲</sup> يفعل فلا بأس.»<sup>۲</sup>

و هل يجوز للرجل أن يحرم في كساء خزّ أم لا؟.

«لا بأس، بذلك وقد فعله قوم صالحون.»<sup>۳</sup>

و هل يجوز للرجل أن يصلّي و في رجليه بطيظ لا يغطّي الكعبين أم لا يجوز؟.

«جائز.»<sup>۵</sup>

و يصلّي الرجل و معه في كُتْمه أو سراويله سكين أو مفتاح حديد هل يجوز ذلك؟.

«جائز.»<sup>۶</sup>

و(عن) الرجل يكون مع بعض هؤلاء و متصلاً بهم يحجّ و يأخذ على الجادة و لا

يُحرمون هؤلاء من المسلخ، فهل يجوز لهذا الرجل أن يؤخّر إحرامه إلى ذات عرق فيحرم معهم لما يخاف الشهرة أم لا يجوز أن يحرم إلا من المسلخ.

۱. از جمله «وعن المحرم يرفع الظلال» تا این جا، در وسائل، ج ۹، ص ۱۵۳، ح ۶ و ۷ به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و احتجاج، ص ۴۸۴؛ بحار، ج ۹۹، ص ۱۷۷، ح ۳، به نقل از احتجاج.

۲. پاسخ پرسش دوم در توقیع نیامده و در کلیه نسخه‌های کتاب از جمله ج ۵۳، بحار، همین گونه است ولی در احتجاج و بحار، ج ۹۹ به نقل از غیبت پاسخ آن پرسش این گونه آمده است: «قد یجزّیه هدی واحد و ان لم يفعل فلا بأس، یک قربانی برایش کفایت می‌کند و اگر انجام ندهد اشکالی ندارد.»

۳. از جمله «والرجل يحجّ» تا این جا در وسائل، ج ۱۰، ص ۱۲۸، ح ۳ به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و احتجاج، ص ۴۸۴؛ بحار، ج ۹۹، ص ۱۱۵، ح ۲ به نقل از احتجاج.

۴. ظاهراً مقصود از «قوم صالحین» ائمه‌علیهم‌السلام اند؛ به وسائل، ج ۳، باب ۸، از ابواب لباس نماز گزار مراجعه شود از جمله «و هل یجوز» تا این جا در وسائل، ج ۹، ص ۴۱، ح ۴، به نقل از غیبت و از احتجاج، ص ۴۸۴؛ بحار، ج ۹۹، ص ۱۴۳، ح ۸؛ وسائل، ج ۸، ص ۱۳۳، ح ۱، به نقل از احتجاج.

۵. از جمله «و هل یجوز الرجل ان یصلی» تا این جا در بحار، ج ۸۳، ص ۲۷۴، ح ۱؛ وسائل، ج ۳، ص ۳۱۰، ابتدای ح ۴، به نقل از غیبت و احتجاج، ص ۴۸۴.

۶. از جمله «و یصلی الرجل» تا این جا، در مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲۱۹، ح ۲؛ بحار، ج ۸۳، ص ۲۵۲، ح ۱۷؛ وسائل، ج ۳، ص ۳۰۵، ذیل ح ۱۱، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و احتجاج، ص ۴۸۴.

«یحرم من میقاته ثمّ یلبس [الثیاب] ویلبی فی نفسه، فإذا بلغ إلى میقاتهم أظهر.»<sup>۱</sup>  
 وعن لبس النعل المعطون فإنّ بعض أصحابنا یذكر أن لبسه کرهه.  
 «جائز ذلك و لا بأس به.»<sup>۲</sup>

و عن الرّجل من وكلاء الوقف یكون مستحلّاً لما فی یده لا یرع عن أخذ ماله، ربّما نزلت فی قرية و هو فیها، أو أدخل منزله و قد حضر طعامه فیدعونی إلیه، فإن لم آكل من طعامه عادانی علیه، و قال: فلان لا یستحلّ أن یأكل من طعامنا فهل یجوز لی أن آكل من طعامه و أتصدّق بصدقة؟ وكم مقدار الصدقة؟ و أن أهدی هذا الوکیل هدیة إلى رجل آخر فأحضر فیدعونی أن أنال منها، و أنا أعلم أن الوکیل لا یرع عن أخذ ما فی یده، فهل (علیّ) فیهِ شیء إن أنا نلتُ منها؟.

«إن كان لهذا الرجل مال أو معاش غیر ما فی یده، فكلّ طعامه و اقبل برّه، و إلا فلا.»<sup>۳</sup>  
 وعن الرجل [ممن] یقول بالحقّ و یرى المتعة، و یقول بالرجعة، إلا أن له أهلاً موافقة له فی جمیع أمره، و قد عاهدها أن لا یتزوج علیها [ولا یتمتع] و لا یسرى، و قد فعل هذا منذ بضع عشرة سنة و وفی بقوله، فرّبما غاب عن منزله الأشهر فلا یتمتع و لا تتحرّك نفسه أيضاً لذلك، و یرى أن وقوف من معه من أخ و ولد و غلام و وکیل و حاشیة ممّا یقلّله فی أعینهم، و یحبّ المقام علی ما هو علیه محبّة لأهله و میلاً إلیها، و صیانة لها و لنفسه، لا یحرّم المتعة بل یدین الله بها، فهل علیه فی تركه ذلك مأثم أم لا؟.  
 «(فی ذلك) یرتحبّ له أن یطیع الله تعالی [بالمتعة] لیزول عنه الحلف علی المعرفة ولو مرّة واحدة.»<sup>۴</sup>

فإن رأیت أدام الله عزّك أن تسأل لی عن ذلك و تشرحه لی، و تجیب فی كلّ مسألة بما

۱. از جمله «وعن الرجل» تا این جا، در وسائل، ج ۸، ص ۲۲۶، ح ۱۰، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از احتجاج، ص ۴۸۴-۴۸۵؛ بحار، ج ۹۹، ص ۱۲۶، ح ۱، به نقل از احتجاج.  
 ۲. از جمله «وعن لبس النعل» تا این جا، در وسائل، ج ۳، ص ۳۱۰، ذیل ح ۴، از غیبت و احتجاج، ص ۴۸۵.  
 ۳. از جمله «وعن الرجل من وكلاء الوقف» تا این جا، در وسائل ج ۱۲، ص ۱۶۰ ح ۱۵ به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از احتجاج، ص ۴۸۵. بحار ج ۷۵، ص ۳۸۲ ح ۳ به نقل از احتجاج.  
 ۴. از جمله «وعن الرجل یقول» تا این جا، در وسائل، ج ۱۴، ص ۴۴۵، ح ۳ به نقل از احتجاج، ص ۴۸۵؛ بحار، ج ۱۰۳، ص ۲۹۸، ح ۲ و ج ۱۰۴، ص ۲۱۸، ح ۱۱، به نقل از احتجاج.

العمل به، و تقلدنی المنّة فی ذلك، جعلک الله السبب فی کلّ خیر وأجره علی یدک، فعلت مثاباً إن شاء الله.

أطال الله بقاءک و أدام عزّک و تأییدک و سعادتک و سلامتک و کرامتک، و أتمّ نعمته علیک، و زاد فی إحسانه إلیک و جعلنی من السوء فداک، و قدّمني عنک و قبلک، الحمد لله ربّ العالمین و صلّی الله علی محمّد النبیّ و آله و سلّم کثیراً؛

دیدگاه خود را - خداوند عزّت را پایدار نماید - با عنایت به آن چه به حضورت نگاهشته‌ام، بیان داشته و با پاسخ به پرسشهایم، در حق من عنایت کرده تا آن را در کنار سایر عنایات شما بر خود، بیفزایم - خداوند عزّت را مستدام بدارد - این جانب نیازمندم برایم از فقیهی برسید: هرگاه نمازگزار از تشهد رکعت سوم به پاخیزد، آیا بر او تکبیر گفتن واجب است؟ زیرا یکی از علمای ما تکبیر گفتن را بر او واجب نمی‌شمرد و گفتن بحول الله و قوّه و أقوم و أقعد را برایش کافی می‌داند.

پاسخ امام ﷺ: «در این خصوص دو روایت است در یکی از آن‌ها آمده است که، هرگاه نمازگزاری از حالتی به حالت دیگر منتقل گردید، باید تکبیر بگوید. روایت دوم حاکی از این است که، هرگاه نمازگزار سر از سجده دوم برداشت و تکبیر گفت و نشست و آن گاه ایستاد، برای ایستادن پس از نشستن، گفتن تکبیر بر او واجب نیست و حکم تشهد نخست نیز همین گونه است. بنابراین عمل به هر یک از این دو روایت از باب تسلیم، صحیح است.»

آیا نماز خواندن با انگشتر دارای نگینی از «خُماهَن» (نوعی سنگ) در انگشت نمازگزار، جایز است؟

پاسخ امام ﷺ: «در این زمینه نیز دو روایت است: یکی نماز خواندن با آن را مکروه دانسته و دیگری اطلاق دارد که به روایت کراهت، عمل می‌شود.»

شخصی از جانب فرد دیگری که خود حضور ندارد، شتری برای قربانی خریده و فرد غایب از او درخواست نموده شتری از جانب وی در مینای قربانی نماید، این فرد هنگام قربانی کردن شتر نام شخصی را که بدو چنین سفارشی کرده بود فراموش کرد و

شتر را قربانی کرد و پس از قربانی نمودن، نام وی را به یاد آورد. آیا این قربانی تکلیف را از شخص غایب بر می‌دارد یا خیر؟

پاسخ امام علیه السلام: «مانعی ندارد و از صاحب قربانی کفایت می‌کند.»

ریسندگانی مجوسی در دیار ما وجود دارند که غذایشان گوشت مردار است و غسل جنابت انجام نمی‌دهند و برایمان لباس تهیه می‌کنند، آیا پیش از شستن این لباس‌ها، نماز خواندن در آن‌ها جایز است؟

پاسخ امام علیه السلام: «نماز خواندن در این لباس‌ها، مانعی ندارد.»

نماز گزار در تاریکی شب، نماز شب به جا می‌آورد به هنگام سجده، سجاده‌اش (محل نهادن پیشانی) را اشتباه گرفته و پیشانی خود را بر پلاس و یا فرشی چرمین می‌نهد و زمانی که سر از سجده بر می‌دارد، سجاده‌اش را می‌یابد. آیا وی به همین سجده بسنده نماید یا بدان اکتفا نکند.

پاسخ امام علیه السلام: «تا زمانی که کاملاً ننشسته اگر برای یافتن سجاده، سرش را از سجده بلند کند، نمازش اشکالی ندارد.»

شخص مُحرمی که سایبان محمل را از بالای سر خود بر می‌دارد، آیا باید چوب محمل و چوب دو سمت آن را نیز بر دارد یا خیر؟

پاسخ امام علیه السلام: «در صورت برداشتن تخته و یا برداشتن همه آن‌ها، کفاره‌ای به او تعلق نمی‌گیرد.»

آیا جایز است شخص مُحرم به هنگام ریزش باران برای پرهیز از خیس شدن لباس و اشیائی که در محمل دارد، چتری از چرم یا نظیر آن بالای سر نگاه دارد؟

پاسخ امام علیه السلام: «اگر این کار را در محمل و در مسیر راه انجام دهد باید گوسفندی قربانی کند.»

مردی حج نیابتی انجام می‌دهد، آیا به هنگام احرام بستن واجب است کسی را که برایش حج انجام می‌دهد (منوب عنه) نام ببرد؟ و آیا واجب است از طرف خود و (منوب عنه) دو قربانی ذبح کند، یا یک قربانی برایش کافی است؟



پاسخ امام ﷺ: «او را نام ببرد و اگر نام نبرد نیز اشکالی ندارد».

آیا مرد می تواند در لباس ابریشم، احرام ببندد یا خیر؟

پاسخ امام ﷺ: «اشکالی ندارد و جمعی از شایستگان این کار را انجام داده اند».

آیا مرد با سرپایی که قوزک های پا را نمی پوشاند می تواند نماز بگذارد یا خیر؟

پاسخ امام ﷺ: «می تواند نماز بخواند».

مردی همراه با اهل سنت و در جمع کاروان آنها آهنگ حج نموده و رهسپار آن دیار می شود، آنان در مسلخ احرام نمی بندند، آیا این شخص می تواند احرام خویش را تا (میقات) «ذات عرق» به تأخیر اندازد و همراه با آنان محرم شود چون از انگشت نما شدن، بیم دارد و یا حتماً باید از مسلخ محرم شود؟

پاسخ امام ﷺ: «این شخص از میقات مربوط به خویش محرم می شود و لباس احرام می پوشد و در دل لبیک می گوید و هر گاه به میقات آنها رسید، آشکارا تلبیه می گوید».

دیدگاه شما در مورد پوشیدن کفشی که از چرم فاسد تهیه شده و یکی از علمای ما پوشیدن آن را مکروه می داند، چیست؟

پاسخ امام ﷺ: «پوشیدن آن جایز است و اشکالی ندارد».

یکی از متولیان وقف، اموالی را که در اختیار دارد برای خویش حلال می شمرد و از گرفتن اموال وقفی، اعتنایی ندارد.

گاهی من وارد دیاری می شوم که وی در آن جا حضور دارد و یا وارد خانه اش می شوم و غذایش آماده است و برای تناول از آن، مرا فرا می خواند. اگر از غذایش تناول نکنم به دشمنی ام بر می خیزد و همه جا می گوید: فلانی خوردن غذای ما را حلال نمی داند. آیا جایز است من از غذای وی تناول کنم و در عوض صدقه ای (ردّ مظالم) بپردازیم؟ مقدار آن چقدر است؟ اگر این متولی به فرد دیگری هدیه ای دهد و من در آن جا حضور داشته باشم و او مرا فرا خواند تا از آن هدیه بهره مند گردم با این که من به خوبی آگاهم فرد متولی از تصرف در اموال وقفی اعتنایی ندارد، اگر من از این هدیه نیز بهره ای ببرم، چیزی بر من واجب است یا خیر؟

پاسخ امام علیه السلام: «اگر متولی وقف خود، دارای اموالی باشد و یا جدای از موقوفات، راه دیگری برای گذران زندگی داشته باشد، از غذایش تناول کن و احسان وی را پذیرا باش و گرنه از خوردن غذا خودداری نما».

مردی به حق، سخن می گوید و متعه (ازدواج موقت) را روا می داند و رجعت را نیز باور دارد و همسرش نیز در کلیه امور یاد شده با وی هم عقیده است. مرد یاد شده با همسر خویش پیمان بسته که هو و برایش نیاورد و کنیزی را نیز با ازدواج موقت برای خود اختیار نکند و بیش از ده سال به پیمان خود عمل کرده است. گاهی اتفاق می افتاده که وی ماهها در سفر بوده و از منزلش دور مانده است ولی به ازدواج موقت نیز تن در نداده و در این مدت قوای شهوانی او نیز تحریک نشده است. زیرا بر این باور بوده که اگر با حضور همراهانش در سفر نظیر برادر و فرزند و خادم و مباشر و اطرافیان، دست به چنین کاری بزند، این عمل از ارزش و اهمیت شخصیت وی پیش آنان می کاهد و به جهت محبت و تمایلی که به همسرش دارد و برای حفظ آبروی خود و زنش، علاقه مند است هم چنان بر محبت و علاقه به همسر خویش باقی باشد، با این که متعه را حرام نمی داند بلکه به عنوان یکی از دستورات الهی بدان پای بند است. بدین سان، آیا وی در صورت ترک متعه (ازدواج موقت) گناهکار است یا خیر؟

پاسخ امام علیه السلام: «مستحب است در مورد انجام دادن متعه دستور الهی را اطاعت کرده و حتی یک بار، آن را انجام دهد تا سوگندی که بر نافرمانی خورده، از بین برود».

اگر صلاح بدانید - خداوند عزّت را مستدام دارد - پاسخ این مسائل را برای من جویا شده و آن را برایم تشریح نمایید و به هر مسأله ای پاسخ فرمایی که چگونه بدان عمل کنم و در این خصوص بر من منت نهی. خداوند شما را سبب انجام دادن کلیه امور خیر قرار دهد و آن را به دست مبارکتان عملی سازد - به خواست خدا - کاری پر اجر و ثواب انجام داده اید.

خداوند عمر مبارکت را طولانی گرداند و سر بلندی و تأییدات و سعادت و سلامتی و بزرگواریت را مستدام نماید و نعمت خویش را بر شما تمام گرداند و

احسان خود را بر آن جناب فزونی بخشید و در هر گزندی مرا فدایت کند و پیش مرگ تو سازد. الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد النبی و آله و سلم کثیراً.  
ابوالعباس بن نوح می گوید: من این نسخه را از روی دو طومار قدیمی و کهنی که به خط مبارک و توقیعات آن حضرت بود، استنساخ نمودم.<sup>۱</sup>

ابوالقاسم حسین بن روح رضی الله عنه نزد مخالف و موافق، هوشمندترین انسان به شمار می رفت و به تقیه رفتار می نمود.

ابونصر هبة الله بن محمد، از ابو عبدالله بن غالب یکی از بستگان سببی حسن بن ابوطیب نقل کرده و گفت: کسی را هوشمندتر از شیخ ابوالقاسم حسین بن روح ندیدم. به یاد دارم روزی او در منزل ابن یسار حضور داشت و نزد سران حکومت و مقتدر، از جایگاه والایی برخوردار و مورد احترام اهل سنت نیز بود. ابوالقاسم به جهت تقیه و بیم از (فاش شدن نیابتش) در منزل ابن یسار حضور می یافت.

فراموش نمی کنم در آن جلسه دو تن با یکدیگر به بحث و مشاجره پرداختند. یکی از آن دو مدعی بود که ابوبکر پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله برتر از همه مردم است و عمر و علی رضی الله عنهما در رتبه بعدی قرار دارند و دیگری می گفت: علی رضی الله عنه برتر از عمر است. به هر حال نزاع و مناقشه آنان بالا گرفت. در این میان ابوالقاسم حسین بن روح رضی الله عنه اظهار داشت: آن چه مورد اتفاق همه صحابه است، صدیق بر سایرین مقدم است و پس از او فاروق و بعد از او عثمان و سپس علی وصی قرار دارد و ارباب حدیث نیز بر همین عقیده اند و ما نیز آن را صحیح می دانیم.

پس از این سخن جمعیتی که در آن مجلس حضور داشتند، از این گفته شگفت زده شدند و اهل سنت حاضر در آن جلسه وی را بر سر دست خود بلند کردند و در حق او بسیار دعا نموده و کسانی که وی را متهم به رافضی (شیعه) می کردند، نکوهش کردند. ابن غالب می گوید: من خنده ام گرفت و همواره خویشتن داری کردم و خود را

۱. این حدیث از ابتدا تا انتها در بحار، ج ۵۳، ص ۱۵۴-۱۵۹، ح ۲، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و احتجاج، ص ۴۸۳-۴۸۵ وارد شده است.

نگاه می‌داشتیم و از فرط خنده آستینم را در دهانم فرو برده بودم مبادا خنده‌ام ظاهر شود و رسوا گردم. به سرعت از جا برخاستم که از مجلس بیرون روم. ابوالقاسم حسین بن روح متوجه حرکت من شد. وقتی به خانه‌ام رسیدم دیدم کسی در را می‌کوبد فوری از منزل بیرون آمدم دیدم ابوالقاسم حسین بن روح سوار بر استر خویش پیش از آن که رهسپار منزل خود شود نزد من آمده است.

وی به من گفت: ابو عبدالله! خدا تأییدت کند، چرا در آن مجلس خندیدی؟ تو با این کار خواستی بر سرم فریاد بزنی که آن چه را در حضور تو گفتم، واقعیت ندارد؟ گفتم: آری، من این گونه می‌اندیشیدم.

گفت: از خدا پروا کن، اگر این سخن را از من مسأله‌ای مهم تلقی کنی، تو را حلال نخواهم کرد و نمی‌بخشم.

گفتم: سرورم! فردی که با چشم خود می‌بیند یار و نماینده امام زمان علیه السلام چنین سخنی بر زبان می‌آورد آیا از آن شگفت زده نمی‌شود؟ و سخن وی برایش خنده آور نیست؟

گفت: به جانت سوگند! اگر یک بار دیگر این سخن را بر زبان آوری با تو قطع رابطه خواهم کرد و با من خدا حافظی کرد و رفت.

ابونصر هبة الله بن محمد، از ابوالحسن بن کبریای<sup>۱</sup> نوبختی روایت کرده که گفت: به شیخ ابوالقاسم علیه السلام خبر رسید که یکی از دربانان خانه وی که نگاهبانی نخستین در ورودی خانه را بر عهده داشت به معاویه ناسزا و اهانت روا داشته است. وی دستور داد او را بیرون کنند و از کار برکنار نمایند. دربان، مدتی طولانی پی گیر ماجرای خود بود تا به سر کار باز گردد ولی به خدا سوگند! ابوالقاسم او را سر خدمت نفرستاد تا

۱. نجاشی می‌گوید: ابوالحسن موسی بن حسن بن محمد بن عباس بن اسماعیل بن ابوسهل بن نوبخت، معروف به ابن کبریا، در اخترشناسی ید طولایی داشت و در این زمینه داد سخن داده است. وی سخنوری اندیشمند بود و در کنار آشنایی او به علوم یاد شده فردی با دیانت و دین باور و پرستشکار و دیندار و دلاور و صاحب کتبی در نجوم و اخترشناسی بود کتاب «الکافی» در بیان رخدادهای روزگار از تألیفات اوست. به گفته‌ای نام ابوسهل بن نوبخت «طیماوث» بوده است.

سرانجام یکی از بستگان ابوالقاسم آن دربان را به کار گرفت تا در کنار وی مشغول به کار شود، حسین بن روح همه این امور را به جهت تقیه<sup>۱</sup> انجام می داد.

ابونصر هبة الله، به نقل از ابوالاحمد درانویه ابرص که خانه اش در دروازه قراطیس قرار داشت می گوید: وی به من گفت: من و برادرانم همواره خدمت ابوالقاسم حسین بن روح علیه السلام می رسیدیم و با وی داد و ستد داشتیم. او می افزایش: این جمع، همه بازرگان بودند و به عنوان مثال از ۱۰ نفر ما ۹ نفر به ابوالقاسم بدین بوده و او را ناسزا می گفتند و یک تن در او شک و تردید داشت؛ ولی پس از ورودمان و گفتگو با وی که از نزدش بیرون می رفتیم، ۹ تن از ما با عشق و محبت وی به پیشگاه خدا تقرب می جستیم و یک تن از ما در این زمینه سخنی نمی گفت، زیرا حسین بن روح در مورد فضیلت صحابه، به نقل روایاتی برای ما می پرداخت که برخی را روایت کرده بودیم و دسته ای را نقل ننموده و برایمان تازگی داشت به همین دلیل روایاتی را که با بیان دلنشین وی می شنیدیم، یادداشت می کردیم.

حسین بن ابراهیم، به نقل از ابوالعباس احمد بن علی بن نوح، از ابونصر هبة الله بن محمد کاتب، نوه دختری ام کلثوم دخت ابوجعفر عمری روایت کرده که مرقد پاک ابوالقاسم حسین بن روح علیه السلام در نوبختیه و در دروازه ای که خانه علی بن احمد نوبختی مشرف به تل و دروازه دیگر و پل شوک<sup>۲</sup> قرار دارد، واقع شده است.

راوی می گوید: ابونصر به من گفت: ابوالقاسم حسین بن روح علیه السلام در ماه شعبان سال ۳۲۶ دار فانی را وداع گفت و من روایات فراوانی از او نقل کرده ام.

«منها ما أخبرنی به الحسين بن عبیدالله، عن أبي عبد الله الحسين بن علی بن سفیان البزوفری رحمه الله، قال: حدثنی الشيخ أبو القاسم الحسين بن روح رضی الله عنه قال: اختلف أصحابنا فی التفویض و غیره، فضیت إلى أبي طاهر بن بلال فی آیام استقامته

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۵۷، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

۲. پل «شوک» پلی معروف بر روی رودخانه عیسی در غرب بغداد واقع است در آن جا مجله ای وسیع و بازاری بزرگ وجود دارد که در آن مغازه های بزازان و دیگر اصناف قرار داشته و کلیه اجناس در آن جا به فروش می رسد و گروهی از دانشمندان با عنوان «شوکی» منسوب بدانجا هستند.

فعرّفته الخلاف، فقال: أخرّني فأخرّته أياً ما فعدت إليه فأخرج إليّ حديثاً باسناده إلى أبي عبد الله عليه السلام قال: إذا أراد (الله) أمراً عرضه على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، ثمّ امير المؤمنين عليه السلام (و سائر الأئمّة) واحداً بعد واحد إلى (أن) ينتهي إلى صاحب الزمان عليه السلام ثمّ يخرج إلى الدنيا، و إذا أراد الملائكة أن يرفعوا إلى الله عزّوجلّ عملاً عرض على صاحب الزمان عليه السلام ثمّ (يخرج) على واحد [بعد] واحد إلى أن يعرض على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، ثمّ يعرض على الله عزّوجلّ فما نزل من الله فعلى أيديهم، و ما عرج إلى الله فعلى أيديهم، و ما استغنوا عن الله عزّوجلّ طرفة عين؛

از جمله به نقل از حسین بن عبیدالله، از ابو عبد الله حسین بن سفیان بزوفری رضی الله عنه روایت شده است که گفت: حسین بن روح رضی الله عنه برایم نقل کرد و اظهار داشت: علمای ما در مسأله تفویض و دیگر مسائل دچار اختلاف شدند به همین سبب من نزد ابوطاهر بن بلال که هنوز به انحراف کشیده نشده بود رفتم و مسأله مورد اختلاف را با وی در میان گذاشتم.

او گفت: به من فرصتی بده، چند روز به او فرصت دادم و آن گاه نزدش بازگشتم. او روایتی را با اسناد به امام صادق رضی الله عنه به من ارائه داد که در آن فرموده بود: هرگاه خدای متعال بخواهد کاری انجام دهد، آن را به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سپس بر امیر مؤمنان و آن گاه بر ائمه علیهم السلام یکی پس از دیگری عرضه می کند تا به صاحب الزمان علیه السلام می رسد و پس از آن وارد فضای دنیا می شود و هرگاه فرشتگان بخواهند عملی را به پیشگاه خداوند بالا ببرند، آن را در آغاز به صاحب الزمان علیه السلام و سپس بر سایر ائمه علیهم السلام یکی پس از دیگری عرضه می کنند تا بر رسول مکرم اسلام عرضه شود و آن گاه به پیشگاه مقدّس الهی / عرضه می گردد. بنابراین، آن چه از نزد خدا نازل گردد به دست آنان و آن چه به پیشگاه خدا بالا می رود نیز به دست آنها عملی می شود و یک چشم به هم زدن، از ذات مقدّس خدای عزوجل، بی نیاز نیستند.

«و أخبرني جماعة، عن أبي عبد الله محمد بن احمد صفواني، قال: حدثني الشيخ حسين

بن روح رضی الله عنه أن یحیی بن خالد سمّ موسی بن جعفر علیهما السلام فی إحدى و  
عشرین رطبۃ و بها مات و أن النبی و الائمة علیهم السلام ما ماتوا إلا بالسیف أو السمّ و  
قد ذکر عن الرضا علیه السلام أنه سمّ، و كذلك و ولده و والد ولده؛<sup>۱</sup>

شیخ حسین بن روح رضی الله عنه برایم اظهار داشت که: یحیی بن خالد، موسی بن جعفر رضی الله عنهما  
را بوسیله ۲۱ دانه خرما مسموم کرد که حضرت بر اثر آن به شهادت رسید و پیامبر  
اکرم و ائمه علیهم السلام نیز با شمشیر به شهادت رسیدند و یا با زهر مسموم گشتند  
و از امام صادق رضی الله عنه منقول است که آن بزرگوار خود و فرزند و نوه اش با زهر جفا به  
شهادت رسیدند.

یکی از متکلمین - معروف به ترک هروی - از حسین بن روح رضی الله عنه پرسید: رسول  
اکرم صلی الله علیه و آله دارای چند دختر بود؟

پاسخ داد: چهار دختر.

هروی پرسید: کدام یک مقامش برتر بود؟

وی گفت: فاطمه رضی الله عنها.

مرد پرسید: چرا مقام فاطمه برتر گشت در صورتی که وی از همه دخترانش  
کوچک تر و دوران زندگی اش با پیامبر از همه کوتاه تر بوده است؟

او در پاسخ گفت: این برتری به جهت دو ویژگی است که خداوند به جهت فضل و  
مقام و جایگاه پر ارج و احترام او، وی را مختص آن قرار داده است:

نخست: فاطمه رضی الله عنها وارث رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود و دیگر فرزندان آن حضرت از این  
ویژگی برخوردار نبودند.

دوم: خدای متعال دودمان نبی اکرم صلی الله علیه و آله را از سلاله مبارک فاطمه مقرر داشت و از  
نسل دیگر فرزندان او قرار نداد و اختصاص دادن وی به این فضایل، تنها به جهت  
اخلاص فراوانی بود که از نهاد بانوی دو جهان سراغ داشت.

هروی می گوید: تاکنون سراغ ندارم کسی به این زیبایی سخن گفته باشد و در این

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۵۷، ح ۴۴، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

باب خلاصه تر و سودمندتر از حسین بن روح به پرسش‌ها، پاسخ داده باشد.<sup>۱</sup>  
 ابو محمد محمدی رضی الله عنه، به نقل از حسین بن محمد بن فضل بن تمام رضی الله عنه می‌گوید:  
 روزی در مورد کتاب «التکلیف» سخن به میان آوردیم و بر این باور بودیم که این کتاب  
 در اختیار هر فرد غلو کننده‌ای قرار دارد و در آن زمان آغاز کار مادر نگارش حدیث  
 تلقی می‌شد. در همین راستا از ابو جعفر محمد بن احمد زکوزکی شنیدم که اظهار  
 می‌داشت: ابن ابوالعزاق در گرد آوری کتاب «التکلیف» دخالتی ندارد. وی تنها ابواب  
 آن را سرو سامان می‌داد و نزد شیخ ابوالقاسم بن روح می‌برد و بر او عرضه می‌کرد وی  
 نیز به اصلاح آن می‌پرداخت و هرگاه ابوابش منظم می‌شد، از نزد وی خارج می‌شد و  
 آن را نقل می‌کرد و به ما دستور استسناح از آن را می‌داد؛ یعنی در واقع، حسین بن  
 روح رضی الله عنه به آنان چنین دستوری می‌داد.

ابو جعفر گفت: کتاب یاد شده را در طومارهایی، در بغداد به خط خود نگاشتم. ابن  
 تمام می‌گوید: بدو گفتم: سرورم! لطف نموده و آن را به من بسپارید تا از خط شما  
 نسخه بردارم.

وی در پاسخ اظهار داشت: کتاب از دست من بیرون رفته است.

ابن تمام می‌گوید: پس از شنیدن این سرگذشت، بیرون رفتم و کتاب را از دیگری  
 گرفتم و از آن نسخه برداشتم.

«و قال أبو الحسين بن تمام: حدثني عبد الله الكوفي خادم الشيخ الحسين بن روح رضي  
 الله عنه قال: سئل الشيخ - يعني أبا القاسم رضي الله عنه - عن كتب ابن أبي العزاق بعدما  
 ذمَّ و خرجت فيه اللعنة، فقيل له: فكيف نعمل بكتبه و بيوتنا منها ملاء؟ فقال: أقول فيها  
 ما قاله أبو محمد الحسن بن علي صلوات الله عليهما و قد سئل عن كتب بني فضال، فقالوا:  
 كيف نعمل بكتبهم و بيوتنا منها ملاء؟»

فقال صلوات الله عليه: «خذوا بما رَوَوْا و ذروا ما رَأَوْا!»<sup>۲</sup>

۱. بحار، ج ۴۳، ص ۳۷؛ عوالم، ج ۱۱، ص ۵۱، ح ۱۶، به نقل از مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۲۳.  
 ۲. بحار، ج ۵۱، ص ۳۸۵ و ج ۲، ص ۲۵۲، ح ۷۲ و عوالم، ج ۳، ص ۵۷۳، ح ۷۳، به نقل از غیبت (کتاب



ابوالحسین بن تمام، به نقل از عبدالله کوفی، خادم شیخ حسین بن روح علیه السلام می‌گوید: پس از ماجرای نکوهش ابن ابوالعزاقر و صدور پیام حضرت مبنی بر لعن او، از ابوالقاسم علیه السلام در مورد کتب ابن ابوالعزاقر این گونه پرسش شد: چگونه به کتب وی عمل نماییم با این که خانه هایمان از آن کتب پر است؟

وی در پاسخ گفت: آن چه را امام عسکری علیه السلام به پرسش درباره کتب بنی فضال پاسخ داد من نیز به شما پاسخ می‌دهم آنان به امام عسکری علیه السلام عرضه داشتند: چگونه به کتب بنی فضال عمل نماییم با این که خانه هایمان پر از آنهاست؟

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «به احادیثی که روایت نموده‌اند عمل کنید و آن چه را از پیش خود نظر داده‌اند، وانهدید».

«و سأل أبو الحسن الأیادی رحمه الله أبا القاسم الحسين بن روح رضي الله عنه لم کره المتعة بالبکر؟ فقال: قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: الحياء من الإيمان والشروط بینک و بینها فإذا حملتها علی أن تنعم فقد خرجت عن الحياء و زال الإيمان، فقال له: فإن فعل فهو زان؟ قال: لا؛

ابوالحسن ایادی علیه السلام از ابوالقاسم حسین بن روح علیه السلام پرسید: چرا صیغه کردن دختر کراهت دارد؟

وی در پاسخ گفت: رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «حیا، رکنی از ایمان است» و شروط متعه بین تو و او برقرار می‌شود. بنابراین هرگاه دختر را به پذیرش این کار و داشتنی، او در حقیقت از دایره شرم و حیا خارج گشته و ایمانش بر باد رفته است.

ایادی به وی گفت: اگر این کار را انجام داد، مرتکب زنا شده است؟  
گفت: خیر».

«و أخبرني الحسين بن عبیدالله، عن أبي الحسن محمد بن أحمد بن داود القمي، قال: حدثني سلامة بن محمد قال: أنفذ الشيخ الحسين بن روح رضي الله عنه كتاب التأديب إلى قم، و كتب إلى جماعة الفقهاء بها و قال لهم: أنظروا في هذا الكتاب و انظروا فيه شيء

یخالفکم؟

فکتبوا إلیه: إنه کله صحیح، و ما فیه شیء یخالف إلا قوله: [فی] الصاع فی الفطرة نصف صاع من طعام، و الطعام عندنا مثل الشعیر من کلّ واحد صاع؛<sup>۱</sup>  
 حسین بن عبیدالله، به نقل از ابوالحسن محمد بن احمد بن داود قمی از سلامت بن محمد روایت کرده که گفت: حسین بن روح رضی الله عنه کتاب «التأدیب» خویش را به قم ارسال نمود و طی نامه‌ای به جمعی از فقهای آن دیار به آنان توصیه کرد و اظهار داشت: در این کتاب نیک بنگرید و ملاحظه کنید که آیا مطلبی خلاف دیدگاه شما در آن وجود دارد؟ آنان نیز [پس از ملاحظه] با ارسال نامه‌ای به وی یاد آور شدند که: همه مطالب آن صحیح است و مطلبی مخالف دیدگاه ما در آن وجود ندارد تنها در باب زکات فطره آمده است که: «مقدار زکات فطره هر فرد نصف صاع از گندم است در صورتی که از دیدگاه ما گندم نیز حکم جو را دارد و هر فرد باید یک صاع (معادل سه کیلوگرم) زکات فطره بپردازد».

ابوالعباس بن نوح می‌گوید: از جمعی علمای شیعه در مصر شنیدم اظهار می‌داشتند: از ابوسهل نوبختی سؤال شد: چگونه نیابت ولی عصر رضی الله عنه به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح سپرده شد و به شما موکول نگشت؟  
 وی در پاسخ گفت: ائمه رضی الله عنهم خود، در گزینش افراد از همه آگاه ترند، من در بحث و مناظره با مخالفان دست و پنجه می‌افکنم. اگر من آن گونه که ابوالقاسم از جایگاه امام زمان رضی الله عنه آگاه است، اطلاع داشته باشم و در مباحث خود برای اقامه دلیل در مانده شوم امکان دارد در جهت اثبات مدعی خود، دشمنان را به جایگاه و محل اقامت آن حضرت راهنمایی کنم ولی ابوالقاسم شخصیتی است که اگر حضرت حجّت رضی الله عنه را زیر ردای خویش نهان ساخته باشد و بدنش با قیچی قطعه قطعه شود، ردای خود را کنار نمی‌زند که حضرت، هویدا گردد.<sup>۲</sup>

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۵۸، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

۲. بحار، ج ۵۱، ص ۳۵۹، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

محمد بن علی بن ابوالعزاقر شملغانی در آغاز کتاب «غیبت» خود می‌گوید: در مورد اختلافی که میان من و شخص یاد شده (یعنی حسین بن روح) که خدا توفیقاتش را روز افزون کند، پدید آمد خود، هیچ‌گونه دخالتی نداشته‌ام بلکه مربوط به کسی بوده که وی را در آن دخالت دادم، زیرا این جنایت درباره شخص من صورت گرفته و خود عهده دار آن هستم.<sup>۱</sup>

وی در فصل دیگری از آن کتاب آورده است: «کسی که لطف و عنایات خدا درباره اش زیاد باشد، حجت بر او نیز فزونی می‌یابد و در اموری که سبب نگرانی و یا خرسندی او می‌شود باید راستی پیشه کند و البته نمی‌سزد در مورد آن چه بین من و خدا جاری است، درباره حسین بن روح جز صداقت و راستی سخن بگویم با این که در حق من جنایت بزرگی مرتکب شده ولی این شخص (حسین بن روح) از ناحیه ولی عصر ﷺ برای انجام دادن یکی از کارهای مهم منصوب گشته که سزاوار نیست شیعیان از او روگردان شوند و با این که وی در حق من چنین کرده ولی حکم اسلام مانند سایر اهل ایمان، همچنان بر او جاری است.»<sup>۲</sup>

ابو محمد هارون بن موسی، به نقل از ابوعلی بن جنید آورده که اظهار داشت: ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی به من گفت: من و ابوالقاسم حسین بن روح ﷺ، که در ماجرای وکالت و نیابت وارد شدیم، به خوبی آگاه بودیم وارد چه عرصه‌ای شده‌ایم، ما در واقع بر سر امر وکالت و نیابت همان‌گونه که سگ‌ها بر سر گوشت مردار با یکدیگر در می‌افتند، با هم دست و پنجه می‌افکنیم.<sup>۳</sup>

ابو محمد می‌گوید: شیعیان به این سخن توجهی نکرده و هم‌چنان به لعن و نفرین او پرداخته و از او بیزار می‌جستند.

۱. بحار، ج ۵۱.

۲. همان، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

۳. همان.

ابوالحسن علی بن محمد سمری رضی الله عنه

«أخبرني جماعة، عن أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه، قال: حدثنا محمد بن ابراهيم بن اسحاق عن الحسن بن علي بن زكريا بمدينة السلام قال: حدثنا أبو عبد الله محمد بن خلیلان، قال: حدثني أبي، عن جدّه عتاب - من ولد عتاب بن أسيد - قال: ولد الخلف المهدی صلوات الله عليه يوم الجمعة، و أمّه ریحانة و يقال لها: ترجس، و يقال لها: صقیل و يقال لها: سوسن، إلا أنه قيل بسبب الحمل صقیل.

و كان مولده ثمان خلون من شعبان سنة ست و خمسين و مائتين، و وكيله عثمان بن سعيد.

فلما مات عثمان بن سعيد أوصى إلى أبي جعفر محمد بن عثمان رحمه الله و أوصى أبو جعفر إلى أبي القاسم الحسين بن روح رضي الله عنه و أوصى أبو القاسم إلى أبي الحسن علي بن محمد السمری رضي الله عنه، فلما حضرت السمری الوفاة سئل أن يوصي فقال: «الله أمر هو بالغه؛

جمعی از رجال حدیث، به نقل از جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن بابویه، از محمد بن ابراهیم بن اسحاق، از حسن بن علی بن زکریا در شهر بغداد، از ابو عبد الله محمد بن خلیلان، از پدرش، از جدش عتاب - از دودمان عتاب بن اسید - روایت کرده که گفت: خورشید فرزوان وجود حضرت مهدی صلوات الله عليه در پگاه جمعه درخشید و مادرش «ریحانه» نام داشت و به او «ترجس» و «صقیل» و «سوسن» نیز گفته می شود، ولی به جهت بارداری «وجود منور حضرت مهدی علیه السلام» به وی «صقیل» گفته می شد.

میلاد مسعود حضرت مهدی علیه السلام در هشتم شعبان ۲۵۶ رخ داده و نماینده آن حضرت عثمان بن سعید بوده است که وی نماینده پس از خود را فرزندش ابو جعفر محمد بن عثمان معرفی نمود و ابو جعفر ابو القاسم حسین بن روح و ابو القاسم

۱. علامه مجلسی در بحار گفته است: به جهت نورانیت و درخشندگی سیمایش به سبب بارداری «وجود حضرت مهدی علیه السلام» او را «صقیل» یعنی پر جلا و درخشنده می نامیدند.

ابوالحسن علی بن محمد سمری را به جانشینی خود برگزید و آن گاه که علی بن محمد سمری در حالت احتضار و آستانه رحلت قرار گرفت از او خواسته شد کسی را به نمایندگی خویش تعیین نماید، وی اظهار داشت: «خداوند آن چه را خواهد، خود به انجام می‌رساند».

بنابراین، غیبت کبری همان است که پس از رحلت علی بن محمد سمری رخ داد.<sup>۱</sup> محمد بن محمد بن نعمان و حسین بن عبیدالله، به نقل از عبدالله احمد بن محمد صفوانی روایت کرده‌اند که گفت: شیخ ابوالقاسم حسین بن روح، ابوالحسن علی بن محمد سمری را به جانشینی خویش برگزید و او نیز به انجام دادن همان اموری که ابوالقاسم بدان می‌پرداخت، همت گمارد و آن گاه که در آستانه رحلت قرار گرفت شیعیان نزدش گرد آمده و در مورد نماینده و جانشین وی پس از خود، پرسش نمودند ولی او در این زمینه مطلبی ابراز نکرد و یادآور شد که او مأموریت ندارد در این خصوص شخصی را به جانشینی پس از خود، تعیین نماید.<sup>۲</sup>

جمعی از رجال حدیث، به نقل از ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بابویه، از ابوالحسن صالح بن شعیب طالقانی در ذی‌قعدة سال ۳۳۹، از ابو عبدالله احمد بن ابراهیم بن مخلد روایت کرده‌اند که گفت: در شهر بغداد حضور بزرگان و سران شیعه بار یافتیم. در آن میان شیخ ابوالحسن علی بن محمد سمری ﷺ آغاز سخن نمود و اظهار داشت: خداوند، علی بن حسین بن بابویه قمی (والد ماجد شیخ صدوق ﷺ) را مشمول رحمت و غفران خویش گرداند. بزرگان حاضر در جلسه تاریخ آن روز را یادداشت کردند و بعدها خبر رسید که (ابن بابویه) دقیقاً در همان تاریخ (در شهر ری) بدرود حیات گفته است و روح بلند شخص ابوالحسن سمری نیز پس از آن، در نیمه شعبان سال ۳۲۹ به ملکوت اعلی پیوست.<sup>۳</sup>

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۵۹، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و ابتدای آن در اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۱، ح ۳۳۸؛ بحار، ج ۵۱، ص ۱۵، ح ۱۵، به نقل از کمال، ص ۴۳۲، ح ۱۲.  
۲. بحار، ج ۵۱، ص ۳۶۰.  
۳. همان، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و کمال الدین، ص ۵۰۳، ح ۳۲؛ خرائج، ج ۳، ص ۱۱۲۸، ح ۴۵؛

«و أخبرنا جماعة، عن أبي جعفر محمد بن علي بن حسين بن بابويه، قال: حدثني أبو محمد الحسن بن أحمد المكتب قال: كنت بمدينة السلام في السنة التي توفي فيها الشيخ أبو الحسن علي بن محمد السمری قدس سره فحضرته قبل وفاته بأيام فأخرج إلى الناس توقيعاً نسخته:

«بسم الله الرحمن الرحيم: يا علي بن محمد السمری أعظم الله أجر إخوانك فيك، فانك ميت ما بينك و بين ستة أيام، فاجمع أمرک و لا توص إلى أحد فيقوم مقامك بعد وفاتك، فقد وقعت الغيبة التامة، فلا ظهور إلا بعد إذن الله تعالى ذكره، و ذلك بعد طول الأمد، و قسوة القلوب، و امتلاء الأرض جوراً.

و سیاتی شیعتی من يدعی المشاهدة (ألا فن ادعی المشاهدة) قبل خروج السفیانی و الصیحة فهو كذاب مفتر، و لا حول و لا قوة إلا بالله العلی العظيم؛

جمعی از رجال حدیث، به نقل از ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه، از ابو محمد حسن بن احمد مکتب روایت کرده اند که گفت: در آن سال که شیخ ابو الحسن علی بن محمد سمری دیده از جهان فرو بست، در شهر بغداد حضور داشتم. چند روز پیش از رحلت آن بزرگوار به حضورش شرفیاب شدم، وی پیامی از ناحیه مقدسه حضرت مهدی علیه السلام برای مردم به این شرح ارائه داد.

«به نام خداوند بخشاینده مهربان. ای علی بن سمری! خدای متعال پاداش برادرانت را در سوک تو ارج نهد، تو از اکنون تا شش روز دیگر در جوار معبود قرار خواهی گرفت. امور خویش را سرو سامان بخش و به هیچ کس وصیت منما که پس از رحلت جانشین تو گردد زیرا غیبت کبری آغاز شده است و من از این پس آشکار نخواهم شد تا آن زمان که خدای عزوجل اجازه ظهورم دهد و این اجازه پس از گذشت زمانی طولانی و قساوت و سختی دلها و آکنده شدن زمین از جور و ستم، به من داده خواهد شد. در جمع پیروانم عده ای مدعی دیدن من می شوند. به هوش

باشید! هرکس پیش از خروج سفیانی و صیحه [آسمانی] مدعی دیدارم شود، به دروغ سخن گفته و بهتان زده است و توان و قدرت، تنها از آن خدای بلند مرتبه و بزرگ است.»

احمد بن حسن مکتب می گوید: ما از این پیام نسخه برداشتیم و از حضور علی بن سمری مرخص شدیم. روز ششم که نزدش بازگشتیم آخرین لحظات زندگی اش را سپری می کرد. بدو گفته شد: پس از شما، جانشینتان کیست؟

وی گفت: «خداوند آن چه را خود بخواهد، به انجام می رساند». به گفته راوی: جمله یاد شده آخرین سخنی بود که از وی شنیده شد و خداوند از او خرسند باد و وی را خشنود بگرداند.

جمعی از رجال حدیث، به نقل از ابو عبدالله حسین بن علی بن بابویه قمی و او به نقل جمعی از علمای قم از جمله علی بن بابویه، او نیز به روایت گروهی از علمای این شهر از جمله علی بن احمد بن عمران صفار و یکی از نزدیکانش علویه صفار<sup>۱</sup> و حسین بن احمد بن ادریس روایت کرده است که اظهار داشتند: در آن سال که علی بن حسین بن موسی بن بابویه به جوار معبود شتافت ما در بغداد حضور داشتیم. ابوالحسن علی بن محمد سمری همواره از هر یک از نزدیکان پدرم وضعیت علی بن حسین را جو یا می شد و ما اظهار می داشتیم که، نامه ای مبنی بر صحت و سلامتی وی به دستمان رسیده است، حتی در آن روز که وی دنیا را وداع گفته بود نیز جو یا می کردیم. حال او از ما شد و ما نظیر سخن قبلی را پاسخ دادیم [ولی این بار] گفت: خداوند اجر و ثواب شما را در غم از دست دادن علی بن حسین، ارج نهد و روح بزرگش در همین

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۹۳ ح ۱۱۲، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) به نحو اختصار؛ بخار، ج ۵۱، ص ۳۶۰ ح ۷، به نقل از غیبت و از کمال الدین، ۵۱۶ ح ۴۴؛ بخار، ج ۵۲، ص ۱۵۱ ح ۱، به نقل از کمال و احتجاج، ص ۴۷۸؛ خرائج، ج ۳، ص ۱۱۲۸؛ منتخب انوار المصیبه، ص ۱۳۰ و اعلام الوری، ص ۴۱۷، از ابن بابویه؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۳۶، از ابوجعفر به نحو اختصار؛ کشف الغمّه، ج ۲، ص ۵۳۰، به نقل از اعلام الوری؛ تاج الموالید، ص ۱۴۴، به نحو ارسال نظیر آن را آورده است؛ ثاقب المناقب، ص ۲۶۴، از حسن بن احمد مکتب.

۲. در اثبات الهداة، هرثمه بن علویه صفار آمده است.

لحظه به ملکوت اعلی پیوست. جمع یاد شده اظهار داشتند: ما تاریخ آن لحظه و روز و ماه را یادداشت نمودیم، پس از هفده یا هجده روز خبر رسید که آن بزرگوار در همان لحظه‌ای که ابوالحسن سمری<sup>۱</sup> عنوان کرد، دنیا را وداع گفته است.

حسین بن ابراهیم، از ابوالعباس بن نوح، از ابونصر هبة الله بن محمد کاتب روایت کرده که: مرقد پاک ابوالحسن سمری در خیابان معروف به «خلنجی» جنب «دروازه محول» نزدیک ساحل رودخانه ابو عتاب قرار دارد و یادآور شده که وی در سال ۲۳۲۹ بدرود حیات گفته است.

### مدعیان دروغین نمایندگی امام زمان<sup>علیه السلام</sup>

#### شریعی

جمعی از رجال حدیث، به نقل از تلعبیری، از ابوعلی محمد بن همام روایت کرده‌اند که گفت: کُنیة شریعی ابو محمد و بنا به اظهار هارون بن موسی تلعبیری نام وی حسن بوده است. شریعی از یاران امام هادی و پس از آن بزرگوار، از یاران امام عسکری<sup>علیه السلام</sup> به شمار می‌آمد و نخستین کسی است که مدعی جایگاه و منزلتی شد که خداوند وی را در آن پایه قرار نداده بود و از شایستگی آن برخوردار نبود.

این شخص به خدا و ائمه<sup>علیهم السلام</sup> دروغ بست و به آنان نسبت‌های ناروایی داد که زینبده مقام پر ارج آن بزرگواران نبوده و از چنین نسبت‌هایی بیزار می‌جستند. به همین دلیل شیعیان وی را مورد لعن و نفرین خویش قرار دادند و از او اعلان بیزار می‌نمودند و از ناحیه مقدسه ولی عصر<sup>علیه السلام</sup> پیامی مبنی بر لعن و بیزار می‌جستن از این فرد، شرف صدور یافت.

هارون بن موسی می‌گوید: پس از آن، شریعی به دامن کفر و الحاد کشیده شد. وی

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۶۱، ح ۸، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ انتهای آن در اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۹۳، ح ۱۱۳.

۲. همان، ذیل ح ۸، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).



می‌افزاید: تمام این مدعیان دروغین نخست بر امام علیه السلام دروغ بسته و خود را وکلای آن بزرگوار جا می‌زدند و با این سخنان فریبنده، مردم سست ایمان را به دوستی و پیروی از خود فرا می‌خواندند. سپس پافراتر نهاده و قائل به سخنان فرقه حلاجیه (حلول و اتحاد) شدند چنانکه این موضوع از ابو جعفر شلمغانی و امثال وی معروف است که همواره نفرین خدا نثار همه آنان باد.<sup>۱</sup>

### محمد بن نصیر نُمیری

ابن نوح، از ابو نصر هبة الله بن محمد کاتب روایت کرده که گفت: محمد بن نصیر نُمیری از یاران امام عسکری علیه السلام به شمار می‌رفت. پس از شهادت آن حضرت، وی ادعای وکالت و نیابت خاص امام زمان علیه السلام نمود و خدای متعال به کیفر حق ستیزی و نابخردی‌اش، او را رسوا ساخت. ابو جعفر محمد بن عثمان او را مورد لعن قرار داد و از وی بیزاری جست و همواره خویشتن را از او نهان می‌داشت. نُمیری پس از شریعی، مدعی این مقام شد.<sup>۲</sup>

ابو طالب انباری می‌گوید: با پدیدار شدن اعمال ننگین محمد بن نصیر، ابو جعفر محمد بن عثمان عمری علیه السلام وی را مورد لعن قرار داد و تنفر و انزجار خویش را از او ابراز داشت. این خبر به نُمیری رسید، آهنگ ابو جعفر نمود تا جلب محبت او نموده و یا از وی پوزش بطلبد ولی ابو جعفر به وی رخصت نداد و از ورود او به خانه‌اش جلوگیری کرد و نومیدانه او را باز گرداند.<sup>۳</sup>

سعد بن عبدالله می‌گوید: محمد بن نصیر نُمیری مدعی شد که فرستاده یکی از پیامبران و فرستنده‌اش، امام هادی علیه السلام است. او عقیده به تناسخ داشت و در مورد امام هادی علیه السلام غلو آمیز سخن می‌گفت و نسبت خدایی و ربوبیت به آن بزرگوار می‌داد و

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۶۷.

۲. همان، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

۳. همان، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

از دواج با محارم و همجنس بازی مردان را روا می‌شمرد و مدعی بود که این عمل برای فاعل یکی از کام جویی‌های لذت بخش و برای مفعول تواضع و فروتنی، در بر دارد و خداوند هیچ یک از این امور را حرام نساخته<sup>۱</sup> است و در این راستا، محمد بن موسی بن حسن بن فرات به تقویت امور او پرداخته و از وی پشتیبانی و حمایت می‌کرد.

ابو زکریا یحیی بن عبدالرحمان بن خاقان روایت کرده: با چشم خود دیده که غلام محمد بن نصیر بر او سوار است. وی می‌افزاید: بعدها که محمد بن نصیر را دیدم وی را بر این کار سرزنش نمودم در پاسخ من گفت: این عمل، کامروایی و لذت جویی است و تواضع و فروتنی در برابر خدا و رهایی از تکبر و خود پسندی تلقی می‌شود.<sup>۲</sup> سعد می‌گوید: آن گاه که محمد بن نصیر در بستر بیماری قرار گرفت و به سبب آن به هلاکت رسید - به دشواری سخن می‌گفت - از او پرسیدند: جانشین پس از تو کیست؟ با صدایی ضعیف و همراه با لکنت زبان گفت: «احمد» و مشخص نشد احمد کیست. به همین دلیل هوادارانش پس از او سه دسته شدند. گروهی گفتند: منظور وی پسرش احمد بوده و جمعی از اظهار داشتند: مقصود وی احمد بن موسی بن فرات و دسته‌ای دیگر مراد او را از این نام، احمد بن ابوالحسین بن بشر بن یزید می‌دانستند. از این رو، پراکنده و متفرق شدند و به هیچ اصلی پای بند نماندند.

#### احمد بن هلال کرخی

ابوعلی بن همام می‌گوید: احمد بن هلال، از یاران امام عسکری علیه السلام به شمار می‌آمد و شیعیان به دستور صریح آن حضرت در زمان حیات آن بزرگوار به وکالت و نیابت ابو جعفر محمد بن عثمان، اتفاق نظر داشتند. با رحلت جانسوز امام عسکری علیه السلام شیعیان به احمد بن هلال پیشنهاد کرده و گفتند: آیا نمی‌خواهی پذیرای وکالت

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۶۸.

۲. بحار، ج ۵۱، ص ۳۶۷، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

ابوجعفر محمد بن عثمان گردی و بدو مراجعه نمایی با این که امام ﷺ به وکالت او تصریح فرموده و اطاعت از امام واجب است؟

در پاسخ گفت: من از امام ﷺ نشنیدم به وکالت محمد بن عثمان تصریح نموده باشد ولی وکالت پدرش - یعنی عثمان بن سعید - را انکار نمی‌کنم و اگر به وکالت ابوجعفر جزم و یقین داشته باشم بر او گستاخی نخواهم کرد.

گفتند: [اگر تو شنیده‌ای] دیگران وکالت او را از زبان امام شنیده‌اند.

در پاسخ آنان گفت: شما می‌توانید به آن چه شنیده‌اید عمل کنید. و بدین سان، پذیرای وکالت ابوجعفر نشد و شیعیان وی را مورد لعن قرار داده و از او اعلان بیزاری نمودند.

پس از این ماجرا، پیامی از ناحیه مقدسه ولی عصر ﷺ توسط ابوالقاسم حسین بن روح مبنی بر لعن و بیزاری جستن از او در زمره نفرین شدگان، صادر گردید.<sup>۱</sup>

#### ابوطاهر محمد بن علی بن بلال

سرگذشت وی در قضایایی که میان او و ابوجعفر محمد بن عثمان عمری ﷺ رخ داده، معروف است. او اموالی را که از امام ﷺ نزدش بود ضبط نمود و از تحویل دادن آن‌ها خود داری کرد و مدعی وکالت آن حضرت شد تا آن جا که شیعیان از او بیزاری جسته و وی را مورد لعن خویش قرار دادند و درباره‌اش پیامی از ناحیه مقدسه ولی عصر ﷺ صادر گشت که مشهور است.<sup>۲</sup>

ابو غالب زراری، به نقل از ابوالحسن محمد بن یحیی معاذی روایت کرده که گفت: پس از بروز تفرقه و پراکندگی میان شیعیان، یکی از طرفداران ما به هواداران ابوطاهر بن بلال پیوست ولی پس از مدتی از جمع آنان باز گشت و به ما پیوست انگیزه کارش را از او جو یا شدیم. در پاسخ گفت: روزی نزد ابوطاهر بن بلال بودم و

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۶۸، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

۲. همان، ص ۳۶۹، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

برادرش ابوطیب و ابن حرز و جمعی از هوادارانش نزد وی حضور داشتند که ناگاه غلامش وارد شد و گفت: ابوجعفر عمری در آستانهٔ خانه است. جمعی که در آن جا حاضر بودند از این رخداد سراسیمه و از حضور [ناگهانی] وی در آن وضعیت ناخرسند شدند.

ابوطاهر گفت: به وی بگویید می‌تواند وارد شود، ابوجعفر علیه السلام وارد خانه شد و ابوطاهر و جمعی که با او بودند به احترام وی به پا خاستند و ابوجعفر در صدر مجلس قرار گرفت و ابوطاهر در برابر وی نشست و آن گاه درنگی نمود تا همه ساکت شدند و سپس اظهار داشت: ابوطاهر! تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا ولی عصر علیه السلام به تو دستور نداد اموالی را که پیش توست نزد من آوری؟  
ابوطاهر گفت: البته چنین است.

ابوجعفر بی‌درنگ از جا برخاست و از آن جا بیرون رفت از این پیشامد سکوتی بر مردم حکفرما شد و آن گاه که مجلس به حالت نخست باز گشت ابوطیب از برادرش ابوطاهر پرسید: تو صاحب‌الزمان را کجا دیده‌ای؟

ابوطاهر اظهار داشت: روزی ابوجعفر مرا وارد یکی از اتاق‌هایش نمود، صاحب‌الزمان علیه السلام از طبقهٔ فوقانی آن خانه ناظر بر من بود و به من فرمان داد اموالی را که در اختیار دارم به ابوجعفر تحویل دهم.

ابوطیب گفت: چگونه پی بردی که وی صاحب‌الزمان علیه السلام است؟  
ابوطاهر پاسخ داد: شکوه و جلال و هیبتش مرا تحت تأثیر قرار داد و آن گاه که دانستم وی صاحب‌الزمان علیه السلام است از مشاهده‌اش ترس و بیم به دلم راه یافت و همین ماجرا سبب قطع رابطه<sup>۱</sup> من با محمد بن عثمان شد.

### حسین بن منصور حلاج<sup>۲</sup>

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۶۹؛ تبصرة الولی، ح ۸۰  
۲. ابن ندیم می‌گوید: در زادگاه و محل نشو و محل و نمای حلاج اختلاف است: به گفته‌ای: زادگاهش

حسین بن ابراهیم، به نقل از ابوالعباس احمد بن علی بن نوح، از ابونصر هبة الله بن محمد کاتب - نوه دختری ام کلثوم دخت ابوجعفر عمری رضی الله عنه روایت کرده که گفت: آن گاه که خداوند اراده فرمود پرده از راز حلاج بردارد و رسوا و خوارش سازد، در ذهنش تداعی شد که ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی از جمله کسانی است که دروغ بافی ها و حقه بازی هایش را باور می کند. بدین ترتیب، قادر بر فریب او خواهد بود و

خراسان و نیشابور و بنا به اظهار بعضی دیگر، مرو و جمعی آن را طالقان دانسته اند و برخی هوادارانش وی را اهل ری می دانند و دسته ای او را اهل «جبال» (مناطق بین اصفهان و زنجان و قزوین) شمرده اند البته صحت امور مربوط به او و شهر و دیارش به خوبی در دست نیست. ابن ندیم می گوید: وی فردی تردست بوده که تظاهر به صوفی گری می کرد و سخنانش را با الفاظ و کلمات آنان، می آراست و در هلو می، خود را دانشور تلقی می کرد و کوچکترین اطلاعی از آن ها نداشت، اندکی شیعی می دانست. وی انسانی نابخرد و بی پروا و ماجرا جو بود بر پادشاهان گستاخی می نمود و گناهان بزرگی مرتکب می شد و در پی واژگونی دولت ها بود.

در جمع هوادارانش ادعای خدایی می کرد و عقیده به حلول داشت و در دربار شاهان به مذهب شیعه و نزد توده مردم از مسلک صوفی گری دم می زد. تا این که ابن ندیم می گوید: علی بن عیسی به منصور گفت: تو اگر مسأله طهارت و واجبات خود را بیاموزی بهتر از نامه نگاری هایی است که خود نمی دانی در آن ها چه می نویسی! وای بر تو! چند بار به مردم می نویسی «آن صاحب نور ششمانی که بعد از تشعشع پرتو افشانی دارد، هبوط خواهد کرد» تو نیاز فراوان به تنبیه و گوشمالی داری.

گفته می شود: وی، ابوسهل نوبختی را به مسلک خویش فراخواند، ابوسهل به فرستاده وی گفت: [به منصور بگو]: من پیشوای یک مذهبیم و هزاران تن از مردم پشت سر من قرار دارند و اگر من از حلاج پیروی کنم آنان نیز از او پیروی خواهند کرد، او باید کاری کند که بر پیشانی بی موی من، مو برآید و خواسته ای غیر از این از او ندارم اگر چنین کند به او خواهم گروید. پس از این گفته دیگر بار فرستاده حلاج نزد ابوسهل باز نگشت.

روزی منصور حلاج دست خود را افشاند و از آن برای مردم مشک پراکند و بار دیگر آن را حرکت داد و سکه های درهم از آن فرو ریخت. یکی از خردمندان حاضر (ابوسهل نوبختی) به منصور گفت: این که همان درهم های معروف است ولی من و پیروانم به شرطی به تو ایمان می آوریم که درهم هایی به من ارائه دهی که نام خود و پدرت بر آن ها ضرب شده باشد.

منصور گفت: چگونه چیزی را که ساخته نشده بسازم؟

ابوسهل گفت: کسی که چیز غیر حاضر را حاضر کند باید قادر بر ساختن درهم ساخته نشده نیز باشد. وقتی منصور به دست نصر حاجب سپرده شده بود نصر را فریب داد.

در کتب حلاج آمده است که: «غرق کننده قوم نوح منم و قوم عاد و ثمود را من به هلاکت رساندم» آن گاه که حقه بازی وی همه جا منتشر گشت و پادشاه بر صحت خبر ماجرای وی آگاه گشت دستور داد هزار ضربه نازیانه بر او بنوازند و دستانش را برید.

پنداشت ابوسهل نیز در این موضوع نظیر دیگر ساده لوحان نادانی است که پذیرای این گونه یاوه‌گویی‌ها می‌شود و تصمیم گرفت او را مجذوب خود ساخته و با حقه بازی و ظاهر‌نمایی وی را تسلیم خویش نماید و از این راه با حيله و نیرنگی که در نظر داشت، بر نابخردان تسلط یابد. زیرا ابوسهل نزد مردم از جایگاه برجسته‌ای برخوردار بود و در علم و دانش و ادب مقامی بس والا داشت.

حلاج در نامه خود به ابوسهل می‌گوید: من وکیل ولی عصر علیه السلام هستم - وی با این سخن می‌خواست نخست نابخردان را به سوی خویش جذب ساخته و سپس به واسطه آن بر دیگران سلطه یابد - و از ناحیه امام زمان علیه السلام مأموریت یافته‌ام با تو مکاتبه نمایم و اموری را که در آن به یاری نیاز داری برایت پدیدار سازم تا نفس خویش را با آن تقویت بخشی و در مأموریتی که من دارم، دچار شک و تردید نگردی.

ابوسهل در پاسخ وی مرقوم فرمود: من از شما خواستار انجام دادن کاری ساده هستم که انجام دادن نظیر این کار از تو در برابر آن همه کارهای خارق العاده‌ای که به دستت انجام پذیرفته عملی بسیار ناچیز و عبارت از این است که، من به کنیزکانم محبت و علاقه داشته و تعدادی از آنها را در اختیار دارم [متأسفانه] پیری و سالخوردگی من مانع کام برگرفتن از آن‌هاست و به ناچار باید هر جمعه موی سپیدم را خضاب نمایم و در این راستا زحمت طاقت فرسایی را متحمل می‌شوم تا پیری‌ام را از آن‌ها پوشیده دارم و گرنه سالخوردگی‌ام نزد آنان فاش و محبت و نزدیکی ما به دوری و ارتباطمان به جدایی خواهد انجامید. از شما می‌خواهم مرا از خضاب نمودن موهای سپیدم بی‌نیاز و از رنج و محنت آن برهانی و موهایم را سیاه گردانی، در این صورت گوش به فرمان توام و رهسپار کویت خواهم شد و هر چه را بگویی خواهم گفت و مردم را به مسلک تو فرا خواهم خواند و در این زمینه با بینشی که از آن برخوردارم به همکاریت خواهم شتافت.

وقتی حلاج سخنان و پاسخ وی را شنید، پی برد که در مکاتبه با ابوسهل نوبختی، دچار اشتباه شده و در پیشنهاد پذیرش مسلک خود به وی، نابخردانه عمل کرده است.

از این رو، از پاسخ به نامه ابوسهل خودداری و فرستاده‌ای را نزدش نفرستاد و ابوسهل ماجرای وی را بر سر زبان‌ها انداخت و نزد همه او را به باد تمسخر و استهزا گرفت و یاوه‌گویی‌های وی را نزد خُرد و کلان منتشر ساخت و همین کار، سبب کنار رفتن پرده از راز و رمز او و تنفر و انزجار مردم از وی گشت.<sup>۱</sup>

جمعی از رجال حدیث، به نقل از ابو عبدالله حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه روایت کرده‌اند که گفت: ابن حلاج (حسین بن منصور حلاج) وارد شهر قم شد و طی نامه‌ای به بستگان ابوالحسن (یعنی علی بن بابویه والد ماجد شیخ صدوق)، آنان و نیز شخص ابوالحسن را به پذیرش مسلک خویش فرا خواند و اظهار می‌داشت که، من فرستاده و وکیل امام زمان علیه السلام هستم. (حسین بن موسی) می‌گوید: وقتی نامه به دست پدرم علیه السلام رسید آن را پاره کرد و به حامل نامه گفت: چه چیز تو را به چنین نابخردی واداشت؟

آن مرد که به تصورم خود را پسر عمه و یا پسر عموی حلاج معرفی کرد در پاسخ پدرم اظهار داشت: این مرد (یعنی حلاج) ما را به مرام و مسلک خود فرا خوانده است، چرا شما نامه‌اش را پاره نمودی؟!

مردم به سخن او خندیدند و وی را به باد مسخره گرفتند پس از این ماجرا پدرم برخاست و به اتفاق جمعی از همراهان و غلامانش رهسپار دکان خویش شد. وقتی به سرایی که دکانش در آن قرار داشت رسید، کلیه کسانی که در آن جا حضور داشتند به جز یک تن که وی را در آن نشسته دید، همه به احترام پدرم به پا خاستند و آن مرد از جای خود برنخاست و پدرم نیز با او آشنایی نداشت.

آن گاه پدرم در دکان خود نشست و بنا به معمول بازرگانان، دفتر یادداشت حساب و کتاب و قلم و دوات خویش را بیرون آورد و رو به یکی از حاضران کرد و هویت آن شخص را از وی جویا شد. او نیز پدرم را در جریان قرار داد و آن مرد (حلاج) به مجرد این که شنید پدرم در مورد او پرسش می‌کند، جلو آمد و به پدرم گفت: من خود،

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۶۹، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

حضور دارم و تو دربارهام از دیگران می‌پرسی؟  
 پدرم به او گفت: ای مرد! از آن جا که من به تو احترام قائل شده و تو را ارجمند  
 شمردم، نخواستم از خودت بپرسم.  
 حلاج خطاب به پدرم گفت: نامه مرا پاره می‌کنی و خود شاهد پاره کردن آن هستم!  
 پدرم با شنیدن این سخن بدو گفت: پس معلوم شد حلاج تویی. سپس به غلامش  
 فرمان داد و گفت: غلام! پاها و گردن این مرد را بگیر و او را بیرون بینداز و بدین  
 ترتیب، دشمن خدا و رسول از خانه رانده شد.  
 آن گاه پدرم به او گفت: تو مدعی معجزه هستی؟ نفرین خدا بر تو باد و یا همان  
 گونه که گفته بود حلاج را با گرفتن گردنش بیرون راندند و از آن پس وی را در شهر  
 قم<sup>۱</sup> ندیدیم.

#### ابن ابوالعزاقر (شلمغانی)

حسین بن ابراهیم، به نقل از احمد بن نوح، از ابونصر هبة الله بن محمد بن احمد  
 کاتب نوه دختری ام کلثوم دخت ابوجعفر عمری رضی الله عنه از بانوی بزرگوار ام کلثوم دختر  
 ابوجعفر عمری روایت کرده که گفت: ابوجعفر بن ابوالعزاقر، مورد احترام طایفه  
 بسطام بود زیرا شیخ ابوالقاسم رضی الله عنه نزد مردم برای وی مقام و منزلت والایی قائل بود.  
 شلمغانی به هنگام انحراف از دین، با نقل همه نوع دروغ و ناروا و رنج و مصیبت و  
 کفر برای طایفه بسطام، این قبیل مطالب را به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نسبت  
 می‌داد. طایفه یاد شده نیز سخنانش را پذیرا شده و از او دریافت می‌کردند تا سرانجام  
 ماجرای وی برای ابوالقاسم رضی الله عنه فاش گردید و به انکار سخنان ابن ابوالعزاقر پرداخت و  
 آن‌ها را افترایی بزرگ تلقی کرد و طایفه بسطام را از گوش فرا دادن به سخنان بیهوده  
 وی نهی کرد و به آنان فرمان لعن و بیزاری از او را صادر نمود ولی آنان دست برنداشته  
 و هم چنان بر محبت و دوستی‌اش ثابت قدم ماندند.

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۷۰، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).



دلیل آن این بود که «ابن عزاقر» همواره به مردم طایفه بسطام می گفت: آن چه را من به شما گفته ام رازی است که آن را فاش ساخته ام در صورتی که حسین بن روح از من پیمان پوشیده نگاهداشتن آن راز را گرفته بود؛ ولی از آن جا که من آن را افشا نمودم با این که رابطه خاصی با او داشتم، به فاصله گرفتن از او کیفر شدم. زیرا این راز، قضیه ای مهم تلقی می شد که جز فرشته مقرب یا پیامبر مرسل و یا مؤمنی آزمون شده، کسی از توان نگاهداری آن برخوردار نیست و بدین ترتیب، مهم بودن این قضیه و شکوه و عظمت خویش را در دل مردم طایفه یاد شده، پابرجا می ساخت.

این خبر به ابوالقاسم ﷺ رسید. وی طی نامه ای به طایفه بسطام، خواستار لعن و بیزاری جستن آنان از عزاقری و هوا دارانی که از سخنانش پیروی می کنند و بر دوستی و محبتش باقی هستند، شد. وقتی نامه به دست آنها رسید آن را به عزاقری ارائه دادند و او از این ماجرا سخت گریست و سپس اظهار داشت:

معنا و مفهوم سخنی که حسین بن روح درباره من گفته، بس ژرف و بلند است. بدین معنا که «لعنت» به معنای دور ساختن، آمده است. بنابراین، معنای جمله «لَعْنَةُ اللَّهِ» [در عبارت حسین بن روح] این است که خداوند او را از عذاب و آتش دوزخ دور گردانده است.

من، هم اینک به قدر و منزلت خویش آگاه گشتم و سپس صورتش را بر خاک سایید و گفت: [مردم!] این ماجرا را پوشیده نگاه دارید.

ام کلثوم می گوید: من شیخ ابوالقاسم را در جریان قرار دادم که روزی بر مادر ابو جعفر بن بسطام وارد شدم و او از من استقبال شایانی به عمل آورد و ارج نهاد و فوق العاده مرا احترام کرد به گونه ای که خم شد پاهایم را بوسه بزند ولی من پذیرای این کار نشدم و بدو گفتم: بانوی من! چنین مکن، زیرا این عمل کاری بس مهم است و خم شدم و دستش را نگاه داشتم و او به گریه افتاد و گفت: چرا با تو چنین رفتار نکنم در صورتی که تو بانویم فاطمه زهرا ﷺ هستی!

بدو گفتم: بانوی من! چگونه چنین چیزی ممکن است؟

پاسخ داد: شیخ، یعنی ابو جعفر محمد بن علی عزاقری، در این زمینه رازی را با ما در میان نهاده است. امّ کلثوم می گوید: از او پرسیدم: چه رازی؟  
گفت: وی از ما پیمان گرفته که آن راز را پوشیده داریم و من بیم آن دارم اگر آن را فاش سازم، کیفر شوم.

امّ کلثوم می افزاید: من به او تعهد سپردم که آن راز را به کسی بازگو نخواهم کرد ولی در دل، شیخ ابوالقاسم حسین بن روح را استثنا نمودم.  
آن زن به من گفت: شیخ ابو جعفر عزاقری به ما گفته است که: روح رسول اکرم ﷺ به پدر شما، یعنی ابو جعفر محمد بن عثمان و روح امیر مؤمنان ﷺ به پیکر شیخ ابوالقاسم حسین بن روح و روح بانوی ما فاطمه زهرا ﷺ به بدن تو، انتقال یافته است. بنابراین، بانوی من چگونه به شما ارج و احترام نهم؟!  
بدو گفتم: آرام باش و دست به این کار مزن، بانوی من! این سخن دروغ است.

به من گفت: این سخن رازی بس مهم است و عزاقری از ما پیمان گرفته آن را برای هیچ کس بازگو نکنیم. خدا را به ذات مقدّسش می خوانم که مرا به عذاب خویش گرفتار نسازد. بانوی من! اگر شما مرا بر افشای این راز، و نداشته بودی هرگز آن را برای شما و یا دیگری فاش نمی ساختم!

امّ کلثوم می گوید: وقتی از نزدش بیرون رفتم، خدمت شیخ ابوالقاسم بن روح رسیدم و ماجرا را به عرض وی رساندم. او که به من اطمینان داشت و به سخنم اعتماد می نمود به من توصیه کرد و گفت: دخترم! پس از ماجرای که از این زن سر زده، از رفتن نزد وی بپرهیز و اگر مکاتبه ای با تو انجام داد و یا فرستاده ای نزدت فرستاد پذیرای آن مشو و پس از این گفتارش، به دیدار وی مرو، زیرا این عمل، کفر به خدا و برگشت از دین اسلام تلقی می شود، این مرد ملعون (عزاقری) این گونه مسائل را در دل این مردم پا برجا ساخته تا آن راهی برای قائل شدن به حلول قرار داه و بدانان بگوید خدای متعال با او متحد شده و در وجودش حلول کرده است چنان که مسیحیان درباره حضرت عیسی ﷺ چنین عقیده ای دارند تا بدین وسیله، سخن حلاج

را، که نفرین خدا بر او باد، رواج دهد.

امّ کلثوم می‌افزاید: از آن پس از بسطامیان، دوری جستیم و آمد و شد نزد آن‌ها را ترک کردم و عذر آنان را پذیرا نشدم و پس از آن جریان به دیدار مادرشان نرفتم و این ماجرا میان خاندان نوبخت، منتشر گشت و شیخ ابوالقاسم طی نامه‌هایی به تمام شیعیان، آن‌ها را به لعن «شلمغانی» و بیزاری جستن از او و هوادارانش و کسانی که به سخن وی رضایت داده و یا با او سخن گفته‌اند، فرمان داد تا چه رسد به این که کسی از دوستی او دم بزند.

سپس پیامی از ناحیه مقدسه حضرت ولی عصر علیه السلام مبنی بر لعن و بیزاری جستن از ابوجعفر محمد بن علی (شلمغانی) و پیروان و هواداران او و کسانی که به سخن وی رضایت داده‌اند و پس از آگاهی از این پیام، هم چنان بر دوستی و محبت او پایدار بمانند، صادر گشت.

شلمغانی، دارای ماجراهایی زشت و نکوهیده و کارهایی نفرت‌انگیز است که ما کتابمان را با یاد آوری این قبیل امور، آلوده نمی‌سازیم. ابن نوح و دیگران آن‌ها را در کتب خویش آورده‌اند.

انگیزه کشته شدن وی این بود که وقتی ابوالقاسم بن روح علیه السلام پیام لعن وی را آشکار نمود و ماجرای او همه جا منتشر گشت و از او بیزاری جست و تمام شیعیان را به این کار فرمان داد به گونه‌ای که از آن پس «عزاقری» نتوانست مردم را بفریبد. روزی در مجلسی مملو از سران و بزرگان شیعه - که هر یک در مورد لعن و بیزاری جستن ابوالقاسم بن روح از وی، سخن می‌گفتند - شلمغانی به پا خاست و گفت: من و حسین بن روح را در یک جا گرد آورید تا من دست او و وی نیز دست مرا بگیرد و اگر آتشی از آسمان فرود نیامد و او را نسوزانید، تمام سخنانی را که در مورد من گفته، صحیح است این خبر به رازی<sup>۱</sup> که در منزل ابن مقله بود، رسید و او دستور دستگیری و کشتن

۱. منظور وی محمد یا (احمد) بن مقتدر جعفر بن معتضد، ابوالعباس راضی بالله یکی از خلفای عباسی است که در سال ۳۲۲ به قدرت رسید و در سال ۳۲۹ در گذشت و ابن مقله، همان محمد بن علی بن حسین بن

وی را صادر کرد و بدین ترتیب به قتل رسید و شیعیان از لوٹ و جودش<sup>۱</sup> آسوده گشتند.

ابوالحسن محمد بن احمد بن داود می گوید: محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن «ابوالعزاقر» - که نفرین خدا بر او باد - عقیده به وجود ضد داشت. بدین معنا که قائل بود زمینه آشکار شدن فضیلت ولی، تنها با طعن و نکوهش ضد، میسر است. زیرا ضد، کسانی را که طعن و نکوهش وی را می شنوند، و می دارد در جستجوی فضیلت ولی برآیند. بنابراین، مقام ضد از ولی برتر است چرا که زمینه آشکار شدن فضایل، تنها به واسطه ضد انجام شدنی است.

اینان، مذهب را از دوران آدم نخست تا آدم هفتم جاری می دانند زیرا قائل به هفت جهان و هفت آدم هستند. بدین ترتیب، موسی را ضد فرعون و محمد و علی را ضد ابوبکر و معاویه تلقی می کنند.

یکی از آنان درباره ضد می گوید: ولی، ضد را منصوب نموده و به مخالفت با ولی و می دارد چنان که جمعی از «ظاهریان»<sup>۲</sup> قائلند که علی بن ابی طالب علیه السلام خود، ابوبکر را به خلافت منصوب نموده است و دیگری اظهار داشته که، این گونه نیست ولی ضد، قدیم است و همواره با خدا بوده است. نیز گفته اند: منظور از قائمی که «ظاهریان» یاد آور شده اند فردی است که از نسل امام یازدهم به وجود می آید و سپس قیام

مقله، یکی از وزرای آن هاست.

۱. در اعلام ذیل بیان شرح حال شلمغانی گفته است: «برخی از سران دولت مقتدر عباسی از او پیروی می کردند و وزیرش ابن فرات و پسرش محسن، از او حمایت می نمودند و علمای بغداد به مباح بودن خون او فتوا دادند و راضی بالله وی را دستگیر کرده و به قتل رساند و از بیم این که مبادا پیروانش جسد او را مقدس بشمارند آن را در آتش سوزاند. بحار، ج ۵۱، ص ۳۷۱-۳۷۳.

۲. این گروه، پیروان مسلک داود بن علی اصفهانی ملقب به ظاهری را تشکیل می دهند که فرقه ظاهریه به وی منسوب است. بدین سبب ظاهری نامیده شده اند که به ظاهر کتاب و سنت معتقدند و از تأویل و اجتهاد و قیاس رو گردانند. نخستین بار، داود بن علی این مسلک را اعلان داشت. در این زمینه به اعلام زرکلی، و فیات الاعیان، ج ۲، ص ۲۵۵؛ الانساب سمعانی، ج ۴، ص ۹۹؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۴؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۳۶۹؛ طبقات الکبری سبکی، ج ۲، ص ۲۸۴؛ فهرست ابن ندیم، ص ۲۷۱ مراجعه شود.

می نماید و معنایش ابلیس است. زیرا خداوند فرمود: ﴿فسجد الملائكة كلهم أجمعون<sup>۱</sup> الا إبليس﴾ که سجده نکرد و سپس گفت: ﴿لأقعدنّ لهم صراطك المستقيم<sup>۲</sup>﴾ این آیه دلیل بر این است که شیطان به هنگام سجده فرشتگان، ایستاده بود و سپس (بر سر راه بندگان) به کمین نشست و آن گاه می گوید: قائمی که قیام می نماید؛ یعنی همان قائمی که به سجده فرمان داده شد ولی از انجام دادن سجده سر بر تافت، همان ابلیس است که نفرین خدا بر او باد.

شاعر ملعون شان می گوید:

يا لعناً للضدّ من عدیّ	ما الضدّ إلا ظاهر الوئی
والحمد للمهمین الوقیّ	لست علی حال کحمامیّ
ولا حجاجمیّ و لا جغدیّ	قد فقت من قول علی الفهدیّ
نعم و جاوزت مدى العبدیّ	فوق عظیم لیس بالمجوسیّ
لأنّه الفرد بلا کینیّ	متّحد بکلّ أوحدیّ
مخالط النور(ی) و الظلمیّ	یا طالباً من بیت هاشمیّ
و جاحداً من بیت کسرویّ	قد غاب فی نسبة أعجمیّ
فی الفسارسی الحسب الرضیّ	کما التوی فی العرب من لویّ

یعنی: ای آن که ضدّ قبیله عدی را لعن و نفرین می کنی، ضدّ همان ظاهر ولی است. حمد و سپاس خدای کامل را می سزد که حال من نظیر حمامی و حجامت گر و جغدی نبوده بلکه در سخن سرایی، بر فهدی نیز برتری یافتم. آری؛ از بلندای رتبه عبّدی نیز گذشتم، از فرد بزرگی که بر آیین مجوسی نیست. خداوند خود فردی، بدون چگونگی است و با هر فرد یکتا پرستی متحد می شود، او با نور و ظلمت من در آمیخته است. ای آن که از خاندان بنی هاشم طالب حقی و خاندان پادشاهان را به انکار

۱. حجر، آیه ۳۰-۳۱.

۲. اعراف، آیه ۱۶.

برخاسته‌ای! حق در خاندان غیر عرب و پارسی اصیل، پنهان است همان گونه که در خاندان عرب لوی، نهان گردیده است.<sup>۱</sup>

صفوانی می‌گوید: از ابوعلی بن همام شنیدم می‌گفت: خود، از محمد بن علی شلمغانی شنیدم اظهار می‌داشت که، حق یکی است ولی لباسش متفاوت می‌شود، روزی در لباس سفید و روزی در پوشش سرخ و روزی در لباس آبی، ظاهر می‌گردد. ابن همام گفت: این سخن، نخستین مطلب زشت و ناپسندی بود که از «عزاقری» شنیدم زیرا عقیده‌مندان به حلول<sup>۲</sup> نیز، همین سخن را بر زبان می‌آوردند.

جمعی از رجال حدیث، به نقل از ابو محمد هارون بن موسی، از ابوعلی محمد بن همام روایت کرده‌اند که، محمد بن علی شلمغانی هرگز، نه راه و طریق و واسطه بین مردم و ابوالقاسم بن روح شمرده می‌شد و نه حسین بن روح او را به دلیلی برای هیچ یک از امور، منصوب ساخته بود و هرکس قائل به این سخن باشد بیهوده بافته است، بلکه وی فقیهی از جمله فقهای ما بوده که حق و باطل را به هم آمیخته و آن اعمال ناشایست از او سر زده است و کفر و بی‌دینی‌اش همه جا منتشر گشته و پیام لعن و نفرین و بیزاری جستن از او و پیروان و هواداران و هم‌فکرانش، از ناحیه مقدسه امام زمان علیه السلام توسط ابوالقاسم بن حسین بن روح، صادر گشته است.

حسین بن ابراهیم، به نقل از احمد بن علی بن نوح، از ابونصر هبة الله بن محمد بن احمد، از ابو عبدالله حسین بن احمد حامدی بزّاز معروف به غلام ابوعلی بن جعفر - پیرمردی پارسا - معروف به ابن زهومی نوبختی روایت کرده که گفت: از روح، پسر ابوالقاسم بن روح شنیدم اظهار می‌داشت: آن‌گاه که محمد بن علی شلمغانی کتاب «التکلیف» را نوشت، پدرم اظهار داشت: آن کتاب را بجوید و نزد من آورید تا در آن بنگرم. کتاب را نزدش آوردند و آن را از آغاز تا پایان مطالعه کرد و گفت: تمام روایاتی که در این کتاب است به جز دو یا سه مورد، همه از ائمه علیهم السلام روایت شده است که در آن

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۷۳-۳۷۴، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

۲. همان، ص ۳۷۴.

موارد یاد شده بر ائمه علیهم السلام دروغ بسته که نفرین خدا بر او باد.<sup>۱</sup>  
 جمعی از رجال حدیث، به نقل از ابوالحسن محمد بن احمد بن داود و ابوعبدالله حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه، روایت کرده‌اند که آن دو گفتند: از موارد اشتباه محمد بن علی شلمغانی در احکام دین، مسأله مربوط به باب شهادت (گواهی) بوده که وی از موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده که حضرت فرموده است: «اگر برادر ایمانی تو حقی به گردن شخصی دارد و آن شخص وی را از آن حق باز داشته و فرد ذی حق تنها یک شاهد دارد، ولی شاهدش فردی مورد اعتماد است می‌توانی نزد آن شاهد بروی و در مورد گواهی از او پرس و جو نمایی و اگر بدان قضیه گواهی داد، به اتفاق وی نزد حاکم برو و تو نیز مانند او در پیشگاه حاکم گواهی بده تا حق مسلمانی،<sup>۲</sup> پایمال نگردد».

ابن بابویه می‌افزاید: «این دروغ را شلمغانی بافته و ما با چنین حکمی آشنایی نداریم» و در جایی دیگر گفته است: «وی در این حکم دروغ گفته است».<sup>۳</sup>

#### پیام صادره در لعن شلمغانی

«أخبرنا جماعة، عن أبي محمد هارون بن موسى قال: حدثنا محمد بن همام قال: خرج علي يد الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح رضي الله عنه في ذي الحجة سنة اثنتي عشرة و ثلاثمائة في [لعن] ابن أبي العزاقر و المداد رطب لم يجفّ.  
 و أخبرنا جماعة، عن ابن داود قال: خرج التوقيع من الحسين بن روح في الشلمغانی و أنفذ نسخه إلى أبي علي بن همام في ذي الحجة سنة اثنتي عشرة و ثلاثمائة.  
 قال ابن نوح: و حدثنا أبو الفتح أحمد بن ذکا - مولى علي بن محمد بن الفرات رحمه الله - قال: أخبرنا أبو علي بن همام بن سهيل بتوقيع خرج في ذي الحجة سنة اثنتي عشرة و

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۷۵، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۴۴۷، ح ۶.  
 ۲. از جملة «روى عن العالم علیه السلام» تا این جا را در فقه الرضا، و غوالی اللثالی، ج ۱، ص ۳۱۵، ح ۳۶ به نقل از کتاب التکلیف ابن عزاقر، روایت کرده است.  
 ۳. بحار، ج ۵۱، ص ۳۷۵، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۴۴۷، ح ۷.

ثلاثمائة.

قال محمد بن الحسن بن جعفر بن (اسماعيل بن) صالح الصيمري: أنفذ الشيخ الحسين بن روح رضي الله عنه من محبسه في دار المقتدر إلى شيخنا أبي علي بن همام في ذي الحجة سنة اثنتي عشرة و ثلاثمائة و أملاه أبو علي (علي) و عرفني أن أبا القاسم رضي الله عنه راجع في ترك اظهاره فإنه في يد القوم و حبسهم، فأمر باظهاره و أن لا يخشى و يأمن، فتخلص و خرج من الحبس بعد ذلك بمدة يسيرة و الحمد لله؛

جمعی از رجال حدیث، به نقل از ابو محمد هارون بن موسی، از محمد بن همام روایت کرده‌اند که گفت: در ذی حجه سال ۳۱۲ توسط شیخ ابوالقاسم حسین بن روح علیه السلام در مورد ابن ابوالعزاقر پیامی از ناحیه مقدسه، شرف صدور یافت که جوهر آن تر و تازه و هنوز خشک نشده بود.

جمعی از رجال حدیث، به نقل از ابن داود روایت کرده‌اند که گفت: پیامی توسط حسین بن روح علیه السلام در مورد شلمغانی صادر گشت که در ذی حجه سال ۳۱۲ نسخه‌ای از آن را به ابوعلی بن همام فرستاد.

ابن نوح می‌گوید: ابوالفتح احمد بن ذکا، آزاد شده علی بن محمد بن فرات روایت کرده که ابوعلی همام بن سهیل، متن پیامی را که در ذی حجه سال ۳۱۲ از ناحیه مقدسه، شرف صدور یافته بود برایمان نقل کرد و محمد بن حسن جعفر بن [اسماعيل بن] صالح صيمري اظهار داشت:

شیخ حسین بن روح علیه السلام در ذی حجه سال ۳۱۲ از زندان خود در سرای مقتدر، به شخصیت بزرگ ما ابوعلی بن همام پیامی فرستاد و او آن پیام را بر من املا نمود و ماچرا را برایم تشریح کرد و گفت: از آن جا که حسین بن روح، در دست دشمن گرفتار بود و در زندان آنان بسر می‌برد، از امام علیه السلام عدم انتشار این پیام را خواستار شده ولی حضرت دستور انتشار آن را داده و به او سفارش فرموده است که، بیم به خود راه ندهد و ایمن باشد، دیری نپایید که بحمدالله حسین بن روح از دست دشمن رهایی یافت و از زندان آزاد شد.



متن پیام:

عَرَفَ - قال الصيمري عرفك الله الخير أطال الله بقاءك و عرفك الخير كله و ختم به عملك - من تثق بدينه و تسكن إلى نيته من إخواننا أسعدكم الله - و قال ابن داود: أدام الله سعادتك من تسكن إلى دينه و تثق بنيته - جميعاً بأنَّ محمد بن عليّ المعروف بالشلمغاني - زاد ابن داود و هو ممن عجل الله له النعمة و لا أمهله - قد ارتدَّ عن الإسلام و فارقه - اتفقوا - و ألد في دين الله و ادعى ما كفر معه بالخائق - قال هارون: فيه بالخائق - جلَّ و تعالی، و افترى كذباً و زوراً، و قال بهتاناً و إثماً عظيماً - قال هارون: و أمراً عظيماً - كذب العادلون بالله و ضلّوا ضلالاً بعيداً، و خسروا خسراناً مبیناً، و إنّنا قد برئنا إلى الله تعالی و إلى رسوله و آله صلوات الله و سلامه و رحمته و بركاته عليهم بمنه، و لعنناه عليه لعائن الله - إتفقوا - زاد ابن داود تترى - في الظاهر منّا و الباطن، في السرّ و الجهر، و في كلّ وقت و على كلّ حال، و على من شايعه و تابعه أو بلغه هذا القول منّا و أقام على تولّيه بعده و أعلمهم - قال الصيمري: تولاكم الله. قال ابن ذكا: أعزكم الله أنّا من التوقّي - و قال ابن داود: إعلم أنّنا من التوقّي له. قال هارون: و أعلمهم أنّنا في التوقّي - و المحاذرة منه. قال ابن داود و هارون: على مثل (ما كان) من تقدّمنا لنظرائه. قال الصيمري: على ما كنّا عليه من تقدّمه من نظرائه. و قال ابن ذكا: على ما كان عليه من تقدّمنا لنظرائه. اتفقوا - من الشريعيّ و الثميريّ و الهلاليّ و البلاليّ و غيرهم و عادة الله - قال ابن داود و هارون: جلّ ثناؤه. و اتفقوا - مع ذلك قبله و بعده عندنا جميلة، و به نثق، و إياه نستعين، و هو حسبنا في كلّ أمورنا و نعم الوكيل؛

صيمري می گوید در آن پیام آمده است: خداوند همه نیکی ها و ارزش ها و خوبی ها را به تو بشناساند و عمرت را طولانی گرداند و فرجام زندگی ات را به نیکی پایان بخشد به آن دسته از برادران دینی که به دینداری آنان اعتماد و از نیت خیر آنها با خبری اعلان نما - خداوند شما را سعادت مند گرداند - ابن داود می گوید: در آن آمده است: «خداوند همواره شما را سعادت مند و نیکبخت گرداند، به همه کسانی که به دینداری و دین باوری آنان اعتماد داری اعلام نما که محمد بن علی معروف به

شلمغانی...».

ابن داود می‌افزاید: در بخش دیگری از آن آمده بود: «وی از جمله کسانی است که خداوند در کیفر او شتاب نموده و به او مهلت نخواهد داد، وی از دین برگشته و از آن فاصله گرفته است و در دین و آیین خدا به ورطه کفر و الحاد گرفتار آمده و در ادعایش به آفریدگار جهان کفر ورزیده است.»

به روایت هارون، در آن پیام آمده است: و به آفریدگار بزرگ و بلند مرتبه کفر ورزیده و افترا و دروغ بسته و بهتان و گناه بزرگی مرتکب شده است.»

هارون می‌گوید: در ادامه پیام آمده که: «وی به ماجرای بزرگی دست آلود، آنان که از خدا روگردان شدند، در دام دروغ گرفتار آمدند و سخت به گمراهی افتادند و زیانی آشکار دیدند. ما به پیشگاه خدای متعال و نبی اکرم و خاندان وی - که صلوات و درود و رحمت و برکات خدا بر آنان باد - از او بیزاری جسته و لعن و نفرین خدا را نثارش نموده‌ایم.»

ابن داود می‌افزاید، در فقره‌ای از آن آمده است: «ما همواره و در ظاهر و باطن و آشکار و نهان و در هر زمان و در هر حال پیروان و هواداران او را نفرین می‌کنیم و آن دسته از کسانی که پیام ما بدانان ابلاغ شود ولی پس از این هشدار، همچنان بر دوستی و محبت وی باقی باشند نیز، مورد لعن و نفرین ما قرار دارند و آنان را نیز از این موضوع آگاه ساز.»

به گفته صیمری در آن پیام آمده است: «خداوند، یار و یاور شما باشد.»

ابن ذکا می‌گوید: در آن آمده است: «خداوند بر عزت و سر بلندی شما بیفزاید، ما در خصوص پرهیز و بر حذر بودن...»

ابن داود گفته است: «در آن پیام آمده که، به هوش باش! به راستی ما در پرهیز و بر حذر بودن از او (شلمغانی)...» بنا به نقل هارون، در آن آمده است: «و آنان را آگاه ساز، به راستی ما در پرهیز و بر حذر بودن از او...»

ابن داود و هارون هر دو اظهار می‌دارند که در آن آمده است: «بر همان باوریم که

قبلاً در مورد افرادی نظیر او...»

صیمری می‌گوید: در آن آمده است: «بر همان باوریم که قبلاً در مورد افرادی مانند او، از جمله شریعی، ثمیری، هلالی، بلالی و دیگران بودیم و شیوة خدا...».

ابن داود و هارون افزوده‌اند: خدای بلند مرتبه را در این قضیه و پیش از این رخدادها و پس از آن ماجراها، شایسته و نیک تلقی نموده و بر او اعتماد داریم و تنها از او یاری می‌خواهیم. خداوند در همه امور ما را بسنده بوده و شایسته‌ترین سرپرست است.<sup>۱</sup>

هارون می‌گوید: ابوعلی، این پیام را دریافت نمود و آن را برای همه سران و بزرگان شیعه قرائت کرد و از آن نسخه برداری شد و برای بزرگانی که در سایر شهرهای دور دست حضور داشتند، فرستاده شد. موضوع پیام میان شیعیان انتشار

۱. از آن جا که متن پیام صادره از ناحیه مقدسه، مبنی بر لعن شلمغانی با اختلاف الفاظ از ناحیه روایان، نقل شده و در بالا نیز به همان نحو ارائه گردید ولی برای جمع بندی فقرات آن برای استفاده عموم، آن پیام را به گونه‌ای منظم بیان می‌داریم تا اختلاف و پراکندگی الفاظ روایان موجب عدم بهره‌وری کامل از آن نگردد.  
متن پیام:

«اعلان دارا خداوند همه نیکی‌ها و خوبی‌ها و امور خیر را به تو بشناساند و عمرت را طولانی گرداند و فرجام زندگی‌ات را به نیکبختی پایان بخشد. به آن دسته از برادران دینی که به دینداری آن‌ها اعتماد و از تبت خیرشان با خبر هستی، که خداوند سعادت و نیکبختی را قرین شما گرداند، اعلان نما که: محمد بن علی معروف به (ابن ابوالعزاقر) که خداوند در کفرش شتاب نموده و به او مهلت نخواهد داد. از دین اسلام برگشته و از آن فاصله گرفته است و در دین و آیین خدا به ورطه کفر و الحاد گرفتار آمده و در ادعایش، به آفریدگار جهان کفر ورزیده و افترا و دروغ بسته و بهتان و گناه بزرگی مرتکب شده است.

آنان که از خدا روگردان شدند، در دام دروغ گرفتار آمدند و سخت به گمراهی افتادند و زیانی آشکار دیدند. ما به پیشگاه خدای متعال و نبی اکرم و خاندان وی - که صلوات و درود و رحمت و برکات خدا بر آنان باد - از او بیزاریم جسته و لعن و نفرین پیوسته خدا را در ظاهر و باطن و آشکار و نهان و در هر زمان و در هر حال، بر او و پیروان و هواداران و آن دسته از کسانی که پیام ما بدان ابلاغ شود ولی پس از این هشدار، هم چنان بر دوستی و محبت وی باقی باشند، نثار نموده‌ایم.

خداوند، یار و یاورت باشد - به راستی ما در پرهیز و برحذر بودن از او (شلمغانی) بر همان باوریم که پیش از او در مورد افرادی امثال وی نظیر شریعی، ثمیری، هلالی، بلالی و دیگران بوده‌ایم.

شیوة خدای بلند مرتبه را در این قضیه و پیش از این رخدادها و پس از آن ماجراها، شایسته و نیک تلقی نموده و به او اعتماد داریم و تنها از او یاری می‌جوئیم. خداوند در همه امور ما را بسنده بوده و شایسته‌ترین سرپرست است.»

یافت و همه، شلمغانی را مورد لعن و نفرین قرار داده و از او بیزاری جستند<sup>۱</sup> و این عنصر در سال ۳۲۲ کشته شد و به سزای اعمال ننگین خود رسید.

### ابوبکر بغدادی و ابودلف دیوانه

شیخ ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان، به نقل از ابوالحسن علی بن بلال مهلبی روایت کرده که گفت: از ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه شنیدم می گوید: خداوند، ابودلف کاتب را زنده نگاه ندارد، ما او را شخصی بی دین می شناختیم و پس از آن به غالیان پیوست و سپس دیوانه و زنجیری شد و آن گاه به تفویض قائل شد. هرگاه دیدیم در مجلسی حضور یافت، مورد نکوهش قرار گرفت و شیعیان جز مدتی اندک، با او آشنایی نداشتند و پس از آن همگی از او و هم پالگان و سر سپردگانش بیزاری جستند.

ما آن گاه که پی بردیم ابوبکر بغدادی چنین ادعایی نموده [برای روشن شدن موضوع] کسی را نزد وی اعزام نمودیم تا وضعیتش را جویا شود ولی او به انکار آن ادعاها پرداخت و بر آن سوگند یاد کرد و ما نیز سوگندش را پذیرا شدیم. امام زمانی که وارد بغداد شد به ابودلف تمایل نشان داد و از شیعیان روگردان شد و به او وصیت کرد و ما تردیدی نداریم که وی به مسلک ابودلف درآمده است به همین دلیل وی را مورد لعن و نفرین قرار داده و از او بیزاری جستیم زیرا از دیدگاه ما، هر کس پس از ابوالحسن سمری ادعای وکالت امام زمان علیه السلام را داشت، فردی کافر و سر سپرده و گمراه و گمراه گر شمرده می شد. و بالله التوفیق.<sup>۳</sup>

ابوعمر و محمد بن محمد بن نصر سکری یادآور شده می گوید: آن گاه که فرزند

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۷۶، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ این پیام، تنها در معادن الحکمه، ج ۲، ص ۲۸۵، به نقل از احتجاج، ص ۴۷۴ نقل شده است.

۲. ابن اثیر در تاریخ خود کامل سرگذشت شلمغانی و برخی از پیروان و همفکران وی را نقل کرده و یاد آور شده که او در ذی قعدة سال ۳۲۲ هجری به قتل رسیده است.

۳. بحار، ج ۵۱، ص ۳۷۷، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

محمد بن حسن بن ولید قمی از ناحیه پدرش و شیعیان قم وارد بغداد شد و موضوع نیابتی را که از وی نقل شده بود، از او جویا شدند وی به انکار آن برخاست و اظهار داشت: من چنین نیابتی ندارم و اموالی بدو عرضه شد وی از پذیرفتن آن‌ها سر باز زد و گفت: گرفتن از این اموال بر من حرام است زیرا من از نیابتی برخوردار نیستم و هیچ گونه ادعایی در این زمینه ندارم: ابو عمرو می‌گوید: من در بصره<sup>۱</sup> در جلسه مذاکره آنان حضور داشتم.

ابن عیاش آورده است: روزی با ابودلف گرد هم آمدیم و در مورد ابوبکر بغدادی به گفتگو پرداختیم وی به من گفت: آیا می‌دانی دلیل فضل و برتری سرور بزرگ ما (ابوبکر بغدادی) بر ابوالقاسم حسین بن روح و دیگران چیست؟  
گفتم: خیر.

وی اظهار داشت: زیرا ابوجعفر محمد بن عثمان در وصیت خویش، نام وی (بغدادی) را بر نام حسین بن روح مقدم داشته است.  
ابن عیاش می‌گوید: اگر این کار دلیل برتری او تلقی شود بنابراین، باید منصور دوانیقی از امام موسی بن جعفر<sup>۲</sup> برتر باشد؟  
گفت: چگونه؟

گفتم: به این دلیل این که امام صادق<sup>۳</sup> در وصیت خود، نام منصور را بر نام فرزندش موسی بن جعفر<sup>۴</sup> مقدم داشته است.

گفت: تو در مورد سرور ما، تعصب آمیز سخن می‌گویی و با او دشمنی می‌ورزی.  
گفتم: همه مردم به جز تو، با ابوبکر بغدادی خصومت و دشمنی دارند و در مورد او تعصب به خرج می‌دهند. در این بحث و مناقشه چیزی نمانده بود که به زد و خورد پردازیم و به گریبان یکدیگر در آویزیم.<sup>۲</sup>

ماجراهای ابوبکر بغدادی در خصوص دانش اندک و ناجوانمردی او و نیز

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۷۸، به نقل از غیبت.

۲. همان، ۳۷۸، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

دیوانگی ابودلف، قابل شمارش نیست و ما کتاب خویش را بدان‌ها نمی‌آلاییم و با یاد آوری آن‌ها سخن را به درازا نمی‌کشانیم و ابن نوح بخشی از این مطالب را در کتاب خود یاد آور شده است.<sup>۱</sup>

ابو محمد هارون بن موسی، به نقل از ابوالقاسم حسین بن عبدالرحیم ابراروری روایت کرده که گفت: پدرم عبدالرحیم درباره موضوعی که بین من و او مطرح بود، مرا نزد ابوجعفر محمد بن عثمان عمّری فرستاد. من در مجلس وی حاضر شدم و در آن، جمعی از علمای ما حضور داشتند و در مورد برخی روایات و سخنان ائمه علیهم‌السلام با یکدیگر مذاکره داشتند که ابوبکر، محمد بن احمد بن عثمان معروف به «بغدادی» برادرزاده ابوجعفر عمّری وارد شد. وقتی ابوجعفر او را دید، خطاب به حاضران گفت: ساکت باشید! فردی که هم اینک وارد می‌شود، از دوستان شما نیست.<sup>۲</sup>

نقل شده که وی (ابوبکر بغدادی) در بصره به وکالت یزیدی درآمد و مدتی طولانی خدمتگزاری او نمود و اموال هنگفتی دست و پا کرد، ولی از او به یزیدی شکایت شد و وی بغدادی را دستگیر و اموالش را مصادره نمود و ضرباتی بر سر او نواخت که در اثر آن چشمانش آب آورد و نابینا جان داد.<sup>۳</sup>

ابونصر هبة الله بن احمد کاتب نوه دختری ام کلثوم دخت ابوجعفر محمد بن عثمان عمّری می‌گوید: ابودلف محمد بن مظفر کاتب در آغاز، در زمره گروه «مخمسه»<sup>۴</sup> در آمده و بدان معروف بود زیرا وی تربیت یافته کرخیان و شاگرد و دست

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۶۳.

۲. بحار، ج ۵۱، ص ۳۷۸، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

۳. همان، ص ۳۷۹.

۴. «مخمسه» گروهی از غالیان بوده‌اند که قائل به خدایگانی یاران پنج گانه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یعنی: سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و عمرو بن امیه ضمّری بودند و آنان را نمایندگان پروردگار در مصالح جهان شمرده و ریاست آن‌ها را به عهده سلمان می‌دانند. برخی نیز این گروه گمراه را دسته‌ای از «غالیان» می‌دانند که به خدایگانی پنج تن آل عبا، قائل بوده و آنان را یک نور تلقی می‌کنند که روح، در همه آن‌ها به گونه‌ای مساوی حلول نموده و همه یک نورند و هیچ یک بر دیگری برتری ندارند. ملل و نحل شهرستانی، ج ۲، ص ۱۳.

پرورده آن‌ها تلقی می‌شد و کرخیان خود، از مخمسه بودند و شیعه‌ای در این قضیه تردیدی ندارد.

ابودلف قائل به این مسلک بود و آن را به رسمیت می‌شناخت و می‌گفت: سرورمان استاد بزرگوار و شایسته (یعنی ابوبکر بغدادی)<sup>۱</sup> مرا از مذهب ابوجعفر کرخی (یعنی ابوجعفر محمد بن عثمان عمری) به مسلک واقعی و درست، منتقل ساخت.

دیوانگی ابودلف و ماجراهای تباهی مذهبش قابل شمارش نیست. از این رو، با یاد آوری آن‌ها، مباحث این کتاب را در این جا به درازانمی‌کشانیم.

آن چه یاد آوری شده بیان بخشی از روایات مربوط به وکلا و نمایندگان ولی عصر علیه السلام در زمان غیبت آن بزرگوار بود زیرا صحت نمایندگی آنان بر پایه اثبات امامت حضرت ولی عصر علیه السلام مطرح خواهد بود. بنابراین، ثبوت وکالت این عده و پدیدار شدن معجزه به دست آنان خود، دلیلی روشن بر امامت کسی است که او را پیشوای خود می‌شمارند. به همین دلیل این موضوع را در این جا یاد آور شدیم و کسی را نمی‌سزد در این زمینه اظهار نظر کند و بگوید: بر روایات مربوط به غیبت چه سودی مترتب است؟ چون فواید آن را قبلاً یاد آور شدیم. بنابراین، این اعتراض<sup>۲</sup> از درجه اعتبار ساقط است.

در دوران وکلا و نمایندگان شایسته ولی عصر علیه السلام شخصیت‌های معاصری وجود داشته‌اند که پیام‌های حضرت از ناحیه سفیران و نمایندگان که امام برای خویش تعیین فرموده بود، به دست آنان می‌رسید، از جمله:

ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی علیه السلام

«أخبرنا أبوالحسین بن أبي جئد القمي، عن محمد بن الحسن بن الوليد، عن محمد بن

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۷۹، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).  
 ۲. از جمله «و جنون ابی دلف» تا این جا، در بحار، ج ۵۱، ص ۳۷۹.

یحیی العطّار، عن محمّد بن أحمد بن یحیی، عن صالح بن أبي صالح قال: سألتی بعض الناس فی سنة تسعين و مائتین قبض شیء، فامتنعت من ذلك و کتبت أستطلع الرأی، فأتانی الجواب: «بالرئی محمّد بن جعفر العربیّ فلیدفع إلیه فإنه من ثقاتنا»؛

ابوالحسین بن ابوجنید قمی، به نقل از محمّد بن حسین بن ولید، از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد بن یحیی، از صالح بن ابوصالح روایت کرده که گفت: در سال ۲۹۰ برخی از مردم از من خواستار دریافت مقداری از اموال امام علیه السلام شدند و من پذیرا نشدم و در این زمینه کسب تکلیف نمودم برایم پاسخ آمد که، «محمّد بن جعفر عربی در ری حضور دارد، اموال بدو سپرده شود زیرا وی از افراد مورد اعتماد ماست».

«و روی محمّد بن یعقوب کلینی، عن أحمد بن یوسف الشاشی قال: قال لی محمّد بن الحسن الکاتب المروزی: وجّهت إلی حاجز الوشاء مائتی دینار و کتبت إلی الغریم بذلک فخرج الوصول، و ذکر: أنه کان [له] قبلی ألف دینار و أنّی وجّهت إلیه مائتی دینار، و قال: إن أردت أن تعامل أحداً فعلیک بأبی الحسین الأسدی بالرئی. فورد الخبر بوفاة حاجز رضی الله عنه بعد یومین أو ثلاثة، فأعلمته بموته، فاغتمّ».

فقلت [له]: لا تغتمّ فإنّ لک فی التوقيع إلیک دلالتین، إحداهما إعلامه إتیاک أنّ المال ألف دینار، و الثانية أمره إتیاک بمعاملة أبی الحسین الأسدی لعلمه بموت حاجز؛<sup>۱</sup>

محمّد بن یعقوب کلینی، به نقل از احمد بن یوسف شاشی روایت کرده که اظهار داشت: محمّد بن حسن کاتب مروزی به من گفت: مبلغ دویست دینار (بابت سهم امام علیه السلام) نزد حاجز و شاء فرستادم و در این زمینه نامه‌ای به حضرت فرستادم، پاسخ آن مبنی بر رسیدن این مبلغ صادر گشت و در آن یاد آور شده بود که من هزار دینار (سهم) بر ذمه داشته‌ام ولی تنها دویست دینار نزد حاجز فرستاده‌ام و مرقوم فرموده بود که اگر خواستی به کسی مراجعه داشته باشی، ابوالحسن اسدی را در ری برای این

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۶۳، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۹۳، ح ۱۱۴ به نقل از غیبت و خرائج، ج ۲، ص ۶۹۵، ح ۱۰، از محمد بن یوسف ساسی نظیر آن را مشروحاً روایت کرده است؛ بحار، ج ۵۱، ص ۲۹۴، ح ۵؛ مدینه المعاجز، ص ۱۶، ح ۱۰۰، به نقل از خرائج.



کار برگزین. پس از دو یا سه روز خبر وفات حاجز علیه السلام رسید و من، مَرَوَزی را در جریان درگذشت او قرار دادم وی بسیار اندوهگین شد، بدو گفتم: اندوه به دل راه مده زیرا حضرت در پیامی که برایت فرستاده تو را به دو موضوع رهنمون گشته: نخست این که: تو را در جریان قرار داده مبلغ مالی که در ذمه داری هزار دینار است و دوم: با آگاهی حضرت از وفات حاجز، به تو فرمان داده که در این امور به ابوالحسین اسدی مراجعه نمایی.»

«و بهذا الإسناد، عن أبي جعفر محمد بن علي بن نوبخت قال: عزمتم على الحج و تأهبت فورد علی: «نحن لذلك كارهون» فضاقت صدري و اغتممت و كتبت أنا مقيم بالسمع و الطاعة غير أنني مغمم بتخلي عن الحج، فوقع «لا يضيقت صدرك فإنك تحج من قابل». فلما كان من قابل استأذنت فورد الجواب، فكتبت إني عادل محمد بن العباس و أنا واثق بديانته و صيانته فورد الجواب: «الأسدي نعم العديل فإن قدم فلا تختر عليه» قال: فقدم الأسدي فعادلته؛<sup>۱</sup>

به همین اسناد، از ابو جعفر محمد بن علی بن نوبخت روایت کرده که گفت: تصمیم ادای حج گرفتم و خود را مهیای سفر نمودم پیامی از ناحیه مقدسه به من رسید که در آن آمده بود: «ما از این سفر ناخرسندیم» دلم گرفت و اندوهگین شدم، طی نامه‌ای به ناحیه مقدسه نوشتم: فرموده شما را با جان و دل پذیرا هستم ولی به جهت باز ماندن از حج، غمگینم.

پاسخ آمد که: «دلگیر مباش، سال آینده حج انجام خواهی داد»

سال بعد که اجازه حج خواستم به آن ناحیه مقدس نوشتم، من تصمیم دارم با محمد بن عباس که به دینداری و تقوای او اعتماد دارم، همسفر گردم. پاسخ آمد که، «بهترین همراه، اسدی است و اگر آهنگ حج داری، دیگری را به جای وی برگزین» او می گوید: دیری نپایید اسدی وارد شد و او را به همراهی خویش انتخاب نمودم.»

«محمد بن یعقوب<sup>۱</sup>، عن علی بن محمد، عن محمد بن شاذان النیشابوری قال: اجتمع عندي خمسمائة درهم ينقص عشرون درهماً فلم أحب أن ينقص هذا المقدار فوزنت من عندي عشرين درهماً و دفعتها إلى الأسدی و لم أكتب بخبر نقصانها و أتى أتمتها من مالی، فورد الجواب: «قد وصلت الخمسمائة التي لك فيها عشرون»<sup>۲</sup>؛

محمد بن یعقوب، به نقل از علی بن محمد، از محمد بن شاذان نیشابوری روایت کرده که گفت: از پانصد درهم (سهم امام علیه السلام) چهار صد و هشتاد درهم نزد من جمع آوری شد که بیست درهم کمبود داشت و دوست نداشتم این اندازه ناقص باشد. از این رو، برای جبران این کمبود از درآمد خودم بیست درهم وزن نموده و بر آن مبلغ افزودم و به اسدی پرداختم و او را با نامه در جریان کمبود درهم‌ها و رفع کمبود آن‌ها از دارایی خودم، قرار ندادم. از ناحیه مقدسه پاسخ آمد: «پانصد دیناری که بیست درهم آن‌ها از دارایی خودت بود، به ما رسید».

مرغ روح پاک اسدی در ماه ربیع الثانی سال ۳۱۲ مقرون به عدالت و بی آن که تغییر عقیده دهد و یا مورد نکوهش کسی قرار گیرد به جنان پرکشید.

#### احمد بن اسحاق و یاران

«روی أحمد بن ادریس، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن أبي محمد الرازی قال: كنت و أحمد بن أبي عبد الله بالعسكر، فورد علينا رسول من قبل الرجل فقال: أحمد بن إسحاق الأشعری، و ابراهیم بن محمد الهمدانی، و أحمد بن حمزة بن الیسع ثقات؛

۱. کافی، ج ۱، ص ۵۲۳، با اندکی تفاوت؛ أعلام الوری، ص ۴۲۰؛ مدينة المعاجز، ص ۶۰۲، ح ۴۳ به نقل از کافی.

۲. بحار، ج ۵۱، ص ۳۶۳ و به نقل از غیبت (کتاب حاضر)، ص ۳۲۵، ح ۴۴، به نقل از کمال الدین، ص ۴۸۵، ح ۵ به اسنادش از علی بن محمد با ارشاد مفید، ص ۳۵۵، به اسناد خود از کلینی و خرائج، ج ۲، ص ۶۹۷، ح ۱۴؛ بحار، جلد یاد شده، ص ۳۳۹، ح ۶۵ به نقل از کمال، ص ۵۰۹، ح ۳۸، به اسنادش از محمد بن شاذان بن نعیم شاذانی؛ هم چنین در بحار، جلد یاد شده، ص ۲۹۵، ح ۸، به نقل از خرائج؛ منتخب انوار المصیبه، ص ۱۱۶، از مفید؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۴۷؛ کشف الغم، ج ۲، ص ۴۵۶؛ المستجاد، ص ۵۴۰، به نقل از ارشاد؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۶۳، ح ۲۲، به نقل از کافی و کمال و خرائج و غیبت و أعلام الوری و ارشاد و کشف و از تقریب المعارف، ص ۱۹۶ از محمد بن شاذان نیشابوری؛ دلائل الامامة، ص ۲۸۶، به اسنادش از علی بن محمد، چنان که در کمال، ص ۴۸۵ آمده با اندکی تفاوت.

احمد بن ادریس، به نقل از محمد بن عیسی، از ابو محمد رازی روایت کرده که گفت: من و احمد بن ابو عبدالله در منطقه (اردوگاه سپاه خلیفه در سامرا) حضور داشتیم که فرستاده‌ای از نزد محبوب دل‌ها (امام زمان علیه السلام) نزد ما آمد و اظهار داشت: احمد بن اسحاق اشعری، ابراهیم بن محمد همدانی و احمد بن حمزة بن یسع، همگی شخصیت‌هایی مورد اعتمادند.<sup>۱</sup>

---

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۶۳، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

## فصل هفتم:

### عمر شریف ولی عصر علیه السلام

ما باروایات صحیحهای تبیین نمودیم که میلاد مسعود حضرت صاحب الزمان علیه السلام در سال ۲۵۶ رخ داده و رحلت جانسوز پدر ارجمندش در سال ۲۶۰ اتفاق افتاده است که بدین سان، عمر شریف آن مهر تابان در این فاصله چهار سال است. بنابراین، عمر مبارک وی تا هنگام ظهور فرخنده‌اش باید بر همین اساس محاسبه شود و این موضوع با احادیثی که در مقدار سن آن بزرگوار با عبارات گوناگون (تواتر معنوی) روایت شده، منافاتی ندارد.

مانند روایتی که از امام باقر علیه السلام نقل شده که در آن فرموده است: «لیس صاحب هذا الأمر (من جاز من أربعین)، صاحب هذا الأمر القوی المشمر؛ سن مبارک صاحب الامر علیه السلام از چهل سال فراتر نیست و صاحب الامر، فردی نیرومند و مصمم است» و سایر روایاتی که نظیر این احادیث با عبارات گوناگون و معانی مختلفی وارد شده است.<sup>۱</sup>

بنابراین، در توجیه روایاتی از این دست - اگر مقرون به صحت باشند - باید بگوییم که، وجود مقدس حضرت مهدی علیه السلام در سیمای مردی چهل ساله یا نزدیک به

---

۱. به بصائر الدرجات، ص ۱۸۸، ح ۵۶ و خرائج، ج ۲، ص ۶۹۱، ح ۲؛ بحار، ج ۵۲، ص ۳۱۹، ذیل ح ۲۰، به نقل از بصائر و خرائج؛ حلیة الأبرار، ج ۲، ص ۵۷۷؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۲۰، ح ۳۹۳، به نقل از بصائر مراجعه شود.

آن، ظهور خواهد نمود نه بدین معنا که عمر شریف وی چهل سال است، تا مفاد روایات از خدشه سالم بماند. روایت ذیل مؤید همین معناست.

« ما رواه أبوعلی محمد بن همام، عن جعفر بن محمد بن مالک، عن عمر بن طرخان، عن محمد بن اسماعیل، عن علی بن عمر بن علی بن الحسین عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنَّ ولیَّ الله یعمر عمر ابراهیم الخلیل عشرين و مائة سنة، و یظهر فی صورة فتی موقی ابن ثلاثین سنة؛<sup>۱</sup>

روایتی را که ابوعلی محمد بن همام، از جعفر بن محمد بن مالک، از عمر بن طرخان، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عمر بن علی بن حسین، از امام صادق علیه السلام نقل کرده نیز مؤید همین معناست. حضرت در آن روایت فرموده است: « ولی خدا به اندازه عمر ابراهیم خلیل صد و بیست سال، عمر خواهد کرد ولی در سیمای جوانی سی ساله و در سن کمال، ظهور خواهد نمود.»

«و عنه، عن الحسن بن علی العاقولی، عن الحسن بن علی بن ابی حمزة، عن أبیه، عن أبی بصیر، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: لو خرج القائم لقد أنكره الناس، یرجع الیهم شاباً موقفاً، فلا یلبث علیه إلا کل مؤمن أخذ الله میثاقه فی الذرّ الأوّل؛<sup>۲</sup>

نیز ابن همام، از حسن بن علی عاقولی، از حسن بن علی بن ابو حمزه، از پدرش، از ابوبصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «آن گاه که قائم دست به قیام زند، مردم او را نمی شناسند زیرا وی در سیمای جوانی با کمال نزدشان باز می گردد و جز

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۱، ح ۳۳۹، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ بحار، ج ۵۲، ص ۲۸۷، ح ۲۲، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و نعمانی، ص ۱۸۹، ابتدای ح ۴۴؛ نظیر حلیة الابرار، ج ۲، ص ۵۸۴، به نقل از غیبت نعمانی و دلائل الامامة، ص ۲۵۸، به اسنادش از ابوعلی محمد بن همام.

۲. اثبات الهداة، ص ۵۱۲، ح ۳۴۰، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ بحار، ج ۵۲، ص ۲۸۷، ح ۲۳ و ۲۴، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و نعمانی، ص ۱۸۸، ح ۴۳ و ص ۲۱۱، ح ۲۰، به اسنادش از ابو حمزه، از امام صادق علیه السلام با اندکی تفاوت؛ اثبات، جلد یاد شده، ص ۵۳۶، ح ۴۸۳؛ حلیة الابرار، ج ۲، ص ۵۸۳، به نقل از غیبت نعمانی؛ نیز در اثبات، جلد یاد شده، ص ۵۸۳، ح ۷۷۸؛ از بحار، ج ۵۲، ص ۳۸۵، ح ۱۹۶، به نقل از غیبت، سید علی عبدالحمید با اندکی تفاوت؛ منتخب انوار المصیبه، ص ۱۸۸، از احمد بن محمد ابادی به نحو مرفوع از ابوبصیر.

افراد با ایمانی که خداوند در عالم ذر از آن‌ها پیمان گرفته، کسی در کنارش ثابت قدم نمی‌ماند.»

در روایت دیگری آمده است که: «أَنَّ فِي صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شِبْهًا مِنْ-يُونُسَ رَجُوعَهُ مِنْ غِيْبَتِهِ بِشَرِّخِ الشَّبَابِ؛<sup>۱</sup>

صاحب الزمان علیه السلام در بازگشت از غیبت خود، در عنقوان جوانی، به حضرت یونس شباهت دارد.»

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «مَا تَنْكُرُونَ أَنْ يَمِدَّ اللَّهُ لَصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ فِي الْعَمْرِ كَمَا مَدَّ لِنُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْعَمْرِ؛<sup>۲</sup>

آیا برایتان شگفت آور است اگر خدای متعال همان گونه که عمر نوح علیه السلام را طولانی ساخت، عمر صاحب الامر را نیز طولانی نماید؟!»

به فرض اگر این روایات نیز وارد نشده بود، طولانی ساختن عمر شریف آن حضرت در حیطة قدرت الهی بود و در این خصوص، مسلمانان هیچ گونه اختلاف نظری ندارند. تنها اختلاف در آن، ارتباط به طبیعی دانان و اختر شناسان دارد و همه صاحبان ادیان، این موضوع را پذیرفته‌اند و مسیحیان در مورد کشیشان گذشته خود نقل می‌کنند که در جمع آنان افرادی با عمر بالای <sup>۳</sup> هفتصد سال وجود داشته‌اند.

از ابو عبیده معمر بن مثنی بصری تیمی منقول است که، قبیله غطفان دارای ویژگی خاصی بودند که همین ویژگی سبب شهرت آنان میان عرب شد «نصر بن دهمان» یکی از سران و بزرگان این طایفه بود که بر اثر عمر طولانی و سالخوردگی، خمیده شد و عقل و خردش را از دست داد و صد و نود سال عمر کرد و پس از گذشت این همه

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ح ۳۴۱، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ منتخب الاثر، ص ۲۸۵، ح ۶؛ بحار، ج ۵۱، ص ۲۱۸؛ اثبات، جلد یاد شده، ص ۴۶۸، ح ۱۳۲، به نقل از کمال الدین، ص ۳۲۷، در ضمن ح ۷، به اسنادش از محمد بن مسلم، از ابو جعفر علیه السلام؛ منتخب انوار المصیبه، ص ۱۸۸، از احمد بن محمد ایادی به نحو مرفوع از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام و در آن به جای کلمه «یونس»، «موسی» آمده است.

۲. همان، ح ۳۴۲، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ منتخب انوار المصیبه، ص ۱۸۸، از احمد بن ایادی به نحو مرفوع از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام با اندکی تفاوت.

۳. کنز الفوائد، ج ۱، ص ۱۱۷؛ بحار، ج ۵۱، ص ۲۹۲، به نقل از کنز.

سال، بار دیگر به جوانی باز گشت و مویش سیاه شد و کسی میان عرب، چنین ماجرای حیرت آوری را سراغ ندارد.<sup>۱</sup>

ما بخشی از روایات مربوط به سالخوردهگان را قبلاً یاد آور شدیم که به همان مقدار بسنده می‌کنیم. بنابراین، در این موضوع جای حیرت و شگفتی نیست. سیره نویسان نیز آورده‌اند که، زلیخا همسر عزیز مصر، یک بار دیگر جوانی و شادابی خود را باز یافت و حضرت یوسف علیه السلام وی را به ازدواج خویش در آورد و سرگذشت وی در این خصوص مشهور است.

دسته‌ای از روایات حاکی از این است که صاحب الزمان علیه السلام به مرگ طبیعی از دنیا می‌رود و دوباره زنده می‌شود و یا به قتل می‌رسد و آن‌گاه به زندگی باز می‌گردد، نظیر این روایت: «الفضل بن شاذان، عن موسی بن سعدان، عن عبدالله بن قاسم الحضرمی، عن أبي سعيد الخراسانی قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: لأی شیء سمی القائم؟ قال: لأنه یقوم بعد ما یموت، أنه یقوم بأمر عظیم یقوم بأمر الله سبحانه»<sup>۲</sup>

فضل بن شاذان، از موسی بن سعدان، از عبدالله بن قاسم حضرمی، از ابوسعید خراسانی روایت کرده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: چرا صاحب الزمان علیه السلام قائم نامیده شده؟

فرمود: «زیرا او پس از مردن، قیام می‌کند. وی دست به قیام بزرگی می‌زند و به فرمان خدای سبحان، قیام می‌نماید».

«و روی محمد بن عبدالله بن جعفر الحمیری، عن أبيه، عن يعقوب بن يزيد، عن علي بن الحكم، عن حماد بن عثمان، عن أبي بصير قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: مثل

۱. منتخب انوار المصیبه، ص ۱۸۹، از طریق اهل سنت، از ابو عبیده معمر بن مثنی بصری تمیمی با اندکی تفاوت؛ بحار، ج ۵۱، ص ۲۳۷، به نقل از کمال الدین، ج ۲، ص ۵۵۵.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۳۷؛ بحار، ج ۱۲، ص ۲۵۳، به نقل از قمی؛ قصص الانبیاء جزائری، ص ۱۹۸-۱۹۹.

۳. بحار، ج ۵۱، ص ۲۲۴، ح ۱۳؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۲، ح ۳۴۳، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

أمرنا في كتاب الله مثل صاحب الحمار أماته الله مائة عام ثم بعته؛<sup>۱</sup>

نیز محمد بن عبدالله جعفر حمیری، به نقل از پدرش، از یعقوب بن یزید، از علی بن حکم، از حماد بن عثمان، از ابوبصیر روایت کرده که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم می فرمود: «مثال قیام قائم ما نظیر ماجرای (عزیر)<sup>۲</sup> پیامبر است که خداوند او را صدسال میراند و آن گاه وی را زنده ساخت.»

«و عنه، عن أبيه، عن جعفر بن محمد الكوفي، عن اسحق بن محمد، عن القاسم بن الربيع، عن علي بن خطاب، عن مؤذن مسجد الأحمر قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام هل في كتاب الله مثل للقائم عليه السلام؟ فقال: نعم، آية صاحب الحمار أماته الله (مائة عام) ثم بعته؛<sup>۳</sup>

هم چنین وی به نقل از پدرش، از جعفر بن محمد کوفی، از اسحاق بن محمد، از قاسم بن ربیع، از علی بن خطاب، از مؤذن مسجد احمر روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا در کتاب الهی (قرآن) مثال و نمونه‌ای برای حضرت قائم علیه السلام وجود دارد؟

حضرت فرمود: «آری، نمونه‌اش ماجرای (عزیر پیامبر) است که خداوند صد سال او را میراند و سپس او را زنده ساخت.»

«و روی الفضل بن شاذان، عن ابن أبي نجران، عن محمد بن الفضيل، عن حماد بن عبد الكريم قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: إن القائم عليه السلام إذا قام قال الناس: أنى يكون هذا و قد بليت عظامه منذ دهر طويل؛<sup>۴</sup>

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۲۲۴؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۲، ح ۳۳۴؛ ايقاظ من الهجعة، ص ۱۸۴، ح ۴۰ و ص ۳۵۵، ح ۹۸.

۲. خداوند در قرآن سوره بقره، آیه ۲۵۹ به این ماجرا تصریح فرموده که عزیر پیامبر را همراه با خوراکی و آشامیدنی و مرکب راهش (الاغ وی) صدسال میراند و سپس او را زنده ساخت. استخوان‌های الاغش پوسیده شده ولی میوه‌ها و خوراکی‌اش هم چنان ترو تازه مانده بود.

۳. همان، اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۳، ح ۳۳۵؛ ايقاظ من الهجعة، ص ۱۸۵، ح ۴۱، ص ۳۵۶، ح ۹۹.

۴. همان، ص ۲۲۵ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۳، ح ۳۴۶، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ بحار، ج ۵۲، ص ۲۹۱، ح ۳۸، به نقل از غیبت نعمانی، ص ۱۵۵، ح ۱۴ به اسنادش از محمد بن فضیل با اندکی تفاوت.



فضل بن شاذان، به نقل از ابن ابونجران، از محمد بن فضیل، از حماد بن عبدالکریم روایت کرده که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: «آن گاه که حضرت قائم دست به قیام بزند مردم می گویند: چگونه این شخص می تواند مهدی باشد در صورتی که دیر زمانی استخوان هایش پوسیده است؟!»

آن چه باید در خصوص توجیه این روایات و نظایر آن ها عنوان کرد این است که بگوییم: منظور از مردن حضرت، از یادرفتن<sup>۱</sup> نام و یاد آن محبوب دل هاست و بیشتر مردم بر این باورند که وی از دنیا رفته و استخوان هایش پوسیده است و پس از آن خداوند وی را ظاهر می سازد همان گونه که عزیر پیامبر را پس از مرگ واقعی اش زنده و آشکار گرداند و نزدیک ترین معنای توجیه این روایات همین است. افزون بر این که، در موارد عقلی و آن جا که ارزیابی صحیح، روایتی را معتبر دانسته و روایات متواتری که پیش از این یاد آور شدیم، مؤید آن است، نباید به خبر واحدی که یقین آور نیست، رجوع شود.

بلکه باید در چنین موردی، توقف نمود و به روایاتی که معنا و مفهوم آن ها روشن و مشخص است، پای بند و متمسک شد. از آن جا که نظیر این روایات مورد تأویل قرار می گیرد ما نیز به همین دلیل پس از پذیرش صحّت آن روایات، در مقام تأویل آن ها بر آمدیم. البته این روایات با احادیثی که در معنا و مفهوم با آن ها منافات دارند، در تعارض اند.

«و روی الفضل بن شاذان، عن عبدالله بن جبلة، عن سلمة بن جناح الجعفی، عن حازم بن حبیب قال: قال (لی): أبو عبدالله علیه السلام: یا حازم إنّ لصاحب هذا الأمر غیبتین یظهر فی الثانية، إن جاءک من یقول: إنّهُ نفض یده من تراب قبره فلا تصدّقه؛<sup>۲</sup>

۱. قبلاً یاد آور شدیم که در کمال الدین، ص ۳۷۸، ح ۳ و معانی الاخبار، ص ۶۵ و خرائج، ج ۳، ۱۱۷۲ بدان تصریح شده است.

۲. بحار، ج ۵۲، ص ۱۵۴، ح ۸ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۳، ح ۳۴۷، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ نیز در بحار، جلد یاد شده، ص ۱۵۵، ذیل ح ۱۳ و ص ۱۵۶، ذیل ح ۱۴، به نقل از غیبت نعمانی، ص ۱۷۲، ذیل ح ۶ با اندکی تفاوت.

فضل بن شاذان، به نقل از عبدالله بن جبلة، از سلمة بن جناح جعفی، از حازم بن حبیب روایت کرده که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: «ای حازم! صاحب الأمر دارای دو غیبت است که در (پایان) غیبت دوم ظهور خواهد نمود. بنابراین، اگر کسی نزدت آمد و گفت: [امام از دنیا رفته] دستش را از خاک قبر وی پاک کرده سخنش را باور مکن.»  
 «و روی محمد بن عبدالله الحمیری، عن أبیه، عن محمد بن عیسی، عن سلیمان بن داود المنقری، عن أبي بصیر قال: سمعت أبا جعفر علیه السلام يقول: في صاحب الأمر (أربع) سنن من أربعة أنبياء: سنة من موسى عليه السلام، و سنة من عيسى عليه السلام، و سنة من يوسف عليه السلام، و سنة من محمد صلى الله عليه و آله و سلم، فأما سنة من موسى عليه السلام فخائف يترقب، و أما سنة من يوسف عليه السلام فالغيبية، و أما سنة من عيسى عليه السلام فيقال: مات و لم يميت و أما سنة من محمد صلى الله عليه و آله و سلم فالسيف؛<sup>۱</sup>

نیز محمد بن عبدالله حمیری، به نقل از پدرش، از محمد بن عیسی، از سلیمان بن داود منقری، از ابوبصیر روایت کرده که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم می فرمود: «صاحب الأمر چهار نشان از چهار پیامبر با خود دارد: نشانی از موسی، عیسی، یوسف، محمد علیه السلام. نشانی که از موسی با خود دارد بیمناک بودن و انتظار، نشان از یوسف، نهبان زیستی و نشانش از عیسی این است که در حق او گفته می شود: از دنیا رفته، در صورتی که زنده است و نشان وی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله قیام با شمشیر است.»

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۳، ح ۳۴۸ و بحار، ج ۵۱، ص ۲۱۶، ح ۳، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از کمال، ص ۱۵۲، ح ۱۶ و ص ۳۲۶، ح ۶، به هر دو اسنادش از عبدالله بن جعفر حمیری؛ الامامة والتبصرة، ص ۹۳، ح ۸۴، از عبدالله بن جعفر حمیری؛ اثبات، جلد یاد شده، ص ۴۶۰، ح ۱۰۱، به نقل از کمال، به اسناد یاد شده و به اسنادی دیگر از محمد بن عیسی؛ بحار، ج ۱۴، ص ۳۳۹، ح ۱۴، به نقل از کمال به نحو اختصار بحار، ج ۵۲، ص ۳۷۴، ح ۹۷، به نقل از غیبت نعمانی، ص ۱۶۴، ح ۵، به اسناد خود از ابوبصیر؛ بحار، ج ۵۱، ص ۲۱۸، ح ۷؛ اثبات، جلد یاد شده، ص ۴۶۸، ح ۱۳۴، به نقل از کمال الدین، ص ۳۲۹، ح ۱۱، به اسنادش از ابوبصیر، آن گونه که در نعمانی آمده است؛ تقریب المعارف، ص ۱۹۰، از ابوبصیر با اندکی تفاوت؛ کنز الفوائد، ج ۱، ص ۳۷۴، از امام باقر علیه السلام با اندکی تفاوت؛ اثبات الوصیة، ص ۲۲۶، از حمیری مانند آن را یادآور شده است؛ أعلام الوری، ص ۴۰۳، از ابوبصیر مانند آن را روایت کرده است.

«و روی الفضل بن شاذان، عن أحمد بن عيسى العلوی، عن أبيه، عن جدّه قال: قال أميرالمؤمنین علیه السلام: صاحب هذا الأمر من ولدی (الذی) یقال: مات، قتل لا بل هلك، لا بل بأيّ وادٍ سلک؛<sup>۱</sup>

فضل بن شاذان، به نقل از احمد بن عیسی علوی، از پدرش از جدّش روایت کرده که گفت: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «صاحب الأمر، از فرزندان من است. همان کسی که در حقش گفته می شود: وی قبلاً از دنیا رفته، خیر، بلکه کشته شده است، نه، بلکه مشخص نیست به کدام سرزمین پای نهاده است».

### عدم تعیین وقت هنگامه ظهور

زمان ظهور نجسته حضرت مهدی علیه السلام دقیقاً برای ما مشخص نیست بلکه از ما پوشیده و نهان است تا این که خدای متعال به آن مهر جهان افروز، رخصت ظهور دهد، چنان که از نبی اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: «لو لم یبق من الدنیا إلا یوم واحد لطوّل الله ذلک الیوم حتی یمخرج رجل من ولدی فیملأ الأرض عدلاً و قسطاً کما ملئت ظلماً و جوراً؛<sup>۲</sup>

اگر از عمر دنیا تنها یک روز مانده باشد خداوند آن روز را به اندازه ای طولانی می سازد تا مردی از دودمانم ظهور نماید و گیتی آن گونه که از جور و ستم، پر شده، آکنده از عدل و داد سازد».

«و أخبرنی الحسین بن عبیدالله، عن أبي جعفر محمد بن سفیان البزوفری، عن علی بن محمد، عن الفضل بن شاذان، عن أحمد بن محمد و عیسی بن هشام، عن کرام، عن الفضیل

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۴، ح ۳۴۹، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ بحار، ج ۵۱، ص ۱۱۴، ح ۱۱ و اثبات الهداة، جلد ۳، ص ۵۳۳، ح ۴۶۸، به نقل از غیبت نعمانی، ص ۱۵۶، ح ۱۸، به اسنادش از عیسی بن عبدالله علوی با اندکی تفاوت.

۲. اثبات الهداة، ح ۳۵۰، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ بحار، ج ۵۱، ص ۱۳۳، ح ۵؛ اثبات، جلد یاد شده، ص ۴۶۵، ح ۱۲۲، به نقل از کمال الدین، ص ۳۱۷، ح ۴، به اسنادش از امام حسین علیه السلام؛ أعلام الوری، ص ۴۰۱، از یحیی بن وثاب، از عبدالله بن عمر آن گونه که در کمال آمده است؛ کتر الفوائد، ج ۱، ص ۲۴۶.

قال: سألت أبا جعفر عليه السلام هل هذا الأمر وقت؟ فقال: كذب الوقتون، كذب الوقتون كذب الوقتون؛<sup>۱</sup>

حسین بن عبدالله، به نقل از ابو جعفر محمد بن سفیان بزوفری، از علی بن محمد، از فضل بن شاذان، از احمد بن محمد و عبّیس بن هشام، از کرام، از فضیل روایت کرده که گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: آیا هنگامه ظهور، زمان مشخصی دارد؟

حضرت سه بار فرمود: «تعیین کنندگان وقت ظهور، دروغ می گویند».

«الفضل بن شاذان، عن الحسين بن يزيد الصحّاف، عن منذر الجوّاز، عن أبي عبدالله

عليه السلام قال: كذب الموقتون، و ما وقتنا فيما مضى، و لا نوقت فيما يستقبل؛<sup>۲</sup>

فضل بن شاذان، به نقل از حسین بن یزید صحّاف، از منذر الجوّاز، از امام

صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «تعیین کنندگان وقت ظهور، دروغ می گویند، ما نه

قبلاً برای آن وقتی تعیین کرده ایم و نه در آینده چنین کاری انجام خواهیم داد».

«و بهذا الإسناد، عن عبد الرحمن بن كثير قال: كنت عند أبي عبدالله عليه السلام إذ

دخل عليه مهزم الأسدي فقال: أخبرني جعلت فداك متى هذا الأمر الذي تنتظرونه؟ فقد

طال، فقال: يا مهزم! كذب الوقتون، و هلك المستعجلون، و نجا المسلمون، و إلينا

يصيرون؛<sup>۳</sup>

به همین اسناد، از عبدالرحمان بن كثير روایت کرده که گفت: محضر امام صادق علیه السلام

شرفیاب بودم که مهزم اسدی بر آن حضرت وارد شد و عرضه داشت - فدایت گردم -

مرا آگاه ساز ظهوری که شما در انتظار آن به سر می برید چه زمانی رخ خواهد داد،

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۱۰۳، ح ۵، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ منتخب الاثر، ص ۴۶۳، ح ۱؛ بحار، ج ۴،

ص ۱۳۲، به نقل از کافی، ج ۱، ص ۳۶۸، ح ۵، به اسنادش از عبدالکریم بن عمرو خثعمی، از فضل بن یسار،

با اندکی افزایش در انتهای آن؛ بحار، ج ۵۲، ص ۱۱۸، ح ۴۵، به نقل از غیبت نعمانی، ص ۲۹۴، ح ۱۳ از

محمد بن یعقوب.

۲. همان، ح ۱۶؛ منتخب الاثر، ص ۴۶۳، ح ۲، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

۳. همان، ح ۷، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و نعمانی، ص ۱۹۷، ح ۸، به اسنادش از عبدالرحمان بن

کثیر، ص ۲۹۴، ح ۱۱، به نقل از کافی، ج ۱، ص ۳۶۸، ح ۲، به اسنادش از عبدالرحمان بن کثیر؛ الامامة و

التبصرة، ص ۹۵، ح ۸۷، به سندی دیگری از امام صادق علیه السلام با اندکی تفاوت.

زمانش طولانی گشته؟

حضرت فرمود: «ای مهزّم! تعیین کنندگان وقت ظهور صاحب الأمر، دروغ می‌گویند و شتاب کنندگان در آن به هلاکت می‌رسند و تنها تسلیم شوندگان فرمان الهی رهایی خواهند یافت و به سوی ما باز خواهند گشت».

«الفضل بن شاذان، عن ابن أبي نجران، عن صفوان بن يحيى، عن أبي أيوب الخزاز، عن محمد بن مسلم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: من وقت لك من الناس شيئاً فلا تهابنَّ أن تكذبه، فلسنا نوقت لأحد وقتاً!»<sup>۱</sup>

فضل بن شاذان، به نقل از ابن ابونجران، از صفوان بن يحيى، از ابویوب خزاز، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «هر کس در مورد تعیین هنگامه ظهور با تو سخنی گفت: بی پروا او را تکذیب نما، زیرا ما برای هیچ کس وقتی برای (ظهور) تعیین نکرده ایم».

«الفضل بن شاذان، عن عمر بن مسلم البجلي، عن محمد بن سنان، عن أبي الجارود، عن محمد بن بشر الهمداني، عن محمد بن الحنفية - في حديث اختصرنا منه موضع الحاجة - أنه قال: إن لبني فلان ملكاً مؤجلاً، حتى إذا أمنوا وطمأنوا وظنوا أن ملكهم لا يزول، صبح فيهم صيحة فلم يبق لهم راع يجمعهم ولا واع يسمعهم، وذلك قول الله عز وجل: ﴿حتى إذا أخذت الأرض زخرفها وازينت وظن أهلها أنهم قادرون عليها أتاها أمرنا ليلاً أو نهاراً فجعلناها حصيداً كأن لم تغن بالأمس كذلك تفصل الآيات لقوم يتفكرون﴾»<sup>۲</sup>

قلت: جعلت فداك هل لذلك وقت؟

قال: لا لأن علم الله غلب علم الموقنين، إن الله تعالى وعد موسى ثلاثين ليلة و أتمها بعشر لم يعلمها موسى، و لم يعلمها بنو إسرائيل، فلما جاوز الوقت قالوا: غرنا موسى، فعبدوا العجل، و لكن إذا كثرت الحاجة و الفاقة في الناس، و أنكر بعضهم بعضاً فعند

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۱۰۴، ح ۸، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ بحار، جلد یاد شده، ص ۱۱۷، ح ۴۱، به نقل از غیبت نعمانی، ص ۲۸۹، ح ۳، به اسناد خود از محمد بن مسلم با اندکی تفاوت.  
۲. یونس، آیه ۲۴.

### ذَلِك تَوَقَّعُوا أَمْرَ اللَّهِ صَبَاحًا وَمَسَاءً<sup>۱</sup>

نیز فضل بن شاذان، به نقل از عمر بن مسلم بجلی، از محمد بن سنان، از ابوالجارود، از محمد بن بشر همدانی، از محمد حنفیه در حدیثی طولانی که ما به جهت اختصار، نکته لازم را از آن نقل می‌کنیم، آورده است که، «فلان خاندان (بنی امیه یا بنی عباس)، دارای سلطنتی پایدار خواهند بود به گونه‌ای که خود را در امان دیده و در آرامش به سر می‌برند و می‌پندارند سلطنت آنان، هیچ‌گاه پایان نخواهد پذیرفت که ناگهان بر آنها فریادی آسمانی فرود می‌آید و به نحوی سراسیمه می‌شوند که هیچ زمامداری قادر بر گردآوری آنان نیست و هیچ بیداری وجود ندارد که صدایشان را بشنود و این تفسیر فرموده خدای عزوجل است که فرمود: «تازمانی که زمین، زیبایی خود را یافته و آراسته می‌گردد و اهل آن مطمئن شوند که می‌توانند از آن بهره‌مند گردند، (ناگهان) فرمان ما، شب هنگام یا در روز (برای نابودی آنان) فرامی‌رسد و آن چنان آن را دور می‌کنیم که گویی دیروز هرگز (چنین کشتزاری) وجود نداشته است و این گونه آیات و نشانه‌های خود را برای گروهی که می‌اندیشند، شرح می‌دهیم».

عرض کردم: فدایت کردم! آیا این ماجرا، زمان خاصی دارد؟

فرمود: «خیر، زیرا علم و آگاهی خداوند بر علم تعیین‌کنندگان وقت، غالب است. خدای متعال به حضرت موسی سی شب در میقات وعده داد، ولی آن را با افزودن ده شب دیگر بر آن، کامل گرداند و نه موسی از این ماجرا آگاهی داشت و نه بنی اسرائیل. هنگامی که از مدت معین گذشت بنی اسرائیل گفتند:

موسی ما را فریب داده است. به همین دلیل به گوساله پرستی رو آوردند. ولی [در مورد ظهور] آن‌گاه که مردم نیاز فراوان به وجود حضرتش پیدا کرده و فقر و تنگدستی زندگی، آن‌ها را فراگرفت و بعضی به انکار برخی دیگر پرداختند، هر صبح و شام در انتظار فرمان الهی باشید».

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۱۰۴، ح ۹، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ بحار، جلد یاد شده، ص ۲۴۶، ح ۱۲۷، به نقل از غیبت نعمانی، ص ۲۹۰، ح ۷، به اسنادش از محمد بن بشر نظیر آن را به نحو مشروح آورده است.

### مصلحت و تغییر زمان ظهور

«الفضل بن شاذان، عن محمد بن علی، عن سعدان بن مسلم، عن أبي بصير قال: قلت له: ألهذا الأمر أمد نريج إليه أبداننا و تنتهي إليه؟ قال: بلى و لكنکم أذعتم فزاد الله فيه؛<sup>۱</sup> فضل بن شاذان، به نقل از محمد بن علی، از سعدان بن مسلم، از ابوبصیر روایت کرده که گفت: [به امام صادق علیه السلام] عرض کردم: آیا هنگامه ظهور، زمان خاصی دارد که جسم و جانمان را با آن آرامش بخشیم و بدان دست یابیم؟

فرمود: «آری؛ ولی شما آن زمان را فاش ساختید و خداوند آن را افزایش داد».

«و عنه، عن الحسن بن محبوب، عن أبي حمزة الثمالي قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: إنَّ عليّاً عليه السلام كان يقول: «إلى السبعين بلاء» و كان يقول: «بعد البلاء رخاء» و قد مضت السبعون و لم تر رخاء. فقال أبو جعفر عليه السلام: يا ثابت! إنَّ الله تعالى كان وقت هذا الأمر في السبعين، فلما قُتل الحسين عليه السلام اشتدَّ غضب الله على أهل الأرض فأخره إلى أربعين و مائة سنة، فحدثناكم فأذعتم الحديث، و كشفتم قناع السرِّ، فأخره الله و لم يجعل له بعد ذلك عندنا وقتاً و «يمحو الله ما يشاء و يُثبت و عنده أم الكتاب».<sup>۲</sup>

قال أبو حمزة: و قلت ذلك لأبي عبد الله عليه السلام فقال: قد كان ذاك؛<sup>۳</sup>

نیز فضل بن شاذان، به نقل از حسن بن محبوب، از ابو حمزه ثمالی روایت کرده که گفت: به امام باقر علیه السلام عرضه داشتم: علی علیه السلام می فرمود: «تا هفتاد سال بلا و مصیبت وجود خواهد داشت» و نیز می فرمود: «پس از رنج و مصیبت‌ها، آسایش و رفاه برقرار خواهد گشت». اکنون هفتاد سال سپری شده ولی ما به رفاه و آسایش نرسیده‌ایم؟

۱. بحار ج ۴، ص ۱۱۳، ح ۳۸ و ج ۵۲، ص ۱۰۵، ح ۱۰ و مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۰۰، ح ۳۳ به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

۲. رعد، آیه ۳۹.

۳. بحار، ج ۴، ص ۱۱۴، ح ۳۹ و مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۰۰، ح ۳۴؛ بحار، ج ۵۲، ص ۱۰۵، ح ۱۱، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و نعمانی، ص ۲۹۳، ح ۱۰، از محمد بن یعقوب؛ نور الثقلین، ج ۲، ص ۵۱۰، ح ۱۵۳، به نقل از کافی، ج ۱، ص ۳۶۸، ح ۱، به اسناد خود از حسن بن محبوب؛ بحار، ج ۴، ص ۱۲۰، ح ۶۱؛ برهان، ج ۲، ص ۳۰۰، ذیل ح ۱۶، از عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۸، ح ۶۹، از ابو حمزه، با اندکی تفاوت؛ بحار، ج ۴۲، ص ۲۲۳، ذیل ح ۳۲، به نقل از خرائج، ج ۱، ص ۱۷۸، ذیل ح ۱۱، از ابو حمزه نظیر آن را یادآور شده است.

امام باقر علیه السلام فرمود: «ای ثابت! خداوند هنگامه ظهور را در هفتاد سال تعیین فرمود ولی آن گاه که حسین علیه السلام به شهادت رسید، خشم و غضب خدا بر زمینیان شدت یافت و آن را تا صد و چهل سال به تأخیر انداخت و ما شما را در جریان این امر قرار دادیم ولی شما این سخن را فاش ساختید و پرده از راز افکندید و خداوند نیز آن را به تأخیر انداخت و از آن پس، زمانی را برای آن تعیین نفرمود «و خداوند آن چه را بخواهد محو و آن چه را اراده فرماید اثبات می کند و أمّ الكتاب (لوح محفوظ) نزد اوست».

ابو حمزه می افزاید: من این سخن را به امام صادق علیه السلام نیز عرضه داشتم و حضرت فرمود: «دقیقاً همین گونه است».

«و روی الفضل، عن محمد بن اسماعیل، عن محمد بن سنان، عن أبي يحيى التميمي السلمی، عن عثمان النواء، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: كان هذا الأمر في فأخره الله و يفعل بعد في ذرّيتي ما يشاء؛<sup>۱</sup>

هم چنین فضل، به نقل از محمد بن اسماعیل، از محمد بن سنان، از ابویحیی تمام سلمی، از عثمان نواء روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: «امر ظهور می بایست در مورد من عملی شود ولی خداوند آن را به تأخیر انداخت و در دودمان من نیز هر گونه بخواهد عمل می کند».

در توجیه روایات یاد شده - اگر مقرون به صحت باشند - می توان گفت که، امکان دارد خدای متعال هنگامه ظهور را در زمان هایی که یادآوری شد، تعیین فرموده باشد و هر چه زمان دستخوش تغییر شده، مصلحت نیز تغییر نموده و همین امر سبب اقتضای تأخیر آن تا زمانی دیگر شده باشد و در زمان های بعد نیز چنین موضوعی امکان پذیر است و در زمان تعیین شده نخست و هر زمان دیگر، امکان تأخیر وجود دارد مشروط به این که آن چه مصلحت اقتضای تأخیر آن را دارد، دستخوش تغییر و تبدیل نگردد تا زمان غیر قابل تغییر فرارسد و امر ظهور قطعی گردد.

آن دسته از احادیثی که در مورد تأخیر عمر انسان ها در زمان مشخص آن ها وارد

۱. بحار، ج ۴، ص ۱۱۴، ح ۴۰ و ج ۵۰، ص ۱۰۶، ح ۱۲.



شده و افزوده شدن عمر در صورت دعا<sup>۱</sup>، [صدقات<sup>۲</sup>] و انجام دادن صله ارحام<sup>۳</sup> و کاهش عمر را از زمان معین آنها، به واسطه جور<sup>۴</sup> و ستم و قطع صله رحم<sup>۵</sup> و دیگر امور، می داند نیز، به همین ترتیب قابل تأویلند، هر چند خدای متعال، آگاه به فزونی و یا کاهش عمر است ولی امکان دارد یکی از آنها مشخص و منوط به شرط و دیگری بدون شرط باشد و اهل عدل (شیعه و معتزله) در این خصوص اختلافی با یکدیگر ندارند.

روایاتی را که حاوی عبارت «بداء»<sup>۶</sup> است نیز به همین نحو می توان تأویل نمود به این بیان که اهل عدل همه در مواردی که نسخ در آن جایز و یا شروط آن قابل تغییر است، نظیر جایی که طریق آن خبر، از جهان هستی باشد «بداء» را به نسخ معنا کرده اند زیرا «بداء» در لغت به معنای آشکار شدن، آمده است. بنابراین، امکان دارد از افعال الهی، موردی که خلاف آن را تصور می کردیم برای ما آشکار گردد و یا موردی که از آن آگاهی داشتیم؛ ولی از شرط آن بی خبر بودیم، برایمان روشن شود، از جمله:

«ما رواه محمد بن جعفر الأسدی رحمه الله، عن علی بن ابراهیم، عن الریان بن الصلت قال: سمعت أبا الحسن الرضا عليه السلام يقول: ما بعث الله نبياً إلا بتحريم الخمر و أن یقرّ الله بالبداء «إن الله یفعل ما یشاء»<sup>۷</sup> و أن یكون فی تراثه الکندر»<sup>۸</sup>

محمد بن جعفر اسدی، به نقل از علی بن ابراهیم، از ریّان بن صلت روایت کرده که گفت: از علی بن موسی الرضا علیه السلام شنیدم می فرمود: «خداوند هیچ پیامبری را جز برای

۱. فلاح السائل، ص ۱۶۷-۱۶۸؛ بحار، ج ۸۶، ص ۷، ح ۷، به نقل از فلاح السائل.
۲. به بحار، ج ۹۶، ص ۱۱۹، ح ۱۷، به نقل از ثواب الاعمال، ص ۱۶۹، ح ۱۱ و خصال، ص ۴۸، ح ۵۳ مراجعه شود.
۳. امالی طوسی، ج ۲، ص ۹۴؛ بحار، ج ۴۷، ص ۱۶۳، ح ۳ و ج ۷۴، ص ۹۳، ح ۲۱، به نقل از امالی.
۴. کافی، ج ۸، ص ۲۷۱، ح ۴۰۰؛ نور الثقلین، ج ۴، ص ۳۵۵، ح ۵۱.
۵. عیاشی، ج ۲، ص ۲۲۰، ح ۷۵؛ بحار، ج ۷۴، ص ۹۹، ح ۴۲، به نقل از عیاشی.
۶. بحار، ج ۴، ص ۹۲-۱۳۴، ب ۳.
۷. حج، آیه ۱۸.
۸. بحار، ج ۴، ص ۹۷، ح ۳، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۵، ح ۳۳.

تحریم شراب و اقرار و اعتراف به مسأله «بداء» برای خدای متعال بر نینگیخت که «إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ» دیگر این که در میراث‌اش کند<sup>۱</sup> وجود داشته باشد.

«و روی سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن أحمد بن محمد بن أبی نصر، عن أبی الحسن الرضا علیه السلام قال: (قال) علی بن الحسین و علی بن أبی طالب قبله و محمد بن علی و جعفر بن محمد علیهم السلام: کیف لنا بالحديث مع هذه الآية: ﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾؟<sup>۲</sup>

سعد بن عبدالله، به نقل از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابونصر، از علی بن موسی الرضا<sup>علیه السلام</sup> روایت کرده که فرمود: «علی بن حسین و پیش از او علی بن ابن طالب و محمد بن علی و جعفر بن محمد<sup>علیه السلام</sup> فرمودند: «چگونه با وجود آیه شریفه ﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ ما سخن بگوییم؟» ولی کسانی که قائلند خداوند قبل از وجود اشیا از آن‌ها آگاهی ندارد، کفر ورزیده و از حیطة توحید و یکتا پرستی بیرون رفته‌اند.

«و قد روی سعد بن عبدالله، عن أبی هاشم الجعفری قال: سأل محمد بن صالح الأرمنی أبا محمد العسکری علیه السلام عن قول الله عزّوجلّ: ﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ فقال أبو محمد: و هل يمحو إلا ما كان و يُثَبِّتُ إلا ما لم يكن؟ فقلت في نفسي: هذا خلاف ما يقول هشام بن الحكم: إنه لا يعلم الشيء حتى يكون؟ فنظر إلى أبو محمد عليه السلام فقال: تعالی الجبار العالم بالأشياء قبل كونها؛

سعد بن عبدالله، از ابوهاشم جعفری روایت کرده که گفت: محمد بن صالح ارمنی، از امام عسکری<sup>علیه السلام</sup> تفسیر فرموده خدای عزّوجلّ ﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ را خواستار شد.

حضرت در پاسخ فرمود: «آیا جز این است که خداوند آن چه را وجود داشته محو و آن چه را وجود نداشته، اثبات می‌نماید؟» با خود گفتم: این سخن بر خلاف سخن

۱. نوعی صمغ خوشبو.

۲. رعد، آیه ۳۹.

هشام بن حکم است که می گوید: خداوند، قبل از وجود اشیا، از آنها آگاهی ندارد. امام عسکری علیه السلام به من نگریست و فرمود: «خدای با عظمتی که قبل از وجود اشیا از آنها آگاه است، از چنین سخنی مبرا است» (روایت به اختصار یاد شد).<sup>۱</sup>

«الفضل بن شاذان، عن محمد بن علی، عن سعدان بن مسلم، عن أبي بصير قال: قلت له: ألهذا الأمر أمد نرجح إليه أبداننا و ننتهی إليه؟ قال: بلی و لکنکم أذعتم فزاد الله فيه؛ فضل بن شاذان، به نقل از محمد بن علی، از سعدان بن مسلم، از ابوبصیر روایت کرده که گفت: به [امام رضا علیه السلام] عرض کردم: آیا برای هنگامه ظهور، زمان معینی وجود دارد که جسم و جانمان را آرامش بخشد و به آن دست یابیم؟

فرمود: «آری؛ ولی شما آن زمان را فاش ساختید و خداوند بر مدتش افزود» در توجیه این روایات نیز همان گونه که پیش از این یاد آور شدیم باید گفت: با تغییر زمان، مصلحت نیز تغییر می یابد و مصلحت اقتضا می کند که وقت ظهور، به زمان دیگری تأخیر افتد چنان که آن را تبیین نمودیم نه این که امر ظهور برای خدا، آشکار شود که ما قائل به چنین سخنی نیستیم و آن را جایز نمی دانیم و خدای بلند مرتبه از چنین نسبتی منزّه است.

#### پیشش:

اگر گفته شود: این موضوع به جایی خواهد انجامید که ما به هیچ یک از خبرهای خدای متعال اعتماد و اطمینان نداشته باشیم.

#### پاسخ:

اخبار و روایات دو نوعند: در موضوعات نوعی از خبرها، نمی توان تغییر و تبدیلی ایجاد کرد و در این صورت به آنها جزم و تعیین پیدا می کنیم، زیرا می دانیم

۱. بحار، ج ۴، ص ۱۱۵؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۱۶، ح ۵۷، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و خرائج، ج ۲، ص ۶۸۷، ح ۱۰، از ابوهاشم؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۱۹، به نقل از دلائل حمیری، از ابوهاشم با اندکی تفاوت؛ بحار، جلد یاد شده، ص ۹۰، ح ۳۳، به نقل از خرائج و کشف؛ مدینه المعاجز، ص ۵۷۷، ح ۱۰۳، به نقل از ثاقب المناقب، ص ۲۴۸، از ابوهاشم با اندکی تفاوت؛ بحار، ج ۵، ص ۲۵۷، ح ۱۴، به نقل از خرائج؛ اثبات الوصیة، ص ۲۱۲، آن را از حمیری، از ابوهاشم جعفری به نحو کامل روایت کرده است.

موضوعی که از آن خبر داده شده، خود به خود تغییر پذیر نیست مانند خبر دادن از صفات خدا و از جهان هستی در گذشته و آن دسته از روایاتی که می‌گوید: خداوند به اهل ایمان ثواب عطا می‌کند.

نوع دیگر، روایاتی‌اند که می‌توانند به جهت مصلحتی که با تغییر شروطش، دستخوش تغییر گشته خود به خود تغییر یابند و ما تغییر در چنین مواردی را ممکن می‌دانیم نظیر خبر دادن از رخدادهای آینده. مگر این که روایت به گونه‌ای وارد گردد که از آن پی برده شود، موضوع خبرش تغییرناپذیر است در این جا به وجود آن موضوع، قطع و یقین بر ایمان حاصل می‌شود، به همین دلیل بسیاری از این خبرها، قطعی به شمار می‌آیند. بدین سان، پی می‌بریم این گونه خبرها به هیچ وجه قابل تغییر نیستند، در این صورت به چنین روایتی جزم و یقین حاصل می‌کنیم.

#### نشانه‌های ظهور حجة بن الحسن علیه السلام

«أخبرني الحسين بن عبيدالله، عن أبي جعفر محمد بن سفيان البزوفري، عن أحمد بن إدريس، عن علي بن محمد بن قتيبة، عن الفضل بن شاذان النيشابوري، عن اسماعيل بن الصباح، قال: سمعت شيخاً يذكره عن سيف بن عميرة قال: كنت عند أبي جعفر المنصور فسمعتة يقول ابتداءً من نفسه:

يا سيف بن عميرة! لا بدّ من منادٍ ينادي باسم رجل من ولد أبي طالب من السماء.  
فقلت: يرويه أحد من الناس؟.

قال: و الذي نفسي بيده فسمع أذني منه يقول: لا بدّ من منادٍ ينادي باسم رجل من السماء.

قلت: يا أمير المؤمنين إنّ هذا الحديث ما سمعت بمثله قطّ.

فقال: يا سيف! إذا كان ذلك فنحن أوّل من نجيبه، أمّا إنّه أحد بني عمّنا.

قلت: أيّ بني عمّكم؟.

قال: رجل من ولد فاطمة عليها السلام.

ثم قال: يا سيف! لولا أني سمعت أبا جعفر محمد بن عليّ (يحدثني به) ثمّ حدثني به أهل الدنيا ما قبلت منهم، و لكنّه محمد بن عليّ عليهما السلام؛<sup>۱</sup>

حسین بن عبداللّه، به نقل از ابو جعفر محمد بن سفیان بزوفری، از احمد بن ادریس، از علی بن محمد بن قتیبه، از فضل بن شاذان نیشابوری، از اسماعیل بن صباح روایت کرده که می گوید: از پیری سالخورده شنیدم این مطلب را از سیف بن عمیره نقل می کرد که گفت: نزد منصور خلیفه عباسی بودم که - بدون مقدمه - گفت: سیف بن عمیره! ناگزیر سروشی آسمانی، نام مردی از دودمان ابوطالب را اعلام خواهد کرد. بدو گفتم: آیا این سخن را کسی روایت کرده؟

در پاسخ گفت: به خدایی که جانم در دست اوست، به گوش خود [از امام باقر علیه السلام] شنیدم می فرمود: «ناگزیر سروشی آسمانی، نام مردی را اعلام خواهد نمود». گفتم: ای امیرالمؤمنین! چنین روایتی هیچ گاه به گوشم نرسیده.

گفت: پیر مرد! هرگاه چنین چیزی رخ دهد، ما نخستین کسانی هستیم که به آن پاسخ مثبت خواهیم داد زیرا او یکی از عمو زاده های ماست. پرسیدم: کدام عمو زاده؟

گفت: مردی از دودمان فاطمه علیها السلام و پس از آن گفت: ای پیر مرد! اگر من این سخن را از امام باقر علیه السلام نشنیده بودم و همه مردم روی زمین آن را برایم روایت کرده بودند باور نمی کردم ولی چه کنم که او محمد بن علی [امام باقر] است.

«و أخبرني جماعة، عن التلعكبري، عن أحمد بن عليّ الرازي، عن محمد بن عليّ، عن عثمان بن أحمد السماک، عن ابراهيم بن عبدالله الهاشمي، عن يحيى بن أبي طالب، عن عليّ بن

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۲۵، ح ۴۳؛ بحار، ج ۵۲، ص ۲۸۸، ح ۲۵، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از ارشاد مفید، ص ۳۵۸، به اسنادش از احمد بن ادریس؛ بحار، جلد یاد شده، ص ۳۰۰، ح ۶۵، به نقل از کافی، ج ۸، ص ۲۰۹، ح ۲۵۵، به اسنادش از اسماعیل بن صباح با اندکی تفاوت؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۵۸؛ المستجاد، ص ۵۴۶، به نقل از ارشاد؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۴۸، به نقل از ارشاد به نحو اختصار؛ کشف الاستار، ص ۱۷۷، به نقل از عقدر الدرر، ص ۱۱۰، از سیف بن عمیره با اندکی تفاوت؛ خرائج، ج ۳، ص ۱۱۵۷، از سیف بن عمیره به نحو اختصار.

عاصم، عن عطاء بن السائب، عن أبيه، عن عبدالله بن عمر قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لا تقوم الساعة حتى يخرج نحو من ستين كذاباً كلهم يقول أنا نبي؛<sup>۱</sup> جمعی از رجال حدیث، به نقل از تلکبری، از احمد بن علی رازی، از محمد بن علی، از عثمان بن احمد سماک، از ابراهیم بن عبدالله هاشمی، از یحیی بن ابوطالب، از علی بن عاصم، از عطاء بن سائب، از پدرش، از عبدالله بن عمر روایت کرده که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «پیش از قیامت، شصت تن دروغگو دست به جنبش می‌زنند و هر کدام خود را پیامبری معرفی می‌کنند».

«أحمد بن إدريس، عن علي بن محمد بن قتيبة، عن الفضل بن شاذان، عن الحسن بن محبوب، عن أبي حمزة الثمالي قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: إن أبا جعفر عليه السلام كان يقول: خروج السفيناني من المحتوم، و النداء من المحتوم، و طلوع الشمس من المغرب من المحتوم، و أشياء كان يقولها من المحتوم.

فقال أبو عبدالله عليه السلام: و اختلاف بني فلان من المحتوم و قتل النفس الزكية من المحتوم، و خروج القائم من المحتوم.

قلت: و كيف يكون النداء؟

قال: ينادى منادٍ من السماء أول النهار يسمعه كل قوم بألسنتهم: ألا إن الحق في علي و

شيئته.

ثم ينادى ابليس في آخر النهار من الأرض: ألا إن الحق في عثمان و شيئته، فعند ذلك

يرتاب المبطلون؛<sup>۲</sup>

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۲۰۸، ح ۴۶، به نقل از غیبت و ارشاد مفید، ص ۳۵۸، از یحیی بن ابوطالب و در آن آمده است «یخرج المهدي من ولدي ولا يخرج المهدي حتى يخرج ستون»؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۲۵، ح ۴۴، به نقل از غیبت و از اعلام الوری، ص ۴۲۶، از علی بن عاصم، آن گونه که در ارشاد آمده است؛ كشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۵۹؛ المستجاد، ص ۵۴۷؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۴۸، از ارشاد؛ منتخب انوار المصیبه، ص ۲۵، به نقل از خرائج، ج ۳، ص ۱۱۴۹؛ كشف الاستار، ص ۱۷۵، به نقل از عقد الدر، ص ۱۸، از عبدالله بن عمر به نحو مشروح.

۲. بحار، ج ۵۲، ص ۲۸۸، ح ۲۷، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از ارشاد مفید، ص ۳۵۸، از فضل بن شاذان، از فردی که آن را روایت نموده، از ابو حمزه با اندکی تفاوت؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۲۲، ح ۳۱، به

احمد بن ادریس، به نقل از علی بن محمد بن قتیبه، از فضل بن شاذان، از حسن بن محبوب، از ابو حمزه ثمالی روایت کرده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: پدر بزرگوارتان می فرمود: «جنبش سفیانی، سروش آسمانی، طلوع خورشید از مغرب و موارد بسیار دیگری که فرمود، همه به طور قطع به وقوع خواهند پیوست.»  
 امام صادق علیه السلام افزود: «اختلاف فلان خاندان، کشته شدن نفس زکیه و ظهور قائم، نیز همه قطعی اند.»

عرض کردم: آن سروش آسمانی چه ندایی است؟

فرمود: «اعلان کننده‌ای در آغاز روز، از آسمان ندا سر می دهد به گونه‌ای که هر ملتی آن ندا را به زبان خویش می شنود و اظهار می دارد: مردم! به هوش باشید! حق در پیروی از علی و دوستان او است. سپس در پایان آن روز، ابلیس از زمین فریاد می زند که حق در پیروی عثمان (سفیانی) و هواداران او است. این جاست که باطل گرایان در دام شک و تردید گرفتار می آیند.»

«و بهذا الإسناد، عن ابن فضال، عن حماد، عن الحسين بن المختار، عن أبي بصير، عن عامر بن واثلة، عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: عشر قبل الساعة لا بدّ منها: السفیانی، والدجال، والدخان، والدابة، و خروج القائم، و طلوع الشمس من مغربها و نزول عيسى عليه السلام، و خسف بالشرق و خسف بجزيرة العرب، و نار تخرج من قعر عدن تسوق الناس إلى المحشر!»<sup>۱</sup>

نقل از غیبت و از کمال الدین، ص ۶۵۲، ح ۱۴، به اسنادش از حسن بن محبوب با اندکی تفاوت؛ بخشی از آن در اثبات، جلد یاد شده، ص ۵۱۴، ح ۳۵۱، به نقل از غیبت؛ بحار، ج ۵۲، ص ۲۰۶، ح ۴۰، به نقل از کمال؛ کشف الغمّه، ج ۲، ص ۴۵۹؛ المستجاد، ص ۵۴۸، به نقل از ارشاد؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۴۸، به نقل از ارشاد به نحو اختصار؛ اثبات، جلد یاد شده، ص ۷۳۱، ح ۷۴، به نقل از اعلام الوری، ص ۴۲۶، از فضل بن شاذان، آن گونه که در کمال آمده است؛ بحار، ج ۵۲، ص ۳۰۵، ح ۷۵؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۵۱، ح ۶۱، به نقل از کافی، ج ۸، ص ۳۱۰، ح ۴۸۴، به اسنادی دیگر از امام صادق علیه السلام نظیر انتهای آن را روایت کرده و مانند انتهای آن را نیز در خرائج، ج ۳، ص ۱۱۶۱، از امام صادق علیه السلام نقل نموده است.

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۲۰۹، ح ۴۸ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۲۵، ح ۴۵، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ ابتدای آن در ایقاظ من الهجعه، ص ۳۵۶، ح ۱۰۰؛ منتخب انوار المصیثه، ص ۲۴، به نقل از خرائج، ج ۳، ص ۱۱۴۸، ح ۵۷؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۵۹، به نقل از کتاب الشفاء از امیر مؤمنان علیه السلام مانند آن را روایت

به همین اسناد، از ابن فضال، از حماد، از حسین بن مختار، از ابونصر، از عامر بن وائله، از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله اظهار داشت: «پیش از فرا رسیدن رستاخیز، ده رخداد به طور قطع به وقوع خواهد پیوست که عبارتند از: سفیانی، دجال، برخاستن دود، دابه، ظهور قائم، طلوع خورشید از مغرب، فرود آمدن حضرت عیسی علیه السلام از آسمان، فرو رفتن زمین در مشرق، فرو رفتن زمین در جزیره العرب و آتشی که از دورترین کرانه عدن برون آمده و مردم را به سوی محشر می‌راند».

«و بهذا الإسناد، عن ابن فضال، عن حماد، عن ابراهیم بن عمر، عن عمر بن حنظلة، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: خمس قبل قيام القائم من العلامات: الصيحة و السفیانی، و الخسف بالبيداء، و خروج الیمانی، و قتل النفس الزکیة؛<sup>۱</sup>

به همین اسناد، از ابن فضال، از حماد، از ابراهیم بن عمر، از عمر بن حنظله، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «پنج رخداد قبل از ظهور حضرت قائم علیه السلام از نشانه‌های ظهور آن بزرگوار به شمار می‌آید: سروش آسمانی، سفیانی، فرو رفتن

کرده نیز نظیر آن را به نحو اختصار در بحار، ج ۶ ص ۳۰۳، ح ۱ و ص ۳۰۴، ح ۳، از خصال، ص ۴۳۱، ح ۱۳، از ابوظفیل، از خدیفة بن اسید، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ص ۴۴۹، ح ۵۲، به اسنادش از ابوظفیل مانند آن را مسلم در صحیح خود، ج ۴، ص ۲۲۲۵ - ۲۲۲۶، ح ۳۹ و ۴۰ و ابن ماجه در سنن خود، ج ۲، ص ۱۳۴۷، ح ۴۰۵۵، ترمذی در جامع الصحیح، ج ۴، ص ۴۷۷، ح ۲۱۸۳؛ احمد در مسندش، ج ۴، ص ۶؛ ابونعیم در حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۳۵۵؛ ابوداود طباسی در مسند خود، ص ۱۴۳، ح ۱۰۶۷، به اسناد خود از ابوظفیل، آن گونه که در خصال آمده روایت کرده‌اند؛ حاکم در مستدرک خود، ج ۴، ص ۴۲۸، به اسنادش آن را از وائله بن اسقع، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است.

۱. بحار، ج ۵۲، ح ۴۹ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۲۶، ح ۴۶، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ بحار، جلد یاد شده، ص ۲۰۴، ح ۳۴، به نقل از کمال الدین، ص ۶۵۰، ح ۷ و غیبت نعمانی، ص ۲۵۲، ح ۹، به اسنادشان از عمر بن حنظله با اندکی تفاوت؛ نیز بحار، ج یاد شده، ص ۳۰۴، ابتدای ح ۷۴؛ وسائل، ج ۱۱، ص ۳۷، ابتدای ح ۷؛ برهان، ج ۳، ص ۱۷۹، ح ۱؛ نور الثقلین، ج ۴، ص ۴۶، ح ۱۰، محجة بحرانی، ص ۱۵۶؛ حلیة الابرا، ج ۲، ص ۶۱۰، به نقل از کافی، ج ۸، ص ۳۱۰، ابتدای ح ۴۸۳، به اسنادش از عمر بن حنظله با اندکی تفاوت؛ اثبات، جلد یاد شده، ص ۷۲۱، ح ۲۴، به نقل از کمال؛ نیز اثبات، ص ۷۳۵، ح ۹۶، به نقل از غیبت نعمانی؛ منتخب انوار المضیئه، ص ۱۷۷، به نقل از ابن بابویه؛ برهان متقی هندی، ص ۱۱۴، ح ۱۰؛ کشف الاستار، ص ۱۷۷، به نقل از عقد الدرر، ص ۱۱۱، از ابا عبدالله الحسین علیه السلام با اندکی تفاوت ظاهراً نام شریف امام حسین علیه السلام با ابو عبدالله امام صادق اشتباه شده باشد؛ ینابیع المودة، ص ۴۲۶، به نقل از محجة.



زمین در بیابان (بین مکه و مدینه)، جنبش مرد یمنی و کشته شدن نفس زکیّه». «الفضل بن شاذان، عن الحسن بن علی الوشاء، عن أحمد بن عائذ، عن أبي خديجة قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: لا يخرج القائم حتى يخرج إثنا عشر من بني هاشم كلهم يدعو إلى نفسه!»<sup>۱</sup>

فضل بن شاذان، به نقل از حسن بن علی و شاء، از احمد بن عائذ، از ابو خدیجه روایت کرده که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: «پیش از قیام قائم علیه السلام دوازده تن از بنی هاشم دست به جنبش می زنند و هر یک، مردم را به پیروی از خود فرامی خوانند.» «و عنه، عن عبد الله بن جبلة، عن أبي عمارة، عن علي بن أبي المغيرة، عن عبد الله بن شريك العامري، عن عميرة بنت نفيل قالت: سمعت الحسن بن علي عليهما السلام يقول: لا يكون هذا الأمر الذي تنتظرون حتى يبرأ بعضكم من بعض، و يلعن بعضكم بعضاً، و يتفل بعضكم في وجه بعض، و حتى يشهد بعضكم بالكفر على بعض. قلت: ما في ذلك خير؟»

قال: الخیر کله فی ذلك، عند ذلك يقوم قائمنا، فيرفع ذلك كله؛<sup>۲</sup>

نیز فضل بن شاذان، به نقل از عبدالله بن جبلة، از ابو عمارة، از علی بن ابومغیره، از عبدالله بن شریک عامری، از عمیره دخت نفیل روایت کرده که گفت: از حسن بن علی شنیدم می گفت: هنگام ظهوری که در انتظار آن به سر می برید رخ نخواهد داد تا

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۲۶، ح ۴۷، به نقل از غیبت؛ نظیر آن در بحار، ج ۵۲، ص ۲۰۹، ح ۴۷، به نقل از غیبت و از ارشاد مفید، ص ۳۵۸، از حسن بن علی و شاء وارد شده است؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۵۹؛ المستجاد، ص ۵۴۸؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۴۹، به نقل از ارشاد؛ اثبات، جلد یاد شده، ص ۷۳۱، ح ۷۵، به نقل از اعلام الوری، ص ۴۲۶، از حسن بن علی و شاء با اندکی تفاوت؛ خرائج، ج ۳، ص ۱۱۶۲، به نحو ارسال از امام صادق علیه السلام.

۲. بحار، ج ۵۲، ص ۲۱۱، ح ۵۸ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۲۶، ح ۴۸، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ بحار، جلد یاد شده، ص ۱۱۴، ح ۳۳، به نقل از غیبت نعمانی، ص ۲۰۵، ح ۹، به اسنادش از عبدالله بن جبلة با اندکی تفاوت و در آن جمله «حسین بن علی» به جای «حسن بن علی» آمده است؛ منتخب انوار المصیته، ص ۳۰، به نقل از خرائج، ج ۳، ص ۱۱۵۳، ح ۵، از حسن بن علی علیه السلام نظیر آن را آورده؛ فوائد الفکر، ص ۷، به نحو ارسال آن را از حسین بن علی علیه السلام با اندکی تفاوت روایت کرده است و عقد الدرر، ص ۶۳، نظیر آن را از حسین بن علی علیه السلام نقل کرده که ظاهراً با امام صادق علیه السلام اشتباه شده است.

برخی از شما از بعضی دیگر بیزاری جوید و بعضی برخی دیگر را لعن و نفرین نمایند و برخی به چهره برخی دیگر آب دهان افکنند و بعضی به کفر برخی دیگر گواهی دهید.

عرض کردم: آیا در آن اوضاع و احوال خیری نیز وجود دارد؟

فرمود: «هر چه خیر و نیکی است در همان برهه است، در آن هنگام قائم ما دست به قیام می‌زند و همه این عوامل را ریشه کن می‌سازد».

«و روی الفضل، عن علی بن اسباط، عن محمد بن ابی البلاد، عن علی بن محمد الأودی، عن أبیه، عن جدّه قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: بین یدی القائم موت أحمراً، و موت أبيض و جراد فی حینه، و جراد فی غیر حینه، أحمراً كألوان الدم. فأما الموت الأحمر فالسيف، و أما الموت الأبيض فالطاعون؛<sup>۱</sup>

نیز فضل، به نقل از علی بن اسباط، از محمد بن ابوالبلاد، از علی بن محمد اودی، از پدرش، از جدش روایت کرده که گفت: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «پیش از قیام و نهضت قائم علیه السلام مرگی سرخ و مرگی سفید به سراغ مردم خواهند آمد و ملخ‌هایی به موقع و ملخ‌هایی نیز خون‌رنگ و نابه هنگام پدیدار خواهند شد. مرگ سرخ، یعنی شمشیر و مرگ سفید، بیماری طاعون است».

«سعد بن عبدالله، عن الحسن بن علی الزیتونی و عبدالله بن جعفر الحمیری (معاً)، عن أحمد بن هلال العبرتانی عن الحسن بن محبوب، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام في حديث له طويل اختصرنا منه موضع الحاجة - أنه قال: لا بد من فتنة صباء صلیم يسقط

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۲۶، ح ۴۹، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ بحار، ج ۵۲، ص ۲۱۱، ح ۵۹، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از ارشاد مفید، ص ۳۵۹، از محمد بن ابوالبلاد و غیبت نعمانی، ص ۲۷۷، ح ۶۱ به اسنادش از ابراهیم بن ابوالبلاد، نظیر آن را یادآور شده؛ کشف الغمّه، ج ۲، ص ۴۵۹؛ المستجد، ص ۵۴۹، به نقل از ارشاد؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۴۹، به نقل از ارشاد به نحو اختصار؛ اثبات، جلد یاد شده، ص ۷۳۸، ح ۱۱۴، به نقل از غیبت نعمانی؛ کشف الاستار، ص ۱۷۵، به نقل از عقدالدور، ص ۶۵، از علی بن محمد اودی مانند آن را نقل کرده؛ احقاق الحق، ج ۱۳، ص ۳۰۵ و ۳۲۴، به نقل از فصول المهمة، ص ۳۰۱، از علی بن یزید از دی نظیر آن را آورده؛ منتخب انوار المصیبه، ص ۳۰، به نقل از خرائج، ج ۳، ص ۱۱۵۲، از امام صادق علیه السلام نظیر آن را روایت نموده؛ أعلام الوری، ص ۴۲۷ از محمد بن ابوالبلاد مانند آن را آورده است.

فیهَا کُلُّ بَطَانَةٍ وَ وُلَیجَةٍ وَ ذَلِکَ عِنْدَ فِقْدَانِ الشَّیْعَةِ الثَّلَاثِ مِنْ وَلَدِی، یَبْکِیْ عَلَیْهِ أَهْلُ السَّمَاءِ وَ أَهْلُ الْأَرْضِ وَ کَمِ مِنْ مُؤْمِنٍ مَتَأَسَّفٍ حَزَّانٍ حَزِینٍ عِنْدَ فِقْدَانِ الْمَاءِ الْمَعِینِ کَأَنِّیْ بِهِمْ أَسْرًا مَا یَکُونُونَ، وَ قَدْ نُوذُوا نِدَاءً یَسْمَعُهُ مَنْ بُعِدَ کَمَا یَسْمَعُهُ مَنْ قُرْبٍ، یَکُونُ رَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِینَ وَ عَذَابًا لِلْکَافِرِینَ.

فقلت: و آئی نداء هو؟

قال: ینادون فی رجب ثلاثة أصوات من السماء.

صوتاً منها «ألا لعنة الله على الظالمین».

و الصوت الثانی «أزفت الآزفة» یا معشر المؤمنین.

و الصوت الثالث - یرون بدنأ بارزاً نحو عین الشمس - : هذا أمیر المؤمنین قد کثر فی

هلاک الظالمین.

و فی روایة الحمیری و الصوت [الثالث] بدن یری فی قرن الشمس یقول: «إِنَّ اللَّهَ

بَعَثَ فَلَانًا فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا».

وَ قَالَا جَمِيعًا: فَعِنْدَ ذَلِكَ یَأْتِی النَّاسَ الْفَرَجُ، وَ تُوذُ النَّاسَ لَوْ کَانُوا أَحْیَاءَ «وَ یَشْفِی اللَّهُ

صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِینَ»؛<sup>۱</sup>

سعد بن عبدالله، به نقل از حسن بن علی زیتونی و عبدالله بن جعفر حمیری، از

احمد بن هلال عبرتایی، از حسن بن محبوب، از علی بن موسی الرضا علیه السلام - در روایتی

طولانی که آن را به جهت بیان نکته لازم، به اختصار آوردیم - نقل کرده که فرمود: «در

۱. برگرفته از آیه ۱۴ سوره توبه.

۲. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۲۶، ح ۵۰؛ بحار، ج ۵۲، ص ۲۸۹، ح ۲۸، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و

غیبت نعمانی، ص ۱۸۰، ح ۲۸، به اسنادش از احمد بن هلال مانند آن را روایت کرده؛ بخشی از آن در بحار،

ج ۵۳، ص ۹۱، ح ۹۷ و به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و غیبت نعمانی و ایقاظ من الهجعة، ص ۳۵۶، ح

۱۰۱، به نقل از غیبت؛ منتخب انوار المضیئه، ص ۳۶؛ مختصر البصائر، ص ۳۸، به نقل از خرائج، ج ۳، ص

۱۱۶۸، ح ۶۵ با اندکی تفاوت؛ مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۱۴، به نقل از غیبت نعمانی؛ بحار، ج ۵۱، ص

۱۵۲، ح ۲ و ۳؛ اثبات، جلد یاد شده، ص ۴۵۶، ح ۸۶، به نقل از عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶، ح ۱۴؛

کمال الدین، ص ۳۷۰، ح ۳، به اسنادش از عبرتایی، ابتدای آن را به نحو مشروح آورده؛ نور الثقلین، ج ۵، ص

۳۸۶، ح ۳۹، به نقل از عیون؛ دلائل الامامة، ص ۲۴۵، به اسناد خود از احمد بن هلال؛ اثبات الوصیة، ص

۲۲۷، به نقل از حمیری به نحو اختصار.

آستانه ظهور حضرت مهدی علیه السلام فتنه و آشوبی سخت در خواهد گرفت که در آن هر گونه دوستی و رفاقت از بین می رود. این ماجرا، هنگامی رخ می نماید که شیعیان، سومین فرد دودمان مرا از دست داده باشند. ساکنان آسمان و زمین در فقدانش گریانند، چه بسیار از اهل ایمان که به هنگام از دست دادن آب زلال و گوارا، تأسف خورده و دل سوخته و اندوهبارند. گویی آن ها را می نگریم که بسیار شاد و مسرورند و آنان را صدا می زنند، کسانی که دور دستند نظیر آنان که نزدیکند، آن ندا را می شنوند. سروشی که برای اهل ایمان رحمت و برای کافران، عذاب به شمار می آید.

عرض کردم: ندایی که می فرمایی چگونه ندایی است؟

فرمود: «در ماه رجب سه گونه ندا از آسمان برایشان سر داده می شود: یکی می گوید: «به هوش باشید! که لعنت و نفرین خدا بر ستمگران باد». ندای دوم اظهار می دارد: «ای اهل ایمان! رستخیز نزدیک شد» و ندای سوم می گوید: «این فرد، امیر مؤمنان است که برای هلاک ساختن ستم پیشگان به دنیا باز گشته است» و در آن هنگام مردم، بدنی را آشکارا در کنار قرص خورشید نظاره گرند.

در روایت حمیری آمده است: آن ندا، بدنی است که در کنار قرص ماه دیده می شود و اظهار می دارد: خداوند، فلانی را برانگیخته، سخنش را بشنوید و از او فرمان برید.

حسن بن علی زیتونی و عبدالله بن جعفر حمیری هر دو گفته اند: در این هنگام دوران فرج و گشایش مردم فرا می رسد و مردمی که از دنیا رفته اند آرزومندند در آن زمان زنده باشند و خداوند بدین وسیله بر دل اهل ایمان مَرَّهَم می نهد.

«الفضل بن شاذان، عن نصر بن مزاحم، عن ابن هبيرة، عن أبي زرعة، عن عبد الله بن رزين، عن عمار بن ياسر رضي الله عنه أنه قال: دعوة أهل بيت نبيكم في آخر الزمان، فالزموا الأرض وكفوا حتى تروا قادتها، فإذا خالف الترك الروم وكثرت الروم وكثرت الحروب في الأرض، ينادي منادٍ على سور دمشق: ويل لازم من شرّ قد اقترب و يخرب

حائظ مسجدها؛<sup>۱</sup>

فضل بن شاذان، به نقل از نصر بن مزاحم، از ابولهیعه، از ابو زرعه، از عبدالله بن رزین، از عمار یاسر رضی الله عنه روایت کرده که گفت: «دعوت و فراخوانی خاندان پیامبرتان در آخرالزمان تحقق خواهد یافت. بنابراین، هیچ گونه تحرکی نداشته و اقدامی انجام ندهید تا رهبران و پیشگامان این دعوت را نظاره گر باشید، آن گاه که ترکان (روس‌ها) و رومیان (غربیان) با یکدیگر بستیزند و جنگ و خونریزی زمین را فرا گیرد، ندا دهنده‌ای از سمت حصار دمشق ندا سر می‌دهد: وای از فتنه و آشوبی حتمی که وقوعش نزدیک است. در این زمان دیوار مسجد دمشق ویران می‌گردد».

«الفضل، عن ابن أبي نجران، عن محمد بن سنان، عن أبي الجارود، عن محمد بن بشر، عن محمد بن الحنفية قال: قلت له: قد طال هذا الأمر حتى متى؟ قال: فحرّك رأسه ثم قال: أنى يكون ذلك و لم يعضّ الزمان؟ أنى يكون ذلك و لم يجفوا الأخوان؟ أنى يكون ذلك و لم يظلم السلطان؟ أنى يكون ذلك و لم يقم الزنديق من قزوين فيهلك ستورها و يكفر صدورها و يغير سورها و يذهب بهجتها؟ من فرّ منه أدركه، و من حاربه قتله، و من اعتزله افتقر، و من تابعه كفر حتى يقوم باكيان: باک ييکی علی دینه و باک ييکی علی دنياه؛<sup>۲</sup>

فضل، به نقل از ابونجران، از محمد بن سنان، از ابوالجارود، از محمد بن بشر، از محمد حنفیه روایت کرده که گفت: بدو عرض کردم: هنگامه ظهور، به طول انجامیده پس چه زمانی فرا خواهد رسید؟ روای می‌گوید: حضرت سر مبارکش را تکان داد و فرمود: «چگونه آن هنگامه فرارسد با این که هنوز دشواری زمانه فرا نرسیده! چگونه فرارسد در صورتی که برادران دینی بر یکدیگر جفا روا نداشته‌اند! چگونه فرا می‌رسد و زمامداران هنوز به جور و ستم، دست نیازیده‌اند! چگونه فرارسد که هنوز

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۲۱۲، ح ۶۰ به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و ابتدای آن در ایقاظ من الهجعة، ص ۳۵۷، ح ۱۰۲.

۲. بحار، ج ۵۲، ص ۲۱۲، ح ۶۱ به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

آن مرد از خدای خیر از قزوین ظاهر نشده و مردم آن سامان را هتک حرمت ننموده و شخصیت‌های آن دیار را تکفیر نکرده و حصار و دیوار آن را تغییر و تبدیل نداده و سرسبزی و خرمی‌اش را از بین نبرده است. هرکس از او بگریزد، به وی دست خواهد یافت و آن کس با او بستیزد او را به قتل می‌رساند و آن کس از او کناره گیرد، به تنگدستی گرفتار شود و هرکس پیروی‌اش نماید، به دامن کفر افتد به گونه‌ای که در آن میان دو دسته از مردم، یکی بر دین و یکی بر دنیای خویش گریان هستند».

«الفضل، عن الحسن بن محبوب، عن عمرو بن أبي المقدم، عن جابر الجعفی، عن أبي جعفر عليه السلام قال: الزم الأرض ولا تحرك يداً ولا رجلاً حتى تری علامات أذکرها لك وما أراک تدرك:

إختلاف بنی فلان و منادٍ ینادی من السماء، و یحییکم الصّوت من ناحية دمشق بالفتح، و خسف قرية من قرى الشام تسمى الجابية.

و ستقبل اخوان الترك حتى ينزلوا الجزيرة، و ستقبل مارقة الروم حتى ينزلوا الرملة، فتلك السنة فيها اختلاف كثير في كل أرض من ناحية المغرب.

فأول أرض تخرب الشام، یختلفون عند ذلك على ثلاث رايات: راية الأصهب، و راية الأبقع و راية السفیانی؛<sup>۱</sup>

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۲۷، ح ۵۱، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ ابتدای آن در وسائل، ج ۱۱، ص ۴۱، ح ۱۶؛ بحار، ج ۵۲، ص ۲۱۲، ح ۶۲، به نقل از غیبت یا از ارشاد مفید، ص ۳۵۹، از حسن بن محبوب؛ کشف الغمّه، ج ۲، ص ۴۵۹؛ المستجاد، ص ۵۴۹، به نقل از ارشاد؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۴۹، به نقل از ارشاد به نحو اختصار؛ منتخب انوار المضيئه، ص ۱۷۴؛ اثبات، جلد یاد شده، ص ۷۳۲، ح ۷۸، به نقل از اعلام الوری، ص ۴۲۷، از حیث سند و متن آن گونه که در ارشاد آمده است؛ بحار، جلد یاد شده، ص ۲۲۲، ابتدای ح ۸۷؛ نور الثقلین، ج ۱، ص ۴۸۵، ح ۲۷۷؛ برهان، ج ۱، ص ۱۶۳، ابتدای ح ۱۰، به نقل از عیاشی، ج ۱، ص ۶۴، ابتدای ح ۱۱۷، از جابر جعفی؛ بحار، جلد یاد شده، ص ۲۳۷، ابتدای ح ۱۰۵، به نقل از غیبت نعمانی، ص ۲۷۹، ح ۶۷، به اسانید سه گانه‌اش از جابر به نحو مشروح؛ اختصاص، ص ۲۵۵، از عمرو بن ابوالمقدام، از جابر جعفی با اندکی تفاوت؛ برهان، جلد یاد شده، ج ۱، ص ۲۷۷، ابتدای ح ۵؛ محجّه، ص ۵۳، به نقل از غیبت نعمانی؛ منتخب انوار المضيئه، ص ۳۳، به نقل از خرائج، ج ۳، ص ۱۱۵۶، ح ۶۲، به نحو ارسال از امام باقر علیه السلام؛ کشف الاستار، ص ۱۷۳، به نقل از عقد الدرر، ص ۴۹، مانند آن را یاد آور شده است؛ احقاق الحق، ج ۱۳، ص ۳۵۵، به نقل از فصول المهمه، ص ۳۰۱، به نحو اختصار.

فضل، به نقل از حسن بن محبوب، از عمرو بن ابوالمقداد، از جابر جعفی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «از خانه بیرون مرو و هیچ گونه اقدامی انجام مده تا نشانه‌هایی را که برایت یادآور شدم نظاره گر باشی و تصور نمی‌کنم زمان وقوع آن‌ها را درک نمایی. اختلاف فلان خاندان و ندا کننده‌ای که از آسمان ندا سز می‌دهد و سرش فتح و پیروزی را از ناحیه دمشق خواهد شنید و «الجایه» یکی از روستاهای دمشق به زمین فرو خواهد رفت آن گاه ترکان (روس‌ها) در «جزیره» و از دین برگشتگان غربی در «رمله» فرود خواهند آمد. در آن سال در هر ناحیه‌ای از سرزمین غرب اختلاف فراوان به وجود خواهد آمد و شام، نخستین منطقه‌ای است که به ویرانه تبدیل می‌شود و سبب این ویرانی، حضور سه پرچم (سیاه) اصبه، ابقع و پرچم سفیانی است.»

«أحمد بن علی الرازی، عن المقانعی، عن بكار بن أحمد، عن حسن بن حسين، عن عبدالله بن بكير، عن عبد الملك بن اسماعيل الأسدي، عن أبيه قال: حدثني سعيد بن جبیر قال: السنة التي يقوم فيها المهديّ تمطر أربعاً و عشرين مطرة يري أثرها و بركتها؛<sup>۱</sup> احمد بن علی رازی، به نقل از مقانعی، از بکار بن احمد، از حسن بن حسین، از عبدالله بکیر، از عبدالملک بن اسماعیل اسدی، از پدرش، از سعید بن جبیر روایت کرده که گفت: سالی که در آن، حضرت مهدی قیام و نهضت خویش را آغاز می‌کند بیست و چهار نوبت باران می‌بارد که آثار و برکات آن مشاهده می‌شود.»

از کعب الاحبار نقل شده که گفت: «إذا ملك الرجل من بني العباس يقال له: عبدالله و هو ذو العين، بها افتحوا و بها يختمون، و هو مفتاح البلاء و سيف الفناء، فإذا قرىء له كتاب بالشام من عبدالله أمير المؤمنين لم تلبثوا أن يبلغكم أن كتاباً قرىء على منبر مصر: من عبدالله عبدالرحمان أمير المؤمنين.»

و فی حدیث آخر قال: الملك لبني العباس حتى يبلغكم كتاب قرىء بمصر من عبدالله

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۲۱۲، ح ۶۳، به نقل از غیبت؛ کشف الغمّه، ج ۲، ص ۴۶۰؛ المستجداد، ص ۵۵۰، به نقل از ارشاد مفید، ص ۳۵۹، از عبدالله بن بکیر؛ اعلام الوری، ص ۴۲۹، از عبدالله بن بکیر.

عبدالرحمان أمير المؤمنين، و إذا كان ذلك فهو زوال ملكهم و انقطاع مدتهم، فإذا قرىء عليكم أول النهار لبني العباس من عبدالله (عبدالله) أمير المؤمنين فانتظروا كتاباً يقرأ عليكم [من آخر النهار] من عبدالله عبد الرحمان أمير المؤمنين. و ويل لعبدالله من عبد الرحمن؛<sup>۱</sup>

آن گاه که مردی به نام عبدالله<sup>۲</sup> صاحب عین، از بنی عباس به زمامداری می‌رسد آغاز و پایان خلافتشان در آن سامان خواهد بود. این زمامدار، کلید فتنه و شمشیر کشتار و نابودی است.

آن هنگام که نامه‌ای از عبدالله، عبدالله امیرالمؤمنین در شام برایش قرائت گردد، دیری نمی‌پاید که اطلاع خواهید یافت نامه‌ای نیز بر فراز منبر مصر، از عبدالله عبدالرحمان امیرالمؤمنین برای وی خوانده می‌شود.

در نقلی دیگر گفته است: خلافت، هم چنان در اختیار بنی عباس خواهد بود تا اطلاع حاصل کنید که در مصر، نامه‌ای از عبدالله عبدالرحمان امیرالمؤمنین، قرائت شده، هرگاه چنین رخدادی به وقوع پیوست، خلافتشان برباد رفته و عمر حکومتشان به سرآمده است. بنابراین، هر زمان در آغاز روز، نامه‌ای از عبدالله، عبدالله امیرالمؤمنین برای بنی عباس قرائت شد، در انتظار نامه‌ای باشید که از عبدالله عبدالرحمان امیرالمؤمنین برایتان خوانده می‌شود. وای بر عبدالله از آن چه از ناحیه عبدالرحمان، متحمل می‌شود».

«و روی حذلم بن بشیر قال: قلت لعلی بن الحسین علیهما السلام: صف لی خروج المهدي و عرفنی دلائله و علاماته؟ فقال: یكون قبل خروجه خروج رجل یقال له: عرف السلمی بأرض الجزيرة، و یكون مأواه تکریت و قتله بمسجد دمشق ثم یكون خروج

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۲۱۳، ح ۶۴

۲. در بحار آورده است که «صاحب عین» یعنی آن که حرف نخست نامش (عین) باشد چنان که نام نخستین خلیفه عباسی، ابوالعباس عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس و نام آخرین خلیفه آنان، عبدالله بن منصور المستنصر، ملقب به معتصم بوده که در سال ۶۵۶ درگذشته است. به تصحیح سایر اجزاء روایت نیازی نمی‌بینیم زیرا از کعب الاحبار نقل شده و متصل به معصوم نیست.



شعیب بن صالح من سمرقند.

ثم يخرج السفیانی الملعون من الوادی الیابس و هو من ولد عتبة بن ابي سفیان فاذا ظهر السفیانی اختفی المهدی ثم يخرج بعد ذلك؛<sup>۱</sup>

حذلم بن بشیر روایت کرده و می گوید: به علی بن حسین علیه السلام عرضه داشتم: ظهور حضرت مهدی علیه السلام را برایم توصیف و علامات و نشانه هایش را برایم تشریح فرما. حضرت فرمود: پیش از ظهور او فردی به نام عوف سلمی در سرزمین «جزیره» دست به جنبش می زند و محل اقامتش تکریت خواهد بود و در مسجد دمشق به قتل می رسد. پس از او شعیب بن صالح از سمرقند ظاهر می شود و آن گاه سفیانی ملعون، از دودمان، عتبة بن ابوسفیان از «وادی یابس»<sup>۲</sup> خروج می کند. به هنگام خروج سفیانی، حضرت مهدی نهان زیستی اختیار کرده و سپس قیام جهانی خویش را آغاز می کند. «و روی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم [انه] قال: يخرج بقزوين رجل اسمه اسم نبي، يسرع الناس إلى طاعته، المشرك و المؤمن، يملأ الجبال خوفاً؛<sup>۳</sup>

از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود: «در قزوین شخصی که همانام یکی از پیامبران است دست به جنبش می زند و مردم اعم از مشرک و مؤمن به سرعت به اطاعتش در می آیند، به گونه ای که کوه ها را آکنده از بیم و وحشت می سازد».

«الفضل بن شاذان، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن ثعلبة، عن بدر بن الخليل الأزدي قال: قال أبو جعفر عليه السلام: آيتان تكونان قبل القائم لم تكونا منذ هبط آدم عليه السلام إلى الأرض: تنكسف الشمس في النصف من شهر رمضان و القمر في آخره. فقال رجل: يابن رسول الله تنكسف الشمس في آخر الشهر و القمر في النصف؟»

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۲۱۳، ح ۶۵ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۲۷، ح ۵۲، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ منتخب انوار المصیبه، ص ۳۱، به نقل از خرائج، ج ۳، ص ۱۱۵۵، ح ۶۱، از علی بن حسین علیه السلام با اندکی تفاوت.

۲. نام منطقه ای در حوران و مناطق مرزی سوریه و اردن.

۳. بحار، ج ۵۲، ص ۲۱۳، ح ۶۶ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۲۷، ح ۵۳، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ منتخب انوار المصیبه، ص ۲۵، به نقل از خرائج، ج ۳، ص ۱۱۴۸، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نظیر آن را روایت کرده است.

فقال أبو جعفر عليه السلام: إني لأعلم بما تقول و لكنهما آيتان لم تكونا منذ هبط آدم عليه السلام؛<sup>۱</sup>

فضل بن شاذان، به نقل از احمد بن محمد بن ابونصر، از ثعلبه، از بدر بن خلیل از دی روایت کرده که گفت: امام باقر علیه السلام فرمود: «اندکی پیش از ظهور قائم، دو نشانه رخ خواهد داد که از زمان فرود آمدن حضرت آدم به زمین، سابقه نداشته‌اند: خورشید در نیمه ماه رمضان و ماه، در پایان همان ماه می‌گیرد».

مردی عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا! خورشید در نیمه ماه رمضان و ماه در پایان آن می‌گیرد؟<sup>۲</sup>

حضرت فرمود: «من از منظور تو آگاهم، ولی این دو نشانه از زمان فرود آمدن حضرت آدم به زمین، بی سابقه است».

«الفضل، عن الحسن بن علی بن فضال، عن ثعلبة، عن شعيب الحداد، عن صالح قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: ليس بين قيام القائم و بين قتل النفس الزكية إلا خمس عشرة ليلة؛<sup>۳</sup>

فضل، به نقل از حسن به علی بن فضال، از ثعلبه، از شعيب حداد، از صالح روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود: «میان قیام [حضرت] قائم علیه السلام و کشته

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۲۷، ح ۵۴، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ بحار، ج ۵۲، ص ۲۱۳، ح ۶۷، به نقل از غیبت و از ارشاد مفید، ص ۳۵۹، از فضل بن شاذان با اندکی تفاوت؛ غیبت نعمانی، ص ۲۷۱، ح ۴۵، به اسنادش از ثعلبه بن میمون؛ کافی، ج ۸، ص ۲۱۲، ح ۲۵۸، به اسناد خود از بزنی؛ بحار، ج ۵۸، ص ۱۵۳، به نقل از ارشاد و کافی؛ کشف الغمته، ج ۲، ص ۴۶۰؛ المستجاد، ص ۵۵۰، به نقل از ارشاد؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۴۹، به نقل از ارشاد به نحو اختصار؛ کشف الاستار، ص ۱۷۶؛ بشارة الاسلام، ص ۱۱۱، به نقل از عقدالدرر، ص ۶۵، از یزید بن خلیل اسدی با اندکی تفاوت؛ أعلام الوری، ص ۴۲۹، از فضل بن شاذان آن گونه که در ارشاد آمده است.

۲. اثبات الهداة، ص ۷۲۰، ح ۱۹، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و کمال الدین، ص ۶۴۹، ح ۲، به اسنادش از ثعلبه بن میمون؛ بحار، ج ۵۲، ص ۲۰۳، ح ۳۰، به نقل از غیبت و کمال و ارشاد مفید، ص ۳۶۰، از ثعلبه بن میمون با اندکی تفاوت؛ کشف الغمته، ج ۲، ص ۴۶۰؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۴۹، به نقل از ارشاد؛ اثبات، جلد یاد شده، ص ۷۳۱، ح ۷۷، به نقل از أعلام الوری، ص ۴۲۷، از علی بن مهزیار، از عبدالله بن محمد حجاج، از ثعلبه بن میمون آن گونه که در کمال آمده است؛ خرائج، ج ۳، ص ۱۶۲، از امام صادق علیه السلام مانند آن را روایت کرده است.

شدن نفس زکیه<sup>۱</sup>، تنها پانزده روز فاصله است.»

«و عنه، عن نصر بن مزاحم، عن عمرو بن شمر، عن جابر قال: قلت لأبي جعفر علیه السلام متى يكون هذا الأمر؟ فقال عليه السلام: أتى يكون ذلك يا جابر و لما تكثرت القتلى بين الحيرة و الكوفة؟!<sup>۲</sup>»

نیز فضل، به نقل از نصر بن مزاحم، از عمرو بن شمر، از جابر روایت کرده که گفت: به امام باقر علیه السلام عرضه داشتم: «هنگامه ظهور حضرت مهدی علیه السلام چه زمانی خواهد بود؟ امام علیه السلام فرمود: «ای جابر! چگونه آن هنگامه فرارسد با این که هنوز میان حیره و کوفه کشتار فراوان صورت پذیرفته است.»

«عنه، عن ابن أبي نجران، عن محمد بن سنان، عن الحسين بن المختار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إذا هدم حائط مسجد الكوفة مؤخره مما يلي دار عبد الله بن مسعود فعند ذلك زوال (ملك) بني فلان، أما إن هادمه لا بينيه؛<sup>۳</sup>»

فضل، به نقل از ابن ابونجران، از محمد بن سنان، از حسین بن مختار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «هرگاه دیوار پشت مسجد کوفه جنب خانه عبد الله بن مسعود ویران گشت، خلافت فلان خاندان منقرض می گردد و ویران کننده آن

۱. وی ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام ملقب به: ارقط، مهدی و نفس رکیه است. او یکی از اشراف و بزرگان دودمان ابوطالب به شمار می رود شیخ طوسی در رجال خود او را از یاران امام صادق علیه السلام دانسته و می گوید: «وی در سال ۱۴۵ در مدینه به شهادت رسید.»

۲. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۲۸، ح ۵۵، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ بحار، ج ۵۲، ص ۲۰۹، ح ۵۰، به نقل از غیبت و از ارشاد مفید، ص ۳۶۰، از عمرو بن شمر، نظیر آن را آورده؛ کشف الغمّه، ج ۲، ص ۴۶۰، به نقل از ارشاد؛ منتخب انوار المصیبه، ص ۳۵، به نقل از خرائج، ج ۳، ص ۱۱۶۱، از امام باقر علیه السلام.

۳. همان، ح ۵۶ و بشارة الاسلام، ص ۱۱۶، به نقل از غیبت؛ بحار، ج ۵۲، ص ۲۱۰، ح ۵۱، به نقل از غیبت و از ارشاد مفید، ص ۳۶۰، از محمد بن سنان با اندکی تفاوت؛ غیبت نعمانی، ص ۲۷۶، ح ۵۷، به اسنادش از محمد بن سنان، از حسن بن مختار، از خالد قلانسی، از امام صادق علیه السلام نظیر آن را روایت کرده است؛ اثبات، جلد یاد شده، ص ۵۵۴، ح ۵۸۴، به نقل از ارشاد و از کشف الغمّه، ج ۲، ص ۴۶۰، به نقل از ارشاد؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۴۹، به نقل از ارشاد؛ برهان متقی هندی، ص ۱۱۵، ح ۱۲، به نقل از عقد الدرر، ص ۵۱، از ابا عبدالله حسین بن علی علیه السلام و در آن جمله «و عند زواله خروج المهدی» به جای جمله «امام ان هادمه لا بینیه» آمده است؛ عدد القویه، ص ۷۷، ح ۱۲۹؛ خرائج، ج ۳، ص ۱۱۶۳، به نحو ارسال از امام صادق علیه السلام نظیر آن را آورده است.

دیوار، اقدام به مرمت و بنای آن نخواهد کرد».

«و عنه، عن سيف بن عميرة، عن بكر بن محمد الأزدي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: خروج الثلاثة: الخراسانيّ و السفیانیّ و الیمانیّ فی سنة واحدة، فی یوم واحد و لیس فیها رایة بأهدى من رایة الیمانی یهدى إلى الحق؛<sup>۱</sup>

فضل، به نقل از سیف بن عمیره، از بکر بن محمد ازدی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «جنبش خراسانی و سفیانی و یمنی در یک سال و یک ماه و یک روز رخ خواهد داد و پرچم یمنی از همه، هدایت یافته تر است و مردم را به حق رهنمون می گردد».

«عنه، عن ابن فضال، عن ابن بُکیر، عن محمد بن مسلم قال: یخرج قبل السفیانیّ مصریّ و یمانیّ؛<sup>۲</sup>

فضل، به نقل از ابن فضال، از ابن بُکیر، از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت:<sup>۳</sup> پیش از جنبش سفیانی، دو مرد مصری و یمنی دست به جنبش خواهند زد».

«عنه، عن عثمان بن عیسی، عن درست بن أبي منصور، عن عمار بن مروان، عن أبي بصیر قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام یقول: من یضمن لی موت عبد الله أضمن له القائم.

ثمّ قال: إذا مات عبد الله لم یجتمع الناس بعده علی أحد و لم یتناه هذا الأمر دون صاحبکم إن شاء الله، و ینهب ملک السنین و یصیر ملک الشهور و الأیام.

۱. بحار، ج ۵۲، ح ۵۷، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ بحار، ج ۵۲، ص ۲۱۰، ح ۲۵، به نقل از غیبت و از ارشاد مفید، ص ۳۶۰، از سیف بن عمیره با اندکی تفاوت؛ کشف الغمّه، ج ۲، ص ۴۶۰؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۵۰، به نقل از ارشاد؛ اثبات، جلد یاد شده، ص ۷۷۳، ح ۸۴، به نقل از اعلام الوری، ص ۴۲۹، از سیف بن عمیره، آن گوه که در ارشاد آمده است؛ مختصر اثبات الرجعة، ص ۲۱۶، ح ۱۷؛ خرائج، ج ۳، ص ۱۱۶۳، از امام صادق علیه السلام نظیر آن را آورده است.

۲. بحار، ج ۵۲، ص ۲۱۰، ح ۵۳ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۲۸، ح ۱۵۸، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).  
 ۳. در سایر نسخه ها نیز چنین است ولی ظاهراً جمله «امام صادق علیه السلام فرمود:» از قلم مؤلف عالی مقام و مستنسخ، افتاده است.

فقلت: يطول ذلك؟ قال: كلاً؛<sup>۱</sup>

فضل، به نقل از عثمان بن عیسی، از درست بن ابومنصور، از عمّار بن مروان، از ابوبصیر روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: «آن کس که مرگ عبدالله را برایم ضمانت کند، ظهور قائم را برایش تضمین خواهم کرد.»  
آن گاه فرمود: «هرگاه عبدالله، از دنیا رفت، مردم پس از او اطراف هیچ کس، گرد نخواهند آمد و به خواست خدا، بساط آن را کسی جز امام و پیشوای شما بر نمی چیند و سلطنت چندین و چند ساله به پایان می رسد و به خلافت چند ماهه و چند روزه، تبدیل خواهد گشت.»

عرض کردم: این وضعیت به طول می انجامد؟

فرمود: «هرگز.»

«عنه، عن محمد بن علی، عن سلام بن عبدالله، عن أبي بصير، عن بكر بن حرب، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: لا يكون فساد ملك بني فلان حتى يختلف سيفا بني فلان، فإذا اختلفا كان عند ذلك فساد ملكهم؛<sup>۲</sup>

فضل، به نقل از محمد بن علی، از سلام بن عبدالله، از ابوبصیر، از بکر بن حرب، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «خلافت فلان خاندان، تا آن زمان که شمشیرهای فلان خاندان، درگیر نشوند، پایان نخواهد پذیرفت و هرگاه شمشیر هایشان با هم در آویخت، خلافتشان منقرض خواهد گشت.»

«الفضل، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: إن من علامات الفرج حدثاً يكون بين الحرمين، قلت: و أي شيء (يكون) الحدث؟ فقال: عصبية

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۲۱۰، ح ۵۴ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۲۸، ح ۵۹ و بشارة الاسلام، ص ۱۱۸، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ عدد القویة، ص ۷۷، ح ۱۳۰، از امام صادق علیه السلام به نحو اختصار؛ خرائج، ج ۳، ص ۱۱۶۳ به نحو ارسال از امام صادق علیه السلام.

۲. بحار، ج ۵۲، ص ۵۵۲۱۰، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ از خرائج، ج ۳، ص ۱۱۶۴، به نحو ارسال از امام صادق علیه السلام.

تكون بين الحرمین، و يقتل فلان من ولد فلان خمسة عشر كبشاً؛<sup>۱</sup>

فضل، به نقل از احمد بن محمد بن ابونصر، از علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: «یکی از نشانه‌های ظهور (حضرت مهدی علیه السلام) رخدادی است که بین مکه و مدینه به وقوع خواهد پیوست».

عرض کردم: آن حادثه چگونه رخدادی است؟

فرمود: «نبرد تعصب گرایانه‌ای بین مکه و مدینه رخ می‌دهد که فلانی، پانزده تن از شخصیت‌های فلان دودمان را به قتل می‌رساند».

«و عنه، عن ابن فضال و ابن أبي نجران، عن حماد بن عيسى، عن ابراهيم بن عمر اليماني عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لا يذهب ملك هؤلاء حتى يستعرضوا الناس بالكوفة يوم الجمعة لكأني أنظر إلى رؤس تنذر فيما بين المسجد و أصحاب الصابون؛<sup>۲</sup>

فضل، به نقل از ابن فضال و ابن ابونجران، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از ابوبصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خلافت اینان، تا مردم را روز جمعه در کوفه کشتار نکنند، پایان نخواهد پذیرفت. گویی به سرهایی می‌نگرم که حد فاصل میان مسجد و محله اصحاب صابون، از بدن جدا و به هوا پرتاب می‌شوند».

«و عنه، عن علي بن أسباط، عن الحسن بن الجهم قال: سأل رجل أبا الحسن عليه

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۲۸، ح ۶۰، به نقل از غیبت؛ بحار، ج ۵۲، ص ۲۱۰، ح ۵۶، به نقل از غیبت و از ارشاد مفید، ص ۳۶۰، از فضل بن شاذان به نحو اختصار و در آن کلمه «مسجدین» به جای «حرمین» آمده است؛ کشف الغمته، ج ۲، ص ۴۶۱؛ نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۵۰، ذیل ح ۱۲، به نقل از ارشاد؛ بحار، جلد بیاد شده، ص ۱۸۴، ذیل ح ۸؛ مرآة العقول، ج ۴، ص ۵۱؛ اثبات، جلد یاد شده، ص ۲۹۷، ذیل ح ۱۲۸، به نقل از قرب الإسناد، ص ۱۶۴، از احمد بن محمد بن عیسی، از بزنظی نظیر آن را آورده است؛ منتخب انوار المضیئه، ص ۳۸، به نقل از خرائج، ج ۳، ص ۱۶۹، از بزنظی با اندکی تفاوت.

۲. بحار، ج ۵۲، ص ۲۱۱، ح ۵۷، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از ارشاد مفید، ص ۳۶۰، از حماد بن عیسی و در آن جمله «فیما بین باب الفیل» به جای جمله «فیما بین المسجد» آمده است؛ کشف الغمته، ج ۲، ص ۴۶۱، به نقل از ارشاد.

السلام عن الفرغ، فقال: ما تريد، الإكثار أو أجل لك؟  
فقال: أريد تجمله لي.

فقال: إذا تحركت رايات قيس بمصر و رايات كندة بخراسان. أو ذكر غير كندة؛<sup>۱</sup>  
فضل، به نقل از علی بن اسباط، از حسن بن جهم روایت کرده که گفت: مردی  
هنگامه ظهور را از علی بن موسی الرضا علیه السلام جویا شد.

حضرت فرمود: «آن را مفضل برایت بیان کنم یا کوتاه؟»  
مرد می گوید: عرض کردم: کوتاه.

امام علیه السلام فرمود: «هرگاه پرچم های قیس در مصر و پرچم های کِنده در خراسان به  
حرکت درآیند، هنگامه ظهور است و یا غیر کننده را نیز یادآور شد.»

«عنه، عن الحسن بن محبوب، عن علی بن أبي حمزة عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه  
السلام قال: أن قدام القائم لسنة غيداة يفسد التمر في النخل فلا تشكوا في ذلك؛<sup>۲</sup>

فضل، به نقل از حسن بن محبوب، از علی بن ابو حمزه، از ابوبصیر، از امام  
صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «پیش از ظهور حضرت مهدی علیه السلام سالی پر باران  
خواهد آمد که خرما بر درخت نخل فاسد می شود<sup>۳</sup>، در این باره شکوه مکنید.»

«و عنه، عن أحمد بن عمر بن سالم، عن يحيى بن علي، عن الربيع، عن أبي ليلى، قال:  
تُغَيَّرُ الحَبَشَةُ البَيْتِ فيكسرونه و يؤخذ الحجر فينصب في مسجد الكوفة؛<sup>۴</sup>

فضل، به نقل از احمد بن عمر بن سالم، از یحیی بن علی، از ربیع، از ابولبید روایت

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۲۸، ح ۶۱ به نقل از غیبت؛ بحار، ج ۵۲، ص ۲۱۴، ح ۶۸، به نقل از غیبت و از  
ارشاد مفید، ص ۲۶۰، از علی بن اسباط با اندکی تفاوت؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۶۱، به نقل از ارشاد؛  
منتخب انوار المصیبه، ص ۳۶، به نقل از خرائج، ج ۳، ص ۱۱۶۵، از حسن بن جهم با اندکی تفاوت؛ اثبات،  
جلد یاد شده، ص ۷۳۳، ح ۸۵، به نقل از أعلام الوری، ص ۴۲۹، آن گونه که در ارشاد آمده است.

۲. بحار، ج ۵۲، ص ۲۱۴، ح ۶۹ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۲۸، ح ۶۲، به نقل از غیبت؛ اثبات، ج یاد شده،  
ص ۷۴۲، ح ۱۲۴؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۶۱، به نقل از ارشاد مفید، ص ۳۶۱، از علی بن حمزة با اندکی  
تفاوت؛ منتخب انوار المصیبه، ص ۳۵، نظیر آن را به نقل از خرائج، ج ۳، ص ۱۱۶۴، از امام صادق علیه السلام روایت  
کرده است؛ أعلام الوری، ص ۴۲۸، از علی بن ابو حمزه مانندش را نقل نموده است.

۳. شاید فاسد شدن خرما بر درخت، به جهت باران فراوان باشد.

۴. بحار، ج ۵۲، ص ۲۱۵، ح ۷۰، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

کرده که گفت: زنگیان، خانه خدا را درهم می کوبند و حجرالاسود به یغما می رود و در مسجد کوفه نصب می گردد».

«و عنه، عن ابن أبي عمير، عن عمر بن أذينة، عن محمد بن مسلم قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: ان السفیانی یملك بعد ظهوره علی الكور الخمس حمل امرأة؛ ثم قال علیه السلام: أستغفر الله حمل حمل، و هو من الأمر المحتوم الذي لا بد منه؛<sup>۱</sup>

فضل، به نقل از ابن عمر، از عمر بن اذینه، از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: «سفیانی پس از جنبش خود به مدت بارداری یک زن (نه ماه) بر پنج شهر حاکمیت می یابد». سپس فرمود: «استغفار می کنم، به مدت بارداری یک شتر. این ماجرا یکی از حوادث قطعی است و ناگزیر عملی خواهد شد».

«عنه، عن اسماعيل بن مهران، عن عثمان بن جبلة، عن عمر بن أبان الكلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كأني بالسفیانی أو لصاحب السفیانی قد طرح رحله في رحبتكم بالكوفة، فنادى مناديه: من جاء برأس [رجل من] شيعة عليّ فله ألف درهم، فيشب الجار على جاره و يقول: هذا منهم، فيضرب عنقه و يأخذ ألف درهم.

أما إن إمارتكم يومئذ لا تكون إلا لأولاد البغايا، (و) كأني أنظر إلى صاحب البرقع قلت: و من صاحب البرقع؟

فقال: رجل منكم يقول بقولكم يلبس البرقع فيحوشكم فيعرفكم و لا تعرفونه، فيغمز بكم رجلاً رجلاً أما (إنه) لا يكون إلا ابن بغى؛<sup>۲</sup>

فضل، به نقل از اسماعیل بن مهران، از عثمان بن جبله، از عمر بن أبان کلبی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «گویی، سفیانی را می نگرم که در میدان شهرتان کوفه، رحل اقامت گسترده و جارچی او اعلام می دارد که هر کس سر شیعه ای را نزد من بیاورد، هزار درهم پاداش دارد. از این رو، همسایه بر همسایه یورش برده و می گوید:

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۲۱۵، ح ۷۱ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۲۹، ح ۶۳ و بشارة الاسلام، ص ۱۱۹.  
 ۲. بحار، ج ۵۲، ص ۲۱۵، ح ۷۲ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۲۹، ح ۶۴ و بشارة الاسلام، ص ۱۲۰، به نقل از غیبت.



همسایه‌ام نیز شیعه است و او را گردن می‌زند و هزار درهم پاداش دریافت می‌کند. حاکمیت شما در آن روز به دست زنازادگان است، گویی آن مرد نقابدار را می‌نگرم»  
عرض کردم: فرد نقابدار کیست؟

فرمود: «مردی از جمع شماست و سخن شما را بر زبان می‌راند. نقاب بر چهره / می‌زند و شما را گرد هم می‌آورد و او شما را می‌شناسد ولی شما او را نمی‌شناسید و بر یکایک شما بهتان و افتراء می‌بندد، به راستی که او زنازاده است.»

«عنه، عن علی بن الحکم، عن المثنی، عن أبي بصير قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: لينصرن الله هذا الأمر بمن لا خلاق له و لو قد جاء أمرنا لقد خرج منه من هو اليوم مقيم على عبادة الأوثان؛<sup>۱</sup>

فضل، به نقل از علی بن حکم، از مثنی، از ابوبصیر روایت کرده گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند قطعاً امر ظهور حضرت مهدی علیه السلام را به واسطه کسانی که بهره‌ای از دین نبرده‌اند، پیروز خواهد گرداند و هرگاه هنگامه ظهور فرارسد، کسانی که همواره بر آیین بت پرستی بوده‌اند، از دین بیرون خواهند رفت.»

«و عنه، عن الحماني، عن محمد بن الفضيل، عن الأجلح، عن عبد الله بن (أبي) الهذيل، قال: لا تقوم الساعة حتى يجتمع كل مؤمن بالكوفة؛<sup>۲</sup>

فضل، به نقل از حمّانی، از محمد بن فضیل، از اجلح، از عبدالله بن هذیل روایت کرده که گفت: تا هر فرد با ایمانی در کوفه گرد نیاید، رستخیز بپا نخواهد شد.»

«أحمد بن علي الرازي، عن محمد بن اسحاق المقرئ، عن المقانعي، عن بكار، عن ابراهيم بن محمد، عن جعفر بن سعيد الأسدي عن (أبيه)، عن أبي عبد الله عليه السلام. قال: عام أو سنة الفتح ينشقّ الفرات حتى يدخل أزقة الكوفة؛<sup>۳</sup>

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۳۲۹، ح ۴۹ و بشارة الاسلام، ص ۲۳۰، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

۲. همان، ص ۳۳۰، ح ۵۰، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

۳. همان، ص ۲۱۷، ح ۷۶، به نقل از غیبت؛ کشف الغمّه، ج ۲، ص ۴۶۱؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۵۰۲؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۴۲، ح ۱۲۵، به نقل از ارشاد مفید، ص ۳۶۱، از ابراهیم بن محمد؛ اثبات، جلد یاد شده، ص ۷۳۳، ح ۸۶، به نقل از اعلام الوری، ص ۴۲۹، از ابراهیم بن محمد مانند آن را آورده است؛ منتخب

احمد بن علی رازی، به نقل از محمد بن اسحاق مقری، از مقانعی، از بگار، از ابراهیم بن محمد، از جعفر بن سعید اسدی، از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «در سال پیروزی، آب رود فرات بالا می آید به گونه ای که کوچه های کوفه را آب فرا می گیرد».

«الفضل بن شاذان، عن محمد بن علی، عن عثمان بن أحمد السّمّاک، عن ابراهیم بن عبد اللّٰه الهاشمی عن ابراهیم بن هانی، عن نعیم بن حمّاد، عن سعید ابي عثمان، عن جابر، عن ابي جعفر علیه السلام قال: تنزل الرايات السود التي تخرج من خراسان إلى الكوفة، فإذا ظهر المهدي عليه السلام بعث [بعثت] إليه بالبيعة؛<sup>۱</sup>

فضل بن شاذان، به نقل از محمد بن علی، از عثمان بن احمد سمّاک، از ابراهیم بن عبد اللّٰه هاشمی، از ابراهیم بن هانی، از نعیم بن حمّاد، از سعید ابو عثمان، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «پرچم های سیاهی که از خراسان بیرون می آیند، در کوفه فرود خواهند آمد و آن گاه که حضرت مهدی ظهور نماید، برای بیعت با وی، پیکی نزد حضرت اعزام می کنند».

«الفضل بن شاذان، عن محمد بن علی الكوفي، عن وهيب بن حفص، عن أبي بصير قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: إن القائم صلوات الله عليه ينادي اسمه ليلة ثلاث و عشرين، و يقوم يوم عاشوراء يوم قُتل فيه الحسين بن عليّ علیهما السلام؛<sup>۲</sup>

فضل بن شاذان، به نقل از محمد بن علی کوفی، از وهیب بن حفص، از ابوبصیر

انوار المضيئه، ص ۳۵، به نقل از خرائج، ج ۳، ص ۱۱۶۳، از امام صادق علیه السلام آن گونه که در ارشاد آمده است.  
 ۱. بحار، ج ۵۲، ص ۲۱۷، ح ۷۷، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۲۹، ح ۶۵؛ الملاحم والفتن ابن طاروس، ص ۵۵؛ عقد الدرر، ص ۱۲۹؛ برهان متقی هندی، ص ۱۵۰، ح ۱۲؛ حاوی للفتاوی، ج ۳، ص ۱۱۵۸، از امام باقر علیه السلام.

۲. همان، ص ۲۹۰، ح ۲۹، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۴، ح ۳۵۲ و ص ۷۲۹، ح ۶۶؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۵۳۴، به نقل از اعلام الوری، ص ۴۳۰، از حیث سند و متن آن گونه که در ارشاد آمده است؛ بخشی از آن در بحار، ج ۵۲، ص ۲۹۷، ح ۵۶؛ حلیة الابرار، ج ۲، ص ۶۱۴، به نقل از غیبت نعمانی، ص ۲۸۲، ح ۶۸، به اسنادش از ابوبصیر؛ روضة الواعظین، ص ۲۶۳؛ فصول المهمة، ص ۳۰۲، از امام صادق علیه السلام آن گونه که در ارشاد آمده است.

روایت کرده که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: «نام مبارک حضرت قائم صلوات الله علیه، در شب ۲۳ [رمضان] اعلان می‌گردد و روز عاشورا، همان روزی که حسین بن علی علیه السلام در آن به شهادت رسید، دست به قیام می‌زند».

«الفضل، عن محمد بن علی، عن محمد بن سنان، عن حنی بن مروان، عن علی بن مهزیار قال: قال أبو جعفر علیه السلام: کأنی بالقائم یوم عاشوراء یوم السبت قائماً بین الرکن و المقام، بین یدیه جبرئیل علیه السلام ینادی: البیعة لله فیملأها عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً؛<sup>۱</sup>

فضل، به نقل از محمد بن علی، از محمد بن سنان، از حنی بن مروان، از علی بن مهزیار روایت کرده که گفت: امام جواد علیه السلام فرمود: «گویی قائم را می‌نگرم در روز عاشورا روز شنبه میان رکن و مقام ایستاده و جبرئیل پیش روی او اعلان می‌دارد: برای خدا با وی بیعت نمایید، او گیتی را همان گونه که از جور و ستم پر شده، آکنده از عدل و داد می‌گرداند».

«الفضل، عن ابن محبوب، عن علی بن ابی حمزة، عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال: لا ینخرج القائم إلا فی وترٍ من السنین تسع و ثلاث و خمس و إحدى؛<sup>۲</sup>

فضل، به نقل از ابن محبوب، از علی بن ابوحمزه، از ابوبصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «حضرت مهدی علیه السلام در سال‌های فرد، مانند: ۹ و ۳ و ۵ و ۱،

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۲۱۷، ح ۳۰، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۴، ح ۲۵۳؛ منتخب الاثر، ص ۴۶۴، ح ۴؛ خرائج، ج ۳، ص ۱۱۵۹، از امام باقر علیه السلام با اندکی تفاوت.  
 ۲. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۴، ح ۲۵۴، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ بحار، ج ۵۲، ص ۲۹۱، ح ۳۶؛ المستجاد، ص ۵۵۲، به نقل از ارشاد مفید، ص ۳۶۱، از حسن بن محبوب؛ اثبات، جلد یاد شده، ص ۵۵۵، ح ۵۸۶، به نقل از ارشاد و کشف الغمته، ج ۲، ص ۴۶۲، به نقل از ارشاد؛ روضة الواعظین، ص ۲۶۳، از امام صادق علیه السلام؛ کشف الغمته، ج ۲، ص ۵۳۴، به نقل از اعلام الوری، ص ۴۲۹، از حیث سند و متن آن گونه که در ارشاد آمده است؛ منتخب انوار المصیبه، ص ۳۵، به نقل از خرائج، ج ۳، ص ۱۱۶۱، از امام صادق علیه السلام با اندکی تفاوت؛ احقاق الحق، ج ۱۳، ص ۳۵۱، به نقل از عرائس الواضحه، ص ۲۰۹، (چاپ قاهره) و جالیة الکدر، ص ۲۰۸، (چاپ مصر) آن گونه که در ارشاد آمده و از فصول المهمة، ص ۳۰۲، به نقل از ارشاد؛ کشف الاستار نوری، ص ۲۲۳، عطر الوردی، ص ۵۱؛ از اخبار الدول، ص ۱۱۸، به نحو ارسال از ابوبصیر آن گونه که در ارشاد آمده است؛ عدد القویة، ص ۷۶، ص ۱۲۸، از امام صادق علیه السلام.

ظهور خواهد کرد».

«الفضل، عن ابن محبوب، عن علي بن أبي حمزة عن أبي عبد الله عليه السلام قال: خروج القائم من المحتوم.

قلت: وكيف يكون النداء؟

قال: ينادى منادٍ من السماء أول النهار: ألا إن الحق في علي و شيعته.  
ثم ينادى ابليس لعنه الله في آخر النهار: ألا إن الحق في عثمان و شيعته فعند ذلك يرتاب المبطلون؛<sup>۱</sup>

فضل، به نقل از ابن محبوب، از علی بن ابوحمزه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «ظهور حضرت مهدی علیه السلام قطعی است».

عرض کردم: سروش آسمانی چگونه ندایی است؟

فرمود: «در آغاز روز، نداکننده‌ای از آسمان ندا سر می‌دهد که به هوش باشید! حق در پیروی از علی و پیروان اوست و در پایان همان روز ابلیس - که نفرین خدا بر او باد - فریاد می‌زند: آگاه باشید! حق، در پیروی از عثمان (سفیانی) و هواداران اوست، در این جا باطل گرایان در دام شک و تردید گرفتار می‌آیند».

«و عنه، عن ابن محبوب، عن أبي أيوب، عن محمد بن مسلم قال: ينادى منادٍ من السماء باسم القائم عليه السلام فيسمع ما بين المشرق إلى المغرب، فلا يبق راقداً إلا قام، ولا قائم إلا قعد، ولا قاعد إلا قام على رجله من ذلك الصوت، وهو صوت جبرئيل الروح الأمين؛<sup>۲</sup>

فضل، به نقل از ابن محبوب، از ابویوب، از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: «سروشی آسمانی، نام قائم را اعلان می‌دارد و این صدا از مشرق تا مغرب شنیده

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۲۹۰، ح ۳۱ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۲۹، ح ۶۷ به نقل از غیبت و ابتدای آن در اثبات، جلد یاد شده، ص ۵۱۴، ح ۳۵۵.

۲. همان، ح ۳۲ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۲۹، ح ۶۸ و منتخب الاثر، ص ۴۴۸، ح ۷، به نقل از غیبت؛ برهان متقی هندی، ص ۱۰۹، ذیل ح ۲۱، از امام باقر علیه السلام با اندکی تفاوت؛ ابتدای آن در عقدالدور، ص ۱۲۷، از امام باقر علیه السلام با اندکی تفاوت؛ قول المختصر، ص ۲۶، شماره ۵۴.

می شود، هر خفته‌ای بیدار و هر ایستاده‌ای می نشیند و هر کس نشسته از طنین آن آوا، به پا می خیزد، آن صدا، آوای جبرئیل روح الامین است.»

«و عنه، عن اسماعیل بن عیاش، عن الأعمش، عن أبي وائل، عن حذيفة قال: سمعت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَذَكَرَ الْمَهْدِيَّ فَقَالَ: إِنَّهُ يَبَاعُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالمَقَامِ، اسْمُهُ أَحْمَدُ وَعَبْدُاللهِ وَالمَهْدِيُّ، فَهَذِهِ أَسْمَاؤُهُ ثَلَاثَتُهَا؛<sup>۱</sup>

فضل، به نقل از اسماعیل بن عیاش، از اعمش، از ابو وائل، از حذیفه روایت کرده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم - که از مهدی علیه السلام یاد کرد - و سپس فرمود: «بین رکن و مقام با وی، بیعت صورت می پذیرد، نامش احمد، عبدالله و مهدی است، این نام‌ها هر سه از آن اوست.»

«عنه، عن ابن أبي عمير و ابن بزيع، عن منصور بن يونس، عن اسماعيل بن جابر، عن أبي خالد الكابلي، عن أبي جعفر عليه السلام قال: إذا دخل القائم الكوفة لم يبق مؤمن إلا و هو بها أو يجيء إليها و هو قول أمير المؤمنين عليه السلام و يقول لأصحابه: سيروا بنا إلى هذه الطاغية فيسير اليه؛<sup>۲</sup>

فضل، به نقل از ابن ابوعمیر، و ابن بزیع، از منصور بن یونس، از اسماعیل بن جابر، از ابو خالد کابلی، از امام جواد علیه السلام روایت کرده که فرمود: «آن گاه که قائم وارد کوفه می گردد هر فرد با ایمانی در آن جا حضور دارد و یا به سوی آن دیار در حرکت است و این معنا و مفهوم سخن امیر مؤمنان است که به یارانش می فرمود: «بیایید به نبرد این متجاوز سرکش برویم و سپس بدان سو رو می آورد.»

«سعد بن عبدالله الأشعري، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن صالح بن محمد، عن

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۲۹۰، ح ۳۳ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۴، ح ۳۵۶ و منتخب الاثر، ص ۴۶۸، ح ۱، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ منتخب انوار المصیبه، ص ۲۵، به نقل از خرائج، ج ۳، ص ۱۱۴۹، از حذیفه مانند آن را روایت کرده است.

۲. همان، ص ۳۳۰، ح ۵۱ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۴، ح ۳۵۷؛ ابتدای آن در اثبات، ص ۵۸۴، ح ۷۸۱؛ بحار، ج ۵۲، ص ۲۸۵، ذیل ح ۱۹۷، از امام باقر علیه السلام به نقل از غیبت سید علی عبدالحمید با اندکی تفاوت؛ منتخب انوار المصیبه، ص ۱۹۰، از امام باقر علیه السلام با اندکی تفاوت؛ خرائج، ج ۳، ص ۱۱۵۹، از امام باقر علیه السلام.

هانیء التمار قال: قال لی أبو عبد الله علیه السلام: إن لصاحب هذا الأمر غيبة، المتمسک فیها بدینه كالخارط للقتاد بیدیه.

ثم قال: هكذا بیده، فأیکم یمسک شوک القتاد بیده؟

ثم قال: إن لصاحب هذا الأمر غيبة فلیتق الله عبد و لیتمسک بدینه؛<sup>۱</sup>

سعد بن عبد الله اشعری، به نقل از محمد بن عیسی بن عبید، از صالح بن محمد، از هانی تمار روایت کرده که گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «صاحب الامر علیه السلام دارای غیبتی خواهد بود که پای بندگان به دین و آیین در زمان غیبت وی به کسانی می ماند که خارهای درخت «قتاد» را با دست بگیرند».

سپس فرمود: «این گونه با دستش خارها را بگیرد، کدام یک از شما حاضر است خارهای درخت «قتاد» را در دست خود نگاهدارد؟» و آن گاه فرمود: «صاحب الامر علیه السلام دارای غیبتی خواهد بود، بندگان الهی باید از خدا پروا کنند و به دین و آیین خود پای بند باشند».

«عن الفضل بن شاذان، عن اسماعیل بن مهران، عن أمین بن محرز، عن رفاعة بن موسی و معاویة بن وهب، عن أبي عبد الله علیه السلام قال: قال رسول الله صلى الله علیه و آله و سلم: طوبى لمن أدرك قائم أهل بيتی و هو مقتد به قبل قیامه، يتولّى ولیه و يتبرأ من عدوّه، و يتولّى الأئمة الهادیة من قبله، اولئك رفقاءى و ذوو وُدّی و مودّتى، و اکرم أمتی علیّ. قال رفاعة: و اکرم خلق الله علیّ؛<sup>۲</sup>

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۱۱۱، ح ۲۱ به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از کمال الدین، ص ۳۴۶، ح ۳۴، به اسنادش از محمد بن عیسی با اندکی تفاوت؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۴۲، ح ۱۴، به نقل از غیبت و کافی، ج ۱، ص ۳۳۵، ح ۱، به اسنادش از صالح بن خالد، از یمان تمار از امام صادق علیه السلام با اندکی تفاوت؛ بحار، ج ۵۲، ص ۱۳۵، ح ۳۹، به نقل از غیبت نعمانی، ص ۱۶۹، ح ۱۱، به اسناد خود از محمد بن عیسی و ذیل ح ۱۱، از محمد بن یعقوب، اثبات، جلد یاد شده، ص ۴۷۳، ح ۱۵۳، به نقل از کمال؛ بحار، ج ۵۱، ص ۱۴۵، ح ۱۳؛ اثبات، جلد یاد شده، ص ۴۷۲، ح ۱۵۱، به نقل از کمال الدین، ص ۳۴۳، ح ۲۵، به اسناد خود از محمد بن عیسی به نحو اختصار؛ تقریب المعارف، ص ۱۹۱، از یمان تمار مانند آن را روایت کرده است؛ اثبات الوصیة، ص ۲۲۶، از جمیری از محمد بن عیسی، از صالح بن محمد، از امام صادق علیه السلام.

۲. همان، ص ۱۲۹، ح ۲۵ و اثبات الهداة، ج ۱، ص ۵۵۰، ح ۳۷۸، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ منتخب انوار المصیبه، ص ۲۵، به نقل از خرائج، ج ۳، ص ۱۱۴۸، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با اندکی تفاوت و اختصار در

فضل بن شاذان، به نقل از اسماعیل بن مهران، از ایمن بن مهرز، از رفاعه بن موسی و معاویه بن وهب، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خوش به حال آن کس که قائم اهل بیت مراد رک کند و پیش از هنگامه ظهورش، از او پیروی کرده باشد، دوستانش را دوست بدارد و از دشمنانش بیزاری جوید و به پیشوایان رهنمونگر پیش از او، محبت بورزد. این دسته از پیروانم رفقای من به شمار آمده و مورد محبتم هستند و پر ارج ترین افراد امتم نزد من، تلقی می شوند».

رفاعه می گوید: حضرت افزود: «این دسته از پیروانم، گرامی ترین آفریده های خدا نزد منند».

«عنه، عن الحسن بن محبوب، عن عبدالله بن سنان، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: سيأتي قوم من بعدكم، الرجل الواحد منهم له أجر خمسين منكم».

قالوا: يا رسول الله نحن كنا معك ببدر وأحد وحنين ونزل فينا القرآن. فقال: إنكم لو تحمّلون لما حمّلوا لم تصبروا صبرهم!

فضل بن شاذان، به نقل از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «پس از سپری شدن دوران شما، مردمی بر سر کار خواهند آمد که هر فرد آنان پاداش پنجاه تن از شما را داراست».

عرض کردند: ای رسول خدا! ما در جنگ بدر و أحد و حنین در رکاب شما جنگیدیم و در مورد ما آیاتی از قرآن نازل گشت!

انتهای آن؛ بحار، ج ۵۱، ص ۷۲، ح ۱۴ و ۱۵؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۶۰، ح ۱۰۴؛ نورالثقلین، ج ۲، ص ۵۰۵، ح ۱۳۲، به نقل از کمال الدین، ص ۲۸۶، ح ۲، به اسنادش از معاویه بن وهب، از ابو حمزه، از امام باقر، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ح ۳ به اسنادی دیگر از امام صادق علیه السلام؛ غایة المرام، ص ۷۱۰، ح ۲۰-۲۱، از ابن بابویه.  
۱. بحار، ج ۵۲، ص ۱۳۰، ح ۲۶، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ منتخب الاثر، ص ۵۱۵، ح ۱۰، به نقل از غیبت و خرائج؛ منتخب انوار المضيئه، ص ۲۵، به نقل از خرائج، ج ۳، ۱۱۴۹، به نحو ارسال از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله.

فرمود: «اگر شما آن چه را آن‌ها تحمل کردند متحمل شوید، از صبر و شکیبایی آنان برخوردار نخواهید بود».

«سعد، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن خالد البرقي، عن حدثه، عن المفضل بن عمر الجعفی قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: أقرب ما يكون العباد من الله و أرضى ما يكون عنهم إذا افتقدوا حجة الله فلم يظهر لهم و لم يعلموا بمكانه، و هم في ذلك يعلمون أنه لم تبطل حجة الله و لا ميثاقه، فعندها توقعوا الفرج صباحاً و مساءً فإن أشد ما يكون غضب الله على أعدائه إذا افتقدوا حجته، فلم يظهر لهم. و قد علم أن أولياءه لا يرتابون، و لو علم أنهم يرتابون ما غيب (عنهم) حجته طرفه عين، و لا يكون ذلك إلا على رأس أشرار الناس؛<sup>۱</sup>

سعد، به نقل از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد برقی، از کسی که برایش روایت نموده، از مفضل بن عمر جعفی روایت کرده که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: «نزدیک‌ترین حالت بندگان به ذات مقدس باری تعالی که سبب خشنودی بیشتر خدا از آنان می‌گردد، زمانی است که حجّت خدا در میانشان نباشد و برایشان ظاهر نگردد و جا و مکانش را ندانند ولی با این همه می‌دانند که حجّت الهی و وعده او بیهوده نیست. در چنین زمانی صبح و شام در انتظار ظهور و فرج باشید. زیرا دشوارترین شرایطی که خداوند بر دشمنانش خشم می‌گیرد زمانی است که حجّت الهی را از دست بدهند و برایشان ظاهر نگردد و خود، به خوبی آگاه است که دوستانان حضرتش، هیچ‌گاه در دام شک و تردید گرفتار نخواهند آمد زیرا اگر

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۱۴۵، ح ۶۷، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و کمال الدین، ص ۳۳۷، ح ۱۰، به اسنادش از محمد بن خالد و ص ۳۳۹، ح ۱۶، از پدرش و محمد بن حسن، از سعد بن عبدالله با اندکی تفاوت؛ غیبت نعمانی، ص ۱۶۱، ح ۱، به اسناد خود از محمد بن خالد با اندکی تفاوت و ص ۱۶۲، ح ۲، به نقل از محمد بن یعقوب به اسناد خود از محمد بن خالد با اندکی تفاوت؛ بحار، جلد یاد شده، ص ۹۴، ح ۹، به نقل از کمال الدین، ص ۳۳۹، ح ۱۷، به اسنادی دیگر از امام صادق علیه السلام و از غیبت نعمانی، ص ۱۶۲، ح ۲، به نقل از محمد بن یعقوب به اسنادش از مفضل بن عمر؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۷۰، ح ۱۴۲، به نقل از غیبت و از کمال الدین؛ کافی، ج ۱، ص ۳۳۳، ح ۱ آن‌گونه که در نعمانی آمده؛ تقریب المعارف، ص ۱۸۸، به نقل از مفضل بن عمر؛ اعلام الوری، ص ۴۰۴، از محمد بن خالد برقی با اندکی تفاوت.



خداوند بداند آنان دچار شک و تردید می شوند، یک چشم به هم زدن، حجّت خویش را از آنان نهان نمی سازد و چنین عملی جز در مورد تبهکارترین افراد مزدم، عملی نخواهد شد.»

«الفضل، عن ابن أبي نجران، عن محمد بن سنان، عن خالد العاقوليّ في حديث له عن أبي عبد الله عليه السلام أنّه قال: فما تمدّون أعينكم؟ فما تستعجلون؟ ألسنم آمنين؟ أليس الرّجل منكم يخرج من بيته فيقضي حوائجه ثمّ يرجع لم يختطف؟ إن كان من قبلكم (من هو) على ما أنتم عليه ليؤخذ الرجل منهم فتقطع يده و رجلاه و يصلب على جذوع النخل و يُنشر بالمنشار، ثمّ لا يعدو ذنب نفسه.

ثمّ تلا هذه الآية ﴿ أم حسبتم أن تدخلوا الجنة و لما يأتكم مثل الذين خلّوا من قبلكم مستهم البأساء و الضراء و زلزلوا حتّى يقول الرّسول و الذين آمنوا معه متى نصر الله ألا إن نصر الله قريب ﴾؛<sup>۱</sup>

فضل، به نقل از ابن ابونجران، از محمد بن سنان، از خالد عاقولی - در حدیثی که نقل نموده - از امام صادق رضی اللہ عنہ روایت کرده که حضرت فرمود: «چه قدر به انتظار ظهور چشم دوخته‌اید و چه اندازه شتابزده‌اید؟ آیا اکنون در امنیت و آرامش بسر نمی‌برید؟ آیا اکنون که فردی از شما برای انجام دادن کارهایش از خانه‌اش بیرون می‌رود و بی آن که توسط دشمنان به هلاکت رسد، به منزل باز می‌گردد، امنیت نیست؟

اگر وضعیت کسانی را که قبل از شما می‌زیستند ملاحظه کنید، [پی می‌برید] مردی که از خانه‌اش بیرون می‌رفت، توسط دشمن دستگیر می‌شد و دست و پایش را می‌بریدند و بر شاخه‌های نخل آویخته می‌گشت و پیکرش را ازّه می‌کردند، تازه پس از این همه مشخص نبود گناهش چیست و آن‌گاه این آیه شریفه را تلاوت فرمود: ﴿آیا پنداشتید وارد بهشت می‌شوید بی آن که حوادثی نظیر حوادث گذشتگان به شما

۱. بقره، آیه ۲۱۴؛ بحار، ج ۵۲، ص ۱۳۰، ح ۲۸، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ منتخب انوار المصیبه، ص ۳۲؛ تفسیر صافی، ج ۱، ص ۲۴۶؛ نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۰۹، ح ۷۸۶، به نقل از خرائج، ج ۳، ص ۱۱۵۵، از علی بن حسین رضی اللہ عنہ به نحو اختصار.

برسد؟! گرفتاری و ناراحتی‌هایی به آنان رسید، آن چنان در تنگنا قرار گرفتند که پیامبر و افرادی که همراه با او ایمان آورده بودند گفتند: پس یاری خدا چه زمانی فرا خواهد رسید؟ [به آنان گفته شد:] به هوش باشید! که یاری خدا نزدیک است.

«الفضل، عن محمد بن علی، عن جعفر بن بشیر، عن خالد بن أبی عمارة، عن المفضل بن عمر، قال: ذکرنا القائم علیه السلام و من مات من أصحابنا ينتظره، فقال أبو عبدالله علیه السلام:

إذا قام أتى المؤمن في قبره فيقال له: يا هذا! إنه قد ظهر صاحبك، فإن تشأ أن تلحق به فالحق، و إن تشأ أن تقيم في كرامة ربك فأقم؛<sup>۱</sup>

فضل، به نقل از محمد بن علی، از جعفر بن بشیر، از خالد بن ابو عماره، از مفضل بن عمر روایت کرده که گفت: در محضر امام رضا علیه السلام از وجود مقدس حضرت قائم علیه السلام و آن دسته از یاران ما که چشم به راه آن حضرت جان دادند، سخن به میان آوردیم. امام علیه السلام به ما فرمود: «آن گاه که قائم ظهور نماید به فرد با ایمان در قبرش ندا می‌رسد که فلانی! اکنون رهبر و پیشوایت ظهور نموده است، اگر می‌خواهی به آن بزرگوار پیونندی به پا خیز و اگر خواستار ماندن در جوار رحمت پروردگار خویش هستی، ماندگار باش.»

«عنه، عن ابن أسباط، عن الحسن بن الجهم، قال: سألت أبا الحسن عليه السلام عن شيء من الفرج.

فقال: أولست تعلم أن انتظار الفرج من الفرج؟

قلت: لا أدري إلا أن تعلمني.

فقال: نعم، انتظار الفرج من الفرج؟<sup>۲</sup>

فضل، به نقل از ابن اسباط، از حسن بن جهم روایت کرده که گفت: مسائلی را در

۱. بحار، ج ۵۳، ص ۹۱، ح ۹۸ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۵، ح ۳۵۸، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ ایقاظ من الهجعة، ص ۲۷۱، ح ۷۷؛ از جمله «اذا قام» در منتخب انوار المضیئه، ص ۳۶، به نقل از خرائج، ج ۳، ص ۱۶۶، از موسی بن جعفر علیه السلام وارد شده است.

۲. بحار، ج ۵۲، ص ۱۳۰، ح ۲۹، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

مورد ظهور حضرت مهدی علیه السلام از علی بن موسی الرضا علیه السلام پرسیدم. حضرت در پاسخ فرمود: «آیا نمی دانی که انتظار فرج و ظهور، خود فرج و گشایش برای شما است؟».

عرض کردم: من بدان آگاهی ندارم، حضرتت مرا آگاه سازید. امام علیه السلام فرمود: «آری، انتظار فرج، خود نوعی گشایش برای شماست.»  
«عنه، عن ابن فضال، عن ثعلبة بن میمون قال: إعرف إمامک (فإنک) إذا عرفته لم یضرك تقدّم هذا الأمر أو تأخر، و من عرف إمامه ثم مات قبل أن یری هذا الأمر ثم خرج القائم علیه السلام کان له من الأجر کمن کان مع القائم فی فسطاطه؛<sup>۱</sup>

فضل، به نقل از ابن فضال، از ثعلبة بن میمون روایت کرده که گفت: پیشوای خویش [حضرت مهدی علیه السلام] را بشناس، زیرا شناخت تو از وی، به تو آسیبی نخواهد رساند هر چند ظهورش تقدیم و تأخیر داشته باشد. آن کس که امام و پیشوای خویش را بشناسد و پیش از فرارسیدن هنگامه ظهور، از دنیا برود و سپس قائم علیه السلام ظهور نماید، اجر و پاداش وی نظیر پاداش کسی است که در خیمه حضرت مهدی علیه السلام در کنار آن بزرگوار قرار دارد.».

«عنه، عن عبدالرحمان بن ابی هاشم، عن علی بن ابی حمزة، عن ابی بصیر، قال: سمعت أبا عبد الله علیه السلام یقول: ما تستعجلون بخروج القائم؟ فوالله ما لباسه إلا الغلیظ، و ما طعامه إلا الشعیر الجشب و ما هو إلا السیف و الموت تحت ظلّ السیف؛<sup>۲</sup>

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۱۳۱، ح ۳۰ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۵، ح ۳۵۹ و منتخب الاثر، ص ۵۱۵، ح ۱۱، به نقل از غیبت؛ ابتدای آن در بحار، ج ۵۲، ص ۱۴۱، ح ۵۲، به نقل از غیبت نعمانی، ص ۳۲۹، ح ۱، از محمد بن یعقوب به سندی دیگر از امام صادق علیه السلام؛ کافی، ج ۱، ص ۳۷۱، ح ۱، آن گونه که در نعمانی آمده است.  
۲. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۵، ح ۳۶۰؛ بحار، ج ۵۲، ص ۳۵۴، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از غیبت نعمانی، ص ۲۳۳، ح ۲۰، به اسنادش از علی بن ابی حمزه؛ ابتدای آن در مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲۷۴-۶۳۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲۷۵، ذیل ح ۱۰، به نقل از غیبت نعمانی، ص ۲۳۴، ذیل ح ۲۱، به اسناد جلد یاد شده، ص ۵۴۰، ح ۵۰۳ و ۵۰۴، به نقل از غیبت نعمانی؛ کشف الاستار، ص ۱۶۶، به نقل از عقدالدرر، ص ۲۲۸، از اباعبدالله الحسین علیه السلام؛ همان گونه که در نعمانی دوم آمده است؛ منتخب انوار المصیبه، ص ۳۲، به نقل از خرائج، ج ۳، ص ۱۱۵۵ از علی بن حسین علیه السلام.

فضل، به نقل از عبدالرحمان بن ابوهاشم، از علی بن ابوحمزه، از ابوبصیر روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: چرا در ظهور حضرت قائم علیه السلام شتاب می کنید؟ به خدا سوگند! [وقتی ظهور نماید] لباس زبر و خشن می پوشد و خوراکش نان جو خشک و بدون خورش خواهد بود و تنها شمشیر میان دشمن حاکم است و جان دادن زیر سایه شمشیر».

«عنه، عن ابن فضال، عن المثنی الحنّاط، عن عبدالله بن عجلان، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: من عرف هذا الأمر ثم مات قبل أن يقوم القائم عليه السلام كان له مثل أجر من قتل معه؛<sup>۱</sup>

فضل، به نقل از ابن فضال، از مثنی حنّاط، از عبدالله بن عجلان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «کسی که با شناخت ظهور، پیش از قیام حضرت مهدی علیه السلام از دنیا برود، پاداش او همانند کسی است که در رکاب آن محبوب دل ها کشته شده باشد».

«ابن أبي عمير، عن جميل بن درّاج، عن زرارة، عن جعفر بن محمد عليهما السلام أنه قال: حقيق على الله أن يدخل الضلال الجنة.<sup>۲</sup>

فقال زرارة: كيف ذلك جعلت فداك؟

قال: يموت الناطق و لا ينطق الصامت، فيموت المرء بينهما فيدخله الله الجنة؛

ابن ابوعمير، به نقل از جميل بن درّاج، از زراره، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «سزاوار است که خداوند، گمراهان را وارد بهشت گرداند».

زراره عرض کرد: فدایت شوم چگونه؟

امام علیه السلام فرمود: «پیشوای گویا و بیانگر، از دنیا می رود و پیشوای بعد، ساکت می ماند. بنابراین، خداوند کسانی را که در این فاصله [به گمراهی افتاده و] از دنیا می روند، وارد بهشت می گرداند».

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۱۳۱، ح ۳۱ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۵، ح ۳۶۱ و منتخب الاثر، ص ۵۱۵، ح ۱۲، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

۲. همان، ج ۵، ص ۲۹۰، ح ۴، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

«أخبرنا جماعة، عن أبي الفضل الشيباني، عن أبي نعيم نصر بن عصام بن المغيرة العمري، عن أبي يوسف يعقوب بن نعيم بن عمرو قرقارة الكاتب، عن أحمد بن محمد الأسدي، عن محمد بن أحمد، عن اسماعيل بن عيَّاش، عن مهاجر بن حكيم، عن معاوية بن سعيد، عن أبي جعفر محمد بن علي عليها السلام قال: قال علي بن أبي طالب عليه السلام: إذا اختلف رحمان بالشام فهو آية من آيات الله تعالى.

قيل: ثمَّ مه؟

قال: ثمَّ رجفة تكون بالشام يهلك فيها مائة ألف يجعلها الله رحمة للمؤمنين و عذاباً على الكافرين. فإذا كان ذلك فانظروا إلى أصحاب البراذين الشهب، والرايات الصُفر، تقبل من المغرب حتى تحلَّ بالشام. فإذا كان ذلك فانظروا خسفاً بقرية من قرى الشام يقال لها «حريستا» فإذا كان ذلك فانظروا ابن آكلة الأكباد بوادي اليباس؛<sup>۱</sup>

جمعی از رجال حدیث، به نقل از ابوالفضل شیبانی، از ابونعیم نصر بن عصام بن مغیره عمری، از ابو یوسف یعقوب بن نعیم بن عمرو قرقارہ کاتب، از احمد بن محمد اسدی، از محمد بن احمد، از اسماعیل بن عیَّاش، از مهاجر بن حکیم، از معاویة بن سعید، از ابو جعفر محمد بن علی روایت کرده که گفت: علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ به من فرمود: «هرگاه نیزه‌های دو سپاه، در شام با هم در آویختند، این صحنه نشانه‌ای از نشانه‌های خدای متعال است».

به حضرت عرض شد: سپس چه حادثه‌ای رخ خواهد داد؟

فرمود: «پس از آن، زلزله‌ای شام را تکان می‌دهد که در آن حادثه، صد هزار تن به هلاکت می‌رسند و خداوند این فاجعه را برای اهل ایمان، رحمت و برای کافران، عذاب مقرر داشته است. هرگاه این پیشامد رخ داد به استر سواران تیز تک و پرچم‌های زرد بنگرید که از مغرب رهسپار گشته و در شام فرود می‌آیند.

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۲۱۶، ح ۷۳ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۳۰، ح ۶۹ به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ بحار، جلد یاد شده، ص ۲۵۳، ح ۱۴۴، به نقل از غیبت نعمانی، ص ۳۰۵، ح ۱۶ به اسنادش از اسماعیل بن عیَّاش؛ منتخب انوار المصیبه، ص ۲۹، به نقل از خرائج، ج ۳، ص ۱۵۱، از امیر مؤمنان رضی اللہ عنہ؛ عدد القویة، ص ۷۶، ح ۱۲۷، از امیر مؤمنان رضی اللہ عنہ با اندکی تفاوت.

زمان به وقوع پیوستن این رخداد، در انتظار فرو رفتن روستایی از روستاهای شام به نام «حَرَسْتا»<sup>۱</sup> و منتظر حضور فرزند هند جگرخوار از منطقه «وادی یابس» باشید.»  
 «قرقاره، عن محمد بن خلف، عن الحسن بن صالح بن الأسود، عن عبد الجبار بن العباس الهمدانی، عن عمّار الدُهْنی قال: قال أبو جعفر علیه السلام: کم تعدّون بقاء السفیانی فیکم؟ قال: قلت: حمل امرأة تسعة أشهر. قال: ما أعلمکم یا أهل الکوفة؛<sup>۲</sup>  
 قرقاره، به نقل از محمد بن خلف، از حسن بن صالح بن اسود، از عبدالجبار بن عباس همدانی، از عمّار دهنی روایت کرده که گفت: امام باقر علیه السلام فرمود: «مدت زمان درنگ سفیانی را میان خود چه اندازه می دانید؟».

عمّار می گوید: عرض کردم: نه ماه به اندازه زمان بارداری یک زن.

امام علیه السلام فرمود: «کوفیان! شما چه مردم آگاهی هستید!».

«عنه، عن أبي النصر اسماعيل بن عبدالله بن ميمون بن عبد الحميد بن أبي الرجال العجلي، قال: حدّثنا محمد بن عبدالرحمان بن أبي ليلى قال: حدّثنا جعفر بن سعد الكاهلي، عن الأعمش، عن بشر بن غالب قال: يقبل السفیانی من بلاد الروم منتصراً في عنقه صليب و هو صاحب القوم؛<sup>۳</sup>

قرقاره، به نقل از ابونصر اسماعیل بن عبدالله بن میمون بن عبدالحمید بن ابو رجال عجلی، از محمد بن عبدالرحمان بن ابولیلی، از جعفر بن سعد کاهلی، از اعمش، از بشر بن غالب روایت کرده که گفت: سفیانی از سرزمین غرب پیرومندان صلیب بر گردن رو می آورد و فرماندهی سپاه را بر عهده دارد.».

«قرقارة، عن نصر بن الليث المروزي، عن ابن طلحة الجحدري قال: حدّثنا عبدالله بن هبيرة، عن أبي زُرعة، عن عبدالله بن رزين، عن عمّار بن ياسر أنّه قال: إنّ دولة أهل

۱. روستایی بزرگ و آباد میان باغستان های دمشق در مسیر جاده جنص که بین آن و دمشق بیش از ۶ کیلومتر فاصله است.

۲. بحار، ج ۵۲، ص ۲۱۶، ح ۷۴ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۳۰، ح ۷۰، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ خرائج، ج ۳، ص ۱۱۵۹، از امام باقر علیه السلام.

۳. بحار، ج ۵۲، ص ۲۱۶، ۷۵؛ منتخب الاثر، ص ۴۵۵، ح ۶

بیت نبیکم فی آخر الزمان و لها إمارات، فإذا رأیتم فالزموا الأرض و کفوا حتی تجیء إماراتها.

فإذا استشارت علیکم الروم و الترك، و جهزت الجیوش، و ماتت خلیفتکم الّذی یجمع الأموال، و استخلف بعده رجل صحیح، فیخلع بعد سنین من بیعته، و یأتی هلاک ملکهم من حیث بدأ و یتخالف الترك و الروم، و تكثر الحروب فی الأرض، و ینادی منادی من سور دمشق: ویل لأهل الأرض من شرّ قد اقترب، و یخسف بغربی مسجدها حتی یختر حائطها و ینظر ثلاثة نفر بالشام کلّهم یطلب الملك، رجل أبقع، و رجل أصهب، و رجل من أهل بیت ابي سفیان ینخرج فی کلب، و یحضر الناس بدمشق، و ینخرج أهل الغرب إلى مصر.

فإذا دخلوا فتلك إمارة السفیانی، و ینخرج قبل ذلك من یدعو لآل محمد علیهم السلام، و تنزل الترك الحیره، و تنزل الروم فلسطین، و یشبق عبداللّٰه حتی یشق جنودهما بقرقیسیاء علی النهر، و یشق قتال عظیم، و یشق صاحب المغرب فیقتل الرجال و یشق النساء، ثم یرجع فی قیس حتی ینزل الجزیره السفیانی، فیسبق الیمانی (فیقتل) و یحوز السفیانی ما جمعوا.

ثم یشق إلى الکوفة أعوان آل محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم و یقتل رجلاً من مستقیم. ثم ینخرج المهديّ علی لوائه شعیب بن صالح، و إذا رأى أهل الشام قد اجتمع أمرها علی ابن ابي سفیان فألحقوا بمکة، فعند ذلك تقتل النفس الزکیة و أخوه بمکة ضیعة، فینادی منادی من السماء: أيها الناس إنّ أمیرکم فلان، و ذلك هو المهديّ الّذی یملا الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً؛<sup>۱</sup>

قرقاره، به نقل از نصر بن لیث مروزی، از ابن طلحة جحدری، از ابو عبداللّٰه بن لهیعه، از ابو زرعه، از عبداللّٰه بن رزین، از عمار یاسر روایت کرده که فرمود: دولت

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۲۰۷، ح ۴۵ و منتخب الاثر، ص ۴۵۲، ح ۲، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ عقد الدرر، ص ۴۶، به نقل از سنن دانی، ص ۷۸، به اسنادش از معمر بن ابو زرعه، از عبداللّٰه بن زبیر غافقی به نحو اختصار؛ ابتدای آن در خرائج، ج ۳، ص ۱۱۵۴، از جعفر.

خانندان پیامبرتان در آخرالزمان، تحقق خواهد یافت و از نشانه‌هایی برخوردار است. هرگاه آن نشانه‌ها را نظاره‌گر بودید در خانه بنشینید و هیچ‌گونه اقدامی انجام ندهید تا نشانه‌ها نمودار و سپری شود. آن‌گاه که رومیان (غربیان) و ترکان (روس‌ها) بر شما یورش بردند و به تدارک سپاه پرداختند و زمامداری که در پی گردآوری اموال و دارایی بود، در گذشت و پس از او شخصیتی لایق، جانشین وی گردید و پس از گذشت سالیانی از بیعتش، از قدرت برکنار گردید، حاکمیت آن‌ها از همان جایگاه آغازین (خراسان) متلاشی خواهد شد.

در آن هنگامه، ترکان (روس‌ها) رومیان (غربیان) با یکدیگر درگیر می‌شوند و نبردهای فراوانی در زمین رخ می‌دهد و نداکننده‌ای از سمت دژ و حصار دمشق ندا سر می‌دهد که، وای بر زمینیان از فتنه و آشوبی که به زودی دامگیرشان خواهد شد. در آن گیرودار، سمت غربی مسجد دمشق به گونه‌ای به زمین فرو می‌رود که دیوار آن نیز ویران می‌گردد و سه تن در شام دست به جنبش می‌زنند که هر سه تن در پی دست‌یابی به قدرتند مردی که در چهره لکه‌های سیاه دارد و فردی، که صورتش سرخ و بور، است و مردی از خاندان ابوسفیان، که از قبیله کلب ظاهر می‌شود. مردم همه در دمشق گرد آمده و غربیان وارد مصر می‌گردند. ورود آنان به مصر، خود یکی از نشانه‌های ظاهر شدن سفیانی است. پیش از این ماجرا، فردی دست به جنبش زده و مردم را به پیروی از خاندان پیامبر فرا می‌خواند. ترکان (روس‌ها) در حیره و رومیان (غربیان) در فلسطین فرود خواهند آمد و عبدالله، از (عبدالله) گوی سبقت ربوده و پیشی می‌گیرد تا سپاهیان‌شان در منطقه «قرقیسیا» بر روی رود (فرات) با یکدیگر رو به رو می‌شوند و نبرد سختی میان آن‌ها در می‌گیرد و فرمانده غربیان دست به کشتار مردان می‌زند و زنان را به اسارت می‌گیرد.

سپس به «قیس» (منطقه‌ای در مصر) باز می‌گردد تا آن‌که سفیانی در «جزیره» فرود آمده و بر سپاهیان یمنی پیشی می‌گیرد و سفیانی کلیه اموال و غنایمی را که آنان به دست آورده‌اند به تصرف خود در می‌آورد و آن‌گاه راهی کوفه می‌شود و در آن جا به



کشتار هواداران خاندان پیامبر دست زده و شخصیتی از آنان را به شهادت می‌رساند و پس از آن، مهدی رضی اللہ عنہ ظهور می‌کند. فرماندهی سپاه وی را شعیب بن صالح برعهده دارد و زمانی که ملاحظه می‌کند. شامیان دست همکاری و بیعت به پسر ابوسفیان داده‌اند رهسپار مکه می‌شوند، در این هنگام نفس زکیه و برادرش بی جرم و گناه در مکه به شهادت می‌رسند و سروشی آسمانی ندا سر می‌دهد که، مردم! رهبرتان فلانی است و او همان مهدی است که گیتی را پس از پر شدن از جور و ستم، آکنده از عدل و داد می‌سازد».

«عنه، عن محمد بن خلف الحدادی، عن اسماعیل بن أبان الأزدي، عن سفیان بن ابراهیم الجریری أنه سمع أباه يقول: النفس الزکیة غلام من آل محمد اسمه: محمد بن الحسن يقتل بلا جرم و لا ذنب، فإذا قتلوه لم یبق لهم فی السماء عاذر و لا فی الأرض ناصر. فعند ذلك یبعث الله قائم آل محمد فی عصابة لهم أدقّ فی أعین الناس من الكحل، إذا خرجوا بکی لهم الناس، لا یرون إلا أنهم یختطفون، یفتح الله لهم مشارق الأرض و مغاربها، ألا و هم المؤمنون حقاً ألا إن خیر الجهاد فی آخر الزمان؛<sup>۱</sup>

قرقاره، به نقل از محمد بن خلف حداد، از اسماعیل بن أبان ازدی، از سفیان بن ابراهیم جریری روایت کرده که او از پدرش شنیده می‌گوید: نفس زکیه جوانی به نام محمد بن حسن از دودمان رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم است که بی جرم و گناه به شهادت می‌رسد و هرگاه دشمنان وی را به شهادت رسانند، نه در آسمان برایشان فردی پوزش خواه باقی می‌ماند و نه در زمین کسی به یاری آنان بر می‌خیزد. در این هنگام، خدای متعال قائم آل محمد صلی اللہ علیہ و آله و سلم را در جمع گروهی که از دیدگاه مردم نظیر سرمه چشم، فوق العاده اندکند، بر می‌انگیزد و آن گاه که دست به قیام می‌زنند مردم به حال آنان می‌گریند زیرا آن‌ها را نابود شده تلقی می‌کنند ولی خدای بزرگ شرق و غرب گیتی را برایشان می‌گشاید. به هوش باشید! که مؤمنان واقعی همین افرادند. به هوش باشید! برترین

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۲۱۷، ح ۷۸، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ ابتدای آن در خرائج، ج ۳، ص ۱۱۵۴، از حسین بن علی رضی اللہ عنہ.

جهاد، در آخر الزمان رخ خواهد داد».

«عنه، عن أبي حاتم، عن محمد بن يزيد الآدمي - بغدادی عابد - قال: حدثنا يحيى بن سليم الطائفي، عن متيل بن عباد، قال: سمعت أبا الطفيل يقول: سمعت علي بن أبي طالب عليه السلام يقول: أظلتكم فتنة (مظلمة) عمياء منكشفة لا ينجو منها إلا النومة. قيل: يا أبا الحسن و ما النومة؟ قال: الذي لا يعرف الناس ما في نفسه؛<sup>۱</sup>

قرقاره، به نقل از ابو حاتم، از محمد بن يزيد آدمی - بغدادی عابد - از يحيى بن سليم طائفي، از متيل بن عباد، از ابو طفيل نقل کرده که گفت: از علي بن ابی طالب عليه السلام شنیدم می فرمود: فتنه و آشوب سخت و دشواری بر شما سایه افکن خواهد گردید که جز «نومه» کسی از آن رهایی نخواهد یافت.

عرضه شد: یا ابوالحسن: نومه کیانند؟

حضرت فرمود: «کسانی که مردم نمی دانند در دل چه هدفی دارند».

«عنه، عن العباس بن يزيد البحراني، عن عبد الرزاق بن همام، عن معمر، عن ابن طاووس، عن علي بن عبد الله بن عباس قال: لا يخرج المهدي حتى يطلع مع الشمس آية؛<sup>۲</sup>

قرقاره، به نقل از عباس بن يزيد بحرانی، از عبدالرزاق بن همام، از معمر، از ابن طاووس، از علي بن عبد الله بن عباس روایت کرده که گفت: ظهور (فرخنده) آية؛<sup>۲</sup>

۱. بحار، ج ۲، ص ۷۳، ح ۳۹؛ عوالم، ج ۳، ص ۳۰۳، ح ۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۰۱، ح ۳۵، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از معانی الاخبار، ص ۶۶، ح ۱، به اسنادش از ابو طفيل؛ منتخب انوار المضیبه، ص ۲۹، به نقل از خرائج، ج ۳، ص ۱۱۵۲، از امیر مؤمنان عليه السلام؛ بحار، ج ۷۵، ص ۷۰، ح ۹ و ص ۳۹۶، ح ۲۰، به نقل از معانی الاخبار؛ عدد القویه، ص ۷۶، ذیل ح ۱۲۷، از امیر مؤمنان عليه السلام با اندکی تفاوت.

۲. بحار، ج ۵۲، ص ۲۱۷، ح ۷۹، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۱۱، ص ۳۷۳، ح ۲۰۷۷۵؛ احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۶۸۴؛ فتن ابن حماد، ص ۹۱، از ابن مبارک و ابن نور و عبدالرزاق با اندکی تفاوت؛ ملاحم و فتن ابن طاووس، ص ۷۷، باب ۱۶۸؛ برهان منقی هندی، ص ۱۰۷، ح ۱۳، از نعیم بن حماد و ابوالحسن حربی و در آن جمله «حتى تظهر» به جای «حتى تطلع» آمده است و ص ۱۰۸، ح ۱۵؛ عقد الدرر، ص ۱۰۶، از ابن حماد و بیهقی با اندکی تفاوت؛ احقاق الحق، ج ۱۳، ص ۳۸۱، به نقل از حاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۶۵، از ابن حماد و ابوالحسن حربی؛ ملاحم و فتن ابن طاووس، ص ۱۶۷، باب ۲۶، به نقل از کتاب فتن زکریا به اسنادش از معمر؛ خرائج، ج ۳، ص ۱۱۵۴، از حسین بن علی عليه السلام.

مهدی علیه السلام زمانی است که در کنار خورشید، نشانه دیگری نیز نمودار گردد.»

## فصل هشتم:

### ویژگی‌های آن مهر تابان

«محمد بن عبدالله جعفر الحمیری، عن أبيه، عن محمد بن عطاء، عن سلام بن أبي عمرة قال: قال أبو جعفر عليه السلام: لصاحب هذا الأمر بيت يقال له: بيت الحمد فيه سراج يزهر منذ يوم ولد إلى أن يقوم بالسيف!»<sup>۱</sup>

محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، به نقل از پدرش، از محمد بن عیسی، از محمد بن عطا، از سلام بن ابو عمره روایت کرده که گفت: امام جواد علیه السلام فرمود: صاحب الامر دارای خانه‌ای به نام «بیت الحمد» است که چراغی پر فروغ از زمان تولد آن بزرگوار تا هنگامه قیامش با شمشیر، در آن نور افشانی می‌کند.

«أخبرنا جماعة، عن التلعكبري، عن علي بن حبشي، عن جعفر بن مالك، عن أحمد بن أبي نعيم، عن إبراهيم بن صالح، عن محمد بن غزال، عن مفضل بن عمر قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: إن قائمنا إذا قام أشرق الأرض بنور ربها، و استغنى الناس و يعمر الرجل في ملكه حتى يولد له ألف ذكر لا يولد فيهم أنثى، و يبني في ظهر الكوفة مسجداً له ألف باب، و تتصل بيوت الكوفة بنهر كربلا و بالحيرة، حتى يخرج الرجل يوم الجمعة على بغلة سفواء يريد الجمعة فلا يدركها؛

---

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۵، ح ۳۶۲؛ بحار، ج ۵۲، ص ۱۵۸، ح ۲۱، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و غیبت نعمانی، ص ۲۳۹، ح ۳۱، به اسنادی دیگر از امام صادق علیه السلام با اندکی تفاوت؛ اثبات، جلد یاد شده، ص ۵۲۷، ح ۴۳۶، به نقل از أعلام الوری، ص ۴۳۱، از محمد بن عطاء؛ نیز اثبات، جلد یاد شده، ص ۵۸۰، ح ۷۵۸؛ از اثبات الوصیة، ص ۲۲۶، به نقل از حمیری؛ عیون المعجزات، ص ۱۴۵، از امام باقر علیه السلام.

جمعی از رجال حدیث، به نقل از تلّغکبری، از علی بن حبشی، از جعفر بن مالک، از احمد بن ابونعیم، از ابراهیم بن صالح، از محمد بن غزال، از مفضل بن عمر روایت کرده‌اند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود: «آن گاه که قائم، دست به قیام می‌زند، زمین از نور پروردگارش منور می‌گردد و مردم از روشنائی (خورشید) بی‌نیاز خواهند گشت.

عمر افراد زمان او به اندازه‌ای طولانی می‌شود که هر یک دارای هزار فرزند پسر می‌شوند بی آن که دختری در جمع آنها تولد یابد.

امام مهدی علیه السلام در نجف، مسجدی دارای هزار در بنا می‌کند و خانه‌های کوفه به رودخانه کربلا و حیره می‌پیوندند به گونه‌ای که فردی در روز جمعه اگر بر استر رهوارش سوار و آهنگ نماز جمعه کند، نماز جمعه را درک نخواهد کرد.»

«أخبرنا أبو محمد المحمّدي، عن محمد بن عليّ بن الفضل، عن أبيه عن محمد بن ابراهيم بن مالك، عن ابراهيم بن بنان الخثعمي، عن أحمد بن يحيى بن المعتمر، عن عمرو بن ثابت، عن أبيه عن أبي جعفر عليه السلام في حديث طويل - قال: يدخل المهديّ الكوفة، و بها ثلاث رايات قد اضطربت بينها، فتصفوله فيدخل حتى يأتي المنبر و يخطب و لا يدري الناس ما يقول من البكاء، و هو قول رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: «كأني بالحسينّ و الحسيني» و قد قادهما فيسلمها إلى الحسينيّ فيبايعونه.

فاذا كانت الجمعة الثانية قال الناس: يا بن رسول الله! الصلاة خلفك تضاهي الصلاة خلف رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و المسجد لا يسعنا، فيقول: أنا مرتاد لكم، فيخرج إلى الغرّيّ فيخطّ مسجداً له ألف باب يسع الناس، عليه أصيص و يبعث فيحفر من خلف قبر الحسين عليه السلام لهم نهراً يجري إلى الغريّين حتى ينبذ في النجف و يعمل على قوّته قناطر و أرحاء في السبيل، و كأني بالعجوز و على رأسها مکتل فيه بُرّ حتى تطحنه بكر بلاء؛<sup>۱</sup>

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۵، ح ۳۶۴، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۶۴، به نحو اختصار از غیبت؛ بحار، ج ۵۲، ص ۳۳۰، ح ۵۳، به نقل از غیبت و از اعلام الوری، ص ۴۳۰ و ارشاد

ابو محمد محمدی، به نقل از محمد بن علی بن فضل، از پدرش، از محمد بن ابراهیم بن مالک، از ابراهیم بن بنان خثعمی، از احمد بن یحیی بن معتمر، از عمرو بن ثابت، از پدرش، از امام باقر علیه السلام نقل کرده که در روایتی طولانی فرمود: حضرت مهدی علیه السلام که وارد کوفه می‌گردد، در آن شهر میان سه گروه پرچمدار زد و خورد و نزاع رخ می‌دهد، ولی همه در برابر آن حضرت تسلیم می‌گردند و او وارد کوفه می‌شود و بر فراز منبر رفته و با مردم سخن می‌گوید و مردم از شدت گریه، سخنان امام برایشان مفهوم نیست و این معنای فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمود: «گویی حسنی و حسینی را می‌بینم که رهبری گروه‌های پرچمدار را بر عهده دارند» و حسنی، رهبری آن را به حسینی وا می‌نهد و مردم به وی دست بیعت خواهند داد.

با فرارسیدن جمعه دوم، مردم خدمت حضرت عرضه می‌دارند: ای فرزند رسول خدا! نماز گزاردن پشت سر حضرتت مساوی با نماز پشت سر نبی اکرم صلی الله علیه و آله است ولی مسجد گنجایش انبوه جمعیت ما را ندارد.

امام علیه السلام می‌فرماید: «برایتان چاره‌ای خواهم اندیشید. سپس رهسپار نجف می‌گردد و مسجدی را با هزار در، برای آن طراحی می‌کند که گنجایش مردم را دارا بوده و آن را محکم بنا می‌کند و با اعزام گروهی، برایشان از پشت مرقد مطهر امام حسین علیه السلام نهری در نجف جاری می‌سازد به گونه‌ای که آب آن در نجف انبار می‌شود. او بر دهانه آن به ایجاد پل می‌پردازد و در مسیرش آسیاب بنا می‌کند، گویی پیر زنی را می‌بینم که محموله‌ای از گندم بر سر نهاده تا آن را در کربلا آرد نماید».

«الفضل بن شاذان، عن اسماعیل بن عیاش، عن الأعمش، عن أبي وائل عن حذیفة بن الیمان، قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و آله و سلم يقول و ذکر المهدی: إنه یبایع بین الرکن و المقام إسمه أحمد و عبدالله و المهدی فهذه أسماؤه ثلاثها؛

مفید، ص ۳۶۲، از عمرو بن شمر، از امام باقر علیه السلام به نحو اختصار؛ کشف الغم، ج ۲، ص ۴۶۳؛ المستجاد، ص ۵۵۴، به نقل از ارشاد؛ بحار، ج ۱۰۰، ص ۳۸۵، ح ۴، از سید علی بن عبدالحمید به نقل از کتاب فضل بن شاذان به اسنادش از امام باقر علیه السلام با اندکی تفاوت؛ منتخب انوار المصیبه، ص ۱۹۱، از امام باقر علیه السلام با اندکی تفاوت؛ روضة الواعظین، ص ۲۶۳، از امام باقر علیه السلام آن گونه که در ارشاد آمده است.

فضل بن شاذان، به نقل از اسماعیل بن عیاش، از اعمش، از ابوائل، از حذیفه بن یمان روایت کرده که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم - آن جا که از مهدی یاد کرد - فرمود: «بین رکن و مقام، با وی بیعت صورت می‌گیرد نامش احمد، عبدالله و مهدی و این نام‌ها هر سه، نام مبارک اوست».

«سعد بن عبدالله، عن محمد بن عیسی بن عبید، عن اسماعیل بن أبان، عن عمرو بن شمر، عن جابر الجعفی قال: سمعت أبا جعفر علیه السلام يقول: سأل عمر بن الخطاب أمير المؤمنين عليه السلام فقال: أخبرني عن المهدي ما اسمه؟»

فقال: أمّا اسمه فإنّ حبيبي شهد [عهد] إلى أن لا أحدث باسمه حتى يبعثه الله.

قال: فأخبرني عن صفته؟

قال: هو شابّ مربع، حسن الوجه، حسن الشعر، يسيل شعره على منكبيه و نور وجهه يعلو سواد لحيته و رأسه، بأبي ابن خيرة الإمام؛<sup>۱</sup>

سعد بن عبدالله، به نقل از محمد بن عیسی، از اسماعیل بن أبان، از عمرو بن شمر، از جابر جعفی روایت کرده که گفت: از امام باقر ﷺ شنیدم می‌فرمود: «عمر بن خطاب از امیر مؤمنان ﷺ پرسید: مرا با مهدی و نامش آشنا ساز». امیر مؤمنان ﷺ فرمود: حبیبم رسول اکرم ﷺ از من پیمان گرفته تا آن زمان که خداوند جامه زیبای ظهور بر اندام دل آرایش می‌پوشاند، از بردن نام وی خودداری کنم».

عمر گفت: بنابراین، ویژگی‌هایش را برایم برشمار.

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۳۶، ح ۶، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و نعمانی؛ أعلام الوری، ص ۴۳۴، از عمرو بن شمر؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۳۰، ح ۷۱، به نقل از غیبت و أعلام الوری؛ ابتدای آن در بحار، جلد یاد شده، ص ۳۳، ح ۱۳، به نقل از غیبت و کمال الدین، ص ۶۴۸، ح ۳، از پدرش و ابن ولید، از سعد بن عبدالله با اندکی تفاوت؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۶۴؛ المستجاد، ص ۵۵۶؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۵۳، به نقل از ارشاد مفید، ص ۳۶۳، از عمرو بن شمر؛ اثبات، جلد یاد شده، ص ۴۹۰، ح ۲۲۸، به نقل از کمال؛ ابتدای آن در مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۸۶، ح ۱۶، از أعلام الوری؛ انتهای آن در منتخب انوار المصیّبه، ص ۲۹، به نقل از خرائج، ج ۳، ص ۱۵۳، به نقل از امیر مؤمنان ﷺ؛ روضة الواعظین، ص ۲۶۶، از امام باقر ﷺ آن گونه که در ارشاد آمده است؛ انتهای آن در عقد الدرر، ص ۴۱ و لوامع انوار البهیة، ج ۲، ص ۷۴، آن گونه که در ارشاد وارد شده.

حضرت فرمود: «وی جوانی نیک اندام و چهار شانه، خوش سیما، دارای موهایی زیبا و بر شانه ریخته، نور و درخشش سیمایش، سیاهی موهای سر و صورتش را تحت الشعاع قرار داده است، پدرم به فدای آن یادگار بهترین کنیزان».

«الفضل بن شاذان، عن عثمان بن عیسی، عن صالح بن ابی الأسود، عن ابی عبدالله علیه السلام قال: ذکر مسجد السهلة، فقال أما إنه منزل صاحبنا إذا قدم بأهله؛<sup>۱</sup>

فضل بن شاذان، به نقل از عثمان بن عیسی، از صالح بن ابوالأسود، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت از مسجد سهله، سخن به میان آورد و سپس فرمود: «این مسجد، محل اقامت قائم ماست، آن گاه که با اهلش وارد شود».

«عنه، عن موسی بن سعدان، عن عبدالله بن القاسم الحضرمی، عن ابی سعید الخراسانی قال: قلت لأبی عبدالله علیه السلام: المهدي والقائم واحد؟.

فقال: نعم.

فقلت: لأي شيء سُمي المهدي؟.

قال: لأنه يهدي إلى كل أمر خفي، و سُمي القائم لأنه يقوم بعد ما يموت، إنه يقوم بأمر

عظیم؛<sup>۲</sup>

فضل، به نقل از موسی بن سعدان، از عبدالله بن قاسم حضرمی، از ابوسعید خراسانی روایت کرده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا مهدی و قائم، یکی هستند؟

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۳۳۱، ح ۵۴، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از کافی، ج ۳، ص ۴۹۵، ح ۲، به اسنادش از عثمان؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۵۳، ح ۷۲، به نقل از غیبت و از تهذیب، ج ۳، ص ۲۵۲، ح ۱۲، به اسنادش از عثمان با اندکی تفاوت؛ اثبات، جلد یاد شده، ص ۵۵۵، ح ۵۸۹، به نقل از ارشاد مفید، ص ۳۶۲، از صالح بن ابوالاسود با اندکی تفاوت؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۶۳، به نقل از ارشاد؛ المستجاد، ص ۵۵۴؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۵۱، به نقل از ارشاد؛ بحار، ج ۱۰۰، ص ۴۳۹، ح ۱۵، به نقل از کافی؛ وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۵۳۳، ح ۴، به نقل از کافی و تهذیب؛ حلیة الأبرار، ج ۲، ص ۶۳۶؛ ملاذ الاخیار، ج ۵، ص ۴۷۵، به نقل از تهذیب؛ منتخب انوار المصیثه، ص ۱۹۱، از احمد بن محمد ایادی به نحو مرفوع از امام صادق علیه السلام با تفاوتی اندک.

۲. بحار، ج ۵۱، ص ۳۰، ح ۶؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۶، ح ۳۶۵، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).



فرمود: «آری!»

عرض کردم: چرا وی، مهدی نامیده شده؟

فرمود: «به این دلیل مهدی نامیده شده که وی به همه امور و شئون نهانی، هدایت می‌گردد و قائم نامیده شده، بدین جهت که او پس از آن که یاد و نامش از یادها رفته، دست به قیام می‌زند. وی به بزرگ‌ترین قیام اصلاح گرانه تاریخ بشر دست خواهد زد».

«عنه، عن ابن محبوب، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال: من أدرك منكم قائمنا فليقل حين يراه: السلام عليكم يا أهل بيت النبوة و معدن العلم و موضع الرسالة!»

فضل، به نقل از ابن محبوب، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «هر یک از شما که قائم ما را درک کند به هنگام دیدارش باید بگوید: «سلام و درود بر شما ای خاندان نبوت و سرچشمه‌های دانش و کانون رسالت».

«عنه، عن عبدالرحمان بن أبي هاشم، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إن أصحاب موسى ابتلوا بنهر، و هو قول الله عز وجل: ﴿إن الله مبتليكم بنهر﴾<sup>۱</sup> و إن أصحاب القائم يبتلون بمثل ذلك؛<sup>۲</sup>

فضل، به نقل از عبدالرحمان بن ابوهاشم، از علی بن ابوحمزه، از ابوبصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «یاران حضرت موسی علیه السلام با نوشیدن از آب رودخانه‌ای، امتحان گشتند و معنای فرموده خدای عزوجل: ﴿خداوند شما را با نهری آزمود﴾ همین است و یاران قائم علیه السلام نیز همین گونه در بوتۀ آزمون الهی قرار خواهند

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۳۳۱، ح ۵۵ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۶، ح ۳۶۶ و منتخب الاثر، ص ۵۱۷، ح ۱، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

۲. بقره، آیه ۲۴۹.

۳. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۶، ح ۳۶۷؛ بحار، ج ۵۲، ص ۳۳۲، ح ۵۶، به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و از غیبت نعمانی، ۳۱۶، ح ۱۳، به اسناد خود از عبدالرحمان بن ابوهاشم با اندکی تفاوت و در آن کلمه «طالوت» به جای «موسی» آمده است.

گرفت».

«عنه، عن عبد الرحمان، عن ابن أبي حمزة، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: القائم يهدم المسجد الحرام حتى يرده إلى أساسه، و مسجد الرسول صلى الله عليه و آله إلى أساسه، و يرد البيت إلى موضعه، و أقامه على أساسه، و قطع أيدي بني شيبه السراق و علقها على الكعبة؛<sup>۱</sup>

فضل، به نقل از عبدالرحمان، از ابن ابو حمزه، از ابوبصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «قائم علیه السلام مسجد الحرام و مسجد پیامبر را جهت باز گرداندن دیوارهای آنها به پایه اصلی، تخریب می سازد و خانه کعبه را به جایگاه اصلی آن باز گردانده و بر پایه های اصلی اش بنا می کند و دست های «بنی شیبه» دزدان کعبه را بریده جهت عبرت دیگران، بر کعبه می آویزد».

«عنه، عن علی بن الحکم، عن سفیان الجریری، عن أبي صادق، عن أبي جعفر عليه السلام قال: دولتنا آخر الدول و لن يبق أهل بيت لهم دولة إلا ملكوا قبلنا لثلاً يقولوا إذا راؤا سيرتنا: إذا ملكنا سرنا مثل سيرة هؤلاء، و هو قول الله عزوجل: <sup>۲</sup> ﴿و العاقبة للمتقين﴾؛<sup>۳</sup>

فضل، به نقل از علی بن حکم، از سفیان جریری، از ابوصادق، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «دولت ما خاندان رسالت، آخرین دولت خواهد بود تا هر گروه و خاندانی که پیش از ما به زمامداری رسیدند به هنگام دیدن حاکمیت عادلانه ما،

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۳۳۲، ح ۵۷ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۶، ح ۳۶۸، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ نیز بحار، جلد یاد شده، ص ۳۳۸، ح ۸۰ و کشف الغم، ج ۲، ص ۴۶۵ و صراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۵۴، به نقل از ارشاد مفید، ص ۳۴۶، از ابوبصیر؛ اثبات، جلد یاد شده، ص ۵۵۵، ح ۵۹۴، به نقل از ارشاد؛ اعلام الوری، ص ۴۳۱، از ابوبصیر؛ روضة الواعظین، ص ۲۶۵، از امام صادق علیه السلام آن گونه که در ارشاد آمده است؛ انتهای حدیث با تہذیب و کافی مطابق است در این زمینه به وسائل، ج ۹، ص ۳۵۵، ذیل ح ۹، مراجعه شود.

۲. اعراف، آیه ۱۲۸؛ قصص، آیه ۸۳

۳. بحار، ج ۵۲، ص ۳۳۲، ح ۵۸؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۶، ح ۳۶۹، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ ابقاظ من ההجعه، ص ۳۵۷، ح ۱۰۳؛ منتخب انوار العیثیه، ص ۱۹۴، از احمد بن محمد ایادی به نحو مرفوع، از ابو صادق با اندکی تفاوت.

مدعی نشوند و بگویند: اگر ما نیز به زمامداری رسیده بودیم، نظیر حکومت عادلانه و انسان ساز اینان، عمل می‌کردیم و معنا و مفهوم فرموده خدای عزوجل: «فرجام نیک، از آن تقوا پیشگان است» نیز همین است.

«عنه، عبدالرحمان بن ابی‌هاشم و الحسن بن علی، عن ابی‌خدیجه، عن ابی‌عبدالله علیه السلام قال: إذا قام القائم علیه السلام جاء بأمر غیر الذی کان؛<sup>۱</sup>

فضل، به نقل از عبدالرحمان بن ابوهاشم و حسن بن علی، از ابو خدیجه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «هرگاه قائم علیه السلام دست به قیام بزند، شیوه حکومتی جدیدی به ارمغان خواهد آورد».

«عنه، عن علی بن الحکم، عن الربیع بن محمد المسلی، عن سعد بن ظریف، عن الأصغ بن نباتة قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام في حديث له حتى انتهى إلى مسجد الكوفة، و كان مبنياً بخزف و دنان و طین، فقال: ویل لمن هدمک، و ویل لمن سهّل هدمک، و ویل لبانیک بالمطبوخ المغیر قبله نوح، طوبی لمن شهد هدمک مع قائم أهل بیتی، اولئک خیار الأمة مع أبرار العترة؛<sup>۲</sup>

فضل، به نقل از علی بن حکم، از ربیع بن محمد مسلی، از سعد بن ظریف، از اصغ بن نباتة نقل کرده که گفت: امیر مؤمنان علیه السلام در گفتگویی طولانی سخن گفت تا رسید به سخن از مسجد کوفه که در آن دوران با آجر و کاشی و گل بنا شده بود. آن گاه خطاب به مسجد فرمود: «وای بر کسی که به تخریب تو اقدام نماید! وای بر کسی که ویرانی‌ات را سهل و آسان بشمارد! وای بر کسی که بانی ساختن تو با گل پخته شود و قبله نوح را تغییر دهد! خوش به حال کسانی که در رکاب قائم اهل بیتم، شاهد ویرانی تو باشند! آنان بهترین افراد امت، در کنار نیک سرشت‌ترین شخصیت‌های عترت خواهند بود».

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۳۳۲، ح ۵۹ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۶، ح ۳۷۰؛ بحار، جلد یاد شده، ص ۳۳۸، ح ۸۲ و کشف الغمّه، ج ۲، ص ۴۶۵ و اثبات، جلد یاد شده، ص ۵۵۵، ح ۵۹۶، به نقل از ارشاد مفید، ص ۳۶۴ و در آن جمله «جاء بامر جدید» به جای «جاء بامر غیر الذی کان» آمده است؛ در اثبات، جلد یاد شده، نیز ص ۴۴۸، ح ۴۷، به نقل از کافی، ج ۱، ص ۵۳۶، ح ۲، به اسنادش از ابو خدیجه مانند آن را روایت کرده است.  
۲. همان، ح ۶۰ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۶، ح ۵۷۱، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

«و عنه، عن علی بن عبدالله، عن عبد الرحمان بن أبي عبدالله، عن أبي الجارود قال: قال أبو جعفر عليه السلام: إن القائم يملك ثلاثمائة و تسع سنين كما لبث أهل الكهف في كهفهم، يملأ الأرض عدلاً و قسطاً كما ملئت ظلماً و جوراً، و يفتح الله له شرق الأرض و غربها، و يقتل الناس حتى لا يبقى إلا دين محمد صلى الله عليه و آله و سلم، يسير بسيرة سليمان بن داود؛<sup>۱</sup>

فضل، به نقل از علی بن عبدالله، از عبدالرحمان بن ابوعبدالله، از ابوالجارود روایت کرده که گفت: امام باقر علیه السلام فرمود: قائم علیه السلام مدت سیصد و نه سال همانند اصحاب کهف در غارشان، بر جهان استیلا می یابد و گیتی را همان گونه که از جور و ستم پر شده، آکنده از عدل و داد می سازد و خداوند شرق و غرب جهان را برایش می گشاید و از خدا بی خبران را به گونه ای کشتار نماید که جز دین رسول اکرم صلی الله علیه و آله (اسلام) در گیتی آیینی باقی نماند. وی به شیوه حضرت سلیمان بن داود، حکومت داری خواهد کرد».

«عنه، عن عبدالله بن القاسم الحضرمي، عن عبد الكريم بن عمرو الخثعمي قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: كم يملك القائم؟ قال: سبع سنين يكون سبعين سنة من سنتكم هذه؛<sup>۲</sup>

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۲۹۱، ح ۳۴ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۶، ح ۳۷۲، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ حلیة الأبرار، ج ۲، ص ۵۹۸، به نقل از دلائل الامامة، ص ۲۴۱، به اسنادش از ابوالجارود به نحو مشروح؛ تاج العوالم، ص ۱۵۳، از امام باقر علیه السلام.

۲. همان، ح ۳۵ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۷، ح ۳۷۳، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ کشف الغمته، ج ۲، ص ۴۶۳؛ المستجد، ص ۵۵۵؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۵۱؛ بحار، جلد یاد شده، ص ۳۳۷، ح ۱۷۷؛ نورالثقلین، ج ۴، ص ۱۰۱، ح ۱۱۷، به نقل از ارشاد مفید، ص ۳۶۳، از عبدالکریم خثعمی (جعفری) به نحو مشروح با اندکی افزایش در انتهای آن؛ اثبات، جلد یاد شده، ص ۵۲۸، ح ۴۳۹، به نقل از اعلام الوری، ص ۴۳۲، آن گونه که در ارشاد آمده است؛ ایفاظ من ההجعة، ص ۲۴۹، ح ۲۶، به نقل از ارشاد و اعلام الوری و کشف؛ نیز اثبات، جلد یاد شده، ص ۵۸۴، ح ۷۹۰، از بحار، ج ۵۲، ص ۳۸۶، ح ۲۰۲، به نقل از کتاب غیبت سید علی بن عبدالحمید با اندکی تفاوت؛ روضة الواعظین، ص ۲۶۴، از امام صادق علیه السلام؛ فصول المهجعة، ح ۳۰۲، از عبدالکریم خثعمی آن گونه که در ارشاد آمده؛ منتخب انوار المصیته، ص ۱۹۵، از احمد بن محمد ایادی به نحو مرفوع از عبدالکریم بن عمرو خثعمی؛ اخبار الدول، ص ۱۱۸، از عبدالکریم خثعمی آن گونه که در ارشاد آمده است.

فضل، به نقل از عبدالله بن قاسم حضرمی، از عبدالکریم بن عمرو خثعمی روایت کرده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: حضرت قائم علیه السلام چند سال حکومت داری می‌کند؟

فرمود: هفت سال که به منزله هفتاد سال از سال‌های شماست.

«عنه، عن عبدالرحمن بن أبي هاشم، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي بصير [عن أبي جعفر] في حديث له اختصرناه قال: إذا قام القائم عليه السلام دخل الكوفة و أمر بهدم المساجد الأربعة حتى يبلغ أساسها و يصيرها عريشاً كعريش موسى، و تكون المساجد كلها جماء لا شرف لها كما كانت على عهد رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، و يوسع الطريق الأعظم فيصير ستين ذراعاً، و يهدم كل مسجد على الطريق، و يسد كل كوة إلى الطريق، و كل جناح و كنيف و ميزاب إلى الطريق، و يأمر الله الفلك في زمانه فيبطن في دوره حتى يكون اليوم في أيامه عشرة من أيامكم و الشهر عشرة أشهر و السنة عشرة سنين من سنتكم.

ثم لا يلبث إلا قليلاً حتى يخرج عليه مارقة الموالى برميلة الدسكرة عشرة آلاف، شعارهم: يا عثمان يا عثمان، فيدعو رجلاً من الموالى فيقلده سيفه، فيخرج اليهم فيقتلهم حتى لا يبق منهم أحد، ثم يتوجه إلى كابل شاه، و هي مدينة لم يفتحها أحد قط غيره فيفتحها، ثم يتوجه إلى الكوفة فينزلها و تكون داره، و يهجر سبعين قبيلة من قبائل العرب؛<sup>۱</sup>

فضل، به نقل از عبدالرحمان بن ابوهاشم، از علی بن ابوحمزه، از ابوبصیر در حدیثی طولانی که - فشرده‌ای از آن را آوردیم - روایت کرده که گفت: آن گاه که قائم علیه السلام دست به قیام بزند وارد کوفه می‌شود و دستور به تخریب چهار مسجد [مسجد الحرام، مسجد النبی، مسجد الاقصی، مسجد کوفه] خواهد داد به گونه‌ای که به پایه‌های اصلی آنها می‌رسد و آنها را به سایه بان‌هایی نظیر سایه بان حضرت موسی علیه السلام تبدیل

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۳۳۳، ح ۶۱ به نقل از غیبت (کتاب حاضر) و ابتدای روایت در بحار، ج ۸۳، ص ۳۵۳، ح ۶ و بخشی از آن در ج ۱۰۴، ص ۲۵۴، ح ۶؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۷، ح ۳۷۴، به نحو اختصار؛ منتخب انوار المصیبه، ص ۱۹۴، از احمد بن محمد ابادی به نحو مرفوع از ابوبصیر تا فرموده اش «و تكون داره».

می‌کند و کلیه مساجد، به همان نحوی که در دوران رسول خدا ﷺ بوده‌اند، بدون بالکن خواهند بود.

حضرت [احتمالاً برای گشودن گره ترائیک] دستور تعریض جاده اصلی را به شصت ذراع صادر می‌کند. کلیه مساجدی را که بر سر راه قرار دارند، دستور به تخریب می‌دهد و تمام پنجره‌هایی را که مشرف به خیابان اصلی باشند، مسدود می‌سازد و بدین سان، عرض جاده اصلی به شصت ذراع می‌رسد و از نصب پنجره‌ها و ساختن بالکن‌ها جلوگیری و دستور بستن مسیر فاضلاب‌ها و ناودان‌ها را به معابر عمومی، صادر می‌فرماید و خداوند در دوران آن حضرت به چرخ گردون دستور می‌دهد به آرامی به گردش در آید تا مدت هر روز در زمان آن بزرگوار همانند ده روز از روزهای شما و یک ماه، ده ماه و یک سال، ده سال از سال‌های شما به شمار آید. سپس دیری نمی‌پاید که ده هزار تن از دین برگشتگان غیر عرب در شنزار «دسکره» با شعار یا عثمان یا عثمان، بر او می‌شورند. حضرت با فراخواندن یک تن از یاران غیر عرب خود، شمشیر خویش را بر او حمایل ساخته و او به مصاف آن جمعیت می‌رود و تیغ میان آن‌ها گذاشته و یک تن از آن‌ها را زنده نمی‌گذارد.

آن‌گاه امام ﷺ رهسپار «کابل شاه» می‌گردد. این شهر را تا آن زمان هیچ کس غیر از آن بزرگمرد نگشوده و او آن را فتح می‌نماید و سپس رو به کوفه نهاده و در آن دیار فرود آمده و آن جا را محل اقامت خویش قرار می‌دهد و ریختن خون هفتاد قبیله از قبایل عرب را در آن سرزمین مباح اعلام می‌کند.

در روایتی دیگر آمده است: <sup>۱</sup> «(أنه) یفتح قسطنطنیة و الرومیة و بلاد الصین؛<sup>۲</sup> قسطنطنیه و روم و سرزمین چین را نیز می‌گشاید».

«عنه، عن علی بن أسباط، عن أبيه أسباط بن سالم، عن موسى بن الأبار، عن

۱. به ارشاد مفید، ص ۳۶۵ و غیبت نعمانی، ص ۲۳۴، ح ۲۲ و بحار، ج ۵۲، ص ۳۳۹، ح ۸۴ و ص ۳۴۸، ح ۹۹ به نقل از دو کتاب یاد شده، مراجعه شود.

۲. بحار، ج ۵۲، ص ۳۳۳، ذیل ح ۶۱ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۷، ح ۳۷۵، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: اتق العرب فإن لهم خبر سوء أما إنّه لا يخرج مع القائم منهم واحد؛<sup>۱</sup>

فضل، به نقل از علی بن اسباط، از پدرش اسباط بن سالم، از موسی الأبار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «از عرب‌ها پرهیز که برایشان خبرهای ناگواری است، یک تن از آنان در رکاب قائم علیه السلام حضور نخواهد یافت».

«عنه، عن عبدالرحمن بن أبي هاشم، عن عمرو بن أبي المقدم، عن عمران بن ظبيان، عن حكيم بن سعد، عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: أصحاب المهديّ شباب لا كهول فيهم إلا مثل كحل العين و الملح في الزاد، و أقلّ الزاد الملح؛<sup>۲</sup>

فضل، به نقل از عبدالرحمان بن ابوهاشم، از عمرو بن ابوالمقدم، از عمران بن ظبيان، از حکیم بن سعد، از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود: «یاران حضرت مهدی علیه السلام جوان هستند و جز تعدادی بسیار اندک نظیر سرمه چشم و نمک غذا که کمترین جزء غذاست، میان آنان افراد سالخورده وجود ندارد».

«عنه، عن أحمد بن عمر بن مسلم، عن الحسن بن عقبة النهديّ، عن أبي اسحاق البنا، عن جابر الجعفيّ قال: قال أبو جعفر عليه السلام: يبايع القائم بين الركن و المقام ثلاثمائة و نيف عدّة أهل بدر، فيهم النجباء من أهل مصر، و الأبدال من أهل الشام، و الأخيار من أهل العراق فيقيم ما شاء الله أن يقيم؛<sup>۳</sup>

فضل، به نقل از احمد بن عمر بن مسلم، از حسن بن عقبة نهمی، از اسحاق بناء، از جابر جعفی روایت کرده که گفت: امام باقر علیه السلام فرمود: «سیصد و سیزده تن به تعداد سپاهیان بدر، بین رکن و مقام با قائم علیه السلام دست بیعت خواهند داد، در جمع آنان

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۳۳۳، ح ۶۲ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۷، ح ۳۷۶ و بشارة الاسلام، ص ۱۹۷.  
 ۲. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۷، ح ۳۷۷، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ بحار، ج ۵۲، ص ۳۳۳، ح ۶۳، از غیبت (کتاب حاضر) و از غیبت نعمانی، ص ۳۱۵، ح ۱۰، به اسنادش از عبدالرحمان بن ابوهاشم با اندکی تفاوت؛ منتخب الاثر، ص ۴۸۴، ح ۳، به نقل از غیبت و از ملاحم و فتن ابن طاووس، ص ۱۲۴، باب ۷۷، به نقل از صفة اصحاب المهديّ علیه السلام از ابوصالح سلیلی به اسنادش از ابن ابوالمقدم.  
 ۳. بحار، ج ۵۲، ص ۳۳۴، ح ۶۴ و اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۷، ح ۳۷۶ و بشارة الاسلام، ص ۱۹۷، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

چهره‌های برجسته‌ای از مصر، شایستگانی از شام و نیک مردانی از عراق وجود دارند و تا هر زمان که خدا بخواهد آن حضرت در مکه اقامت خواهد گزید.

«عنه، عن محمد بن علی، عن وهیب بن حفص، عن أبي بصير قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: لا يزال الناس ينتصون حتى لا يقال: «الله» فإذا كان ذلك، ضرب يعسوب الدين بذنبه فبعث الله قوماً من أطرافها، (و) يحيئون قزعاً كقزع الخريف.

و الله إني لأعرفهم وأعرف أسماءهم وقبائلهم وإسم أميرهم (و مناخ ركابهم) و هم قوم يحملهم الله كيف شاء، من القبيلة الرجل و الرجلين حتى بلغ تسعة، فيتوافون من الآفاق ثلاثمائة و ثلاثة عشر رجلاً عدة أهل بدر، و هو قول الله: ﴿أينما تكونوا يأت بكم الله جميعاً إن الله على كل شيء قدير﴾<sup>۱</sup> حتى أن الرجل ليحتبى فلا يحلّ حبوته حتى يبلغه الله ذلك؛<sup>۲</sup>

فضل، به نقل از محمد بن علی، از وهیب بن حفص، از ابوبصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است: «[ایمان] مردم همواره رو به کاهش می‌رود به گونه‌ای که از «خدا» یاد نشود. با فرارسیدن چنین زمانی، رهبر و پیشوای دین ظاهر شده و سراپرده می‌زند و خداوند جمعیتی را از گوشه و کنار گیتی برمی‌انگیزد و به سان ابرهای پاییزی<sup>۳</sup> به سوی او به حرکت می‌آیند.

به خدا سوگند! آنان را با نام و قبیله و نام سران و بزرگان شان می‌شناسم. آن‌ها مردمی‌اند که خداوند خود، هرگونه اراده فرماید از هر قبیله‌ای یک یا دو تن بر می‌گزیند تا گزینش از هر قبیله به ۹ تن برسد و سپس از کرانه‌های گیتی به نزد آن محبوب دل‌ها می‌شتابند که تعدادشان سیصد و سیزده تن به تعداد رزمجویان بدر خواهد رسید و معنا و مفهوم فرموده خدای عزوجل «هر کجا باشید خداوند همه شما

۱. بقره، آیه ۱۴۸.

۲. بحار، ۵۲، ص ۳۳۴، ح ۶۵ و منتخب الاثر، ص ۴۷۶، ح ۷، به نقل از غیبت (کتاب حاضر).

۳. منظور از مثال ابرهای پاییزی این است که در این فصل ابرها پراکنده و به سرعت به هم می‌پیوندند.



را حاضر می‌کند، زیرا او بر هر کاری تواناست) نیز همین است. تا آن جا که اگر مردی زانوان خویش را به کمر بسته باشد هنوز آن را نگشوده [با سرعت] خداوند وی را به دیدار مهدی نایل می‌گرداند.

«محمد بن عبدالله بن جعفر الحمیری، عن أبيه، عن محمد بن عبد الحميد و محمد بن عيسى، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزة، عن أبي عبدالله عليه السلام في حديث طويل أنه قال: يا أبا حمزة إنَّ منَّا بعد القائم أحد عشر مهدياً من ولد الحسين عليه السلام؛<sup>۱</sup> محمد بن عبدالله جعفر حمیری، به نقل از پدرش، از محمد بن عبدالحمید و محمد بن عیسی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه در روایتی طولانی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «ای ابو حمزه! پس از قائم علیه السلام یازده مهدی (هدایتگر) از دودمان حسین علیه السلام ظاهر خواهند شد.»<sup>۲</sup>

«الفضل بن شاذان، عن الحسن بن محبوب، عن عمرو بن أبي المقدم، عن جابر الجعفی قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: واللَّهِ ليملكنَّ منَّا أهل البيت رجل بعد موته ثلاثمائة سنة يزدد تسعاً.»

۱. بحار، ج ۵۳، ص ۱۴۵، ح ۲ و مختصر بصائر الدرجات، ص ۳۸ و ایقاظ من الهجعه، ص ۳۹۳، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ بحار، جلد یاد شده، ص ۱۴، از مختصر، ص ۴۹، به نقل از سید علی بن عبدالحمید، از احمد بن ابیادی به اسنادش از امام صادق علیه السلام و در آن جمله «اثنی عشر» به جای «اخذ عشر» آمده و در ایقاظ نیز چنین است؛ منتخب انوار المصیبه، ص ۲۰۱، آن گونه که در مختصر آمده؛ جمعی از بزرگان نظیر سید مرتضی و مجلسی و حرّ عاملی در توجیه این حدیث مواردی را یادآور شده‌اند علاقه‌مندان به شافی، بحار و ایقاظ و دیگر کتب مراجعه کنند.

۲. در بحار، پس از نقل این خبر و دیگر اخبار می‌گوید: «این روایات، مخالف مشهورند و راه تأویل آن‌ها به دو گونه امکان‌پذیر است نخست این که: مقصود از دوازده مهدی، پیامبر و سایر ائمه علیهم السلام غیر از حضرت مهدی علیه السلام باشند به این نحو که استیلای آن‌ها پس از دوران قائم علیه السلام انجام پذیرد. قبلاً یادآور شدیم که حسن بن سلیمان، این روایات را به همه ائمه علیهم السلام تأویل کرد و به بازگشت حضرت قائم علیه السلام نیز پس از رحلتش، قائل شد. به همین نحو می‌توان بین روایات گوناگونی که در مورد حاکمیت حضرت مهدی علیه السلام وارد شده، جمع نمود.

دوم: مهدی‌ها (هدایتگران) یاد شده همه از اوصیا و جانشینان حضرت مهدی علیه السلام باشند که در زمان سایر ائمه علیهم السلام که به دنیا باز گشته‌اند، راهنمایان مردم باشند تا زمان، هیچ‌گاه از وجود حجت، تهی نماند و هر چند جانشینان پیامبران و ائمه نیز، خود حجت به شمار آیند. والله تعالی یعلم.

قلت: متى يكون ذلك؟

قال: بعد القائم عليه السلام.

قلت: و كم يقوم القائم في عالمه؟

قال: تسع عشرة سنة ثم يخرج المنتصر فيطلب بدم الحسين عليه السلام و دماء أصحابه، فيقتل و يسبي حتى يخرج السفاح؛<sup>۱</sup>

فضل بن شاذان، به نقل از حسن بن محبوب، از عمرو بن ابوالمقدام، از جابر جعفی روایت کرده که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم می فرمود: «به خدا سوگند! قطعاً مردی از ما خاندان، پس از مردنش، سیصد و نه سال به حاکمیت خواهد رسید».

عرض کردم: چنین اتفاقی چه زمانی رخ خواهد داد؟

فرمود: «پس از قائم علیه السلام».

عرضه داشتم: قائم در دوران خویش چند سال حکومت داری می کند؟

فرمود: «نوزده سال و پس از آن «منتصر»<sup>۲</sup> ظاهر شده به خونخواهی حسین علیه السلام قیام

۱. بحار، ج ۵۳، ص ۱۰۰، ح ۱۲۱ و ص ۱۴۵، ح ۳، به نقل از غیبت (کتاب حاضر)؛ مختصر بصائر الدرجات، ص ۳۸؛ ایفاظ من الهجعه، ص ۳۳۷، ح ۶۱؛ بحار، جلد یاد شده، ص ۱۰۳، ذیل ح ۱۳۰، از مختصر البصائر، ص ۴۹، به نقل از سید علی بن عبدالحمید، از احمد بن محمد ایادی به نحو مرفوع از جابر جعفی با اندکی تفاوت؛ بحار، جلد یاد شده، ص ۱۰۰، ح ۱۲۲ و ص ۱۴۶، ح ۵، به نقل از اختصاص، ص ۲۵۷، از عمرو بن ثابت و تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۶، ح ۲۴ از جابر نظیر آن را به نحو مشروح را آورده؛ بحار، ج ۵۲، ص ۲۹۸، ح ۶۱؛ مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۱۳؛ برهان، ج ۲، ص ۴۶۵، ح ۲؛ حلیة الابران، ج ۲، ص ۴۶۰، به نقل از غیبت نعمانی، ص ۳۳۱، ح ۳، به اسنادش از حسن بن محبوب تا فرموده اش «تسع عشرة تسنه» با اندکی تفاوت؛ بخشی از آن در اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۵۷، ح ۶۰۹، به نقل از اختصاص؛ منتخب انوار المصیبه، ص ۲۰۲، از احمد بن محمد ایادی آن گونه که در مختصر آمده است.

۲. در بحار آمده است که: ظاهراً مقصود از «منتصر» حسین علیه السلام و منظور از «سفاح» امیر مؤمنان علیه السلام است و در روایتی که از جابر جعفی در بحار نقل کرده آمده است که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم می فرمود: «به خدا سوگند! قطعاً مردی از ما خاندان پس از مردنش، سیصد و نه سال حاکمیت خواهد یافت» عرض کردم: چنین اتفاقی چه زمانی رخ خواهد داد؟ فرمود: «پس از قائم علیه السلام»

عرضه داشتم: قائم علیه السلام در دوران خویش چند سال حکومت داری می کند؟

فرمود: «نوزده سال و سپس «منتصر» که همان حسین است به دنیا باز می گردد و به خونخواهی خویش و یارانش قیام می کند و دشمنانش را کشتار نموده و آنها را به اسارت می گیرد تا آن که «سفاح» یعنی امیر مؤمنان علیه السلام آشکار گردد.

می‌کند و دشمنان را از دم تیغ می‌گذرانند و آنان را به اسارت می‌گیرد تا «سَفَاح» آشکار گردد. و صَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

## فهرست آیات

آیه	شماره	صفحه
<b>سورة بقره / ۲</b>		
«انّی جاعل فی الارض خلیفة.»	۳۰	۲۵۰ ، ۷۰
«ما ننسخ من آیه أو نُنسبها نأتِ بخیر منها»	۱۰۶	۲۷۷ ، ۲۲۶
«و اینمّا تكونوا یأتِ بکم الله جمیعاً...»	۱۴۸	۲۵۰
«اولئک علیهم صلوات من ربّهم و رحمة...»	۱۵۷	۲۰۷
«أم حَسِبتم أن تَدْخلوا الجنّة و لمّا یأتکم مثل...»	۲۱۴	۴۷۸
«انّ الله مُبتلیکم بنهرٍ»	۲۴۹	۶۴۵
«قال أولم تؤمن قال بلی ولكنّ لیطمئنّ قلبی»	۲۶۰	۳۳۸
«آمنَ الرّسول بما أنزل الیه من ربّه...»	۲۸۵	۲۱۳

## سورة نساء / ۴

«یا ایها الذین آمنوا اطیعوا		
الله و اطیعوا الرسول و أولى الامر»	۵۹	۴۰۲
«و ما قتلوه و ما صلبوه و لكن شُبّه لهم»	۱۵۷	۲۴۳

آیه	شماره	صفحه
<b>سورة مائده / ٥</b>		
«و بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا»	١٢	١٩٥
«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ...»	١٠١	٤١٣
<b>سورة انعام / ٦</b>		
«فَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ أَن يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ»	١٢٥	١٢٢
«لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ»	١٥٨	٣٣٨
<b>سورة اعراف / ٧</b>		
«و الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»	١٢٨	٦٤٦
<b>سورة انفال / ٨</b>		
«لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا»	٤٢	٣٢٥
«و أَوْلَى الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ»	٧٥	٤٩
<b>سورة توبة / ٩</b>		
«و يَشْفِ صُدُورِ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ»	١٤	٦٠٧
«أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ...»	١٦	٤٧٨

صفحه	شماره	آیه
۱۲۰	۳۲	«يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نَوْرَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ»
۲۱۴	۳۶	«إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا...»
	۱۱۵	«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى...»

سورة يونس / ۱۰

		«حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّتْ...»
۵۹۳	۲۴	

سورة هود / ۱۱

	۱۸	«إِلَّا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»
۲۴۵ . ۲۴۰	۳۷	«وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِينَا»

سورة يوسف / ۱۲

		«حَتَّى إِذَا اسْتَيْشَسَ الرَّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَبُوا...»
۲۴۶	۱۱۰	

سورة زعد / ۱۳

۲۷۰	۲۱	«وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ...»
-----	----	---

صفحه	شماره	آیه
٥٩٨	٣٩	«يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُكْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»

سورة اسراء / ١٧

٢٤٢	١٣	«وَكُلَّ إِنسَانٍ أَلْمَنَّا بِرَأْسِهِ فِى عُنُقِهِ» «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَهُ سُلْطَانًا...»
٢٦١	٣٣	«جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقاً»

سورة هج / ٢٢

٥٩٧	١٨	«ان الله يفعل ما يشاء»
-----	----	------------------------

سورة نور / ٢٤

٢٤٦	٥٥	«وعد الله الذين آمنوا منكم و عملوا الصالحات «
-----	----	---

سورة شعراء / ٢٦

٢٥١	٤	«ان نشأ نزل عليهم من السماء آية فظلت اعناقهم»
-----	---	---

آیه شماره صفحه

سوره قصص / ۲۸

۳۲۶ ، ۳۲۵	۵	«و نُرید أن نَمَنَّ علی الذین اسْتُضِعِفُوا فی الارض و نجعلهم...»
۳۲۵	۱۳	«کی تقرَّ عینُها و لا تحزن و لتعلم أن وعد الله حق»
۱۲۲	۵۶	«انک لا تهدی مَنْ أحببت و لکنَّ الله یهدی...»
۶۴۶	۸۳	«و العاقبة للمتَّین»

سوره لقمان / ۳۱

۴۴۸	۳۴	«و ما تدری نفس ماذا تکسب غداً...»
-----	----	-----------------------------------

سوره امزاب / ۳۳

۴۹	۶	«و اولی الارحام بعضهم اولی ببعض»
----	---	----------------------------------

سوره سبأ / ۳۴

۴۸۶	۱۸	«و جعلنا بینهم و بین القرى التي بارکنا...»
-----	----	--



آیه	شماره	صفحه
<b>سورة زمر / ٤٣</b>		
«و جعلها كلمةً باقيةً في عقبه»	٢٨	
«أفأنت تُسمع الصمّ أو تَهدي العمى»	٤٠	١٢٢
<b>سورة ذاريات / ٥١</b>		
«و في السماء رزقكم و ما توعدون»	٢٢	٢٥٠ . ٢٤٩
«فوربّ السماء و الارض انه لحقّ مثل...»	٢٣	٢٥٠
<b>سورة نجم / ٥٣</b>		
«أزفت الآزفة»	٥٧	٦٠٧
<b>سورة مدید / ٥٧</b>		
«اعلموا انّ الله يحيي الارض بعد موتها»	١٧	٢٤٩
<b>سورة مجادلہ / ٥٨</b>		
«استحوذ عليهم الشيطان فأنساهم ذكر الله»	١٩	٢٥

آیه	شماره	صفحه
<b>سوره ملک / ۶۷</b>		
«قل أرايتم ان أصبح مائكم غوراً فمن يأتكم بماء معين»	۳۰	۲۲۷ ، ۲۲۹
<b>سوره جن / ۷۲</b>		
«عالم الغيب فلا يظهر على غيبه أحداً»	۲۶	۴۴۸
«الآن من ارتضى من رسول»	۲۷	۴۴۴
<b>سوره مدثر / ۷۴</b>		
«فاذا نقر في التّاقور»	۸	۲۳۴
<b>سوره انسان / ۷۶</b>		
«وما تشاءون الا ان يشاء الله»	۳۰	۳۴۵
<b>سوره تکویر / ۸۱</b>		
«فلا أقسم بالحنّس * الجوار الكنّس» «أنّه لقول رسول كريم ذى قوّة عند ذى	۱۶، ۱۵	۲۲۹

آیه	شماره	صفحه
«العرش...»	٢١	٥٣٠
سورة قدر / ٩٧		
«انا انزلناه في ليلة القدر»	١	٥٣٠
سورة توحيد / ١١٢		
«قل هو الله احد»	١	٥٣٠

فهرست اسامی راویان و شخصیت‌ها

«الف»

- |  |                                     |
|--|-------------------------------------|
| ۱۰۱.                                       | آدم: ۴۰۴، ۴۹۱، ۵۶۸، ۶۱۴، ۶۳۸.       |
| ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن موسی         | أبان: ۸۲، ۲۰۰، ۲۴۱، ۲۶۶، ۲۶۸، ۳۰۸،  |
| بن جعفر <small>رضی الله عنه</small> : ۳۴۲. | أبان بن ابو عیاش: ۲۰۰، ۲۶۶.         |
| ابراهیم بن محمد تبریزی: ۳۶۳.               | أبان بن تغلب: ۲۴۱.                  |
| ابراهیم بن محمد همدانی: ۵۸۳.               | أبان بن عثمان: ۸۲.                  |
| ابراهیم بن مستنیر: ۱۰۷.                    | ابراهیم بن ابویحیی مدنی: ۱۶۷.       |
| ابراهیم بن هانی: ۲۵۹، ۴۱۰.                 | ابراهیم بن ادريس: ۱۶۷، ۳۴۳، ۳۷۹.    |
| ابراهیم بن یحیی ابوبلاد: ۱۱۹.              | ابراهیم بن بنان خثعمی: ۶۴۲.         |
| ابقع: ۶۱۱.                                 | ابراهیم بن حکم بن ظهیر: ۲۶۳.        |
| ابلیس: ۵۶۹، ۶۰۳، ۶۲۴.                      | ابراهیم بن سلمه: ۲۴۹.               |
| اجلح: ۶۲۱.                                 | ابراهیم بن صالح: ۶۴۱.               |
| احمد بن ابراهیم: ۳۱۸، ۵۲۳، ۵۲۶،            | ابراهیم بن عبدالله هاشمی: ۲۵۹، ۶۰۲، |
| ۵۵۳، ۵۲۸.                                  | ۶۲۲.                                |
| احمد بن ابراهیم بن مسخلد                   | ابراهیم بن عبده نیشابوری: ۳۷۹.      |
| (ابو عبدالله):                             | ابراهیم بن علاء هاشمی: ۲۶۰.         |
| ۵۵۳.                                       | ابراهیم بن عمر: ۲۶۶، ۶۰۴.           |
| احمد بن ابراهیم نوبختی: ۵۲۶، ۵۲۸.          | ابراهیم بن عمر یمانی: ۴۸۱، ۶۱۸.     |
| احمد بن ابوبشر سراج: ۱۱۵.                  | ابراهیم بن محمد: ۳۴۲.               |
| احمد بن ابوالحسین بن بشر بن یزید:          | ابراهیم بن محمد بن حمران: ۹۳.       |

۵۵۸. احمد بن ابوخیثمه: ۱۹۴.  
 احمد بن ابوسوره: ۳۸۰.  
 احمد بن ابو عبدالله: ۵۸۳.  
 احمد بن ابونعیم: ۳۵۲.  
 احمد بن ادريس: ۲۲۹، ۲۰۷، ۷۹، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۵۱، ۲۵۸، ۲۵۹.  
 ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۶۸.  
 ۲۷۱، ۴۷۱، ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۷۹.  
 ۴۸۸، ۵۲۳، ۵۵۵، ۵۸۳، ۶۰۱.  
 ۶۰۳.  
 احمد بن اسحاق بن سعد اشعری قمی  
 (ابوعلی): ۳۳۹، ۴۰۸، ۵۰۷، ۵۰۸.  
 احمد بن بلال بن داود کاتب: ۳۳۵.  
 احمد بن جعفر بن سفیان بزوفری  
 (ابوعلی): ۵۱۹.  
 احمد بن حارث: ۱۰۵.  
 احمد بن حسن: ۸۴.  
 احمد بن حسن بن ابوصالح نخجندی  
 (ابوعباس): ۴۶۱.  
 احمد بن حسن میثمی: ۸۴.  
 احمد بن حسن بن عمر بن یزید: ۲۸۴.  
 احمد بن حسین همدانی: ۳۶۰.  
 احمد بن حمزة بن یسع: ۵۸۳.  
 احمد بن ذکاء (ابوالفتح): ۵۷۲.  
 احمد بن رزق: ۲۶۰.  
 احمد بن روح اهوازی: ۳۳۰.  
 احمد بن عائذ: ۶۰۵.  
 احمد بن عبدالله: ۳۰۳، ۳۴۹.  
 احمد بن عبدالله هاشمی از دودمان  
 عباس: ۳۶۳.  
 احمد بن عبدون معروف به ابن حاشر:  
 ۵۹، ۶۰، ۱۹۱، ۳۶۱.  
 احمد بن عبیدالله بن خاقان: ۳۰۳.  
 احمد بن عبیدالله بن عمّار: ۵۹.  
 احمد بن عثمان: ۵۷۸.  
 احمد بن علی: ۱۵، ۱۹۶.  
 احمد بن علی بن نوح (ابوالعباس  
 سیرافی): ۱۹۶، ۴۴۰، ۵۰۲، ۵۲۵،  
 ۵۴۳، ۵۴۴.  
 احمد بن علی بدیلی: ۲۴۱.  
 احمد بن علی معروف به ابن خضیب  
 رازی ایادی (ابوعلی): ۱۹۶، ۲۱۲،  
 ۲۲۷، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۳۰۱، ۳۱۷،  
 ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۴۶، ۳۵۴، ۳۵۷،  
 ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۷۳، ۳۸۰، ۳۸۵، ۳۹۰،  
 ۴۰۳، ۴۹۲، ۴۹۴، ۶۰۲، ۶۱۱، ۶۲۲.  
 احمد بن عمر: ۱۲۰.

- احمد بن عمر بن سالم: ۶۱۹.
- احمد بن عیسی علوی از پدرش از جدش: ۲۷۴، ۵۹۱.
- احمد بن فضل: ۱۱۲.
- احمد بن مابندار اسکافی: ۴۹۲.
- احمد بن مالک فزاری: ۵۰۵.
- احمد بن محمد: ۵۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۱۱۴.
- احمد بن محمد اسدی: ۶۳۳.
- احمد بن محمد برقی: ۲۲۳.
- احمد بن محمد بن ابونصر: ۱۲۲، ۱۲۳، ۳۰۷، ۳۴۰، ۶۱۵.
- احمد بن محمد بن تربک رهاوی (ابوالحسن): ۴۱۷.
- احمد بن محمد بن خلیل: ۲۱۲.
- احمد بن محمد بن رجا صاحب ترک: ۲۷۳.
- احمد بن محمد بن سعید بن عقده: ۱۱۴، ۱۱۷.
- احمد بن محمد بن سلیمان زراری (ابو غالب): ۴۲۴، ۴۳۵، ۵۱۵.
- احمد بن محمد بن عبدالله: ۷۰.
- احمد بن محمد بن عیاش
- (ابی عبدالله):
- ۴۲۴، ۴۳۱، ۴۶۲، ۵۷۷.
- احمد بن محمد بن عیسی: ۵۵، ۷۱، ۷۲، ۸۰، ۲۲۹، ۲۶۴، ۳۰۷، ۴۲۸، ۴۸۷، ۴۸۸، ۵۹۸.
- احمد بن محمد بن موسی بن فرات: ۵۵۸.
- احمد بن محمد بن یحیی: ۱۱۹.
- احمد بن مهران: ۷۰، ۷۳، ۷۴.
- احمد بن نصر: ۳۴۷.
- احمد بن هارون فامی: ۵۱۱.
- احمد بن هلال عبرتائی: ۲۰۵، ۵۵۹، ۶۰۷.
- احمد بن هلال کرخی: ۳۲۱.
- احمد بن یحیی بن معتمر: ۶۴۲.
- احمد بن یحیی طوسی: ۱۹۶.
- احمد بن یوسف شاشی: ۵۸۰.
- اسامة بن یزید: ۲۰۰، ۲۰۱.
- اسباط بن سالم: ۶۵۱.
- اسد بن ابو علاء: ۴۸۸.
- اسحاق بن عبد الله بن علی بن حسین: ۲۵۱.
- اسحاق بن محمد: ۴۸۲، ۵۸۸.
- اسحاق بن محمد بن صیرفی: ۲۳۰.

ایمن بن مهرز: ۶۲۷.

«ب»

بحر بن زیاد طحان: ۷۶.

بدر بن خلیل ازدی: ۶۱۴.

بدر خادم ابو محمد رضی الله عنه: ۵۰۳.

بدر غلام احمد بن حسن: ۳۹۹.

بشر بن سلیمان نخّاس: ۲۸۹.

بشر بن غالب: ۶۳۴.

بقباقه: ۹۶، ۹۷.

بقیة بن ولید: ۹۷.

بکار بن احمد: ۶۱۱، ۲۶۲، ۲۵۴، ۲۵۳.

۲۵۰.

بکر بن حرب: ۶۱۷.

بکر بن صالح: ۸۰.

بکر بن محمد ازدی: ۶۱۶، ۵۸۰.

بکیر بن اعین: ۴۳۲.

بنان بن حمدویه: ۲۳۱.

«ت»

ترک هروی: ۵۴۷.

تلید: ۲۵۳.

تتمام سلمی (ابویحیی): ۵۹۶.

اسحاق بن محمد نخعی: ۲۷۶.

اسحاق بن منصور: ۲۵۶.

اسحاق بن یعقوب: ۵۰۱، ۴۱۴.

اسماعیل: ۳۶۸، ۲۷۵، ۱۳۷، ۹۲، ۹۱.

۷۹، ۸۷.

اسماعیل بن بزّاز: ۹۲.

اسماعیل بن ابان ازدی: ۶۴۳، ۶۳۷.

اسماعیل بن صباح: ۶۰۱.

اسماعیل بن عباد قصری: ۷۰.

اسماعیل بن عبدالله بن میمون بن

عبدالحمید بن ابورجال عجلی: ۶۲۸.

اسماعیل بن علی نوبختی (ابوسهل):

۵۶۱، ۵۲۳، ۳۶۸، ۳۸۵.

اسماعیل بن عیّاش: ۲۶۳، ۶۲۵، ۶۲۸.

۶۴۳.

اسماعیل بن منصور زبالی: ۹۴.

اسماعیل بن مهران: ۶۲۰، ۶۲۷.

اسود بن سعید همدانی: ۱۹۱.

اسید بن ثعلبه: ۲۲۸.

اصبغ بن نباته: ۶۴۷.

اصهب: ۶۱۱.

اعین بن عبدالرحمان بن اعین: ۱۰۰.

امیة بن علی قیسی: ۳۲۱.

انس بن مالک: ۲۵۶.

جعفر بن سعید اسدی: ۶۲۲.  
 جعفر بن سلیمان: ۹۹.  
 جعفر بن سماعه: ۸۸.  
 جعفر بن علی الهادی علیه السلام (کذاب):  
 ۱۳۱، ۱۶۷، ۱۶۸، ۳۱۱، ۳۰۷، ۳۰۶،  
 ۳۰۳، ۳۱۳، ۳۴۷، ۴۰۸، ۴۱۱.  
 جعفر بن محمد اشعث: ۵۹.  
 جعفر بن محمد بن عروه: ۴۸۴.  
 جعفر بن محمد بن مالک فزاری بزّاز  
 کوفی: ۵۰۵.  
 جعفر بن محمد بن قولویه: ۳۷۷، ۳۹۸،  
 ۴۱۴، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۲، ۵۲۰، ۵۷۶.  
 جعفر بن محمد زهری: ۲۵۶.  
 جعفر بن محمد کوفی: ۴۸۲، ۵۸۸.  
 جعفر بن محمد مدائنی معروف به  
 قردا (ابو عبدالله): ۵۱۹، ۵۲۰.  
 جمیل بن درّاج: ۱۲۱، ۶۳۲.  
 جمیل بن صالح: ۹۳.  
 جلهمه بن ادد بن زید: ۱۸۷.

«ح»

حاتم: ۲۴۸.  
 حاجز و شاء: ۱۲۳.  
 حارث بن حصیره: ۲۵۴.

تمیم بن مرّ: ۱۸۴.  
 «ث»  
 ثابت: ۲۳۲.  
 ثعلبة بن میمون: ۶۳۱، ۴۷۷، ۲۳۵.  
 «ط»  
 جابر: ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۳۴، ۲۶۸،  
 ۶۱۵.  
 جابر بن سمره: ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵.  
 جابر بن عبد الله انصاری: ۲۰۲، ۲۰۸،  
 ۲۵۲، ۲۶۶، ۴۷۵.  
 جابر بن یزید جعفی: ۲۱۴، ۲۶۰، ۴۸۰،  
 ۴۸۸، ۶۱۱، ۶۴۳، ۶۵۱، ۶۵۴.  
 جدّه مادر ابو محمد علیه السلام: ۲۲۱.  
 جرهم: ۱۸۷، ۱۸۸.  
 جعفر بن ابوطالب (طیار): ۲۰۰، ۲۶۵،  
 ۵۳۳.  
 جعفر بن احمد بن متیل قمی: ۴۵۸،  
 ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲.  
 جعفر بن احمد مصری: ۲۱۶.  
 جعفر بن احمد نوبختی (ابو ابراهیم):  
 ۵۲۳.  
 جعفر بن بشیر: ۶۳۰.  
 جعفر بن سعد کاهلی: ۶۳۴.



- حارث بن کعب مدحجی: ۱۸۴ .  
 حارث بن مضاض جرهمی: ۱۸۰ .  
 حارث بن مغیره: ۲۳۵ .  
 حازم بن حبیب: ۹۷، ۵۹۰ .  
 حبابه والیه: ۱۲۸ .  
 حبیب بن محمد بن یونس بن شاذان  
 صنعانی: ۳۷۳ .  
 حدیث: ۲۳ .  
 حدید سابطی: ۱۰۲ .  
 حذلم بن بشیر: ۶۱۳ .  
 حرب بن حسن طحان: ۱۱۴ .  
 حسن بن ابو حمزه: ۳۰۸ .  
 حسن بن احمد مکتب: ۵۵۴، ۵۵۵ .  
 حسن بن ایوب بن نوح: ۵۰۵ .  
 حسن بن بابویه: ۳۵۰ .  
 حسن بن جعفر بن اسماعیل بن صالح  
 صمیری: ۴۳۹، ۵۷۲ .  
 حسن بن جهم: ۶۱۹، ۶۳۰ .  
 حسن بن حسن: ۷۸ .  
 حسن بن حسین: ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۴ .  
 ۶۱۱  
 حسن بن حمزه بن علی بن عبدالله  
 علوی: ۵۸۵ .  
 حسن بن زیاد صیقل: ۲۵۱ .
- حسن بن سماعه: ۸۲ .  
 حسن بن شمعون: ۴۹۲ .  
 حسن بن صالح بن اسود: ۶۳۴ .  
 حسن بن صقر بن مسلم حنفی: ۳۱۸ .  
 حسن بن ظریف: ۲۰۷ .  
 حسن بن عباس بن حریث رازی: ۲۰۵ .  
 حسن بن عقبه نهمی: ۶۵۱ .  
 حسن بن علی: ۲۷۲، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۱۵ .  
 ۶۰۵  
 حسن بن علی بن ابو حمزه:  
 ۵۸۵ .  
 حسن بن علی بن اسماعیل بن جعفر  
 علوی جرجانی: ۴۴۰ .  
 حسن بن علی بن علی (أفطس): ۲۷۱ .  
 حسن بن علی بن زکریا: ۵۱۵ .  
 حسن بن علی بن فضال: ۸۰، ۲۳۵،  
 ۲۵۱، ۴۷۷، ۴۸۷، ۶۱۴ .  
 حسن بن علی بن خزاز: ۳۰۸، ۳۱۰ .  
 حسن بن علی زیتونی: ۲۳۱، ۶۰۷،  
 ۶۰۸ .  
 حسن بن علی عاقولی: ۵۸۵ .  
 حسن بن علی کوهستانی: ۱۹۷ .  
 حسن بن علی و جناء نصیبی: ۳۴۶،  
 ۴۵۱ .

حسین بن علی و شَاء: ۱۲۲، ۱۲۳، ۶۰۶.  
 حسن بن عیسی علوی  
 (ابو محمد): ۲۳۶.  
 حسن بن فضل یزید یمانی: ۳۹۹.  
 حسن بن فضل بو صرائی: ۲۵۶.  
 حسن بن قاسم علاء: ۴۴۸.  
 حسن بن محبوب: ۴۷۱، ۴۷۳، ۵۹۵،  
 ۶۰۳، ۶۰۷، ۶۱۱، ۶۱۹، ۶۲۷، ۶۵۴.  
 حسن بن محمد (ابو محمد): ۴۵۳.  
 حسن بن محمد بن بشار: ۶۶.  
 حسن بن محمد یحیی علوی پسر  
 برادر طاهر (ابو حسن بن محمد): ۴۵۳.  
 حسن بن محمد نهاوندی: ۳۱۸.  
 حسن بن موسی خشاب: ۷۸، ۲۱۸.  
 حسن بن وجناء نصیبی: ۲۴۶، ۲۶۶،  
 ۴۲۹.  
 حسن بن هارون: ۸۷.  
 حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام  
 مؤدب: ۴۲۱.  
 حسین بن ابراهیم قمی: ۵۱۹.  
 حسین بن ابو علاء: ۲۳۲.  
 حسین بن احمد حامدی بزّاز: ۵۷۰.  
 حسین بن احمد خصیبی: ۲۰۲.  
 حسین بن احمد منقری: ۴۸۸.

حسین بن ثویر بن ابوفاخته: ۲۶۹،  
 ۳۱۳.  
 حسین بن رزق اللّٰه: ۳۲۹.  
 حسین بن روح (ابو القاسم): ۴۳۲،  
 ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۵۲، ۴۴۲، ۴۵۲، ۴۵۴،  
 ۴۵۵، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۳، ۴۶۶، ۵۱۴،  
 ۵۱۹، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۸، ۵۴۳،  
 ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۶۶، ۵۷۰، ۵۷۲،  
 ۵۷۷.  
 حسین بن سعید اهوازی: ۲۶۱.  
 حسین بن سلیمان: ۸۶.  
 حسین بن عبدالرحیم ابراروری  
 (ابو القاسم): ۵۷۸.  
 حسین بن عبید اللّٰه: ۲۵۱، ۴۳۸، ۴۴۵،  
 ۴۷۱، ۴۷۶، ۴۸۷، ۵۴۶، ۵۵۰، ۵۵۳.  
 حسین بن علوان: ۲۶۴.  
 حسین بن علی: ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۹۸.  
 حسین بن علی بن بابویه قمی (ابا عبد  
 الله): ۵۵۳.  
 حسین بن علی بن سفیان بزوفری  
 (ابا عبد الله): ۲۰۷، ۲۱۶، ۲۲۹، ۲۵۱،  
 ۲۵۸، ۲۷۱، ۴۷۱، ۴۷۶، ۵۱۹، ۵۴۹،  
 ۶۰۱.  
 حسین بن علی بن معمر: ۹۵.

حسین بن علی و شَاء: ۱۲۲، ۱۲۳، ۶۰۶.  
 حسن بن عیسی علوی  
 (ابو محمد): ۲۳۶.  
 حسن بن فضل یزید یمانی: ۳۹۹.  
 حسن بن فضل بو صرائی: ۲۵۶.  
 حسن بن قاسم علاء: ۴۴۸.  
 حسن بن محبوب: ۴۷۱، ۴۷۳، ۵۹۵،  
 ۶۰۳، ۶۰۷، ۶۱۱، ۶۱۹، ۶۲۷، ۶۵۴.  
 حسن بن محمد (ابو محمد): ۴۵۳.  
 حسن بن محمد بن بشار: ۶۶.  
 حسن بن محمد یحیی علوی پسر  
 برادر طاهر (ابو حسن بن محمد): ۴۵۳.  
 حسن بن محمد نهاوندی: ۳۱۸.  
 حسن بن موسی خشاب: ۷۸، ۲۱۸.  
 حسن بن وجناء نصیبی: ۲۴۶، ۲۶۶،  
 ۴۲۹.  
 حسن بن هارون: ۸۷.  
 حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام  
 مؤدب: ۴۲۱.  
 حسین بن ابراهیم قمی: ۵۱۹.  
 حسین بن ابو علاء: ۲۳۲.  
 حسین بن احمد حامدی بزّاز: ۵۷۰.  
 حسین بن احمد خصیبی: ۲۰۲.  
 حسین بن احمد منقری: ۴۸۸.

عسکری رضی الله عنه: ۳۴۲.  
حمیده بربریه: ۱۶۹.  
حنان بن سدید: ۸۴، ۹۲، ۹۷.  
حنظله بن زکریا تمیمی: ۱۹۶، ۳۳۵.  
حیی بن مروان: ۱۱۳.  
حیدر بن محمد فزاری: ۲۴۹.

«ح»

خالد بن ابو عماره: ۶۳۰.  
خالد بن عبدالملک:  
خالد بن نجیح: ۴۷۴.  
خالد بن یزید: ۱۹۴.  
خالد عاقولی: ۶۲۹.  
خد یجه: ۳۹۰، ۴۷۳.  
خزیمه بن مدرکه: ۱۸۸.  
خلاد لؤلؤی: ۹۶.  
خیر: ۲۴۵.

«د»

داود بن زربی: ۷۶، ۹۳.  
داود بن سلیمان: ۷۵.  
داود بن غسان بحرانی (ابو سلیمان):  
۳۸۵.  
داود بن قاسم جعفری (ابو هاشم):  
۱۳۷، ۲۲۳، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۳.

حسین بن علی رواسی: ۵۵.  
حسین بن علی نیشابوری دقاق: ۳۴۲.  
حسین بن عمر بن یزید: ۲۲۸، ۲۸۴.  
حسین بن عیسی علوی: ۴۷۸.  
حسین بن محمد بن سوره قمی: ۴۴۰.  
حسین بن محمد بن عامر اشعری  
قمی (ابا عبدالله): ۳۹۰.  
حسین بن محمد قطعی: ۲۵۰، ۲۵۷.  
حسین بن مختار: ۷۳، ۶۰۴، ۶۱۵.  
حسین بن منصور حلاج: ۵۶۱.  
حسین بن نعیم صحاف: ۷۱.  
حسین بن یزید صحاف: ۵۹۲.  
حصین بن عبدالرحمان: ۹۲.  
حکیمه دختر محمد بن علی رضی الله عنه:  
۲۹۶، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۳.  
حماد: ۶۰۴، ۶۲۲.  
حماد بن سلمه: ۱۹۴.  
حماد بن عبدالکریم: ۵۸۹.  
حماد بن عثمان: ۵۸۸.  
حماد بن عیسی: ۱۲۱، ۲۶۶، ۲۶۹،  
۴۸۱، ۶۱۸.  
حمران بن اعین: ۴۸۷.  
حمزة بن بزیع: ۱۱۱، ۱۱۹.  
حمزة بن نصر غلام ابوالحسن

## «ز»

- زاهریه: ۱۲۷، ۱۲۸.  
 زبیده: ۹۳.  
 زراره: ۲۱۸، ۴۳۲، ۴۷۱، ۴۷۴، ۴۷۵، ۶۳۲.  
 زر بن حبیش: ۲۵۵.  
 زرعة بن محمد: ۱۰۶.  
 زکریا بن آدم: ۴۹۱.  
 زلیخا: ۵۸۷.  
 زهیر بن جناب حمیری: ۱۸۲.  
 زیاد بن بیان: ۲۵۹، ۲۶۰.  
 زیاد بن علاقه: ۱۹۲.  
 زیاد بن مروان قندی: ۷۳، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۸.  
 زیاد بن مسلم: ۲۱۳.  
 زید بن اسحاق: ۱۹۷.  
 زید بن علی علیه السلام: ۲۶۲.  
 زید شخام: ۸۵.  
 زینب دختر علی علیه السلام: ۳۱۸.  
 زینب از اهالی آوه: ۴۵۸.  
 «س»  
 سالم الأشل: ۸۴.  
 سالم بن ابو حیه: ۳۲۱.

.۳۱۴، ۳۰۹

- داود بن کثیر رقی: ۲۴۱.  
 داود صرمی: ۹۹.  
 درانویه ابرص (ابو محمد): ۵۴۵.  
 درست بن ابو منصور: ۶۱۷.  
 درید بن صمه جشمی: ۱۷۹.  
 دوید بن نهد بن زید: ۱۸۳.

## «ذ»

- ذکرویه بن مهرویه: ۳۶۰.  
 ذواصبع عدوانی: ۱۸۹.

## «ر»

- ربعی بن عبدالله: ۲۶۹.  
 ربیع: ۶۱۹.  
 ربیع بن ضبع بن وهب: ۱۷۶.  
 ربیع بن محمد مسلی: ۲۸۲، ۶۴۷.  
 ربیعه بن سیف: ۱۹۴.  
 رحیم مادر حسین علی بن یقطین: ۵۵.  
 رشیق صاحب مادرای: ۳۴۸.  
 رفاعه بن موسی: ۱۲۱، ۶۲۷.  
 روح بن ابوالقاسم بن نوح:  
 ریان بن صلت: ۵۹۷.

سلمه بن جناح جعفی: ۵۹۰.  
 سلمی (سالمة): ۱۱۰، ۱۸۷، ۶۱۳.  
 سلیمان بن احمد: ۲۱۳.  
 سلیمان بن احمر: ۱۹۳.  
 سلیمان بن جعفر: ۳۱۲.  
 سلیمان بن داود منقری: ۹۹، ۱۰۵،  
 ۲۹۰، ۳۷۸.  
 سلیمان بن سفیان مسترق (ابوداود):  
 ۲۳۵.  
 سلیمان بن مهران اعمش: ۶۴۳.  
 سلیمان بن قیس هلالی: ۲۶۶، ۲۶۸،  
 ۲۷۵.  
 سماک بن حرب: ۱۹۲.  
 سندی بن شاهک: ۵۵، ۶۳، ۶۴، ۶۶.  
 سوسن: ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۴۹۸.  
 سهل بن تمام بصری: ۲۵۱.  
 سهل بن زیاد آدمی: ۶۸، ۲۰۴.  
 سیابه: ۲۱۴.  
 سیار بن محمد بصری: ۲۷۳.  
 سیف بن عمیره: ۶۰۱، ۶۱۶.  
 «ش»  
 شاهویه بن عبدالله جلاب: ۲۷۶.  
 شرقی بن قطامی: ۱۸۶.

سالمة مولای ابو عبدالله: ۲۷۱.  
 سدید صیرفی: ۲۴۱.  
 سرور: ۲۴۲.  
 سعدان بن مسلم: ۵۹۵، ۵۹۹.  
 سعد بن سعد: ۱۲۰، ۴۹۱.  
 سعد بن ظریف:  
 سعد بن عبدالحمید انصاری: ۲۵۶.  
 سعد بن عبدالله اشعری: ۷۹، ۱۱۳،  
 ۱۳۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۷۵، ۲۷۹، ۳۰۳،  
 ۴۰۸.  
 سعد بن منصور جواشنی: ۲۴۱.  
 سعید بن ابوجهم: ۷۵.  
 سعید ابو عثمان: ۶۲۲.  
 سعید بن ابوهلال: ۱۹۴.  
 سعید بن جبیر: ۶۱۱.  
 سعید بن غزوان: ۲۰۳، ۲۰۵.  
 سعید بن مسیب: ۲۵۹، ۲۶۰.  
 سعید حاجب: ۲۸۴.  
 سعید مکی: ۹۶.  
 سفیان بن ابراهیم جریری: ۲۵۱.  
 سلام بن ابو عمره: ۶۴۰.  
 سلام بن عبدالله: ۶۱۷.  
 سلامة بن محمد: ۵۵۰.  
 سلمان فارسی: ۲۲۳، ۲۳۲.

شعیب بن صالح: ۶۱۳، ۵۵۳، ۶۳۷.

شعیب حدّاد: ۶۱۴.

شفی اصبیحی: ۱۹۴.

«ص»

صارم بن علوان جوخی: ۹۱.

صالح: ۶۴.

صالح بن ابو اسود: ۶۳۴.

صالح بن ابو حمّاد رازی

(ابوالخیر): ۲۰۷.

صالح بن ابوسعید قَمَاط: ۹۰.

صالح بن ابوصالح: ۵۸۰.

صالح بن شعیب طالقانی: ۵۵۳.

صالح بن محمد بن سهل همدانی:

۴۹۶.

صفوان بن یحیی: ۷۹، ۱۰۸، ۱۱۹،

۲۲۹، ۲۶۷، ۴۷۲، ۴۹۱، ۵۹۳.

صقیل: ۳۸۶، ۵۵۲.

صیفی بن ریاح بن اکثم: ۱۷۸.

«ض»

ضبیره بن سعید بن سعد: ۱۷۹، ۱۸۰.

ضحاک بن اشعث: ۷۶.

ضریس کناسی: ۸۶، ۴۷۴.

ضوء بن علی عجلی: ۳۲۲.

«ط»

ظریف بن ابونصر خادم: ۳۴۴.

«ع»

عاصم: ۲۵۵، ۲۵۶.

عاصم بن عمر بن علی بن مقدم: ۱۹۵.

عامر بن وائله (ابوطفیل): ۶۰۴.

عباس بن احمد صائغ (ابومحمد):

۴۴۰.

عباس بن عامر: ۴۸۲.

عباس بن محمد: ۶۳.

عباس بن معروف: ۲۳۲.

عباس بن یزید بحرانی: ۶۳۸.

عبایه بن ربیع اسدی: ۴۸۳.

عبد الاعلی مولى آل سام: ۲۳۲.

عبدالجبار بن عباس همدانی: ۶۳۴.

عبدالرحمن: ۶۱۲، ۶۴۶.

عبدالرحمن بن ابی نجران: ۲۲۹، ۲۳۱.

عبدالرحمن بن ابو عبداللّه: ۶۴۸.

عبدالرحمن بن ابوهاشم: ۶۳۲، ۶۴۵،

۶۴۹.

عبدالرحمن بن حجاج: ۱۰۷، ۱۲۱،

۲۱۱، ۴۹۰.

عبدالرحمن بن سالم: ۲۰۷.

- عبدالرحمن بن سیابه: ۴۸۳.  
 عبدالرحمن بن کثیر: ۵۹۲.  
 عبدالرحمن بن بدری: ۴۷۷.  
 عبدالرحمن بن یزید بن جابر: ۲۱۳.  
 عبدالرحیم: ۵۷۸.  
 عبدالرزاق بن همام: ۶۳۸.  
 عمرو خثعمی: ۶۴۹.  
 عبدالله: ۸۵، ۱۰۱، ۱۲۷، ۲۱۷، ۲۷۲، ۳۱۱، ۶۱۲.  
 عبدالله بن أفتح: ۸۲.  
 عبدالله بن ابراهیم (ابو جعفر): ۷۷، ۵۲۳.  
 عبدالله بن ابراهیم بن علی: ۷۷.  
 عبدالله بن ابوشیبہ (ابوبکر): ۱۹۶.  
 عبدالله بن ابوهذیل: ۶۲۱.  
 عبدالله بن بکیر: ۱۰۰، ۲۳۰، ۴۸۷، ۶۱۱.  
 عبدالله بن جبلة: ۲۳۰، ۵۹۰، ۶۰۵.  
 عبدالله بن جعفر: ۲۰۱.  
 عبدالله بن جعفر حمیری (ابو عباس): ۱۲۴، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۳۳، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۲۱، ۳۳۹، ۳۵۳، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۷، ۴۹۷، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۱۱، ۵۱۴، ۵۸۸، ۵۹۰، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۴۰.  
 ۶۵۳.  
 عبدالله بن جعفر رقی: ۱۹۵.  
 عبدالله بن جعفر طیار: ۲۰۰.  
 عبدالله بن جمیل: ۹۰.  
 عبدالله بن جنذب بجلی: ۱۰۸.  
 عبدالله بن حسن: ۳۵۱.  
 عبدالله بن حسن بن بشر خزاز: ۳۸۳.  
 عبدالله بن حمدویه بن براء: ۲۳۲.  
 عبدالله بن خالد: ۲۰۲.  
 عبدالله بن رزین: ۶۰۹، ۶۳۵.  
 عبدالله بن زیاد یمانی: ۲۵۶.  
 عبدالله بن سلام: ۸۸.  
 عبدالله بن سلام (ابوهریره): ۱۰۲.  
 عبدالله بن سلیمان صیرفی: ۸۴، ۸۵، ۳۳۸.  
 عبدالله بن سنان: ۸۸، ۹۵، ۶۲۷.  
 عبدالله بن شریک عامری: ۶۰۵.  
 عبدالله بن صالح: ۱۹۴.  
 عبدالله بن عبدالرحمن أصم: ۴۸۳.  
 عبدالله بن عباس: ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۵۰، ۴۷۵، ۲۶۶.  
 عبدالله بن عباس بن عبدالله بن حسن  
 عبدالکریم علوی: ۳۱۷.  
 عبدالله بن عجلان: ۶۳۲.

- عبدالله بن عمر: ۱۹۴، ۶۰۲.
- عبدالله بن عمرو بن عاص: ۲۵۸.
- عبدالله بن غالب: ۵۴۴، ۹۰.
- عبدالله بن قاسم حضرمی: ۲۰۲، ۲۳۴، ۵۸۷، ۶۴۴، ۶۴۹.
- عبدالله بن لهیعه: ۲۵۸، ۶۰۹، ۶۳۵.
- عبدالله بن محمد: ۱۱۶.
- عبدالله محمد بن خاقان دهقان: ۳۸۴.
- عبدالله بن محمد بن خالد کوفی: ۲۳۵.
- عبدالله بن محمد عباسی: ۳۱۴.
- عبدالله بن مستنیر: ۲۳۰.
- عبدالله بن مسعود: ۲۵۵، ۶۱۵.
- عبدالله بن مسکان: ۴۷۲.
- عبدالله بن مغیره: ۱۰۹.
- عبدالله بن وضاح: ۸۳.
- عبدالله رجانی: ۱۰۱.
- عبدالله کاهلی: ۱۰۰، ۱۰۴.
- عبدالله کوفی خادم شیخ حسین بن روح: ۵۴۹.
- عبدالمؤمن: ۲۵۴.
- عبدالمجید بن ابو عیسی انصاری: ۱۸۶.
- عبدالمسیح بن بقیله غسانی: ۱۸۰.
- عبدالملک بن اسماعیل: ۶۱۱.
- عبدالملک بن مروان: ۱۱۳.
- عبید بن زرارہ: ۲۳۰.
- عبید بن یحیی ثوری: ۲۵۷.
- عبیدالله بن سلیمان: ۸۴.
- عبیدالله بن عبدالله بن طاهر (ابو احمد): ۲۸۰.
- عبیدالله بن علی حلبی: ۴۲۹.
- عبیدالله بن عمر: ۱۹۳.
- عبیدالله بن مرزبان: ۶۸.
- عبیس بن هشام: ۵۹۲.
- عتاب بن اسید: ۵۵۲.
- عتبة بن ابوسفیان: ۴۵۰.
- عتبة بن عبیدالله مسعودی (ابو صائب): ۴۴۹.
- عثمان بن احمد سماک: ۲۵۶، ۲۵۹.
- ۲۶۰، ۶۰۲، ۶۲۲.
- عثمان بن جبلة: ۶۲۰.
- عثمان بن سعید سمان عمری (ابو عمرو): ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۱۹.
- ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۵۱، ۴۵۷، ۱۷۰، ۴۹۹.
- ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۳.
- عثمان بن عیسی رواسی: ۷۹، ۱۱۱.
- ۱۱۳، ۱۱۷، ۴۷۴، ۶۱۷.
- عثمان نواء: ۵۹۶.
- عدی: ۵۶۹.



(ابوالحسن): ۴۵۳.  
 علی بن احمد بن محمد بن ابی جید  
 قمی: ۵۱۶.  
 علی بن احمد بن موسی دقاق: ۴۲۱.  
 علی بن احمد دلال قمی (ابوالحسن):  
 ۵۱۶.  
 علی بن احمد علوی (ابومحمد): ۸۲.  
 علی بن اسباط: ۱۱۷، ۱۱۸، ۲۲۷، ۶۰۶،  
 ۶۱۹، ۶۳۰، ۶۵۱.  
 علی بن اسماعیل بن جعفر بن محمد:  
 ۵۹.  
 علی بن بلال مهلبی: ۵۲۰، ۵۷۶.  
 علی بن جعفر رضی الله عنه (ابوالحسن): ۸۰،  
 ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۷۴، ۴۷۸، ۴۹۴، ۵۷۰.  
 علی بن جعفر همانی: ۳۰۱.  
 علی بن حاتم: ۲۵۷.  
 علی بن حارث: ۲۴۱.  
 علی بن حبش بن قونی: ۱۱۵.  
 علی بن حسن بن رباط: ۲۱۸.  
 علی بن حسن بن فرج مؤذن: ۳۵۰.  
 علی بن حسن بن فضال: ۱۱۵.  
 علی بن حسن بن نافع: ۷۹.  
 علی بن حسن بن یوسف صائغ قمی:  
 ۴۴۰.

عطاء بن سائب از پدرش: ۴۵۰.  
 عفان بن مسلم بن عبد الله صفار  
 (ابو عثمان بصری): ۱۹۴.  
 عقبه بن جعفر: ۳۰۷.  
 عقبه بن یونس: ۲۶۳.  
 عقید خادم ابو محمد حسن بن علی  
 عسکری رضی الله عنه: ۳۸۶.  
 عکرمه بن عمار: ۲۵۶.  
 علاء بن بشیر مرادی: ۲۵۳.  
 علاء نداری: ۴۹۲.  
 علان کلینی: ۳۴۲، ۳۴۴.  
 علویه صفار: ۵۲۳.  
 علی بن ابراهیم: ۶۶، ۵۹۷.  
 علی بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی:  
 ۳۷۴.  
 علی بن ابراهیم بن هاشم: ۲۰۳.  
 علی بن ابراهیم رازی: ۴۰۳.  
 علی بن ابراهیم فدکی: ۳۵۴.  
 علی بن ابو حمزه: ۱۰۹.  
 علی بن ابو مغیره: ۶۰۵.  
 علی بن احمد بن حاتم بزاز: ۲۵۰.  
 علی بن احمد بن یقطین: ۴۸۴.  
 علی بن احمد بن عمران صفار: ۵۵۵.  
 علی بن احمد بن علی عقیقی

۶۱۱، ۲۶۲، ۲۵۶، ۲۵۴، ۲۵۴، ۲۵۲  
 علی بن عبدالله بن عائذ رازی: ۳۴۶  
 علی بن عبدالله بن عباس: ۶۳۸  
 علی بن عمر بن علی بن حسین: ۵۸۵  
 علی بن عمر نوفلی: ۲۷۳  
 علی بن عیسی بن جراح: ۴۵۴  
 علی بن عیسی قصری: ۴۵۹  
 علی بن فضل: ۲۶۰  
 علی بن قادم: ۲۵۵  
 علی بن قیس: ۳۷۸، ۳۷۷  
 علی بن محمد: ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۳۰، ۲۳۲  
 ۴۰۱، ۳۷۸، ۵۸۲، ۵۹۲  
 علی بن محمد بن حسین بن مالک  
 معروف به بادوکه: ۵۳۱  
 علی بن محمد بن حفص (ابو قتاده):  
 ۲۱۶  
 علی بن محمد بن زبیر قرشی: ۲۶۷  
 علی بن محمد بن زیاد صیمری: ۲۸۰،  
 ۴۲۴  
 علی بن محمد بن عبده نیشابوری:  
 ۴۰۳  
 علی بن محمد بن فرات: ۵۷۲  
 علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری: ۷۹  
 ۲۱۶، ۲۵۱، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۳

علی بن حسین: ۴۹، ۵۰، ۸۶، ۱۲۸  
 علی بن حسین اصفهانی (ابوالفرج):  
 ۵۹  
 علی بن حسین بن داود: ۴۹۱  
 علی بن حسین بن موسی بن بابویه  
 قمی: ۴۱۷، ۴۴۰، ۴۵۷، ۴۵۸، ۵۱۱،  
 ۵۵۲، ۵۲۱  
 علی بن حکم: ۷۳، ۷۷، ۷۹، ۵۸۸  
 ۶۲۱، ۶۴۶، ۶۴۷  
 علی بن خطاب: ۵۸۸  
 علی بن خلف انماطی: ۸۳  
 علی بن رثاب: ۱۱۸، ۴۷۱، ۴۷۳  
 علی بن ریاح: ۱۱۹  
 علی بن رباط: ۱۱۰  
 علی بن رزق الله: ۸۹  
 علی بن زیاد: ۴۰۱  
 علی بن سلیمان بن رشید: ۵۷  
 علی بن سلیمان زراری: ۴۲۴، ۵۱۵  
 علی بن سمیع بن بنان: ۳۳۰  
 علی بن سنان موصلی عدل: ۲۱۲  
 علی بن صدقه قمی: ۵۱۵  
 علی بن عائذ رازی: ۳۴۶، ۳۶۶  
 علی بن عاصم: ۶۰۲  
 علی بن عباس سندی مقانعی: ۲۵۰

- ۴۷۱، ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۷۹، ۶۰۱، ۶۰۳.  
 علی بن محمد بن متیل: ۵۲۲.  
 علی بن محمد سمري (ابوالحسن):  
 ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵.  
 علی بن محمد کلینی: ۲۷۶.  
 علی بن محمد نوفلی: ۵۹.  
 علی بن مخلد آبادی: ۴۹۴.  
 علی بن معاذ: ۱۰۸.  
 علی بن مهزیار اهوازی: ۳۷۳، ۳۷۷،  
 ۴۱۵، ۴۹۳، ۶۲۳.  
 علی بن نفیل: ۲۵۹، ۲۶۰.  
 علی بن یقطین: ۷۱، ۷۲، ۱۱۴، ۴۸۳،  
 ۴۸۴.  
 عمار بن حسین بن اسحاق  
 اسروشنی (ابومحمد): ۴۶۱.  
 عمار بن مروان: ۲۶۰.  
 علی بن عمرو قزوینی: ۴۹۷.  
 عماره بن جوین عبدی: ۲۵۴.  
 عمار دهنی: ۶۳۴.  
 عمران بن ظبیان: ۶۵۱.  
 عمران بن مفلس (ابوحامد): ۴۴۷.  
 عمران بن میثم: ۴۸۳.  
 عمران قطان: ۲۵۲.  
 عمر بن ابان کلبی: ۳۰۸، ۶۲۰.  
 عمر بن اذینه: ۲۰۰، ۶۲۰.  
 عمر بن ام سلمه: ۲۰۰، ۲۰۱.  
 عمر بن حنظله: ۵۹۸.  
 عمر بن طرخان: ۵۸۵.  
 عمر بن مسلم بجلی: ۵۹۴.  
 عمر بن یزید نخاس: ۲۹۰، ۲۹۱.  
 عمرو: ۲۴۸، ۴۹۳.  
 عمرو اهوازی: ۳۲۳.  
 عمرو بن ابومقدم: ۶۵۱، ۶۵۴.  
 عمرو بن ثابت، از پدرش: ۲۰۱، ۵۸۷.  
 عمرو بن سعید مدائنی: ۴۹۳.  
 عمرو بن شمر: ۲۶۸، ۵۰۸، ۵۹۸، ۶۴۳،  
 ۶۴۵.  
 عمرو بن عامر مزقییا: ۱۸۲.  
 عمرو بن عثمان: ۲۵۲.  
 عمرو بن لحنی: ۱۸۸.  
 عمرو بن مساور: ۲۵۲، ۴۷۹.  
 عمرو بن منهال قماط: ۱۰۱.  
 عمرو بن هاشم طائی: ۲۵۱.  
 عمیره بنت نفیل: ۶۰۵.  
 عوف سلمی: ۶۱۳.  
 عیسی بن احمد بن عیسی بن منصور:  
 ۱۹۸.  
 عیسی بن جعفر بن عاصم: ۴۹۵.

«ق»

- قارون: ۸۶.  
 قاسم: ۹۱، ۱۱۹.  
 قاسم بن اسماعیل قرشی: ۱۱۹.  
 قاسم بن ربیع: ۵۸۸.  
 قاسم - شریک مفضل: ۹۱.  
 قاسم بن عبدالله بن سلیمان بن وهب: ۳۶۰.  
 قاسم بن علاء: ۴۴۵.  
 قاسم بن محمد عباسی: ۳۱۴.  
 قتاده: ۲۲۹.  
 قرقاره = یعقوب بن نعیم بن عمرو قرقاره کاتب.  
 قیس: ۶۳۶، ۶۱۹، ۲۵۴.  
 قیس بن ربیع: ۲۵۶.  
 قیس بن عدی: ۱۷۸.  
 قیصر: ۲۹۱.

«ک»

- کافور خادم: ۲۸۹.  
 کامل بن ابراهیم مدنی: ۳۴۵.  
 کعب الاحبار: ۶۱۱.  
 کیخسرو: ۱۶۵.  
 کیکاوس: ۱۶۵.

«ل»

- عیسی بن جعفر بن منصور: ۶۱، ۶۲.  
 عیسی بن عبدالله: ۶۵.  
 عیسی بن موسی: ۱۲۰.  
 عیسی بن نصر (ابوعقیل): ۴۰۱.  
 عیسی بن یونس: ۱۹۵.

«فا»

- فاطمه: ۸۱، ۹۴، ۲۰۹، ۲۵۹.  
 فرات بن احنف: ۴۸۲.  
 فرعون: ۸۴، ۱۶۶، ۱۷۱، ۲۴۳، ۵۶۸.  
 فضل بن ربیع: ۶۲.  
 فضل بن شاذان: ۷۹، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۵۱، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۳، ۴۷۱، ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۷۹، ۵۸۲، ۵۸۷، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۹، ۶۰۱، ۶۰۳، ۶۰۵، ۶۰۹، ۶۱۴، ۶۲۲، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۵۴.  
 فضل بن یحیی: ۶۳.  
 فضل بن یعقوب رخامی: ۲۵۹.  
 فضیل: ۵۹۲.  
 فضیل بن زبیر: ۲۶۲.  
 فضیل بن یسار: ۸۲، ۲۶۹.  
 فطر بن خلیفه قرشی: ۱۹۵.  
 فیض بن مختار: ۹۱.

- لقمان بن عاد: ۱۷۵ .  
لیث بن سعد: ۱۹۴ .  
«»  
ماریه: ۳۴۲ .  
مالک جهنی: ۴۷۷، ۲۳۵ .  
مؤذن مسجد رسول الله: ۵۸۸ .  
متیل بن عبّاد: ۶۳۸ .  
مثنی حناط: ۲۵۱ .  
مجالد بن سعید: ۱۹۵ .  
محسن بن غسان بن ظالم: ۱۷۹ .  
محمد: ۲۲ .  
محمد بن ابراهیم: ۴۶۰ .  
محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی:  
۴۶۴ .  
محمد بن ابراهیم بن مالک: ۶۴۲ .  
محمد بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی:  
۳۹۸ .  
محمد بن ابراهیم عمری: ۳۱۴ .  
محمد بن ابراهیم نعمانی: ۶۴، ۳۶۱ .  
محمد بن ابوبلاد: ۶۰۶ .  
محمد بن ابو حمزه: ۱۱۹ .  
محمد بن ابودارم یمامی: ۴۲۸ .  
محمد بن ابوزینب أجدع (ابو خطاب):  
۴۲۸ .
- محمد بن ابو عمیر: ۷۰، ۱۲۲، ۲۰۰،  
۴۸۸، ۴۸۰، ۲۰۵ .  
محمد بن ابوالقاسم برقی: ۲۶۶ .  
محمد بن احمد: ۱۱۲، ۲۷۸، ۵۷۱ .  
محمد بن احمد انصاری (ابونعیم):  
۳۴۵، ۳۴۶، ۳۶۶، ۳۷۰، ۶۳۳ .  
محمد بن احمد بن جنید (ابو علی):  
۵۵۱ .  
محمد بن احمد بن خلف: ۳۵۷ .  
محمد بن احمد بن داود قمی: ۴۳۸،  
۵۵۰، ۵۰۰ .  
محمد بن احمد بن عباس بن نوح:  
۴۳۹ .  
محمد بن احمد بن عبدالله هاشمی:  
۱۹۸ .  
محمد بن احمد بن محمد صیرفی  
معروف به دلّال: ۴۴۰ .  
محمد بن احمد بن نصر تیمی: ۱۱۴ .  
محمد بن احمد بن یحیی اشعری:  
۱۱۶، ۱۲۱، ۲۰۱، ۵۸۰ .  
محمد بن احمد زجوزجی: ۴۳۶ .  
محمد بن احمد سنانی: ۴۲۱ .  
محمد بن احمد صفوانی (ابو عبدالله):  
۴۴۵ .

۳۸۰  
 محمد بن حسن بن ولید: ۲۶۶، ۳۲۶،  
 ۳۲۹، ۳۵۱، ۳۵۳، ۴۹۵، ۵۷۷.  
 محمد بن حسن صفار قمی: ۲۳۲.  
 محمد بن حسن طوسی: ۱۴، ۲۳، ۲۶.  
 محمد بن حسن کاتب مروزی: ۵۸۰.  
 محمد بن حسن کرخی: ۳۵۰.  
 محمد بن حسین: ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۲۰،  
 ۲۵۷، ۴۸۰.  
 محمد بن حسین بن ابوالخطاب: ۷۸،  
 ۱۱۹، ۱۲۲، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۷۸، ۳۰۵،  
 ۳۱۲، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۷، ۴۸۳.  
 محمد بن حسین بن مالک: ۵۳۱، ۵۳۵.  
 محمد بن حسین موسوی رضی: ۱۸۹.  
 محمد بن حمویه بن عبدالعزیز رازی:  
 ۳۲۹.  
 محمد بن حنفیه: ۲۹، ۴۹، ۵۰، ۵۱.  
 محمد بن خالد برقی: ۵۵، ۶۲۸.  
 محمد بن خلف حدادی: ۶۳۷.  
 محمد بن خلیلان: ۵۵۲.  
 محمد بن زیاد تمیمی: ۱۰۴.  
 محمد بن زیاد صیمری: ۲۸۰.  
 محمد بن زید بن مروان کوفی  
 (ابو عبدالله): ۴۲۴.

محمد بن احمد علوی: ۲۷۸.  
 محمد بن اسحاق: ۲۲۸.  
 محمد بن اسحاق بن عمار: ۷۰.  
 محمد بن اسحاق مقرئ: ۲۵۰، ۲۵۳،  
 ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۱، ۶۲۲.  
 محمد بن اسماعیل: ۸۳، ۱۰۷، ۴۵۴،  
 ۵۰۲، ۵۸۵، ۵۹۶.  
 محمد بن اسماعیل بن بزیع: ۱۲۰.  
 محمد بن اسماعیل بن موسی بن  
 جعفر رضی: ۳۷۸.  
 محمد بن بحر بن سهل شیبانی: ۲۴۱.  
 محمد بن بشر: ۵۹۴.  
 محمد بن جعفر اسدی (ابوالحسین):  
 ۷۸.  
 محمد بن جعفر بن عبدالله: ۳۴۵،  
 ۳۷۰.  
 محمد بن جعفر عربی: ۵۸۰.  
 محمد بن جمهور: ۱۱۲.  
 محمد بن حسن: ۵۹، ۶۸، ۳۵۲، ۳۵۳،  
 ۶۳۷.  
 محمد بن حسن بن جعفر صیمری:  
 ۵۷۲.  
 محمد بن حسن بن رزین: ۲۸۲.  
 محمد بن حسن بن عبدالله تمیمی:

، ۴۸۷، ۴۸۱، ۳۷۰، ۳۵۲، ۳۳۹، ۳۲۱  
 ، ۴۹۷، ۵۰۹، ۵۰۸، ۵۰۱، ۵۰۰، ۴۹۷  
 ، ۶۰۷، ۵۸۸، ۵۱۴  
 محمد بن عبدالله بن الحسن افطس:  
 . ۱۲۷  
 محمد بن عبدالله بن زراره: ۲۶۸.  
 محمد بن عبدالله بن مطلب شیبانی  
 (ابامفضل): ۲۰۰، ۲۸۹، ۳۵۱، ۶۳۳.  
 محمد بن عبدالیل آبی: ۴۵۸.  
 محمد بن عثمان: ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴،  
 ، ۱۹۵، ۳۸۳، ۳۵۲، ۵۰۴، ۵۰۷، ۵۰۸،  
 ، ۵۲۲، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹.  
 محمد بن عثمان عمری  
 (ابوجعفر سمان): ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴،  
 ، ۱۹۵، ۳۵۲، ۲۸۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۷،  
 ، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۴۶، ۴۵۱، ۴۹۹،  
 ، ۵۰۴، ۵۰۷، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴،  
 ، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱،  
 ، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰،  
 ، ۵۶۶، ۵۷۷، ۵۷۸.  
 محمد بن عثمان بن علآن ذهبی: ۱۹۱.  
 محمد بن عذافر: ۲۶۳.  
 محمد بن عطاء ضرغامه: ۹۶.  
 محمد بن علی: ۶۸، ۷۰، ۷۳، ۷۴، ۷۵،

محمد بن سفیان بزوفری (ابوجعفر):  
 ، ۴۷۶، ۴۴۱، ۲۷۱، ۲۵۸، ۲۵۱، ۲۰۷  
 ، ۴۸۷، ۵۱۹، ۵۴۶، ۵۹۲، ۶۰۱.  
 محمد بن سلیمان زراری (اباطاهر):  
 . ۴۲۴  
 محمد بن سنان: ۷۰، ۷۳، ۷۸، ۷۹،  
 ، ۱۲۱، ۲۶۰، ۴۷۴، ۴۹۱، ۵۹۴، ۶۲۳،  
 . ۶۲۹  
 محمد بن شاذان نیشابوری (ابونعیم):  
 . ۴۱۵، ۵۸۲  
 محمد بن صالح ارمنی: ۵۹۸.  
 محمد بن صالح همدانی: ۴۸۷.  
 محمد بن عباد مهلبی: ۵۵، ۵۶.  
 محمد بن عباس: ۳۱۴.  
 محمد بن عبدالجبار: ۲۶۷.  
 محمد بن عبدالحمید: ۶۵۳.  
 محمد بن عبدربه انصاری همدانی:  
 . ۳۶۳  
 محمد بن عبدالرحمن بن ابولیلی:  
 . ۶۳۴  
 محمد بن عبدالله: ۱۲۷، ۵۰۸.  
 محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری:  
 ، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵،  
 ، ۲۰۷، ۲۳۳، ۲۵۹، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۳،

- محمد بن علی بن متیل: ۴۵۸، ۴۵۹.  
 محمد بن علی بن مهزیار اهوازی:  
 ۳۷۳.  
 محمد بن علی بن نوبخت (اباجعفر):  
 ۵۸۱.  
 محمد بن علی جعفری (ابا عیسی):  
 ۳۸۳، ۴۲۷.  
 محمد بن علی حلبی: ۴۷۲.  
 محمد بن علی شجاعی (اباحسین):  
 ۳۶۱.  
 محمد بن علی کوفی: ۶۲۲.  
 محمد بن عمر بن یزید: ۱۱۷.  
 محمد بن عیسی بن عبید: ۵۵، ۶۶، ۷۸،  
 ۱۲۱، ۲۶۹، ۳۰۵، ۳۱۳، ۴۲۹.  
 محمد بن غزال: ۴۲۹.  
 محمد بن فرج ابو منصور: ۳۳۹.  
 محمد بن فضل: ۷۴، ۳۰۵، ۴۵۱،  
 ۴۵۲.  
 محمد بن فضل بن تمام (ابوالحسین):  
 ۵۴۸.  
 محمد بن فضل موصلی: ۴۵۱.  
 محمد بن فضیل: ۱۹۶، ۲۰۳، ۵۸۹،  
 ۶۲۱، ۶۵۳.  
 محمد بن قاسم علوی: ۳۶۶.
- ۲۲۴، ۲۰۱، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۲۸، ۷۷، ۷۶،  
 ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۳۱۷، ۳۳۰،  
 ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۴۶، ۳۵۷، ۳۶۴، ۳۸۴،  
 ۴۲۸، ۴۵۷.  
 محمد بن علی ابوسمینه کوفی: ۲۶۶.  
 محمد بن علی بن ابوداری: ۳۳۰.  
 محمد بن علی بن عزاقر شلمغانی  
 (ابوجعفر): ۳۴۲، ۴۳۸، ۵۲۶، ۵۵۱،  
 ۵۶۶، ۵۶۸، ۵۷۰، ۵۷۳.  
 محمد بن علی بن اسود قمی  
 (اباجعفر): ۴۵۷، ۵۱۷.  
 محمد بن علی بن بلال ابوطاهر: ۳۳۱.  
 محمد بن علی بن بنان طلحی آبی:  
 ۳۸۴.  
 محمد بن علی بن تمام (اباحسین):  
 ۲۵۰.  
 محمد بن علی بن جعفر: ۳۳۶.  
 محمد بن علی بن حسین بن موسی بن  
 بابویه (اباجعفر): ۲۷۸، ۳۵۲، ۳۸۴،  
 ۴۲۱، ۴۵۳، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۴،  
 ۵۱۱، ۵۱۴، ۵۱۷، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۵۳.  
 محمد بن علی بن رقام (ابوالحسین):  
 ۴۲۷.  
 محمد بن علی بن فضل: ۶۴۲.



- محمد بن محمد بن نصر سکری: ۱۳۰.  
 محمد بن محمد بن نعمان مفید: ۱۵.  
 محمد بن محمد بن یحیی معاذی: ۵۱۷.  
 محمد بن مروان: ۸۶، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۷.  
 محمد بن مسلم: ۴۸۰، ۵۹۳، ۶۱۶، ۶۲۰، ۶۲۴.  
 محمد بن موسی بن بابویه: ۴۴۰.  
 محمد بن موسی بن بن حسن بن فرات: ۵۵۸.  
 محمد بن موسی بن متوکل: ۳۵۲.  
 محمد بن مظفر (ابوالفرج): ۳۳۸.  
 محمد بن معاویه بن حکیم: ۷۲، ۵۰۵.  
 محمد بن منصور: ۴۷۶.  
 محمد بن نصیر نمیری: ۵۵۷.  
 محمد بن نعمت سلولی: ۲۰۲.  
 محمد بن نفیس: ۵۲۵.  
 محمد بن ولید خزاز: ۳۱۲.  
 محمد بن هاشم قیسی: ۱۱۶.  
 محمد بن همام (ابوعلی): ۵۰۱، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۲۳، ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۷۰، ۵۷۲، ۵۸۵.  
 محمد بن یحیی: ۷۱، ۲۰۰، ۲۲۰.  
 محمد بن یحیی خثعمی: ۴۷۴.  
 محمد بن یحیی عطار: ۱۱۲، ۲۶۸.
- ۵۴۸  
 محمد بن یزید آدمی بغدادی: ۴۲۸.  
 محمد بن یعقوب کلینی: ۶۶، ۶۸، ۱۱۲، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۱۸، ۲۲۳، ۳۰۸، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۳۹، ۳۴۷، ۳۷۷، ۳۸۳، ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۱۴، ۴۹۵، ۵۰۸، ۵۱۲، ۵۸۰، ۸۵۲.  
 مریم دختر عمران: ۲۹۳.  
 مستوغر بن ربیعہ بن کعب: ۱۷۷.  
 مسرور خادم: ۶۲.  
 مسروق: ۱۹۵.  
 مصبح: ۲۵۴.  
 مظفر بن احمد (ابوالفرج): ۳۳۸.  
 معاویه بن حکیم: ۷۲.  
 معاویه بن سعید: ۶۳۳.  
 معاویه بن وهب: ۶۲۷.  
 معلی بن خنیس: ۴۸۹.  
 معلی بن زیاد: ۲۵۳.  
 معلی بن محمد: ۷۰، ۳۱۹.  
 معمر بن مثنی بصری تیمی (ابوعبیده): ۵۸۶.  
 مفضل بن عمر جعفی: ۶۲۸، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۴۱، ۴۷۹، ۴۸۸، ۶۲۸، ۶۴۱.  
 مقداد: ۲۰۱.

نسیم خادم: ۳۲۰.  
 نصر بن دهمان: ۵۸۶.  
 نصر بن سندی: ۲۳۵.  
 نصر بن عصام بن مغیره فهری معروف  
 بقرقاره (ابونعیم): ۳۵۱.  
 نصر بن قابوس لخمی: ۷۵.  
 نصر بن لیث مروزی: ۶۳۵.  
 نصر بن مزاحم: ۲۴۹.  
 نعیم بن حماد مروزی: ۲۵۹.  
 نعیم قابوسی: ۷۲.

## «۹»

وهب بن منبه: ۲۵۹.

وهیب بن حفص: ۲۰۲.

## «۱۰»

هارون بن خارجه: ۷۹.

هارون بن سعد عجلی: ۷۹.

هارون بن مسلم بن سعدان: ۲۷۳.

هارون بن موسی تلکبری (ابامحمد):

۲۱، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۵۲، ۲۹۸،

۲۹۸، ۳۱۷، ۳۵۴، ۳۷۰، ۴۹۲، ۵۰۸،

۵۱۲، ۵۵۶، ۶۰۲، ۶۴۱.

هانی تمّار: ۶۲۶.

هبة الله بن محمد بن احمد پسر دختر

ملیکه دختر یشوعا بن قیصر: ۲۹۱.

منخل بن جمیل: ۲۶۰.

منذر بن محمد بن قابوس: ۲۳۵.

منذر جواز: ۵۲۹.

منهال بن عمرو: ۱۰۲.

موسی آبار: ۶۵۱.

موسی بن بکر: ۷۹، ۲۱۸.

موسی بن حسن زجوزجی پسر برادر

اباجعفر (ابالقاسم): ۴۳۷.

موسی بن سعدان: ۲۳۳، ۵۸۷، ۶۴۴،

۵۰۱.

موسی بن عمر بن یزید: ۲۲۷.

موسی بن قاسم بجلی: ۲۲۹.

موسی بن یحیی بن خالد: ۵۶، ۶۰.

مهاجر بن حکیم: ۶۳۳.

مهزم اسدی: ۵۹۲.

مسعدة بن زیاد: ۲۲۰.

## «ن»

نابغه جعدی (ابالیلی): ۱۸۱.

نحریر: ۳۰۳.

نابغه ذبیانی: ۱۸۱.

نرجس: ۲۹۴، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۴۱، ۳۹۲،

۵۵۲.

یحیی بن قاسم حذاء: ۹۳.  
 یحیی بن مثنی عطار: ۲۳۰.  
 یحیی بن مساور: ۱۱۴.  
 یحیی بن معین: ۱۹۴.  
 یزید بن سلیط: ۷۷.  
 یزید بن عبدالملک: ۳۹۹.  
 یزید صائغ: ۸۳.  
 یعرب بن قحطان: ۱۸۶.  
 یعقوب بن یزید انباری: ۱۱۳، ۴۸۱،  
 ۵۸۸.  
 یعقوب بن یوسف ضراب غسانی:  
 ۳۹۰.  
 یعقوب بن نعیم بن عمرو قرقاره  
 کاتب: ۶۳۳.  
 یقطین: ۴۸۳.  
 یوسف بن احمد جعفری: ۳۶۱.  
 یونس بن ظبیان: ۹۱.  
 یونس بن عبدالرحمن: ۵۵، ۱۱۲،  
 ۲۶۹، ۳۱۳.  
 یونس بن یعقوب: ۱۲۱، ۳۱۲.

ام کلثوم دختر اباجعفر عمری: ۴۱۶،  
 ۴۱۹.  
 ۴۹۹، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۱۳، ۵۱۶، ۵۱۷،  
 ۵۲۴، ۵۲۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۵۶، ۵۵۷،  
 ۵۶۱، ۵۶۴، ۵۷۰، ۵۷۸.  
 هشام بن احمر: ۴۸۸.  
 هشام بن حکم: ۷۱.  
 هیثم بن عدی: ۶۵.  
 هیثم بن واقد جزری: ۱۰۱.

«ی»

یحابر بن مالک بن ادد: ۱۸۷.  
 یحیی: ۹۳.  
 یحیی بن ابوطالب: ۶۰۲.  
 یحیی بن اسحاق سیلحینی: ۱۹۴.  
 یحیی بن اسحاق علوی: ۹۴.  
 یحیی بن بشار قنبری: ۲۶۸.  
 یحیی بن حسن علوی: ۱۱۴.  
 یحیی بن خالد برمکی: ۵۶، ۵۹، ۶۰،  
 ۶۳، ۹۳، ۵۴۷.  
 یحیی بن سلیم طائفی: ۶۳۸.  
 یحیی بن علاء رازی: ۲۶۰.  
 یحیی بن علی: ۶۱۹.

## فهرست منابع تحقیق

نام کتاب	مؤلف	مرکز و سال چاپ
در آغاز به نام قرآن کریم و نهج البلاغه تبرک می جویم.		
اثبات الوصیة	علی بن حسین بن علی مسعودی	قم ۱۴۰۴ هـ.
اثبات الهداة	محمد بن حسن حر عاملی	قم
احتجاج	احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی	بیروت ۱۴۰۱ هـ.
احقاق الحق	نورالله حسینی مرعشی شوشتری	قم
اخبار الدول و آثار الاول	احمد بن یوسف قرمانی	بغداد ۱۲۸۲ هـ.
اخبار الطوال	احمد بن داود دینوری	قاهره ۱۹۶۰ م

مختصاص	محمد بن محمد بن نعمان، مفيد	قم
اختيار معرفة الرجال	محمد بن حسن بن علي طوسي	مشهد ۱۳۴۸ هـ. ش
الاذاعة	سيد محمد صديق بخاري	بيروت
الاربعين	محمد بن عبدالله حسيني (ابن زهره)	قم ۱۴۰۵ هـ.
الاربعين	ابونعيم احمد بن عبدالله اصفهاني	به نقل از كشف الغمّه
الاربعين	محمد بن مكّي عاملي (شهيد اول)	قم ۱۴۰۷ هـ.
ارشاد	محمد بن محمد بن نعمان، مفيد	نجف
ارشاد القلوب	حسن بن محمد ديلمي	بيروت ۱۳۹۸
الاستبصار	محمد بن حسن بن علي طوسي	تهران ۱۳۹۰ هـ.

	علی بن محمد بن محمد (ابن اثیر)	أسد الغابة
بیروت ۱۴۰۵ هـ.	محمد بن علی بن عثمان کراچکی	الاستنصار
		الاشاعة
بیروت	محمد بن رسول حسینی برزنگی	لاشرط الساعة
		الاصابة فی تمییز
مصر ۱۳۲۸ هـ.	احمد بن علی بن حجر عسقلانی	الصحابة
		الاصول
قم ۱۴۰۵	تحقیق حسن مصطفوی	الستة عشر
بیروت ۱۹۸۴ م.	خیر الدین زرکلی	الأعلام
بیروت ۱۳۹۹ هـ.	ابو علی فضل بن حسن طبرسی	أعلام الوری
قاهره ۱۳۸۳ هـ.	ابو الفرج علی بن حسین اصفهانلی	الأغانی
قم ۱۴۰۳ هـ.	سعید خوری شرتونی لبنانی	أقرب الموارد

الزام الناصب	علی یزدی حایری	قم ١٤٠٤ هـ.
القاب الرسول و عترته	برخی از محدثان قدیم	قم ١٤٠٦ هـ.
امالی	محمد بن علی بن حسین بن بابویه	بیروت ١٤٠٠ هـ.
امالی (الغرر والدور) الامامة و التبصرة	علی بن حسین مرتضی	بیروت ١٣٨٧ هـ.
أمل الآمل	محمد بن حسن حر عاملی	قم ١٤٠٤ هـ. نجف
الأنساب	عبدالکریم بن محمد سمعانی	بیروت ١٤٠٨
أنوار التنزیل	عبدالله بن عمر بن محمد بیضاوی	مصر ١٣٨٨ هـ.
انوار المضيئة (الغیبة)	سید علی بن عبد الحمید	به نقل از بحار
ایضاح الاشتباه	حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی	تهران ١٣١٨

قم	محمد بن حسن حر عاملی	ایفاظ من الهمجة
تهران	محمد باقر مجلسی	بحار الانوار
تهران	مطهر بن طاهر مقدسی	البدء والتاریخ
بیروت ۱۴۰۲ هـ.	اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی	البدایة و النهایة
قم ۱۳۹۳ هـ.	سید هاشم بحرانی	البرهان فی تفسیر القرآن
		البرهان فی علامات مهدی
قم ۱۳۹۹ هـ.	علی بن حسام الدین متقی هندی	آخر الزمان (ع)
تهران ۱۳۶۱ هـ. ش	محمد بن حسین بن خلف تبریزی	برهان قاطع
نجف	سید مصطفی آل سید حیدر	بشارة الاسلام
نجف ۱۳۸۳ هـ.	ابو جعفر محمد بن ابی قاسم طبری	بشارة المصطفی
قم ۱۴۰۴ هـ.	محمد بن حسن صفار	بصائر الدرجات
به نقل از مجمع البیان	احمد بن حسین بیهقی	البعث و النشور



بیروت	جلال الدین عبدالرحمن سیوطی	بغیة الرعاة
تهران ۱۳۸۳ هـ.	شیخ ابراهیم کفعمی	البلد الامین البیان فی اخبار صاحب الزمان (ع)
تهران ۱۴۰۴	محمد بن یوسف کنجی شافعی	
مصر ۱۳۰۶ هـ.	محمد مرتضی حسینی حنفی زبیدی	تاج العروس
قم ۱۴۰۶ هـ.	ابوعلی فضل بن حسن طبرسی	تاج الموالید
بیروت ۱۳۸۷ هـ.	ابوجعفر محمد بن جریر طبری	تاریخ الامم و الملوک
مدینه منوره	احمد بن علی بن خطیب بغدادی	تاریخ بغداد
بیروت	اسماعیل بن ابراهیم بخاری	تاریخ کبیر
بیروت	احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب	تاریخ یعقوبی

تهران	سید حسن صدر	تأسیس الشيعة
قم ۱۴۰۷ هـ.	شرف الدین علی حسینی نجفی	تأویل الآيات
زیر چاپ	سید هاشم بحرانی	تبصرة الولی التدوین فی أخبار قزوین
بیروت ۱۴۰۸ هـ.	عبدالکریم بن محمد رافعی	تذكرة المتبحرین تعليقة
تهران ۱۳۰۷ هـ.	محمد بن حسن حر عاملی	الامل الآمل
قم ۱۴۱۰ هـ.	میرزا عبدالله أفندی	تفسیر جلالین
مصر ۱۳۸۸ هـ.	سیوطی، محلی	تفسیر صافی
بیروت	مولی محسن فیض کاشانی	تفسیر عیاشی
تهران ۱۳۸۰ هـ.	محمد بن مسعود بن عیاش سلمی	تفسیر غرائب القرآن
چاپ سنگی	حسن بن محمد قمی نیشابوری	تفسیر فرات تفسیر قمی
نجف	علی بن ابراهیم قمی	

مصر	فخرالدین الرازی	تفسیر کبیر
قم ۱۳۸۳ هـ.	عبد علی بن جمعه عروسی حویزی	تفسیر نور ثقلین
بیروت	حافظ ابن حجر عسقلانی	تقریب التهذیب
قم ۱۴۰۴ هـ.	شیخ تقی الدین أبی الصلاح حلبی	تقریب المعارف
نجف ۱۳۸۳	محمد بن حسن طوسی	تلخیص الشافی
تهران	ابو حسین ورام بن أبی فراس مالکی	تنبیه الخواطر
قاهره	علی بن حسین مسعودی	التنبیه والأشراف
تهران	شیخ عبدالله مامقانی	تنقیح المقال
تهران ۱۳۹۰ هـ.	محمد بن حسن طوسی	تهذیب الأحكام
حیدر آباد هند	احمد بن علی بن حجر عسقلانی	تهذیب التهذیب

تهذيب الكمال	جمال الدين أبي الحجاج يوسف مزى	بيروت ۱۴۰۳ هـ.
ثاقب المناقب	عماد الدين محمد بن على طوسى	نسخة خطی
ثواب الأعمال	محمد بن على بن حسين بن بابويه	تهران ۱۳۹۱ هـ.
جالية الكدر	عبد الهادى نجا ابيارى شافعى	به نقل از أحقاق الحق
جامع الأحاديث	سيد حسن طباطبائى بروجردى	قم
جامع الأخبار	محمد بن محمد شعيرى	نجف ۱۳۸۵
جامع الأصول	ابن اثير جزرى	بيروت
جامع البيان فى تفسير القرآن الجامع الصحيح (السنن)	محمد بن جرير طبرى محمد بن عيسى بن	مصر ۱۹۵۴ م

بيروت ١٣٥٧ هـ.	سورة ترمذى	الجامع الصغير
	عبدالرحمن بن أبى بكر	
بيروت ١٤٠١	سيوطى	الجرح والتعديل
	ابومحمد عبد الرحمن بن	
بيروت	ابى حاتم رازى	
تهران ١٣٣٠ هـ.	على بن موسى بن طاووس	جمال الأسبوع
		جنة الأمان
تهران ١٣٤٩ هـ. ش	شيخ ابراهيم كفعمى	(المصباح)
	محمد بن حسن بن	جواهر السنبة
نشر يس ١٤٠٢	حر عاملى	
	جلال الدين عبدالرحمن	حارى للفتاوى
بيروت	سيوطى	
	زين الدين بن على بن احمد	حقائق الايمان
قم ١٤٠٩ هـ.	(شهيد ثانى)	
قم ١٤٠٧ هـ.	سيد هاشم بحراني	حلية الأبرار
	ابونعيم احمد بن	حلية الأولياء
بيروت	عبدالله اصفهانى	
قم ١٤٠٩ هـ.	قطب الدين راوندى	الخرائج والحرائج

بیروت	عبدالقادر بن عمر بغدادی	خزانه الأدب
	محمد بن علی بن حسین	خصال
تهران	بن بابویه	
دمشق ۱۴۰۳	محمد کرد علی	خطط الشام
		خلاصة تذهیب
	احمد بن عبدالله بن	تهذیب الکمال
مدینه منوره	ابی الخیر	
قم	محمد حسین أعلمی	دائرة المعارف
		دائرة المعارف
بیروت ۱۹۳۳ م		الاسلامیة
	محمد بن احمد حنفی	دُر بحر المناقب
به نقل از احقاق الحق	موصلی	
	عبدالرحمن بن ابوبکر	دُر المنشور
بیروت	سیوطی	
قم ۱۴۰۷ هـ	قطب الدین راوندی	الدعوات
به نقل از کشف الغمه	عبدالله بن جعفر حمیری	دلائل الحمیری
نجف	محمد بن جریر طبری	دلائل الامامة
قاهره	احمد بن عبدالله طبری	ذخائر العقبی
	محمد محسن (آقا بزرگ	الذریعة
تهران	تهرانی)	
		ذکر اخبار

لندن ۱۹۳۴ م	ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانى	أصبهان
تهران ۱۳۴۲ هـ. ش	احمد بن ابى عبدالله برقى	الرجال
نجف ۱۳۸۱ هـ.	حسن بن يوسف بن على بن مطهر حلى	الرجال
نجف ۱۳۸۱ م	محمد بن حسن طوسى	الرجال
قم ۱۴۰۷ هـ.	احمد بن على نجاشى	الرجال
نجف ۱۳۸۵ هـ.	محمد مهدى طباطبائى بحر العلوم	الرجال
قم ۱۳۹۸ هـ.	محمد بن محمد بن نعمان مفيد	الرسالة العددية
قم ۱۳۹۸ هـ.	شهيد ثانى	المطبوع مع الدر المنثور
تهران ۱۹۷۰ م	سيد بن على مرصفى	رغبة الأمل
قم	محمد باقر موسى خوانسارى	روضات الجنات

روضه الواعظین	محمد بن فتال نیشابوری	نجف ۱۳۸۶ هـ.
ریاض العلماء	میرزا عبدالله أفندی	
	اصفهانى	قم ۱۴۰۱ هـ.
السنن	محمد بن یزید قزوینی	
	ابن ماجه	بیروت
السنن	ابوداود سلیمان بن	
	اشعث سجستانی	بیروت
السنن	ابو عمرو عثمان بن	
	سعید دانی	نسخه خطی
سیر اعلام النبلاء	محمد بن احمد بن	
	عثمان ذهبی	بیروت ۱۹۸۵ م
سیره حلبی	علی بن برهان الدین	
	حلبی شافعی	بیروت
سیره نبوی	ابن هشام	بیروت ۴ جلد
شرح الکافی	مولی محمد صالح	
	مازندرانی	تهران ۱۳۸۲ هـ
شذرات الذهب	ابو الفلاح عبد الحی بن	
	عماد حنبلی	بیروت
صحیح بخاری	محمد بن اسماعیل بخاری	مصر



صحيح مسلم	مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری	بیروت
صراط المستقیم	ابو محمد علی بن یونس عاملی نباطی بیاضی	تهران ۱۳۸۴ هـ.
الضعفاء الكبير	محمد بن عمرو بن موسی بن حماد عقیلی	بیروت
طبقات الشافعية الكبرى	عبد الوهاب بن علی سبکی	مصر ۱۳۸۳
طبقات الشعراء	عبدالله بن مسلم بن قتیبة	بیروت ۱۴۰۵
طبقات الكبرى الطرائف العبر فی خبر من غیر	محمد بن سعد علی بن موسی بن طاووس محمد بن احمد حافظ ذهبی	بیروت ۱۳۸۰ هـ. قم بیروت
العتیق الغروی	برخی از محدثان قدیم	به نقل از بحار الانوار
العدد القویة	علی بن یوسف بن مطهر حلی	قم ۱۴۰۸ هـ.

العرائس الواضحة	شیخ عبدالهادی ابیاری	به نقل از احقاق الحق
العطر الوردی	احمد بن اسماعیل حلوانی	به نقل از امام المهدی عند اهل السنة
عقد الدرر	یوسف بن یحیی شافعی سلمی	بیروت
علل الشرائع	محمد بن علی بن حسین بن بابویه	نجف ۱۳۸۵ هـ.
العمدة	یحیی بن حسن حلی (ابن بطریق)	قم ۱۴۰۷ هـ.
عوامل العلوم و المعارف	عبدالله بحرانی اصفهانی	قم
عیون أخبار الرضا (ع)	محمد بن علی بن حسین بن بابویه	تهران
عیون المعجزات	حسین بن عبدالوهاب	قم ۱۳۹۵ هـ.
غایة المواعظ	نعمان بن محمود افندی ألوسی	بیروت
غایة المرام	سید هاشم بحرانی	چاپ سنگی

		غاية النهاية في طبقات القراء
بيروت ١٤٠٢	محمد بن محمد جزري (ابا الخير)	
		غوالي اللثالي
قم ١٤٠٣	محمد بن علي احساني (ابن ابي جمهور)	
		الغيبة (اثبات الرجعة)
به نقل از كشف الاستار و اثبات الهداة	فضل بن شاذان	
		الغيبة
به نقل از تأويل الآيات	محمد بن محمد بن نعمان مفيد	
تهران	محمد بن ابراهيم نعماني	غيبة النعماني الفائق في
بيروت	محمود بن عمر زمخشري	غريب الحديث
قم ١٤٠٩ هـ	علي بن موسى بن طاووس	فتح الابواب
نسخة خطي	نعيم بن حماد مروزي	الفتن الفخرى في
قم ١٤٠٩	اسماعيل مروزي ازورقاني	أنساب الطالبين
بيروت	ابراهيم بن محمد جويني	فرائد السمطين

نسخه خطی	مرعی بن یوسف بن ابوبکر	فرائد فوائد الفكر
نجف	علی بن موسی بن جعفر بن طاوس	فرج المهموم
نجف ۱۳۶۸ هـ.	عبدالکریم بن طاوس	فرحة الغری
نجف ۱۳۵۵	حسن بن موسی نوبختی	فرق الشيعة الفصول العشرة فی الغيبة
نجف ۱۳۷۰ هـ.	محمد بن محمد بن نعمان مفید	الفصول المختارة
نجف	محمد بن محمد بن نعمان مفید	الفصول المهمة
تهران	علی بن محمد بن احمد مالکی، ابن صباغ	الفضائل
نجف ۱۳۸۱	شاذان بن جبرئیل قمی	فقه الرضا (ع)
مشهد ۱۴۰۶ هـ.	تحقیق مؤسسه آل البيت	فلاح السائل
قم	علی بن موسی بن جعفر بن طاوس	

الفهرست	محمد بن حسن طوسی	نجف
الفهرست	محمد بن اسحاق ندیم	تهران ۱۳۹۳ هـ.
الفهرست	منتخب الدین علی بن بابویه رازی	قم ۱۳۶۶ هـ. ش
قاموس اللغة	محمد بن یعقوب فیروز آبادی	قاهره
قرب الاسناد	عبدالله بن جعفر حمیری	تهران ۱۳۷۰ هـ.
قصص الانبیاء	ابوالفدا اسماعیل بن کثیر	بیروت
قصص الانبیاء	قطب الدین راوندی	مشهد ۱۴۰۹ هـ.
قصص الانبیاء	سید نعمه الله جزائری	بیروت ۱۳۹۸ هـ.
القول المختصر	احمد بن علی بن حجر عسقلانی	نسخه خطی
الکافی	محمد بن یعقوب کلینی رازی	تهران ۱۳۸۸ هـ.
الکامل فی التاریخ	علی بن ابی المکرّم، ابن اثیر	بیروت ۱۹۶۵ م
کتاب الاخبار الطول	احمد بن داود دینوری	بغداد

کتاب الثقات	محمد بن حبان اَبی حاتم تمیمی	حیدر آباد هند ۱۳۹۳ هـ.
کتاب سلیم کتاب الشفاء و الجلاء	سلیم بن قیس هلالی کوفی احتمالاً مربوط به احمد بن علی رازی	بیروت به نقل از صراط المستقیم
کتاب الفتن	زکریا بن یحیی بن حارث بزاز	به نقل از ملاحم و الفتن
کشف الاستار	حسین بن محمد تقی نوری طبرسی	قم ۱۴۰۰ هـ.
کشف الحق (أربعین خاتون آبادی)	میر محمد صادق خاتون آبادی	تهران ۱۳۶۱ هـ. ش
کشف الغمة	علی بن عیسی بن اَبی الفتح اربلی	تبریز ۱۳۸۱ هـ.
الكشف والبيان	احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی	نسخة خطی

کفایة الاثر	علی بن محمد خزاز قمی	قم ۱۴۰۱ هـ.
کمال الدین	محمد بن علی بن بابویه قمی	تهران ۱۳۹۰ هـ.
الکنی واللقاب	شیخ عباس قمی	قم
کنز العمال	علی متقی بن حسام الدین هندی	بیروت ۱۴۰۵ هـ.
کنز الفوائد	محمد بن علی بن عثمان کراچکی	بیروت
لسان العرب	محمد بن مکرم ابن منظور افریقی	بیروت ۱۹۶۸ م
لسان المیزان	احمد بن علی بن حجر عسقلانی	بیروت ۱۳۹۰ هـ.
لوامع الانوار البهية	محمد بن احمد سفارینی	بیروت ۱۴۰۵
مائة منقبة	محمد بن احمد قمی ابن شاذان	قم ۱۴۰۷
مجمع البحرين	فخرالدین طریحی	نجف
مجمع البیان	فضل بن حسن طبرسی	تهران

المحاسن	احمد بن محمد بن خالد برقی	قم
المحتضر	حسن بن سلیمان حلّی	نجف
المحجة مختصر اثبات	سید هاشم بحرانی	بیروت ۱۴۰۳
الرجعة مختصر بصائر	فضل بن شاذان نیشابوری	تراثنا شماره ۱۵
الدرجات	حسن بن سلیمان حلّی	نجف ۱۳۷۰ هـ.
مدینه المعاجز	سید هاشم بحرانی	تهران
مرآة العقول	مولی محمد باقر مجلسی	تهران
مرصد الاطلاع	عبدالمؤمن بن عبدالحق بغدادی	بیروت ۱۳۷۳ هـ.
مروج الذهب	علی بن حسین بن علی مسعودی	بیروت ۱۳۸۵
المستجد	یوسف بن علی بن مطهر حلّی	قم ۱۴۰۶ هـ.



	المستدرک علی الصحيحين	محمد بن عبدالله معروف به حاکم نیشابوری	بیروت ۱۳۹۸ هـ.
	مستدرک الوسائل	حاج میرزا حسن نوری طبرسی	قم ۱۴۰۷ هـ.
	المسند	احمد بن حنبل	بیروت
	المسند	سلیمان بن داود طیالسی	بیروت
	مسند فاطمة	دارقطنی	به نقل از صراط المستقیم
	مشارق أنوار اليقين	رجب برسی	تهران
	مصابيح السنة	حسین بن مسعود فراء بغوی	بیروت ۱۴۰۷ هـ.
	مصباح المتجهد	محمد بن حسن طوسی	قم ۱۴۰۱ هـ.
	المصنف	عبدالرزاق بن همام صنعانی	بیروت ۱۳۹۰
	المصنف	عبدالله بن محمد بن ابی شيبه	بمبئی - هند

نجف	کمال الدین محمد بن طلحة شافعی	مطالب السؤل
تهران ۱۳۸۸	محمد بن محسن بن مرتضی کاشانی	معادن الحکمة
قم ۱۳۶۴ ه.ش	ابوالقاسم جعفر بن حسن حلی (محقق)	المعتبر فی الشرح المختصر
بیروت	یاقوت بن عبدالله حموی بغدادی	معجم البلدان
بیروت	سید ابو القاسم موسوی خوئی	معجم رجال الحديث
بیروت ۱۴۰۶	شریف یحیی امین سلیمان بن احمد طبرانی	معجم فرق الاسلامیة
بغداد		معجم الكبير
بیروت	عمر رضا کحالة	معجم المؤلفین
مصر ۱۹۶۱	ابوحاتم سهل بن عثمان سجستانی	المعمرون و الوصایا
چاپ سنگی	شیخ اسدالله دزفولی کاظمی	مقابس الانوار

سعد بن عبدالله ابی خلف اشعری قمی	المقالات والفرق	۱۳۶۱ هـ. ش
ابو الفرج علی بن حسین اصفهانى	مقاتل الطالبین	نجف ۱۳۸۵ هـ.
احمد بن محمد عبیدالله بن عیاش جوهری	مقتضب الاثر	قم ۱۳۷۶ هـ.
موفق بن احمد ملكی أخطب خوارزم	مقتل الحسين	قم
محمد بن محمد بن نعمان مفید	المقنعة	تهران
علی بن موسی بن جعفر بن طاوس	الملاحم والفتن	بیروت
احمد بن جعفر بن محمد منادی	الملاحم والفتن	نسخة خطی
مولی محمد باقر مجلسی	ملاذ الأخیار	قم ۱۴۰۶
محمد بن علی بن شهر آشوب	مناقب آل أبی طالب	قم ۱۳۷۹ هـ.
	مناقب علی بن	

	ابى طالب	على بن محمد واسطى،	
تهران ۱۳۹۴ هـ.	منتخب الاثر	مغازلى	
تهران	منتخب الانوار	لطف الله صافى	
	المضيئة	سيد على بن عبد الكريم	
قم ۱۴۰۱ هـ.	المنجد فى اللغة و	نجفى	
	الاعلام	لويس معلوف	تهران
	من لا يحضره		
تهران ۱۳۹۲ هـ.	الفيق	محمد بن على بن بابويه قمى	
	الموسوعة العربية		
قاهره	الميسرة	به اشراف محمد شفيق غربال	
	منهج الدعوات	على بن موسى بن طاوس	ايران
	ميزان الاعتدال	محمد بن احمد بن عثمان	
بيروت	النجوم الزاهرة	ذهبي	
	نزهة الناظر و	يوسف بن تغرى بردى	
قاهره ۱۳۴۹ هـ.	تنبيه الخاطر	اتابكى	
قم ۱۴۰۸ هـ.	نزول عيسى (ع)	حسين بن محمد حلوانى	
		عبد الرحمن بن ابوبكر	
بيروت ۱۴۰۵ هـ.		سيوطى	

قم	ميرزا حسين نوري طبرسي	نفس الرحمن
	احمد بن محمد بن عيسى	النوادر
قم ١٤٠٨	اشعري	
به نقل از اعلام	محمد بن احمد بن يحيى	نوادير الحكمة
الورى و مناقب آل		
ابى طالب		
بيروت	مؤمن بن حسن شبلنجى	نور الابصار
	اسماعيل بن عمر بن كثير	نهاية البداية
رياض ١٩٦٨ م	دمشقى	والنهاية
	مبارك بن محمد جزرى	النهاية فى غريب
قاهره	(ابن اثير)	الحديث
	مولى محسن فيض كاشانى	الوافى
تهران	محمد بن حسن حر عاملى	وسائل الشيعة
بيروت ١٣٩٨ هـ	احمد بن محمد بن خلكان	وفيات الاعيان
	خليل بن أبىك صفدى	الوافى بالوفيات
بيروت ١٤٠٢ هـ		
نسخة خطى	حسن بن حمدان حزينى	هداية الكبرى

بیروت ۱۴۰۲

اسماعیل پاشا بغدادی

هدیه العارفین

نجف

سلیمان بن ابراهیم قندوزی

ینابع الموده